

مبانی فقهی حکومت اسلامی

مبانی فقہی حکومت اسلامی

(دراسات فی ولایۃ الفقیہ وفقہ الدولۃ الاسلامیۃ)

حضرت آیۃ اللہ العظمیٰ قسطنطینی

جلد ششم : منابع مالی حکومت اسلامی زکات خمس غنائم

ترجمہ و تقریر :

محمود صلواتی

منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱-

مبانی فقهی حکومت اسلامی = (دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه) / منتظری؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی. - تهران: سرایی، ۱۳۷۹. -

ج

ISBN 964 - 92805 - 2 - 9 (ج. ۱) - ISBN

(ج. ۳) 964 - 92805 - 4 - 5 - ISBN (ج. ۲) 964 - 92805 - 3 - 7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه
کتابنامه.

مندرجات: ج ۱. دولت و حکومت. - ج ۲. امامت و رهبری. - ج ۳. قوای سه گانه، امریه معروف، حنبه و تعزیرات. - ج ۴. احکام و آداب اداره زندانها. - ج ۵. احتکار، سیاست خارجی قوای نظامی و اخلاق کارگزاران حکومت اسلامی. - ج ۶. منابع مالی حکومت اسلامی. -

964 - 92508 - 8 - 8:

ج ۶ (چاپ اول) ۲۰۰۰ ریال

۱. ولایت فقیه. ۲. اسلام و دولت. الف. صلواتی، محمود، ۱۳۳۲، مترجم.

ب. شکوری، ابوالفضل، مترجم. ج. عنوان.

۲۹۷/۴۵ B۲۲۳/۸/ م ۷۸ د ۴۰۴۱

م ۷۹ - ۵۸۶۷

کتابخانه ملی ایران

نشر سرایی

آیة الله العظمی حسینعلی منتظری

مبانی فقهی حکومت اسلامی

جلد ششم: ولایت فقیه؛ اسلام و دولت

ترجمه و تقریر: محمود صلواتی

نوبت چاپ: دوم

چاپ: هاشمیان

تیراژ: دو هزار نسخه

شابک: ۹۶۴ - ۹۲۸۰۵ - ۸ - ۸

تهران، ص. پ ۱۱۷۱ - ۱۵۸۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسمه تعالی

محضر مبارک استاد بزرگوار فقیه عالیقدر آیه الله العظمی منتظری دام عزه

پس از سلام و آرزوی توفیق و عمر پر برکت برای حضرت تعالی.

ترجمه کتاب پرارزش و ماندگار «دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» که توسط حضرت تعالی نگارش یافته و تدریس شده است و از مدتی پیش با اجازه و زیر نظر حضرت تعالی کار ترجمه آن آغاز گردیده بود، اکنون تحت عنوان «مبانی فقهی حکومت اسلامی» آماده چاپ و نشر گردیده که مستدعی است در صورت صلاحدید اجازه چاپ و نشر آن را صادر فرمایید.

در تنظیم این مجموعه همواره تلاش بر این بوده که با توجه به فنی بودن مباحث، مطالب کتاب روان و قابل استفاده برای عموم، ترجمه و تقریر شود و برای حصول اطمینان بیشتر از چند نفر فضلا، درخواست شد مجدداً متن آن را با متن عربی مورد تطبیق قرار دهند، و نیز طبق راهنمایی حضرت تعالی، مطالب افاضه شده در جلسات درس که در متن عربی کتاب نیامده و توضیح برخی اصطلاحات، و یادآوری برخی نکات در پاورقی درج گردیده تا ضمن جامعیت کتاب از متن متمایز باشد.

ادام الله ظلکم الوارف

ابوالفضل شکوری - محمود صلواتی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	یادداشت مترجم
	بخش هشتم
	منابع مالی حکومت اسلامی
۲۳	مقدمه
	فصل اول: زکات و صدقات
۲۹	جهت اول: مفهوم زکات و صدقه
۳۷	جهت دوم: زکات در چیست؟
۳۷	دیدگاههای فقهای در مسأله
۴۱	روایات پیرامون آنچه در آن زکات است
۵۳	راههای جمع بین روایات
۵۸	قرائن حمل روایات بر تقیّه
۶۵	عدم انحصار زکات در نه چیز
۶۸	زکات در هر زمان متناسب با منابع درآمد و نیازمندیهای جامعه
۷۰	زکاتهای مستحب و نقش امام در تعیین آن
۷۳	جهت سوم: اختیارات حاکم اسلام در زکات
۸۱	جهت چهارم: صدقات مستحبی و موقوفات عام المنفعه
	فصل دوم: خمس
۹۳	جهت اول: مفهوم خمس و چگونگی تشریع آن

۹۹	روایات وارده در تبیین مفهوم غنیمت
۱۰۷	جهت دوم: چیزهایی که در آنها خمس واجب است
۱۰۷	فتاویٰ فقها در مسأله
۱۰۹	موارد وجوب خمس
۱۰۹	۱- غنائم جنگ
۱۲۰	۲- معادن
۱۲۲	نظریه فقهای سنت دربارهٔ معادن
۱۲۹	۳- گنج
۱۳۲	۴- غواصی
۱۳۳	۵- مازاد بر مخارج سال (سود سالانه)
۱۳۵	روایات مسأله
۱۴۱	گفت‌وگو پیرامون چند مطلب
۱۴۲	مطلب اول: خمس ارباب مکاسب از چه زمانی تشریع گردید؟
۱۴۷	مطلب دوم: بیان روایات تحلیل و جواب از آنها
۱۵۶	چند نمونه از روایات مخالف با تحلیل خمس
۱۶۰	مطلب سوم: درآمد چیست؟
۱۶۳	ادلهٔ وجوب خمس در مثل هدیه و جایزه
۱۷۱	۶- زمین خریداری شده از مسلمان توسط کافر ذمی
۱۸۰	۷- مال حلال مخلوط به حرام
۱۸۷	جهت سوم: مصارف خمس
۱۹۲	بیان معنای آیه شریفه: واعلموا انما غنمتم
۱۹۷	بیان مصارف خمس در روایات
۲۰۱	خمس حقی واحد برای منصب امامت
۲۱۹	جهت چهارم: حکم خمس در زمان غیبت
	فصل سوم: غنائم، زمینها و اسرای جنگ
۲۳۳	جهت اول: معنای غنیمت و فرق بین غنیمت و فبی
۲۳۹	جهت دوم: اختصاص غنائم به خدا و رسول ﷺ
۲۴۵	ملک شخصی نبودن غنائم و انفال برای رسول ﷺ و امام علی
۲۴۷	نظریه فقها در مورد چگونگی تقسیم غنائم

- ۲۵۲ تقسیم نشدن غنائم مکه و جنگ حنین
- ۲۶۱ عدم تهافت بین آیه انفال و آیه خمس و نسخ نشدن هریک از آنها
- ۲۷۱ جهت سوم: چگونگی تقسیم غنائم
- ۲۷۶ روایاتی که در تقسیم غنیمت وارده شده است
- ۲۸۰ فتاوی فقها در دو برابر بودن سهم سواره
- ۲۸۲ روایات مؤید نظر فقهای شیعه
- ۲۸۷ حکم نیروهای کمکی و...
- ۲۹۳ چند فرع در مسأله
- ۲۹۹ جهت چهارم: سلب (لباس و سلاح مقتول که به قاتل او می دهند)
- ۲۹۹ جریان تاریخی سلب
- ۳۰۳ مسئله اول: سلب برای کیست؟
- ۳۰۷ مسئله دوم: قاتل در چه صورتی مستحق سلب است؟
- ۳۰۹ مسئله سوم: مقصود از سلب چیست؟
- ۳۰۹ مسئله چهارم: آیا سلب هم مانند غنائم جنگ خمس دارد؟
- ۳۱۳ جهت پنجم: اشیاء برجسته از غنیمت که برای امام است
- ۳۱۵ جهت ششم: حکم زمینهایی که به وسیله جنگ فتح شده است (اراضی مفتوحة عنوة)
- ۳۱۷ فتاوی فقها در مسئله
- ۳۳۱ روایات وارده در مسئله و حکم خرید و فروش آن
- ۳۵۰ روایات وارده در چگونگی تقسیم زمینهای خیر
- ۳۵۴ گفت و گو پیرامون چند محور
- ۳۵۴ محور اول: مالکیت عنوان و معنای آن
- ۳۵۶ محور دوم: زمینهای مفتوحة عنوة آیا زمینهای موات است یا آباد؟
- ۳۶۲ محور سوم: انتقال حق تصرف به مسلمانان
- ۳۶۴ محور چهارم: عدم جواز فروش رقبه زمین
- ۳۷۱ محور پنجم: متصدی اراضی مفتوحة عنوة کیست؟
- ۳۷۲ دلایل تحلیل این گونه زمینها برای شیعه در عصر غیبت
- ۳۸۲ محور ششم: جواز خرید زمین مفتوحة عنوة از سلطان جائز
- ۳۸۵ سه دلیل بر جواز معاملات و تصرفات شیعیان در زمینهای خراجیه
- ۳۹۳ محور هفتم: دخالت خرید از سلطان جائز در حکم یاد شده
- محور هشتم: آیا شارع صحت تصرفات سلطان جائز را امضاء کرده یا حلیت تصرف

۳۹۴	برای شیعه را؟
۳۹۸	محور نهم: سلطان جائر کیست؟
۴۰۴	اشکالهای وارده بر دلایل تعمیم
۴۰۶	محور دهم: نقش اجازه امام در زمینهایی که با شمشیر فتح شده
۴۱۱	محور یازدهم: شرایط خراجی بودن زمین
۴۱۳	اشاره به چند نکته
۴۲۵	جهت هفتم: اسیران جنگ
۴۳۲	دو مسئله قابل ملاحظه
۴۳۲	مسئله اول: در حکم زنان و بچه‌ها
۴۳۴	روایات مسأله
۴۴۱	مسئله دوم: حکم اسرای بالغ کفار
۴۵۰	روایات مسئله
۴۵۹	توجه به چند نکته
	نکته اول: آیا حکم کشتن اسیران در زمان جنگ در صورتی است که نگهداری آنان خطر آفرین باشد؟
۴۵۹	
۴۶۱	نکته دوم: آیا کشتن اسیران پس از خاموش شدن جنگ جایز است؟
	نکته سوم: آیا تخیر در سه شیوه یا چهار شیوه مخصوص به اسیران اهل کتاب است؟
۴۶۵	
۴۶۷	نکته چهارم: آیا تخیر امام، تخیر دلبخواه است یا تخیر مصلحت؟
۴۶۹	نکته پنجم: اگر به اسیر به عنوان غنیمت بنگریم آیا حق غنمین است؟
۴۷۰	نکته ششم: نقش اسلام آوردن اسیر در مجازات وی
۴۷۳	خلاصه کلام و نتیجه
۴۷۷	جهت هشتم: غنائم و اسرای اهل بغی (شورشگران)
۴۷۷	بغی چیست و باغی کیست؟
۴۸۱	کیفیت برخورد با اهل بغی و شرایط آن
۴۸۴	پژوهش پیرامون دو مسأله
۴۸۵	مسئله اول: حکم افراد شکست خورده و مجروح و اسیر شده از بغات
۴۸۵	اقوال فقها در مسأله
۴۹۰	روایات مسأله
۵۰۱	جمع‌بندی محتوای روایات

۵۰۲	عفو نمودن و منت نهادن علی (ع) بر سپاه بصره
۵۰۴	خلاصه کلام و نتیجه
۵۰۵	توجه به یک نکته
۵۰۶	مسئله دوم: حکم زنان و فرزندان و اموال شورشگران (بغات)
۵۰۷	دیدگاههای فقها در مسئله
۵۱۵	روایات مسئله
۵۲۱	جمع بندی روایات
۵۲۴	دیدگاههای مختلف فقها در مورد اموال منقول و تجهیزات جنگی بغات
۵۲۸	روایات جواز تقسیم ادوات و تجهیزات جنگی بغات
۵۳۷	خلاصه کلام و نتیجه

یادداشت مترجم

اسلام به عنوان مکتبی که عدالت اجتماعی را به پیروان خود توید داده و اقامهٔ قسط را یکی از اهداف عمدهٔ بعثت پیامبران اعلام فرموده، در مجموعه به هم پیوستهٔ قوانین حکومتی اسلام جایگاه ویژه‌ای را به منابع مالی حکومت اسلامی اختصاص داده و هماهنگ با سایر مسایل سیاسی اجتماعی، شالوده استواری را برای آن پی ریخته است.

اما در شرایطی که در مرحلهٔ عمل، حکومت‌های مدعی اسلام از ارزش‌ها و ضوابط اسلامی تهی گردند و کارگردانان حکومت، پوستین اسلام را وارونه به تن کنند و دین را دست‌آویزی برای حاکمیت خود قرار دهند، تبیین مجموعهٔ مبانی فقهی حکومت اسلامی، از جمله منابع مالی آن، با مشکل اساسی روبرو می‌گردد. به راستی در چنین شرایطی چه باید کرد و مسائل حکومتی اسلام را چگونه باید تبیین نمود؟!

از یک سو وظیفهٔ ایجاب می‌کند که پایه‌های فقهی حکومت اسلامی تحکیم و تبیین شود؛ اما از دیگر سو، تفکیک عمل حکومت‌های مدعی اسلام از اسلام کاری است که به آسانی امکان پذیر نیست.

در رویارویی با این پرسش مهم و مشکل اساسی، سه دیدگاه متفاوت قابل بررسی است:

۱- تأیید مطلق حاکمیت، تحت عنوان «اولی الامر»:

در این دیدگاه، خلفای اسلامی به هر شکل که عمل کنند، از سوی خداوند صاحب فرمان و اولی الامر هستند و مردم، همه وظایفی که در حکومت به حق دارند و همان اطاعتی را که از حاکمان برحق دارند، از اینان نیز باید داشته باشند.

۲- تفکیک مسائل حکومتی از پیکره اسلام:

در این دیدگاه مسائل حکومتی از پیکره اسلام جدا گردیده و اسلام در مسائل اخلاقی و احکام فردی، عبادی و روابط انسان با خدا و قیامت محدود می شود؛ این دیدگاه می کوشد بدین وسیله از زیر بار حکومتی که به نام دین تشکیل شده بیرون رود و پشتیبانی دینی را از حکومت بردارد.

۳- حفظ جامعیت مکتب و تفکیک عمل حاکمان از اسلام:

این دیدگاه پایداری بر اصول و ارزشهای عدالت طلبانه اسلامی و تفکیک عمل خلفا از اسلام را پی می گیرد و می کوشد با کناره گیری از حاکمیت ستم، با نوعی خودگردانی در حقیقت یک نوع حکومت اعلام نشده را برای پیروان خود، زیر نظر امام به حق تا بازگشتن حکومت به جایگاه اصلی خود ارائه دهد.

چنانکه روشن است دیدگاه نخست با تابع سیاست قرار دادن دیانت، و دیدگاه دوم با تفکیک سیاست از دیانت، رسالتی را برای خود در تبیین مسائل حکومتی اسلام نمی یابند؛ اما دیدگاه سوم با توجه به ضرورت پابندی به لوازم آن، راهی ارائه می دهد بسیار مشکل، که هم موجودیت آن همواره از سوی حاکمیت ستم مورد تهدید قرار می گیرد و هم باید هر چند در پوشش تقیه - بار تبیین مسائل حکومتی اسلام را به دوش بکشد و در حوادث و مسائل نوپدید جامعه وظایف پیروان خود را مشخص نماید.

درحقیقت دیدگاه سوم راهی بود که شیعه پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزید و امامان شیعه پایه گذاران و پرچمداران این نهضت مقدس بودند و درست در چنین جو و شرایط و با چنین جهت گیری و گرایشی بود که فقه شیعه تولد یافت.

پویائی فقه شیعه در زمان حاکمیت و غیر حاکمیت

در زمینه مسائل حکومتی فقه شیعه روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام به دست ما رسیده و پرسشهایی که شیعیان در دوران حضور از آن بزرگواران داشته اند، همه بیانگر مشکل عمده ای است که جامعه اسلامی در آن زمان، با آن روبرو بوده و پاسخهای پیشوایان بزرگوار ما به این مشکلات، هریک مبنایی برای پاسخگویی به بسیاری از مشکلات در زمانهای مختلف می تواند باشد.

پرسشهایی که آن زمان مطرح می شده، از این قبیل بوده است:

آیا چنین حکومتهایی که به نام اسلام و خلافت اسلامی تشکیل شده، حکومتهای شرعی هستند و با آنان باید معامله حکومت مشروع نمود یا خیر؟
آیا خمس و زکات و دیگر وجوه مالی حکومت اسلامی را باید به آنان پرداخت کرد یا نه و اگر آنان با تکیه بر قدرت حکومت آن را دریافت کردند، مجزی است یا خیر؟

آیا شیعیان می توانند مراعات و اختلافات خود را نزد قضات آنان ببرند، یا باید در محاکم خود نزد قاضی مورد رضایت طرفین حل و فصل نمایند؟
آیا در زیر پرچم آنان می توان برای فتح سرزمینهای جدید در جهاد ابتدائی شرکت کرد یا نه؟

آیا حضور در نماز جمعه آنان — با توجه به اینکه نماز جمعه یک نماز سیاسی عبادی است — واجب است یا حرام؟

و ...

بر این پایه است که در روایات و فقه شیعه به دو دسته روایات و فتاوی برخورد می کنیم:

الف: روایات و فتاوی ناظر به زمان بسط ید و باز بودن دست حاکمیت به حق اسلام؛ مانند عصر حکومت پیامبر اکرم (ص)، دوران حکومت امیر المؤمنین (ع) و یا حکومت افراد صالح عادل و جامع الشرایط در زمان غیبت.

ب: روایات و فتاوای ناظر به شرایط ویژه در زمان حاکمیت غاصبانه حکومت‌های ستمگر باطل و در اقلیت قرار گرفتن حق.

که هر یک از اینها ویژگیهای مخصوص به خود را دارد و نمی‌توان بر هر یک ویژگی دیگری را استوار نمود در همین راستاست که تعارض ظاهری بسیاری از روایات با یکدیگر و نیز تضاد آشکار فتاوای فقها در یک مسأله بخصوص قابل توجه و تبیین است.

اختلاف فتاوای فقهای بزرگوار ما در نماز جمعه، که برخی در زمان غیبت به حرمت اقامه آن فتوا داده‌اند و برخی به وجوب تعیینی یا تأخیری آن در صورت وجود شرایط.

اختلاف بر سر اینکه آیا زکات منحصر به «نُه» چیز است — چنانکه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اینگونه بود — یا اینکه گسترده است و چیزهای دیگر را هم در بر می‌گیرد.

اختلاف در این مورد که خمس ارباح مکاسب (خمس سود تجارت) در چه زمانی واجب شده، و اصولاً خمس به دست چه فرد یا افرادی باید برسد، و اینکه شأن بیان روایات تحلیل خمس و انفال، مربوط به چه زمان است. و اصولاً اختلاف بر سر اصل مسأله ولایت فقیه که اصولاً فقیه کیست و ولایت چیست و آیا این مقام و عنوان انتصابی است یا انتخابی؟ و اینکه ولایت آیا منحصر در امور حسبیه است یا اینکه ولایت عامه است و همه مسائل جامعه را در بر می‌گیرد.

و دهها مسأله مورد اختلاف دیگر که بسیاری از آنها در چارچوب فوق قابل جمع و تبیین است. و استاد بزرگوار در این مجلد و سایر مجلدات این مجموعه، به هنگام جمع بین روایات و فتاوا به این نکته مهم و اساسی اشاره فرموده‌اند، که در اینجا برای روش‌تر شدن مسأله دو نمونه آن را از نظر می‌گذرانیم.

معظم له در وجه چهارم از راههای جمع بین روایات زکات می‌فرمایند:

«وجه چهارم: اینکه بگویم اصل ثبوت زکات از قوانین اساسی اسلام و بلکه

جميع اديان الهی است؛ زکات در قرآن، همانند نماز — که ستون دین است — قلمداد شده، چون اساس مالی حکومت اسلامی است و این فریضه در آیات زیادی تکرار گردیده؛ مخصوصاً اگر خمس را هم به زکات ارجاع دهیم و آن را از مصادیق زکات بدانیم ... قرآن کریم بیان آنچه در آن زکات است را به اختیار اولیاء مسلمین و حاکمان به حق در هر زمان و مکانی نهاده است؛ و پیامبر اکرم ﷺ به عنوان اینکه در زمان خودش حاکم مسلمانان بود، زکات را بر نه چیز قرار داد؛ به این جهت که این نه چیز عمده ثروت عرب آن روز محسوب می شد ... و بسا ائمه (علیهم السلام) در بعضی اوقات مشاهده می کردند زکاتهایی که از مردم گرفته می شده در تقویت دولتهای باطل و ستمگر مصرف می گردد؛ و چون ائمه می خواسته اند دولتهای جور را با سد کردن منابع مالی آنان تضعیف نمایند، عمل پیامبر را — که زکات را در نه چیز قرار داده است — برای جلوگیری از پرداخت زکات به دولتهای باطل نقل می کرده اند. ^(۱)

و در ارتباط با خمس ارباح مکاسب (خمس سود تجارت) می فرمایند:

«و نیز ممکن است گفته شود: خمس ارباح مکاسب یک مالیات حکومتی است که ائمه متأخر (امام رضا و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام) به عنوان اینکه شرعاً رهبران مردم و مدیران جامعه (شیعه) بوده اند بر حسب نیاز زمان خود آن را قرار داده اند، چون زکاتها و اموال عمومی و دیگر مالیاتهای اسلامی از مسیر اصلی خود منحرف شده و در اختیار خلفای جور و عمال آنان قرار گرفته بود، لذا می بینید ائمه علیهم السلام گاهی آن را حلال می کردند [در زمان امام صادق و امام باقر علیهما السلام که روایات تحلیل رسیده است] و گاهی آن را طلب می نمودند [در زمان امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام].

و نظیر همین مطلب را ما در خمس معادن و گنجها نیز احتمال می دهیم، بنابراینکه این دو از انفال بوده و خمس در آنها به عنوان حق الاقطاع و اجازه

تصرف در آنها باشد. ^(۱)

و نکات مهم و قابل توجه دیگری که خوانندگان گرامی به هنگام مطالعه کتاب به آن عنایت خواهند فرمود.

یادآوری دونکته :

۱ - بخشی از پیش نویس ترجمه این مجلد توسط حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ اکبر سعیدی انجام پذیرفته است که بدین وسیله از همکاری ایشان سپاسگزاری به عمل می آید.

۲ - در این مجلد نیز همانند مجلدات پیشین، هر جا ذیل پاورقی ها جمله: (الف - م، جلسه ... درس) آمده، اشاره به جمله «از افاضات استاد بزرگوار آية الله العظمی منتظری در جلسه ... درس مبانی فقهی حکومت اسلامی» است که برای رعایت اختصار تلخیص شده است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

رمضان المبارک ۱۴۱۵ هـ. ق

مطابق با بهمن ماه ۱۳۷۳ هـ. ش

حوزه علمیه قم - محمود صلواتی

بخش هشتم:

منابع مالی حکومت اسلامی

مطالب این بخش طی یک مقدمه و شش فصل
خدمت شما تقدیم می گردد

مقدمه

بی گمان اداره جوامع و تأسیس دولت و تشکیل قوای سه گانه (مقننه، مجریه و قضائیه) و به عهده گرفتن امور اجتماعی و عمومی مردم در زمینه های مختلف، جز با هزینه کردن بودجه های سنگین امکان پذیر نیست. و به هر اندازه دامنه یک حکومت گسترده تر و انتظارات مردم از دولت بیشتر باشد اداره آن جامعه به بودجه و اعتبار بیشتری نیازمند است. بر این اساس هر کس در نظر داشته باشد دولت و حکومتی را ولو در منطقه ای کوچک و به شکل محدود تأسیس کند الزاماً باید منابع مالی متناسب با نیازمندیهای آنرا پیش بینی نماید. تاریخ نیز گواه بر این مطلب است که یکی از مهم ترین مسائلی که همواره فکر و ذهن سلاطین را بخود مشغول می داشته و فرمانروایان حکومتها در زمانها و مناطق مختلف به آن می اندیشیده اند، برنامه ریزی برای تأمین منابع مالی و چگونگی وصول آن بوده است تا با پشتوانه آن بتوانند اهداف و برنامه های خود را در جامعه پیاده کنند، و این یک امر بدیهی است که شک و تردیدی در آن نیست.

اسلام نیز از این قانون مستثنی نیست و از همان ابتدای پیدایش، دین و حکومت را در کنار یکدیگر و احکام عبادی را در کنار احکام اقتصادی و سیاسی قرار داده است؛ چنانچه تفصیل آن در ابواب مختلف این کتاب از نظر خوانندگان گرامی گذشت. قرآن و سنت برای رفع نیازمندیهای عمومی جامعه در اعصار و

قرون مختلف، مواردی را به عنوان منابع مالی حکومت اسلامی یادآور شده است.

شما قرآن را ملاحظه می‌فرمائید که در بیشترین موارد که به اقامه نماز به عنوان ستون و پایه دین دستور فرموده درست در کنار آن زکات و انفاق در راه خدا را مطرح فرموده است و از همین نکته اهمیت «مال» برای حفظ و بقاء «دین» و «دولت» در طی اعصار و قرون مشخص می‌گردد.

از سوی دیگر چون درج همه مباحث منابع مالی اسلام بصورت گسترده و مفصل در بخش خاصی از این کتاب چیزی همانند گنجاندن آب دریا در کوزه می‌نمود، به ناچار برای اینکه کتاب از این مبحث خالی نباشد اجمالاً به بیان آن پرداخته‌ایم، و خوانندگان و پژوهندگان در این زمینه را به کتابهای مفصلی که در این زمینه از شیعه و سنی نوشته شده ارجاع می‌دهیم.

در این زمینه کتابهایی از ما نیز تاکنون به چاپ رسیده، دو مجلد درباره زکات و یک مجلد درباره خمس و انفال، بدین امید که خداوند متعال ما را بر تکمیل بحث زکات به حول و قوه خویش یاری فرماید انشاء الله.^(۱)

اکنون با توجه به آنچه گفته شد، یادآور می‌شویم که عناوین مهمی که در کتاب و سنت برای منابع مالی آمده بدینگونه است:

نخست: زکات و صدقات به مفهوم گسترده آن که صدقات مستحبی و موقوفات و بناهای خیریه عام المنفعه را هم شامل می‌گردد.

دوم: خمس با همه اقسام آن از جمله خمس سود تجارت و درآمدهای روزمره

(۱) حضرت استاد حفظه الله به هنگام تدریس و تدوین مبحث علمی پژوهشی زکات هنگامیکه به بحث «عاملین علیها» - مأمورین گردآوری زکات» رسیدند به تناسب به مبحث حکومت اسلامی - یعنی متن همین کتاب که حدود چهار سال تدوین و تدریس آن به درازا کشید - پرداختند، آنگاه به ادامه مباحث زکات بازگشتند، که هم اکنون آن مباحث در دو مجلد دیگر که با دو مجلد پیشین به چهار مجلد می‌رسد توسط نشر تفکر به چاپ رسیده و در اختیار دانش پژوهان قرار دارد. (مقرر)

با همه وسعت و گستردگی آنها.

سوم: غنائم جنگ، از جمله سرزمینهایی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده و نیز اسرای جنگی.

چهارم: فیئ با توجه به معنی و مفهوم عام آن که از آن جمله است خراج و جزیه.

پنجم: انفال که از مهم ترین مصادیق آن: زمینها، جنگلها، نیزارها، دریاها و معادن روزمینی و زیرزمینی می باشد، که بیان آنها خواهد آمد.

ما این عناوین پنجگانه را در پنج فصل مورد پژوهش قرار می دهیم، آنگاه به فصل ششمی می پردازیم تحت عنوان مالیاتهایی که حکومت و دولت بر حق، در صورت لزوم و عدم کفایت مالیاتهای منصوصه بسا بتواند به وضع آن بپردازد. بر این پایه این مبحث در شش فصل خدمت شما تقدیم می گردد:

فصل اول:

زکات و صدقات

* مفهوم زکات و صدقه

* زکات در چیست؟

* اختیارات حاکم اسلامی در زکات

* صدقات مستحبی و موقوفات عام المنفعة

جهت اوّل

مفهوم زکات و صدقه

زکات در لغت به معنای «نماء - زیادتی» و «پاکی» آمده است، دیگر معانی هم به این دو معنی بر می گردد.

کتاب معجم مقاییس اللغة در لغت «زکی» می نویسد:

زاء و کاف و حرف عله - یاء - از حروف اصلی این کلمه اند که بر نماء و زیادتی دلالت می کند، به معنای «پاک شدن» هم گفته شده است. بعضی گفته اند: زکات مال را به این مناسبت زکات می گویند که در آن امید به افزایش مال است یعنی زیادتی و نموّ مال.

برخی نیز گفته اند: زکات را از اینرو زکات می گویند که باعث پاکی مال (و قرب صاحب آن به خداست) دلیل بر این مطلب آیه شریفه «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها»^(۱) از اموال آنان صدقه بگیر تا بوسیله آن آنان را پاک ساخته و پرورش دهی» می باشد. پس اصل در همه آنچه بیان شد به این دو معنی یعنی «زیادتی» و «پاک شدن»^(۲) بر می گردد.

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۳.

(۲) معجم مقاییس اللغة ۳/ ۱۷.

راغب در مفردات می گوید:

اصل زکات همان زیادتی است که از برکت خداوند متعال حاصل می گردد؛ گفته می شود:

«زکا الزرع یزکو» یعنی در زراعت زیادتی و برکت پدید آمد. ^(۱)

در نهج البلاغه نیز جمله ای آمده که از واژه «زکاء» نمو استفاده می شود بدین مضمون: «المال تنقصه النفقه و العلم یزکو علی الانفاق» ^(۲) - مال با هزینه کردن کم آید و دانش با پراکنده شدن بیافزاید.

از نمونه آیاتی که لفظ زکات در آنها ظهور در «پاک شدن» دارد این آیات است: «ذلکم ازکی لکم و اطهر» ^(۳) - عمل به دستورات الهی برای زدودن آلودگی شما مفیدتر است. «و آیه:

«فلینظر ایها ازکی طعاما» ^(۴) - پس باید بنگرد کد امین نفر غذای بهتری دارند» و آیه:

«قد افلح من زکّاه» ^(۵) - هر که نفس خود را پاک کرد رستگار شد. «و آیه فلاتزکّوا انفسکم هو اعلم بمن اتقى» ^(۶) - خودستایی نکنید که او پرهیزکاران را بهتر می شناسد. تزکیه از باب تفعیل ^(۷) به معنای نسبت دادن می آید. زکات اصطلاحی در فقه ممکن است از یکی از این دو معنی گرفته شده باشد،

(۱) مفردات راغب/ ۲۱۸.

(۲) نهج البلاغه فیض/ ۱۱۵۵، لحن/ ۴۹۶، حکمت/ ۱۴۷.

(۳) بقره (۲)/ ۲۳۲.

(۴) کهف (۱۸)/ ۱۹.

(۵) الشمس (۹۱)/ ۹.

(۶) النجم (۵۳)/ ۳۲.

(۷) یعنی هنگامیکه زکی ثلاثی مجرد به باب تفعیل برده شود و عین الفعل آن مشدد گردد زکی، یزکی، تزکیه - بر این پایه آیه شریفه فلاتزکّوا انفسکم معنی آن این می شود که پاکی را بر خود مبندید، خودستایی نکنید. (مقرر)

زیرا به سبب پرداخت زکات هم مال زیادت و برکت پیدا می کند و هم موجب پاک شدن مال و صاحب مال می گردد، ولیکن آنچه با سخن خداوند متعال در آیه شریفه: «خذ من اموالهم صدقه تطهر هم و تزكیهم بها»^(۱) تناسب دارد معنای دوم یعنی پاک شدن است.

ولذا چون مقصود از زکات دادن پاک شدن صاحب مال است در مقام اداء آن قصد قربت شرط گردیده، و این خود از امتیازات اقتصاد اسلامی است که به واجبات مالی رنگ عبادت و قرب به سوی حق تعالی داده شده است و این نکته ایست شایان توجه.

اما در اصطلاح فقها: «زکات اندازه و مقدار مشخصی از مال است که اخراج آن از مال با شرایط ویژه خود خواسته شده است.» یا «زکات یک حق مالی است که در وجوب آن «نصاب»^(۲) مخصوص معتبر گردیده است» یا «زکات: صدقه ای است که اصالتاً متعلق به «نصاب» مخصوصی است.» و تعریفهای دیگری از این قبیل که برای آن گفته شده است.

مفهوم صدقه:

راغب در مفردات می گوید:

«صدقه، چیزی است که انسان از مال خود به قصد قربت خارج می کند مثل زکات (از باب تشبیه) لکن صدقه در اصل بر اخراج مال بنحو استحباب گفته شده، و در زکات بنحو وجوب، و گاهی اخراج مال بنحو وجوب را صدقه گفته اند، و آن در وقتی است که صاحب صدقه، قصد صدق در فعلش منظور باشد، خداوند متعال می فرماید: «خذ من اموالهم صدقه» ای پیامبر از اموال آنان صدقه ای بگیر»

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۳.

(۲) نصاب، اندازه ای از مال را گویند، که شارع آنرا بعنوان علامت و معیاری نصب کرده که هر وقت مال به آن مقدار رسید، زکات در آن واجب می شود. (مقرر)

و «انما الصدقات للفقراء - جز این نیست که صدقات برای فقیران است.»^(۱)

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«فرق بین صدقه و زکات اینست که زکات امری است واجب ولی صدقه گاهی واجب است و گاهی مستحب.»^(۲)

ممکن است سخن مجمع البیان به زکاتهای مستحبی مثل زکات مال التجاره و زکات اسبان و مانند آن نقض شود، و در قرآن مواردی است که زکات بر غیر واجب، بلکه زکات مستحب و غیر مقدّر نیز (زکاتی که اندازه خاصی در شرع ندارد) اطلاق گردیده، مانند آیه شریفه: «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاه و هم راکعون - سرپرست شما تنها خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»^(۳)

این آیه در اخبار شیعه و سنی به انگشتی که امیرالمومنین (ع) در نماز، آن را صدقه داد تفسیر شده است.

ماوردی در احکام السلطانیه می گوید:

«صدقه همان زکات است، و زکات همان صدقه، در اسم با هم اختلاف دارند ولی هر دو یک حقیقتند، و در مال مسلمان حقی غیر از زکات واجب نشده است، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: در مال غیر از زکات حقی نیست.»^(۴)

به نظر می آید صدقه از «صدق» اخذ شده است، و مفهوم آن شفقت و رحمت بر «زکات گیرنده» قرار داده شده و شاهد بر این مطلب است قول برادران یوسف (ع) در قرآن که به او گفتند: «تصدق علینا - بر ما رحم کرده و تصدق نما»^(۵) با این

(۱) مفردات راغب/ ۲۸۶.

(۲) مجمع البیان/ ۱/ ۳۸۴، (جزء ۲).

(۳) مائده/ (۵)/ ۵۵.

(۴) احکام السلطانیه/ ۱۱۳.

(۵) یوسف/ (۱۲)/ ۸۸.

وصف فرقی نمی کند برای صدقه تقدیر خاص باشد یا نه، واجب باشد یا مستحب بر همین پایه (شفقت و رحمت بر زکات گیرنده) است که، صدقه بر بنی هاشم که از وابستگان به حاکم مسلمین بوده اند حلال نمیباشد و بجای آن، خمس بعنوان حق حکومت برای آنان تشریع گردیده، چنانکه بعد به بیان آن خواهیم پرداخت.

اما زکات، همان حق مالی است که در مالی خاص یا بر فردی خاص (زکات فطره) برای پاک نمودن مال و صاحب آن تشریع گردیده، چه واجب باشد و چه مستحب، و لذا زکات مال و زکات فطره و دیگر زکاتهای واجب و مستحب را شامل می شود، و ممکن است خمس اصطلاحی را نیز در بر گیرد. ملاحظه مفهوم زکات به حسب معنای لغوی آن این مطلب را تأیید می کند، زیرا با ملاحظه مفهوم لغوی این واژه تفاوتی در میان خمس و زکوة در مفهوم حصول برکت و پاک شدن نیست و به همین جهت در بسیاری از آیات زکات به معنای عام آن در ردیف صلوة آورده شده است، (نماز: واجب بدنی، زکات: واجب مالی). از سوی دیگر و بر فرض پذیرفته شود زکات قسیم و همدریف خمس اصطلاحی است، در این صورت، ذکر آن در آیات قرآن از باب مثال می باشد، یعنی کنایه از هر نوع حق مالی است که خداوند تشریع فرموده، و در آیات قرآن تحریک بر انجام واجبات بدنی و مالی با هم مراد می باشد، و مومن کسی است که تعبد بر انجام هر دو داشته باشد، و این نکته شایان دقت است.

در هر صورت اگر زکات را قسیم خمس اصطلاحی قرار دادیم، آنوقت صدقه اعم از زکات می باشد - صدقه واجب (زکات اصطلاحی) و صدقه مستحب - و اگر زکات را اعم از خمس فرض نمودیم، در آن صورت روشن است که نسبت بین صدقه و زکات، عموم من وجه خواهد بود. ^(۱)

(۱) به این بیان که خمس اصطلاحی زکات است صدقه نیست، صدقه مستحبی صدقه هست زکات نیست، زکات اصطلاحی هم زکات است هم صدقه. (الف - م. جلسه ۳۰۵ درس)

زکات از اختراعات اسلام نیست، بلکه مثل نماز در شرایع پیشین هم وجود داشته است، مانند آنجا که قرآن به حکایت از قول عیسی بن مریم (ع) می فرماید: «و اوصانی بالصلاة و الزکاة ما دمت حیا - و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.»^(۱)

و آنجا که یکی از صفات «اسماعیل صادق الوعد» را اینطور بیان می کند: «و کان یامر اهله بالصلاة و الزکاة - او همواره خانواده خود را به نماز و زکات، امر می کرد.»^(۲)

و آنجا که بعد از ذکر انبیاء گذشته چنین می فرماید: «وجعلنا هم ائمة یهدون بامرنا، و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة - ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم و آنها به فرمان ما هدایت می کردند، و به آنها انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم.»^(۳)

آیات فوق مؤید مطلبی است که ما پیش از این به آن اشاره کردیم که مراد از زکات هر نوع حق مالی مشخص و معین است که به حسب شرایع مختلف و مکانها و زمانهای متفاوت مقدار و مورد آن الزاماً مختلف و متفاوت می گردد. و این نکته ایست شایان توجه.

در روایات شیعه و سنی نیز بر وفق قرآن از چیزی که قسیم خمس اصطلاحی می باشد بعنوان صدقه تعبیر آورده شده نه زکات، آنجا که خداوند متعال می فرماید: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها - از اموال آنها صدقه بگیر ...»^(۴) و آیه شریفه: «انما الصدقات للفقراء و المساکین - جز این نیست که صدقات برای فقیران و مسکینان است.»^(۵) و آیه شریفه: «و منهم من یلمزک فی

(۱) مریم (۱۹)/ ۳۱.

(۲) مریم (۱۹)/ ۵۵.

(۳) انبیاء (۲۱)/ ۷۳.

(۴) توبه (۹)/ ۱۰۳.

(۵) توبه (۹)/ ۶۰.

الصدقات - بعضی از آنها در تقسیم صدقات بر تو عیب می گیرند. ^(۱)

در روایات شیعه و سنی هم از چیزی که بر بنی هاشم حلال نمی باشد به لفظ صدقه تعبیر شده، نه زکات. در این خصوص به کتاب الزکاة وسائل الشیعه باب ۲۹ از ابواب مستحقین زکات و بابهای بعد از آن مراجعه فرمائید. ^(۲)

بله در خبر اسماعیل بن فضل هاشمی آمده، که می گوید: «از امام صادق (ع) از صدقه ای که بر بنی هاشم حرام گردیده پرسش کردم که چیست؟ حضرت فرمودند: زکات است. ^(۳)»

ولیکن روشن است که از این روایت بر می آید، در ذهن سؤال کننده حرام بودن صدقه مسلم بوده است، و جواب به زکات در کلام امام (ع) آمده، و ممکن است گفته شود: زکات در کلام امام (ع) اشاره است به صدقه واجب مشخص شده از سوی شارع در قبال صدقات مستحبی، زیرا در بعضی روایات است که صدقات مستحبی بر بنی هاشم حلال است.

نظیر این روایت، روایت زید شحام است، به نقل از امام جعفر صادق (ع) که گوید: «از امام صادق (ع) سؤال کردم صدقه ای که بر بنی هاشم حرام شده چیست؟ حضرت فرمود: همانا زکات واجب است، و صدقه بعضی از ما بر بعض دیگر حرام نمی باشد. ^(۴)»

مسلم در کتابش (صحیح مسلم) هشت روایت در تحریم صدقه بر پیامبر (ص)

(۱) توبه (۹)/۵۸ و ۶۰.

(۲) وسائل ۶/۱۸۵ و مابعد آن.

(۳) فی خبر اسماعیل بن الفضل الهاشمی قال: سئلت ابا عبدالله (ع) عن الصدقة التي حرمت علی بنی هاشم ماهی؟ فقال: هي الزکات. (وسائل ۶/۱۹۰ باب ۳۲ من ابواب مستحقین للزکاة حدیث ۵).

(۴) رواية زيد الشحام، عن ابي عبدالله (ع) قال: سئلته عن الصدقة التي حرمت عليهم؟ فقال: هي الزکات المفروضة ولم يحرم علينا صدقة بعضنا علی بعض. (وسائل ۶/۱۹۰ باب ۳۲ من ابواب مستحقین للزکاة حدیث ۴).

و آل او ذکر کرده و در تمام هشت روایت لفظ صدقه ذکر شده نه زکات، گرچه ایشان در عنوان باب لفظ زکات را ذکر نموده، که در این مورد شاید اشتباه کرده است، رجوع شود به صحیح مسلم.^(۱)

(۱) صحیح مسلم ۷۵۱/۲، کتاب الزکاة، باب ۵۰.

جهت دوم

زکات در چیست؟

چیزهایی که در آن زکات قرار داده شده، در روایات و فتاوای شیعه و سنی مورد اختلاف است، و ما بطور مفصل در جلد اول کتاب زکات - که چاپ هم شده^(۱) - متعرض این مسأله شده ایم ولیکن در اینجا چند نمونه از فتاوی و روایات را ذکر می کنیم، و تفصیل و تحقیق در این مسئله را به همان کتاب ارجاع می دهیم:

دیدگاههای فقها در مسأله

۱- سید مرتضی در کتاب انتصار چنین می گوید:

«آنچه گمان شده امامیه به تنهایی قائل به آن است، اینست که زکات، واجب نشده مگر در نه چیز: دینار، درهم (طلا و نقره مسكوك)، گندم، جو، خرما، کشمش، شتر، گاو و گوسفند، و در غیر اینها زکات نیست، و باقی فقها در این قول با امامیه مخالفند. حکایت شده از ابن ابی لیلی و ثوری و ابن حنی (حسن بن صالح بن حنی از ائمه زیدیه) که در هیچ یک از محصولات کشاورزی زکات

(۱) کتاب الزکاة ۱/ ۱۴۷ و بعد از آن.

نمی باشد مگر در گندم و جو و خرما و کشمش، پس در این موارد با امامیه موافقتند. ابوحنیفه و زفر در جمیع آنچه که از زمین می روید یک دهم زکات آنرا واجب کرده اند غیر از چوب و نی و علف.

ابویوسف و محمد (محمد بن حسن شیبانی) می گویند: یک دهم (زکات) واجب نیست مگر در روئیدنیهایی که ثمره آن باقی می ماند و در سبزیجات چیزی واجب نیست.

مالک گوید: در همه حبوبات زکات است و همچنین در زیتون.

شافعی گوید: زکات در آنچه که خشک می کنند و ذخیره می کنند برای قوت سال، واجب است و در زیتون زکات نیست. آنگاه سید مرتضی می گوید: دلیل بر صحت رای امامیه (اضافه بر اجماع) اصل برائت ذمه از زکات است، که در وجوب چیزهایی که در آن زکات است باید به ادله شرعیه رجوع شود، و فقهاء امامیه در آنچه که زکات را در آن واجب می دانند اختلافی ندارند (نه چیز) و در غیر آن موارد هم دلیل قاطعی بر وجوب زکات در آنها اقامه نشده، و بر همان اصل برائت باقی اند، خداوند متعال می فرماید: «و خداوند در مقابل دادن جزا اموال شما را نمی طلبد.»^(۱)

۲- علامه در تذکره می فرماید:

«همه مسلمین (شیعه و سنی و زیدیه و ...) بر وجوب زکات در نه چیز: شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و خرما و کشمش اجماع دارند، و در مازاد از نه چیز اختلاف دارند.»^(۲)

۳- علامه در مختلف گوید:

«ابن جنید گفته: زکات (یک دهم) از محصول زمین در هر چیزی است که سنگ و ترازو و کیل در آن دخالت دارد، از گندم و جو و کنجد و برنج و ارزن و

(۱) محمد / ۳۶، جوامع الفقهیه / ۱۵۲ (= چاپ دیگر / ۱۱۰).

(۲) تذکره / ۲۰۵ / ۱.

ذرت و عدس و سلت (یک نوع بخصوص از جو) و سایر حبوبات و از خرما و کشمش. ولی حق اینست که در غیر از اصناف چهار گانه (گندم و جو و خرما و کشمش) مستحب است. ^(۱)

۴- در جای دیگر از مختلف می فرماید:

«علمای شیعه در زکات مال التجاره دارای دو نظر هستند، اکثریت قائل به استحبابند و مابقی قائل به وجوب». ^(۲)

۵- در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» آمده است:

«زکات در پنج چیز واجب است: اول در چارپایان که عبارت است از: شتر و گاو و گوسفند ... و در غیر این حیوانات که نام بردیم زکات نیست، بنابراین در اسب و یابو و الاغ و سگ شکار و سگ تربیت شده و مانند اینها زکات نیست مگر آنهایی که برای تجارت است، دوم: طلا و نقره گرچه مسکوک هم نباشد. سوم: متاع تجارت. چهارم: معدن و گنج. پنجم: زراعت و میوه، در غیر این پنج نوع زکاتی نیست». ^(۳)

۶- در همان کتاب آمده است:

«مشهور فقهای سنت در اوراق مالی (اسکناس، سهام و ...) زکات را واجب می دانند زیرا اوراق مالی در مقام معامله، جانشین طلا و نقره شده است و به راحتی می توان آن را تبدیل به نقره کرد، پس معقول نیست ثروت هنگفتی از اوراق مالی نزد مردم باشد و امکان تبدیل آن به نقره هم باشد ولی چیزی از آن را بعنوان زکات خارج نکنند، ولذا فقهای سه مذهب (حنفی، مالکی و شافعی) اجماع بر وجوب زکات در اوراق مالی دارند، و فقط حنابله مخالفند». ^(۴)

(۱) مختلف / ۱۸۰.

(۲) مختلف / ۱۷۹.

(۳) الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱/ ۵۹۶.

(۴) الفقه علی المذاهب الاربعه / ۱/ ۶۰۵. (چون حنابله به نص و حدیث بیشتر عمل می کردند و اهل قیاس و استنباط نبودند. (الف - م. جلسه ۳۰۵ درس).

ما در جلد اول کتاب زکات^(۱) در ابتداء بحث زکات طلا و نقره، در توجیه زکات در اوراق مالی سه وجه را بیان نموده ایم:

اول: اوراق مالی نه موضوعیت دارند و نه قیمت، بلکه حواله بر طلا و نقره اند، پس کسی که مالک اوراق مالی است در حقیقت مالک طلا و نقره است.

دوم: الغاء خصوصیت است، به این بیان که وجوب زکات در طلا و نقره مسکوک از این جهت است که این دو، پول رائج بوده و همه چیز با طلا و نقره قیمت گذاری می شود و تعیین مالیت اشیاء به این دو است، پس در حقیقت، موضوع در زکات همان پول نقد و رائج کشور است که بوسیله آن اشیاء قیمت گذاری می شود و اوست که واسطه در مبادلات می باشد و در باب مضاربه هم ملتزم به همین معنا می شویم که ملاک، پول نقد جاری و رائج می باشد، بنابر اجماعی که فقها بر عدم صحت مضاربه در غیر طلا و نقره ادعا کرده اند.

سوم: عمومات و اطلاعات ادله زکات، که از آنها استفاده ثبوت زکات در جمیع اموال می شود، مثل این آیه شریفه: «خذ من اموالهم صدقه.»^(۲) و آیه: «یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض»^(۳) ای کسانی که ایمان آورده اید انفاق کنید (زکات بدهید) از قسمت های پاکیزه اموالی که بدست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما خارج ساخته ایم.»

تخصیص این عمومات به نه چیز به این سبب می باشد که در آن زمانها طلا و نقره رائج بوده اند و عمده ثروت عرب این نه چیز بوده است.

اما ممکن است در وجه اول مناقشه شود به اینکه اوراق مالی در زمان ما به حسب اعتبار عقلانی دارای موضوعیت و قیمتند و حواله بر طلا و نقره نیستند، زیرا اگر حواله بودند باید وقتی که اوراق مالی تلف یا گم می شد، طلا و نقره برای

(۱) کتاب الزکاه ۱/ ۲۸۰ و بعد از آن.

(۲) توبه (۹) / ۱۰۳.

(۳) بقره (۲) / ۲۶۷.

صاحب حواله محفوظ باشد، و دیگر اینکه باید معاملات روی اوراق مالی، نسبت به کسی که از پشتوانه آن آگاهی ندارد باطل باشد، در حالی که التزام به این دو مطلب مشکل است.

مناقشه در وجه دوم اینکه: این قیاس «مستنبط العله»^(۱) است و ما آن را حجت نمی‌دانیم.

اشکال وجه سوم هم در اینست که عمومات به روایات خاصه تخصیص خورده‌اند.

روایات پیرامون آنچه در آن زکات است:

اخبار وارده در این جهت - چه از طریق شیعه و چه سنت - زیاد است و چنانچه در کتاب زکات^(۲) تفصیل داده‌ایم به چهار دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول: روایاتی که متضمن این مطلب است که رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و زکات در غیر آن نه چیز را بخشید.

مفاد این اخبار می‌تواند فقط نقل یک واقعه تاریخی باشد، گرچه در این اخبار اشعار به بیان حکم هم هست، لکن تعارضی بین این اخبار و آن اخباری که دال بر ثبوت زکات در غیر این نه چیز است، نیست.

۱- کلینی به سند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابی بصیر و برید بن معاویه عجل و فضیل بن یسار روایت نموده که همه اینان از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل کرده‌اند که فرمودند:

«خداوند با واجب کردن نماز، زکات را هم در اموال واجب گردانید، و رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد، و غیر آن را بخشید: در طلا و نقره و شتر

(۱) قیاس مستنبط العله، قیاسی است که علت آن در لسان دلیل ذکر نشده و به وسیله خود مجتهد بدست آید. (مقرر)

(۲) کتاب الزکاه ۱/ ۱۵۰ و بعد از آن.

و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و کشمش، و غیر اینها را رسول الله بخشید. ^(۱)
 ۲- کلینی به سند صحیح، از ابی بکر حضرمی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمودند:

«رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد: گندم و جو و خرما و کشمش، و طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و غیر اینها را بخشید. یونس (یونس بن عبد الرحمان، طبقه شش معاصر حضرت رضا (ع)) گوید: معنای سخن امام صادق (ع) که می فرماید: پیامبر زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید، اینست که این عمل پیامبر (ص) در اول نبوت آن حضرت بود، چنانکه نماز در ابتدا دو رکعت بود، سپس پیامبر (ص) هفت رکعت دیگر به آن اضافه کرد، همچنین زکات را در اول نبوت بر نه چیز قرار داد، سپس آن را بر جمیع حبوب توسعه داد. ^(۲)»

دسته دوم: روایاتی که مشتمل بر بیان این واقعه تاریخی است (که در بدو امر پیامبر (ص) تشخیص داد که زکات را از نه چیز بگیرد و چیزهای دیگر را ببخشد) اما یا صریح است و یا ظهور دارد که امامی که این واقعه را بیان می کند می خواهد بفرماید حکم فعلی در زمان خودش نیز همینطور است و حکمی است ابدی که
 (۱) فرض الله - عز و جل - الزکاة مع الصلاة فی الاموال، و سنّها رسول الله (ص) فی تسعة اشياء و عفا (رسول الله (ص)) عما سواهن: فی الذهب والفضة، والابل والبقر والغنم و الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب، و عفا رسول الله (ص) عما سوى ذلك. (وسائل ۳۴/۶ باب ۸ از ابواب ماتجب فيه الزکاه حدیث ۴)

(۲) وضع رسول الله (ص) الزکاة علی تسعة اشياء: الحنطة والشعير والتمر والزبيب، والذهب والفضة والابل والبقر والغنم، و عفا عما سوى ذلك. قال یونس: معنی قوله: ان الزکاة فی تسعة اشياء و عفا عما سوى ذلك، انما کان ذلك فی اول النبوة کما كانت الصلوة رکعتین، ثم زاد رسول الله (ص) فیها سبع رکعات، وكذلك الزکاة وضعها و سنّها فی اول نبوته علی تسعة اشياء ثم وضعها علی جمیع الحبوب. (الکافی ۵۰۹/۳، کتساب الزکاة، باب ما وضع رسول الله (ص) ... حدیث ۲، وسائل ۳۶/۶، باب ۸ از ابواب ماتجب فيه الزکاة حدیث ۵).

باید در جمیع زمانها به آن اخذ نمود، گرچه یک حکم حکومتی از جانب پیامبر (ص) باشد:

۱- خبر محمد طیار که گوید: «از امام صادق (ع) از چیزهایی که در آن زکات است پرسش نمودم، حضرت فرمود: در نه چیز: طلا و نقره و گندم و جو و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند، و پیامبر (ص) غیر اینها را بخشید. به حضرت عرض کردم: خدا شما را موفق بدارد در نزد ما دانه ای به وفور یافت می شود، حضرت پرسید: چیست آن دانه؟ گفتم برنج، حضرت فرمود: بله چیز بیشتر باد، پرسیدم: آیا در آن زکات است؟ حضرت مرا با ناراحتی از خود راند بعد فرمود: به تو می گویم پیامبر (ص) غیر اینها را بخشید و تو می گویی: در نزد ما دانه زیادی است آیا در آن زکات است؟»^(۱)

۲- خبر جمیل بن دراج از امام صادق (ع) که گوید: «شنیدم که حضرت فرمود: پیامبر (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید: بر نقره و طلا و گندم و جو و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند. در حالی که من حاضر بودم طیار به حضرت گفت: همانا نزد ما دانه زیادی است که به آن «برنج» گفته می شود امام صادق (ع) به او فرمود: نزد ما نیز دانه زیاد است. طیار گفت: آیا بر آن زکات است؟ حضرت فرمود: خیر، تو را آگاه کردم بر اینکه رسول الله (ص) زکات از غیر نه چیز را بخشید.»^(۲)

(۱) سالت ابا عبدالله (ع) عما تجب فيه الزكاة فقال: في تسعة اشياء: الذهب والفضة والحنطة والشعير والتمر والزبيب والابل والبقر والغنم وعفا رسول الله (ص) عما سوى ذلك.

فقلت: اصلحك الله فان عندنا حبا كثيرا، قال: فقال: وما هو؟ قلت: الارز، قال: نعم ما اكثره، فقلت: افیه الزكاة؟ فزبرني، قال: ثم قال: اقول لك: ان رسول الله (ص) عفا عما سوى ذلك و تقول: ان عندنا حبا كثيرا افیه الزكاة؟. (وسائل ۶/۳۶، باب ۸ من ابواب ماتجب فيه الزكاة، حديث ۱۲).

(۲) قال سمعته يقول: وضع رسول الله (ص) الزكاة على تسعة اشياء وعفا عما سوى

در این سخن حضرت در خبر طیار که فرمودند: «به تو می گویم که رسول الله (ص) زکات از غیر نه چیز را بخشید، می گویی نزد ما دانه های زیادی است آیا در آن زکات است؟» دو احتمال وجود دارد:

اول: که ظاهر هم همین است، اینکه حضرت خواسته بگوید بعد از عفو پیامبر (ص) از زکات غیر نه چیز، دیگر سئوالت از ثبوت زکات در برنج و جهی ندارد.

دوم: حضرت خواسته بگوید: آنچه گفتم نقل عمل پیامبر (ص) بود و اینکه حضرت زکات را از غیر نه چیز بخشید و این منافاتی با ثبوت زکات در غیر نه چیز بعد از زمان پیامبر (ص) ندارد بنابراین سئوالت بی وجه است. ولیکن این احتمال خلاف ظاهر روایت است، علاوه بر اینکه ظاهر سؤال در صدر روایت، سؤال از حکم فعلی است، نه از کاری که پیامبر (ص) انجام داده، و این مطلبی است شایان توجه.

۳- مرسله قماط از امام صادق (ع) که از حضرت درباره زکات سؤال می کند حضرت می فرماید:

«رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. سائل گفت: و ذرت، حضرت عصبانی شدند، بعد اینطور فرمود: بخدا قسم در عصر رسول الله (ص) کنجد و ذرت و ارزن و جمیع حبوبات وجود داشت. سائل گفت: مردم می گویند: اینها در زمان رسول الله (ص) نبوده، و پیامبر (ص) زکات را بر نه چیز قرار داد چون غیر از نه چیز وجود نداشت، حضرت ناراحت شدند و فرمودند: دروغ

ذلك: على الفضة و الذهب و الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب و الابل و البقر و الغنم. فقال له الطيار و انا حاضر ان عندنا حبا كثيرا يقال له الارز، فقال له ابو عبد الله (ع) و عندنا حب كثير، قال: فعليه شيء؟ قال لا، قد اعلمتك ان رسول الله (ص) عفا عما سوى ذلك. (وسائل ۶/۳۶ باب ۸ من ابواب ماتجب فيه الزكاة، حديث ۱۳).

می گویند آیا عفو جز از چیزی که موجود است امکان دارد؟ خیر، بخدا قسم من چیزی غیر از نه چیز که زکات بر آن وضع شده باشد نمی شناسم، هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کفر ورزد.»^(۱)

این حدیث «مرسل»^(۲) است، علاوه بر اینکه عدم ذکر آن در کتب اربعه موجب ضعف آن می شود. از ظاهر این دو دسته روایات چنین استفاده می شود که زکات به حسب جعل و تشریع اولی آن از جانب خداوند، دارای موضوع وسیعی بوده، ولیکن پیامبر اکرم (ص) به عنوان حاکم و سلطان مسلمین زکات را بر نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید، و از ظاهر روایات دسته دوم بر می آید که حکم حکومتی پیامبر (ص) مخصوص به زمان خودشان نبوده، بلکه استمرار داشته و دائمی است.

تعبیر به عفو پیامبر (ص) از زکات نسبت به بعض چیزها، در احادیث اهل سنت هم وارد شده: از باب نمونه: در سنن بیهقی از معاذ بن جبل نقل شده که

(۱) مرسله قماط عمن ذکره عن ابی عبدالله (ع) انه سئل عن الزکاة فقال: وضع رسول الله (ص) الزکاة علی تسعة و عفا عما سوی ذلک: الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و الذهب و الفضة و البقر و الغنم و الابل. فقال السائل: و الذرة، فغضب (ع) ثم قال: کان والله علی عهد رسول الله (ص) السماسم و الذرة و الدخن و جمیع ذلک. فقال: انهم یقولون انه لم یکن ذلک علی عهد رسول الله (ص) و انما وضع علی تسعة لما لم یکن بحضرته غیر ذلک، فغضب و قال: کذبوا فهل یكون العفو الا عن شئ قد کان؟ لا والله ما اعرف شیئا علیه الزکاة غیر هذا، فمن شاء فلیومن و من شاء فلیکفر. (وسائل ۶/۳۳ باب ۸، من ابواب ما تجب فیه الزکاة حدیث ۳). احتمال دارد زمان و مکان در این مسأله نقش داشته باشد و دامنه موضوع را توسعه یا تضییق کند و در آن زمان چون خلفای جور حکومت می کرده اند و زکات را آنها می گرفته اند حضرت نخواست به باشد این اموال به دست آنها برسد و در جهت تقویت دستگاه ظلم به کار گرفته شود. (مقرر)

(۲) مرسل حدیثی است که آخرین راوی حدیث، مذکور یا معلوم نباشد. گاهی نیز بر حدیثی که بیش از یک نفر از سلسله سند حذف گردیده اطلاق شده است. (مقرر)

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«هر چه باران بر آن بارد و یا از ریشه آب خورد بدون آبیاری، و یا از آب روان آب خورد، زکات آن یک دهم است، و آنچه بوسیله شترهای آبکش از چاه آبیاری شده یک بیستم. معاذ می گوید همانا اینها که گفتیم در خرما و گندم و حبوبات است، اما زکات خیار و خربزه و انار و سبزیجات، را پیامبر (ص) بخشید.»^(۱)

دسته سوم: روایاتی که به صراحت بر ثبوت زکات در غیر نه چیز از قبیل ذرت و برنج و سایر حبوبات دلالت دارد:

۱- کلینی به سند صحیح از حریز از محمد بن مسلم روایت کرده که گوید: «از امام (ع) [امام باقر (ع)] سؤال کردم که از کدام حبوبات باید زکات داد؟ حضرت فرمود: گندم و جو و ذرت و ارزن و برنج و جوی بی پوست و عدس و کنجد، از همه اینها مانند اینها باید زکات داده شود.»^(۲) این روایت را شیخ نیز از کلینی نقل کرده است.

۲- کلینی گوید: «مثل روایت بالا را حریز از زرارہ از امام صادق (ع) نقل نموده و به دنبال آن، حضرت اینطور می فرماید: هر چه که با پیمانه سنجیده شود و به شصت صاع (هر صاع سه کیلو) برسد در آن زکات است، بعد حضرت فرمود: پیامبر (ص) صدقه (زکات) را در هر چه که زمین برویاند قرار داد غیر از

(۱) ففی سنن البیهقی بسنده، عن معاذ بن جبل ان رسول الله (ص) قال: فیما سقت السماء والبعل والسیل العشر و فیما سقی بالنضح نصف العشر. و انما یکون ذلک فی التمر و الحنطة و الحبوب، فاما القثاء و البطیخ و الرمان و القضب فقد عفا عنه رسول الله (ص). (سنن بیهقی ۴/۱۲۹، کتاب الزکاة، باب الصدقة فیما یزرعه الادمیون).

(۲) رواه الکلینی بسند صحیح عن حریز عن محمد بن مسلم قال: سئلته (ع) عن الحبوب ما یزکی منها؟ قال: البرّ و الشعیر و الذرة و الدخن و الارز و السلت و العدس و السمسم، کل هذا یزکی و اشباهه. (کافی ۳/۵۱۰، کتاب الزکاة، باب ما یزکی عن الحبوب، حدیث ۱- و وسائل ۶/۴۰ باب ۹ من ابواب ماتجب فیہ الزکاة، حدیث ۴).

سبزی و صیفی جات و هر چیزی که همان روز فاسد می شود. ^(۱)

از شیوه نقل کلینی در امثال این موارد معلوم می شود روایت زراره با همان سند روایت محمد بن مسلم نقل شده پس این روایت هم نظر کلینی صحیح است و سند آن مثل روایت قبلی است.

۳- کلینی از محمد بن اسماعیل روایت کرده که گوید: «به امام رضا (ع) عرض کردم مقداری خرماى تازه و برنج در پیش ما موجود است آیا در اینها برگردن ما چیزی است؟ حضرت فرمودند: در خرماى تازه چیزی برگردن شما نیست، ولی در برنج آنچه که به وسیله باران آب داده شده یک دهم و آنچه با دلو آبیاری گردیده یک بیستم از هر چیزی که آن را با پیمانه سنجیده ای یا اینطور فرمود: با پیمانه سنجیده شود. ^(۲)

۴- کلینی با سند مرسل از ابان از ابی مریم روایت کرده که گوید: «از امام صادق (ع) سئوال کردم از کدام محصول زراعت زکات داده می شود؟ حضرت فرمودند: گندم و جو و ذرت و برنج و جوی پست و عدس، از تمام اینها زکات داده می شود و بعد فرمود: هر آنچه که با پیمانه سنجیده شود و به شصت صاع برسد، در آن زکات است. ^(۳)

(۱) ثم قال الكلینی: حریز، عن زرارة عن ابی عبدالله (ع) مثله و قال: کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزکاة و قال: جعل رسول الله (ص) الصدقة فی کل شیء انبتت الارض الا ما کان فی الخضر والبقول و کل شیء یفسد من یومه. (وسائل ۶/۴۰، باب ۹، من ابواب ماتجب فیہ الزکاة، حدیث ۶).

(۲) مارواه الكلینی بسنده عن محمد بن اسماعیل، قال: قلت لابی الحسن (ع) ان لنا رطبة و ارزا فما الذی علینا فیها؟ فقال: اما الرطبة فلیس علیک فیها شیء و اما الارز فما سقت السماء العشر و ما سقی بالدلو فنصف العشر من کل ما کلت بالصاع، اوقال وکیل بالمکیال. (وسائل ۶/۳۹، باب ۹، من ابواب ماتجب فیہ الزکاة، حدیث ۲).

(۳) مارواه الكلینی ایضا بسند فیہ ارسال، عن ابان، عن ابی مریم عن ابی عبدالله (ع) قال: سئلته عن الحرث ما یزکی منه؟ فقال البر و الشعیر و الذرة و الارز و السلط

۵- شیخ طوسی از زراره نسبه موثق روایت کرده که گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا در ذرت زکات است؟ حضرت به من فرمودند: ذرت و عدس و جوی بی پوست و حبوبات در اینها مثل گندم و جو زکات است. و هر آنچه که با پیمانه سنجیده شود و به شصت صاعی که در آن زکات واجب است برسد زکات به آن تعلق می گیرد.»^(۱)

۶- شیخ طوسی از ابی بصیر روایت کرده که گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا در برنج زکات است؟ حضرت فرمود: بلی بعد فرمودند: در زمان پیامبر (ص) در مدینه زمین برنجکاری نبود تا در آن زکات گرفته شود، ولیکن در برنج زکات قرار داده شده، چگونه در آن زکات نباشد در حالی که بیشتر خراج عراق از برنج است.»^(۲)

ظاهر این روایات وجوب است، و شمرده شدن ذرت و برنج و مانند آنها در ردیف گندم و جو که زکات در آنها واجب گردیده گواه بر آن است. از سوی دیگر حمل کردن روایات بر تقیه با بیان میزان کلی در آنچه که در آن زکات است که در آخر بعضی روایات امام (ع) متعرض آن شده اند، منافات دارد، زیرا تقیه یک ضرورت است و در ضرورتها هم باید به همان مقدار وجود ضرورت اکتفاء

والعدس، کل هذا مما یزکی. وقال: کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزکاة. (وسائل ۳۹/۶ باب ۹ من ابواب ماتجب فیہ الزکاة، حدیث ۳).

(۱) قال قلت لابی عبدالله (ع): فی الذرة شیء؟ فقال لی: الذرة والعدس والسلت والحبوب فیها مثل ما فی الحنطة والشعیر و کل ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق التي یجب فیها الزکاة فعلیه فیہ الزکاة. (وسائل ۴۱/۶، باب ۹، من ابواب ماتجب فیہ الزکاة حدیث ۱۰).

(۲) مارواه ایضا بسند موثق به، عن ابی بصیر، قال قلت لابی عبدالله (ع): هل فی الارز شیء؟ فقال: نعم، ثم قال: ان المدينة لم تکن یومئذ ارض ارز فیقال فیہ، ولكنه قد جعل فیہ، و کیف لایکون فیہ و عامة خراج العراق منه. (وسائل ۴۱/۶، باب ۹، من ابواب ماتجب فیہ الزکات حدیث ۱۱).

شود، و سؤال کننده در بعضی روایات از برنج یا ذرت سؤال کرده است، و بر فرض تقیه و اینکه حکم زکات در آنچه با پیمانہ سنجیده شود خلاف واقع بوده چه داعی و ضرورتی وجود داشته تا امام (ع) به بیان میزان کلی در زکات نسبت به آنچه که با پیمانہ سنجیده می شود، بپردازد، و یا امری که خلاف واقع است را به پیامبر (ص) نسبت دهد، و این در حالی است که ضرورت تقیه با گفتن کلمه «بلی» مثلاً از طرف امام (ع) مراعات می شد و دیگر نیازی به پرداختن به این امر نبود.

مگر اینکه گفته شود: تقیه گاهی برای امام است و گاهی برای سؤال کننده و گاهی برای سایر شیعیان، شاید تقیه در اینجا از نوع سوم باشد، چون شیعیان مبتلی به حکام ستمگر بودند که از آنان در هر چه که با پیمانہ سنجیده می شد زکات می گرفتند، لذا امام (ع) خواست که شیعیان این زکات را بدهند و مقاومتی نکنند تا اینکه از تعرض و ظلم حاکمان در امان باشند.

۷- در سنن بیهقی به سند خویش به نقل از مجاهد آمده است: «در عهد رسول الله (ص) صدقه (زکات) نبود مگر در پنج چیز: گندم و جو و خرما و کشمش و ذرت.»^(۱) البته حصر [مگر] در اینجا اضافی [نسبی] است^(۲) یعنی در آنچه که زمین می رویانید.

(۱) فی سنن البیهقی بسنده عن مجاهد، قال: لم تكن الصدقة فی عهد رسول الله (ص) الا فی خمسة اشياء: الحنطة والشعیر والتمر والزبيب والذرة. (سنن بیهقی ۱۲۹/۴، کتاب الزکاة باب الصدقة فیما یزرعه الادمیون).

(۲) حصر بر دو گونه است، حقیقی و اضافی: حصر حقیقی تخصیص موصوفی است به صفتی و یا صفتی به موصوفی به گونه ای که شامل دیگران نشود. حصر اضافی: تخصیص موصوف است به صفت و یا صفت به موصوف نه بطور حقیقی، بلکه در مقایسه و نسبت به چیزهای دیگر، در مورد فوق، اینکه زکات در پنج چیز نقل شده، در مقایسه با آنچه در زمان رسول الله (ص) از زمین می روئیده در نظر گرفته شده است. (مقرر)

۸- و نیز در سنن بیهقی از عاصم بن ضمره، به نقل از امیر المومنین (ع) است که فرمود: «در صیفی جات و سبزیجات صدقه (زکات) نیست.»^(۱) ظاهر این خبر اینست که در غیر این دو زکات است.

۹- و نیز بیهقی از ابن عمر به نقل از پیامبر (ص) است که فرمودند: «زکات غسل در هر ده خیک یک خیک است.»^(۲)

۱۰- و نیز در بیهقی به نقل از ابی هریره آمده است که گوید: پیامبر (ص) به اهل یمن نوشت: «از غسل، یک دهم آن زکات گرفته شود.»^(۳)

۱۱- و نیز بیهقی به نقل از ابی ذر گوید: پیامبر (ص) فرمودند: در شتر صدقه شتر و در گوسفند صدقه گوسفند و در لباس صدقه لباس است.»^(۴)

۱۲- باز بیهقی به سند خویش از ابو موسی و معاذ بن جبل دارد، که رسول الله (ص) این دو نفر را به یمن فرستاد و به آنان امر فرمود که احکام دین را به مردم یاد دهند و بعد فرمودند: «بجز از این چهار صنف از چیز دیگر زکات نگیرند: جو و گندم و کشمش و خرما.»^(۵)

(۱) فيه ايضا بسنده، عن عاصم بن ضمره، عن علي (ع) قال: ليس في الخضر والبقول صدقة. (سنن بیهقی ۴/ ۱۳۰، کتاب الزکاة، باب الصدقة فيما يزرعه الادميون).

(۲) وفيه ايضا بسنده، عن ابن عمر، عن النبي (ص) قال: العسل في كل عشرة ازقاق زق. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۶، کتاب الزکاة باب ماورد في العسل).

(۳) وفيه ايضا بسنده عن ابی هريره قال: كتب رسول الله (ص) الى اهل اليمن: ان يخذ من العسل العشر. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۶، کتاب الزکاة باب ماورد في العسل).

(۴) وفيه ايضا بسنده، عن ابی ذر، قال: قال رسول الله (ص): في الابل صدقتها و في الغنم صدقتها و في البز صدقته. (سنن بیهقی ۴/ ۱۴۷، کتاب الزکاة، باب زکات التجارة).

(۵) فيه ايضا بسنده عن ابی موسی و معاذ بن جبل ان رسول الله (ص) بعثهما الى اليمن فامرهما ان يعلما الناس امر دينهم و قال: لاتاخذا في الصدقة الا من هذه الاصناف الاربعة: الشعير والحنطة والزبيب والتمر. (سنن بیهقی ۴/ ۱۲۵، کتاب الزکاة، باب لاتؤخذ صدقة شی من الشجر...).

۱۳- و نیز بیهقی از ابو موسی اشعری نقل نموده که وقتی به یمن آمد، صدقه (زکات) نگرفت مگر از گندم و جو و خرما و کشمش.^(۱)

۱۴- و نیز در بیهقی به سند خویش از جعفر بن محمد (ع) از پدرش، و ایشان از امیر المومنین (ع) روایت نموده که فرمودند: «در غسل زکات نیست.»^(۲)

در اینجا یک سری روایات مستفیضه از طریق شیعه وارد شده که از آنها استفاده ثبوت زکات در «مال التجاره» می شود و ظاهر آنها هم بنحو وجوب است، چنانکه روایاتی هم که دال بر عدم وجوب است وارد شده، در این زمینه به وسائل الشیعه مراجعه شود.^(۳) و ما نیز در جلد دوم کتاب زکات بطور مبسوط در مورد زکات مال التجاره بحث نموده ایم که می توان به آن مراجعه نمود.^(۴)

دسته چهارم: روایاتی که مضمون دسته دوم (ثبوت زکات در نه چیز) و دسته سوم (ثبوت زکات در غیر نه چیز) که ظاهرآ با هم متعارضند را در بردارد، بطوری که از این روایات (دسته چهارم) صدور آن دو دسته و عدم کذب آنها استفاده می شود، برخی از این روایات از این قرار است:

کلینی به سند صحیح، از علی بن مهزیار روایت کرده که گوید: در نامه عبدالله بن محمد به امام هادی (ع) خواندم که اینطور نوشته بود: «فدایت گردم از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: پیامبر اکرم (ص) زکات را در نه چیز قرار داد: گندم و جو و خرما و کشمش، و طلا و نقره، و گوسفند و گاو و شتر، و غیر اینها را بخشید. شخصی به حضرت (امام صادق (ع)) گفت: در نزد ما چیزی

(۱) فيه ايضا بسنده، عن ابي موسى الاشعري انه لما اتى اليمن لم ياخذ الصدقة الا من الحنطة والشعير والتمر والزبيب. (سنن بیهقی ۴/۱۲۵ کتاب الزکاة باب لا تؤخذ صدقة شی من الشجر و...).

(۲) فيه ايضا بسنده عن جعفر بن محمد، عن ابيه، عن علي (ع) قال: ليس في العسل زکات. (سنن بیهقی ۴/۱۲۸، کتاب الزکاة، باب ماورد فی العسل).

(۳) وسائل ۶/۴۵ و ۴۸ باب ۱۳ و ۱۴ من ابواب ماتجب فيه الزکاة.

(۴) کتاب الزکاة ۲/۱۸۱ و بعد از آن.

است که چندین برابر اینها می باشد، حضرت پرسیدند آن چیست؟ آن شخص به حضرت گفت: برنج، امام صادق (ع) فرمودند: به تو می گویم: رسول الله (ص) زکات را در نه چیز قرار داد و غیر آنها را بخشید و تو می گویی: نزد ما برنج و ذرت هست، خوب در زمان رسول الله (ص) هم ذرت بوده. حضرت هادی (ع) در جواب این چنین نوشتند: بله همینطور است، و در هر آنچه که با پیمانانه سنجیده شود زکات هست.

دوباره عبدالله بن محمد به حضرت (ع) نوشت: غیر همین شخص از امام صادق (ع) روایت کرده: که از حضرت درباره حبوب سؤال نمود، حضرت پرسیدند: حبوب چیست؟ آن مرد گفت: کنجد و برنج و ارزن، و اینها از جمله غلات است مثل گندم و جو، حضرت (امام صادق (ع)) در جواب فرمودند: در همه حبوبات زکات هست.

و همچنین از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: هر آنچه که در سنجش آن پیمانانه بکار رود آن چیز حکم گندم و جو و خرما و کشمش را دارد. محمد بن عبدالله به حضرت هادی (ع) گوید: به من خبر بده - فدایت گردم - آیا بر برنج و آنچه شبیه آن است از حبوبات مثل نخود و عدس زکات هست؟ حضرت هادی (ع) در جواب نوشتند: راست گفته اند، هر چیزی که با پیمانانه سنجیده شود در آن زکات است. ^(۱)

(۱) رواه الکلینی بسند صحیح، عن علی بن مهزیار، قال: قرأت فی کتاب عبدالله بن محمد الی ابی الحسن (ع): جعلت فداک روی عن ابی عبدالله (ع) انه قال: وضع رسول الله (ص) الزکات علی تسعة اشياء: الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب، و الذهب و الفضة، و الغنم و البقر و الابل، و عفا رسول الله (ص) عما سوی ذلک. فقال: له القائل: عندنا شیء کثیر یکون اضعاف ذلک، فقال: وما هو؟ فقال له: الارز، فقال ابو عبدالله (ع) اقول لک: ان رسول الله (ص) وضع الزکاة علی تسعة اشياء و عفا عما سوی ذلک و تقول عندنا ارز و عندنا ذرة و قد کانت الذرة علی عهد رسول الله (ص). فوقّع (ع): کذلک هو، و الزکاة علی کل ماکیل بصاع.

اینها چهار دسته از روایات وارده در باب زکات بود که ما در جلد اول کتاب زکات یادآور شده ایم که برای اطلاع بیشتر می توان به آنجا مراجعه نمود.^(۱)

راههای جمع بین روایات :

وجه اول : آنچه که قبلا در بیان یونس بن عبدالرحمان گذشت . به اینکه بخشش پیامبر (ص) از زکات در غیر نه چیز در اول نبوت آن حضرت بوده است . به این وجه دو اشکال وارد است :

اولا اینکه : امر به اخذ زکات در اول نبوت نبوده ، بلکه این آیه شریفه : «خذ من اموالهم صدقة - از اموال آنان صدقه ای بگیر .»^(۲) در آخر نبوت پیامبر (ص) نازل شده است ، و در صحیححه عبدالله بن سنان است که گوید : امام صادق (ع) فرمودند : وقتی که آیه زکات : خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها ، در ماه رمضان نازل شد ، پیامبر اکرم (ص) منادی را امر فرمودند در مردم ندا دهد : بدرستی که خداوند - تبارک و تعالی - زکات را بر شما واجب گردانید همانطور که نماز را واجب نمود ، پس بر شما زکات واجب کرد از طلا و نقره ، و شتر و گاو و گوسفند ، و از گندم و جو و خرما و کشمش ، این مطلب را

وكتب عبدالله : وروی غیر هذا الرجل عن ابی عبدالله (ع) : انه ساله عن الحبوب ، فقال : وما هی ؟ فقال : السمسم والأرز والدخن وكل هذا غلة كالحنطة و الشعير ، فقال ابو عبدالله (ع) : فی الحبوب كلها زکات . وروی ایضا عن ابی عبدالله (ع) : انه قال : كل ما دخل الففیز فهو یجری مجرى الحنطة و الشعیر و التمر و الزییب . قال : فاخبرنی - جعلت فداک - هل علی هذا الارز و ما اشبهه من الحبوب : الحمص و العدس زکاة ؟ فوقع (ع) : صدقوا الزکاة فی کل شیء کیل . (کافی ۳/ ۵۱۰ و ۵۱۱ ، کتاب الزکاة ، باب ما یزکی من الحبوب ، حدیث ۳ و ۴ و وسائل ۳۹/ ۶ ، باب ۹ من ابواب ما تجب فیہ الزکاة ، حدیث ۱) .

(۱) کتاب الزکاة ۱/ ۱۵۰ و بعد از آن .

(۲) توبه (۹) / ۱۰۳ .

پیامبر (ص) در ماه رمضان ندا داد و زکات از غیر اینها را بخشید. ^(۱)

ثانیا: کلام یونس نمی تواند در جمع بین جمیع روایات مفید باشد، زیرا از روایات دسته دوم چنین استفاده می شود که بعد از پیامبر (ص) هم زکات منحصر در نه چیز بوده چه رسد به زمان خود پیامبر (ص).

وجه دوم: روایاتی که دال بر زکات در غیر نه چیز است بر استحباب حمل شود، این وجه را شیخ مفید و طوسی و کسانیکه از این دو پیروی کرده اند اختیار نموده اند: شیخ مفید در مقنعه دارد:

«زکات از دیگر حبوبات ... بعنوان مستحب موکد داده می شود نه واجب، زیرا درباره زکات دیگر حبوبات از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) روایاتی وارد شده و روایاتی هم در جهت حصر زکات در نه چیز وارد گردیده، و این هم روشن است که سخنان معصومین با هم تناقض ندارند، پس راهی برای جمع بین روایات باقی نمی ماند مگر اثبات وجوب زکات در آنچه که فقهاء بر وجوب در آنها اجماع دارند، و حمل بر استحباب موکد در چیزهایی است که در زکات آن اختلاف دارند و تاکید می هم در امر به زکات در آنها وارد نشده است.» ^(۲)

شیخ طوسی در استبصار گوید:

«و اما در مورد روایاتی که متضمن وجوب زکات در هر چیزی است که پیمانانه یا وزن شود، سخن موّجه این است که آنها را بر استحباب حمل نمائیم نه وجوب تا اینکه تناقضی بین روایات پیش نیاید، چون در اکثر روایات گذشته آوردیم که

(۱) فی صحیحة عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبدالله (ع): لما نزلت آية الزكاة: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكّهم بها»، فی شهر رمضان فامر رسول الله (ص) منادیه، فنادی فی الناس: ان الله - تبارك و تعالی - قد فرض علیكم الزكاة كما فرض علیكم الصلاة، ففرض الله علیكم من الذهب والفضة والابل والبقر والغنم، ومن الحنطة والشعیر والتمر والزبيب، ونادی فیهم بذلك فی شهر رمضان. وعفا لهم عما سوى ذلك. الحديث (وسائل ۶/ ۳۲، باب ۸، من ابواب ما تجب فيه الزكاة، حدیث ۱).

(۲) مقنعه ۴۰.

پیامبر (ص) زکات از غیر آنها (نه چیز) را بخشید، پس اگر در اینها (سایر حبوبات) زکات واجب باشد دیگر بخشش نسبت به اینها معنی ندارد. ^(۱)

اشکالی که به این وجه وارد است - علاوه بر اینکه بیشتر روایات از حمل بر استحباب اباء دارد - این است که جمع بین دو دلیل را باید عرف و وجدان بپذیرند همانند حمل مطلق بر مقید و تخصیص دلیل عام با دلیل خاص و مانند آن، اما جمع تبرعی (جمع کردن بین دو دلیل متعارض محضاً لله و از روی سخاوت) با بکار گرفتن دقت عقلی بطوری که اساسی شود برای فتوی دادن و مجوز فتوی به استحباب باشد مشکل است، زیرا حکم به استحباب مثل دیگر احکام احتیاج به دلیل شرعی دارد و در اخبار باب، اسمی از استحباب نیست و چنین حکمی از اخبار باب به ذهن انسباق پیدا نمی کند.

وجه سوم: حمل بر تقیه نمودن روایاتی که بر زکات در غیر نه چیز دلالت دارد، این وجه را سید مرتضی در کتاب انتصار ذکر کرده و صاحب حدائق هم بر آن اصرار دارد و محقق همدانی نیز در کتاب مصباح الفقیه آن را قریب دانسته. ولکن التزام به این وجه مشکل است مخصوصاً نسبت به بیشتر روایات که می توان آنها را مورد ملاحظه قرار داد. سید مرتضی در کتاب انتصار بعد از بیان ادعای اجماع امامیه بر اینکه زکات فقط در نه چیز واجب است، مطالبی دارند که ما خلاصه آن را نقل می کنیم:

«اگر کسی بگوید: چگونه شما اجماع امامیه را ادعا دارید در حالی که سخن ابن جنید مخالف اجماع است و قائل است به اینکه زکات در جمیع حبوبات واجب می باشد و در این جهت روایات زیادی از ائمه (ع) ذکر نموده است و گفته که یونس بن عبدالرحمان هم همین عقیده را دارد.

گوئیم: اعتباری به مخالفت ابن جنید و یونس نیست، چون اجماع امامیه قبل و بعد از ابن جنید و یونس بوده است، و روایاتی که ابن جنید به آنها تمسک

کرده، با روایاتی که ظاهرتر، بیشتر و قوی تر از آنهاست معارض است، و ممکن است آن روایات حمل شود بر اینکه در حال تقیه صادر شده، چون اکثر مخالفین امامیه قائل به وجوب زکات در جمیع اصناف می باشند.^(۱)

سخن صاحب حدائق نیز بطور خلاصه و فشرده چنین است:

«اصحاب، بین روایات جمع کرده اند به اینکه روایات اخیر را بر استحباب حمل نموده اند، چنانکه قاعده و عادتشان در جمیع ابواب چنین است، ولی اظهار نزد من حمل این روایات است بر تقیه که به هنگام اختلاف روایات ریشه و اساس همه مشکلات است زیرا قول به وجوب زکات در جمیع حبوبات، مذهب شافعی و ابی حنیفه و مالک و ابی یوسف و محمد است، چنانکه علامه در منتهی این مطلب را یادآور شده است.

و بر همین مطلب دلالت دارد خبر صدوق از ابی سعید قماط از کسی که از او نقل نموده که از امام صادق (ع) درباره زکات سئوال شد، حضرت فرمود: رسول الله (ص) زکات را بر نه چیز قرار داد و غیر آن را بخشید: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. سائل گفت: و ذرت؟ حضرت عصبانی شد، سپس فرمود: بخدا قسم در عصر رسول الله (ص) کنجد و ذرت و ارزن و جمیع حبوبات وجود داشت. سائل دوباره گفت: مردم می گویند اینها در زمان پیامبر (ص) نبوده و حضرت زکات را بر نه چیز قرار داد، چون غیر از نه چیز وجود نداشت، حضرت عصبانی شدند و فرمودند: دروغ می گویند، آیا عفو جز از چیزی که موجود است امکان دارد، خیر بخدا قسم من چیزی غیر از نه چیز که زکات بر آن وضع شده باشد نمی شناسم، هر کس خواهد ایمان آورد و هر کس خواهد کفر ورزد.^(۲)

(۱) جوامع الفقهیه/ ۱۵۳ (چاپ دیگر/ ۱۱۱).

(۲) وسائل ۳۳/۶، باب ۸ من ابواب ماتجب فیه الزکات حدیث ۳.

وباز از روایاتی که بیان تقیه از آن استفاده می گردد، صحیحۀ علی بن مهزیار است، که قبلاً ذکر شد که در آن روایت صحیحۀ، حضرت سخن سائل را که از امام صادق (ع) مبنی بر تخصیص وجوب زکات به نه چیز و بخشش از غیر آن نقل کرده، تأیید نموده است. و نیز سخن سائل را که از حضرت راجع به زکات در برنج سؤال نموده انکار فرموده است، و این در حالی است که در همان روایت حضرت هادی (ع) در جواب شخصی که از ایشان درباره زکات در حبوبات سؤال کرده بود، اینطور جواب فرمودند: هر آنچه که با پیمانه سنجیده می شود در آن زکات است، در این صورت اگر کلام امام هادی (ع) را حمل بر تقیه نکنیم، بین آن و کلام امام صادق (ع) تناقض لازم می آید، و اگر مراد از این روایات استحباب بود، دیگر بر اصحاب معاصر ائمه (ع) مخفی نمی ماند و احتیاجی به عرضه کردن این روایات بر امام (ع) نبود...»^(۱)

محقق همدانی در مصباح الفقیه بعد از اشاره به سه وجه جمع بین روایت کلامی دارد که، فشرده آن چنین است:

«در مقام جمع بین دو روایت متعارض اینکه یکی حمل بر استحباب شود گرچه در حدّ خودش امری است که از حمل نمودن آن بر تقیه به واقع نزدیک تر است زیرا حمل و تقیه در حقیقت، در حکم ردّ و اعراض از روایت معارض است، ولیکن این مطلب در غیر این مقام مورد بحث است، نه در چنین مقامی که احتمال تقیه در آن نسبت به احتمال استحباب اقوی است... چیزی که سزاوار است گفته شود اینست که: روایاتی که زکات را در هر چه که با پیمانه سنجیده شود اثبات می کند بر یک سیاق نیست، بعضی از این روایات را عرف، با روایاتی که زکات را منحصر در نه چیز قرار داده معارض می داند، پس در چنین مواردی متعین است که حمل بر تقیه شود، مثل این

سخن امام صادق (ع) در صحیح زراره که می فرماید: «رسول الله (ص) صدقه (زکات) را در هر چیزی که زمین برویاند قرار داد غیر از صیفی جات و سبزیجات». این روایت با تصریح به اینکه رسول الله (ص) زکات را در غیر نه چیز قرار نداد بلکه آن را بخشید منافات دارد.

و بعضی از آن روایات را عرف با اخباری که زکات را در نه چیز می داند معارض نمی داند بلکه این اخبار را قرینه می گیرد بر اینکه آن دسته روایات را، بر ثبوت زکات بطور مطلق که با استحباب هم منافات ندارد، حمل نمایند... پس انصاف این است، روایاتی که زکات را در سایر اجناس اثبات می کند اگر بطور کلی حمل بر تقیّه شود به قواعد فقهی نزدیکتر است.

مگر گفته شود: اینکه صدقه خودش رجحان داشته و امکان دارد از این روایات استحباب صدقه بعنوان زکات - اگر چه بر سبیل توریه باشد - اراده شده باشد [یعنی ائمه (ع) چنین القاء نمایند که مقصودشان زکات واجب است ولی قصد جدی آنان زکات مستحب باشد] و چنین امکانی با ضمیمه کردن فهم اصحاب از روایات و فتاوی آنها از باب مسامحه، در اثبات استحباب زکات کافی است.^(۱)

قرائن حمل روایات بر تقیّه:

قرائن داخلی و خارجی حمل روایات بر تقیّه را تأیید می کند. اما قرینه خارجی، همان مشهور بودن فتوی به وجوب زکات در غیر نه چیز در بین اهل سنت است.

اما قرینه داخلی: تعبیراتی است که در بعضی روایات وارد شده مثل مرسله قماط [که حضرت با غضب و عصبانیت فرمود: بخدا سوگند در زمان رسول خدا...] و روایت طیار [که حضرت با ناراحتی از اصرار سائل فرمود اقول

(۱) مصباح الفقیه/ ۱۹.

لک ...] و روایت جمیل بن دراج [که حضرت پس از جواب منفی فوراً عمل رسول خدا را یادآور می شود]، علاوه بر اینکه ائمه (ع) در روایات زیادی تأکید نموده اند که رسول الله (ص) زکات غیر نه چیز را بخشید که از آن تأکیدات فهمیده می شود که در بین افراد راجع به زکات سایر اشیاء اختلاف بوده است، و ائمه (ع) خواسته اند با بیان عمل پیامبر (ص) آنان را قانع نمایند.

ولکن ممکن است گفته شود:

اولاً: اینکه توهم شده که ائمه (ع) ما افراد ضعیفی بوده و وحشت داشته اند و با اندک ترسی از مردم حق را وارونه می کرده اند، قبول آن برای ما بسیار مشکل است. چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که بناء کار ائمه در تمامی مواردی که مردم از مسیر حق منحرف می شده اند بر بیان حق و رفع باطل بوده است. نمی بینید که چگونه در باب ارث، «عول» و «تعصیب»^(۱) و جماعت در

(۱) عول و تعصیب: سهام ارث ورثه گاهی از مجموع مال میت کمتر و گاهی بیشتر است مثلاً: اگر ورثه میت فقط دو خواهر (پدر و مادری) و شوهر باشند ارث دو خواهر دو سوم مال، و ارث شوهر نصف مال است که مجموع آن از مجموع مال بیشتر می گردد، در اینجا این بحث پیش می آید که آیا باید به نسبت سهام از همه ورثه کم شود، یا اینکه از افراد معینی کم گردد؟ معروف در میان دانشمندان اهل تسنن اینست که باید از همه کم شود، ولی به عقیده فقهای شیعه کمبود به افراد خاصی متوجه می شود، در مثال فوق کمبود فقط به دو خواهر متوجه می گردد. این را فقهاء «عول» می نامند- عول در لغت به معنی زیادی و ارتفاع و بلندی است- به عقیده ما خداوند فراتر از مال، ارث قرار نداده است.

و گاهی بر عکس، مجموع سهام، از مجموع مال کمتر است، فقهای اهل سنت می گویند: اضافی را باید به «عصبه» یعنی مردان طبقه بعد داد، ولی فقهای شیعه معتقدند که همه آن را باید در میان آنها به نسبت تقسیم کرد، زیرا با وجود طبقه قبل، نوبت به طبقه بعد نمیرسد، و این را اصطلاحاً «تعصیب» می نامند.

عول و تعصیب به اجماع فقهای شیعه باطل است. بحث عول و تعصیب یکی از مباحث پیچیده فقهی است که شرح آن در کتب فقهی آمده است (مقرر).

نماز «تروایح»^(۱) و نماز «ضحی»^(۲) و «سه طلاق»^(۳) در یک مجلس و امثال آن از چیزهایی که فقه اهل سنت بر آن مستقر است را بالسان قاطع و صریح انکار نموده اند؟^(۴)

ثانیاً: قبلاً اشاره کردیم که تقیه یک ضرورت است، و ضرورتها هم به مقدار وجود ضرورتها معین شده اند و نه بیشتر و در دسته سوم روایات، جوابهایی که ائمه در مقابل سئوال پرسش کنندگان از بودن زکات در غیر نه چیز داده اند از مقدار ضرورت بیشتر است. [و این خود دلیلی است بر اینکه جواب ائمه (ع) از روی تقیه نبوده است.]

ثالثاً: انحصار زکات در نه چیز مخصوص به شیعه امامیه نیست بلکه بعضی از

(۱) نماز تروایح عبارت است از نمازهای مستحبی که در شبهای ماه رمضان خوانده می شود، این نماز را اهل تسنن به صورت جماعت می خوانند. به عقیده ما پیامبر اکرم (ص) نمازهای مستحبی ماه رمضان را بدون جماعت بجا می آورد و مردم را تشویق می کرد آن را به پای دارند، نامگذاری این نمازهای مستحب به تروایح به این جهت است که بعد از هر چهار رکعت می نشینند و استراحت می کنند. (مقرر).

(۲) صلاة ضحی عبارت از نماز در وقت چاشت است که علمای شیعه آن را بدعت می دانند ولی اهل تسنن بر استحباب آن اتفاق دارند. (مقرر).

(۳) اجماعی فقهای شیعه است که سه طلاق در یک مجلس واقع نمی شود، یعنی اگر مرد زنش را طلاق داد می تواند رجوع کند، بار دوم هم حق رجوع دارد، ولی در طلاق سوم دیگر زن به او حلال نخواهد بود و حق رجوع ندارد، مگر اینکه شخصی بعنوان «محلل» با آن زن ازدواج کند، چنانکه قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۲۹ و ۲۳۰ بیانگر همین مطلب است. البته در میان اهل سنت نیز اختلاف نظر وجود دارد. اگرچه بیشتر آنان معتقدند سه طلاق در یک مجلس واقع می شود (مقرر).

(۴) در حکومتهای بظاهر اسلامی گاهی زیر پوشش مذهب و قرآن چنان حق، باطل و باطل، حق جلوه داده می شود که حتی نوادر دهر همچون ائمه (ع) ما چاره ای جز حفظ ظاهر و تقیه ندارند و مبنای اینگونه تقیه ها ترس و ضعف نفس آن بزرگواران العباد بالله نیست بلکه پیچیدگی نوع فریب و نفاق دشمن و محول نمودن بیان حق به زمان مناسب است. - مقرر -

فقهاء سنت هم به آن فتوی داده‌اند و روایاتی هم از آنان در این جهت وارد شده است، لذا مجالی برای تقیه باقی نمی‌ماند.

ما در صدر مسئله بعضی از اقوال اهل سنت را نقل کردیم و اکنون مطلب را با نقل عبارتی از «مغنی ابن قدامه حنبلی» کامل می‌کنیم که گوید:

«مالک و شافعی گویند: در میوه زکات نیست مگر در خرما و کشمش، و در دانه زکات نیست مگر آنچه که در حال اختیار بعنوان قوت می‌باشد غیر از زیتون که در آن اختلاف است. و از احمد حکایت شده که زکات در دانه نیست مگر در گندم و جو و خرما و کشمش، و ابن عمر و موسی بن طلحه و حسن و ابن سیرین و شعبی و حسن بن صالح و ابن ابی لیلی و ابن المبارک و ابی عبید... هم همین را گفته‌اند.

عمر و بن شعیب از پدرش به نقل از عبدالله بن عمرو روایت کرده که گوید: همانا رسول الله (ص) زکات را در گندم و جو و خرما و کشمش قرار داد. و در روایت دیگری از پدرش، از جدش از پیامبر (ص) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «زکات در خرما و کشمش و گندم و جو یک دهم است.» موسی بن طلحه به نقل از عمر که گوید: بدرستیکه رسول الله (ص) زکات را در این چهار چیز: گندم و جو و خرما و کشمش قرار داد. ابی برده از ابی موسی و معاذ نقل نموده که: رسول الله (ص) این دو نفر را به یمن فرستاد و به آنان امر فرمود که احکام دین را به مردم یاد دهند و بعد فرمودند: به جز از این چهار صنف: جو و گندم و کشمش و خرما از چیز دیگر زکات نگیرید. ^(۱)

مگر اینکه گفته شود: تقیه از ترس فقها و مفتیان اهل سنت و برای مصلحت شخص امام (ع) نبوده، بلکه برای حفظ شیعه از شر سلاطین و حاکمان ستمگر و زکات بگیران بوده است، چون زکات از منابع ثروت آنان محسوب می‌شده و آن

را از غیر نه چیز هم طلب می نموده اند، لذا ائمه خواسته اند شیعه را بر اداء زکاتی که سلاطین، طلب می کردند به جهت دفع شر آنان از شیعه ترغیب کنند، و این نکته ایست شایان توجه.^(۱)

وجه چهارم: چیزی است که ما آن را بنحو احتمال ذکر نموده ایم، گرچه التزام به آن دشوار می باشد، فشرده آن اینکه: اصل ثبوت زکات از قوانین اساسی اسلام بلکه جمیع ادیان الهی است و زکات در آیات قرآن همانند نماز که ستون دین است قلمداد شده، چون اساس مالی حکومت اسلامی است و این فریضه در آیات زیادی تکرار گردیده، مخصوصا اگر خمس را هم به زکات ارجاع دهیم و آن را از مصادیق زکات بدانیم چنانچه این موضوع همراه با آیاتی که پرداخت زکات را از قول مسیح (ع) و اسماعیل (ع) و انبیاء گذشته بیان می کرد قبلا گذشت، پس زکات در جمیع ادیان الهی امری ثابت بوده و در اسلام نیز تشریع گردیده است.

از سوی دیگر چون منابع مالی مردم و ثروت آنان به حسب زمانها و مکانها مختلف می باشد، و دین اسلام هم برای جمیع بشر و برای همیشه تشریع شده، چنانکه قرآن و سنت بیانگر این حقیقت اند، بناچار اصل ثبوت زکات در قرآن ذکر شده و پیامبر (ص) مخاطب به آیه شریفه «خذ من اموالهم صدقه»^(۲) گردیده، ولی در قرآن آنچه در آن زکات است بنحو تعیین ذکر نشده بلکه جمع مضاف (اموالهم)

(۱) مکرر این احتمال با بیان یک قاعده کلی در بسیاری از روایات مبنی بر بودن زکات در هر چه سنجیده می شود منافات دارد زیرا ظاهر این بیان چیزی بیشتر از تقیه می باشد علاوه بر این اگر زکات موجب تحکیم اساس حکومت غضب و ظلم شود چگونه ائمه (ع)، شیعه را ترغیب به دادن آن به ظالم می کرده اند، اینگونه بیان با روحیه ظلم ستیزی آنان توافقی ندارد. مگر اینکه ما زمان و مکان را در مسأله دخیل بدانیم و بگوئیم: اگر حکومت غضب و ستم باشد باید حداقل، که همان نه چیز است را پرداخت نمود و اگر حکومت عدل و حق باشد، زکات به مفهوم گسترده آن باید پرداخت گردد چنانچه استاد بزرگوار در قسمت بعد به آن تصریح فرموده اند. (مقرر)

(۲) توبه (۹)/۱۰۳.

که شامل همه اموال مردم است مفید عموم بوده، و غیر از این آیه عمومات دیگری هم در قرآن ذکر گردیده است مثل آیه شریفه: «ومما رزقناهم ینفقون - و از آنچه روزیشان داده ایم در راه خدا انفاق می کنند.»^(۱) و آیه شریفه: «یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض - ای کسانی که ایمان آورده اید انفاق کنید (زکات بدهید) از قسمتهای پاکیزه اموالی که بدست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما برون آورده ایم.»^(۲) و غیر اینها از آیاتی که عام است - مقصود از کلمه «انفاق» در این چند آیه «زکات» می باشد به دلیل آیه شریفه: «والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم: و کسانی که طلا و نقره را جمع آوری و پنهان می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده.»^(۳)

قرآن کریم بیان آنچه در آن زکات است را به اختیار اولیاء مسلمین و حاکمان حق در هر مکان و زمانی نهاده است، و پیامبر (ص) بعنوان اینکه در زمان خودش حاکم مسلمین بود زکات را بر نه چیز قرار داد، به این جهت که این نه چیز عمده ثروت عرب آن روز محسوب می شد و در محدوده حکومت آن حضرت بود و زکات از غیر اینها را بخشید، و شاید پیامبر (ص) در آخر عمر شریفشان در بیشتر

(۱) بقره (۲)/۳.

(۲) بقره (۲)/۲۶۷.

(۳) توبه (۹)/۳۴. استشهاد حضرت استاد به آیه کنز و استفاده حکم زکات از آن از جهاتی قابل منع است: اولاً: آیه شریفه کنز در قرآن دارای موضوعی است مستقل از زکات، آیه کنز تأسیسی است نه تأکیدی و احادیث هم بر همین معنی دلالت دارند مثل این حدیث شریف از علی (ع) که فرمودند: «ما زاد علی اربعة آلاف فهو کنز، ادی زکاته او لم یؤد. بحار ۸/۲۴۳.» ثانیاً: حمل عدم انفاق طلا و نقره را بر زکات خلاف ظاهر آیه است، زیرا مفهوم عرفی آیه، عیججونی از کنز اصل نقدین است بصورت مطلق (یکنزون الذهب و الفضة) نه فقط حصه و جزئی از آن (زکات). و همچنین ضمیر در «لاینفقونها» به مجموع طلا و نقره باز می گردد نه به جزئی از آنها. (مقرر)

از نه چیز قرار داده باشند، چنانکه در کلام یونس بن عبدالرحمان که مرد آگاهی نسبت به قرآن و سنت است و از علماء و بزرگان اصحاب رضا(ع) می باشد، چنین مطلبی بیان شده است و امامان شیعه هم گاهی اوقات زکات را در غیر نه چیز قرار داده اند چنانکه روایات زیادی که در آنها «صحیح» و «حسن» هم می باشد دال بر این مطلب است.

و بسا ائمه(ع) در بعضی اوقات مشاهده می نمودند که زکاتهایی که از مردم گرفته می شد در تقویت دولتهای باطل و ستمگر مصرف می گشته و می دیدند که زکات بگیران در تعمیم زکات به سایر حبوبات و اموال و سرمایه های تجاری و غیر آن به آنچه از پیامبر(ص) منقول بود استناد می کردند لذا ائمه(ع) چون خواسته اند دولت های جور را با سد کردن منابع مالی آنان تضعیف نمایند جریان عمل پیامبر(ص) که زکات را در نه چیز قرار داده است را برای جلوگیری از پرداخت زکوة به دولت های باطل نقل می کردند.

پس بطور کلی، چون منابع مالی مردم و ثروت آنان به حسب مکانها و زمانها اختلاف و تغییر پیدا می کند، و نیز چون حاجتها و نیازهای جامعه تغییر می یابد، چاره ای نیست جز اینکه تعیین آنچه در آن زکات است به ولات امر صالح و حاکمان عدل در هر زمان و مکان واگذار گردد تا مقدار زکات به حسب مقدار حاجات و نیازهای جامعه تعیین گردد. شاهد بر این مطلب روایاتی است که وارد شده که امیرالمومنین(ع) در اسبان ماده، زکات قرار داد، و ظاهراً هم حضرت به نحو وجوب قرار داده اند:

چنانچه در صحیححه محمد بن مسلم و زراره به نقل از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) آمده است که فرمودند:

«امیرالمومنین(ع) بر اسبان و یژه که به چرا می روند در هر سال بر هر اسب، دو دینار و بر یابو یک دینار زکات قرار داد.»^(۱)

(۱) وضع امیرالمومنین(ع) علی الخیل العتاق الراعیه فی کل فرس فی کل عام دینارین و

و ظاهراً این پولها به عنوان زکوة دریافت می شده نه به عنوان مالیات، زیرا در صحیحه زراره از آن به عنوان صدقه یاد شده است :

«زراره گوید به امام صادق (ع) عرض کردم آیا در قاطر زکات است؟ حضرت فرمود خیر، گفتم چگونه بر اسبان قرار داده شده ولی بر قاطر نه؟ حضرت فرمودند :

چون قاطر حامله نمی شود ولی اسبان ماده آبستن شده و می زایند، و بر اسبان نر زکاتی نیست. زراره گوید سؤال کردم: در الاغ زکات هست؟ حضرت فرمود: در الاغ زکات نیست. به حضرت عرض کردم: آیا بر اسب یا شتر که برای رفع نیاز است و بر آنها سوار می شود زکات است؟ حضرت فرمود: خیر بر حیوانی که علف داده می شود زکاتی نیست بلکه - صدقه - بر حیوانی است که در آن سال که صاحبش آنرا فراهم آورده در چراگاهش رها شده باشد. «^(۱)

[عدم انحصار زکات در نه چیز:]

نکته قابل ملاحظه اینکه آیا در مثل زمان ما ممکن است به انحصار زکات در نه چیز شناخته شده، با شرائط خاصه آنها ملتزم شد؟! با اینکه می دانیم طلا و نقره مسکوک و نیز شتر و گاو و گوسفندی که تمام سال را بچرند در این زمانها یافت نمی شود مگر خیلی کم و ناچیز بطوری که می شود گفت موضوعاً منتفی است، و گندم و جو و خرما و کشمش هم در قبال دیگر منابع ثروت چون: صنایع و کار

جعل علی البراذین دینارا. (وسائل ۵۱/۶ باب ۱۶ من ابواب ماتجب فیہ الزکاه، حدیث ۱).
(۱) فی صحیحہ زرارہ، قال، قلت لابی عبد اللہ (ع) هل فی البغال شیء؟ فقال: لا، فقلت: فکیف صار علی الخیل ولم یصر علی البغال؟ فقال: لان البغال لاتلقح والخیل الاناث ینتجن، و لیس علی الخیل الذکور شیء. قال قلت: فما فی الحمیر؟ قال: لیس فیها شیء. قال قلت: هل علی الفرس والبعیر یكون للرجل یرکبهما شیء؟ فقال: لالیس علی ما یعلف شیء، اما العسقه علی السائمه المرسله فی مرجها عامها الذی یقتنیها فیہ الرجل. (وسائل ۵۱/۶، باب ۱۶ من ابواب ماتجب فیہ الزکاة و... حدیث ۳).

خانه های عظیم، تجارت های بزرگ و سودآور، ساختمان های آسمان خراش، کشتی ها و ماشین ها و هواپیما ها و محصولات گوناگون کشاورزی و ... بسیار ناچیز و کم ارزش است. و از سوی دیگر مصارف هشتگانه زکات هم که مساوی با عمده احتیاجات اجتماع و دولتها در زمانهای مختلف است، به اموال زیاد نیازمند است [که زکات آن نه چیز مشخص، پاسخگوی آن نیازمندی های گسترده نیست]. علاوه بر آن روایات زیادی هم دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال در اموال اغنیاء آنچه که برای رفع احتیاجات فقراء کفایت می کند را واجب فرموده که شاید ذکر فقراء هم از باب مثال باشد و در واقع مقصود مصارف هشتگانه زکات است که اکنون نمونه هایی از آن روایات را از نظر می گذرانیم:

۱- در صحیح زراره و محمد بن مسلم از امام صادق است که فرمود: «همانا خداوند - عز و جل - برای فقراء در اموال اغنیاء آنچه را که کفایت نیاز آنان را کند قرارداد، و خدا می دانست اگر آن مقداری که واجب فرموده کفایت نیاز فقراء را نمیکند البته آن را زیاده تر قرار می داد پس نیازمندی و گرفتاری فقراء از جانب آنچه خداوند برای آنان مقدر فرموده نمی باشد، بلکه این وضعیت بد آنان بخاطر منع حقشان از جانب اغنیاء است. اگر مردم حقوقی که بر عهده آنان است را اداء می کردند به یقین، فقراء به خوبی زندگی می کردند.»^(۱)

۲- در صحیح عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) است که فرمود: «همانا خداوند - عز و جل - زکات را واجب کرد همانطور که نماز را واجب فرمود، اگر شخصی زکات خود را حمل کند و بطور علنی اعطاء کند هیچ بر او عیب نمی باشد [چون واجب عبادی محض نیست بلکه در تشریع آن احتیاجات اجتماع لحاظ شده

(۱) ففی صحیح زراره و محمد بن مسلم، عن ابی عبدالله (ع) قال: ان الله عزوجل فرض للفقراء فی مال الاغنیاء ما یسعهم، ولو علم ان ذلک لا یسعهم لزادهم. انهم لم یؤثروا من قبل فریضة الله عزوجل و لکن اوتوا من منع من منعهم لامما فرض الله لهم. ولو ان الناس اداوا حقوقهم لکانوا عائشین بخیر. (وسائل ۳/۶، باب ۱ من ابواب ماتجب فیه الزکاة و ... حدیث ۲).

است] و خداوند - عز و جل - برای فقراء در اموال اغنیاء واجب کرد آنچه را که کفایت نیاز آنان را کند، و خدا می دانست اگر آن مقداری که واجب فرموده کفایت نیاز آنان نمیکند به یقین آن را زیادتیر قرار می داد، جز این نیست که وضعیت بد فقراء به سبب فقر، از جانب کسانی است که آنان را از حقشان منع نمودند نه به جهت آنچه خداوند برای آنان مقدر فرمود. ^(۱)

۳- در خبر معتب است که گوید: «امام صادق (ع) فرمود: همانا زکات برای امتحان اغنیاء و کمک به فقراء قرار داده شده، و اگر مردم زکات مالشان را می پرداختند دیگر مسلمان فقیر نیازمند باقی نمی ماند و با آنچه که خدا برای او واجب کرده بود بی نیاز می شد. مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نشدند مگر به معصیت اغنیاء. ^(۲)»

۴- در کتاب اموال ابی عبید آمده است که: «احمد بن یونس از ابی شهاب حناط، از ابی عبدالله ثقفی برای من روایت کرد که گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که از علی (ع) چنین حدیث نقل فرمود: همانا خداوند عز و جل واجب کرد برای

(۱) فی صحیحة عبدالله بن سنان، عن ابی عبدالله (ع) قال: ان الله عزوجل فرض الزكاة كما فرض الصلاة، فلو ان رجلا حمل الزكاة فاعطاها علانية لم يكن عليه في ذلك عيب، و ذلك ان الله عزوجل فرض للفقراء في اموال الاغنياء ما يكتفون به، ولو علم ان الذي فرض لهم لا يكفيهم لزادهم. و انما يوتي الفقراء فيما اوتوا من منع من منعهم حقوقهم لا من الفريضة. (وسائل ۳/۶، باب ۱ من ابواب ماتجب فيه الزكاة و... حديث ۳).

(۲) فی خبر معتب مولى الصادق (ع) قال: قال الصادق (ع): انما وضعت الزكاة اختبار لاغنياء و معونة للفقراء ولو ان الناس ادّوا زكاة اموالهم مابقي مسلم فقيرا محتاجا ولا استغنى بما فرض الله له. و ان الناس ما افتقروا ولا احتاجوا ولا جاعوا ولا عروا الا بذنوب الاغنياء. الحديث. (وسائل ۴/۶، باب ۱ من ابواب ماتجب فيه الزكاة و... حديث ۶). اینکه حضرت می فرماید اگر اغنیاء حقوق فقراء را می دادند آنان غنی و بی نیاز می شدند بهترین دلیل بر بطلان این توهم است که اسلام طرفدار ضرورت وجود طبقات فقیر و غنی در جامعه است. یعنی دیگر فقری باقی نمی ماند. (مقرر)

فقراء در اموال اغنیاء آنچه را که کفایت نیاز آنان کند، پس اگر گرسنه اند یا برهنه اند یا برای رفع نیاز خود تلاش زیاد می کنند بخاطر منع حقشان از جانب اغنیاء است، و بر خداوند تبارک و تعالی حق است که اغنیاء را به محاسبه گیرد و عذابشان کند. ^(۱)

و دیگر روایات که در این زمینه وارد شده است.

[زکات در هر زمان متناسب با منابع در آمد و نیازمندیهای جامعه:]

این روایات خود از جمله قویترین ادله است بر اینکه زکات از واجبات عبادی مجهول الملاك نیست که فقط به داعی تقرّب محض، بدون لحاظ حکمتها و مصالح اجتماعی تشریع شده باشد بلکه زکات واجب در هر زمان و مکان باید متناسب با مصارف هشتگانه ای باشد که در قرآن بیان شده است.

به عبارت دیگر: روایاتی که دال بر حکمت تشریع زکات است، جزء محکّمات بوده و میزانی است برای سنجش حقیقت دیگر روایات این باب. ^(۲)

بنابر این چون منابع ثروت و همچنین مصارف و حاجات به حسب مکانها و زمانها تغییر می کند، بناچار آنچه در آن زکات است نیز به حسب زمان و مکان تغییر پیدا می کند و این امکان پذیر نیست مگر با آنچه که قبلاً هم به آن اشاره کردیم که حکم الله در مقام تشریع، اصل وجوب زکات است و اینکه حکومت حق باید آن را اخذ نماید و در مصارف هشتگانه ای که قرآن بیان نموده مصرف کند، اما اینکه در

(۱) فی کتاب الاموال لابی عیید: حدیثی احمد بن یونس، عن ابی شهاب الحنات، عن ابی عبد الله الثقفی قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علی یحدّث أنّ علیاً (ع) قال: ان الله عز و جل فرض علی الاغنیاء فی اموالهم ما یکفی للفقراء. فان جاعوا او عروا او جهدوا فبمنع الاغنیاء، وحق علی الله تبارک و تعالی ان یحاسبهم ویعذبهم. (الاموال/ ۷۰۹).

(۲) همانگونه که در تفسیر و فهم آیات متشابه قرآن کریم راهی جز مراجعه به آیات محکمه و ارجاع متشابهات به آنها وجود ندارد. (مقرّر)

چه چیزهایی زکات است قرآن بنحو عموم بر آن دلالت دارد و تعیین زکات در اموال خاص در هر زمان و مکان به اختیار حاکم حق بوده که به حسب تشخیصی که از اموال و حاجات دارد آن را وضع می کند و شاید در شرایع پیشین هم موضوع زکات هماهنگ با عمده ثروت مردم در آن زمانها بوده است.

اکنون اگر بگوئیم که خداوند متعال زکات، یعنی یک دهم و یک چهلیم و مانند آن را فقط در نه چیز شناخته شده با شرائط خاص آن، برای مصارف هشتگانه با همه وسعت آن قرار داده است؛ و خمس را در هفت چیز که از آن جمله معادن با همه وسعتش و ارباب مکاسب با همه اقسام آن است، فقط برای امام و فقراء بنی هاشم بطور مناصفه قرار داده، بگونه ای که یک دهم کل درآمد خمس فقط برای فقراء بنی هاشم می باشد. با اینکه می دانیم زکات خود بنی هاشم اگر به نسبت زکات سایر مردم ملاحظه شود برای خودشان کافی است و این در حالی است که بنی هاشم از آنچه در راه های عمومی خیر و چیزهای عام المنفعه پرداخت می شود هم استفاده می کنند. چنین سخنی در باب خمس و زکات موجب می شود که - نعوذ بالله - بگوئیم خداوند احاطه به تعداد مردم و حاجات آنان ندارد.

برای فرار از یک چنین اشکالی نیز کافی نیست به آن روایاتی که می گوید مازاد از نیاز بنی هاشم به امام بر می گردد استناد نمود، با اینکه می دانیم آنچه در باب خمس و زکات جعل و تشریع شده متعادل و متناسب با هم نمی باشد و این نکته ایست در خور توجه.^(۱) [در حقیقت باید مقدار زکات و خمس در چیزهای مربوطه به هنگام تشریع و جعل اولی حساب شده و دقیق باشد]

(۱) البته این اشکال محققانه حضرت استاد مدظله با توجه به مبنای تحقیقی ایشان در باب خمس که آنرا حق وحدانی دانسته و ملک شخص امام و سادات نمیدانند بلکه ملک مقام و منصب امامت یعنی حکومت حقّه عادلّه می دانند که باید صرف حوائج عمومی و از جمله سادات گردد تا اندازه ای حل خواهد شد. (مقرر)

[زکاتهای مستحب و نقش امام در تعیین آن]

به مقتضای آنچه ما احتمال دادیم مالیاتهایی که از طرف حکومت حق، در هر زمان بر اموال مردم به حسب احتیاجات، واجب می گردد مصداق زکات بوده و تا اندازه ای رنگ زکات را به خود گرفته است.

واگر از قبول آن سرباز می زنید و پذیرفتن آن بر شما سنگین است، بناچار باید در مواردی که در شرع زکات مستحب است و والی حق پرداخت آن را لازم شمرده، ملتزم به آن شد؛ و این موارد بسیار زیاد است که ما در جلد دوم کتاب زکات آنها را به دوازده مورد رسانده ایم که به اختصار بدینگونه می توان بر شمرد:

اول: زکات مال التجاره با بقاء سرمایه در طول سال.

دوم: هرچه که پیمانه یا وزن می شود از آن چیزهایی که از زمین می روید.

سوم: اسبان ماده.

چهارم: درآمدهای به دست آمده از خانه ها و باغها و دکانها و حمامها و کاروانسراها و غیر آن از ساختمانها و زمینهایی که دارای سود است.

پنجم: زیورآلات، که زکات آن عاریه دادن آن است.

ششم: مال غائب یا مدفون در زمین که بعد از دست یافتن به آن، زکات یک سال آن بنابر آنچه گفته اند مستحب است.

هفتم: آنچه که در وسط سال به قصد فرار از زکات با معاوضه نمودن، در آن تصرف شده است.

هشتم: گندم و جو و خرما و کشمش که به حد نصاب نرسیده است.

نهم: مال التجاره وقتی که در چند سال باندازه اصل سرمایه و یا زائد بر آن، مشتری و طالب نداشته باشد (که در اینصورت تنها برای یک سال زکات آن مستحب است داده شود).

دهم: شترانی که برای کار و باربری از آنان استفاده می شود، همچنین شتری

که او را علف می دهند.

یازدهم: عبدهای خدمتکار.

دوازدهم: زیور آلاتی که پوشیدن آنها حرام است، مانند زیور آلات زنان برای مردان و بالعکس.

تفصیل شرائط و مقدار زکات و دلیل آن در این اموری که بیان شد را می توان از جلد دوم کتاب زکات، و غیر آن طلب نمود، رجوع شود.^(۱)

بیان استدلال نیز چنین است که: زکات در این امور ذکر شده اگرچه به حسب جعل شرعی مستحب است ولیکن حاکم حق در هر زمان می تواند بر حسب احتیاج، آن را واجب گرداند، چنانکه امیرالمومنین (ع) در زکات اسبان بنابر آنچه در روایات آمده^(۲) چنین عمل نمود.

لکن انصاف اینست که آنچه ما بیان نمودیم گرچه موافق عقل و منطق است لیکن جمع بین روایات نیست، بلکه موجب کنارگذاشتن روایات زیادی است، پس بناچار باید برای رفع این مشکل فکر دیگری نمود.^(۳)

ممکن است این مشکل (تعارض اخبار مسئله) را با بیانی دیگر حل نمود، و آن اینکه روایات تعمیم، علاوه بر اینکه بیشتر بوده و در آنها روایات صحیح و حسن وجود دارد، وقتی با عمومات قرآن و با روایاتی که دال بر مصالح و حکمت تشریع زکات است - از قبیل برطرف کردن حاجتها و نیازها - موافقت داشته باشد در چنین صورتی «اخبار تعمیم» بر اخبار «تخصیص زکات به نه چیز» مقدم است، بنابراین یا روایات حصر زکات در نه چیز رها می شود یا حمل می شود بر اینکه ائمه (ع) خواسته اند برای تضعیف دولتها و حکومتهای ظالم، منابع مالی آنان را

(۱) کتاب الزکاة ۲/ ۱۸۱-۲۸۴.

(۲) وسائل ۶/ ۵۱، باب ۱۶، من ابواب ماتجب فیہ الزکاة و ...

(۳) شاید مقصود روایاتی است که می گفت: زکات فقط در نه چیز است و پیامبر اکرم (ص) علاوه بر آنرا مورد عفو قرار داد بدینگونه که عفو آنحضرت یک حکم حکومتی همیشگی و برای همه زمانها و مکانهاست - مقرر -

مسدود و محصور نمایند چنانکه بیان شد.

از سنوی دیگر ما مرجح بودن شهرت فتوایی - زکات در نه چیز - را بطور مطلق حتی با وجود عمومات قرآن و روشن بودن مبنای فتوای آقایان نمی پذیریم، و این مطلبی است شایان دقت. و این احتمال در فصل بعد خواهد آمد که جعل قطعی و فعلی خمس ارباح مکاسب از جانب ائمه (ع) در حقیقت برای جبران آنچه ذکر کردیم [که ائمه (ع) بدلائلی زکات را در نه چیز محصور نمودند] می باشد به این بیان که مالیات واجب شده با تغییر زمان و مکان و متناسب با مصارف و حاجات آن زمان و مکان تغییر پیدا می کند، بنابراین خمس ارباح مکاسب به منزله متمم زکاتی است که در اشیاء خاص واجب گردیده است، و ما ابائی نداریم از اینکه این خمس را زکات بنامیم، و به همین جهت ما تقسیم خمس ارباح مکاسب را بین امام و بنی هاشم نمی پذیریم، گرچه چنین تقسیمی در دیگر اقسام خمس گفته شده که تفصیل آن خواهد آمد، و شاید با این بیان که ذکر شد اشکال برطرف شود [که روایات تعمیم ناظر بر اصل تشریع و روایات تخصیص ناظر بر زمان خاص است. پس به هر دو دسته عمل شده است.

جهت سوم:

اختیارات حاکم اسلام در زکات

بنابر آنچه از بیان مصارف زکات در قرآن استفاده می شود زکات فقط مختص به فقراء و مساکین نیست و تحت اختیار اشخاص هم نمی باشد تا آن را در هر جا که بخواهند مصرف کنند، بلکه زکات، برای برطرف کردن نیازمندیهایی که در اجتماع پدید می آید تشریع شده، و به قرینه ذکر «عاملین زکات» و «مولفة قلوبهم» در زمره مصارف زکات، روشن می شود که زکات، مالیات اسلامی است، که در اختیار حکومت اسلامی واقع شده است و حاکم اسلام متصدی گرفتن و مصرف آن در مصارف ذکر شده می باشد.

شاهد بر مطلب فوق آیه شریفه: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً**^(۱) می باشد، چون پیامبر (ص) بعنوان اینکه حاکم مسلمین است از طرف خداوند مامور به گرفتن زکات گردید و سیره آن حضرت بر همین منوال مستقر بود و خلفاء نیز بعد از پیامبر (ص) چنین می کردند و با فرستادن کارگزاران و ماموران ویژه، زکات را از مردم طلب می کردند.

روایاتی که دلالت بر این معنی دارد بسیار زیاد است که برخی آنها را از نظر

می گذرانیم:

۱- در صحیح زراره و محمد بن مسلم است که به امام صادق (ع) گفتند: نظر شما درباره آیه شریفه: «انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها و المولفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله - صدقات و زکات برای فقیران و مساکین و مامورین جمع آوری زکات و کسانی که لازم است دلهایشان جلب شود و برای آزاد ساختن بردگان و اداء دین بدهکاران و هر کار خیر در راه خدا و مسافرین در راه مانده است، این یک فریضه الهی است و خداوند دانا و حکیم است.»^(۱) چیست؟ آیا به تمام اینها که در آیه نامبرده شده زکات عطاء می شود اگر چه شیعه نباشند؟ امام صادق (ع) فرمودند: امام به تمامی اینها زکات می دهد زیرا اطاعت و پیروی او را پذیرفته اند. زراره گوید به حضرت عرض کردم: اگر چه عارف به حق (شیعه) نباشند؟ حضرت فرمود: ای زراره، اگر امام بخواهد فقط به طرفداران حق بدهد و به دیگران نپردازد، چه بسا محل و موردی برای زکات پیدا نشود، همانا امام به غیر شیعه می دهد تا رغبت در دین پیدا نمایند و بر آن ثابت باشند. اما در این روزگار تو و اصحابت به غیر شیعه زکات ندهید.^(۲)

از این صحیح استفاده می شود که زکات به حسب تشریع اولی در اختیار امام

(۱) توبه (۹)/ ۶۰.

(۲) فی صحیح زراره و محمد بن مسلم انهما قالا لابی عبدالله (ع): ارایت قول الله - تبارک و تعالی - انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملین علیها و المولفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله، اكلّ هولاء یعطی و ان كان لا یعرف؟ فقال (ع): ان الامام یعطی هولاء جمیعاً لانهم یقرّون له بالطاعة. قال زراره قلت: فان كانوا لا یعرفون؟ فقال: یا زراره، لو كان یعطی من یعرف دون من لا یعرف، لم یوجد لها موضع، و انما یعطی من لا یعرف لیرغب فی الدین فیثبت علیه. فاما الیوم فلا تعطها انت و اصحابک الا من یعرف. الحدیث. (وسائل/ ۱۴۳)

۶، باب ۱ من ابواب متسحقین للزكاة، حدیث ۱

می باشد که به وسیله آن، حاجتها و نیازهای مردمی را که تحت حاکمیت او هستند بر طرف می نماید چه عارف به حق باشند یا نباشند و لکن وقتی نااهلان متصدی حکومت شدند و زکاتها در غیر مصارفشان صرف گردید و شیعه در محرومیت باقی ماند، در چنین صورتی امام (ع) به شیعیان دستور فرمودند که زکاتشان را فقط بین فقرای خود تقسیم کنند، و این در حقیقت یک حکم و اجازه موقتی است از جانب امام (ع) برای شرائط خاص نه حکم اولی اسلام برای همه زمانها.

۲- در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از عالم آل محمد (ص) آمده است که آن حضرت در تفسیر آیه زکات فرمودند: «بدهکاران گروهی اند که به خاطر اموالی که بدون اسراف در طاعت خدا خرج نموده اند مقروض شده باشند، پس بر امام واجب است دیون آنان را پرداخت نماید و از مال صدقات آنان را از گرفتاری برهاند. «وفی سبیل الله» کسانی که به قصد جهاد از منزل بیرون می آیند و نزد آنان چیزی که با آن خود را قوی و توانا کنند نیست، یا گروهی از مومنانند که مالی ندارند تا با آن به حج مشرف شوند، یا جمیع راههای خیر که سبیل الله محسوب می شود، پس بر امام است که از مال صدقات به آنان عطاء کند تا با آن قدرت بر انجام حج و جهاد بیابند. و «ابن سبیل» مسافرینی هستند که سفر آنان در جهت طاعت خدا بوده و از راه مانده اند و مالشان از دست می رود، پس بر امام است که از مال زکات و صدقات، آنان را به وطنشان برگرداند.»^(۱)

(۱) فی خبر علی بن ابراهیم فی تفسیره عن العالم (ع): والغارمین قوم قد وقعت علیهم دیون انفقوها فی طاعة الله من غیر اسراف، فیجب علی الامام ان یقضی عنهم و یفکهم من مال الصدقات. و فی سبیل الله قوم یخرجون فی الجهاد و لیس عندهم ما یتقوون به، او قوم من المؤمنین لیس عندهم ما یحجون به، او فی جمیع سبیل الخیر، فعلى الامام ان یعطیهم من مال الصدقات حتی یقووا علی الحج والجهاد. وابن السبیل ابناء الطريق الذین یكونون فی الاسفار فی طاعة الله فیقطع علیهم و یذهب مالهم، فعلى الامام ان یردهم الی اوطانهم من مال الصدقات. (وسائل ۶/ ۱۴۵، باب ۱ من

۳- در خبر صباح بن سیابه از امام جعفر صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده که آنحضرت فرمود:

«هر مؤمن یا مسلمانی بمیرد و از خود دینی که در فساد و اسراف نبوده بجا گذارد، بر امام است که دین او را پرداخت کند و اگر چنین نکند گناه آن به گردن اوست، خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: انما الصدقات للفقراء و المساکین، الایة. جز این نیست که صدقات برای فقیران و مسکینان و بدهکاران است. و چنین شخصی از بدهکاران است و برای او در نزد امام سهمی است که اگر سهم او را نپردازد گناه آن به گردن اوست.»^(۱)

۴- در مرسله حماد بن عیسی از بنده صالح خداوند (امام موسی بن جعفر (ع)) روایت نموده که حضرت فرمود: «و زمینهایی که به وسیله جنگ گرفته شد... هنگامی که محصول از زمین به دست آمد در صورتی که مزرعه ها بوسیله آب باران و یا چشمه سیراب شده، یک دهم و اگر بوسیله دلو و شترهای آبکش از چاه آبیاری شده یک بیستم، پس والی آنها را گرفته و در هشت جهتی که خداوند برای زکات مشخص فرموده مصرف می نماید: فقیران و مسکینان و مامورین جمع آوری زکات و کسانی که لازم است دلهایشان جلب شود و بردگان و بدهکاران و هر کار خیر در راه خدا، و مسافری در راه مانده، این هشت سهم را در بین آنان به مقدار مخارج سالشان که در تنگی و سختی نباشند تقسیم می کند، پس اگر از اموالی که بین آنان تقسیم می شود چیزی زیاد آمد به والی برگردانده

ابواب مستحقین للزکاة، حدیث (۷).

(۱) فی خبر صباح بن سیابه، عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): ایما مومن او مسلم مات و ترک دینا لم یکن فی فساد و لا اسراف فعلی الامام ان یقضیه فان لم یقضه فعليه اثم ذلک، ان الله تبارک و تعالی یقول: انما الصدقات للفقراء و المساکین. الایة. فهو من الغارمین و له سهم عند الامام فان حبسه فائمه علیه. (کافی ۴۰۷/۱، کتاب الحجه، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة و... حدیث (۷)).

می شود و اگر کم آمد و کفاف آنان را نداد، بر والی است که از بیت المال به آنان به مقداری که تامین شوند بپردازد. «^(۱)

۵- در خبر علی بن ابی راشد است که گوید:

«از او (امام رضا) ع پرسیدم زکات فطره برای کیست؟ حضرت فرمود: در اختیار امام است، عرض کردم این مسئله را به اصحابم خبر دهم؟ حضرت فرمود: بلی به هر کس از آنها که می خواهی پاکش کنی بگو. «^(۲)

و غیر اینها از روایاتی که در این زمینه است، که زیاد هم می باشد، بعضی از آنها در باب سوم این کتاب گذشت. ^(۳)

شیخ مفید در زکات کتاب مقنعه گوید:

«باب وجوب اخراج زکات برای امام: خداوند متعال می فرماید: خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصلّ علیهم انّ صلاتک سکن لهم واللّه سمیع علیم- از اموال آنان صدقه (زکات) بگیر، با این کار آنها را پاک می کنی

(۱) فی مرسله حماد الطویله، عن العبد الصالح (ع) قال: والارضون التي اخذت عنوه... فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاخرج منه العشر من الجميع مما سقت السماء اوسقى سحبا، ونصف العشر مما سقى بالدوالي والنواضح، فاخذه الوالی فوجّهه فی الجهة التي وجهها الله علی ثمانية اسهم: للفقراء و المساکین و العاملين علیها و المؤلفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل، ثمانية اسهم یقسم بینهم فی مواضعهم بقدر ما یستغنون به فی سنتهم بلا ضیق و لا تقصیر. فان فضل من ذلك شیء رد الی الوالی، و ان نقص من ذلك شیء ولم یکتفوا به کان علی الوالی ان یمونهم من عنده بقدر سعتهم حتی یستغنوا. الحدیث. (وسائل ۶/ ۱۸۴، باب ۲۸ من ابواب مستحقین للزکات حدیث ۳).

(۲) فی خبر ابی علی بن راشد قال: سألته عن الفطره لمن هی؟ قال: للامام. قال قلت له: فاخبر اصحابی؟ قال: نعم، من اردت ان تطهره منهم. (وسائل ۶/ ۲۴۰، باب ۹ من ابواب زکاه الفطره حدیث ۲).

(۳) ر. لث. جلد ۱ متن عربی صفحه ۹۸ و نیز مبانی فقهی حکومت اسلامی، جلد ۱ صفحه ۱۹۹ به بعد.

و پرورش می دهی و هنگامی که آنها زکات می پردازند برای آنها دعا کن و بر آنها درود بفرست، این دعا و درود تو مایه آرامش خاطر آنهاست و خداوند شنوا و داناست. خداوند پیامبرش را امر فرمود تا از مردم به جهت پاك کردن آنها از گناهان صدقاتشان را بگیرد، و خداوند بر امت واجب کرده که زکات خود را نزد پیامبر (ص) ببرند زیرا بر امت واجب نموده اطاعت از پیامبر (ص) را و نهی کرده مخالفت با او را و امام، قائم مقام پیامبر است و او چون پیامبر (ص) مورد خطاب است به آنچه که بر پیامبر (ص) واجب کرده از اقامه حدود و احکام الهی، همانطور که قبلاً گفتیم و بعداً هم بیان خواهیم نمود، پس هنگامی که پیامبر (ص) زنده است واجب است زکات به او داده شود، و آنگاه که حضرت وفات نموده اند واجب است زکات را به جانشین او بدهند، و اگر جانشین پیامبر (ص) غائب است باید به فردی که او بطور خاص نصب نموده داده شود و با نبود نائب خاص واجب است به فقهاء امین از شیعه پرداخت گردد، چون فقیه به موارد مصرف زکات آشناتر از ناآگاهان به دین است. ^(۱)

توقع این بود که در بحث زکات، مصارف هشتگانه آن هم بیان می شد و لکن چون بحث مختصر نمی توانست قانع کننده باشد و بحث تفصیلی هم با طرح این کتاب مناسبت نداشت، لذا خوانندگان گرامی را به کتابهای وسیع و گسترده که پیرامون مباحث فقهی زکات نگاشته شده ارجاع می دهیم و در اینجا فقط به ذکر یک آیه و یک روایت جامع در این زمینه اکتفا می کنیم:

خداوند متعال در سوره توبه می فرماید:

«أَتِمُّوا الصَّدَقَاتِ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَافَةَ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ، فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ - صَدَقَاتٍ وَ زَكَاتٍ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ جَمْعِ أَوْرَى كُنْدُكَانِ زَكَاتٍ وَ كَسَانِي كَه

لازم است دلهایشان جلب شود و آزاد ساختن بردگان، واداء دین بدهکاران و هر کار خیر در راه خدا، و واماندگان در راه است، این فریضه الهی است و خداوند دانا و حکیم است.^(۱)

در وسائل از شیخ طوسی نقل می کند که در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از عالم آل محمد (ص) آمده است که آن حضرت در تفسیر آیه زکات فرمود:

«فقیران کسانی هستند که از مردم چیزی درخواست نمی کنند و مخارج زن و فرزند هم بر عهده آنان است، و دلیل بر اینکه آنان کسانی اند که از مردم چیزی درخواست نمی کنند این آیه شریفه می باشد: للفقراء الذين احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لایسالون الناس الحافا. اتفاق شما باید برای نیازمندیانی باشد که بخاطر اشتغال به کارهای فی سبیل الله (از قبیل جهاد و تعلیم و تحصیل علوم لازم و ...) از تحصیل هزینه زندگی بازمانده اند، و نمی توانند برای تجارت مسافرت کنند و از شدت خویشتن داری، افرادی اطلاع، آنها را غنی می پندارند، اما آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز بسان فقرای عادی از مردم چیزی نمی خواهند.^(۲)

و مساکین کسانی هستند که فقر، آنان را زمین گیر کرده و از حرکت بازمانده اند، و هر مرد و زن و کودک این چنینی داخل عنوان مسکین می باشد. و ماموران زکات، افرادی اند که جهت جمع آوری و حفظ زکات تلاش می کنند تا آن را به دست کسی که بین مستحقین تقسیم می نماید برسانند.

«مولفة قلوبهم» گروهی اند که اهل توحیدند و لباس پرستش غیر خدا را از تن درآورده اند ولیکن شناخت اینکه محمد (ص) رسول خداست داخل قلوب آنان نگردیده، و پیامبر اکرم (ص) دلهای آنان را جلب می نمود و به آنان علم و آگاهی

(۱) توبه (۹)/۶۰.

(۲) بقره (۲)/۲۷۳.

می داد تا معرفت پیدا نمایند و برای آنان از صدقات سهمی در نظر می گرفت تا نسبت به دین، شناخت پیدا کنند و در آن رغبت ورزند.

«وفی الرقاب» کسانی هستند که به جهت اینکه مرتکب قتل خطایی و انجام ظهار و خوردن قسم و کشتن صید در حرم شده اند، پرداخت کفاره بر آنان واجب می باشد، و چیزی ندارند تا کفاره بدهند و این در حالی است که ایمان دارند، لذا خداوند برای آنان در صدقات سهمی برای پرداخت کفاره قرار داده است. [معمولاً و فی الرقاب را آزاد نمودن بردگان معنا می کنند ولی در این روایت نامی از آن برده نشده].

و «غارمین» کسانی هستند که به خاطر اموالی که بدون اسراف در طاعت خدا خرج نموده اند مقروض شده باشند که بر امام واجب است دیون آنها را بپردازد و آنان را از گرفتاری برهاند.

و «فی سبیل الله» کسانی هستند که برای جهاد از منزل خارج شده و نزد آنان چیزی که با آن خود را قوی و توانا کنند نیست، یا افرادی از مومنان که اموال و امکاناتی ندارند که به حج مشرف شوند، یا جمیع راههای خیر که فی سبیل الله محسوب می شود، پس بر امام است که از زکات به آنان بپردازد تا قدرت بر انجام حج و جهاد بیابند.

«و ابن سبیل» مسافرینی هستند که سفر آنان در جهت طاعت خدا بوده و از راه بازمانده اند و مالشان از دستشان رفته، که بر امام است از زکات و صدقات آنان را به وطنشان بازگرداند. ^(۱)

(۱) فی الوسائل عن الشيخ باسناد، عن علی بن ابراهیم انه ذکر فی تفسیره تفصیل هذه الثمانية الاصناف فقال: فسر العالم (ع) فقال: الفقراء هم الذين لا يسالون وعليهم مؤونات من عيالهم، والدليل على انهم هم الذين لا يسالون قول الله - تعالى - : للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسالون الناس الحافا. والمساكين هم اهل الزمانات، وقد

جهت چهارم:

صدقات مستحبی و موقوفات عام المنفعه

تمام آنچه که تا به حال بیان شد در رابطه با زکات بود، اما صدقات مستحبی اندازه و نصاب ندارد و موضوع آن شامل جمیع اموال و مقدار توانایی انسان

دخل فیهم الرجال والنساء والصبيان. والعاملین علیها هم السعاة والجباة فی اخذها و جمعها و حفظها حتی یودوها الی من یقسمها. والمولفة قلوبهم قال: هم قوم وحدوا الله وخلعوا عبادة من دون الله ولم یدخل المعرفه قلوبهم ان محمدا رسول الله (ص) و كان رسول الله (ص) یتالفهم ویعلمهم و یعرفهم کیما یعرفوا فجعل لهم نصیبا فی الصدقات لکی یعرفوا و یرغبوا. وفی الرقاب قوم لزمتهم کفارات فی قتل الخطا و فی الظهار و فی الایمان و فی قتل الصيد فی الحرم، و لیس عندهم ما یکفرون و هم مومنون، فجعل الله لهم سهما فی الصدقات لیکفر عنهم. والغارمین قوم قد وقعت علیهم دیون انفقوها فی طاعة الله من غیر اسراف، فوجب علی الامام ان یقضى عنهم و یفکهم من مال الصدقات. وفی سبیل الله قوم یرجون فی الجهاد و لیس عندهم ما یتقوون به اوقوم من المومنین لیس عندهم ما یحبون به اوفی جمیع سبل الخیر، فعلى الامام ان یعطیهم من مال الصدقات حتی یقووا علی الحج والجهاد. وابن السبیل ابناء الطریق الذین یكونون فی الاسفار فی طاعة الله فیقطع علیهم و یذهب مالهم، فعلى الامام ان یردهم الی اوطانهم من مال الصدقات. (وسائل ۶/۱۴۵، باب ۱ من ابواب مستحقین للزکاة، حدیث ۷).

است، و این صدقات مستحبی یک منبع غنی مردمی برای رفع حاجتها و نیازها است، و قرآن و سنت، عموم افراد را تحریک به دادن صدقات مستحبی نموده و هر کسی را که دارای عقل و گوشه شنواست به آن تشویق می نماید، و اگر حکومتها صالح و عادل باشند و حاکمان، عاقل بوده با امت سازش داشته باشند و به صداقت و رحمت با مردم رفتار نمایند، قلوب مردم هم به آنان گرایش پیدا می کند و با ایشار و مقدم داشتن حکومت ها بر خود با تمام مال و توان به کمک آنان می آیند، و آنچه را که انسان با رضا و رغبت انفاق نماید بهتر و گواراتر است از اینکه از او به زور گرفته شود.

از جمله صدقاتی که فراوان بوده و نفع آن زیاد می باشد، موقوفات و کارهای عام المنفعه است و اگر یک حکومت بهره مند از سیاست و کفایت باشد برای این موقوفات عام المنفعه یک تشکیلات سالم و صحیحی را پی ریزی می کند، بطوری که هیچگونه افراط و تفریط و نقصی در این اموال پدید نیاید و دست متجاوزین و غاصبین بدان نرسد، در آن صورت است که نفع آن زیاد بوده و به برکت آن می توان در جاهای مختلف نیازها را برطرف نمود.

آیات و روایاتی که در باب انفاق و صدقات وارد شده بسیار زیاد است که برای نمونه برخی از آنها را ذکر می کنیم:

۱- خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: **مِثْلَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمِثْلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ، وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** - مثل آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند مانند بذری است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد، و خداوند برای هر کس بخواهد چند برابر می کند، و خدا گشاینده داناست. ^(۱)

۲- آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ،**

واعلموا انّ الله غنی حمید - ای کسانی که ایمان آورده اید از قسمتهای پاکیزه اموالی که به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده ایم (از منابع و معادن زیرزمینی) انفاق کنید و به سراغ قسمتهای ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید، در حالی که خود شما حاضر نیستید آنها را بپذیرید - مگر از روی اغماض و کراهت - و بدانید که خداوند بی نیازی است ستوده صفات. ^(۱)

موصول عام است به مناسبت عام بودن صله، بنابراین آیه شامل جمیع درآمدهای انسان می باشد. [مقصود از موصول کلمه: «ما» در دو جمله ما کسبتم و ممّا اخرجنا... و از صله دو جمله کسبتم و اخرجنا است که شامل همه چیز می شود].

۳- آیه شریفه: وما انفقتم من نفقة اونذرتم من نذر فانّ الله یعلمه و ما للظالمین من انصار - هر چیزی را که انفاق می کنید و یا اموالی را که نذر کرده اید در راه خدا انفاق کنید، خداوند آنها را می داند و ستمگران یار و یابوری ندارند. ^(۲)

در این سوره - بقره - چهارده آیه پشت سر یکدیگر در تشویق به انفاق در راه خدا و اخلاص در آن و دیگر خصوصیات انفاق وارد شده و هر کس با توجه و التفات این آیات را تلاوت کند، پی به عظمت مسأله انفاق در راه خدا خواهد برد و خود به خود به دنبال انجام آن خواهد رفت. در ابتدای این آیات، قرآن متعرض چند برابر شدن آنچه که انسان در راه خدا انفاق می کند شده، و آن را تا هفتصد برابر ذکر نموده است، و بلافاصله بعد از آیات انفاق، آیات «ربا» را که مردم تصور می کنند با ربا مالشان افزوده خواهد شد، بیان می کند، که از جمله آن آیات این آیه شریفه است: یمحق الله الربا و یربی الصدقات - خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد. ^(۳)

(۱) بقره (۲) / ۲۶۷.

(۲) بقره (۲) / ۲۷۰.

(۳) بقره (۲) / ۲۷۶.

خداوند متعال بین انفاقی که مردم آن را از دست دادن مال می دانند و بین ربایی که آن را زیاد شدن مال می پندارند مقایسه برقرار نموده، و انفاق را به چند برابر شدن و ربا را به نابودی وعده داده است، و این بهترین تعبیرات و مؤثرترین انگیزه بر انفاق، در نفوس اهل معرفت به خدامی باشد. و این نکته ای است شایان دقت.

۴- و نیز در سوره بقره است: ویسئلونک ماذا ینفقون، قل العفو - واز تو سؤال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو بهترین [یا مازاد بر نیاز] را برای خدا انفاق کنید. ^(۱)
در مجمع البیان آمده است:

«در کلمه عفو چند قول است:

اول: اینکه عفو، چیزی است که از مخارج اهل و عیال اضافه آمده باشد یا چیزی که از مقدار نیاز انسان بیشتر باشد، به نقل از ابن عباس و قتاده.

دوم: اینکه عفو یعنی انفاق در حد وسط بدون زیادی و کمی، به نقل از حسن و عطاء و از امام صادق (ع) نیز این معنا روایت شده است.

سوم: عفو، یعنی آنچه که از قوت سال اضافه بیاید، به نقل از امام باقر (ع). سدی گوید: عفو با آیه زکات نسخ گردیده. [یعنی حکم اولی، وجوب انفاق هر چه زائد بر نیاز بوده است ولی بعداً در اجناس و اموال خاص و با نصاب معین وجوب انفاق تثبیت شده است].

چهارم: اینکه عفو یعنی پاکترین مال و با فضیلت ترین آن. ^(۲)

۵- در سوره آل عمران است: لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبون، و ما تنفقوا من شیء فانّ الله به علیم - هرگز به حقیقت نیکی نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن باخبر است. ^(۳)

(۱) بقره (۲) / ۲۱۹.

(۲) مجمع البیان / ۱ / ۳۱۶ (جزء ۲).

(۳) آل عمران (۳) / ۹۲.

۶- در سوره توبه است: الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبه عن عباده و ياخذ الصدقات و ان الله هو الثواب الرحيم - آيا آنها نمیدانند که تنها خداوند توبه را از بندگان می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند توبه پذیر مهربان است. ^(۱)

۷- در سوره حدید است: آمنوا بالله و رسولہ و انفقوا مما جعلکم مستخلفين فيه فالذين آمنوا منكم و انفقوا لهم اجر كبير - به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن جانشین دیگران ساخته انفاق کنید، آنهایی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند. ^(۲)

۸- در وسائل از سکونی، از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) است که فرمودند:

«صدقه مرگ بد را دفع می کند.» ^(۳)

۹- در وسائل از سکونی از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) است که فرمودند: «صدقه بدهید، بد رستیکه صدقه، مال را افزایش می دهد، پس صدقه بدهید خداوند شما را رحمت کند.» ^(۴)

۱۰- در وسائل از امام رضا (ع) از پدرانش به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمودند:

«توحيد نصف دين است و روزی را با صدقه دادن فرود آورید.» ^(۵)

۱۱- در وسائل از امام رضا (ع) از پدرانش به نقل از پیامبر (ص) آمده است که فرمودند:

(۱) توبه (۹)/ ۱۰۴.

(۲) حدید (۵۷)/ ۷۰.

(۳) «الصدقة تدفع ميتة السوء». (وسائل ۶/ ۲۵۵، باب ۱ من ابواب صدقه، حدیث ۲).

(۴) «تصدقوا فان صدقة تزيد في المال كثرة، فتصدقوا رحمكم الله.» (وسائل ۶/ ۲۵۷، باب ۱ من ابواب صدقه، حدیث ۸).

(۵) «التوحيد نصف الدين، واستنزلوا الرزق بالصدقة.» (وسائل ۶/ ۲۵۸، باب ۱ من ابواب صدقه، حدیث ۱۳).

«بهترین مال و ذخیره انسان صدقه است.»^(۱)

۱۲- در وسائل از حسین بن علوان از امام صادق(ع) از پدرشان امام باقر(ع) به نقل از پیامبر(ص) آمده است که فرمودند:

«مريض هایتان را با صدقه مداوا کنید.»^(۲)

۱۳- در وسائل از امام باقر(ع) است که فرمودند:

«نیکی کردن و صدقه دادن، فقر را می برند و عمر را زیاد می کنند، و از صاحبشان هفتاد مرگ بد را دفع می نمایند.»^(۳)

۱۴- در وسائل از عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق(ع) آمده است که فرمودند:

«مريضهایتان را با صدقه مداوا کنید و بلاء را با دعا دفع نمائید و با صدقه دادن روزی را فرود آورید، بدرستی که صدقه از بین چانه هفتصد شیطان جدا می شود.»^(۴)

۱۵- در تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب به نقل از امام صادق(ع) است که فرمودند:

(۱) «خير مال المرء وذخائره الصدقة.» (وسائل ۶/۲۵۸، باب ۱ من ابواب الصدقة، حدیث ۱۴).

(۲) «داواوا مرضاکم بالصدقة.» (وسائل ۶/۲۵۸، باب ۱ من ابواب الصدقة، حدیث ۱۸).

(۳) و فيه ايضا بسنده عن ابي جعفر (ع) قال: البر والصدقة ينفيان الفقر ويزيدان في العمر و يدفعان عن صاحبهما سبعين ميتة السوء. (وسائل ۶/۲۵۵، باب ۱ من ابواب الصدقة، حدیث ۴).

(۴) وفيه ايضا بسنده عن عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبدالله (ع): داواوا مرضاکم بالصدقة و ادفعوا البلاء بالدعاء واستزلوا الرزق بالصدقة، فانها تفك من بين لحي سبعمة شیطان. وسائل ۶/۲۶۰، باب ۳، من ابواب الصدقة، حدیث ۱. شاید منظور این باشد که شیاطین نمی خواهند صدقه داده شود و به انواع حيله ها و توطئه ها مانع آن می شوند پس هر گاه صدقه ای داده شد در حقیقت از میان چانه شیطان بازور و تحمیل خارج شده است (مقرر).

«آیا تو گمان می کنی خداوند به هر کس مال عطا نموده او را گرامی داشته و به هر کس نداده او را خوار شمرده؟ خیر، ولكن مال برای خداست، نزد افراد بعنوان ودیعه قرار می دهد و بر آنان جایز می داند که از آن در حد میانه بخورند و بنوشند و بپوشند و نکاح کنند و مرکب بگیرند، و مابقی آن را به فقراء مومنین برگردانند و با آن پریشانی آنان را اصلاح کنند، هر کس چنین کند آنچه می خورد و می نوشد و مرکب می گیرد و نکاح می کند بر او حلال است، و هر کس غیر این کند بر او حرام می باشد. سپس حضرت فرمود: ولاتسرفوا، انه لایحب المسرفین ... اسراف نکنید بدرستی که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمیدارد. آیا گمان می کنی خداوند، فردی را که به او مال بخشیده، و آن فرد با آن، اسبی به ده هزار درهم می خرد در حالی که یک اسب بیست درهمی او را کفایت می کرد، و کنیزی را به هزار دینار می خرد در حالی که یک کنیز بیست دیناری او را کفایت می کرد، او را امین می داند؟! و این در حالی است که در قرآن فرموده: اسراف نکنید، بی گمان او اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.»^(۱)

۱۶- در وسائل به سند صحیح از عبدالاعلی از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمودند:

(۱) وفي تفسير العياشي، عن ابان بن تغلب قال: قال ابو عبد الله (ع): اتری الله اعطی من كرامته عليه، ومنع من منع من هو ان به عليه؟ لا، ولكن المال مال الله يضعه عند الرجل ودائع وجوز لهم ان ياكلوا قصدا، ويشربوا قصدا، ويلبسوا قصدا، وينكحوا قصدا، ويركبوا قصدا، ويعودوا بما سوى ذلك على فقراء المومنين ويلموا به شعهم، فمن فعل ذلك كان ما ياكل حلالا ويشرب حلالا ويركب حلالا وينكح حلالا، ومن عدا ذلك كان عليه حراما، ثم قال: ولاتسرفوا انه لایحب المسرفین. اتری الله ائتمن رجلا على مال خوّل له ان يشتري فرسا بعشرة آلاف درهم ويجزيه فرس بعشرين درهما، ويشتري جارية بالف دينار ويجزيه جارية بعشرين دينار و قال: ولاتسرفوا انه لایحب المسرفین. (تفسير عياشي ۱۳/۲ والميزان - بنقل از آن ۹۳/۸).

«هر کار خیری صدقه است.»^(۱)

۱۷- در وسائل به سند صحیح از معاویه بن وهب، از امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمودند:

«هر کار خیری صدقه است.»^(۲)

۱۸- در وسائل از هشام بن سالم از امام صادق (ع) است که فرمودند:

«پس از مردن پاداشی برای انسان نمی آید مگر اینکه سه خصلت داشته باشد: صدقه ای که در زمان حیاتش به جریان درآورده (مسجد، بیمارستان، مدرسه و ... ساخته) که بعد از مردنش هم ادامه خواهد داشت، سنت خوبی که پایه گذاری کرده بعد از مردنش هم به آن عمل خواهد شد و فرزند صالحی که تربیت نموده و بعد از مردنش برای او طلب مغفرت خواهد کرد.»^(۳) و مانند اینها از دیگر روایات^(۴).

۱۹- در وسائل است از ایوب بن عطیه، که گوید:

«از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: رسول الله (ص) «فیئ»^(۵) را تقسیم نمود، زمینی سهم امیرالمومنین (ع) شد، آن حضرت چاهی در آن حفر نمود که از آن آب به آسمان فوران می کرد مثل بلندی گردن شتر، حضرت آن را چشمه

(۱) وفي الوسائل بسند صحیح عن عبدالاعلی، عن ابی عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص): كل معروف صدقة. (وسائل ۶/۳۲۱، باب ۴۱ من ابواب الصدقة، حدیث ۱).

(۲) وفيه ايضا بسند صحیح، عن معاوية بن وهب، عن ابی عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص): كل معروف صدقة. (وسائل ۶/۳۲۱، باب ۴۱ من ابواب الصدقة، حدیث ۲).

(۳) وفيه ايضا بسند عن هشام بن سالم، عن ابی عبدالله (ع) قال: ليس يتبع الرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال: صدقة اجراها في حياته فهي تجري بعد موته، وسنة هدی سنها فهي يعمل بها بعد موته، و ولد صالح يدعو له. (وسائل ۱۳/۲۹۲، باب ۱ من كتاب الوقوف والصدقات، حدیث ۱).

(۴) رجوع شود به وسائل ۱۳/۲۹۲، و بعد از آن باب ۱ از كتاب وقوف و صدقات.

(۵) فیئ در لغت به معنی رجوع است و در شرع به اموالی گفته می شود که از ناحیه کفار به امام مسلمانان و یا بیت المال مسلمانان بازگشت نموده است (مقرر).

ینیع نامید بشارت دهنده ای آمد و به حضرت بشارت آن را داد، حضرت فرمود: به وارث بشارت بده، به وارث بشارت بده! که این صدقه ای است قطعی برای حجاج خانه خدا و رهگذران از آنجا، در این صدقه برای صاحب آن رجوعی نیست، نه فروخته می شود، نه بخشیده می شود و نه به ارث می رود، هر کس آن را بفروشد یا ببخشد لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد، خداوند نه انصراف از این را می پذیرد و نه تعویض آنرا.^(۱)

و غیر اینها از روایاتی که درباره صدقات رسول الله (ص) و امیرالمومنین (ع) و فاطمه (س) و ائمه (ع) وارد شده است.^(۲)

(۱) وفيه ايضا بسنده عن ايوب بن عطية قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: قسم رسول الله (ص) الفئى فاصاب علياً (ع) ارض، فاحتفر فيها عينا فخرج منها ماء ينفع في السماء كهيشة عنق البعير فسمها عین ينفع فجاء البشير يبشره فقال: بَشْرُ الوارث، بَشْرُ الوارث، هي صدقه بتاً بتلاً في حجيج بيت الله و عابر سبيله، لاتباع ولا توهب ولا تورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا. (وسائل ۱۳/۳۰۳، باب ۶ من ابواب كتاب الوقوف والصدقات حديث ۲).

(۲) در این ارتباط رجوع شود به: وسائل ج ۱۳ کتاب وقوف و صدقات.

فصل دوم:

خمس

- * مفهوم خمس و چگونگی تشریع آن
- * چیزهایی که در آنها خمس واجب است
- * مصارف خمس
- * حکم خمس در زمان غیبت

جهت اول:

مفهوم خمس و چگونگی تشریع آن

معجم مقاییس اللغة گوید:

«خمس: یک قسمت از پنج قسمت است، گفته می شود: خمس القوم، أَمْسُهُمْ: یعنی یک پنجم اموال آنان را گرفتم.»^(۱)

در لسان العرب آمده است:

«خُمْسٌ وَخُمُسٌ وَخَمْسٌ: یک جزء از پنج جزء است، و در نزد بعضی از اهل لغت این معنی در جمیع کسرهای جاری است (ثلث: یک جزء از سه جزء، ثمن: یک جزء از هشت جزء، عشر: یک جزء از ده جزء و...) جمع خُمْس، اخماس است و خُمْس، وقتی گفته می شود که یک قسمت از پنج قسمت را بگیری، آنجا گویی: گرفتم یک پنجم مال فلانی را، وَخَمَسُهُمْ، يَخْمَسُهُمْ خَمْساً: یک پنجم مال آنان را گرفت ... و در حدیث عدی بن حاتم است: در جاهلیت یک چهارم می گرفتم و در اسلام یک پنجم، یعنی در هر دو حال امیر و سرلشگر بودم، زیرا در جاهلیت امیر لشکر، یک چهارم از غنیمت را می گرفت و اسلام آمد و آن را یک پنجم قرار داد و برای آن هم

(۱) معجم مقاییس اللغة ۲/۲۱۷.

مصارفی مقرر فرمود. ^(۱)

ابن اثیر در نهاییه مثل همین بیان لسان العرب را نقل نموده است. ^(۲)
این معنایی که از لسان العرب نقل شد از جمله مویدات مطلبی است که بعداً
خواهیم گفت که خمس حق فرماندهی است و حقی است و حدانی که در اختیار
حاکم اسلامی است. آنچه گفتیم به حسب لغت بود.

اما شرعاً: خمس یک نوع مالیاتی است معادل یک پنجم که در شرع اسلام بر
اموری که بیان خواهد شد قرار داده شده است، اما اینکه خمس یک حقیقت
شرعی باشد اینگونه نیست بلکه لفظ خمس به همان معنای لغوی استعمال گردیده
است. ^(۳)

خمس از ضروریات اسلام است و قرآن و سنت و اجماع بر آن دلالت دارند:
خداوند متعال می فرماید: «واعلموا انما غنمتم من شیی فان لله خمس و
للسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کتم آمنتم بالله و ما
انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان واللّه علی کل شیی قدیر - بدانید
هرگونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر (ص) و ذی
القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه می باشد، اگر شما به خدا و آنچه
بر بنده خود در (جنگ بدر) روز جدائی حق از باطل، روزی که دو گروه مومن و
کافر در مقابل هم قرار گرفتند، نازل کردیم ایمان آورده اید باید به این دستور عمل
کنید و در برابر آن تسلیم باشید و خدا بر همه چیز تواناست. ^(۴)

خداوند متعال در این آیه شریفه کلامش را با تحریک و برانگیختن بر علم - به

(۱) لسان العرب ۶/ ۷۰.

(۲) نهاییه ابن اثیر ۲/ ۷۹.

(۳) اینکه لفظ خمس دارای حقیقت شرعی نیست به این معناست که استعمال آن در لسان

شارع مقدس با استعمال آن نزد اهل لغت به یک شکل است و آن همان معنای (یک

پنجم) می باشد. - مقرر -

(۴) سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

جهت اهمیت حکم بیان شده در آیه - شروع فرمود و با آوردن حرف تاکید (ان) آن را تاکید نمود، و حرف تاکید را با موصولی (لفظ «ما» در انما) که خود از مبهمات است و دلالت بر عموم دارد به دلیل عام بودن صله آن (غنتم) به هم درآویخت، و برای دلالت بر تعمیم، صله را به مبهم دیگری (شیی) تفسیر فرمود، پس هر آنچه که مفهوم صله (غنتم) بر آن منطبق است و لفظ شیی بر آن صادق باشد، موضوع این حکم خواهد بود.

کلمات اهل لغت در معنی غنیمت و مشتقات آن با هم اختلاف دارد، از بعضی کلمات استفاده می شود که این کلمه به آنچه که به وسیله جنگ بدست می آید اختصاص دارد، و از برخی دیگر عمومیت آن بر هر آنچه که انسان بعنوان فایده می گیرد و اموالی که به دست می آورد استفاده می گردد و ظاهراً مراد از این کلمه آن چیزی است که انسان بدون مشقت بر آن فائق آید، پس در حقیقت، غنیمت یک نعمتی است که انسان انتظار آن را نمی کشیده است، چه به وسیله جنگ بدست آمده باشد یا به غیر آن، بنابراین اطلاق این کلمه بر غنائم جنگ از باب اطلاق مطلق بر روشن ترین موارد آنست.

معجم مقایس اللغة گوید:

«غین و نون و میم اصل در کلمه بوده و از حروف صحیح می باشند که بر بهره وری انسان از چیزی که از قبل مالک آن نبوده دلالت دارد، سپس به آنچه که از مال مشرکین به قهر و غلبه گرفته می شود اختصاص پیدا نموده است.»^(۱)

شاید مراد از سخن معجم مقایس که می گوید: «به آنچه که از مال مشرکین به قهر و غلبه گرفته می شود اختصاص پیدا نموده» غلبه داشتن اطلاق کلمه غنیمت بر چنین معنایی باشد، نه آنچنان اختصاصی که اطلاق کلمه غنیمت از مطلق بودن معنایش جدا شده باشد.

در قاموس اللغة آمده است :

«مَغْنَمٌ وَغَنِيمٌ وَغَنِيمَةٌ وَغُنْمٌ : بِأَضْمَةٍ بِمَعْنَى فَيْئٍ - مَالٍ مُشْرَكِينَ - ... وَغَلْبَةٍ

بِرِجْزِي نَمُودَن بَدُونِ مُشَقَّتٍ مِی بَاشَد. ^(۱)»

ابن اثیر در نهاییه گوید :

«در حدیث ذکر غنیمت و غُنْم و مغنم و غنائم بسیار آمده است، و آن، چیزی

است که از اموال اهل جنگ بدست آمده و آنچه که مسلمانان برای تحصیل آن

اسب و شتر تاخته اند ... و از جمله احادیثی که در آن ذکر غنیمت شده این

حدیث است : «روزه در زمستان غنیمت سرمایه است» آن را غنیمت نامیده اند به جهت

اجر و ثوابی که در آن است، و باز از آن جمله است : «رهن برای کسی است که

آن را به گرو گرفته، برای او است غنیمت آن، و بر اوست خسارت آن. ^(۲)»

دو حدیثی که ابن اثیر روایت کرده شاهد بر این است که مفهوم لفظ غنیمت

اعم از غنائم جنگ است.

در لسان العرب آمده است :

«غَنَمٌ : غَلْبَةٍ بِرِجْزِي است بَدُونِ مُشَقَّتٍ ، وَ اِغْتِنَامٌ : غَنِيمَتٌ یَافَتَنَ ، وَ غَنَمٌ وَ

غَنِيمَتٌ وَ مَغْنَمٌ : بِه مَعْنَى فَيْئٍ - اَمْوَالِی که از مُشْرَکِیْن بدست آمده است -

مِی بَاشَد. ^(۳)»

خلیل بن احمد در عین اللغة گوید :

«غَنَمٌ بَدَسْتُ اَوْرَدَن رِجْزِي است بَدُونِ مُشَقَّتٍ. ^(۴)»

راغب در مفردات گوید :

«غَنَمٌ (گوسفند) معروف است، خداوند متعال می فرماید : وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ

حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُومَهُمَا : وَاَزْ غَاوٍ وَ گوسفند، پیه و چربی آن را بر آنان حرام

(۱) قاموس اللغة / ۷۸۳.

(۲) نهاییه ابن اثیر ۳/ ۳۸۹.

(۳) لسان العرب ۱۲/ ۴۴۵.

(۴) عین اللغة ۴/ ۴۲۶.

کردیم، و غنم بدست آوردن و غلبه یافتن بر گوسفند است، سپس این معنی در هر چه که بر آن غلبه و پیروزی یابند استعمال شده است، از ناحیه دشمن باشد یا غیر آن.^(۱)

ظاهراً بیان مفردات راغب بهترین تعریفی است که در باب غنیمت گفته شده است. و بسا گفته شده:

«غنم: آنچه را که انسان بدون دادن مقابلی بدست آورده باشد، و بر آن غلبه پیدا کند غنیمت گویند، که ضد آن غرامت است یعنی آنچه را که انسان از ضرر و خسارت بدون اینکه خیانت و جنایتی مرتکب شده باشد متحمل می شود.»

هر آنچه که انسان بر آن غلبه پیدا کند اگر چه با تبدیل نمودن مال خود به آن چیز باشد «غنم» بر آن صدق نمی کند، پس بناچار در صدق غنم خصوصیتی معتبر می باشد، و آن خصوصیت که با معنای غنم آمیخته شده مجانی بودن است و آن عبارت از چیزی است که انسان بدون اینکه در صدد و توقع حصول آن برآمده باشد بر آن غلبه پیدا کند، به عبارتی دیگر: غنم نعمت غیر مترقبه است.

بنابراین آنچه را که انسان در جنگها بدنبال تحصیل آن است خذلان دشمن و پیروزی بر او است نه گرفتن غنیمت، لذا به چنگ آوردن غنیمت یک نعمت غیر مترقبه می باشد و همچنین است چیزهایی مثل گنج و معدن و غواصی در دریا جهت طلب کردن مروارید که به حسب عادت گاهی انسان به آنها دست پیدا می کند و گاهی خیر که تمام اینها نعمت غیر مترقبه می باشد.^(۲)

(۱) مفردات راغب/ ۳۷۸.

(۲) در ارباح مکاسب اینکه مقدار مؤنه سال استثناء شده تخصیصاً نیست، تخصصاً است، در معدن و گنج و غواصی، اینها مثل چیز بادآورده است، انسان ده دفعه می رود در آب چیزی گیرش نمی آید، اما یک بار دست می برد زیر آب و مروارید پیدا می کند، اما در تجارت و صناعت و زراعت انسان معمولاً کاری که می کند به اندازه مخارج سالش مترقب است، پس به اندازه خرج روز مره انسان این برد و غنیمت نیست، بلکه مازاد بر آن برد و غنیمت است.

و آنچه را که انسان به حسب عادت در کسبهای یومیه در صدد تحصیل آن است، چیزی است که با آن بتواند زندگی نموده و حاجات یومیه خود را برطرف نماید، لذا زائد بر آن مقدار، نعمت غیر مترقبه محسوب می شود و به همین جهت ما در باب ارباح مکاسب گفتیم خروج مقدار خرج روزانه از تحت عنوان غنیمت تخصیصی است نه تخصیصی.^(۱)

در هر صورت در مفهوم «غنم» خصوصیت جنگ و قتال اخذ نگردیده است، چنانکه با ملاحظه ضد آن که «غرامت» باشد این حقیقت شناخته می شود و نیز غنیمت و مغنم هم که از مشتقات غنم هستند مختص به غنائم جنگ نمی باشند، بر فرض هم که بپذیریم این دو کلمه بر اثر کثرت استعمال مختص به غنائم جنگ باشند، ولی دیگر ظهور فعل «غنمتم» را در غنائم جنگ نمی پذیریم، بنابراین آیه به سبب اطلاقش شامل غنائم جنگ و غیر آن می باشد.

واقع شدن آیه در سیاق آیات جنگ بدر هم موجب تخصیص آیه به غنائم جنگ نمی شود، زیرا هیچگاه مورد آیه نمیتواند علت اختصاص حکم بهمان مورد باشد، چون اگر چنین بود می بایست وجوب خمس فقط مخصوص غنائم جنگ بدر باشد، و هیچ مانعی ندارد که یک مورد خاص سبب نزول حکم کلی گردد که

جنگ که انسان می رود برای اینست که جنگ کند نه غنیمت بگیرد، متهی گاهی تصادفاً انسان به غنیمتی برمی خورد، این یادآورده است. (الف - م. جلسه ۳۱۰ درس) (۱) تخصیص عبارت است از اخراج بعضی از افراد موضوع از تحت حکمی که برای عام ثابت است بعد از اینکه موضوعاً آن افراد داخل هستند مثل اکرم العلماء الا الفاسقین منهم، که عالم فاسق موضوعاً از افراد علماست، ولی حکم عام اکرام از او برداشته شده است.

تخصیص عبارت است از اینکه عنوان عام، از همان اول شامل آن افراد نمی شود، یعنی آن افراد موضوعاً خارجند مثل اکرم العلماء که افراد جاهل موضوعاً از تحت این حکم خارجند. و در اینجا که مؤنه و مخارج شخصی کاسب موضوعاً از عنوان غنیمت خارج است تخصیصاً خارج است نه تخصیصاً. (مقرر)

عموم و اطلاق آن، مورد خاص را هم شامل شود بلکه متعارف در آیات قرآن چنین است.

بطور کلی عمومیت آیه شریفه شامل معادن و گنجها و غواصی در دریا جهت طلب کردن مروارید و ارباب مکاسب بلکه بخششها و جوائز نیز می باشد، و روایات مستفیضه ای که در تفسیر آیه در ابواب مختلف وارد شده است دلالت بر همین عموم دارد.

[روایات وارده در تبیین مفهوم غنیمت]

۱- در حدیث وصیتهای پیامبر (ص) به علی (ع) آمده است:

«ای علی، بدرستی که عبدالمطلب در جاهلیت پنج سنت قرار داد که خداوند آنها را برای او در اسلام حفظ نمود (تا اینکه فرمود: عبدالمطلب گنجی یافت که خمس آن را خارج نموده و در راه خدا صدقه داد، پس خداوند این آیه را نازل فرمود: واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسہ - بدانید هر غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خداست.»^(۱)

۲- در صحیحہ علی بن مهزیار به نقل از امام جواد - ابوجعفر دوم (ع) - آمده است که فرمودند:

«اما خمس غنائم و فواید در هر سال بر آنان واجب است بپردازند، خداوند متعال می فرماید: واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسہ - بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خداست. پس غنائم و فواید - خدا رحمت کند - عبارت است از: غنیمت و فایده ای که انسان برده و جایزه

(۱) فی حدیث وصایا النبی (ص) لعلی (ع): یا علی ان عبدالمطلب سنّ فی الجاهلیّہ خمس سنن اجراها الله له فی الاسلام (الی ان قال) ووجد کتراً فاخرج منه الخمس و تصدق به فانزل الله: «واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسہ.» (وسائل ۶/۳۴۵، باب ۵ من ابواب ما یجب فی الخمس، حدیث ۳)

گرانقیمت از انسانی برای انسانی دیگر، و میراثی که انسان گمان آن را نداشته است ...»^(۱)

۳- در روایت حکیم موزن بنی عیس، به نقل از امام صادق (ع) آمده است که می گوید:

«به حضرت عرض کردم: منظور از «واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسة وللرسول چیست؟ حضرت فرمود: بخدا قسم آن همان فایده روز به روز است الا اینکه پدرم خمس را بر شیعیان حلال نمود تا پاک گردند.»^(۲)

۴- در باب غنائم و خمس از کتاب فقه الرضا آمده است:

«خداوند متعال می فرماید: «واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسة وللرسول ولذی القربی ...» و هر آنچه که مردم فایده می برند غنیمت است، و فرقی هم نیست بین گنجها و معادن و غواصی در دریا و مال فیئ که در آن اختلاف نباشد و همان است که گفته شده در آن رخصت داده شده است (در مثل جنگ جمل در فیئ آن اختلاف شده) و سود تجارت و غله بسیار برآمده و سایر فواید از کسبها و صناعتها و میراثها و غیر آن، چه اینکه تمام اینها غنیمت بوده و فایده ای است از رزق خدا، روایت شده که خمس بر خیاط از سوزن زدن اوست و بر پیشه ور از شغل اوست، پس هر کس که از این راهها مالی را به غنیمت

(۱) فی صحیحہ علی بن مهزیار الطویلہ، عن ابی جعفر الثانی (ع): فاما الغنائم والفوائد فهي واجبة عليهم فی کل عام، قال الله - تعالی - : «واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسة» فالغنائم والفوائد - یرحمک الله - فهي الغنیمة یغنمها المرء والفایده یفیدها والجایزة من الانسان للانسان التي لها خطر، والمیراث الذی لایحتسب ... (وسائل ۵۰/۶، ۳۴۹، باب ۸، من ابواب ما یجب فی الخمس، حدیث ۵)

(۲) فی روایة حکیم موزن بنی عیس، عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت له: «واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسة وللرسول؟ قال: هي والله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعتنا من ذلک فی حل لیزکوا. (وسائل ۳۸۱/۶، باب ۴ من ابواب انفال و مایختص بالامام، حدیث ۸)

می برد خمس بر او واجب است. ^(۱)

محقق در کتاب معتبر بعد از ذکر آیه شریفه چنین می گوید:

«غنیمت اسم فایده است، و چنانکه اطلاق این لفظ غنیمت جنگ را شامل

می شود هم چنین شامل غیر آن از دیگر فواید نیز می شود. ^(۲)

محقق (ره) علاوه بر اینکه فقیه است، یک عرب اصیل آشنا به لغت عرب هم می باشد. و نیز ممکن است بر همین عموم حمل شود صحیحہ عبدالله بن سنان، که گوید از امام صادق (ع) شنیدم که حضرت فرمودند: «خمس نیست مگر در غنائم فقط. ^(۳)»

در این صحیحہ غنائم حمل می شود بر معنای اعم، نه خصوص غنائم جنگ، و حصر در اینجا در قبال آن چیزهایی است که انسان با خریدن و مانند آن مالک آن گردیده بدون اینکه سودی ببرد که در اینها خمس نیست، بلکه در آنها هم که سود می برد اگر به مقداری است که به اندازه مخارج سال بوده نیز خمس نمی باشد، بنابراین آنچه که قبلاً به آن اشاره کردیم که بر آن غنیمت صدق نمی کند و خروج آن از تحت عنوان غنیمت تخصیصی است نه تخصیصی.

احتمال دارد حصر در صحیحہ در قبال اضافه به فبی و انفال باشد، یعنی آنچه در صحیحہ محط نظر است خصوص آن اموالی است که از کفار به مسلمین رسیده است، و مراد این است که آن اموالی که از کفار به مسلمین می رسد مورد حکم خمس نمی باشد مگر غنائمی که بین جنگجویان تقسیم گردد، اما فبی و انفال خمس بر نمی دارد و تمام آن برای امام است، برخلاف شافعی و غیر او که خمس را در فبی هم ثابت می دانند چنانکه خواهد آمد.

(۱) فقه الرضا/ ۲۹۳.

(۲) معتبر/ ۲۹۳.

(۳) صحیحہ عبدالله بن سنان، قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: ليس الخمس الا في الغنائم خاصة. (وسائل ۶/ ۳۳۸، باب ۲ من ابواب ما يجب فيه الخمس، حديث ۱)

[اگر اشکال شود که این احتمال با ثبوت خمس اصطلاحی در حلال مخلوط بحرام و زمینی که ذمی از مسلمان بخرد منافات دارد در جواب می‌گوییم:] ما در خمس حلال مخلوط به حرام و زمینی که ذمی آن را از مسلمان خریده در اینکه اینها جزء خمس مصطلح باشند مناقشه کرده ایم، که بزودی خواهد آمد، و صحیح‌ه هم ناظر به خمس مصطلح است.^(۱)

گفته شده: [بعنوان اشکال بر این مطلب که مورد آیه خمس جنگ بدر بوده است]

«در روایت وارد شده که رسول الله (ص) اموال جنگ بدر را در چند کیلومتری سرزمین بدر در محلی بنام «سیر» نزدیک مدینه بین اهل بدر تقسیم نمود.»^(۲)

(۱) مال مجهول المالک مصرف آن صدقه است منتهی اگر نمی‌دانی مال مجهول المالک چقدر در مالت است این را ائمه مصالحه کرده‌اند به یک پنجم که مصرف آن همان مصرف صدقه باشد، خمسی که در حلال مخلوط به حرام است، ما در ذهنمان خیلی قوی است که این صدقه باشد، چون خیلی بعید است که بگویند اگر می‌دانی مجهول المالک چقدر در مالت است صدقه و اگر نمی‌دانی آنوقت خمس آن را بده به سیدها، بنظر می‌آید این یک پنجم مصالحه آن مالی است که نمیدانی چقدر است. چنانکه آن زمینی که ذمی خریده که مربوط می‌شود به زمین عشریه یعنی زمینی که زکات دارد را اهل ذمه می‌خریدند و بعد می‌گفتند چون ما اهل ذمه هستیم همان جزیه را می‌دهیم و اینجا ضرر می‌خورد به زکات، لذا برای اینکه زمینهای کشت و زرع را نخرند فرموده باشند اگر اهل ذمه از مسلمان زمین کشت و زرع را خریدند همان زکات، دو برابر می‌شود و این فتوایی بوده که در زمان امام صادق (ع) شایع گردید یعنی بجای زکات دو برابر از درآمد آنها می‌گیرند، نه خمس زمین، بلکه خمس درآمد را، و روایات هم در باب خمس همان پنج تا را ذکر کرده، معدن، گنج، غوص، ارباب مکاسب و غنائم جنگ. (الف - م. جلسه ۳۱۰ درس)

(۲) ام شافعی ۶۵/۴، تفریق القسم فیما اوجف علیه الخیل و الركاب، وسیره ابن هشام ۲/۲۹۷.

ظاهر این حدیث تقسیم شدن همه اموال به دست آمده از جنگ بدر است. و از ابن عباس و ابن زبیر و زید بن ثابت روایت شده که سوره انفال در مدینه نازل شده است. ^(۱) [پس با نزول آن در روز جنگ بدر سازگار نیست.] عباد بن صامت نیز در درالمثور گوید:

«می پذیریم که انفال برای خدا و رسول است، ولی پیامبر (ص) در اموال اهل بدر خمس قرار نداد و بعد از آن آیه: واعلموا انما غنمتم من شیئی فان للّه خمسهُ. نازل شد، آنگاه رسول خدا (ص) بعد از بدر از مسلمین خواست که از هر غنیمتی خمس آنرا بدهند.» ^(۲)

ابی عبید چنین گوید:

«رسول خدا (ص) از غنائم جنگ بدر خمس نگرفت.» ^(۳)

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است:

«رسول خدا (ص) از غنائم جنگ بدر خمس نگرفت، بلکه آن را بین

اصحابش تقسیم نمود، ولی بعد از بدر خمس گرفت.» ^(۴)

از تمام اینها استفاده می شود که غنائم جنگ بدر مورد آیه خمس واقع نشده است.

بر این مطلب چند اشکال وارد است:

اولاً: از ظاهر آیه خمس بر می آید که این آیه در جریان جنگ بدر و حادثه آن روز نازل شده، زیرا مراد از یوم الفرقان (روز جدائی حق از باطل) و یوم التقی الجمع (روز درگیری دو گروه با ایمان و بی ایمان) چنانکه در روایات وارد شده، روز بدر می باشد، مگر اینکه گفته شود این سخن خداوند که می فرماید: وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان، اشاره است به نزول آیه انفال نه آیه خمس.

(۱) الدر المنثور ۳/ ۱۵۸.

(۲) الدر المنثور ۳/ ۱۸۷.

(۳) تفسیر قرطبی ۸/ ۹.

(۴) تفسیر علی بن ابراهیم (قمی) ۱/ ۲۳۵، فی تفسیر سوره الانفال.

ثانیاً: آنچه از روایات در بالا ذکر شد، خبرهای واحد است که روایات دیگری با آنها معارضه می‌کند:

۱- از سعید بن جبیر است که گوید: «به ابن عباس گفتم: سوره انفال چه وقت نازل شد؟ گفت: در جنگ بدر نازل شد.»^(۱)

از این روایت استفاده می‌شود که تمام سوره در جنگ بدر نازل شده است.
۲- از امیر المؤمنین (ع) نقل شده که حضرت فرمودند: «از غنائم جنگ بدر یک شتر مسن نصیب من شده بود، و در همان وقت رسول خدا (ص) نیز یک شتر مسن دیگر بعنوان خمس به من عطاء فرمود.»^(۲)

۳- در رساله منسوب به امام صادق (ع) است که حضرت بعد از ذکر نزول آیه انفال در جنگ بدر می‌فرماید:

«وقتی که رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت، خداوند این آیه را بر او نازل فرمود: واعلموا انما غنمتم ... رسول خدا (ص) آن غنیمتی را که بدست آورده بود پنج قسمت کرد و سهم خدا را برای خود برداشت ... این روز، روز بدر بود و این هم مصرف غنائمی است که با شمشیر گرفته شد ...»^(۳)

از ظاهر سخن حضرت استفاده تخمس غنائم بدر می‌شود.

ثالثاً: شاید اینکه پیامبر (ص) غنائم بدر را پنج سهم نکرده است - بر فرض که صحت داشته باشد - به دلیل این بوده است که به آن احتیاجی نداشته و محل

(۱) عن سعید بن جبیر قال: قلت لابن عباس: سورة الانفال؟ قال: نزلت في بدر. الدر المنثور ۱۵۸/۳.

(۲) عن امير المؤمنين (ع) قال: كان لي شارف من نصيب من الغنم يوم بدر، وكان رسول الله (ص) اعطاني شارفاً من الخمس يومئذ. (تفسير قرطبي ۹/۸، عن مسلم في صحيحه).

(۳) في الرساله المنسوبه الى الامام الصادق (ع) بعد ذكر نزول آية الانفال في بدر قال: فلما قدم رسول الله (ص) المدينة انزل الله عليه «واعلموا انما غنمتم ...» فخمس رسول الله (ص) الغنيمه التي قبض بخمسة اسهم فقبض سهم الله لنفسه ... فهذا يوم بدر و هذا سبيل الغنائم التي اخذت بالسيف. (تحف العقول/ ۳۴۱).

مصرفی در آن روز برای آن وجود نداشته است، ولیکن خداوند متعال با فرو فرستادن آیه شریفه خواسته است به مسلمانان بفهماند که خمس به حسب شرع ثابت بوده تا اینکه جنگجویان توقع نداشته باشند که در وقایع آینده هم جمیع خمس بیشان تقسیم گردد.

رابعاً: اینکه غنائم جنگ بدر تخمیس نشده بر اینکه خمس در غنائم دیگر جنگها هم ثابت نمی باشد دلالت نمی کند و این نکته ایست شایان توجه.

جهت دوم:

چیزهایی که در آنها خمس واجب است

فتاویٰ فقها در مسأله :

محقق در شرایع گوید :

«چیزهایی که خمس در آنها واجب است هفت چیز است :

اول : غنائم جنگ از آنچه که در لشکر است (شمشیر و نیزه و ...) و آنچه که در لشکر نیست از زمین و غیر آن، اگر آن چیز از مسلمان یا معاهد (ذمی و غیر آن) غصب نشده باشد، کم باشد یا زیاد.

دوم : معادن، می خواهد معدن چکش خور و چاپ بردار باشد مثل طلا و نقره و سرب، یا چکش خور و چاپ بردار نباشد مثل یاقوت و زیرجد و سنگ سرمه، یا مایع باشد مثل قیر و نفت و کبریت ...

سوم : گنجها، و آن هر مالی است که زیر زمین پنهان شده است.

چهارم : هر آنچه که با غواصی کردن از دریا خارج می شود مثل جواهر و دُر ها ...

پنجم : آنچه از مخارج سالیانه شخص و عیال او اضافه می آید از سود تجارتها

و صناعتها و زراعتها ...

ششم: اگر ذمی زمینی را از مسلمانی خرید خمس آن واجب است ...

هفتم: مال حلال اگر با حرام مخلوط شد و قابل تمییز دادن هم نیست خمس در آن واجب است.^(۱)

صاحب مدارك گوید:

«این حصر استقرائی است که از تتبع و بررسی ادله شرعیه استفاده شده است، و شهید در کتاب بیان فرموده همه این هفت مورد داخل در غنیمت است.»^(۲)

به نظر ما مندرج کردن حلال مخلوط به حرام و زمینی که ذمی از مسلمان می خرد تحت عنوان غنیمت خالی از اشکال نمیباشد، و شاید خمس در این دو از سنخ دیگری باشد و برای آن هم مصرف دیگری است چنانکه می آید، اما پنج تایی دیگر تحت عنوان غنیمت داخل بوده و عمومیت آیه شریفه شامل آنها می شود چنانکه گذشت، و ما پس از اینکه عنوان غنیمت بر آنها صدق نمود مقید به صدق عنوان خاص نیستیم.

پس بطور کلی، موضوع خمس مصطلح، یک چیز بیشتر نیست - و آن عنوان غنیمت است - که قرآن متعرض آن شده است، و ملاك در همه موارد هم صدق همین عنوان به مفهوم عام آن است و این مطلبی است شایان توجه.^(۳)

(۱) شرایع ۱/ ۱۷۹-۱۸۱ (چاپ دیگر ۱/ ۱۳۳).

(۲) مدارك/ ۳۳۵.

(۳) مرحوم آیه الله بروجردی در اینجور جاها که بحث می شد خمس در چند چیز است بر این مطلب اصرار داشتند که فقه ما جوری نبوده که بین آن فترت پیدا شده باشد و از ائمه (ع) منقطع شده باشد، بلکه اصحاب ائمه روایات را به شاگردانشان منتقل می کردند تا زمان شیخ طوسی و مفید که آنها هم به ما منتقل کرده اند، و می گفتند این عناوینی که در کتب فقهیه فقهاء ما هست مثل نهاییه، مقنعه ... برای اصول متلقاه از معصومین وضع شده و جوری نیست که اجتهاد فقهاء در اینها بکار رفته باشد، و

البته تفصیل بحث خمس باید از کتب فقهی طلب شود، در گذشته از ما نیز کتابی در خمس و انفال به چاپ رسیده و در اینجا ما به اختصار این هفت موضوع را مورد بحث قرار می دهیم.

موارد وجوب خمس

۱- غنائم جنگ:

کتاب و سنت و اجماع مسلمین بر ثبوت خمس در غنائم جنگ بطور اجمال دلالت دارد. بحث از آیه شریفه که اجمالاً گذشت.

اما روایات: ۱- در صحیحہ عبد الله بن سنان که قبلاً مطرح شد آمده است که گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«خمس نیست مگر در غنائم فقط.»^(۱)

که متیقن از غنائم، غنائم جنگ می باشد.

تعبیرات فقهاء اگر شهرت هم در آن بود ایشان حجت می دانست ولو اینکه روایتی هم برطبق آن نباشد، و اگر چنانچه در کتب قدماء هفت چیز را نقل می کردند که خمس در آن است ایشان قبول می کردند و می گفتند معلوم می شود از معصومین رسیده است. ولی ما به این کلیتی که ایشان فرموده نتوانستیم باور کنیم و همانطور که صاحب مدارک فرموده «هذا الحصر استقرائی»، دیده ایم کلمات فقهاء موارد خمس را که ذکر کرده اند، جمع که کرده اند هفت تا شده است، اما اینکه حالا این هفت تا سر بسته و در بسته از معصومین باشد معلوم نیست، شما روایات را هم که ببینید روایتی که هفت مورد را پشت سر هم آورده باشد نداریم، بنابراین ما روی هفت مورد تأکید نداریم، آیه شریفه را وقتی به حسب لغت بررسی کردیم با استعمالاتی که در کلمات پیامبر (ص) و ائمه (ع) هست می بینیم «غنمتم» یعنی انسان مال باز یافته گیرش بیاید، آیه شریفه این پنج چیز را قطعاً می گیرد اما چون فقهاء هفت مورد عنوان کرده اند ما این هفت تا را اجمالاً بررسی می کنیم. (الف - م. جلسه ۳۱۱ درس).

(۱) صحیحہ عبد الله بن سنان قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: ليس الخمس الا في الغنائم خاصه. (وسائل ۳۳۸/۶، باب ۲ من ابواب ما يجب فيه الخمس، حدیث ۱).

۲- خبر ابی بصیر از امام باقر(ع) که حضرت فرمود: «هر چیزی که بر آن جنگ شده و این جنگ برای شهادت لاله الا الله و محمد رسول الله(ص) بوده یک پنجم آن برای ما است ...»^(۱)

۳- مرسله حماد بن عیسی به نقل از بعض اصحاب ما از بنده صالح خدا(امام موسی بن جعفر(ع)) روایت نموده که آنحضرت فرمود: «خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنائم، از غواصی در دریا، از گنجها، از معادن و از معدن نمک.»^(۲)

و غیر اینها از دیگر روایات که از آن جمله است صحیحه ربیعی که می آید.^(۳) بطور کلی ثبوت خمس اجمالاً در غنائم جنگ بدون اشکال بوده و فرقی هم بین کم و زیاد آن نمی باشد و نصاب هم در آن معتبر نگردیده است.

ظاهر فتوای مشهور اینست که خمس ثابت است حتی در آن زمینهایی که به عقیده شیعه بین غانمین تقسیم نمی شود بلکه برای مسلمین باقی می ماند، قبلاً عبارت محقق در کتاب خمس شرایع را نیز ملاحظه فرمودید، ایشان در جهاد شرایع می گوید:

«اما آنچه قابل انتقال نیست برای تمامی مسلمین بوده و در آن خمس می باشد و امام مخیر است بین اینکه خمس آن را برای صاحبانش جدا نماید و بین اینکه آن را باقی گذارد و از بالا رفتن آن - درآمد یا ارتفاع قیمت - خمس را بیرون نماید.»^(۴)

(۱) خبر ابی بصیر، عن ابی جعفر(ع) قال: کل شیء قوتل علیه علی شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله(ص) فان لنا خمسة ... (وسائل ۳۳۹/۶، باب ۲ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۵).

(۲) مرسله حماد الطویل، عن بعض اصحابنا، عن العبد الصالح(ع) قال: الخمس من خمسة اشياء: من الغنائم والغوص و من الكنوز و من المعادن و الملاحة. (وسائل ۳۳۹/۶، باب ۲ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۴).

(۳) وسائل ۳۵۶/۶، باب ۱ من ابواب قسمة الخمس حدیث ۳.

(۴) شرایع ۳۲۲/۱ (=چاپ دیگر ۲۴۵).

شیخ طوسی در کتاب فیء از خلاف (مسئله ۱۸) گوید:

«آنچه که قابل نقل و انتقال نیست از خانه ها و باغها و زمینها به عقیده ما شیعه در آن خمس است، که خمس آن برای اهلش می باشد و مابقی آن برای همه مسلمین است چه آنها که در قتال حضور داشته اند و چه آنها که حضور نداشته اند، آنگاه درآمد آن در مصالح مسلمین مصرف می شود، شافعی معتقد است آنچه که قابل نقل و انتقال نیست حکمش مثل چیزهایی است که قابل نقل و انتقال است خمس آن برای اهل خمس است و مابقی برای جنگجویانی است که غنیمت گرفته اند، وابن زبیر هم همین را قائل است ...»^(۱)

شیخ طوسی در نهاییه و مبسوط نیز فتوی به همین داده است رجوع شود.^(۲)
برای خمس در زمینها به عموم آیه خمس و عموم روایت ابی بصیر که قبلاً گذشت استدلال شده.^(۳)

صاحب حدائق با مسئله خمس در زمینها مخالفت نموده که حاصل بیان ایشان اینست:

«آنچه از کتب روایات در پیش من بود تنسیع نمودم، به چیزی که بر دخول زمین و مانند آن در عنوان غنیمتی که خمس به آن تعلق گرفته است دلالت کند برنخوردن.»^(۴)

سپس سه دسته از روایات را ذکر نموده و از آنها این نتیجه را خواسته است بگیرد که در اراضی (زمینها) خمس نیست:

«اول: روایاتی که در زمینه تقسیم غنیمت وارد شده است، مثل صحیح

(۱) خلاف ۲/۳۳۳.

(۲) نهاییه/۱۹۸، مبسوط/۱/۲۳۵ و ۲۳۶.

(۳) وسائل ۶/۳۳۹، باب ۲ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۵.

(۴) حدائق ۱۲/۳۲۵.

ربعی، به نقل از امام صادق (ع) که فرمودند: هرگاه غنیمت برای رسول خدا (ص) می‌آوردند گلچین آن را می‌گرفت - برای بیت المال -، سپس مابقی آن را پنج قسمت می‌کرد و یک قسمت آن را خود بر می‌داشت و چهار قسمت دیگر را بین کسانی که بر آن جنگیده بودند تقسیم می‌نمود...»^(۱)

از امثال این روایات نمی‌توان حکم زمین را استفاده نمود، زیرا زمین قطعاً بین مقاتلین تقسیم نخواهد شد، شاید از چنین روایتی بتوان استفاده نمود که آنچه تقسیم می‌شود، در آن خمس است.

«دوم: روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه زمینهایی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده است (مفتوحه عنوة) برای تمامی مسلمانان است چه آنها که هستند و چه آنها که بعداً خواهند آمد تا روز قیامت، و اختیار این زمینها بدست امام است، اگر بخواهد واگذار می‌کند یا آباد کرده و حاصل آن را در مصالح مسلمین مصرف می‌نماید.»^(۲)

از ظاهر این روایات استفاده می‌شود که حکم همه زمین همین است نه چهار پنجم آن.

«سوم: روایاتی که عمل پیامبر (ص) و امام را نسبت به زمینهایی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده بیان می‌کند (مفتوحه عنوة) که از آنجمله است زمین

(۱) صحیحۃ ربعی، عن ابی عبدالله (ع) قال: کان رسول الله (ص) اذا اتاه المغنم اخذ صفوه وکان ذلک له ثم یقسم مابقی خمسة اخماس و یاخذ خمسة ثم یقسم اربعة اخماس بین الناس الذین قاتلوا علیه... (وسائل ۳۵۶/۶، باب ۱ من ابواب قسمة الخمس حدیث ۳).

(۲) اگر کسی بگوید آیه «واعلموا انما غنمیتم...» عام است زمین را می‌گیرد یا روایت ابوبصیر عام است (کل شیء قوتل علیه) زمین را هم می‌گیرد؟ گوئیم: ما جلوتر گفتیم «ما من عام الا وقد خص - عامی نیست که تخصیص نخورده باشد» آیه و روایت ابوبصیر عام است ولی این روات عام را تخصیص می‌زند می‌گوید زمین برای مصالح مسلمین است و اطلاق خاص مقدم بر اطلاق عام است (الف - م. جلسه ۳۱۱ درس)

خیبر، و هیچکدام از این روایات متعرض خمس در زمین نشده است با آنکه زکات را در حاصل آنها بیان کرده است، و اگر خمس در این زمینها امری ثابت بود بی تردید بیان آن اولویت داشت، چرا که خمس به اصل زمین تعلق گرفته است.

از جمله این روایات است آنچه که کلینی در کافی از صفوان و بزنی نقل می کند که، گویند: به حضرت (علی بن موسی الرضا(ع)) کوفه و آنچه که از مالیات بر آن قرار داده شده ونحوه عمل اهل بیت پیامبر(ص) را یادآور شدیم، حضرت فرمود: «کسیکه از روی رغبت اسلام بیاورد زمین او در دستش باقی می ماند ... و آنچه با شمشیر گرفته شده در اختیار امام است و به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند، چنانکه رسول خدا(ص) با زمین خیبر چنین کرد: سیاه و سفید آنرا واگذار نمود، یعنی زمین های ساده و نخل دار آن را واگذار کرد ... و کسانی که آن را قبول می کنند، غیر از وجهی که در قبال زمین می پردازند، باید از حصه و بهره ای هم که می برند یک دهم و یک بیستم پرداخت نمایند.»^(۱)

ولکن در مقام جواب باید گفت: روشن است که روایات دسته اول بر مقصود دلالت ندارند، زیرا این دسته روایات شامل زمین و غیر زمین نمی شوند نمی توانند عموم آیه و روایت ابی بصیر که شامل زمین و غیر آن می شود را مقید بکنند، اما دو طائفه دیگر دلالتشان بر آنچه استدلال شد روشن است، و هر دو مورد آنها اخص از آیه و روایت است - و اطلاق خاص بر اطلاق عام مقدم است - بلکه صاحب مستمسک می فرماید:

(۱) عن الکافی بسنده عن صفوان و بزنی، قالوا: ذکرنا له الکوفة و ما وضع علیها من الخراج و ما سار فیها اهل بیه، فقال: من اسلم طوعا ترکت ارضه فی یدہ ... و ما اخذ بالسيف فذلک الى الامام یقبّله بالذی یری، کما صنع رسول الله (ص) بخيبر: قبّل سوادها و بیاضها، یعنی ارضها و نخلها ... و علی المتقبّلین سوی قبالة الارض العشر و نصف العشر فی حصصهم» وسائل ۱۱/ ۱۲۰، باب ۷۲ من ابواب جهاد العدو حدیث ۱ و ۲.

«ظاهر روایات اشاره به خصوص زمین خراجی دارد نه یک مفهوم کلی، پس موضوع روایات خود زمین می باشد، لذا حمل روایات زمین، بر چهار پنجم آن مجاز است که قرینه ای بر این حمل وجود ندارد.»^(۱)

نتیجه اینکه، روایات وارده شده زیادی که حکم زمین های خراجی و سیره پیامبر (ص) در رابطه با این زمینها را بیان می کنند، نسبت به بودن خمس در این زمینها سکوت کرده اند در حالی که این روایات در مقام بیان هم می باشند و اگر مشمول خمس بودند می بایست حکم آن بیان شود، بنابراین مورد روایات از آیه و روایت (روایت ابوبصیر) اخص است.

حتی کسی می تواند ادعا کند که آیه شریفه خمس، از مثل زمینهایی که برای عموم مسلمین فیئ است، منصرف است چنانچه از تقریرات بحث حضرت استاد آیه الله العظمی بروجردی (ره) در رابطه با خمس می توان چنین استفاده نمود^(۲)، چون خطاب در آیه شریفه متوجه به خصوص کسانی است که خود غنیمت گرفته اند یا در جنگ حضور داشته و مجاهدت نموده و غنیمتی بدست آورده اند، و زمینها، غنیمتی نیست که به آنها برگردد، بلکه غنیمت برای اسلام و عنوان مسلمین است، و ظاهر خطاب در «غنمتم» اشخاص غنیمت گیرنده اند نه جهات و عناوین. و این نکته ایست شایان توجه.^(۳)

(۱) مستمسک ۴۴۴/۹ مرحوم آیه الله حکیم در مستمسک می خواهد بگوید مسئله از اطلاق بالاتر است، برای اینکه آن روایاتی که می گوید زمین برای مسلمین است، زمینهای خاص خراجی را می گوید مثل زمینهای خیبر و سواد عراق، آنوقت اگر شما بگوئید خمس آن برای مسلمین نیست و برای سادات است، در حقیقت شما زمین سواد را استعمال کرده اید در چهار پنجم زمین، و یک پنجم را اراده نکرده اید و این مجاز است، چون لفظ موضوع برای کل، در جزء آن مجاز است. (الف - م. جلسه ۳۱۱ درس).

(۲) زیادة المقال/ ۱۶.

(۳) اراضی مفتوحه عنوه تاریخ و شناسنامه دارد، در زمان پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر و علی (ع) عامل خراج می آمد، اراضی عراق را می دید، و هیچ جا ندارد که یک پنجم

واژ کلمات بعضی چنین استفاده می شود که لفظ غنیمت منصرف به خصوص منقولات است، ماوردی در احکام السلطانیه گوید:

«اما اموال منقول، همان غنائم جمع آوری شده اند.»^(۱)

علاوه بر اینکه در تخمیس زمینهای عراق و غیر آن از دیگر زمینهایی که به وسیله جنگ وارد حوزه اسلام شده است از جانب خلفاء و امیرالمومنین (ع) شناخته نشده است، و همچنین است گرفتن خمسخراج زمینها و درآمد سالیانه آنها، چرا که اگر چنین چیزی واقع گردیده بود بی تردید آشکار گشته و مورخین آن را در تاریخ ثبت می نمودند.

مطلب دیگر اینکه چنانکه بیان آن خواهد آمد خمس از جمله مالیاتهایی است که برای منصب امامت و حکومت حق در اسلام مقرر شده است، همانطور که اراضی مفتوحة عنوة نیز چنین بوده و تحت اختیار حکومت اسلامی و امام مسلمین می باشد چنانکه در خبر صفوان و بنظی این مطلب گذشت.

و در هیچیک از حکومتهای متعارف مشاهده نشده که بر مالیات و اموال عمومی که در اختیار حکومت می باشد - گرچه موارد مصرف آنها هم با هم اختلاف داشته باشد - مالیات قرار بدهند بلکه مالیات را بر غنائم و درآمدهای مردم قرار می دهند تا به نفع بیت المال باشد.^(۲)

زمین را خمس دادند و مابقی را صرف مصالح مسلمین کردند. (الف-م. جلسه ۳۱۱ درس) (۱) احکام السلطانیه/ ۱۳۸.

(۲) اراضی مفتوحة عنوه از اول در اختیار امام مسلمین و حکومت، قرار می گیرد و آنوقت دیگر برای خود حکومت مالیات قرار نمی دهند.

اینکه در روایت اینجا می گوید: «بیت المال» و یکجا می گوید «امام» بعضی خیال کرده اند با هم تهاافت دارد، مثلاً در میراث من لا وارث له روایات مامختلف است بعضی می گوید بیت المال و بعضی می گوید امام مسلمین، صاحب وسائل گفته آن روایاتی که می گوید بیت المال از روی تقیه صادر شده، در حالی که این درست نیست، و روایاتی که می گوید امام المسلمین مراد شخص امام نیست بلکه حکومت

شاهد بر این مطلب سخن امام موسی بن جعفر (ع) در مرسله حماد است، آنجا که حضرت می فرماید:

«در مال خمس زکات نیست، زیرا رزق فقراء در اموال مردم قرار داده شده است... و به همین دلیل است که بر مال پیامبر (ص) و والی زکات نمی باشد.»^(۱) و نیز ممکن است حمل بر همین سخن شود آنچه را که ابوبصیر از امام

اسلام مراد، است و حیثیت امامت حیثیت تقییدیه است نه تعلیلیه. حیثیت تعلیلیه یعنی اینکه امام جعفر صادق (ع) چون امام شده، حیثیت امامت علت شده که چیزی را برای شخص قرار بدهند و، حیثیت تقییدیه یعنی اینکه امامت خودش موضوع حکم است پس مال، مال امامت و حکومت است نه شخص امام و بنظر ما اینچنین است پس اراضی مفتوحه عنوه مال ملت است در اختیار دولت و حکومت اسلامی.

سهم امام یا انفال مال مقام و حیثیت امام است، نه شخص امام، مرحوم حاج آقا رضا همدانی (ره) در کتاب خمس راجع به سهم امام و انفال در زمان غیبت می گوید چون اینها برای حضرت ولی عصر (عج) است مثل مالی که گم شده و صاحبش معلوم نیست باید از طرف او صدقه بدهیم چون امام زمان نیست. یا در کلمات شیخ طوسی و مفید است که زیر خاک بکنیم و وقتی که امام زمان (ع) ظاهر شد به حضرت بدهیم، تمام اینها برای اینست که از لفظ امام شخص امام توی ذهنشان آمده.

این نظر درست نیست پس اگر در زمان غیبت یک حکومت حقی تشکیل شد سهم امام و انفال در اختیار آن است و باید به مصرف ملت و مسلمین برساند، در باب خمس و بیت المال و زکات و انفال هر جا لفظ امام وارد شده معنایش حضرت امام جعفر بن محمد (ع) نیست، البته وقتی حضرت صادق (ع) حیات داشته باشد امامت حق ایشان است و امثال منصور غاصب است، اما مال، مال شخص حضرت نیست مال مقام ایشان است، اراضی مفتوحه عنوه بیابانها و کوهها و دریاها و فضا، اینها مال شخص نیست اموال عمومی و ملی و بیت المال است، و در اختیار حکومت، و حکومت بر اموال خودش مالیات قرار نمی دهد. (الف - م. جلسه ۳۱۱ درس)

(۱) فی مرسله الحماد، عن العبد الصالح (ع): «لیس فی مال الخمس زکاة لان فقراء الناس جعل ارزاقهم فی اموال الناس... ولذلک لم یکن علی مال النبی (ص) و والی زکاة». (وسائل/۶/۳۵۹، باب ۱ من ابواب قسمة الخمس، حدیث ۸).

صادق (ع) روایت نموده، که گوید به حضرت عرض کردم: آیا بر امام زکات است؟ حضرت فرمود:

«محال می دانی ای ابا محمد؟ مگر نمیدانی که دنیا و آخرت از آن امام است هر کجا خواهد می نهد و به هر که خواهد می دهد؟»^(۱)

مراد از اینگونه روایات اینست که آنچه به ملک امام بعنوان اینکه امام است درآمده، یعنی آن اموال که در بیت المال مسلمین آمده است زکات به آن تعلق نمیگیرد نه آن اموالی که متعلق به شخص امام است، چرا که خیلی بعید است که به اموال شخصی امام وقتی که به حد نصاب برسد زکات تعلق نگیرد زیرا بدیهی است امام خود یکی از افراد مکلفین می باشد، و عموماً تکلیف او را هم شامل می شود، همچنانکه نماز در پنج وقت بر او واجب است، زکات هم نیز به اموال شخصی او وقتی که به حد نصاب برسد تعلق می گیرد.

در کتاب خراج یحیی بن آدم قرشی آمده است:

«بعضی از فقهاء گویند: زمین تخمیس نمی شود، چرا که فیئ بوده و غنیمت نیست، زیرا غنیمت را امام نگه نمی دارد، ولی زمین را اگر امام بخواهد نگه می دارد و اگر بخواهد آن را تقسیم می نماید، چنانکه فیئ را تقسیم می کند، و در فیئ خمس نیست بلکه آن برای جمیع مسلمین است.»^(۲)

با اینحال یادآور می شوم: بعد از نوشتن این مسئله به روایاتی برخوردم که از آنها ممکن است استفاده شود که پیامبر (ص) زمینهای خیر یا درآمد آن را تخمیس نمودند با آنکه خیر از زمینهای مفتوحة عنوة بود.

در سیره ابن هشام آمده است:

(۱) مارواه ابوبصیر عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له: اما علی الامام زکاء؟ فقال: احلت یا ابا محمد؟ اما علمت ان الدنيا والاخرة للامام یضعها حیث یشاء و یدفعها الی من یشاء؟ الحدیث. (کافی ۴۰۸/۱، کتاب الحجة، باب ان الارض کلها للامام، حدیث ۴).

(۲) خراج/۲۰.

«ابن اسحاق گوید: نصیبهای اموال خیبر بر شق و نظاه و کتیبه (نام قلعه های خیبر) بود، شق و نظاه نصیب مسلمین شد، و کتیبه هم خمس خدا و سهم پیامبر (ص) و سهم ذوی القربی و یتیمان و مسکینان شد و از عوائد آنها چیزی هم نصیب زنان پیامبر (ص) و مردانی که جهت صلح بین پیامبر (ص) و اهل فدک رفت و آمد می کردند شد... ابن شهاب مرا خبر داد به اینکه رسول خدا (ص) خیبر را بعد از جنگ کردن و چیره شدن بر آن فتح نمود و خیبر از چیزهایی بود که خداوند عز و جل آن را به پیامبر (ص) برگرداند، و رسول خدا (ص) هم آن را پنج قسمت نمود و یک سهم را بعنوان خمس و مابقی را بین مسلمین تقسیم نمود.»^(۱)

طبری نیز صدر حدیث را روایت نموده^(۲)، ابو عبید هم خبر ابن شهاب را روایت کرده است.^(۳)

ولکن ممکن است گفته شود: از آنچه که بیان شد چنین استفاده می شود که رسول خدا (ص) خود زمینهای خیبر را هم تقسیم نمود، نه فقط درآمد آن را؛ پس بنابر فرض صحت روایت، شاید پنج قسمت نمودن (تخمیس) بعنوان یک حکم همیشگی نبوده بلکه ثبوت آن مربوط به همان زمان بوده که می خواستند تقسیم نمایند، زیرا قبلاً این مطلب را شناختید که تخمیس زمینهای عراق و مانند آن در تاریخ شناخته نشده است، و شاید در اول امر بناء حکم شرع بر تقسیم زمینها یا مخیر بودن امام بین تقسیم آن و وقف برای مسلمین بوده است، و سپس این حکم نسخ گردیده، بنابر آنچه که روایت و بناء عملی بر آن شهادت می دهد - که تقسیمی انجام نمیشده - چنانکه خواهد آمد.

ابو عبید گوید:

-
- (۱) سیره ابن هشام ۳/۳۶۳، و ۳۷۱.
 (۲) تاریخ طبری ۳/۱۵۸۸ (چاپ لیدن).
 (۳) الاموال/۷۰.

«روایات تواتر دارند بر اینکه زمینهایی که به وسیله جنگ فتح می شدند یکی از این دو حکم را داشتند: اما حکم اول، همان حکم رسول خدا (ص) در باره زمینهای خیبر که حضرت آن را بعنوان غنیمت قرار دادند، پنج قسمت نموده و تقسیم کردند... اما حکم دیگر همان حکم عمر در سواد عراق^(۱) و غیر آن است، و آن اینکه عمر، آن را فیئ وقف شده برای مسلمین قرار داد تا مادامی که نسل آنان باقی است و آن را پنج قسمت نمود، و این همان نظری بود که علی بن ابیطالب (ع) و معاذ بن جبل هم به آن اشاره کردند.»^(۲)

علاوه بر این آنچه از صحیح صنفوان و بزنطی و مانند آن که قبلاً نقل شد استفاده می شود اینست که زمینهای خیبر تقسیم نشده است و ذکری از خمس نیز در آنها نیامده است.

در صحیح بخاری به نقل از عبدالله است که گوید: «رسول خدا (ص) زمین خیبر را به یهود داد تا در آن کشاورزی و زراعت کنند و از آنچه بدست می آید جزئی هم سهم آنان باشد.»^(۳)

در این خبر نیز هیچ اسمی از تقسیم و خمس نیامده است، و شاید اینکه پیامبر (ص) سهمی از درآمد آن را به همسران و خانواده خود عطا می فرمود، اصحاب از آن تعبیر به خمس نموده اند و این توهمی بوده از سوی اصحاب، که این عمل پیامبر (ص) را از باب تخمیس مصطلح می دانسته اند نظیر آنچه که از سهم نبی (ص) و سهم ذی القربی در باب فیئ گاهی به خمس تعبیر می شود به این

(۱) سواد عراق: سرزمین عراق را گویند که در عهد عمر فتح شد، سواد نامیده شده چون دارای درختان و مزارع سر سبز بوده است. (مقرر)

(۲) الاموال/ ۷۵. پس معلوم می شود مسئله تقسیم اراضی هر چه بوده بعداً نسخ شده و مورد عمل حکومتها و خلفاء نیز نبوده است.

(۳) فی البخاری بسنده عن عبدالله، قال: «اعطى رسول الله (ص) خيبر لليهود ان يعملوها و يزرعوها و لهم شطر ما يخرج منها» (صحیح بخاری ۲/ ۷۶، باب مشاركة الذمی والمشرکین فی المزارعة).

توهم که فیئ را با حذف سهم خداوند به پنج سهم تخمیس می نموده اند - در صورتی که اصولاً فیئ و مالی که به عنوان خمس گرفته شده دیگر متعلق مالیات و خمس قرار نمی گیرد - ما در فصل فیئ و مصرف آن نیز به تنه ای در ارتباط با این بحث خواهیم پرداخت .

(اگر کسی اشکال کرده و بگوید : در صحیح مسلم به نقل از رسول خدا (ص) آمده است :

« هر قریه ای که نسبت به خدا و رسول عصیان بورزند ، خمس آن برای خدا و رسول بوده ، سپس مابقی برای شما می باشد . »^(۱)
احمد هم در مسند آن را روایت نموده^(۲) ، و ظاهر این حدیث تقسیم زمین و تخمیس آن است .

در پاسخ گوئیم : ممکن است این حدیث نیز حمل بر تقسیم فیئ شود که در این صورت فتح قریه از روی صلح بوده است ، یا اگر ناظر به صورت جنگ باشد ، از اموال قریه آن اموالی که در میان لشکر است خمس آن پرداخت می شود و مابقی بین مقاتلین تقسیم می گردد و نه اراضی - و بهر حال دلالتی بر تخمیس زمین ندارد - و در اینجا نکته ایست شایان تأمل .

۲- معادن

معادن عبارت از معدن طلا ، نقره ، سرب ، روی ، آهن ، یاقوت ، زبرجد ، فیروزه ، عقیق ، جیوه ، نفت ، گوگرد ، قیر ، نمک و مانند آن می باشد .^(۳)

(۱) فی صحیح مسلم عن رسول الله (ص) : « وایما قریه عصت الله ورسوله فان خمسها لله و لرسوله ثم هی لکم . » (صحیح مسلم ۳/ ۱۳۷۶ کتاب الجهاد والسير ، باب حکم الفیئ حدیث ۱۷۵۶) .

(۲) مسند احمد ۲/ ۳۱۷ .

(۳) معدن چه منطبعه (چکش خور) باشد یا منطبعه نباشد ، چه جامد باشد و چه مایع باشد در آن خمس است . (الف - م . در جلسه ۳۱۲ درس) .

نزد ما بی تردید به اینگونه معادن خمس تعلق می گیرد. بر این مطلب علاوه بر عموم آیه خمس چنانکه گذشت روایات مستفیضه ای نیز دلالت دارد، که از آنجمله است:

۱- صحیح محمد بن مسلم، که گوید از حضرت امام محمد باقر (ع) درباره معادن طلا و نقره و روی و آهن و سرب سؤال نمودند، حضرت فرمود: «بر جمیع اینها خمس است.»^(۱)

۲- صحیح زراره که گوید از امام محمد باقر (ع) سؤال نمودم آیا در معادن چیزی هست؟

حضرت فرمود: «هر آنچه که در زمین نهاده شده در آن خمس است.» و فرمود: «آنچه با مالت روی آن کار انجام داده ای و در نتیجه استخراج از سنگ بصورت صافی خداوند آنرا برای تو قرار داده، در آن خمس است.»^(۲)

۳- صحیح حلبی، که گوید از امام صادق (ع) پرسیدم در گنج چه مقدار باید پرداخت شود؟ حضرت فرمود: خمس. پرسیدم در معادن چه مقدار باید پرداخت شود؟ حضرت فرمود: خمس از سرب و روی و آهن و هر آنچه که از معادن است پرسیدم چه مقدار در آنها است؟ حضرت فرمود: مقداری که از این معادن گرفته می شود به همان اندازه ای است که از نظر ارزش و قیمت از معدن طلا و نقره گرفته می شود.»^(۳)

(۱) صحیح محمد بن مسلم، عن ابی جعفر (ع) قال: سئل عن معادن الذهب و الفضة و الصفر و الحديد و الرصاص، فقال: علیها الخمس جمیعاً. (وسائل ۶/۳۴۲، باب ۳ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۱).

(۲) صحیح زراره، عن ابی جعفر (ع) قال: سئل عن المعادن ما فیها؟ فقال: کل ما کان رکازاً ففیہ الخمس. وقال: ما عالجتہ بما لک ففیہ ما اخرج الله - سبحانه - منه من حجارته مصفی الخمس. (وسائل ۶/۳۴۳، باب ۳، من ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۳).

(۳) صحیح حلبی، قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الكنز کم فیہ؟ قال: الخمس. وعن

۴- صحیح‌ه دیگری است از محمد بن مسلم که گوید:

«از امام باقر(ع) درباره ملاحه(معدن نمک) سؤال نمودم، حضرت پرسید ملاحه چیست؟ عرض کردم: زمین شوره زاری است که آب در آن جمع می‌شود و تبدیل به نمک می‌گردد، حضرت فرمود: این معدن است و در آن خمس است عرض کردم گوگرد و نفت هم از زمین بیرون آورده می‌شود؟ حضرت فرمود: اینها و امثال آن خمس در آن است.»^(۱)

و روایات دیگر در این زمینه که برای اطلاع بیشتر به وسایل باب سوم از چیزهایی که در آن خمس واجب است مراجعه شود.

[نظریه فقهای سنت درباره معادن]

در این مسئله بعضی از فقهای اهل سنت نیز با ما موافقت:

در زکات خلاف^(۲) (مسئله ۱۳۷) آمده است:

در همه معادن خمس واجب است همچون طلا و نقره و آهن و روی و مس و سرب و مانند آن، آنها که چکش خور و چاپ بردارند و آنها که چکش خور نیستند مثل یاقوت و زیرجد و فیروزه و مانند آن، و همچنین قیر و مومیا و

المعادن کم فیها؟ قال: الخمس. وعن الرصاص والصفیر والحدید وما کان من المعادن کم فیها؟ قال: یؤخذ منها کما یؤخذ من معادن الذهب والفضه. (وسائل ۳۴۲/۶، باب ۳ من ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۲).

(۱) صحیح‌ه محمد بن مسلم الاخری، قال: سألت ابا جعفر(ع) عن الملاحه، فقال: و ما الملاحه؟ قلت: ارض سبخه مالحه یجتمع فیہ الماء فیصیر ملحاً، فقال: هذا المعدن فیہ الخمس. قلت: والكبریت والنפט یخرج من الارض؟ قال: فقال هذا واشباهه فیہ الخمس. (وسائل ۳۴۳/۶، باب ۳ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۴).

(۲) قدماء، کتاب خمس را مستقل ذکر نمی‌کردند، مثلاً در کافی روایات خمس را در بحث امامت ذکر کرده، که این نشان می‌دهد خمس از شئون امامت و در اختیار امام به حق است. (الف - م. جلسه ۳۱۲ درس)

نمک و شیشه و معادن دیگری از این قبیل.

شافعی گوید: در معادن چیزی واجب نیست مگر در معدن طلا و نقره، در این دو زکات واجب است، و غیر این دو چیزی در آن نیست، چه چکش خور باشند یا چکش خور نباشند.

ابوحنیفه گوید: هر آنچه که چکش خور است مثل آهن و سرب و طلا و نقره در آن خمس است، و آنچه چکش خور نیست، چیزی در آن واجب نمی باشد... دلیل ما اجماع گروه امامیه و روایات می باشد، و نیز این آیه شریفه: «واعلموا انما غنمتم من شیء...» و از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «آنچه در زمین نهاده شده خمس دارد.» و معدن رکاز است (یعنی از چیزهایی است که در زمین نهاده شده است).^(۱)

در خراج ابویوسف^(۲) آمده است:

«ابویوسف گوید: در هر چه که بدست آید از معادن چه کم باشد و چه زیاد خمس می باشد، اگر شخصی در معدنی به کمتر از وزن دویست درهم نقره دسترسی پیدا کند یا به کمتر از وزن بیست مثقال طلا دست یابد در آن خمس واجب است، جایگاه معدن چون جایگاه زکات نیست (در وجوب زکات نصاب منظور است) بلکه جایگاه معدن چون غنائم می باشد (نصاب ندارد) در خاک معدن چیزی واجب نیست، همانا در طلای خالص و نقره خالص و آهن و مس و سرب خمس است... و آنچه غیر اینها است و از معادن استخراج می شود از سنگهای قیمتی مثل یاقوت و فیروزه و سنگ سمره و جیوه و گوگرد

(۱) خلاف ۱/۳۱۹.

(۲) ابویوسف قاضی، شاگرد معروف ابوحنیفه بوده که قاضی بغداد بود و کتاب خراج را برای هارون الرشید نوشت، ابوحنیفه در زمان امام صادق (ع) فقیه عراق بود، چنانچه مالک فقیه حجاز بود، و شاگرد دیگر ابوحنیفه محمد بن حسن شیبانی است. (الف - م. در جلسه ۳۱۳ درس)

و گل سرخ در هیچکدام خمس نیست، اینها به منزله گل و خاک می باشد...
گوید: اما «رکاز» (چیزی که در زمین نهاده شده) همان طلا و نقره است که
خداوند - عزوجل - روزی که زمین خلق شد آن را خلق نمود، در این نیز
خمس می باشد...

ابویوسف گوید: برای من حدیثی روایت کرد عبدالله بن سعید بن ابی سعید
المقبیری از جدش که گفت: در جاهلیت چنین بود که وقتی شخصی در چاه
می افتاد و هلاک می شد، چاه را دیه او قرار می دادند، و وقتی حیوانی او را
می کشت آن حیوان را دیه او قرار می دادند، و هنگامی که معدنی باعث
هلاکت او می شد، معدن را دیه او قرار می دادند، سائلی از پیامبر اکرم (ص)
از این عمل دوران جاهلیت سؤال نمود، حضرت (ص) فرمودند: اگر کسی
بوسیله زبان بسته (حیوان) هلاک شود، تلف است، و اگر به سبب معدن
هلاک شود تلف است، و اگر بچاه هلاک شود تلف است، و در «رکاز» خمس
می باشد. سؤال شد ای رسول خدا (ص) رکاز چیست؟ حضرت
فرمودند: طلا و نقره ای که خداوند در روز آفرینش زمین آن را آفرید. ^(۱)

مختص نمودن «رکاز» به طلا و نقره بی وجه است، مگر اینکه این دو از باب
مثال ذکر شده باشد و ظاهر این است که مفهوم «رکاز» معدن و گنج هر دو را
شامل می شود، البته صدق مفهوم «ثبات و نهادن» در معدن قویتر و شدیدتر
است. و این سخن پیامبر (ص) که فرمودند: خداوند در روز خلقت زمین، آن را
خلق نمود، نیز ظهور در معدن دارد.

در نهایت این اثیر آمده است:

«رکاز نزد اهل حجاز همان گنجهای دوران جاهلیت است که در زمین دفن
می کردند، و نزد اهل عراق: معادن است. لغت «رکاز» قابل حمل بر هر دو قول

می باشد زیرا معدن و گنج هر دو در زمین نهاده شده اند یعنی ثابت می باشند. ^(۱)

و در کتاب الاموال ابی عبید آمده است :

«مردم در معنای «رکاز» اختلاف کرده اند، اهل عراق گویند: «رکاز» معدن و مال دفن شده است و در هر یک از آنها خمس واجب است، اهل حجاز گویند: «رکاز» مال دفن شده است و تنها همان است که در آن خمس واجب است، گویند: اما معدن «رکاز» نبوده و در آن خمس نیست، فقط در آن زکات است. ^(۲)»

ولی صحیح زراره که قبلاً گذشت، از امام باقر (ع) سؤال نمود که چه چیز در معادن است؟ حضرت فرمود: «هر آنچه که «رکاز» است در آن خمس می باشد. ^(۳)»

ظاهر صحیح اینست که از رکاز معدن اراده شده است.

و در سنن بیهقی به نقل از ابی هریره است که گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: «رکاز: طلائی است که در زمین می روید. ^(۴)»

رکاز در این روایت نیز انطباق بر معدن دارد.

ولکن در صحیح بخاری چنین آمده است :

«مالک و ابن ادریس گویند: «رکاز» دفن شده زمان جاهلیت است، در کم و زیاد آن خمس است، و معدن رکاز نیست.»

وجه آنچه که بخاری بیان کرده معلوم نیست، مگر اینکه گفته

(۱) نهاییه ۲/ ۲۵۸.

(۲) الاموال/ ۴۲۲.

(۳) صحیح زراره عن ابی جعفر (ع) قال: قالته عن المعادن ما فيها؟ فقال: كل ما كان ركازا ففيه الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۳، باب ۳، من ابواب ما يجب فيه الخمس، حدیث ۳).

(۴) فی سنن البیهقی بسنده، عن ابی هریره، قال: قال رسول الله (ص): «الركاز: الذهب الذي ينبت في الارض.» (سنن بیهقی ۴/ ۱۵۲، كتاب الزكاة، باب من قال المعدن ركاز فيه الخمس).

شود: پیامبر (ص) به لغت حجاز تکلم فرموده اند.

این حدیث که در رکاز خمس است را - آنطور که گفته شده - ابن عباس و ابی هریره و جابر بن عبدالله و عباد بن صامت و انس بن مالک از پیامبر (ص) روایت کرده اند. بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و مالک و احمد و بیهقی هم آن را روایت کرده اند. برای اطلاع بیشتر به کتاب زکات از صحیح بخاری باب خمس در «رکاز» و کتاب حدود از صحیح مسلم باب زخم زدن حیوان و تلف شدن در معدن و افتادن در چاه، و کتاب زکات از بیهقی^(۱)، و نیز دیات و سائل الشیعه مراجعه کنید.^(۲)

نزد شیعه خمس در همه معادن ثابت است: چه چکش خور باشد چه نباشد، جامد باشد یا مایع، بنابراین نفی خمس از یاقوت و امثال آن وجهی ندارد. [چنانچه ابویوسف بر عدم خمس در آنها نظر دارد].

ما در کتاب خمس مفهوم معدن را شرح داده ایم^(۳) و کلمات اهل لغت را درباره آن حکایت نموده ایم، که فشرده آنچه ما برگزیده ایم اینست که: مراد از معدن، مطلق آن چیزی است که در زمین به وجود آمده است اگر چه آن چیز مایع باشد، در صورتی که آن مشتمل بر خصوصیتی باشد که انتفاع از آن عظیم بوده و آن را برای قیمت نموده باشد گرچه با داشتن چنین خصوصیتی از حقیقت زمین بودن هم خارج نشده باشد مثل بعضی از سنگهای قیمتی.

آیا در خمس معدن، نصاب معتبر است؟ در این مسئله سه قول است: اول: اینکه نصاب معتبر نیست. دوم: اینکه نصاب معتبر است و باید به بیست دینار برسد. سوم: اینکه نصاب آن رسیدن به ارزش یک دینار است.

قول اول به اکثر قدما نسبت داده شده است، و از «خلاف» شیخ طوسی و

(۱) صحیح بخاری ۱/۲۶۲، و صحیح مسلم ۳/۱۳۳۴، و سنن بیهقی ۴/۱۵۲.

(۲) وسائل ۱۹/۲۰۳، باب ۳۲ من ابواب موجبات الضمان.

(۳) کتاب الخمس/۴۳ و مابعد آن.

«سرائر» ابن ادریس استفاده اجماع بر آن می شود، بعضی از فقهاء شیعه و از جمله شیخ طوسی در کتاب «نهایه» قول دوم را اختیار نموده اند، برخی هم قول سوم را برگزیده اند، و برای هر یک از دو قول اخیر روایتی وارد شده است که برای اطلاع به کتاب خمس [کتاب خمس و انفال معظم له] مراجعه نمائید.^(۱)

در اینجا اشکالی^(۲) است که باید به آن توجه شود و آن این که قول قوی در نزد ما بنابر آنچه بیانش خواهد آمد این است که از بعضی روایات استفاده می شود که معادن از انفال است و تمامی انفال هم برای امام بوده بعنوان اینکه امام المسلمین است، و ظاهر روایاتی هم که بر وجوب خمس در معدن دلالت دارد اینست که

(۱) کتاب الخمس/ ۴۸ و بعد از آن.

(۲) اشکال: یکی از انفال معدن است (بنابر اختیار ما) و انفال هم، همه اش برای امام است، و از آنطرف روایات می گوید معدن خمس دارد، حال این دو دسته روایات را چگونه جمع کنیم؟

ممکن است جواب داده شود به اینکه:

اولاً: انفال را ائمه ما اجازه داده اند افراد تصرف بکنند، در زمین هم همین بحث می آید مثل زمین موات که جزء انفال و در اختیار امام است که می فرماید: من احیی ارضا میتة فیهی له، بگوئیم من احیی ارضا اجازه است نه حکم الهی ثابت، زمین موات برای امام است، پیامبر (ص)، و ائمه (ع) اجازه داده اند انسان زمین را احیاء کند، حالا اگر حاکمی در حکومت اسلامی خواست کنترل کند می تواند، معادن هم مال امام است، نه شخص امام بلکه حکومت اسلام، ائمه (ع) ما اجازه داده باشند هر کس معدن را احیاء کرد یک پنجم را بدهد به حکومت اسلام، یعنی این حکم خمس در معادن حکم فقهی نباشد بلکه حکم حکومتی و سلطانی باشد، در حقیقت انفالی که از اموال عمومی است امام به بخش خصوصی اجازه احیاء داده به شرط اینکه مثلاً یک پنجم آن را بدهد، این یک احتمال.

احتمال دیگر اینکه: این خمس حکم شرعی باشد، خدا یکی از احکامی که قرار داده این است که معدن برای امام است، حال هر کس معدن را با اجازه امام المسلمین احیاء کرد، خدا هم رویش مسئله دارد و آن اینکه باید یک پنجم را بدهد. (الف - م. جلسه ۳۱۳ درس).

بعد از دادن خمس مابقی معدن برای کسی است که آن را استخراج کرده است، حال جمع بین این دو دسته از روایت چگونه است؟

ممکن است جواب داده شود به اینکه: اولاً: شاید قرار دادن خمس در معادن از جانب پیامبر (ص) و ائمه (ع) بعنوان اینکه امامند باشد، و این یک حکم حکومتی و سلطانی است که بعنوان حق الاقطاع^(۱) می باشد، بنابراین چنین قراردادی در حقیقت اذنی است از ائمه - علیهم السلام به شیعیان - در استخراج نمودن معادن در ازاء پرداخت خمس از حاصل آن.

ثانیاً: احتمال دارد این تخمیس در معدن به عنوان یک حکم شرعی الهی برای کسی که به اذن ائمه - علیهم السلام - آن را استخراج می کند باشد گرچه این اذن بخاطر تحلیل مطلق در عصر غیبت برای شیعه باشد [ابحنا لشیعتنا]، حال این خمسی که بعنوان حق الاقطاع جعل شده لازمه اش این نیست که فقط مختص به امام - علیه السلام - باشد و مصرف نصف آن در مخارج سادات جایز نباشد، چنانکه بعضی اینطور توهم کرده اند، زیرا کیفیت مصرف تابع قرارداد امام است.

علاوه بر اینکه ما بعداً این احتمال را بیان خواهیم کرد که تمام خمس مطلقاً حق واحدی است که برای امام می باشد، چنانکه بعضی از روایات بر این مطلب دلالت دارند و از آن به حق امارت (حق حکومت) تعبیر شده است، نهایت امر اینکه اداره فقراء بنی هاشم از وظایف و شئون امامت است. بدین علت که آنان از شاخه های درخت نبوت و امامتند، و این نکته شایان دقت است.

و اینکه ائمه (ع) در عصر غیبت انفال را برای شیعه حلال نموده اند منافاتی با جواز دخالت حاکم شرعی که قدرتش وسیع باشد، در انفال، ندارد زیرا صدور

(۱) اقطاع: اعطاء کردن قطعه زمین یا غیر آن به شخصی توسط امام را اقطاع گویند، حال می خواهد بصورت تملیک باشد یا بدون تملیک، و حق الاقطاع چیزی است که امام از آن شخص می گیرد. (مقرر)

تحلیل برای شیعه از جانب ائمه (ع) ظاهراً متناسب با زمانی است که شیعه نمی توانسته یک حکومت حقّه تشکیل داده و در انفال و ثروت های عمومی دخالت و تصرف نماید.

بنابراین اگر فرض کردیم برای حکومت حق امکان تصرف در معادن و استخراج آنها مستقیماً وجود دارد، در این صورت به این معادن خمس تعلق نمی گیرد، زیرا چنانکه شناختید خمس یک مالیات اسلامی است که مورد آن آنچه مردم به غنیمت برده اند می باشد، نه آنچه که حکومت و دولت خود به غنیمت برده اند و در اختیار آنهاست، که تفصیل این مطلب در مبحث انفال خواهد آمد.

۳- گنج

گنج مال ذخیره شده در زمین یا دیوار یا کوه را گویند، از جنس طلا باشد یا نقره یا از جواهرات دیگر، واجمالاً در ثبوت خمس در گنج اختلافی بین شیعه و سنی نیست:

شیخ طوسی در زکات خلاف مسئله ۱۴۵ گوید:

«رکاز همان گنج دفن شده می باشد، که در آن خمس واجب است بدون اینکه اختلاف نظری در آن باشد. و در نزد شیعه این رعایت شده که باید به نصابی که زکات در مثل چنان نصابی واجب می شود برسد تا خمس واجب گردد، و این سخن شافعی در فتوای جدید او نیز می باشد، ولی در فتوای قدیم می گوید: کم و زیاد آن خمس دارد، مالک و ابوحنیفه هم این را می گویند. دلیل ما اجماع فرقه امامیه است.»^(۱)

بله در مصرف خمس گنج و معادن بین فقهاء سنت اختلاف است: شیخ در خلاف مسئله ۱۵۱ گوید:

«مصرف خمس از رکاز و معادن همان مصرف فیئ می باشد، ابوحنیفه هم

همین را می گوید. شافعی و بیشتر اصحابش گویند: مصرف آن مصرف زکات است، مالک و لیث بن سعد هم چنین گفته اند. مزنی و ابن وکیل از اصحاب شافعی گویند: مصرف واجب در معدن همان مصرف صدقات است، اما مصرف حق رکاز مصرف فیئ می باشد. ^(۱)

علاوه بر اینکه بین فقهاء در ثبوت خمس در گنج و نیز در صدق غنیمت ذکر شده در آیه شریفه بر آن، اختلاف نیست روایات زیادی به ثبوت آن دلالت دارد. که از آنجمله است:

۱- صحیح حلی از امام صادق (ع) که درباره گنج سؤال نمود که در آن چه مقدار واجب است؟ حضرت فرمود: «یک پنجم (خمس) ...» ^(۲)

۲- صحیح بزنطی، به نقل از امام رضا (ع) که گوید: از مقدار خمسی که در گنج واجب است از حضرت سؤال نمودم، حضرت فرمود: «آنچه که در مثل آن زکات واجب است خمس هم در آن واجب است.» ^(۳)

آیا مراد از مثلثیت ^(۴)، مثلثیت در جنس است یا مقدار یا هر دو؟ وجوهی

(۱) خلاف ۱/۳۲۲.

(۲) صحیح حلی انه سال ابا عبدالله (ع) عن الكثر کم فیہ؟ فقال: «الخمس». (وسائل ۶/۳۴۵، باب ۵ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۱).

(۳) صحیح بزنطی، عن ابی الحسن الرضا (ع) قال: سئلته عما یجب فیہ الخمس من الكثر، فقال: ما یجب الزکاة فی مثله ففیہ الخمس. (وسائل ۶/۳۴۵، باب ۵ من ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۲).

(۴) این مثلث سه احتمال دارد:

الف. احتمال اینکه تماثل در مقدار باشد، مثلا طلا و نقره اگر به بیست دینار یا دویست درهم برسد زکات دارد، گنج نیز اگر به آن حد برسد آنوقت خمس دارد.

ب. منظور تماثل در جنس باشد، در حقیقت همه گنجها خمس ندارد، آن گنجی که زکات دارد (طلا و نقره) همان خمس دارد، گنج برلیان یا یاقوت یا عقیق خمس ندارد.

ج. اینکه هر دو را می خواهد بگوید یعنی اگر هم از نظر جنس و هم از نظر مقدار مثل آن چیزی که در آن زکات هست باشد در آن صورت خمس دارد. (الف-م. جلسه ۳۱۴ درس)

محتمل است که در کتاب خمس آنها را بیان کرده ایم، مراجعه فرمائید. ^(۱)

در اینجا مسئله ای است که سزاوار است به آن اشاره شود، و آن اینکه به احتمال قوی گنج نیز مثل معدن از انفال است، یعنی از اموال عمومی است که تمامی آن در اختیار امام می باشد و حکم به تخمیس در آن یا اجازه ای است از جانب ائمه (ع) در استخراج آن که در این صورت خمس یک حکم سلطانی و حکومتی بعنوان حق الاقطاع می باشد، یا اینکه خمس یک حکم شرعی الهی است که بر کسی که آن را با اجازه امام استخراج نموده ثابت گردیده است.

در هر صورت امام یا حاکم شرعی هنگامی که قدرت داشته باشد این حق برای او هست که اشخاص را از استخراج گنج منع نماید، و اگر خود امام یا حاکم شرعی آن را استخراج نمود خمسی در آن نمی باشد، پس وضعیت گنج در اسلام چون وضعیت معدن است و اعتبار عقلائی و روش جاری در تمامی کشورها همین معنا را تأیید می کند و این نکته ای است شایان توجه. ^(۲)

(۱) کتاب الخمس/ ۷۹ و مابعد آن.

(۲) به نظر می رسد گنج هم جزء اموال عمومی باشد، زیرا چیزهایی که مردم با زحمت خود تحصیل کرده اند مال آنهاست، اما چیزهایی که ارزش دارد و انسان کاری روی آن نکرده مثل جنگل و باران و هوا و زمین و کوهها و دریاها، در زمان ما فضاء که هواپیما از آن عبور می کند، بیابانها و معادن و گنج، اینها عرفاً جزء اموال عمومی است، و لذا می بینیم دولتها همیشه اگر کسی بخواهد گنجی را در آورد مزاحمش می شوند، این را در حقیقت دولت مال خودش می داند که صرف مصالح همه باید بشود، یک فردی نباید گنجی را استخراج بکند و میلیارد بشود این همان تکاثر در اموال است که شرعاً هم مبعوض است «کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم - حشر آیه ۷» اینکه یک معدن نفت را داری مالک شود یا گنج را فردی مالک شود، بناء حکومتها بر این نیست بلکه این را جزء اموال عمومی می دانند که در اختیار امام و حاکم مسلمین است نه شخص ایشان، و در اصطلاح فقه ما به حاکم و زعیم مسلمین، امام گفته می شود. حتی به امام باطل هم امام گفته می شود، گنج هم جزء انفال است اگرچه فقهاء آنرا جزء انفال ذکر نکرده اند و مثل اینکه آنها موارد خاص را که در روایات ذکر شده در انفال ذکر کرده اند

۴- غَوَاصی

چهارم از چیزهایی که خمس در آن است: غَوَاصی است.

غوص: خارج نمودن جواهر از دریا است، که در میان فقهاء شیعه نسبت به خمس در آن اختلافی نیست و شاهد بر آن، علاوه بر صدق غنیمت در آیه شریفه، روایات می باشد که چند نمونه از آنرا یادآور می شویم:

۱- در خبر بزنطی از محمد بن علی بن ابی عبدالله به نقل از امام رضا (ع) آمده است که گوید: از چیزهایی که از دریا خارج می شود از قبیل مروارید و یاقوت و زبرجد، واز معادن طلا و نقره پرسش نمودم که آیا در آنها زکات هست؟ حضرت فرمودند: «وقتی که قیمت آن به یک دینار رسید در آن خمس می باشد.»^(۱)

در انفال و الغاء خصوصیت نکرده اند و لذا مرحوم شیخ مفید (ره) که دریا را جزء انفال دانسته، همه استیحاş کرده اند، به چه دلیل؟ در صورتی که فرمایش شیخ مفید مطابق قاعده است، دریا اهمیت دارد و جزء اموال عمومی است، آنروزها قضاء مهم نبوده اما حالا اهمیت دارد، پس جزء انفال است. ما از روایاتی که مصادیق انفال را ذکر می کند الغاء خصوصیت می کنیم و می گوئیم هر چیزی که ارزش دارد و شخص خاصی برای آن زحمت نکشیده جزء اموال عمومی است، و گنج هم به نظر می آید اینطور باشد، بنابراین خمسی که در روایت گنج آمده در حقیقت نظیر همان خمس در معدن می شود که در مورد آن دو احتمال می دادیم: رجوع شود. (الف- م. جلسه ۳۱۴ درس)

(۱) خبر بزنطی، عن محمد بن علی بن ابی عبدالله، عن ابی الحسن (ع) قال: سألته عما یخرج من البحر من اللؤلؤ والیاقوت والزبرجد، و عن معادن الذهب و الفضة هل فیها زكاة؟ فقال: اذا بلغ قیمته دینارا ففیہ الخمس. (وسائل ۳۴۳/۶ باب ۳ من ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۵). این کلمه «فیه الخمس» یعنی زکات ندارد، و خمس دارد، یا اینکه در جواب سؤال کننده که گفت زکات دارد؟ حضرت فرموده بله زکات دارد اما زکاتش یک پنجم است [خمس به مفهوم لغوی نه اصطلاحی] پس روایت در مقام نفی زکات نیست تا آنرا را دلیل بگیریم که زکات و خمس قسیم هم هستند (الف- م. جلسه ۳۱۴ درس).

۲- و در صحیحہ حلبی است که گوید:

«از عنبر (گیاهی خوش بو در دریا و یا زعفران و یا یک نوع ماهی قیمتی) و غواصی در دریا برای یافتن مروارید سئوال نمودم، حضرت فرمود: بر آن خمس هست.»^(۱)

و دیگر روایات.

نصاب غوص یک دینار است چنانکه مشهور بین فقهاء چنین است، و روایت محمد بن علی [خبر بزندی] نیز به همین معنی دلالت دارد.

۵- مازاد بر مخارج سال (سود سالانه)

پنجم از چیزهایی که خمس در آن است: چیزهایی است که از مخارج سال زیاد بیاید از سود انواع تجارت و صنعت و زراعت.

در اینکه سود سال خمس دارد نزد علمای شیعه اختلافی در آن نیست گرچه فقهاء سنت در این جهت با ما موافق نمی باشند.

و بر این حکم دلالت دارد عموم آیه شریفه (واعلموا انما غنمتم) و اجماع علمای شیعه و روایات زیادی که اگر متواتر نباشند قطعاً مستفیض هستند.^(۲)

اما دلالت کتاب روشن است، به دلیل صدق کلمه: «ما غنمتم: آنچه به غنیمت برده اید»، بنابر آنچه که از بیان معنای آن گذشت.

در انتصار سید مرتضی آمده است:

«از چیزهایی که امامیه قائل به آن است اینست که در همه غنیمتها و کسبها و آنچه که از معادن و غواصی در دریا و گنجها استخراج می شود و آنچه

(۱) فی صحیحۃ الحلبی، قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن العنبر و غوص اللؤلؤ فقال: عليه الخمس. (وسائل ۳۴۷/۶، باب ۷ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۱).

(۲) روایت متواتر آنست که نقل آن بحدی است که موجب اطمینان می شود و روایت مستفیض روایتی است که افرادی که آثار نقل کرده اند از متواتر کمترند و از آن کمتر خبر واحد است (مقرر).

از سود تجارتها و زراعتها و صناعتها اضافه بیاید بعد از کسر نمودن مخارج سال و میانه روی در مصرف به اندازه کفایت در طول سال، خمس واجب است.^(۱)

شیخ طوسی در زکات خلاف مسئله ۱۳۸ گوید:

«در همه بهره‌هایی که از سود تجارتها و محصولات زمین و میوه‌ها با اختلاف اجناس آن برده می‌شود، بعد از کم کردن حقوق و مخارج تحصیل آنها و نیز بعد از کم کردن مخارج سالانه خود و عیالش خمس واجب است، و هیچیک از فقهاء سنت بر این حکم با ما موافق نمی‌باشند، دلیل ما در این حکم اجماع علمای شیعه و روایات است و طریقه احتیاط هم همین را اقتضاء می‌کند.»^(۲)

در غنیه ابن زهره آمده است:

«خمس در اضافه از مخارج سال با رعایت میانه روی در مخارج، از آنچه که از تجارت یا زراعت یا صنعت یا غیر آن به هر نحو از انحائی که تحصیل فایده شده، واجب است، به دلیل اجماعی که به آن اشاره شد و همچنین طریقه احتیاط.»^(۳)

علامه در منتهی گوید:

«صنف پنجم: خمس در سود تجارتها و زراعتها و صناعتها و تمامی انواع کسبها و اضافه معاش و خوراک (بعد از کسر نمودن مخارج سال با رعایت میانه روی در مخارج) از محصولات زمین و زراعتها واجب است، و این سخن همه علمای شیعه می‌باشد، و در این حکم فقهاء سنت تماما مخالف

(۱) جوامع الفقهیه/ ۱۵۵ (چاپ دیگر/ ۱۱۳).

(۲) خلاف/ ۱/ ۳۱۹.

(۳) جوامع الفقهیه/ ۵۰۷ (چاپ دیگر/ ۵۶۹).

می باشند، دلیل ما آیه شریفه: واعلموا انما غنمتم... است. ^(۱)

علامه در تذکره نیز مثل همین سخن را بیان نموده است؛ رجوع نمائید. ^(۲)

و غیر اینها از دیگر کلمات علماء که می توانید جهت اطلاع به کتاب خمس ما رجوع نمائید. ^(۳)

[روایات مسأله]

اما روایات در این مسأله زیاد است که صاحب وسائل در باب هشتم از چیزهایی که خمس در آنها واجب است ذکر نموده و ما بعضی از آنها را در اینجا بیان می کنیم:

۱- موثقه سماعه، گوید از امام موسی بن جعفر (ع) درباره خمس سؤال نمودم حضرت فرمود: «در هر آنچه که مردم بهره بدست آورده اند از کم یا زیاد خمس می باشد.» ^(۴)

۲- در صحیح طولانی علی بن مهزیار است که راوی گوید: امام جواد (ع) به علی بن مهزیار نوشت: «اما غنیمتها و بهره ها خمس آنها در هر سال بر شیعیان واجب است، خداوند متعال می فرماید: واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسہ - بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خداست. پس غنیمتها و بهره ها - خدا رحمت کند - آن غنیمتی است که انسان بر آن دست پیدا کند و فایده ای است که انسان به دست می آورد، و جایزه ایست که دارای قدر و منزلت است و انسانی برای انسان دیگر می آورد، و میراثی است که از غیر پدر و پسر از راه بی گمان به کسی رسد، و مثل اموال دشمنی که ریشه کن گردیده و

(۱) منتهی ۵۴۸/۱، و آیه: انفال (۸) آیه/۴۱.

(۲) تذکره ۲۵۳/۱.

(۳) کتاب خمس/ ۱۴۵ و بعد از آن.

(۴) موثقه سماعه، قال: سألت ابا الحسن (ع) عن الخمس، فقال: فی کل ما افاد الناس من قليل او كثير. (وسائل ۳۵۰/۶، باب ۸، من ابواب ما يجب فيه الخمس، حدیث ۶).

اموال او تصرف شده است، و مانند مالی که پیدا شده ولی صاحب آن شناخته شده نیست، و آنچه که گروهی از شیعیان از اموال لشگریان فاسق بابک خرم‌دین^(۱) بدست آورده‌اند.

و من دانستم که اموال زیادی از این گروه فاسق به دست گروهی از شیعیان رسیده است، هر کس در پیش او چیزی از آنچه که گفتم وجود دارد باید آنرا به وکیل اینجانب برساند، و کسانی که در مکانهای دور هستند باید در صدد باشند برای رساندن آن به اینجا، گرچه بعد از مدت زمانی باشد.^(۲)

این روایت از روایتهای جامع در باب خمس است که ما در کتاب خمس آن را شرح داده‌ایم؛ مراجعه فرمائید.^(۳)

(۱) بابک خرم دین پیشوای خرم دینان بود که در سال ۲۰۱ هجری به پیشوائی آنان برگزیده شد و مدت بیست و دو سال پیشوای آنان بود، بابک در قیام دینی خود که علی الظاهر دنباله‌ی از دین مزدک بود به مقابله با مسلمین پرداخت و نسبت به عرب و مسلمین کینه‌ای سخت داشت و عده مقتولین از مسلمین بدست پیروان او را تا یک میلیون تن هم نگاشته‌اند، سرانجام معتصم خلیفه عباسی، خیزر بن کاووس معروف به افشین را برای دفع او گسیل داشت، بابک در دفع لشگر خلیفه به امپراطور بیزانس نامه نوشت و او را دعوت به لشگرکشی به آذربایجان کرد. اما پیش از آن که امپراطور اقدامی کند، بابک بدست افشین از بین رفت. (مقرّر)

(۲) فی صحیحة علی بن مهزیار الطویل، قال: کتب الیه ابو جعفر (ع) (الی ان قال): فاما الغنائم و الفوائد فهی واجبة علیهم فی کل عام. قال الله - تعالی - : واعلموا انما غنمتم من شیئ فان لله خمسة الایه. فالغنائم و الفوائد - یرحمک الله - فهی الغنیمه یغنمها المرأ و الفائدة یفیدها، و الجائزه من الانسان للانسان التی لها خطر، و المیراث الذی لا یحتسب من غیر اب و لا ابن و مثل عدو یصطلم فیوخذ ماله، و مثل مال یوخذ و لا یعرف له صاحب، و ماصار الی قوم من موالی من اموال الخرمیه الفسقه. فقد علمت ان اموالا عظاما صارت الی قوم من موالی، فمن کان عنده شیئ من ذلك فلیوصله الی وکیلی، و من کان نائیا بعید الشقه فلیتعمد لایصاله ولو بعد حین. الحدیث.

(وسائل ۳۴۹/۶، باب ۸، من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۵).

(۳) کتاب خمس/ ۱۶۵.

شاید مقید شدن جایزه در این روایت به چیزی که دارای قدر و منزلت باشد، و نیز مقید بودن وارث به آنچه گمان آن برده نشود، شاهد باشد به آنچه ما قبلاً گفتیم که در صدق عنوان غنیمت غیر منتظره بودن آن شرط است.

۳- در صحیححه دیگر علی بن مهزیار است که گوید: ابوعلی بن راشد (وکیل حضرت هادی (ع)) به من گفت به حضرت هادی (ع) عرض کردم: مرا به اقامه حکومت و گرفتن حقتان امر فرمودید و من دستور شما را به دوستانتان گفتم، برخی از آنان به من گفتند: حق آن حضرت چیست؟ و من نمی دانستم چه جواب آنها را بدهم؟ حضرت فرمودند: «بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند.» عرض کردم در چه چیز باید خمس بپردازند؟ حضرت فرمود: «در متاعها و صنایعشان.» عرض کردم: آیا هم بر تاجر و هم بر سازنده واجب است؟ حضرت فرمودند: «در صورتی که بعد از مخارج شان این امکان بر ایشان وجود داشته باشد.»^(۱)

ابوعلی بن راشد اسمش حسن است، اهل بغداد بوده و مورد اعتماد می باشد و از اصحاب امام جواد و هادی - علیهما السلام - است، و وکیل حضرت هادی (ع) بوده است.^(۲)

(۱) فی صحیححه اخری لعلی بن مهزیار، قال: قال لی ابوعلی بن راشد: قلت له: امرتني بالقيام بامرک واخذ حقک، فاعلمت موالیک بذلک، فقال لی بعضهم: وای شیئ حقہ؟ فلم ادر ما اجیبہ؟ فقال: یجب علیهم الخمس. فقلت: ففی ای شیئ؟ فقال: فی امتعتهم وصنائعهم (ضیاعهم خ. ل.). قلت: والتاجر علیه والصانع بیده؟ فقال: اذا امکنهم بعد مووتهم. (وسائل ۶/۳۴۸، باب ۸ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۳).

(۲) خمس ارباح مکاسب از زمان حضرت رضا و جواد و هادی - علیهم السلام - مطرح شده و در زمان پیامبر (ص) و علی (ع) جایی نمی یابیم که اسم خمس ارباح مکاسب باشد، و در زمان حضرت باقر (ع) و صادق (ع) اخبار تحلیل صادر شده است و این طبیعی است که حسن بن راشد یا شیعه ها از آن اطلاع نداشته باشند برای اینکه خیلی معمول نبوده، با اینکه عمومات شامل آن می شود و فقهاء شیعه هم بر آن اجماع دارند و

۴- روایت حسنه محمد بن حسن اشعری گوید: بعضی از شیعیان به امام جواد(ع) نوشتند:

مارا از خمس خبر دهید، آیا بر همه آنچه که شخص بهره می برد قرار داده شده چه کم باشد و چه زیاد از هر قسمی که باشد و بر صنعتگران، این مطلب چگونه است؟ حضرت به خط خود نوشتند: «بعد از کسر نمودن مخارج خمس واجب است.»^(۱)

۵- محمد بن علی بن شجاع نیشابوری از امام هادی(ع) سؤال نمود درباره مردی که از مزرعه خود مقدار صد کیل گندمی که به حد زکات است، بدست آورده، و مقدار یک دهم از ده کیل را از او بعنوان زکات گرفته اند و سی کیل هم به سبب آباد نمودن مزرعه خرج کرده، و مقدار شصت کیل هم در دست او باقی مانده، که آیا چیزی بر گردن او واجب است؟ حضرت مرقوم فرمودند:

«آنچه از مخارج سالش اضافه بیاورد خمس آن، مال من است.»^(۲) (البته

* در تأیید آن روایات خوبی داریم؛ اما در مقام عمل از زمان حضرت رضا و جواد و هادی - علیهم السلام - رسماً مطرح گشت و شایع شد. (الف - م. جلسه ۳۱۶ درس).

(۱) حسنة محمد بن الحسن الاشعری، قال: كتب بعض اصحابنا الى ابي جعفر الثاني (ع): اخبرني عن الخمس، اعلى جميع ما يستفيد الرجل من قليل و كثير من جميع الضروب و على الصناع، و كيف ذلك؟ فكتب (ع) بخطه: «الخمس بعد المونة». (وسائل ۳۴۸/۶، باب ۸ من ابواب ما يجب فيه الخمس حديث ۱).

(۲) فی خبر محمد بن علی بن شجاع نیشابوری، انه سال ابالحسن الثالث (ع) عن رجل اصاب من ضيعته من الحنطة مائة كرا ما يزكي، فاخذ منه العشر عشرة اكرار، وذهب منه بسبب عمارة الضيعة ثلاثون كرا، وبقى فی يده ستون كرا، ما الذي يجب لك من ذلك؟ وهل يجب لاصحابه من ذلك عليه شيء؟ فوقع: «لى منه الخمس مما يفضل من موونته.» (وسائل ۳۴۸/۶، باب ۸ من ابواب ما يجب فيه الخمس حديث ۲). زكاتی را که پرداخت نموده، حضرت قبول کرده، این که دوباره یک زکات هم به شیعیان بدهد، این را حضرت ساکتند و این سکوت دلیل بر اینست که واجب نیست.

در آن زمان اینطور نبوده که مردم خودشان زکات بدهند بلکه حکومت و مامورین

محمد بن علی بن شجاع در سند روایت مجهول است .

۶- در صحیحہ یا حسنہ ریان بن صلت آمده است کہ، گوید: بہ امام عسکری (ع) نوشتیم: ای مولای من چه چیزی بر من واجب است در حاصل زمینی کہ در آن آسیاب دارم و در پولی کہ از فروش ماهی و نی ضخیم و نی معمولی کہ از محصولات این قطعہ زمین می باشد بدست می آورم؟ حضرت نوشتند:

«در اینها بر تو خمس واجب است اگر خدای متعال (انشاء الله) بخواهد.»^(۱)

۷- ابی بصیر بہ نقل از امام صادق (ع) گوید: بہ حضرت نوشتیم درباره شخصی کہ مولا و پناه آورندہ بہ او برای او ہدیہ ای می آورد کہ قیمت آن بہ دویزار درہم یا مقداری کمتر و یا بیشتر می رسد آیا در این ہدیہ بر عہدہ شخص، خمس واجب است؟ حضرت نوشتند: «در آن خمس است.»

و سؤال نمود درباره شخصی کہ در خانہ اش باغی است کہ در آن میوہ می باشد و اہل و عیال او از آن میوہ می خورند و مقداری از آن را ہم بہ صد یا پنجاہ درہم می فروشد، آیا بر او خمس است؟ حضرت نوشتند:

«آن مقدار کہ خورده می شود خیر، اما مقداری کہ فروختہ می شود آری، مثل دیگر باغها.»^(۲) (البتہ این روایت بخاطر وجود احمد بن ہلال در سند آن خالی از

می رفتند زکات را می گرفتند و فقہاء ہم بہ استثناء مؤنہ قائل نبودند ما ہم قائل نیستیم فقط همان فقہ الرضا است کہ نسبت بہ شہرت دادہ، باید توجہ داشت کہ مؤنہ را خود شرع در متن حکم آورده ہمین کہ بین آب قنات و رودخانہ با آب چاہ فرق گذاشتہ معلوم می شود مسئلہ مؤنہ را در متن حکم در نظر گرفته است. (الف- م. جلسہ ۳۱۶ درس)

(۱) فی صحیحہ ریان بن الصلت او حسنتہ، قال: کتبت الی ابی محمد (ع): ما الذی یجب علیّ یا مولای فی غلّہ ریحی ارض فی قطیعۃ لی و فی ثمن سمک و بردی و قصب ابیعہ من اجمۃ ہذہ القطیعۃ؟ فکتب (ع): یجب علیک فیہ الخمس ان شاء اللہ - تعالی - (وسائل ۳۵۱/۶ باب ۸، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۹).

(۲) فی خبر ابی بصیر، عن ابی عبد اللہ (ع) قال: کتبت الیہ فی الرجل یهدی الیہ مولاہ و المنقطع الیہ ہدیۃ تبلغ الفی درہم او اقل او اکثر، هل علیہ فیہا الخمس؟ فکتب

(ضعف نیست.)

۸- عبدالله بن سنان گوید امام صادق (ع) فرمودند: «هر کس غنیمت ببرد، یا کاسبی کند از آنچه بدست او رسیده خمس آن برای حضرت فاطمه (س) و برای کسانی که ولایت امر او را بعد از او دارند از فرزندان ایشان که حجت‌های خداوند بر مردم اند می‌باشد، و آن خمس مخصوص ایشان بوده هر جا بخواهند آن را قرار می‌دهند و صدقه بر ایشان حرام شده است، حتی خیاط اگر لباسی را به پنج دینار (یک ششم درهم) بدوزد یک دینار از آن، از آن ماست مگر کسانی از شیعیان که بر آنان حلال نموده ایم تا اینکه ولادت بر ایشان پاک باشد [فرزندانشان حلال زاده باشند]، چه اینکه در روز قیامت چیزی نزد خدا از زنا بزرگتر نیست، همانا صاحب خمس در آن روز می‌ایستد و می‌گوید: «پروردگارا از اینان پرس که به چه دلیل آن را مباح دانستند.»^(۱) (البته سند روایت خالی از ضعف نیست.)

(ع): الخمس فی ذلک. وعن الرجل یكون فی داره البستان فیہ الفاکهة یا کله العیال انما یبیع منه الشئ بمائة درهم او خمسين درهما، هل علیه الخمس؟ فکتب (ع): اما ما اکل فلا، واما البیع فنعم هو کسائر الضیاع (وسائل ۶/۳۵۱، باب ۸، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۱۰).

(۱) وفی خبر عبدالله بن سنان، قال: قال ابو عبدالله (ع): علی کل امرئ غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمة - علیها السلام - ولمن ینل امرها من بعدها من ذریعتها الحجج علی الناس، فذلک لهم خاصة یضعونه حیث شاؤوا و حرم علیهم الصدقة، حتی الخیاط لیخیط قمیصا بخمسة دنانیر فلنا منه دنانیر الا من احلناه من شیعتنا لتطیب لهم به الولادة، انه لیس من شیء عند الله یوم القیامة اعظم من الزنا، انه لیقوم صاحب الخمس فیقول: یا رب سل هؤلاء بما ایتحوا. (وسائل ۶/۳۵۱، باب ۸، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۸).

زمانی من راجع به فدک گفتم و الان هم عقیده ام همین است که پیامبر (ص) فدک را می‌خواست به ائمه بدهد، زیرا آینده را پیش بینی می‌کرد و می‌خواست دست امیرالمومنین (ع) و اهل بیتش خالی نباشد، برای اینکه بیت امامت و حکومت سرمایه می‌خواهد و دلیلش این است که وقتی در زمان حضرت موسی بن جعفر (ع) هارون به

و غیر اینها روایات زیاد دیگری است که از آنها استفاده می شود که خمس در درآمدها و بهره های روزانه بعد از کسر نمودن مخارج شخص و عیالش ثابت و قطعی است، و اکثر آنها بطور ظاهر یا صریح در مقام بیان وظیفه فعلی شیعه هستند و بیشترین این روایات از ائمه متاخر صادر شده است، و آنان خمس را از شیعیان طلب می کردند و وکلای را برای مطالبه و گرفتن آن نصب می نمودند، و این سیره حتی تا عصر نواب چهار گانه حضرت حجت (عج) استمرار داشت، و بدین جهت است که دیگر مجالی برای حمل این روایات بر اصل جعل و تشریع نیست و این روایات با روایات تحلیل معارضه ندارد بلکه روایات تحلیل بر اخبار تشریع، حکومت دارد.

به علاوه اینکه خمس ارباح مکاسب یک منبع مالی بسیار زیادی است که به حسب منابع ثروت و مکانها و زمانها تغییر پیدا می کند، و خواهد آمد که خمس مخصوصا خمس ارباح مکاسب یک حق واحدی است که در اختیار امام مسلمین است، و اگر در هر زمانی با یک نظم صحیح طلب شود و جمع آوری گردد، احتیاجات زیادی به وسیله آن برطرف می شود.

گفتگو پیرامون چند مطلب

ما در کتاب خمس چند مطلب را یاد آور شده ایم که اینجا به سه مطلب آن

حضرت گفت حدود فذك را بگو، حضرت حدود کشورهای اسلامی را ذکر کرد، پس پیامبر (ص) نمی خواست دخترش را به اعتبار اینکه دخترش است ثروتمند کند و بعد کسانی اشکال کنند و بگویند مگر شما نمی گوئید «کی لایکون دولة بین الاغیاء منکم» ولی به اعتبار اینکه او ام الائمه و همسر علی (ع) است و می خواست دست امیرالمومنین (ع) و اهل بیتش بسته نباشد فذك را در اختیار او گذاشت و کسانی هم که آنرا گرفتند روی همین فکر گرفتند که اینها دستشان خالی باشد. (الف - م. جلسه ۳۱۶ درس) مشروح جریان فذك در جلد ۳ عربی کتاب ص ۳۲۹ آمده است که در جای خود به ترجمه آن خواهیم پرداخت. (مقرر)

اشاره می‌کنیم:

مطلب اول: خمس ارباح مکاسب از چه زمانی تشریع گردید؟

اشاره به اشکالی در خمس ارباح مکاسب و جوابی که از آن داده شده است: روایاتی که بر خمس ارباح مکاسب دلالت دارد از امام باقر و صادق - علیهما السلام - و ائمه بعد از آنان روایت شده و بلکه بیشتر روایات از امام جواد (ع) و امام هادی (ع) است که از ائمه متاخرند، و شما در کتب صحاح خودمان و صحاح اهل سنت هیچ روایتی را از پیامبر (ص) یا امیر المومنین (ع) درباره خمس ارباح مکاسب نمی‌یابید مگر برخی عمومات که احتمال انطباق آن بر ارباح مکاسب داده شده است - نظیر روایت ابن طاووس که بعداً به نقل آن می‌پردازیم - در تاریخ نیز جایی ضبط نشده است که پیامبر (ص) و امیر المومنین (ع) خمس ارباح مکاسب را از احدی طلب کرده باشند، با اینکه اگر در زمان آنان ثابت بوده و تشریع گردیده بود نیاز همگانی به آن اقتضاء می‌کرد که روایات و مورخین از شیعه و سنی آن را نقل نمایند.

و این عدم نقل از جهت مخالفت حکومت‌های جائر با خمس نبوده تا اینکه چنین گمان برده شود که اختفاء حکم آن بخاطر مخالفت آنان بوده، چگونه چنین ظنی ممکن است در صورتی که خمس ارباح مکاسب موجب ازدیاد بیت المال و تقویت جهات مالی آنان می‌گردیده است؟!۱

پس چطور شده که در نزد فقهاء سنت و روایات آنان از این حکم اعراض شده است بطوری که هیچیک از آنان به آن فتوی نداده و هیچ یک از اهل حدیث و تاریخ متعرض ثبوت یا مطالبه و گرفتن آن نشده‌اند و چگونه است که در فرمانها و نوشته‌های پیامبر (ص) و امیر المومنین (ع) به عمال و جمع‌آوری کنندگان اموال هیچگونه اسم و نشانی از خمس ارباح مکاسب یافت نمی‌شود، با اینکه اگر چنین چیزی وجود داشت به جهت نیاز همگانی به آن نقل می‌گردید، زیرا این حکم

شامل هر تاجر و کاسب و سازنده و زارع و عاملی می شده است؟!

بلی، در روایت ابن طاووس از عیسی بن مستفاد، به نقل از امام موسی بن جعفر (ع) از پدرشان [امام صادق (ع)] آمده است که می فرمود:

«همانا رسول خدا (ص) به ابی ذر و سلمان و مقداد - دستوراتی فرمودند - از جمله ... و بیرون آوردن خمس از تمام آنچه که همه افراد مالک آن می شوند تا اینکه آن را به سرپرست مومنین و امیر آنان برساند.»^(۱)

لکن در این حدیث علاوه بر ضعف سند، این اشکال هست که بیان پیامبر (ص) غیر از خمس ارباح مکاسب است، شاید چنین عملی از باب هدیه به امام و مستحب بوده باشد. و این جای تامل دارد.

ممکن است گفته شود: در برخی از نوشته ها و پیمانهای پیامبر (ص) است که حضرت از غنیمتها خمس می گرفتند:

۱- مثل آنجا که وقتی عمرو بن حزم را به یمن فرستادند در نامه ای که به او نوشت چنین فرمود:

«و او را دستور داد تا از غنیمتها خمس خدا را بگیرد و نیز آنچه را بر مومنین در صدقه زمین واجب شده است.»^(۲) (در این روایت کلمه «المغانم» است که جمع با الف و لام ظهور در عموم دارد.)

۲- و برای قافله عبدقیس فرمود: «از غنیمت خمس آن را پرداخت نمائید.»^(۳)

(۱) فی روایه ابن طاووس باسناده، عن عیسی بن المستفاد، عن موسی بن جعفر (ع) عن ابيه (ع) «ان رسول الله قال لابی ذر و سلمان و المقداد ... و اخراج الخمس من كل ما يملكه احد من الناس حتى يرفعه الى ولى المومنين و اميرهم.» (وسائل ۶/ ۳۸۶، باب ۴، من ابواب الانفال و ... حدیث ۲۱).

(۲) فی کتابه لعمر بن حزم حین بعثه الى اليمن: و امره ان ياخذ من المغانم خمس الله و ما كتب على المومنين فى الصدقه من العقار، الحديث. (سیره ابن هشام ۴/ ۲۴۲).

(۳) قوله (ص) لوفد عبد القيس: و ان تعطوا من المغنم الخمس. (صحیح بخاری ۱/ ۲۰ - باب اداء الخمس من الايمان).

۳- و در نامه برای امیران حمیر نوشتند: «و زکات را بدهید و از غنیمتها خمس خدا و سهم پیامبر (ص) و آن چیزهای برجسته ای که در غنیمت است و مخصوص امام مسلمین است پردازید.»^(۱) (در این روایت هم کلمه «المغانم» با الف و لام آمده است.)

۴- و در نامه ای برای «صیفی بن عامر» بزرگ بنی ثعلبه نوشتند: «هر کس از ایشان که اسلام آورد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و خمس غنیمت و سهم پیامبر (ص) و چیزهای برجسته از غنیمت را که مخصوص امام است پردازد، پس او به امان خدا در امان است.»^(۲)

و غیر اینها از آنچه که در نامه ها و پیمانهای پیامبر (ص) برای قافله هایی که نزد ایشان می آمدند وجود دارد که نمی توان از خمس در این نامه ها خمس غنیمتهای جنگی را اراده نمود، چون پیامبر (ص) از حمله مسلحانه و غارت اموال نهی کردند، و فرمان جنگها بدست پیامبر (ص) بود، پس بناچار مراد از خمس در آنها خمس ارباب مکاسب و استفاده های روزمره می باشد.^(۳)

لکن ممکن است پاسخ گفته شود: به اینکه اولاً: ما اجازه ندادن جنگ از جانب پیامبر (ص) را نمی پذیریم، زیرا از جنگ با کفار به جهت دعوت به اسلام نهی نشده است، و شاهد بر آن نیز اینست که در بعضی از این روایات «صفی» بیان شده است و آن چیزهای برجسته ای است که از مغانم جنگ می باشد و مخصوص امام

(۱) فی کتابه (ص) لملوک حمیر: وآتیتم الزکاة واعطیتهم من المغانم خمس الله وسهم النبی (ص) و صفیه. (فتوح البلادان/ ۸۲).

(۲) فی کتابه (ص) لصیفی بن عامر سید بنی ثعلبه: من اسلم منهم واقام الصلاة و آتی الزکاة و اعطى خمس المغنم و سهم النبی (ص) و الصفی فهو من آمن بامان الله. (الاصابه/ ۲/ ۱۹۷).

(۳) در گروههای کوچکی که پیامبر (ص) برای برخورد نظامی می فرستادند - سریّه - ممکن است غنائم جنگی در آنها تصور نمود و جریان عمرو بن حزم نیز از همین موارد است. (مقرر)

مسلمین است.

چنانچه ابن اثیر در نهایی می گوید:

«صفی: چیزی است از غنیمت که رئیس لشکر قبل از قسمت نمودن غنیمت آن را گرفته و برای خود اختیار می کند و به آن صفیه هم گفته شده و جمع آن صفایا می باشد، و از همان باب است سخن عایشه که گفت: صفیه^(۱) (رض) از صفی می باشد.»^(۲)

و در مرسله طولانی حماد است: «و چیزهای برجسته غنائم، از آن امام است و او حق دارد از این اموال بهترین ها را برگزیند، کنیز نیکو و حیوان با نشاط قوی.»^(۳)

وثائقا: از چیزهایی که پیامبر (ص) نیز به آن امر فرمود خمس رکاز بود که غنیمت هم بر آن صدق می کرد. پس ممکن است چند روایت را بر آن حمل نمود. اما خمس ارباح مکاسب اگر در زمان حضرت واجب می بود و مطالبه و گرفتن آن متعارف بود البته در سخنها و کتابها منتشر و شایع می شد و تا زمان صادقین (ع) مخفی و مهمل نمی ماند، پس این یک مشکل قوی است که باید به آن توجه نموده و برای حل آن جستجو کرد. و لکن با همه اینها این اشکال، به اصل حکم خمس در ارباح مکاسب بعد از ثبوت آن به وسیله عموم کتاب و اجماع گروه شیعه و روایات زیاد، ضرر نمی زند چنانکه گذشت.

و شاید این حکم به نحو حکم اقتضائی و غیر فعلی و انشاء محض در زمان پیامبر (ص) ثابت شده، و لکن به سبب فقر نوعی، یا وحشت مسلمین از آن بجهت اینکه تازه به اسلام گرویده بودند و موجب حرج می شد و یا باینجهت که

(۱) یکی از همسران پیامبر (ص) به معنی برجسته و برگزیده (مقرر).

(۲) نهایی ابن اثیر ۳/۴۰.

(۳) فی مرسله حماد الطویل: وللامام صفو المال ان یاخذ من هذه الاموال صفوها الجاریه الفارجه والدابه الفارجه. (وسائل ۶/۳۶۵، باب ۱ من ابواب الانفال و...، حدیث ۴).

پیامبر(ص) در مظنه تهمت قرار می گرفت، چون خمس به نفع شخص پیامبر(ص) و اهل بیت ایشان بود تنفیذ و اجرای آن تا زمان ائمه - علیهم السلام - به تاخیر افتاد.

و احکام اسلام تدریجی است و چه بسا عملی شدن بعضی از آنها حتی تا زمان ظهور امام منتظر(عج) به جهت اینکه قبل از ظهور حضرت شرائط آن محقق نیست به تاخیر بیفتد.

و نیز ممکن است گفته شود: خمس ارباح مکاسب یک مالیات حکومتی است که ائمه متاخر بعنوان اینکه شرعاً رهبران مردم و مدیران جامعه بودند بر حسب نیاز زمان خود، آن را قرار داده اند، چون زکاتها و اموال عمومی و دیگر مالیاتهای اسلامی از مسیر اصلی خود منحرف شده و در اختیار خلفاء جور و عمال آنان قرار گرفته بود، ولذا می بینید ائمه - علیهم السلام - گاهی آن را حلال می کردند و گاهی آن را طلب می نمودند.

و نظیر همین مطلب را ما نیز در خمس معادن و گنجها نیز احتمال می دهیم، بنابر اینکه این دو از انفال بوده و خمس در آنها بعنوان حق الاقطاع و اجازه تصرف در آنها باشد.

لازمه این مطلب اینست که به حسب مقتضیات زمان و شرائط، تجدید نظر در خمس ارباح مکاسب جایز باشد.

ولکن استدلال ائمه - علیهم السلام - برای خمس ارباح مکاسب و همچنین خمس گنج به آیه شریفه و تطبیق آیه بر آن ها این احتمال را دور می کند. مگر اینکه گفته شود استدلال به آیه برای اقناع کسانی که در قلبشان مرض است و در سعه اختیار ائمه - علیهم السلام - شک دارند از باب جدل بوده است، یا اینکه با بیان آیه فقط می خواسته اند حکم اقتضائی غیر فعلی را بیان نمایند و بفهمانند که فعلیت آن از اختیارات آنان است.

در هر صورت در اصل حکم (خمس ارباح مکاسب) اشکالی نیست، و چه

بسا این مطلب را روایات وارده از شیعه و سنی که دلالت بر حرمت زکات بر بنی هاشم دارد و اینکه به عوض زکات برای آنان خمس، قرار داده شده است تأیید می‌کند، پس همانطور که موضوعات زکات یک سری از اموری است که هر سال استمرار دارد، لازم است خمسی که عوض از زکات است موضوعش هر سال استمرار داشته باشد و آن موضوع چیزی نیست مگر ارباح مکاسب، زیرا غنائم جنگ و معادن و گنجها و مانند آن اموری اتفاقی بوده که گاهی در چندین سال پیاپی محقق نخواهند شد که لازمه آن محروم ماندن بنی هاشم در بیشتر اوقات است. و این نکته ایست شایان توجه.

مطلب دوم: بیان روایات تحلیل^(۱) و جواب از آنها:

پوشیده نیست که روایات زیادی هست که از آنها اجمالاً تحلیل (عفو نمودن و حلال بودن) خمس استفاده می‌شود. و معنای روایاتی که بر ثبوت خمس در ارباح مکاسب و غیر آن دلالت می‌کند مجرد جعل حکم و تشریع آن به طور اقتضاء و انشاء نیست تا اینکه به حکومت روایات «تحلیل» بر روایات «ثبوت» و عدم معارضه بین آنان حکم شود. بلکه بیشتر روایات «ثبوت»، در بیان حکم فعلی ظهور و یا صراحت دارند و ائمه آن را طلب می‌نمودند و وکلای را جهت مطالبه معین می‌کردند یا شیعیان را به اداء آن امر می‌فرمودند، پس باید محملی برای روایات تحلیل بیان کرد:

اما بطور اجمال می‌گوئیم: روایاتی که دلالت بر مطالبه و وجوب اداء دارند از موسی بن جعفر (ع) و ائمه بعد از ایشان روایت شده است، و این روایات مستفیضه بلکه شاید متواتر باشند که فقهاء شیعه هم به مضمون آن فتوی داده‌اند.

(۱) مقصود از تحلیل که در خمس مورد بحث است اینست که ائمه (ع)، خمس را به شیعیان بخشیده و بر آنان حلال نموده‌اند و دیگر لازم نیست مردم سهم امام و سهم سادات بدهند... مقرر -

اما روایات تحلیل از دو امام عظیم الشان حضرت باقر(ع) و صادق(ع) می باشد مگر صحیحی علی بن مهزیار که از امام جواد(ع) است و لکن مورد صحیحی هم در آن صورت است که فرستادن خمس دشوار بوده و امکان اداء نباشد.

و مورد دیگر توقیعی است که از صاحب الزمان(ع) روایت شده، و آن هم مجمل است، بدلیل اینکه جواب در توقیع، ناظر به سوال سائل است که آن هم معلوم نیست چه بوده، شاید مورد سؤال، خاص بوده باشد، علاوه بر اینکه به قرینه بیان علت حلال بودن ولادت، توقیع شریف ظهور در نکاح زنان بطور خاص دارد، بنابراین حلال نمودن خمس در زمان خاص یا موضوع خاص بوده است، لذا عمل به روایاتی که بر وجوب اداء و فعلیت حکم دلالت دارد واز ائمه متاخر از صادقین(ع) صادر شده است تعین پیدا می کند.

و اما تفصیل مسأله اینکه: بعضی از روایات تحلیل، مختص به وقتی است که پرداخت خمس دشوار است و آن هم فقط نسبت به حق - سهم - امام است. مثل صحیحی علی بن مهزیار که گوید:

در نوشته ای که برای امام جواد(ع) بود در جواب از سؤال شخصی که از حضرت خواسته بود تا از بابت خوردنی و نوشیدنی که در آن خمس بوده است او را در گشایش قرار بدهد (بر او حلال گرداند) خواندم که حضرت به خط خود چنین نوشته بودند: «کسیکه پرداخت چیزی از حق من بر او دشوار باشد، او در گشایش است (بر او حلال است).»^(۱)

روشن است که این صحیحی خود شاهی است بر اینکه در زمان امام جواد(ع)، بناء و عمل بر اداء خمس بوده است و لذا آن شخص برای خود طلب

(۱) صحیحی علی بن مهزیار، قال: قرات فی کتاب لابی جعفر (ع) من رجل یسأله ان یشعل فی حل من ماکله و مشربه من الخمس، فکتب بخطه: من اعوزه شی من حقی فهو فی حل. (وسائل ۶/۳۷۹، باب ۴ من ابواب الانفال و... حدیث ۲).

حلال نمودن خمس کرده است، پس دانسته می شود که روایات تحلیل با اینکه زیاد بوده و از صادقین (ع) هم صادر گردیده ولی اطلاق این روایات در زمان امام جواد (ع) مورد عمل نبوده است، و ظاهر از جواب حضرت اینست که حلال نمودن خمس بطور مطلق نبوده و مخصوص فردی که از جهت پرداخت در مشکل بوده است می باشد. بلکه شاید تحلیل فقط در زمان حضرت برای کسی که امکان پرداخت نداشته واقع شده است. از جمله آن روایات آنهایی است که دلالت بر حلال نمودن نکاح زنان برای شیعیان دارد، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

- ۱- روایت ضریس کناسی که گوید: امام صادق (ع) فرمودند: آیا می دانی زنا از کجا در میان مردم وارد شد؟ عرض کردم: نمی دانم، حضرت فرمود: «از جانب خمس ما اهل بیت بجز برای شیعیان پاك سرشت ما، همانا خمس حلال است بر ایشان و بر آنان که از ایشان زاده می شوند.»^(۱)
- ۲- روایت ابی خدیجه از امام صادق (ع) که گوید:

شخصی به امام صادق (ع) - در حالی که من هم حاضر بودم - گفت: فروج را برایم حلال کن، امام صادق (ع) از این سخن بیمناك شد، آنگاه مردی به حضرت گفت: از شما نمی خواهد که به زنان کوچه و خیابان دست درازی بکند، بی گمان خواسته او اینست که کنیزی که می خرد یا زنی که با او ازدواج می کند یا ارثی که نصیب او می شود، یا تجارتي که می کند یا چیزی که به او عطاء می شود بر او حلال نمائی، حضرت فرمود:

«اینها بر شیعیان ما حلال است: چه شیعیان این زمان و چه زمانهای دیگر، چه آنانکه مرده اند و چه آنها که زنده اند و هر چه که از ایشان تا روز قیامت زاده

(۱) خبر ضریس کناسی، قال: قال ابو عبدالله (ع): اتدري من اين دخل على الناس الزنا؟ فقلت: لا ادري، فقال: من قبل خمسين اهل البيت الا لشيعةنا الاطيين، فانه محلل لهم و لميلادهم. (وسائل ۶/۳۷۹، باب ۴ من ابواب الانفال ... حديث ۳).

می شوند بر تمامی آنان حلال است، اما بخدا قسم حلال نیست مگر برای کسانی که بر آنان حلال نمودیم، و نه بخدا قسم ما به هیچکس امان نداده ایم و برای احدی در نزد ما عهد و پیمانی نیست.»^(۱)

شاید به قرینه سؤال مراد از میراث و تجارت و آنچه عطا شده، خصوص کنیزان و مملوکان باشد و اگر اعم اراده شده باشد، بر خصوص آنچه که منتقل به او شده از طرف کسی که اعتقاد به خمس نداشته یا خمس نمی دهد حمل می شود، زیرا از روایت استفاده می شود که قبل از انتقال به او حق امام به آن تعلق گرفته، پس قطعاً شامل خمسی که تعلق به اموال خود شخص گرفته نمی شود، بلکه چنین حملی که قبل از انتقال متعلق خمس بوده است نیز مشکل است به دلیل اینکه با روایت ابی بصیر از امام صادق (ع) معارضه دارد که گوید: از حضرت شنیدم که می فرمود:

«کسیکه از خمس چیزی را بخرد خداوند عذر او را نمی پذیرد، زیرا چیزی را خریده که بر او حلال نمی باشد.»^(۲)

و روایت دیگری از امام صادق (ع) که فرمود:

«برای احدی حلال نیست که از مال خمس دار چیزی را بخرد تا اینکه حق ما

(۱) خبر ابی خدیجه، عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رجل و انا حاضر: حلّ لی الفروج، ففرع ابو عبدالله (ع) فقال له رجل: لیس یسالك ان یعرض الطريق، انما یسالك خداما یشتریها او امراة یتزوجها او میراثا یشیبه او تجارة او شیئا اعطیه، فقال: هذا لشیعتنا حلال: الشاهد منهم والغائب والمیت منهم والحي و ما یولد منهم الی یوم القیامه فهو لهم حلال، اما والله لا یحل الا لمن احلنا له، ولا والله ما اعطینا احدا ذمة و ما عندنا لاحد عهد (هواده) ولا لاحد عندنا میثاق. (وسائل ۶/۳۷۹، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۴).

(۲) خبر ابی بصیر عن ابی جعفر (ع) قال: سمعته یقول: من اشتری شیئا من الخمس لم یعذره الله اشتری ما لا یحل له. (وسائل ۶/۳۳۸، باب ۱، من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۵).

را به ما برساند.»^(۱)

پس متیقن از روایت، خصوص کنیزان و مملوکان به غنیمت گرفته شده‌ای است که با خریدن یا به میراث یا مانند آن به او منتقل شده است.

۳- در روایاتی که در مورد ازدواجها وارد شده روایت محمد بن مسلم از یکی از آن دو (امام باقر (ع) یا امام صادق (ع)) است که حضرت فرمود:

«همانا شدیدترین چیز برای مردم در قیامت این است که صاحب خمس بایستد و بگوید: پروردگارا خمس من اولی ما آن را برای شیعیان حلال قرار دادیم تا ولادت آنان پاک و فرزندان آنان حلال زاده باشند.»^(۲)

و احتمالاً روایت مرسله عیاشی که دلالت بر تحلیل دارد جزئی از همین روایت باشد پس قهراً باید اطلاق آن حمل بر مورد کنیزها بشود.^(۳)

۴- روایت حارث بن مغیره نصری، از امام صادق (ع) که گوید: به حضرت عرض کردم: همانا برای ما اموالی از حاصل زمینها و تجارتها و مانند آن هست، و دانستم که برای شما در این اموال حقی است، حضرت فرمود: «ما آن را برای شیعیان حلال نکردیم مگر بخاطر پاک شدن ولادت آنان و هر کس که متابعت از پدرانم نمود آنچه که از حق ما در دست او است بر او حلال می باشد، پس حاضرین به غائبین این را ابلاغ نمایند.»^(۴)

(۱) خبره الآخر عنه (ع) قال: لا یحل لاحد ان یشتري من الخمس شیئاً حتی یصل الینا حقنا. (وسائل ۶/۳۳۷، باب ۱ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۴).

(۲) خبر محمد بن مسلم عن احدهما (ع) قال: ان اشد ما فیه الناس یوم القیامه ان یقوم صاحب الخمس فیقول: یا رب خمس، وقد طیننا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم ولتزکوا اولادهم. (وسائل ۶/۳۸۰، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۵).

(۳) (وسائل ۶/۳۸۶، باب ۴ انفال حدیث ۲۲).

(۴) خبر حارث بن مغیره النصری، عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت له: ان لنا اموالاً من غلات و تجارات و نحو ذلک و قد علمت ان لک فیهما حقاً، قال: فلم احللنا اذا لشیعتنا الا لتطیب ولادتهم و کل من والی آبائی فهو فی حلّ ما فی ایدیهم من حقنا فلیبلغ

و غیر اینها از دیگر روایاتی که ناظر به تحلیل در مورد نکاح زنان است بخاطر بیان علت‌هایی که در آنها وارد شده است.

باز از جمله روایات تحلیل روایاتی است که بر تحلیل چیزهای خریداری شده از کسی که اعتقاد به خمس ندارد یا کسی که در زمان خاصی خمس نمیداده حمل می‌شود: مثل بعضی از روایاتی که بیان شد - مانند روایت ابی خدیجه - و همچنین روایت یونس بن یعقوب که گوید: نزد امام صادق (ع) بودم که مردی از قنذاق سازان بر حضرت داخل شد و چنین گفت: فدایت شوم در دستان ما مالها و سودها و تجارتها واقع شده که می‌دانیم حق شما در آنها ثابت است و ما در پرداخت آن کوتاهی می‌کنیم، امام صادق (ع) فرمودند: «با شما به انصاف رفتار نکرده ایم اگر امروز شما را به پرداخت آن مکلف نمائیم.»^(۱)

از این روایت بخوبی تحلیل در زمان خاص استفاده می‌شود، چنانچه در حلال کردن آنچه که خمس یا حق دیگری به آن تعلق گرفته و در دست دیگری بوده سپس منتقل به او شده ظهور دارد، پس شامل آنچه که در دست خود شخص بوده و حق به آن تعلق گرفته نمی‌شود.

از جمله روایات تحلیل، روایاتی است که بر حلال نمودن فیء و غنائم جنگ که از دست مخالفین به شیعه رسیده باشد دلالت دارد:

۱- مثل صحیحہ فضلاء به نقل از امام باقر (ع) که فرمود:

«امیرالمومنین (ع) علی بن ابیطالب (ع) فرمودند: مردم بوسیله شکمها و فرجهایشان هلاک شدند، زیرا حق ما را به ما اداء نکردند، مگر شیعیان ما که

الشاهد الغائب. (وسائل ۶/۳۸۱، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۹).

(۱) روایة یونس بن یعقوب قال: كنت عند ابی عبدالله (ع) فدخل علیه رجل من القمّاطین فقال: جعلت فداك تقع فی ایدینا الاموال و الارباح و تجارات نعلم ان حَقک فیها ثابت و انا عن ذلک مقصرون فقال ابو عبدالله (ع): ما انصفناکم ان کلفناکم ذلک الیوم. (وسائل ۶/۳۸۰، باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۶).

ایشان و پدرانشان از آن درگشایند. «^(۱)

ظاهراً سخن حضرت «من ذلک» اشاره است به همان حق ثابت نزد مردم وقتی که به شیعه برسد. [بعید نیست که کلمه حقّاً در روایت ظهور ضعیفی در هر آنچه مورد حق ائمه است داشته باشد چه ارباح مکاسب باشد، یا فبی و یا چیزهای دیگر].

۲- و روایت ابی حمزه به نقل از امام باقر(ع) که حضرت فرمودند:

«خداوند برای ما اهل بیت سه سهم از همه فی قرار داد و خداوند - تبارک و تعالی - چنین فرمود: واعلموا انّما غنمتم من شیئی فان لله خمس و للرسول و لذی القربى و الیتامی و المساکین و ابن السبیل. پس مائیم صاحبان خمس و فی و ما آتوا بر تمام مردم به غیر از شیعیانمان حرام کرده ایم، به خدا ای ابا حمزه هیچ سرزمینی فتح نشود و هیچ خمسی بیرون نرود و بر چیزی از آن دست نزنند جز آنکه به دست هر کس که رسیده حرام باشد چه فرج باشد و چه مال. «^(۲)

محققاً غنائم جنگ و کنیزهای اسیر در آن زمانها زیاد بوده و شیعه هم به آن بسیار مبتلی بوده است پس مصلحت اقتضاء می نمود که امر بر شیعه آسان شود و کنیزان بر آنان حلال شوند، بنابراین اینگونه روایات هیچگاه شامل ارباح مکاسب و دیگر موضوعاتی که در نزد آنان به آنها خمس تعلق می گرفته نخواهد شد.

(۱) صحیحة الفضلاء عن ابی جعفر (ع) قال: قال امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع): هلک الناس فی بطونهم و فروجهم لانهم لم یودوا الینا حقناً، الا و ان شیعتنا من ذلک و آبائهم فی حل. (وسائل ۶/۳۷۹، باب ۴، من ابواب الانفال ... حدیث ۱).

(۲) خبر ابی حمزه عن ابی جعفر (ع) قال: ان الله جعل لنا اهل البيت سهاما ثلاثة فی جمیع الفیئ فقال - تبارک و تعالی - : واعلموا انّما غنمتم من شیئی فان لله خمس و للرسول و لذی القربى و الیتامی و المساکین و ابن السبیل. فنحن اصحاب الخمس و الفیئ، و قد حرّمناه علی جمیع الناس ما خلا شیعتنا. والله یا ابا حمزة ما من ارض تفتح و لا خمس یخمس فیضرب علی شیئی منه الا کان حراماً علی من یشیهه فرجا کان او مالا. (وسائل ۶/۳۸۵، باب ۴، من ابواب الانفال ...، حدیث ۱۹).

از جمله روایات تحلیل روایاتی است که بر حلال نمودن زمینها و انفال دلالت دارد، مثل بیشتر روایات باب خمس - که می توان به آن مراجعه نمود - و بحث آن در فصل انفال (مجلد چهارم عربی - فصل انفال، جهت چهارم، مسأله دوم) از نظر شما خواهد گذشت.

کلام در توقیعی که در کتاب اکمال الدین صدوق و احتجاج طبرسی، از کلینی از اسحاق بن یعقوب از صاحب الزمان (ع) وارد شده است باقی می ماند، و آن کلام چنین است:

در احتجاج آمده است: کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که گوید: از محمد بن عثمان عمری (یکی از نواب اربعه آنحضرت) خواستم نوشته ای را که در آن از مسائلی که پیرامون آن برایم اشکال پیش آمده بود و از حضرت صاحب (ع) سوال کرده بودم بآنحضرت برساند، آنگاه توقیع شریف به خط مولایمان صاحب الزمان (ع) وارد شد:

«... واما آنانکه در اموال ما چنگ آویخته اند. هرکسی کوچکترین چیزی از آنها حلال بشمرد و آنها بخورد، گویا آتش خورده است. واما خمس را ما بی گمان برای شیعیان حلال کردیم و تا زمان ظهور اجازه این تصرف را به آنان دادیم تا برای پاک بودن و پلید نبودن و لادیشان در گشایش باشند»^(۱)

در مورد اسحاق بن یعقوب [که در سند روایت آمده] مدح یا مذمتی [در کتابهای رجال] نیامده است.

از توقیع شریف نیز استفاده می شود که حضرت صاحب الامر (ع) اموال

(۱) فی الاحتجاج: محمد بن یعقوب کلینی عن اسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتابا قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علی، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام - : ... واما المتلبسون باموالنا فمن استحل منها شیئا فاکله فانما یاکل النیران و اما الخمس فقد ابیح لشیعتنا وجعلوا منه فی حل الی وقت ظهور امرنا للتطیب ولادتهم ولا تخبیث. (وسائل ۶/۳۸۳، باب ۴، من ابواب الانفال ...، حدیث ۱۶).

مشمول خمس را مطالبه و اخذ می فرموده و آنرا بطور کلی حلال نفرموده و شاید خمسی که در توقیع بیان شده نوع خاصی از خمس بوده که مصلحت، حلال نمودن آن را اقتضا می کرده چنانکه بیان علت به پاك شدن ولادت، اشعار به آن دارد. پس شاید خمس مطرح شده در رابطه با خمس غنائم و کنیزهایی که از جانب حکام ستمگر اسیر می شدند و شیعیان هم در زندگیشان مبتلی به آنان بودند باشد.

و با توجه به اینکه جواب حضرت مسبوق به سؤال بوده، و سؤال هم نه بیان شده و نه معلوم است، لذا دلیلی بر حمل «الف و لام» در کلمه «الخمس» بر استغراق نیست، زیرا شاید سؤال از نوع خاصی از خمس بوده و «الف و لام» هم برای عهد و اشاره به همان نوع خاص باشد، و وقتی هریک از این احتمالات بیاید، دیگر استدلال برای استفاده عموم از توقیع شریف باطل است.

به علاوه اینکه ظاهر کلام در توقیع و غیر آن حلال نمودن همه خمس حتی سهم سادات آن است، و این مطلب از دیگر روایات تحلیل نیز استفاده می شود. در حالی که التزام به چنین مطلبی ممکن نیست با توجه به اینکه صدقه بر سادات حرام شده و خمس عوض از آن قرار داده شده است.

خلاصه کلام و نتیجه

خلاصه کلام اینکه: موضوع صحیح علی بن مهزیار حلال نمودن خمس نسبت به کسی است که پرداخت برای او دشوار است، و توقیع شریف نیز در آن اجمال بود، و اما غیر این دو از دیگر روایات تحلیل، که در باب چهارم از ابواب انفال کتاب وسائل بیان شده است، تمامی آنها از دو امام عظیم الشان حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) صادر شده است، به جز یک روایت از تفسیر امام که حکایت از حلال نمودن امیر المؤمنین (ع)^(۱) می کند.

(۱) وسائل ۳۸۵/۶، باب ۴، من ابواب الانفال ...، حدیث ۲۰.

و هنگامی که ائمه متاخر از این دو امام (ع) را مشاهده می‌کنیم آنان به وجوب خمس ارباح مکاسب حکم می‌کنند و تمام یا قسمتی از آن را هم می‌گرفتند، پس بناچار واجب است روایات تحلیل حمل بر موضوعات خاص یا زمان خاص شود:

بر این پایه، بعضی از آن روایات بر حلال کردن نکاح زن و کنیزهای اسیری که در آن زمانها در دست مردم بوده، به جهت حفظ پاکی ولادتها دلالت دارد. و بعضی از آنها بر حلال نمودن فبی و غنائم جنگ که از دست مخالفین به شیعه می‌رسیده دلالت دارند. چون در آن زمان غنائم جنگ و کنیزهای اسیر زیاد بوده و شیعه هم زیاد به آنها مبتلی بوده است.

و بعضی از آن روایات بر تحلیل آنچه که از کسی که اعتقاد به خمس نداشته یا خمس نمی‌داده خریداری شده، حمل می‌گردد.

و بعضی از آنها بر تحلیل در زمانی خاص حمل می‌شود.

و بعضی از آنها فقط بر تحلیل زمینها و انفال دلالت دارد.

بنابراین از این روایات، تحلیل خمس ارباح مکاسب و دیگر موضوعاتی که خمس به آنها تعلق می‌گیرد استفاده نمی‌شود، و اگر تفصیل مطالب گفته شده را خواستید به آنچه در کتاب خمس بیان نموده ایم رجوع کنید.^(۱)

چند نمونه از روایات مخالف با تحلیل خمس:

۱- صدوق از عبدالله بن بکیر، از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت فرمودند:

«بدرستی که از هریک از شما درهم خواهم گرفت و من در مدینه از کسانی هستم که بیشترین مال را دارد، و با این عمل (گرفتن درهم) اراده نکردم مگر

(۱) کتاب الخمس / ۱۵۱ و بعد از آن.

اینکه پاکتان کنم».^(۱)

۲- کلینی از محمد بن زید طبری روایت کرد که گوید: مردی از تجار فارس که از دوستان امام رضا (ع) بود به حضرت نامه‌ای نوشت و درخواست نمود تا حضرت به او اجازه در مصرف خمس بدهد، حضرت در جواب چنین مرقوم فرمودند:

«بنام خداوند بخشنده مهربان، بدرستی که خداوند گشایشگر باکرامتی است، کفالت نموده ثواب را بر عمل و اندوه را بر بخل ورزیدن، حلال نمی‌باشد مالی مگر از آن جهت که خداوند آن را حلال نموده است، همانا پرداخت خمس یاری است بر دین ما و خانواده و دوستان ما و آنچه که می‌بخشیم و با آن آبرویمان را از کسی که از تعرض او بیم داریم می‌خریم، پس مانع آن از ما نشوید و خودتان را تا آن مقدار که قدرت دارید از دعای ما محروم نکنید، همانا بیرون آوردن خمس از مال خودتان کلید روزی شما و آمرزش گناهانتان است، و چیزی است که امروز می‌دهید برای آمادگی تان در روز نداری (قیامت) و مسلمان کسی است که به آنچه با خدا عهد بسته وفا کند، و مسلمان نیست کسی که با زبان اجابت کند و با قلب مخالفت ورزد. والسلام».^(۲) [از این روایت نیز فهمیده می‌شود که تحلیل

(۱) روی الصدوق باسناده عن عبدالله بن بکیر، عن ابی عبدالله (ع) انه قال: انی لاخذ من احدکم الدھم وانی لمن اکثر اهل المدینہ مالا، ما ارید بذلک الا ان تطھروا. (وسائل ۳۳۷/۶ باب ۱، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۳).

(۲) روی الكلینی باسناده عن محمد بن زید الطبری، قل: کتب رجل من تجار فارس من بعض موالی ابی الحسن الرضا (ع) یساله الاذن فی الخمس، فکتب الیه: بسم الله الرحمن الرحیم. ان الله واسع کریم، ضمن علی العمل الثواب وعلی الضیق الهم، لا یحل مال الا من وجه احله الله، ان الخمس عوننا علی دیننا وعلی عیالنا وعلی موالینا وما نبذله ونشتري من اعراضنا ممن نخاف سطوته، فلا تزووه عتاً ولا تحرموا انفسکم دعائنا ما قدرتم علیه، فان اخراجه مفتاح رزقکم وتمحیص ذنوبکم، وما تمهدون لانفسکم لیوم فاقتکم، والمسلم من یفی لله بما عهد الیه، ولیس المسلم من اجاب

واجازه در آن روزها معمول بوده است و در ذهن سائل و دیگران تحلیل مطلق نبوده و گرنه نیازی به کسب اجازه از حضرت نبود].

۳- کلینی از محمد بن زید روایت کرده که گوید: گروهی از خراسان بر علی بن موسی الرضا (ع) وارد شدند و از حضرت خواستند تا خمس را بر آنان حلال گرداند، حضرت فرمودند:

«چه فریب و بهانه بزرگی است این سؤال؟! دوستی خالصانه را بازبانتان به ما دارید در حالی که حق را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای او قرار داده و آن خمس است از ما منع می کنید؟! آن را بر هیچکدامتان حلال قرار نمی دهیم، قرار نمی دهیم، قرار نمی دهیم». ^(۱) نظیر این روایت را مرحوم شیخ طوسی با سند خود از محمد بن زید نقل می کند. ^(۲)

۴- کلینی و شیخ از علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده اند که گوید: نزد امام جواد (ع) بودم وقتی که صالح بن محمد بن سهل بر حضرت وارد شد. صالح بن محمد بن سهل از طرف حضرت متولی موقوفات قم بود. به حضرت گفت: ای آقای من، مرا از بابت ده هزار درهم در گشایش قرار ده، بدرستی که آن را خرج نموده ام حضرت به او فرمود:

«تورا در گشایش قرار دادم، پس هنگامی که صالح از آنجا خارج شد امام جواد (ع) فرمودند: فردی از اینها خودش را بر اموال آل محمد (ص) و اموال یتیمان و مسکینان و فقراء و در راه ماندگان از آل محمد (ص) می افکند و آن را

باللسان و خالف بالقلب. والسلام. (وسائل ۳۷۵/۶ باب ۳، من ابواب الانفال ...، حدیث ۲).

(۱) بالاسناد عن محمد بن زید، قال: قدم قوم من خراسان علی ابی الحسن الرضا (ع) فسألوه ان يجعلهم فی حل من الخمس، فقال (ع): ما محل هذا؟! تمحضونا الموده بالسنتکم وتزرون عنا حقاً جعله الله لنا وجعلنا له وهو الخمس، لا نجعل، لا نجعل، لا نجعل لاحد منکم فی حل. (وسائل ۳۷۶/۶ باب ۳ من ابواب الانفال ...، حدیث ۳).

(۲) وسائل ۳۷۵/۶ باب ۳، من ابواب الانفال ...، حدیث ۱.

می گیرد، سپس می آید و می گوید: مرا در گشایش قرار ده آیا به نظر تو این درست است که من به او بگویم: اجازه نمی دهم؟! به خدا قسم خداوند در روز قیامت از ایشان باز خواست می کند، باز خواستی شدید.»^(۱)

شیخ طوسی در کتاب استبصار بعد از نقل روایات تحلیل و این سه روایت آخر که مفاد آنها با روایات تحلیل تعارض دارد اینطور می گوید:

«وجه جمع بین این دو سنخ روایات همان است که شیخ ما (شیخ مفید) قائل به آن شده و آن اینکه روایاتی که در رابطه با رخصت و مجاز بودن مصرف خمس و تصرف در آن وارد شده، مخصوص به نکاح زنان می باشد به دلیل علتی که در روایات ائمه (ع) قبلاً بیان شد که همان پاك شدن ولادت شیعیان باشد، ربطی به سایر اموال ندارد، و روایاتی که در رابطه با سختگیری در خمس و جدیت در گرفتن آنست اختصاص به خمس در اموال دارد.»^(۲)

به علاوه اینکه خمس و همچنین انفال ملک شخص امام معصوم نیست چنانکه گاهی اینطور توهم می شود، بلکه این دو، ملک منصب امامت یعنی منصب زعامت مسلمین و اداره حوائج عمومی آنان است، و امامت و زعامت در همه زمانها از ضروریات اجتماع مسلمین است و خمس از مهمترین مالیاتها و بودجه تشریع شده برای امامت است و لذا در روایت محکم و متشابه به نقل از امیر المومنین (ع) از آن به وجه الاماره (حق حکومت) تعبیر شده است.

(۱) روی الکلینی والشیخ عن علی بن ابراهیم عن ابيه قال: كنت عند ابي جعفر الثاني (ع) اذ دخل عليه صالح بن محمد بن سهل - وكان يتولى له الوقف بقم - فقال: يا سیدی، اجعلنی من عشرة آلاف درهم فی حلّ فانی قد انفقته. فقال له: انت فی حلّ. فلما خرج صالح قال ابو جعفر (ع): احدهم یشب علی اموال آل محمد وایتامهم و مساکینهم و فقرائهم و ابناء سبیلهم فیأخذها ثم یجئ فیقول: اجعلنی فی حلّ، اتراه ظن انی اقول: لا افعل، واللّه لیسألنهم الله یوم القیامه عن ذلك سئوالاً حیثاً (وسائل ۶/۳۷۵، باب ۳ من ابواب الانفال حدیث ۱)

(۲) استبصار ۶۰/۲ کتاب الزکاه باب ۳۲ ذیل حدیث ۱۱.

چنانکه انفال نیز از اموال عمومی است که در همه نظامها و از جمله نظام اسلام به حکومت برگردانده می شود.

بنابر این حکم به تحلیل مطلق برای خمس و انفال، نابود کردن اساس امامت و حکومت حق است، پس بناچار روایات تحلیل را چنانکه شناختید باید بر موضوعات خاص یا زمان خاص یا شرائط خاص حمل نمود.

و شاید حلال کردن انفال عمومی مثل زمینها و جنگلها و مانند آن برای شیعه مختص به زمانی بوده است که حاکمان ستمگر و ایدای آنان نسبت به انفال خودسرانه عمل می نمودند، و برخی از شیعیان هم به آن احتیاج پیدا می کردند و برای آنان اجازه خواستن از ائمه عدل و نواب آنان میسر نبوده است، و اگر جز این باشد، یعنی رها کردن انفال بطور مطلق و نبودن برنامه ای برای حدود و تقسیم آن بر طبق مقدار و معیار عدل و انصاف و این موجب می شود عده ای با انفال خودسرانه عمل نموده و مستحقین و ضعیفان از آن محروم گردند چنانکه در زمانهای ما چنین مشاهده می شود و این چیزی است که شرع با آن قطعاً مخالف است چنانکه این مطلب بر کسانی که به مذاق شرع مبین شناخت دارند پوشیده نیست.

مطلب سوم: در آمد چیست؟

مطلب دیگر اینکه آیا موضوع خمس در ارباح مکاسب، سود کسب و تلاش انسان است، یا مطلق بهره ای که بدست می آید؟ در این موضوع چهار احتمال داده شده است:

اول: اینکه در تحقق موضوع خمس فقط صدق کسب کردن معتبر است، یعنی هدف فراهم آوردن و به دست آوردن مال است [چه کاسبی بعنوان شغل باشد و چه نباشد] این قول به مشهور نسبت داده شده است.

دوم: اینکه کسب کردن صدق کند بدینگونه که بعنوان خدمت و شغل دائمی

وی محسوب گردد این قول به محقق خوانساری در حاشیه ایشان بر شرح لمعه نسبت داده شده است.

سوم: حکم خمس عمومیت داشته باشد و هر کسب و هر بهره‌ای که بطور اتفاقی بدست می‌آید در صورتیکه با اختیار در دست انسان قرار گرفته باشد مثل بخشش و جایزه را شامل شود.

چهارم: حکم خمس عمومیت داشته باشد گرچه بهره بدست آمده بدون اختیار باشد مثل ارثها و مانند آن.

ولی آنچه در کلمات بیشتر قداما از فقهاء شیعه پیرامون خمس در ارباح مکاسب بیان شده مختص به مالی است که با کسب کردن بدست آمده است مثل سود انواع تجارتها و صناعتها و زراعتها.^(۱)

(۱) فقهاء قدیم ما در کتابهایی که به تعبیر مرحوم آیت الله بروجردی برای اصول منکقات از معصومین وضع شده همین انواع تجارتها و صناعتها و زراعتها و اینگونه چیزهایی را که با قصد هستند - علاوه بر این که حرفه مستمر هم هستند - را بیان کرده‌اند و چیزهایی مانند ارث و هدیه و جایزه و صدق زن و عوض خلع را ذکر نکرده‌اند. حال ممکن است کسی اشکال کند و بگوید چون فقهاء در قسم پنجم از چیزهایی که خمس دارد همین‌ها را گفته‌اند معلوم می‌شود که خصوصیتی داشته و اگر بر فرض روایاتی داشته باشیم که بر مثل هدیه و جایزه را دلالت کند، معلوم می‌شود که اصحاب از آنها اعراض کرده‌اند، است برای اینکه اصحاب خودشان این روایتها را در کتابهای حدیثشان نقل کرده‌اند و با این حال در کتاب فتوی اسمی از آن نبرده‌اند.

در پاسخ می‌گوئیم: ما تابع عمومات و روایاتی هستیم که اهل بیت گفته‌اند، البته اگر اعراض اصحاب محقق بشود اعراض آنان سبب می‌شود که روایات از حجیت بیفتد، اما اعراض محرز نیست، آن اندازه که هست اینست که فقهاء در مقام مثال هدیه و جایزه را ذکر نکردند، و عدم تعرض اصحاب غیر از اعراض اصحاب است و شاید ذکر تجارت و صناعت و زراعت از باب این است که در آمد نوع مردم کسب و کار است و کسب و کار هم یا تجارت است یا صناعت است و یا زراعت، و افراد نمی‌نشینند تا برایشان هدیه یا جایزه بیاورند و لذا شیخ در نهایی می‌فرماید «و غیر ذلک» و این زهره هم در غنیه «غیر ذلک» را دارد، و شاید با این «و غیر ذلک» همین فوائد

ولکن از آیه شریفه (واعلموا انما غنمتم) و روایات، اعم از کسب کردن و آنچه که انسان به دنبال تحصیل آن نبوده استفاده می شود^(۱)، چه با اختیار باشد مثل بخششها و جایزه ها یا بدون اختیار مثل ارثی که انسان گمان آن را نداشته است بلکه بنا بر قولی حتی ارثی که انسان پیش بینی آن را می کرده نیز شامل می شود.

توضیح مطلب اینکه متعارف بین مردم اینست که برای برطرف نمودن احتیاجات روزانه خود هر یک از آنان به شغلی از شغلها می پردازند، برخی از مردم به تولید و بهره گیری از کار خود روی می آورند مثل کشاورزان، و برخی دیگر به جابجایی اموال می پردازند مثل تاجرها، وعده ای دیگر به تغییر شکل کالاها و کار روی آن به طوری که باعث افزایش قیمت آن گردد رومی آورند مانند صنعتگران، این سه نوع که بیان شد راههای متعارف بدست آوردن مال است که مردم به آن تکیه می کنند. و فقهاء شیعه در کلماتشان متعرض آنها شده اند.

بله، گاهی برای انسان مالی بدون سختی و تلاش برای تحصیل آن فراهم می شود چه با اختیار مثل بخششها و جایزه ها و مهریه و عوض خلع^(۲) و مانند آن یا

اتفاقی را می خواسته اند بگویند پس به صرف عدم تعرض ما اعراض را احراز نمی کنیم، و زمانیکه اعراض احراز نشد این روایات و عمومات محکمند. (الف - م. جلسه ۳۲ درس)

(۱) بر این معنا به اولویت قطعی هم می شود استدلال کرد به این بیان که وقتی انسانی با جان کندن خرج سالش را گذرانده و مقداری اضافه آمد، این اضافه غنیمت است و باید خمس آن را بدهد! اما آدمی که یک دفعه و بدون زحمت یک جایزه ده میلیونی به نامش افتاده و از خمس معاف باشد؟! عقلا این را تقبیح می کنند و ما می گوئیم احکام شرع بر حسب ملاکات است، وقتی ملاک جعل خمس و زکات نیازهای جامعه باشد نمی توان گفت ارباب صناعات و... خمس دارد اما جایزه پر قیمت و با ارزش خمس ندارد. (الف - م. جلسه ۳۲۰ درس)

(۲) عوض خلع آنست که، اگر زنی هیچگونه تمایلی به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد می تواند به اندازه مهریه اش یا بیشتر و یا کمتر بعنوان عوض به شوهر خود داده تا او را طلاق دهد. (مقرر).

بدون اختیار مثل ارث و نذر نتیجه^(۱) بنا بر قول به صحت آن، ولكن مالهای این چنین بدست آمده اتفاقی بوده و به ندرت پیش می آید و اقتصاد مردم بر چنین مالهایی بنا نمیشود و بر آن کسب کردن صدق نمیکند و مشکل است کلمات فقهاء شیعه شامل این مالها شود.

۱. مگر اینکه عناوین بیان شده در کلمات فقهاء بر مثال حمل شود و اینطور گفته شود که غرض آنان بیان مطلق اموالی است که روز به روز بدست می آید غیر از آن عناوین خاصی که قبلا گذشت از قبیل غنائم و معادن و گنجها و غواصی که دارای احکام مخصوصی بودند و کلمه «غیر ذلک» که در نهاییه شیخ طوسی و غنیه ابن زهره بعد از عناوین تجارت و صناعت و زراعت بیان شده است، مؤید این مطلب است.

ادله وجوب خمس در مثل هدیه و جایزه

در هر صورت به مشهور نسبت داده شده که در اموالی که بطور اتفاقی بدست می آید خمس نمی باشد و لكن نظر قوی بر این است که در مثل هدیه و جایزه نیز خمس هست.

دلیلی که می توان برای آن آورد، علاوه بر عموم آیه شریفه و صدق معنای غنیمت بر چنین اموالی، روایات زیادی است که بر آن دلالت دارند:

۱- در صحیحہ علی بن مهزیار از امام جواد (ع) است که حضرت - بعد از حکم به وجوب خمس در غنیمتها و اموالی که بدست می آید (فوائد) - چنین فرمودند: «پس غنیمتها و اموالی که بدست می آید (فوائد) - خدا رحمت کند - آن است که انسان چیزی را به غنیمت دارا شود و فائده بهره ای است که بدست آورده باشد، و جایزه ای که دارای قدر و منزلت است و دیگری به انسان دهد و ارث - غیر

(۱) نذر نتیجه آنست که شخص نذر کند که مال خاصی از او ملک دیگری باشد مثل اینکه بگوید از برای خداست به گردن من که این مال، ملک فلانی باشد، در صحت چنین نذری بین فقهاء اختلاف است. (مقرر).

پدر و پسر - که گمان رسیدن آن برده نمی شد، و مثل اموال دشمنی که ریشه کن گردیده است، و مثل مالی که پیدا شده ولی صاحب آن شناخته شده نیست»^(۱).
اینکه در روایت جایزه مقید شده به آنکه دارای قدر و منزلت باشد شاید از این جهت است که جایزه کوچک فوراً مصرف شده و تا آخر سال باقی نمی ماند. و از مقید شدن ارث به آنکه گمان آن برده نشود، نبودن خمس در ارثهای متعارفی که قابل پیش بینی است استفاده می شود چنانکه بیان آن خواهد آمد.
۲- در موثقه سماعه است که گوید: از امام موسی بن جعفر (ع) درباره خمس سؤال نمودم، حضرت فرمود:

«هر سودی که مردم می برند، چه کم باشد چه زیاد»^(۲)

بنا بر اینکه لفظ کلّ ما افاد عام بوده و اموالی که بطور اتفاقی نیز بدست می آید را بگیرد، چنانکه چنین احتمالی بعید نیست.
۳- صحیحہ علی بن مهزیار، از علی بن راشد از حضرت هادی (ع) که حضرت فرمود:

«بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند». عرض کردم در چه چیز باید خمس بپردازند؟ حضرت فرمود: در متاعها و صنایعشان»^(۳).

(۱) فی صحیحہ علی بن مهزیار، عن ابی جعفر الثانی (ع) - بعد الحکم بوجوب الخمس فی الغنائم والفوائد - قال: فالغنائم والفوائد - یرحمک الله - ففی الغنیمه یغنمها المرأ والفائده یفیدها، و الجائزه من الانسان للانسان التی لها خطر، والمیراث الذی لایحتسب من غیر اب ولا ابن، ومثل عدو یصطلم فیوخذ ماله، ومثل مال یوخذ ولا یعرف له صاحب. الحدیث. (وسائل ۶/ ۵۰ - ۳۴۹، باب ۸ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۵).

(۲) فی موثقه سماعه قال: سألت ابالحسن (ع) عن الخمس، فقال: فی کل ما افاد الناس من قلیل او کثیر. (وسائل ۶/ ۳۵۰، باب ۸، من ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۶).

(۳) فی صحیحہ علی بن مهزیار، عن ابی علی بن راشد عنه (ع) قال: یجب علیهم الخمس. فقلت: ففی ای شیء؟ فقال: فی امتعتهم وصنائعهم. الحدیث. (وسائل ۶/ ۳۴۸، باب ۸ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۳).

متاع به حسب لغت و موارد استعمال هرآنچه که در نیازمندیها از آن انتفاع برده می شود آمده است پس همه لوازم زندگی گرچه با بخشش و مانند آن بدست آید را شامل می شود.

در قاموس آمده است :

«متاع : منفعت و کالای تجارت و وسایل کار است و آنچه که در احتیاجات از آن انتفاع می بری ؛ جمع متاع ، امتعه است»^(۱)

ظاهراً متاع برای معنای اخیر وضع شده (آنچه که در احتیاجات از آن انتفاع می بری) و مابقی بعنوان مصداقهای متاع می باشد.

۴- در روایت ابی بصیر ، از امام صادق (ع) است که گوید : به حضرت نو شتم درباره مردی که مولای او و کسی که به او پناه آورده ، هدیه ای که به دوهزار درهم یا کمتر یا بیشتر می رسد باو می دهد آیا در این هدیه برگردن آن شخص خمس است ؟ حضرت نوشتند : «در آن خمس هست».^(۲)

البته درسند این روایت احمد بن حلال می باشد و در مورد او حرف هست .
۵- در خبر عبدالله بن سنان است که گوید : امام صادق (ع) فرمودند : «هرکس از آنچه به دست او رسیده غنیمت ببرد یا کاسبی کند خمس آن برای حضرت فاطمه (س) و برای کسانی که ولایت امر او را بعد از او دارند از فرزندان ایشان که حجت های خداوند بر مردم اند ، می باشد».^(۳)
بنا بر اینکه تردید (غنم او اکتسب) از راوی نباشد یعنی امام (ع) لفظ «غَنَمَ» را

(۱) قاموس اللغة / ۵۰۸.

(۲) فی خبر ابی بصیر ، عن ابی عبدالله (ع) قال : کتبت الیه فی الرجل یهدی الیه مولاه والمنقطع الیه هدیه تبلغ الفی درهم او اقل او اکثر هل علیه فیها الخمس ، فکتب (ع) : الخمس فی ذلک . (وسائل ۳۵۱/۶ ، باب ۸ من ابواب ما یجب فیها الخمس حدیث ۱۰).

(۳) فی خبر عبدالله بن سنان قال : قال ابو عبدالله (ع) : علی کل امرء غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمه (س) ولمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس . الحدیث وسائل ۳۵۱/۶ باب ۸ من ابواب ما یجب فیها الخمس ، حدیث ۸).

فرموده باشد که عام است]. و در سند روایت ضعفی است که بر اهل فن پوشیده نیست.

۶- در روایت احمد بن محمد بن عیسی، از یزید است که گوید: به حضرت (امام موسی بن جعفر (ع) نوشتم: فدایت شوم مرا آگاه کن که فائده چیست و اندازه آن چه مقدار است؟ خداوند شما را باقی بدارد- با بیان نظر خود بر من منت گذارید تا اینکه مرتکب حرامی نگردم که نماز و روزه ام باطل باشد، حضرت نوشتند:

«فائده بهره ای است که از سود تجارت بدست آورده ای و در کشاورزی بعد از کسر نمودن خسارت آن تحصیل نموده ای یا جایزه ای که برده ای». ^(۱) در سند روایت بقرینه نقل احمد بن محمد بن عیسی گمان می رود یزید، همان یزید بن اسحاق باشد که اهل رجال او را توثیق کرده اند.

۷- در روایت علی بن حسین بن عبد ربه است که گوید: امام رضا (ع) برای پدرم هدیه ای فرستاد، پدرم به حضرت نوشت: آیا در آنچه که بعنوان هدیه برایم فرستادی خمس هست؟ حضرت به او نوشتند: «در آنچه که صاحب خمس بعنوان هدیه فرستاده خمسی بر تو نیست». ^(۲)

از این روایت استفاده می شود که در هدیه طبعاً خمس می باشد (منتهی امام (ع) چون خود صاحب خمس است دیگر مال او خمس بردار نیست).

۸- در تحف العقول، از امام رضا (ع) روایت شده در نوشته ای که حضرت

(۱) فی خبر احمد بن محمد بن عیسی، عن یزید قال: کتبت: جعلت لک الفداء تعلّمنی ما الفائدة وما حدّها؟ رایک - ابقاک الله - ان تمنّ علیّ بیان ذلک لا اکون مقيماً علی حرام لا صلاة لی ولا صوم، فکتب: الفائدة مما یفید الیک فی تجارة من ربّھا وحرث بعد الغرام او جائزة. (وسائل ۶/ ۳۵۰ باب ۸ من ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۷).

(۲) فی روایة علی بن الحسین بن عبد ربه قال: سرّح الرضا (ع) بصلّة الی ابي، فکتب الیه ابي: هل علیّ فیما سرّحت الیّ خمس؟ فکتب الیه: لا خمس علیک فیما سرّح به صاحب الخمس. (وسائل ۶/ ۳۵۴ باب ۱۱ من ابواب ما یجب فیہ الخمس حدیث ۲).

برای مأمون دادند اینطور می فرمایند: «واژه‌م مال یک مرتبه خمس واجب است». ^(۱) ولی در کتاب عیون این جمله در نامه حضرت به مأمون دیده نمیشود.

۹- در روایت عیسی بن مستفاد، از امام موسی بن جعفر (ع) است از پدرشان که فرمود پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «... از آنچه که هر یک از مردم مالک آن می شوند باید خمس بیرون آورند تا آن را به سرپرست مومنین و امیر آنان برسانند». ^(۲)

۱۰- در فقه الرضا بعد از بیان آیه شریفه اینطور می گوید:

«و هر آنچه که مردم بهره می برند غنیمت است و فرقی هم بین گنجها و معادن و غواصی نیست ... و همچنین سود تجارت و حاصل زمین و دیگر بهره‌هایی که از کسبها و صنعتها و میراثها و غیر آن بدست می آید، زیرا همه اینها غنیمت و بهره‌اند». ^(۳)

به علاوه وقتی چیزیکه با سختی و مشقت برای انسان حاصل می شود مالیات به آن تعلق می گیرد پس چیزیکه مجانا و بدون سختی بدست او رسیده سزاوارتر و شایسته تر است به اینکه مالیات به آن تعلق گیرد، و این حقیقتی است که هم عقل و هم اعتبار عقلاء و عرف مردم بر آن شهادت می دهند.

و بطور کلی باید گفت: از آیه شریفه و روایات مستفیضه زیاد استفاده می شود که در مطلق بهره‌ای که انسان می برد خمس تعلق می گیرد.

ولکن در کلمات فقهاء منحصرأ سود تجارتها و صناعتها و زراعتها بیان شده است، پس در-مقام اجتهاد- آیا عموم آیه و روایات بیان شده را باید گرفت و کلمات فقهاء را حمل بر بیان مثال و ذکر منابع متعارف برای بدست آوردن مال

(۱) فی تحف العقول عن الرضا (ع) فی کتابه الی المأمون قال: والخمس من جميع المال مرة واحدة. (وسائل ۳۴۱/۶ باب ۲ من ابواب ما يجب فيه الخمس، حدیث ۱۳).

(۲) فی روایة عیسی بن المستفاد عن ابی الحسن موسی بن جعفر عن ابیه (ع) ان رسول الله (ص) قال: ... و اخرج الخمس من كل ما يملكه احد من الناس حتى يرفعه الى ولي المؤمنين و اميرهم الحديث. (وسائل ۳۸۶/۶ باب ۴ من ابواب الانفال ... حدیث ۲۱).

(۳) فقه الرضا/۲۴۹.

نمود؟، یا بر عکس ظاهر کلمات فقهاء را گرفت و از روایاتی که دلالت بر بودن خمس در مثل هدیه و جایزه و ارث دارد دست برداشت به دلیل اینکه فقهاء از آن اعراض نموده اند. به این بیان که چون فقهاء در کتابهایشان که آماده گردیده برای نقل فتواهایی که از ائمه (ع) نقل شده است متعرض مثل ارث و هدیه و جایزه با اینکه همه افراد مبتلی به آنها نبوده اند. پس این عدم تعرض کشف قطعی می کند از اینکه در پیش آنان امثال ارث و هدیه و جایزه از موضوع خمس خارجند و این را ایشان از ائمه (ع) گرفته و به دیگری رسانیده اند.

ابن ادریس در کتاب سرائر می گوید:

«بعضی از فقهای شیعه گفته اند در ارث و هدیه و بخشش خمس می باشد، این مطلب را ابوالصلاح حلبی در کتاب کافی بیان نموده، و هیچیک از فقهای شیعه این را بیان نکرده اند به جز ایشان و اگر خمس در اینها صحیح بود بطور متواتر از امثال ایشان نقل می شد، و اصل هم بر اثبات ذمه است»^(۱).

فشرده بیان مرحوم حاج آقا رضا همدانی در «مصباح الفقیه» چنین است:

«سزاوار نیست شک شود که در زمان پیامبر (ص) (خمس هدیه و جایزه و ارث) بین مسلمین متعارف نبوده و همچنین در زمان هیچیک از ائمه بین شیعه متعارف نبوده، زیرا در غیر این صورت باید مخفی ماندن چنین حکمی یعنی وجوب خمس ارثها و همچنین هدیه ها با اینکه عموم مردم به آن مبتلی هستند حتی بر زنان و کودکان از مسلمان بطور عادی ممتنع باشد چه رسد به اینکه چنین حکمی مورد اختلاف واقع شود یا حتی نبودن خمس در اینها اگر مورد اجماع نباشد مشهور بین فقهاء گردد، پس اینکه در مثل چنین حکمی اختلاف واقع شده نشانه ای است قطعی بر نبودن آن در زمان ائمه (ع) بلکه در زمان غیبت صغری زیرا اگر چنین حکمی شناخته شده بود عادت چنین حکم می نمود که از ضروریات دین شود، اگر در زمان پیامبر (ص) شناخته

شده بود، یا از ضروریات مذهب شیعه گردد اگر در زمان ائمه (ع) چنین حکمی شناخته شده بود.^(۱)

در اوائل بحث خمس دانستید که غنیمت اسم است برای هر بهره‌ای که نسبت به آن چشم داشتی نباشد یا زیادتر از مقداری که مورد چشم داشت است باشد، پس بدون اشکال مثل هدیه و جایزه ارزشمند را شامل می‌شود، و روایات هم متعرض آن شده است.

و اما ارث چون نظام تکوین برای هر فردی بدون استثناء اقتضای آنرا دارد، پس ممکن است گفته شود که ارث امری است که هر فردی انتظار آن را می‌کشد و امید بدست آوردن آن را دارد و نسبت به تحقق آن قطع حاصل است، بنابراین غنیمت بر چنین ارثی صدق نمیکند بجز آن مواردی که قبلاً پیش بینی نگردیده، چنانکه صحیح‌ه علی بن مهزیار بر آن دلالت داشت.

بلکه ممکن است گفته شود وقتی غنیمت صدق می‌کند که مالها تغییر کرده و یا نقل و انتقال پیدا کنند و حال آنکه در ارث آنچه تغییر پیدا می‌کند مالکها هستند نه اموال، در واقع که اموال و زمینها به حال خود و در جایشان باقی‌اند و این صاحبان آن هستند که بر حسب اقتضای نظام تکوین تغییر می‌کنند، فتاویل^(۲)

و اگر از پذیرفتن آنچه که بیان شد کراهت داری و اطلاق غنیمت را بر ارث صادق می‌دانی ممکن است بر نبودن خمس در ارثی که پیش بینی می‌شود به مفهوم وصف در صحیح‌ه استدلال شود [در صحیح‌ه علی بن مهزیار داشت که ارث پیش بینی نشده خمس دارد، مفهوم این کلام این است که ارث پیش بینی

(۱) مصباح الفقیه / ۱۲۹.

(۲) ممکن است وجه تأمل این باشد که: بهر حال در هر دو قسم، نسبت مملوکیت اموال با مالکین خود تغییر نموده و لازم نیست تغییر فیزیکی در اموال پیدا شود و گرنه در قسم اول هم خیلی جاها تغییری محسوس نخواهد بود، مگر اینکه گفته شود مثلاً فرزند ثمره وجودی پدر است و حیات او در واقع ادامه حیات پدر است در نتیجه نه ملک تغییر کرده و نه مالک و لذا خمس بر آن نیست. (مقرر)

شده خمس ندارد] و دیگر اینکه اگر در ارث خمس بود البته به سبب زیادی ابتلاء به آن، در همه کشورها و در همه زمانها میان عوام نیز مشهور می شد در نهایت شهرت، چه رسد به خواص.

و شاید مهر زنان نیز همانند ارث باشد، چون مهریه نیز بر حسب نظام اجتماع امری است که امید تحقق آن می رود، بلکه می توان گفت مهر، عوض از زوجیت و حق همبستری شوهر است، چون زن در مقابل مهر، خودش را تحت سلطه مرد قرار می دهد و به این وسیله آزادی او سلب می شود، پس غنیمت بر مهر صدق نمی کند.

و نیز از این قبیل است عوض خُلْع، زیرا این مال در مقابل دست برداشتن مرد از همسر خود که در اختیار اوست به او پرداخت می شود و اگر در این دو (مهر و عوض خلع) خمس بود البته به جهت ابتلاء زیاد مردم به آن دو مخصوصاً مهر، مشهور شده و ظاهر می گشت.

و اما دست برداشتن از عموومات و روایات زیادی که بر بودن خمس در بخشش و هدیه و جایزه و ارثی که گمان آن برده نشود دلالت دارد، به دلیل اعراض فقهاء شیعه از آن، مشکل است، برای اینکه در این مورد اعراض [فقهاء از این روایات] محرز نمی باشد، فقط تنها چیزی که ثابت است اینست که بیشتر فقهاء متعرض آن نشده اند، و شاید فقهاء عنوانهای تجارت و صناعت و زراعت را از باب مثال و از باب مصداقهای غالبی که بیشتر فقهاء بیان آن را اراده کرده اند گفته باشند، و لذا بعضی از آنان کلمه «و غیر ذلک» را عطف بر آن عنوانها نموده اند.

در هر صورت آنچه در ذهن قوت می گیرد اینست که در اینها خمس هست و این با نظریاتی الصلاح حلبی موافقت دارد، در لمعه هم آن را نیکو دانسته، شرح لمعه نیز متمایل به این نظریه است، شیخ والا مقام انصاری (ره) نیز در کتاب خمسش آن را قوی دانسته، بلکه شاید از معتبر نیز چنین استفاده شود.

پوشیده نماند که از مصداقهای بهره ای که ما در آن خمس را قوی می دانیم،

وقتی است که کسی چیزی را برای نگهداری خریده نه برای تجارت، بعد چنین اتفاق افتد که آن را به بیشتر از مقداری که خریده بفروشد، پس مقدار زیادتر از پول خرید از بهره سال فروش بوده، و در هر مقدار از آن که از مخارج سال اضافه بیاید خمس می باشد، بلکه ممکن است کسی آن را تحت عنوان کاسب به حساب آورد، زیرا اگر چه هنگام خریدن قصد نماء و زیادتى را نداشته و لکن هنگام فروش زیادى را قصد نموده است و در صدق عنوان کاسبى کردن همین مقدار کفایت می کند، بلکه گاهی در مثل بخشش نیز همین مطلب احتمال داده می شود. به این بیان که قبول بخشش خود نوعی از کاسبى کردن است. و در اینجا نکته ایست شایان دقت.

۶- زمین خریداری شده از مسلمان توسط کافر ذمی

ششم از چیزهایی که خمس در آن است - بنا بر آنچه گفته اند - زمینی است که ذمی از مسلمان خریداری کرده است:

در «جواهر» این چنین آمده است:

«این حکم در نزد ابن حمزه و ابن زهره و بیشتر متأخرین از فقهاء شیعه ثابت است، بلکه در «لمعه» آن را به شیخ و همه متأخرین نسبت داده، و در «منتهی» و «تذکره» علامه آن را به علماء شیعه نسبت داده، و در «غنیه» ادعای اجماع بر آن نموده، و این اجماع - بعد از اینکه با سایر ادله ای که یاد آوردیم تقویت می شود - خود دلیل مستقلى است.»^(۱)

در نهایت شیخ طوسی آمده است:

«ذمی وقتی از مسلمان زمینی را می خرد بر او در آن زمین خمس واجب است.»^(۲)

و در مبسوط می فرماید :

«وقتی که ذمی از مسلمان زمینی می خرد بر او در آن زمین خمس واجب است.»^(۱)

و در غنیه آمده است :

«و در مالی که حلال آن را از حرامش نمی توان جدا کرد، و در زمینی که ذمی آن را بخرد به دلیل اجماعی که در کلمات فقها مطرح است [خمس واجب است].»^(۲)
و لکن در مختلف آمده است :

«ابن جنید و ابن ابی عقیل و مفید و سلار و ابوالصلاح هیچکدام آن را بیان نکرده اند.»^(۳)

پس مسئله اختلافی است و اصل و ریشه در مسئله هم چیزی است که شیخ به سند صحیح، از ابی عبیده حذاء روایت کرده که گوید : شنیدم امام باقر (ع) می فرمود : «هر ذمی که از مسلمان زمینی را بخرد بر او خمس است و همین روایت را صدوق نیز با سند خود از حذاء نقل کرده است»^(۴)

و در «زیادات مقنعه» به نقل از امام صادق (ع) است که حضرت فرمود : «وقتی که ذمی از مسلمان زمینی را بخرد بر او در آن زمین خمس است.»^(۵)
این روایت با توجه به اینکه مرسل است احتمال برگشت به همان صحیح را

(۱) مبسوط ۱/ ۲۳۷.

(۲) جوامع الفقهیه ۵۰۷/ (چاپ دیگر ۵۶۹).

(۳) مختلف ۲۰۳.

(۴) عن ابی عبیده الحذاء قال : سمعت ابا جعفر (ع) يقول : ایما ذمی اشتری من مسلم ارضا فان علیه الخمس. (وسائل ۳۵۲/۶ باب ۹ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۱).
ارض در روایت یعنی زمین کشت و زرع چون عرفاً اگر کسی یک دکان از مسلمان بخرد یا یک انبار یا یک خانه بخرد نمی گوید من یک زمین خریدم (الف.م. جلسه ۳۲۲ درس).

(۵) فی زیادات المقنعه عن الصادق (ع) قال : الذمی اذا اشتری من المسلم الارض فعليه فيها الخمس (وسائل ۳۵۲/۶، باب ۹ من ابواب ما یجب فیه الخمس حدیث ۲).

دا رد و در نسبت آن به امام صادق (ع) توهم و اشتباهی واقع شده است.

ظاهراً از حدیث و مخصوصاً از مرسله اینست که خمس به اصل زمین تعلق گرفته است، و از «نهایه» و «مبسوط» و غیر آن دو، همین استفاده می شود، ولیکن تتبع در مسئله موجب تزلزل و اضطراب در آن می شود.^(۱)

۱- در خراج ابی یوسف آمده است:

«ابو یوسف گوید: و هر زمینی از زمینهای عشریه را که نصرانی منسوب به تغلب بخرد یک دهم براو مضاعف می شود (یک پنجم می گردد) چنانکه

(۱) مسئله مورد بحث در آن زمان این بوده که می خواستند حتی المقدور یهود و نصاری و مجوس زمینهای کشت و زرع را نخرند چون آنها زکات نمی دادند فقط خراج می دادند زمینهایکه دست مسلمانها بود اسمش اراضی عشریه بود یعنی زمینی که زکات دارد و اراضی که دست اهل کتاب بود می گفتند اراضی خراجیه که بر آنها یک خراجی معین می کردند و زکات دیگر نبوده، می گفتند مثلاً هر جریبی اینقدر درهم بدهید و خودشان هم جزیه می دادند و گاهی از اوقات فقط جزیه می گرفتند و از زمینشان چیزی نمی گرفتند، آنوقت مسلمانان توجه داشتند که حتی المقدور زمینهایشان را به اهل ذمه نفروشند — بسیاری از بدبختیها که سر مسلمانها آمده همین است، همین اسرائیل نطفه اش به این شکل منعقد شد، که افرادی را فرستاده بودند زمینهای مسلمانها را برای یهودیها خریدند، شش درصد زمینهای فلسطین که مال یهود شد آمدند اسرائیل را درست کردند، حالا که دیگر همه اش را تصاحب کرده اند —

در آن زمان که مسئله مطرح بوده گفته اند زمینهای مسلمانها را اهل ذمه نخرند اگر بخرند تنبیه شان می کنیم، تنبیه شان این بوده که زکات را دو برابر می کنیم، عشر را خمس می کنیم تا برایشان صرف نکند،

این مسئله بین فقهاء عامه نیز مطرح بوده و فتاوی آنها بر این اساس بوده، و قتی انسان کلمات بزرگان خودمان را هم می بیند اینها هم در ذهنشان همان مسئله بوده، اگر چه گفته اند خمس اما این خمس یعنی مضاعف شدن عشر، مسئله اینکه خمس زمین را بگیریم نبوده بلکه اراضی عشریه را اگر اینها بخرند زکاتش را دو برابر می کنیم تا دیگر رغبت نکنند این زمینها را بخرند، در ذهن بزرگان ما اینطور بوده است. (الف - م.

جلسه ۳۲۲ درس)

مالهایی که در تجارتها بکار می برند گمرک آن برایشان مضاعف می شود، و هر چیزی که در آن بر مسلمان یکی واجب باشد بر نصرانی بنی تغلبی دوتا واجب است. گوید: اگر مردی از اهل ذمه غیر از نصاری بنی تغلب زمینی از زمینهای عشریه را بخرد، ابوحنیفه گوید: من بر آن زمین خراج قرار می دهم... و من می گویم بر آن زمین عشر مضاعف قرار داده می شود و همین خراج آنست... ابویوسف گوید: بعضی از بزرگان ما نقل کرده اند که حسن بصری و عطاء گویند در چنین زمینی عشر مضاعف می باشد، ابویوسف گوید: چنین است که سخن حسن بصری و عطاء در نزد من از سخن ابی حنیفه نیکوتر است»^(۱).

۲- در کتاب اموال ابی عیید آمده است:

«محمد بن حسن شیبانی مرا خبر داد از ابی حنیفه که گوید: وقتی که ذمی زمین عشریه را بخرد، تغییر کرده زمین خراج می شود، گوید: و ابویوسف گفته است: عشر بر او مضاعف می شود... ابو عبیده گوید: سفیان بن سعید می گوید: عشر بر او بر همان حال باقی می ماند... و بعضی از ایشان از مالک روایت کرده اند که گفته است: عشر بر او نیست و لکن او را امر به فروش می کنند چون خریدن چنین زمینی را صدقه را باطل می کند، و از حسن بن صالح - روایت شده که گوید: بر او، نه عشر است و نه خراج»^(۲).

۳- ابن قدامه حنبلی در مغنی گوید:

«حرب گوید: از احمد درباره ذمی که زمین عشر را می خرد سؤال نمودم؟ گفت: من چیزی نمی دانم، اهل مدینه در این باره سخن خوبی را می گویند: گویند: نباید گذاشت ذمی از مسلمان زمین بخرد ولی اهل بصره سخن عجیبی دارند آنها می گویند برایشان مضاعف می شود، و از احمد روایت شده

(۱) خراج / ۱۲۱.

(۲) الاموال / ۱۱۶-۱۱۸.

که ایشان از خریدن آن منع می شوند، خلّال، این را اختیار نموده، و سخن مالک هم همین است بعلاوه اینکه اگر چنین زمینی را ذمی بخرد بر آنان عشر مضاعف می گردد پس از ایشان خمس گرفته می شود.^(۱)

۴- شیخ طوسی (ره) در خلاف سه مسأله دنبال هم و متناسب با هم عنوان کرده، در مسأله ۸۴ از زکات گوید:

«وقتی ذمی زمین عشریه را بخرد بر او در آن زمین خمس واجب است، ابویوسف هم همین را قائل است او چنین می گوید: بر او در آن زمین دو عشر است و محمد بن حسن شیبانی گوید: بر او یک عشر است و ابوحنیفه گوید: زمین عشریه تغییر می کند و خراجیه می شود و شافعی گوید: بر او نه عشر است و نه خراج. دلیل ما اجماع گروه شیعه است ایشان در این مسأله اختلاف ندارند، و مسأله برایشان نوشته شده و بر آن روایت صریح دلالت دارد، آن را ابو عبیده حذاء روایت کرده، گوید: شنیدیم امام باقر (ع) می فرمود: هر ذمی که از مسلمانی زمینی را بخرد بر او خمس است.»^(۲)

و در مسئله ۸۵ گوید:

«وقتی که ذمی تغلبی - که از نصاری عرب اند - زمینش را به مسلمانی بفروشد، بر مسلمان در آن زمین یک دهم یا یک بیستم واجب است، و بر او خراج نیست و شافعی گوید: بر او یک دهم است و ابوحنیفه گوید: از او دو عشر گرفته می شود دلیل ما اینست که این زمین، ملکی است که مال مسلمانی شده و در آن بیشتر از یک دهم واجب نمی باشد، و آنچه که از ذمی بعنوان خراج گرفته می شود جزیه است، پس بر مسلمان جزیه لازم نیست.»^(۳)

(۱) المغنی ۲/ ۵۷۶.

(۲) خلاف ۱/ ۳۰۰.

(۳) خلاف ۱/ ۳۰۰.

و در مسئله ۸۶ گوید:

«اگر ذمی تغلبی (عرب) از ذمی دیگری (غیر عرب) زمینی را بخرد جزیه بر آن ذمی لازم می شود چنانکه بر ذمی قبل لازم بود، ابوحنیفه و اصحابش گویند: براو دوعشراست و این دوعشر در نزد ایشان خراج است که به اسم صدقه گرفته می شود و شافعی گوید: براو نه عشر است و نه خراج دلیل ما اینست که این زمین ملکی است که برای ذمی ایجاد شده پس بر او در زمین، جزیه واجب است چنانکه جزیه در دیگر اهل ذمه لازم است»^(۱).

۵- علامه در منتهی گوید:

«وقتی ذمی از مسلمان زمینی را بخرد براو خمس واجب است، علماء ما بسوی این قول رفته اند و مالک گوید: وقتی که زمین عشریه باشد ذمی از خریدن منع می شود و همین را اهل مدینه و احمد در روایتی قائلند. حال اگر خرید براو عشر مضاعف می شود پس براو خمس واجب است. و ابوحنیفه گوید: زمین خراج می گردد و ثوری و شافعی و احمد در روایت دیگری گویند: فروش صحیح است و براو چیزی نیست و نیز عشری بر او نیست و محمد بن حسن شیبانی گوید: براو عشر است. دلیل ما اینست که در ساقط کردن عشر ضرر زدن به فقراء است، پس وقتی که اهل ذمه برای خریدن زمین پیش آمدند عشر بر آنان مضاعف می گردد، پس خمس از آنان گرفته می شود»^(۲).

مانند همین بیان در تذکره نیز آمده است.^(۳)

محقق در معتبر نیز متعرض مسئله شده و اقوال را نقل نموده، رجوع نمائید.^(۴)

(۱) خلاف ۱/۳۰۰.

(۲) منتهی ۱/۵۴۹.

(۳) تذکره ۱/۲۵۳.

(۴) معتبر ۲۹۳/.

۶- در منتقى الجمان بعد از نقل صحیحہ ابی عبیدہ حذاء گوید:

«گویم: ظاهر سخن بیشتر فقهاء شیعه اتفاق بر اینست که مراد از خمس در این حدیث همان خمس معروف است، و برای اشکال در آن مجال است. و به مالک نسبت داده شده که گوید ذمی از خریدن زمین عشریه منع می شود و اگر آن را خرید عشر براو مضاعف شده و براو خمس واجب است و احتمال اراده جدی این معنی از حدیث هست یا اینکه شاید واقعاً نظر امام همین بوده و یا به جهت احتمال تقیه یعنی تظاهر به موافقت با نظر اهل سنت بوده زیرا معلوم است که در زمان امام باقر (ع) نظر مالک نظر حاکم بوده. و با وجود چنین احتمال و بلکه قطعیت چنین نظریه ای دیگر وجهی برای تمسک به حدیث در جهت اثبات آنچه فقهای شیعه گفته اند نیست و نظر فقهای شیعه هم به حد اجماع نمی رسد تا از خواستن دلیل بی نیاز باشیم زیرا جمعی از فقهای شیعه اصلاً آن را بیان نکرده اند و بعضی هم به توقف در آن تصریح دارند...»^(۱)

یاد آوری می شود: که بنابر آنچه در مقدمه موطأ هست، ولادت مالک در ۹۵ هجری می باشد، و بنا بر آنچه در اصول کافی است امامت امام باقر (ع) نیز در همین سال بوده است، و وفات امام (ع) در سال ۱۱۴ می باشد بنا بر این مالک در زمان امامت حضرت باقر (ع) برای اینکه فتوایش ظاهر و حاکم باشد و از او تقیه شود اهلّیت نداشته است. بله این فتوی قبل از مالک از حسن بصری و عطاء ظاهر بوده چنانکه گذشت. بلکه عمل پیامبر (ص) و همچنین خلیفه دوم اینطور بوده است چنانکه بزودی خواهد آمد.

در هر صورت آیا با تمسک به ظاهر صحیحہ و اجماع منقول و شهرت متأخرین از فقهاء شیعه ملتزم به بودن خمس در اصل زمین بشویم، یا آن را منع کنیم؟ توضیح مطلب اینکه: صدور حدیث از امام (ع) در جو و فضائی بوده که بحث از فروش زمین عشریه به ذمی و از چگونگی معامله با او از گرفتن خراج یا

عشر یا خمس در بین آنان ظاهر بوده که این موجب تردید در حکم می شده به جهت اینکه احتمال صدور حدیث یا بصورت تقیه بوده یا اینکه مراد امام - علیه السلام - بودن خمس یعنی دو عشر نیز در محصول زمین بعنوان زکات است از باب موافقت با اهل سنت و از باب آنچه که از پیامبر (ص) حکایت شده است. زیرا بعید نیست چنین خمسی [دو عشر] متعلق به ذمی باشد تا اینکه اهل ذمه در خریدن زمینهای مسلمین رغبت پیدا نکنند. بلکه ذهن راوی (ابوعبیده حذاء) در آن جو با حکم شایع مانوس بوده که این موجب می شده از کلام امام (ع) نیز همان معنی به ذهن برسد [خمس یعنی دو عشر درآمد زمین]. پس با این مطلب ظهور صحیحه در خمس اصل زمین منع می شود.

از سوی دیگر چگونه می توان گفت ظاهر از صحیحه خمس در اصل زمین است؟! در حالی که عمده دلیل بر حجیت خبر، بناء عقلاء است و در جایی که قرائنی برخلاف ظاهر باشد هیچگاه بناء عقلاء بر عمل به ظواهر نیست و قرائن ذکر شده موجب آنست که بگوئیم یا ظهوری برای روایت نمی ماند یا اگر بماند ظاهر آن، مراد حضرت نیست.

و شاید بعضی از کسانی که در مسئله فتوی داده اند مانند شیخ در خلاف و علامه در منتهی و نیز در تذکره نظرشان بر این است که در محصول زمین خمس است نه در اصل زمین، در عبارتهایی که گذشت تأمل کنید. بلکه ظاهر از عبارت خلاف اینست که موضوع بحث در پیش فقهاء شیعه نیز محصول زمین عشریه است و ایشان صحیحه را نیز حمل بر آن می کنند.

بله حاکم مسلمین می تواند ذمی را از خریدن زمین و سائر اموال غیر منقول مسلمانان باز دارد وقتی که احساس کرد این خریدن مقدمه ایست برای چیره شدن بر اقتصاد و سیاست آنان، چنانکه در فلسطین این ماجرا اتفاق افتاد و همچنین حاکم مسلمین هرگاه دید فروش زمین به ذمی معمول شده، می تواند بر اصل زمین نیز خمس قرار دهد.

وهمین خمس بر آنان، یک نحو جزیه محسوب می گردد.

و قراردادن خمس در محصول زمینهای کفار یک امر دوری نیست تا باعث تعجب گردد، بلکه چنین چیزی در سیره پیامبر (ص) و خلفاء سابقه دارد:

در روایت محمد بن مسلم است که گوید: به امام صادق (ع) گفتم آیا آنچه که این خلفاء به عنوان خمس از زمین جزیه خمس می گیرند و از کشاورزان زمین جزیه سرانه می گیرند درست است؟، آیا در رابطه با گرفتن جزیه یک چیز معینی وجود ندارد؟ حضرت فرمود: «آنچه بر اهل ذمه است چیزی است که خود آنان اجازه داده اند، برای امام نیست که بیشتر از جزیه بگیرد، حال اگر خواست آن را سرانه ایشان قرار می دهد و دیگر بر اموال آنان چیزی نیست و اگر خواست آن را بر اموالشان قرار می دهد و سرانه نمی گیرد». به حضرت عرض کردم: پس این خمس دیگر چیست؟ حضرت فرمود: این همان چیزی است که رسول خدا (ص) با آنان بر آن مصالحه کرد.^(۱)

و صدوق روایت کرده، گوید: حضرت رضا (ع) فرمود:

«بنی تغلب از جزیه ننگ داشتند و از عمر خواستند تا آنها را معاف کند، عمر ترسید که آنان به روم پناهنده شوند پس با آنان مصالحه کرد که جزیه سرانه آنان برداشته شود. و صدقه [مالیات - زکات] را بر آنان مضاعف کرد، پس بر آنان آنچه که بر آن مصالحه نمودند و به آن راضی شدند بیشتر نمیباشد، تا اینکه حق ظاهر شود». ^(۲)

(۱) فی خبر محمد بن مسلم، قال: قلت لابی عبدالله (ع) ارأیت ما یاخذ هولاء من هذا الخمس من ارض جزية ویأخذ من الدهاقین جزية رؤوسهم، اما علیهم فی ذلک شیء موظف؟ فقال: کان علیهم ما اجازوا علی انفسهم، ولیس للامام اکثر من الجزية، ان شاء الامام وضع ذلک علی رؤوسهم ولیس علی اموالهم شیء وان شاء فعلی اموالهم ولیس علی رؤوسهم شیء فقلت: «فهذا الخمس» فقال: لا انما هذا شیء کان صالحهم علیه رسول الله (ص) (وسائل ۱۱/۱۴ باب ۶۸ من ابواب جهاد العدو... حدیث ۲).

(۲) روی الصدوق قال: قال الرضا (ع): ان بنی تغلب انفوا من الجزیه وسألوا عمر ان یعفیهم فخی ان یلحقوا بالروم فصالحهم علی ان صرف ذلک عن رؤوسهم وضاعف

از آنچه تا کنون گفتیم روشن شد که در بودن خمس در اصل زمینی که ذمی از مسلمان می خرد اشکال است، ولی چیزی که هست اینست که در محصول آن به عنوان زکات، خمس هست [یک پنجم محصول را باید بردارد] و این روایات صحیح و بسیاری از کلمات فقهای شیعه بر همین معنی حمل می شود و در مسئله نه اجماع هست و نه شهرتی که قانع کننده باشد، و ظاهر از کلمه زمین در آن زمانها، زمینهای زراعت و درختکاری بوده نه مثل زمینهای خانه و دکان و مانند آن زیرا در اینگونه اموال اصل زمین به عنوان زمین مورد عنایت نیست. و این نکته ایست شایان توجه.

۷- مال حلال مخلوط به حرام

هفتم از چیزهایی که خمس در آنست، مال حلال مخلوط به حرام است، به صورتی که قابل جدا کردن نباشد، با جهل به صاحب و مقدار آن. که با بیرون آوردن خمس آن، حلال می شود:

شیخ طوسی در نهاییه و ابن زهره در غنیه و دیگران به این مطلب فتوی داده اند بلکه بر آن ادعای اجماع و شهرت شده است:

شیخ در نهاییه گوید:

«وقتی که برای انسان مالی بدست آمد که حلال و حرام آن با یکدیگر مخلوط شده باشند بطوری که انسان نمی تواند آنها را از هم جدا کند، و اراده پاک کردن آن را نموده، خمس آن را بیرون آورد، آنوقت تصرف در باقی آن برای او حلال است»^(۱).

در غنیه در شمارش چیزهایی که خمس در آنست آمده است:

عليهم الصدقة فعليهم ما صالحوا عليه ورضوا به الى ان يظهر الحق. (وسائل ۱۱۶)

باب ۶۸ من ابواب جهاد العدو... حدیث (۶)

(۱) نهاییه/ ۱۹۷.

«در مالی که حلال آن را از حرامش نمی توان جدا کرد، و در زمینی که ذمی آن را بخرد به دلیل اجماعی که در کلمات فقها مطرح شده است».^(۱)

بله، مفید وابن ابی عقیل وابن جنید آن را بیان نکرده اند، چنانچه علامه در مختلف فرموده است.

در مدارك آمده است:

«جدا نمودن مالی که انسان یقین دارد مال خودش نیست از سایر اموال و جستجو کردن از صاحب آن تا وقتی که از شناخت صاحبش مأیوس شود، طبق قواعد واجب است. که در آن صورت آن را بعنوان صدقه به فقراء می دهد چنانکه در غیر این از دیگر مالهایی که صاحب آن مجهول است باید چنین کند».^(۲)

در هر صورت برای وجوب خمس در حلال مخلوط به حرام استدلال به روایاتی نموده اند، مابعضی از آنها را بیان می کنیم:

۱- صحیحۃ عمار بن مروان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: در آنچه که از معادن و دریا بدست می آید و در غنیمت و حلال مخلوط به حرام در صورتیکه صاحب آن شناخته شده نیست و گنجها خمس هست».^(۳)

روایت از جهت سند و دلالت اشکال ندارد و ظاهر خمس هم در آن، همان خمس اصطلاحی است، بلکه چه بسا بیان نشدن آن در کتب اربعه (کافی، تهذیب، استبصار و من لایحضر) موجب ضعف آن می شود.

۲- شیخ طوسی از حسن بن زیاد، از امام صادق (ع) روایت کرده که می فرمودند: «مردی خدمت امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت: یا امیر المؤمنین، من

(۱) جوامع الفقیه ۵۰۷/ (چاپ دیگر ۵۶۹).

(۲) مدارك ۳۳۹.

(۳) صحیحۃ عمار بن مروان، المرویه عن الخصال، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: فیما یخرج من المعادن والبحر والغنیمه والحلال اختلط بالحرام اذا لم یعرف صاحبه والکنوز الخمس. (وسائل ۳۴۴/۶، باب ۳، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۶).

مالی بدست آوردم که حلال آن را از حرامش تشخیص نمی دهم؟ حضرت به او فرمود: از آن مال خمس بیرون بیاور، همانا خدای - عزوجل - از آن مال به خمس راضی است و از آنچه که صاحبش شناخته شده است اجتناب کن^(۱).

۳- شیخ طوسی و کلینی و صدوق از سکونی به سندی که اشکالی ندارد - چنانچه درمن لایحضره الفقیه آمده از امام صادق (ع) از پدرش از پدرانش روایت کرده اند که فرمود: «مردی خدمت علی (ع) آمد و گفت: من مالی را کسب کردم که نسبت به حلال و حرام آن تساهل نموده ام، می خواهم توبه کنم ولی مقدار حلال و حرام آن را نمی دانم و به هم آمیخته شده اند؟ حضرت علی (ع) فرمود: خمس مالت را بیرون بیاور، همانا خداوند - عزوجل - از انسان به دادن خمس راضی می شود، و بقیه مال همه آن بر تو حلال است^(۲)».

شیخ طوسی نیز از کلینی همین را روایت کرده است.

ظاهراً روایت سکونی (روایت سوم) و حسن بن زیاد (روایت دوم) به یک روایت برگشت می کنند، به دلیل مشابهت هر دو در سئوالی که از امیرالمؤمنین (ع) شده و هر دو یک واقعه را که در زمان امیرالمؤمنین (ع) اتفاق افتاده نقل می کنند. و تعدد واقعه امر بعیدی است، بنابر این تکیه کردن بر خصوصیات واقعه ای که

(۱) رواه الشيخ بسنده، عن حسن بن زیاد، عن ابی عبدالله (ع) قال: ان رجلا اتی امیرالمؤمنین (ع) فقال: یا امیرالمؤمنین، انی اصبت مالاً لا اعرف حلاله من حرامه؟ فقال له: اخرج الخمس من ذلك المال، فان الله - عزوجل - قد رضى من ذلك المال بالخمسة واجتنب ما كان صاحبه يعلم. (وسائل ۶/۳۵۲، باب ۱۰ من ابواب ما يجب فيه الخمس، حدیث ۱)

(۲) ما رواه المشايخ الثلاثة بسند لا بأس به، عن السكوني، عن ابی عبدالله (ع) ففی الفقیه: روی السکونی، عن ابی عبدالله (ع) عن ابيه، عن آبائه (ع) قال: اتی رجل علیاً (ع) فقال: انی کسبت مالاً اغمضت فی طلبه حلالاً و حراماً، فقد اردت التوبه ولا ادري الحلال منه ولا الحرام فقد اختلط علی؟ فقال علی (ع): اخرج خمس مالک، فان الله - عزوجل - قد رضى من الانسان بالخمسة وسائر المال كله لك حلال. (فقیه ۱۸۹/۳، کتاب المعیشه، باب الدين والقرض، حدیث ۳۷۱۳).

این دو روایت در آن با هم اختلاف دارند مشکل است.

بهر حال آیا این دو روایت حمل می شوند بر مالی که انسان از شخص دیگری به وراثت یا خریدن یا مانند آن بدست آورده و مال آن شخص هم اجمالا حلال و حرامش با هم آمیخته شده و لکن احتمال دارد این مالی که به انسان منتقل شده همه اش از حلال باشد پس برای انسان حلال است و در این صورت خمس در دو روایت بر خمس ارباح مکاسب و بهره ها حمل می شود چنانکه اینطور احتمال داده شده، یا نه مراد مالی باشد که نزد خود انسان یا نزد دیگری حلال و حرامش به هم آمیخته گردیده و لکن این مال مخلوط، به انسان منتقل شده، آنوقت خمس برای حلال نمودن آن باشد؟ دو نظر است، و شاید احتمال دوم آشکارتر باشد.

در این دو روایت احتمال دیگری نیز هست و آن اینکه مراد، حلال شدن مال آمیخته با حرام یا مشتبه باشد، که به سبب توبه شخص حلال شده، و خمس در آن نیز از قبیل خمس بهره ها باشد، و یا اینکه مال به هم آمیخته یا مشتبه به سبب توبه حلال شود، که حرام، در این میان رنگ حلال بخود بگیرد. و این احتمال بعید هم نیست، چنانچه روایات زیادی که در مال آمیخته با «ربا» وارد شده، شاهد بر این مطلب است.

در این ارتباط به وسائل باب پنجم از بابهای ربا^(۱) و همچنین موثقه^(۲) سماعه درباره کسی که از کار برای بنی امیه مالی بدست آورده مراجعه نمائید، و نیز شاهد بر این مطلب است مرسله صدوق در همین بحث حلال مخلوط به حرام که ما در کتاب خمس درباره آن مفصل بحث نموده ایم، مراجعه فرمایید.

۴- مرسله صدوق گوید: مردی خدمت امیرالمومنین (ع) آمد و گفت: ای امیرمؤمنان مالی بدست آورده ام که در آن تساهل نموده ام، آیا توبه برایم هست؟ حضرت فرمود: خمس آنرا نزد من بیاور، آن مرد خمس مالش را آورد، حضرت

(۱) وسائل ۱۲/۴۳۰.

(۲) کتاب الخمس / ۱۱۰ و بعد آن

فرمود: «این مال از آن تو، همانا مرد وقتی که توبه کند مالش هم با او توبه می‌کند».^(۱)

ظاهراً اینست که مرسله اشاره به همان واقعه ای دارد که در روایت سکونی و حسن بن زیاد بیان شد پس سخنی که در آن دو گفته شد در این هم گفته می‌شود.

۵- موثقة عمار ساباطی، از امام صادق (ع) که از حضرت سئوال شد درباره کار برای سلطان که آیا انسان می‌تواند برای او کاری را بعهده بگیرد؟ حضرت فرمود: «خیر مگر اینکه بر کار دیگری قادر نباشد تا بخورد و بیاشامد و چاره دیگری نباشد، پس اگر چنین کرد (برای سلطان کار کرد) و چیزی به دستش آمد باید خمس آن را نزد اهل بیت بفرستد».^(۲)

ظاهراً مراد از خمس در این روایت خمس اصطلاحی می‌باشد ولیکن مورد آن مال مشتبّه است نه مال حلال مخلوط به حرام، زیرا کسی که مال به او منتقل شده علم به وجود حرام در مال ندارد، پس خمس در آن، خمس ارباح مکاسب است. پس مهمترین دلیل در این مسئله صحیحۀ عمار بن مروان و معتبرۀ سکونی است و عمده اشکال در مسئله هم اینست که حکم شرعی در مالی که صاحب آن شناخته شده نیست یا امکان رساندن آن به صاحبش وجود ندارد مثل مال پیدا شده و مالی که دزدان پیش انسان به و دیعه می‌گذارند و غیر آن، صدقه دادن است چنانکه روایات در موارد مختلف آن را گفته اند.

(۱) مرسله الصدوق قال: جاء رجل الى امير المؤمنين (ع) فقال: يا امير المؤمنين، اصبحت مالا اغمضت فيه، أقلّ توبة؟ قال: ايتني خمسة، فاتاها بخمسة، فقال: هولك، ان الرجل اذا تاب تاب ماله معه. (وسائل ۳۵۳/۶، باب ۱۰ من ابواب ما يجب فيه الخمس حديث ۳).

(۲) موثقة عمار الساباطی، عن ابی عبد الله (ع) انه سئل عن عمل السلطان يخرج فيه الرجل؟ قال: لا الا ان لا يقدر على شيء يأكل ولا يشرب ولا يقدر على حيلة، فان فعل فصار في يده شيء فليبعث بخمسة الى اهل البيت. (وسائل ۳۵۳/۳، باب ۱۰ من ابواب ما يجب فيه الخمس حديث ۲).

و بسیار بعید است و قتیکه مقدار حرام معلوم است، مصرف آن مصرف صدقه باشد و آنجا که مقدار حرام معلوم نیست، مصرف آن مصرف خمس اصطلاحی باشد، پس احتمال قوی داده می شود که مصرف خمس در مال حلال مخلوط به حرام همان مصرف صدقات باشد، نهایت امر اینکه وقتی مقدار مجهول باشد خداوند متعال بعنوان مالک اموال و سرپرست افراد غائب، حرام در این میان را به خمس مصالحه فرموده باشد.

و تأیید می کند این مطلب را (که مصرف خمس در حلال مخلوط به حرام، مصرف صدقات است) سخن امام صادق (ع) در روایت سکونی طبق نقل کلینی که فرمود: «خمس مالت را صدقه بده».

علاوه بر اینکه کلینی روایات خمس را در آخر کتاب الحجّه از اصول کافی بیان کرده، چون خمس مصطلح در نزد ایشان از حقوق امامت است، ولیکن روایت سکونی - که گذشت - را در کتاب معیشه از فروع کافی بیان فرموده، پس به این ترتیب روشن می شود که ایشان خمس در مال حلال مخلوط به حرام را از قبیل خمس اصطلاحی قرار نداده است.

و در حاشیه فروع کافی به نقل از مرآة العقول مجلسی آمده است:
«اختلاف کرده اند در اینکه خمس مال مخلوط بحرام خمس اصطلاحی است یا صدقه، و نظر اخیر مشهورتر است».^(۱)

و باید توجه داشت که لفظ خمس یک حقیقت شرعی در خمس اصطلاحی نیست، چنانکه گاهی چنین توهم می شود، بلکه با این لفظ یک قسمت از پنج قسمت اراده شده است، بلکه قرینه اسلوب کلام در بعضی موارد مانند صحیحہ عمار بن مروان بسا گواه باشد بر اینکه خمس اصطلاحی مورد نظر است.

اگر گفته شود: خمس اصطلاحی تمام آن حق واحدی است برای منصب امامت چنانکه بزودی بیان آن خواهد آمد، و صدقه بطور مطلق مصرف آن همه

(۱) کافی ۱۲۵/۵ کتاب المعیشه باب المکاسب الحرام، ذیل خبر سکونی.

مصارف هشتگانه ای است که از جمله آنها تمامی راههای خیر می باشد، نه فقط خصوص فقراء و مساکین، چنانچه چنین چیزی بعید نیست و شاهد بر آن آیه مصرف صدقات و همچنین اطلاق صدقه بر موقوفات عمومی است و نیز این سخن پیامبر (ص): که «هر معروفی صدقه است»^(۱) و باز این سخن: «از بافضیلت ترین صدقه ها اینست که ضعیف را یاری نمائی»^(۲) و مانند دیگر استعمالات لفظ صدقه، در این صورت بطور کلی اشکال مرتفع می شود، زیرا همه اینها [چه خمس و چه صدقات] در مصالح اسلام و مسلمین و کارهای مربوط به امامت و حکومت مصرف می شود که رسیدگی به فقراء مسلمین و فقراء بین هاشم از آنجمله است و در اینجا نکته ایست شایان تأمل^(۳) زیرا اگر دادن صدقه به بنی هاشم را منع کنیم اشکال که مصرف خمس غیر از صدقه هست هنوز باقی است، مگر اینکه گفته شود فقط تنها زکات واجب است که بنی هاشم از آن منع می شوند.^(۴)

- (۱) قوله (ص): كل معروف صدقة. (وسائل ۶/ ۳۲۱ باب ۴۱ من ابواب الصدقة حدیث ۲۰۱).
- (۲) قوله (ع): عونك للضعیف من افضل الصدقة. (تحف العقول ۴۱۴).
- (۳) فتامل: بالاخره صدقه اصطلاحی اگر باشد نمی شود به سادات داد مگر اینکه بگوئیم فقط به پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) نمی شود داد، به سادات دیگر می شود داد یا بگوئیم آن صدقه ای که به سادات نمی شود داد خصوص زکات واجب است.
- (الف - م. جلسه ۳۲۶ درس)
- (۴) اینجا دو مطلب هست: یکی اینکه خمس از آن سادات نیست، همه آن حق واحدی است برای منصب امامت و سادات. از باب اینکه وابستگان به بیت رسالتند امام مسلمین باید آنان را اداره کند، لذا خداوند در آیه شریفه واعلموا انما غنمتم من شی ... برای خدا و رسول و امام لام آورده و برای فقراء و مساکین و ابن سبیل لام نیآورده. دوم اینکه در شرع دارد که مال مجهول المالك و لقطه و ... را صدقه بدهید ما به ذهنمان می آید که یعنی بدهید به فقراء اما این طور نیست، صدقه به مطلق کارهای خیر می گویند و مصرف صدقه هشت چیز است که در آیه شریفه انما الصدقات للفقراء ... بیان شده یعنی تقریباً تمام کمبودهای اجتماعی، و سبیل الله همه راههای خیر

جهت سوم

مصارف خمس

در این ارتباط به برخی از کلمات علمای شیعه و سنت توجه فرمائید:

۱- شیخ طوسی در کتاب فی‌الخلافاً (مسئله ۳۷) گوید:

«خمس نزد فقهاء شیعه به شش قسم تقسیم می‌شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول و سهمی برای ذی‌القربی، این سه سهم برای پیامبر (ص) و بعد از او برای کسی که قائم مقام ایشان است از ائمه و سهمی برای یتیمان و سهمی برای مساکین و سهمی برای در راه ماندگان از آل محمد (ص) که غیر آنان در سهم با آنان شریک نمی‌باشند.

فقهاء سنت در این مسئله با هم اختلاف دارند: شافعی قائل است که خمس غنیمت بر پنج سهم تقسیم می‌شود، سهمی برای رسول خدا (ص) و سهمی برای ذی‌القربی و سهمی برای یتیمان و سهمی برای مساکین و سهمی برای ماندگان در راه، اما سهم رسول خدا (ص) در مصالح مسلمین مصرف می‌شود، و اما سهم ذی‌القربی مصرف خود آنان می‌شود همانطور که در زمان

وامی گیرد، لذا از تمام اوقاف در روایت تعبیر به صدقه شده با اینکه می‌دانیم تمام موقوفات را به فقراء نمی‌دهند بلکه در تمام راههای خیر و در مصارفی که در جامعه نیاز است و کمبود است مصرف می‌شود. (الف - م. جلسه ۳۲۶ درس)

پیامبر (ص) صرف آنان می شد، بنابراین آنچه که بعداً بیان خواهیم کرد. و ابوالعالیه ریاحی قائل است که خمس از غنیمت و فبی بر شش قسم تقسیم می شود: سهمی برای خداوند متعال و سهمی برای رسول، و سهمی برای ذی القربی، و سهمی برای یتیمان سهمی برای مساکین و سهمی برای ماندگان در راه. مالک قائل است به اینکه خمس غنیمت و چهار پنجم فبی مربوط به اجتهاد امام بوده هر کجا صلاح دید مصرف کند باید مصرف شود. ابوحنیفه قائل است به اینکه خمس غنیمت و چهار پنجم فبی بر سه سهم تقسیم می شود: سهمی برای یتیمان، سهمی برای مساکین، سهمی برای ماندگان در راه و این چیزی است که حسن بن زیاد لؤلؤی از او روایت کرده ...

دلیل ما اجماع گروه شیعه و روایات آنان است، و نیز آیه شریفه: فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ. الایه. ^(۱)

۲- و نیز در خلاف (مسئله ۳۸) آمده است:

«سهم ذی القربی ثابت و با وفات پیامبر (ص) ساقط نمی شود، و برای کسی است که قائم مقام ایشان است. شافعی گوید: سهم ذی القربی ثابت بوده و از بین نمی رود و آن یک پنجم خمس است که به مصرف خویشاوندان پیامبر (ص) می رسد چه غنی آنان و چه فقیر که به سبب خویشاوندی مستحق آن هستند.

ابوحنیفه گوید: سهم ذی القربی با وفات پیامبر (ص) ساقط می شود ...

دلیل ما. اجماع گروه شیعه و روایات آنان است، و نیز آیه شریفه: وَلِذِي الْقُرْبَى ... ^(۲)

۳- و نیز در خلاف (مسئله ۳۹) است:

نزد فقهای شیعه است که سهم ذی القربی برای امام است، و در نزد شافعی

(۱) خلاف ۲/۳۴۰

(۲) خلاف ۲/۳۴۱.

است که برای همه ذی القربی است و دور و نزدیک و مرد و زن در آن مساویند ... دلیل ما اجماع گروه شیعه است»^(۱).

۴- و نیز در خلاف (مسئله ۴۱) آمده است:

«سه سهمی که از خمس برای یتیمان و مساکین و مانند گان در راه است، مخصوص کسانی است که از آل رسول (ص) می باشند نه غیر ایشان، و همه فقهاء سنت در این جهت مخالفند و میگویند: برای فقراء مسلمین و یتیمان آنان و مسلمین مانده در راه می باشد و مخصوص کسانی که از آل رسول (ص) باشند نیست. دلیل ما اجماع گروه شیعه و روایات آنان است»^(۲).

۵- و در خراج ابو یوسف قاضی آمده است:

«اما خمسی که از غنیمت بیرون آورده می شود محمد بن سائب کلیبی از ابی صلاح، از عبدالله بن عباس برای من نقل کرد که گفت: خمس در زمان رسول خدا (ص) بر پنج سهم بود. سهمی برای خدا و رسول، و سهمی برای ذی القربی و سه سهم برای یتیمان و مساکین و مانند گان در راه، سپس ابوبکر و عمر و عثمان آن را بر سه سهم تقسیم نمودند، و سهم رسول و ذی القربی ساقط شد و بر سه تای بقیه تقسیم گردید، سپس علی بن ابیطالب (ع) به همان نحوی که ابوبکر و عمر و عثمان تقسیم کرده بودند تقسیم نمود از عبدالله بن عباس برای ما روایت شده که گفت: عمر بن خطاب عرضه داشت بر ما که از خمس، بی همسران را به ازدواج در آوریم و از آن دیون بدهکاران را قضا نمائیم، پس ما از قبول آن خودداری کردیم مگر اینکه در اختیار خود ما قرار دهد، و او هم از آن امتناع نمود.

ابویوسف گوید: محمد بن اسحاق مرا خبر داد، از امام باقر (ع) گوید به حضرت عرض کردم: نظر علی (ع) در خمس چه بود؟ حضرت فرمود:

(۱) خلاف ۲/۳۴۳.

(۲) خلاف ۲/۳۴۴.

نظر علی (ع) در خمس همان نظراهل بیتش بود ولیکن از مخالفت ابابکر و عمر کراهت داشت ...

ابویوسف گوید: عطاء بن سائب برای من نقل کرد که عمر بن عبدالعزیز سهم رسول و سهم ذی القربی را برای بنی هاشم فرستاد.^(۱)
 ۶- در تفسیر قرطبی آمده است:

«مالک گوید: خمس به نظرواجتهاد امام واگذار شده از آن به هر اندازه که خواست می گیرد و طبق اجتهاد خود به خویشاوندان می دهد، و بقیه را در مصالح مسلمین مصرف می کند، و خلفاء چهارگانه هم به آن قائل بوده و عمل می کردند و سخن پیامبر (ص) بر آن دلالت دارد: از آنچه که خدا به شما برگردانده (فی) برای من نیست مگر خمس، و خمس هم به خود شما برگردانده می شود».^(۲)

۷- در مغنی ابن قدامة حنبلی آمده است:

«فصل چهارم اینکه خمس بر پنج سهم تقسیم می شود، عطا و مجاهد و شعبی و نخعی و قتاده و ابن جریح و شافعی به همین قائلند، و گفته شده خمس برشش قسم تقسیم می شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول ...
 ابن عباس روایت کرده که ابوبکر و عمر خمس را بر سه سهم تقسیم می کردند، و مانند آن هم از حسن بن محمد بن حنفیه حکایت شده، و اصحاب قیاس هم همین را قائلند: می گویند: خمس بر سه سهم تقسیم می شود: یتیمان و مساکین و در راه ماندگان، و سهم رسول خدا (ص) و نیز سهم خویشاوندانش را با وفات حضرت ساقط می دانند.

مالک گوید: فی و خمس یکی بوده و در بیت المال قرار داده می شود، ابن قاسم گوید: از کسی که به او اعتقاد دارم به من رسیده که مالک گوید: امام

(۱) خراج / ۱۹-۲۱.

(۲) تفسیر قرطبی ۱۱/۸

خویشاوندان رسول خدا (ص) را بنا بر آنچه که خود نظر دارد از خمس می دهد، ثوری و حسن گویند: امام، خمس را هر جا که خداوند - عزوجل - نظر دارد قرار می دهد و دلیل ما این آیه شریفه است که: «واعلموا انما غنمتم الايه»^(۱).

آنچه در کلام شیخ طوسی و غیر ایشان از فقهاء شیعه است که سه سهم (خدا، رسول و ذی القربی) و حتی سهم ذی القربی در زمان پیامبر (ص) برای پیامبر (ص) است شاهد است بر آنچه که بیان خواهیم نمود که آن سه سهم بلکه همه شش سهم حق امامت و امارت (حکومت) است چون منصب امامت در زمان پیامبر (ص) برای خود حضرت است و امامت قائم به ایشان است و لازمه این مطلب انتقال این سهام است از پیامبر (ص) به امام بعد از ایشان و همچنین از امام قبل به امام بعد تا آخر.

و آنچه که ابوحنیفه و پیروان او فتوی داده اند به اینکه با وفات پیامبر (ص) آن سه سهم ساقط می شود بر اساس چیزی است که از عمل خلفاء بعد از پیامبر (ص) حکایت کرده اند، و کسی که دارای زیرکی باشد، دست سیاست را اینگونه اعمال مشاهده می کند، و گرنه ساقط شدن حق ذی القربی بعد از وفات پیامبر (ص) چه وجهی می تواند داشته باشد؟!.

و آنچه که مالک به آن فتوی داده به اینکه خمس و فئ را از بیت المال دانسته و اینکه امام خویشاوندان رسول (ص) (سادات) را از آن می دهد به همان چیزیکه ما آن را بزودی بیان خواهیم کرد بازگشت می کند که همه خمس حق واحدی است که در اختیار امام مسلمین می باشد و خمس نیز نظیر فئ و انفال است، نهایت امر اینکه امام از آن، احتیاجات سه صنف از سادات (یتیمان و مساکین و ابن سبیل) را بعنوان اینکه آنان از خانه و حی و امامتند برطرف می نماید.

در هر صورت تقسیم خمس به شش سهم چیزی است که به مشهور نسبت داده

شده، و در مجمع البیان آمده: فقهاء شیعه به آن قائلند. و در انتصار و خلاف و غنیه آمده که اجماع بر آنست، و از امالی صدوق است که تقسیم آن به شش سهم از دین امامیه است.

و استدلال نموده اند بر تقسیم خمس به شش سهم - علاوه بر اجماعی که ادعا شد و شهرت قطعی به ظاهر آیه و روایات مستفیضه ای که به توضیح آن می پردازیم:

بیان معنای آیه شریفه: **واعلموا انما غنمتم ...**

خداوند متعال می فرماید: **واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل**: بدانید هرگونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه می باشد. ^(۱)

در اول بحث خمس بیان صدر آیه گذشت رجوع نمائید.

اما این قسمت فرمایش خداوند: **فان لله خمسهُ ...**، در این سخن با یک نگاه ابتدائی دوا احتمال وجود دارد:

اول: اینکه از آن قسمت کردن و جزء جزء نمودن اراده شده، پس قسمت کردن به شش سهم مراد است، چنانکه مشهور از فقهاء شیعه بر این قولند، یا پنج سهم نمودن به اینکه سهم خدا و رسول یکی قرارداد شده چنانکه بعضی این را قائلند، و بر این احتمال نیز دلالت دارد ظاهر زیادی از روایات.

دوم: اینکه مراد از **«فان لله خمسهُ»** اینست که همه خمس مال خدا است و در آن، ترتیب مراعات شده، به این بیان که همه خمس حق واحدی است که خداوند متعال آن را برای منصب امامت و مقام فرمانروائی قرارداد شده است، و چون فرمان دادن اولاً و بالذات برای خداوند متعال، بعنوان اینکه صاحب عالم ملک

وملكوت است می باشد (ان الحكم الا لله: حکم وفرمان تنها از آن خداست)^(۱) خداوند آنرا برای رسول قرار داده آنجا که می فرماید: «النبی اولى بالمومنین من انفسهم: پیامبر (ص) نسبت به مومنان سزاوارتر از خود ایشان است»^(۲) و پیامبر (ص) آنرا برای ذی القربی قرار داد چنانکه این سخن پیامبر (ص) در غدیر خم شاهد بر آنست: «هرکسی که من سرپرست و مولای او هستم بعد از من علی (ع) مولای اوست».^(۳)

پس قهراً همه خمس اولاً وبالذات برای خداوند متعال است، و در طول آن همه خمس برای رسول است، و بعد از رسول برای کسی که جانشین اوست از خویشاوندان او، هرامامی بعد از امام دیگر، بنا بر آنچه که اعتقاد ما در امامت است.

و اما این سخن خداوند: «والیتامی» و کلمات بعد از آن چون لام ملکیت و اختصاص بر آن داخل نشده پس خمس به ایشان اختصاص نداشته و ملک آنان نمی باشد و تنها آنان مصارف خمس می باشند نه مالک آن و اینکه در آیه صریحاً نام برده شده اند از باب اهمیت به شئون آنان و آگاهی دادن به اینکه ایشان از وابستگان و پیوستگان به حکومت و بیت پیامبر (ص) هستند، می باشد.

و شاید در بیان نشدن «لام» علاوه بر آنچه گفته شد نکته دیگری نیز باشد و آن اشاره به شدت پیوستگی آنان به رسول و ذی القربی است در حقیقت آنان از پیامبر و ذی القربی جدا نیستند تا نیاز به تکرار لام ملکیت باشد پس آیه دلالت دارد بر اعتبار انتساب آنان از نظر نسب به رسول و ذی القربی.

و اما این قول خداوند: «ولذی القربی» در این سخن با یک نگاه ابتدائی سه احتمال وجود دارد:

(۱) انعام (۶) / ۵۷ و یوسف (۱۲) / ۴۰ و ۶۷.

(۲) احزاب (۳۳) / ۶.

(۳) الغدیر و بعد آن، و این جزء از کلام پیامبر (ص) در صفحه ۱۱ است.

اول اینکه: مراد به «ذی القربی» خویشاوندان کسی که خمس به او تعلق گرفته باشد، مانند این آیه شریفه: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقَرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ: نیکوکاران کسانی هستند که مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه انفاق می کنند».^(۱)

ظاهراً تا آن اندازه ای که اطلاع دارم هیچیک از علماء شیعه و سنی در ذی القربی آیه خمس، این احتمال را نگفته اند.

دوم: اینکه مراد به «ذی القربی» خویشاوندان پیامبر (ص) از قریش یا از بنی هاشم یا بنی هاشم و بنی المطلب بطور مطلق باشد [اگرچه عباسی یا حارثی یا لهبی باشند] و فقهاء سنت این احتمال را اختیار نموده اند و به ابن جنید نیز که از فقهاء شیعه است نسبت داده شده است.

سوم: مراد به «ذی القربی» خصوص امام باشد و اینکه مفرد بیان شده برای آگاهی دادن به همین نکته است، چون در هر زمانی امام یک شخص است، و خداوند متعال با این تعبیر آگاهی داد به اینکه مستحق برای منصب امامت بعد از رسول خویشاوندان او می باشند، و از ظاهر کلمات فقهاء امامیه همین احتمال استفاده می شود و، روایات شیعه نیز بر آن دلالت دارد، و عبارت خلاف درباره آن قبلاً گذشت و در آن نسبت مخالفت نداده بود مگر به ابن جنید که از فقهاء شیعه است.

و چون آن سه صنف (یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان) در نزد شیعه باید کسانی باشند که متسبب به پیامبر (ص) هستند چنانکه می آید، پس بناچار مراد از ذی القربی مطلق کسانی که نزدیک به پیامبرند نمی باشد - به جهت پرهیز از تکرار - پس مراد به ذی القربی کسی است که دارای نزدیکی خاص باشد و آن امام بعد از پیامبر (ص) است.

و اما قول خداوند متعال: «وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» مشهور بین فقهاء

شیعه است که این سه صنف به کسانی که از آل رسول (ص) می باشند اختصاص دارد، و بعضی از فقهاء بر آن ادعای اجماع کرده اند.

اما فقهای سنت قائل به عمومیت آن برای همه یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان از مسلمین می باشند و تا اندازه ای ابن جنید از فقهاء شیعه نیز با آنان موافقت نموده است.

فقهاء شیعه بعد از ادعای اجماع و شهرت قطعی بر اختصاص سه صنف، به آل رسول (ص) به روایات زیادی استدلال کرده اند، از جمله آن روایات مرسله ابن بکیر، از یکی از آن دو (امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) است که فرمود:

«ویتیمان - در آیه شریفه - یتیمان رسول (ص) و مسکینان از آل رسول (ص) و در راه ماندگان از آل رسول (ص) می باشند و به غیر آنان تفسیر نمی شود».^(۱)

و از جمله آن روایات مرسله طولانی حماد است، از عبد صالح (ع) - موسی بن جعفر (ع) - که فرمود:

«ونصف دیگر خمس بین اهل بیت پیامبر (ص) تقسیم می شود، سهمی برای یتیمانشان، و سهمی برای مسکینانشان، و سهمی برای در راه ماندگانشان».^(۲)

و غیر اینها از دیگر روایات، رجوع نمائید.

ممکن است برای احتمال دیگر [تعمیم آیه به یتامی و مساکین و ابن سبیل غیر منتسبین به پیامبر اکرم (ص)] به دو دلیل استدلال نمود:

اول: اینکه معنای آیه اگر چه نسبت به همه زمانها عام است، لکن مورد آیه جنگ بدر است که در سال دوم از هجرت واقع شده و در آن وقت در میان کسانی

(۱) فی مرسله ابن بکیر عن احدهما (ع): والیتامی یتامی الرسول والمساکین منهم وابناء السبیل منهم، فلا یخرج منهم الی غیرهم. (وسائل ۳۵۶/۶ باب ۱ من ابواب قسمة الخمس، حدیث ۲).

(۲) فی مرسله حماد الطویل، عن العبد الصالح (ع): ونصف الخمس الباقی بین اهل بیه، فسهام لیتاماهم، و سهم لمساکینهم، و سهم لابناء سبیلهم. الحدیث. (وسائل ۳۵۸/۶، باب ۱، من ابواب قسمة الخمس حدیث ۸).

که از بنی هاشم اسلام آورده بودند یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان موجود نبود تا اینکه خمس غنیمت بر آنان قسمت شود و لکن اصناف سه گانه از غیر بنی هاشم زیاد بودند، مخصوصاً از مهاجرینی که از محل زندگی شان بیرون رانده شده بودند، مگر اینکه تشریع حکم برای سه صنف از بنی هاشم به لحاظ زمانهای آینده واقع شده باشد نه فقط زمان نزول آیه شریفه.

دوم: آیه فی که در سوره حشر^(۱) بیان گردیده با این آیه در الفاظ و خصوصیات مانند یکدیگرند و فی در نزد شیعه از انفال بوده که اختصاص به امام مسلمین دارد، و در آن نه چند سهم کردن راه دارد و نه قسمت کردن، بلکه امام می تواند در اصناف سه گانه بطور مطلق (بنی هاشم و غیر آن) مصرف نماید چنانچه رسول خدا (ص) در فقیران مهاجری که از موطنشان بیرون شده بودند و در بعضی از انصار مصرف نمودند.

و در روایات ما نیز مواردی که بر عمومیت دلالت داشته باشد وجود دارد چنانچه در رساله منسوب به امام صادق (ع) که در تحف العقول روایت شده آمده است که حضرت فرمود: «رسول خدا (ص) آن غنیمتی را که بدست آورده بود پنج قسمت کرد و سهم خدا را خود بدست گرفت تا نام خدا را با آن زنده نگاه دارد، و پس از خودش آنرا جاودانه سازد، سهمی هم به خویشان خود از بنی عبدالمطلب اختصاص داد، سهمی هم برای یتیمان مسلمان، سهمی هم برای مستمندان، سهمی هم برای واماندگان در راه از مسلمانان که در غیر تجارت سفر کرده اند، و این بود جریان روز بدر- یعنی کیفیت تشریع خمس در آن روز- الحدیث.». (۲)

(۱) حشر (۵۹) / ۷.

(۲) فی الرسالة المنسوبة الى الامام الصادق (ع) المروية فی تحف العقول قوله: فخمس رسول الله (ص) الغنیمة التي قبض بخمسة اسهم، فقبض سهم الله لنفسه یحیی به ذکرة و یورث بعده، و سهماً لقرابته من بنی عبدالمطلب، فانفذ سهماً لایتام المسلمین و سهماً لمساکینهم و سهماً لابن السبیل من المسلمین فی غیر تجارة، فهذا یوم بدر. الحدیث. (تحف العقول / ۳۴۱).

بیان مصارف خمس در روایات

روایاتی که متعرض مصرف خمس شده اند زیاد است، از بعضی از آنها تقسیم خمس به شش سهم استفاده می شود، و از بعضی دیگر تقسیم خمس به پنج سهم، و ما به تفصیل در کتاب خمس متعرض این روایات شده ایم، رجوع نمائید. ^(۱) و در اینجانب نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:

۱- مرسله طولانی حماد که مشتمل بر احکام زیادی است و کلینی و شیخ هر دو آنرا روایت کرده اند: در آخر کتاب الحجه از اصول کافی آمده است: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی از بعضی اصحاب ما از عبد صالح (موسی بن جعفر ع) روایت نموده که فرمودند:

«خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنائم (جنگ)، از غواصی در دریا، از گنجها، از معادن و از معدن نمک که از همه این پنج صنف خمس گرفته می شود و در اختیار کسانی است که خداوند برای آنها قرارداد و چهار پنجم دیگر - در غنائم جنگ - بین کسانی که در آن جنگ شرکت نموده و پیشرفت آنها را به عهده داشته اند تقسیم می شود. و خمس در بین اهل آن بر شش سهم قسمت می شود: سهمی برای خدا، سهمی برای رسول خدا، سهمی برای ذی القربی، سهمی برای یتیمان، سهمی برای مستمندان و سهمی برای واماندگان در راه، پس سهم خدا و سهم رسول خدا (ص) برای اولوالامر بعد از رسول خدا (ص) بصورت وراثت می باشد، پس اولوالامر سه سهم دارد: دو سهم بعنوان وراثت (سهم خدا و رسول) و یک سهم هم که از طرف خدا قسمت او شده، و نصف خمس بطور کامل برای او است.

و نصف دیگر خمس بین اهل بیت پیامبر (ص) تقسیم می شود: سهمی برای یتیمان و سهمی برای مستمندان و سهمی برای واماندگان در راه که بین آنان بر اساس کتاب و سنت [کفاف و گشایش زندگی، تهذیب] قسمت می شود،

به مقداری که در طول سال بی نیاز باشند پس اگر چیزی از آن زیاد آمد برای والی و حاکم است، و اگر قابل قسمت نبود یا کم آمد و به حدی نبود که آنان را بی نیاز سازد بر والی است که از اموالی که نزد اوست به حدی که آنان را بی نیاز کند مخارج آنانرا تکمیل نماید و این لزوم تکمیل مخارج آنان از این نظریه عهده حاکم گذاشته شده که مقدار اضافه از سهم آنان نیز به حاکم تعلق دارد.^(۱)

این روایت با اینکه مرسل است ولی فقهاء شیعه در ابواب مختلف به فرازهای مختلف آن عمل کرده اند و حماد بن عیسی از کسانی است که بزرگان بر صحت آنچه از طریق او صحیح دانسته شده اجماع دارند.^(۲)

محور کلام در روایت بیان وظائف امام در زمان بسط ید و تشکیل حکومت اسلامی و تشریح چگونگی قسمت نمودن و مصرف کردن اموال و مالیاتهای اسلامی - از قبیل خمس ها و زکات ها و خراج زمینها و انفال - که نزد امام جمع

(۱) فی اواخر کتاب الحجة من اصول الکافی: علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابیه، عن حماد بن عیسی، عن بعض اصحابنا، عن العبد الصالح (ع) قال: الخمس من خمسة اشياء: من الغنائم الغوص ومن الكنوز ومن المعادن والملاحه يؤخذ من كل هذه الصنوف الخمس فيجعل لمن جعله الله - تعالى - له ويقسم الاربعة الاخماس بين من قاتل عليه و ولی ذلك ويقسم بينهم الخمس على ستة اسهم: سهم لله وسهم لرسول الله وسهم لذی القری و سهم للیتامی وسهم للمساکین وسهم لابناء السبیل، فسهم الله وسهم رسول الله (ص) لا ولی الامر من بعد رسول الله (ص) وراثه فله ثلاثة اسهم: سهمان وراثه و سهم مقسوم له من الله وله نصف الخمس کملا.

ونصف الخمس الباقي بين اهل بيته: فسهم لیتاما هم وسهم لمساکینهم وسهم لابناء سبیلهم يقسم بينهم على الكتاب والسنة (على الکفاف واسعة - التهذيب) ما يستغنون به فی مستهم، فان فضل عنهم شئ فهو للوالی، وان عجز او نقص عن استغنائهم كان على الوالی ان يتفق من عنده بقدر ما يستغنون به، وانما صار عليه ان يمولهم لان له ما فضل عنهم. الحديث.

(اصول کافی ۵۳۹/۱ کتاب الحجة، باب القی والانفال ... ووسائل ۳۵۸/۶ باب ۱،

من ابواب قسمة الخمس حدیث ۸).

(۲) تنقیح المقال ۳۶۷/۱.

می شود است، بنابراین روایت از حکم زمان غیبت یا زمان عدم قدرت جهت تشکیل حکومت حقه ساکت است. بنابراین استدلال به این مرسله برای جواز برطرف کردن نیاز فرزندان پیامبر (ص) یعنی سادات در عصر غیبت یا در زمان عدم بسط ید از سهم امام در حالی که اموال جمع شده نزد امام بسیار بوده و بعضی از موارد مصرف هم به مراتب با اهمیت تر از تأمین سادات می باشند، چنین استدلالی جداً مشکل است چنانکه مخفی نیست.

واینکه این روایت متعرض خمس ارباح مکاسب نشده با اینکه در مقام برشمردن همه موارد خمس است. و از طرفی در زمان امام کاظم (ع) هم خمس ارباح از چیزهایی بوده که عام البلوی محسوب می شده، این تا حدی موجب سستی و اشکال در خمس ارباح مکاسب است، فتدبر (قبلاً گفتیم که اجماع و روایات بر خمس ارباح مکاسب دلالت دارد).

۲- مانند همین مرسله است مرفوعة احمد بن محمد، پیرامون موارد خمس و قسمت نمودن آن به شش سهم و کامل کردن حق سادات اگر کم آمد که شیخ آن را روایت کرده، رجوع نمائید.^(۱)

۳- شیخ به سند خود از عبدالله بن بکیر، از برخی اصحابش، از یکی از آن دویز رگوار (امام باقر (ع) یا صادق (ع)) درباره سخن خداوند متعال: واعلموا انما غنمتم ... روایت نموده که حضرت فرمود:

«خمس خدا برای امام است، و خمس رسول هم برای امام است، و خمس ذی القربی برای خویشان رسول است، یعنی امام و یتیمان منظور یتیمان رسول و مستمندان و واماندگان در راه از آنان می باشد، و به غیر ایشان روا نیست داده شود».^(۲)

(۱) وسائل ۳۵۹/۶ باب من ابواب قسمة الخمس، حدیث ۹.

(۲) ما رواه الشيخ عن عبدالله بن بکیر عن بعض اصحابه عن احدهما (ع) فی قول الله تعالى: واعلموا انما غنمتم ... ، قال: خمس الله للامام و خمس الرسول للامام، و خمس ذوی القربی لقراة الرسول: الامام. والیتامی یتامی الرسول و المساکین منهم و ابناء السبیل منهم، فلا یخرج منهم الی غیرهم. (وسائل ۳۵۶/۶ باب ۱ من ابواب قسمة

و عبدالله بن بکیر از کسانی است که بزرگان، برصحت آنچه از طریق او صحیح دانسته شده اجماع و اتفاق دارند.^(۱)

۴- در درّ المنثور آمده است:

«ابن منذر از طریق ابی مالک به نقل از ابن عباس روایت نموده که گفت: رسول خدا (ص) آنچه که فتح می شد را پنج قسمت می نمود: چهارپنجم برای کسانی که شاهد فتح بودند و یک پنجم را بعنوان خمس خدا می گرفت و بر شش سهم قسمت می کرد: سهمی برای خدا، سهمی برای رسول، سهمی برای ذی القربی سهمی برای یتیمان، سهمی برای مسکینان و سهمی برای واماندگان در راه».^(۲)

۵- در صحیحۃ ربیع بن عبدالله، از امام صادق (ع) که حضرت فرمودند:

«رسول خدا (ص) هر وقت غنیمت بدستشان می آمد اجناس برجسته آن را می گرفت و آن برای ایشان بود، سپس بقیه را پنج قسمت می کرد یک پنجم آن را خود می گرفت سپس چهارپنجم دیگر را بین مردمی که بر آن جنگ کرده بودند تقسیم می نمود، سپس یک پنجمی که گرفته بود پنج قسمت می کرد: خمس خدا - عزوجل - را برای خود بر میداشت، بعد چهارپنجم دیگر را بین خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه قسمت می کرد و به هریک از آنان حقی می داد. و امام هم این چنین می گیرد همانطور که پیامبر (ص) می گرفت».^(۳)

الخمس حدیث (۲).

(۱) تنقیح المقال ۱۷۱/۲

(۲) فی الدر المنثور: و اخرج ابن المنذر من طریق ابی مالک، عن ابن عباس قال: کان رسول الله (ص) یقسم ما افتتح علی خمسة اخماس: فاربعة اخماس لمن شهده و یأخذ الخمس الله فیقسمه علی ستة اسهم: فسهام لله و سهم للرسول و سهم لذی القربی و سهم للیتامی و سهم للمساکین و سهم لابن السبیل. الحدیث. (الدر المنثور ۱۸۶/۳).

(۳) صحیحۃ ربیع بن عبدالله عن ابی عبدالله (ع) قال: کان رسول الله (ص) اذا اتاه المغنم اخذ صفوه و کان ذلک له ثم یقسم ما بقی خمسة اخماس و یأخذ خمسة، ثم یقسم اربعة اخماس بین الناس الذین قاتلوا علیه. ثم قسم الخمس الذی أخذہ خمسة

معنای صحیحہ بیان کاری است که پیامبر (ص) در غنیمت و در خمس نه یک مرتبه بلکه بطور دائم انجام می داده است، و شاید اینکه پیامبر (ص) در خمس چنین می کرد (پنج قسمت می نمود) از جهت افزودن بر دیگر مستحقین بوده است. - در حقیقت سهم خود را بدیگر مستحقین خمس داده است. - و این با آن سخن حضرت (ع) که فرمود: «و امام هم این چنین می گیرد» منافات ندارد زیرا شاید همانند بودن - امام با پیامبر (ص) در گرفتن خمس و اشیاء برجسته از غنیمت و خمس باشد، نه همانندی در همه جهات.

ظاهر این صحیحہ عمومیت اصناف سه گانه (یتیمان و مسکینان و ماندگان در راه) می باشد و اختصاص به فرزندان پیامبر (ص) ندارد. (روایت قبلی از درّ المنثور نیز عمومیت داشت)

و صحیحہ را حمل بر تقیه نمودن مشکل است، زیرا جداً از امام صادق (ع) دور است که به انگیزه تقیه نسبت خلاف واقع به پیامبر (ص) بدهد. و لکن با همه اینها مقاومت صحیحہ با ظاهر آیه و صریح روایات و فتواهایی که دلالت بر تقسیم خمس به شش سهم دارند مشکل است. - زیرا در همه اینها انتساب اصناف ثلاثه به پیامبر شرط شده است.^(۱)

خمس حقی واحد برای منصب امامت

قبلاً در تفسیر آیه شریفه احتمال دیگری را بیان کردیم که فی نفسه قوی است و آن اینکه مراد از ترتیب آیه ترتیب در اختصاص خمس است، نه قسمت نمودن

اخماس: یاخذ خمس الله - عزوجل - لنفسه، ثم یقسم الاربعة اخماس بین ذوی القربى والیتامی والمساکین و ابناء السبیل یعطى کل واحد منهم حقا و کذا لک الامام یاخذ کما اخذ الرسول (ص). (وسائل ۳۵۶/۶ باب ۱ من ابواب قسمة الخمس حدیث ۳۰)

(۱) ولی با توجه به مبنای حضرت استاد که خمس را کلاً حق واحد و در اختیار حاکم به حق می دانند چه اشکالی دارد گفته شود که صحیحہ، عمل پیامبر را که صاحب اختیار می باشد نقل نموده نه اینکه در مقام بیان حکم کلی الهی و همیشگی باشد. (مقرر)

وجزء کردن آن، به این بیان که خمس حق واحدی است که برای منصب امامت و فرمانروائی قرار داده شده و چون فرمانروائی اولاً و بالذات برای خداوند متعال است، و از طرف خدا برای رسول و از طرف رسول (ص) برای ذی القربی در غدیر خم قرار داده شده، پس بناچار همه خمس اولاً و بالذات برای خداوند متعال بوده و در مرتبه بعد همه آن برای رسول بعنوان اینکه جانشین خدا در فرمان دادن است می باشد و بعد از رسول برای امامی است که جانشین رسول می باشد، و انفال نیز مانند خمس است.

نمی گوئیم: خمس و انفال برای شخص امام است، بلکه می گوئیم: خمس و انفال برای منصب امامت است، همانگونه که اموال عمومی مال دولت و حکومت است. و اما اصناف سه گانه خمس، نه ملک آنان است و نه اختصاص به آنان دارد بلکه آنها فقط مصارف خمس می باشند، و برای همین است که نه در آیه خمس و نه در آیه فئ بر سر اصناف «لام» داخل نشده است، و سیاق آیه خمس و روایات زیاد بر این احتمال شهادت می دهند:

اما آیه، اولاً: از این جهت که خداوند متعال «لام اختصاص» را فقط بر اسم شریف خود و بر هر یک از رسول و ذی القربی و نه اصناف سه گانه، آورده است و ظاهر لام هم اختصاص تام و ملکیت مستقل است.

و آن موجب می شود که همه خمس اختصاص به خداوند متعال بطور مستقل پیدا کند و سپس به رسول و سپس به ذی القربی و بناچار اختصاص خمس بصورت طولی و به ترتیب می باشد. و اما اصناف سه گانه دیگر، خمس اختصاصی به آنان نداشته و ملکیتی برای آنان نیست آنان فقط مصارف خمس می باشند، و ازمالیات حکومت و امامت روزی می خورند برای اینکه جزء افراد خانه و شئون امامتند، و به همین جهت است که ممتازند و از دیگر فقراء جدا می شوند، چون دیگر فقراء ازاموال مردم و صدقات آنان ارتزاق می کنند.

و ثانیاً: چنانچه در جای خود گفته اند: اگر چیزی که حق او تاخیر است مقدم

شود فایده حصر می دهد بنا براین مقدم شدن «لله» - که خبر آن است - بر «خمس» - که اسم آن است - درآیه شریفه از چیزهایی است که از آن اختصاص همه خمس به خدا استفاده می شود.

و بر فرض اینکه آیه شریفه ظهور در قسمت نمودن داشته باشد باید گفت که خمس به سه قسم تقسیم بشود نه شش قسم یعنی سهمی برای خدا و سهمی برای رسولش و سهمی برای ذی القربی قرار داده شود و اصناف سه گانه هم از جهت نسبت پیدا کردن به پیامبر (ص) تابع ذی القربی بوده و در سهام با ذی القربی شریک می باشند.

و اما روایاتی که ظهور در این دارد که خمس حق واحدی است برای منصب امامت، زیاد است، که بعضی از آنها را بیان می کنیم:

روایت اول: سید مرتضی در محکم و متشابه به نقل از تفسیر نعمانی از علی (ع) روایت کرده که فرمود:

اما آنچه در قرآن آمده از بیان وسائل و اسباب زندگانی و درآمدهای خلق که خداوند سبحان ما را به آن آگاه گردانیده از پنج راه است: راه امارت (حکومت) راه آباد نمودن، راه کرایه دادن، راه تجارت و راه صدقات.

اما بهره بردن از راه امارت از این آیه شریفه استفاده می شود: واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین. پس در این آیه شریفه خمس غنائم برای خدا قرار داده شده ...»^(۱)

نگاه کن که امام (ع) همه خمس را پول امارت (حکومت) نامید سپس تصریح

(۱) ما رواه السيد المرتضى فى المحکم والمتشابه نقلا عن تفسیر النعمانی باسناد عن علی (ع) قال: واما ما جاء فى القرآن من ذکر معایش الخلق واسبابها فقد اعلمنا - سبحانه - ذلك من خمسة اوجه: وجه الاماره ووجه العمارة ووجه الاجارة ووجه التجارة ووجه الصدقات. فاما وجه الاماره فقوله تعالى واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس و للرسول ولذی القربى والیتامى والمساکین. فجعل الله خمس الغنائم ... الحديث. (وسائل ۳۴۱/۶ باب ۲ من ابواب ما يجب فيه الخمس حديث ۱۲).

فرمود که همه آن برای خداوند متعال است، و مقصود از آن مالکیت تکوینی خدا نمیباشد چه اینکه چنین مالکیتی مخصوص به خمس تنها نیست، بلکه مقصود مالکیت تشریعی است یعنی خداوند خمس را ملک خود بعنوان حاکم حقیقی و به حق مردم قرار داده است، و اگر فقط یک ششم آن برای خدا بود دیگر نسبت همه آن به خدا نیکو نبود، پس آنچه ما گفتیم که همه خمس حق واحد بوده و برای کسی است که حق فرمان دادن و امرنمودن دارد صحیح می باشد، و فرمان دادن برای خدا و رسولش و کسی که جانشین رسول است بنحو ترتیب می باشد.

واموال عمومی هم که در اختیار امام است گاهی از آن به مال خدا تعبیر شده چنانچه در نهج البلاغه آمده است:

«مال خدا را می خوردند مانند خوردن شتر گیاه بهار را». ^(۱) ولی در صحت روایات کتاب محکم و متشابه اشکالی هست که در بحثهای گذشته بآن اشاره شد. روایت دوم: صدوق در فقیه از سکونی، از جعفر بن محمد (ع) از پدرش، از پدرانش روایت کرده که فرمود: علی (ع) فرمودند: «وصیت به یک پنجم باشد، زیرا خداوند - عزوجل - برای خود به خمس راضی شده است». ^(۲)

از این روایت استفاده می شود که همه خمس برای خداوند متعال است. بلکه ممکن است کسی بگوید: مراد از خمس در این روایت خمس اصطلاحی نیست بلکه منظور اینست که آنچه وصیت می شود در راه قرب به خدا، یک پنجم از مال باشد.

روایت سوم: صفار در بصائر الدرجات از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر (ع) روایت کرده که گوید:

(۱) فی نهج البلاغة: یخضمون مال الله خضمة الابل نبتة الربیع. (نهج البلاغة فیض ۵۱، لح ۴۹/ خطبه ۳. عبده ۳۰/۱).

(۲) ما رواه الصدوق عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه (ع) قال: قال علی (ع): الوصية بالخمس، لان الله - عزوجل - قدرضى لنفسه بالخمس. (وسائل ۳۶۱/۱۳، باب ۹، از ابواب احکام وصایا. حدیث ۳).

«بر حضرت آیه خمس را خواندم حضرت فرمود: آنچه برای خداست، برای رسولش می باشد، و آنچه برای رسول خداست، برای ماست. سپس فرمود: به خدا سوگند خداوند بر مؤمنین روزیشان را آسان گردانیده به پنج درهم که یک درهم را برای پروردگارشان قرار دهند و چهار درهم دیگر را بطور حلال بخورند».^(۱)

از روایت استفاده می شود که خمس برای خداوند متعال و پس از آن برای پیامبر و امام است که در روایات از چنین خمسی به خمس خدا تعبیر شده و از شیعه و سنی روایات در این زمینه زیاد است که انسان جستجوگر آنها را در جایگاه آن می یابد. و احتمال اینکه اضافه شدن خمس به خدا به لحاظ تشریع خمس از جانب او یا واقع شدن آن در راه قرب و نزدیکی بسوی خدا و خشنودی او باشد مثل دیگر کارهایی که موجب تقرب به خدا می گردد بسیار خلاف ظاهر است.

روایت چهارم: در روایت ابن شجاع نیشابوری که گذشت به نقل از امام هادی (ع) آمده است که فرمود: «آنچه از مخارج سائلش اضافه بیاورد خمس آن، مال من است».^(۲)

امام همه خمس را به خود نسبت داده است.

روایت پنجم: در صحیحۃ ابی علی بن راشد است که به حضرت هادی (ع) عرض کردم: مرا به قیام به امر خودتان (ولایت شما) و گرفتن حقتان امر فرمودید، و من دستور شما را به دوستانتان گفتم، برخی از آنان به من گفتند: حق

(۱) عن عمران بن موسى بن جعفر (ع) قال: قرأت عليه آية الخمس فقال: ما كان لله فهو لرسوله، وما كان لرسوله فهو لنا. ثم قال: والله لقد يسر الله على المؤمنين إزاقهم بخمسة درهم جعلوا لرهبهم واحدا واكلوا أربعة احلاء. (وسائل ۳۳۸/۶ باب ۱ از ابواب ما يجب فيه الخمس حديث ۶)

(۲) فی روایه ابن شجاع نیشابوری، قوله (امام هادی (ع)): لی الخمس مما یفضل من مؤنته. (وسائل ۳۴۸/۶ باب ۸ من ابواب ما یجب فيه الخمس حديث ۲).

آن حضرت چیست؟ و من نمی دانستم چه جواب آنها را بدهم؟ حضرت فرمودند: «بر آنان واجب است که خمس اموالشان را بپردازند». عرض کردم: در چه چیز باید خمس بپردازند؟ حضرت فرمودند: در متاعها و صنایعشان^(۱). از این صحیحیحه استفاده می شود که همه خمس حق امام است، ابوعلی بن راشد اهل بغداد است و مورد اعتماد بوده و وکیل امام هادی (ع) می باشد.^(۲) روایت ششم: سخن امام رضا (ع) در تفسیر آیه خمس که فرمودند: «خمس برای خدا و رسول است و برای ما است».^(۳)

حضرت همه خمس را برای خودشان قرار داده است. روایت هفتم: در آخر مرسله حماد در مقام علت آوردن برای نبودن زکات در مال خمس حضرت موسی بن جعفر (ع) می فرماید: «و در مال خمس زکات نیست، چون فقیران مردم ... و به همین جهت بر مال پیامبر (ص) و والی زکات نمی باشد».^(۴)

پس حضرت همه خمس را برای پیامبر (ص) و والی قرار داده با اینکه خود این مرسله متعرض قسمت نمودن خمس به شش سهم شده است پس لازم است برای این تقسیم وجهی بیان شود چنانکه بیان آن خواهد آمد.

(۱) صحیحۃ ابی علی بن راشد، قلت له: أمرتني بالقيام بأمرك وأخذ حَقك، فاعلمت موالیک بذلک، فقال لی بعضهم: وای شیء حقہ؟ فلم ادر ما اجیبہ فقال: یجیب علیهم الخمس. فقلت: ففی ای شیء؟ فقال: فی امتعتهم وصنائعهم. الحدیث. (وسائل ۳۴۸/۶ باب ۸ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، حدیث ۳).

(۲) تنقیح المقال ۲۷/۳ من فصل الکنی.

(۳) قول الرضا (ع) فی تفسیر آیه الخمس: الخمس لله والرسول، وهولنا. (وسائل ۳۶۱/۶ باب ۱، من ابواب قسمة الخمس، حدیث ۱۸).

(۴) قوله (ع) فی آخر مرسله حماد الطویلة فی مقام التعلیل لعدم الزکاة فی مال الخمس: ولیس فی مال الخمس زکاة، لان فقراء الناس ... ولذلك لم یکن علی مال النبی (ص) و والی زکاة. (وسائل ۳۵۹/۶، باب ۱، من ابواب قسمة الخمس، حدیث ۸).

هشتم: روایت محمد بن مسلم، از امام باقر(ع) که درباره این آیه شریفه: **واعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمس** وللرسول ولذی القربی، حضرت فرمود: «ذی القربی خویشان رسول خدا(ص) هستند و خمس برای خدا و برای رسول و برای ما است».^(۱)

روایت نهم: صحیحۀ بزنی، از امام رضا(ع) گوید: از حضرت سؤال شد درباره آیه شریفه: **واعلموا انما غنمتم**. به حضرت عرض شد: آنچه برای خدا است برای چه کسی می باشد؟ حضرت فرمود: «برای رسول خدا(ص) است و آنچه برای رسول خدا(ص) است برای امام است، به حضرت عرض شد: به نظر شما اگر صنفی از اصناف بیشتر باشند و صنفی کمتر چه باید کرد؟ حضرت فرمود: آن به اختیار امام است، آیا ندیدید رسول خدا(ص) چگونه عمل می کرد؟ آیا چنان نبود که بنا بر آنچه تشخیص می داد اعطاء می کرد؟ امام هم چنین می کند».^(۲)

صحیحۀ صراحت دارد در اینکه همه مال به امام برمیگردد و او است که بنا بر آنچه تشخیص می دهد قسمت می کند، و تقسیم به شش یا پنج واجب نیست. روایت دهم: روایت ابن سنان، گوید امام صادق(ع) فرمود: «هر کس غنیمت ببرد، یا کاسبی کند، از آنچه بدست آورده خمس آن برای حضرت فاطمه

(۱) خبر محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع) فی قول الله - عزوجل - واعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمس وللرسول ولذی القربی، قال: هم قرايه رسول الله (ص) والخمس لله وللرسول ولنا. (وسائل ۶/۳۵۷، باب ۱ از ابواب قسمه الخمس حدیث ۵)

(۲) صحیحۀ بزنی عن الرضا (ع) قال: سئل عن قول الله - عزوجل - واعلموا انما غنمتم الايه، فقیل له: فما كان لله فلمن هو؟ فقال: لرسول الله (ص) وما كان لرسول الله (ص) فهو للامام. فقیل له: افرايت ان كان صنف من الاصناف اكثر وصنف اقل ما يصنع به؟ قال: ذاك الى الامام، ارايت رسول الله (ص) كيف يصنع، اليس انما كان يعطى على ما يرى؟ كذلك الامام. (وسائل ۶/۳۶۲، باب ۲ من ابواب قسمه الخمس، حدیث ۱).

(س) و برای کسانی که امر او را بعد از او دارند از فرزندان ایشان که حجت‌های خداوند بر مردم اند می‌باشد، و آن خمس مخصوص ایشان بوده، هر جا بخواهند آن را قرار می‌دهند.^(۱)

ظاهرا اینست که مراد به «امر فاطمه» (س) امر امامت و ولایت است و علت اینکه آنحضرت نام فاطمه (س) را بیان نموده است به جهت اینست که ایشان و صدف پاك گوهر امامت است. [و بهمین علت نیز پیامبر ص فدك را بحضرت فاطمه تحویل داد و او را صاحب اختیار آن نمود زیرا آنحضرت محور ولایت و امامت و امّ الائمه بود] و بطور کلی ظاهر زیادی از روایات خمس و همچنین انفال اینست که همه آن حق واحدی است که برای امام بعنوان اینکه امام است می‌باشد، یعنی امامت جهت «تقییدیه» آن لحاظ شده نه جهت «تعلیلیه» آن [یعنی انفال مقید به امامت است نه اینکه امامت علت ثبوت حکم ملکیت برای شخص امام باشد] پس مال برای منصب امامت است نه برای شخص امام و لذا از او به امام بعد منتقل می‌شود نه به ورثه او چنانکه دلالت بر این مطلب دارد آنچه که صدوق از ابی علی بن راشد روایت کرده که گوید: به حضرت هادی (ع) عرض کردم چیزی نزد ما آورده می‌شود، و گفته می‌شود: این برای امام جواد (ع) است که نزد ما بوده، چکار کنیم؟ حضرت فرمود:

«آنچه برای پدرم به عنوان مقام امامت بوده مال من است، و آنچه غیر این بوده، میراثی است که باید بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل شود.»^(۲)

(۱) خبر ابن سنان قال: قال ابو عبد الله: علی کل امرئ غنم او اكتسب: الخمس مما اصاب لفاطمة (ع) ولمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس، فذاك لهم خاصة یضعونه حیث شاؤوا. (وسائل ۶/۳۵۱، باب ۸ من ابواب ما یجب فیه الخمس، حدیث ۸).

(۲) ما رواه الصدوق باسناده عن ابی علی بن راشد قال قلت لابی الحسن الثالث (ع) انا نؤتی بالشئ فیقال: هذا کان لابی جعفر (ع) عندنا فکیف نصنع؟ فقال (ع): ما کان لابی (ع) بسبب الامامیه فهو لی، وما کان غیر ذلک فهو میراث علی کتاب الله وسنة

وازم جمله ادله ای که دلالت می کند بر اینکه خمس حق واحدی است که برای امام بعنوان اینکه امام است می باشد همه روایات تحلیل است، زیرا از این روایات استفاده می شود که امام تنها مرجع در خمس است و همه آن برای امام است و اصناف سه گانه هم از باب مصرف خمس می باشند.

و نیز شاهد بر همین مطلب است اینکه خداوند متعال فی را نیز در آیه فی که در سوره حشر بیان شده برای همین مصارف شش گانه ای که در آیه خمس بیان شده قرار داده بدون هیچگونه تفاوتی بین آنها، بدین ترتیب: خداوند سبحان خود و رسول و ذی القربی را با «لام اختصاص» بیان کرده، و اصناف سه گانه را بدون لام با اینکه فی قطعاً اختصاص به امام دارد و قسمت نمودن آن به شش سهم واجب نمی باشد، که بزودی بحث آن در آیه فی در فصل چهارم می آید.

مرحوم کلینی (قده) نیز در فروع کافی پیرامون خمس و انفال بحثی را نگاشوده و روایات این دو را در آخر کتاب الحجة از اصول کافی^(۱) متعرض شده است، از این شیوه بیان استفاده می شود که کلینی خمس و انفال را از حقوق و شئون امامت قرار داده است. و این نکته ایست شایان توجه.

اگر اشکال شود: اینکه بیان کردی که همه خمس حق واحدی است که برای امام است با روایات زیادی که بر قسمت نمودن خمس به شش سهم یا پنج سهم دلالت دارد و اینکه پیامبر (ص) و امام (ع) آن را این چنین قسمت می کرد منافات دارد. بلکه از مرسله طولانی حماد و مرفوعه احمد بن محمد تقسیم به سهم های مساوی استفاده می شود، چون در این دو روایت بعد از قسمت نمودن خمس به شش سهم حکم کرده به اینکه نصف خمس بطور کامل برای امام است و نصف دیگر برای بقیه اصناف سه گانه می باشد. و این چیزی است که فقهای شیعه در زمانهای مختلف به آن فتوی داده اند.

• رجواب گفته می شود: صدر مرسله و همچنین مرفوعه اگر چه دلالت بر تقسیم

نیه، (وسائل ۶/۳۷۴ باب ۲ من ابواب الانفال ... حدیث ۶).

(۱) اصول کافی ۱/۵۳۸ کتاب الحجة باب الفی والانفال ...

به سهم های مساوی دارد، ولیکن در این دوروایت بعد از بیان تقسیم، گفته شده که امام بین اصناف سه گانه به مقداری که درمخارج سالشان بی نیاز شوند قسمت می کند، پس اگر چیزی اضافه آمد برای والی می باشد و اگر کم آمد بر والی است که ازپیش خود به مقداری که بی نیاز شوند به آنان پردازد، پس معلوم می شود که جزء جزء نمودن لازم نیست، بلکه بر امام است که نفقه افراد نیازمند را هرچند توسط سهام غیر مساوی تأمین کند

و شاهد بر این مطلب است اینکه: اولاً: تعبیر به هشت سهم درمرسله حماد نسبت به زکات نیز واقع شده است، با اینکه مصارف هشتگانه درباب زکات فقط مصارف محض است و به نظر ما در آن مصارف، جزء جزء نمودن زکات لازم نیست. ثانیاً: درآخرمرسله، امام (ع) همه خمس را مال پیامبر (ص) و والی بشمارآورده است، چنانکه گذشت.

و شاید اصرار امام (ع) بر تعبیر به سهام درمقام اقامه حجت و ستیز (جدل) با طرف مقابل بوده است، چون فتوای رائج درزمان امام موسی بن جعفر (ع) و بعد از او فتوای ابوحنیفه بود، و ابوحنیفه قائل به سقوط حق پیامبر (ص) و حق ذی القربی بعد از وفات پیامبر (ص) بود و درنزد او خمس به سه سهم برای اصناف سه گانه قسمت می شد. و همه فقهاء اهل سنت نیز قائل به عمومیت دراصناف سه گانه برای غیرسادات بودند و نتیجه آن این می شد که ائمه (ع) ما و سادات شریف و آبرومند از حق مشروعشان محروم بمانند. بلکه این مدار عمل خلفاء بعد از وفات پیامبر (ص) بود چنانکه درآنجا که اقوال را از کتاب خراج ابی یوسف نقل می کردیم این مطلب گذشت،^(۱) پس ائمه (ع) ما به اندازه امکان با بیان ظاهر آیه

(۱) بدیهی است هنگامی که مقام مقدس افتاء و مرجعیت دینی ملعبه سیاستمداران غاصب قرارگرفت چرخش آن بجای اینکه برمحور حق و عدالت و فضیلت باشد برمدار شیطنت و سیاست و توجیه اهداف حاکمیت غصب و مدعیان خلافت قرارمیگیرد. (مقرر)

شریفه طبق ذوق فقهاء اهل سنت - چون آنان آیه را حمل بر قسمت نمودن و جزء جزء کردن خمس میکردند - می خواستند حق خود را اثبات نمایند .

نتیجه اینکه اقتضای جمع بین آنچه که دلالت دارد بر اینکه همه خمس حق امام بوده بعنوان اینکه امام است و بین روایات تقسیم خمس اینست که روایات تقسیم را بر ستیز (جدل) و محاجه کردن با طرف مقابل یا راه های دیگری نظیر آن حمل نمود - نظیر اینکه چون اختیار خمس بدست پیامبر و امام است گاهی بنا به مصالحی مساوی تقسیم می کرده اند و وکلاء آنان هم اینگونه عمل می کردند .

و شاهد بر این مطلب نیز خود روایات تقسیم است ، چون این روایات بر این دلالت دارد که مقدار زائد از مخارج سال اصناف سه گانه برای امام است و به او بر میگردد و به این مضمون عده زیادی از فقهای شیعه فتوی داده اند ، پس بناچار ملکیت اصناف سه گانه تقسیم مساوی منتفی می باشد ، و این مطلبی است شایان دقت . و مفروض درمرسله حماد نیز وجود امامی است که بواسطه حکومت و قدرت دستش باز بوده و همه خمسها و زکاتها و غیر آن از دیگر اموال شرعی به او باز می گردد ، و در این صورت اگر چنین قدرتی در زمان ما باشد خمس یک شهر از شهرهای بزرگ مانند طهران برای همه فقراء سادات کفایت می کند ، پس چگونه می توان گفت نصف خمس ثروت عالم با همه زیادی آن برای آنان قرار داده شده است .

پس با این مطالب دانسته شد که برای اصناف سه گانه نسبت به خمس ملکیت و اختصاصی نیست ، بلکه همه خمس حق واحدی است که برای امام می باشد و بر امام است که مخارج فقرا سادات را از خمس پردازد ، پس فقراء سادات فقط بعنوان مصارف بیان شده اند مانند بیان اصناف سه گانه و بیان فقراء مهاجرین در سوره حشر بعد از آیه فی ، با اینکه روشن است که فی مختص به امام بعنوان اینکه امام است می باشد چنانکه بیان آن خواهد آمد .

توضیح و تکمیل :

معروف بین فقهاء شیعه وجوب زکات است در نه چیز و وجوب خمس است در هفت چیز، و از جمله هفت چیز، معادن با همه زیادی و تمام انواع و اقسام آن و نیز ارباح مکاسب را بیان کرده اند، و زیادی معادن استخراج شده و درآمد آنها و همچنین ارباح مکاسب با شاخه های مختلف آن در همه زمانها مخصوصا در این زمانها روشن است، پس خمس ثروت بزرگ فراوانی است که با میلیاردها و بالاتر از آن قابل شمارش نیست.

و اما مالهای نه گانه (گندم، جو، خرما، کشمش، گاو، گوسفند، شتر و طلا و نقره) که زکات به آنها تعلق گرفته، به مراتب کمتر از موضوعاتی است که خمس به آنها تعلق گرفته، و زکاتی که بر آن نه چیز واجب شده نیز کمتر از خمس است، زیرا زکات یک دهم یا یک بیستم یا یک چهارم است [ولی خمس یک پنجم].

از سوی دیگر فقهاء گفته اند که نصف خمس در همه موارد آن برای فقراء سادات است که غیر آنان در آن نصف شریک آنان نخواهند بود، و برای زکات مصارف هشتگانه را بنابر آنچه در قرآن آمده بیان کرده اند که از جمله آنها فقراء و همه راههای خیر مثل ایجاد مسجدها و مراکز علمی و بیمارستانها و راهها و پلها و آماده نمودن افراد و ساز و برگ جنگ برای جهاد و مانند آن از مصارف مهم عمومی است که متوقف بر خرج کردن اموال زیادی است.

و می گویند زکاتهای بنی هاشم رامیتوان در نیازمندیهای خودشان مصرف نمود، و شما می بینید که تعداد بنی هاشم نسبت به دیگر افراد در نهایت کمی است مخصوصا در صدر اسلام و هنگام تشریع این احکام.

پس بنا بر دیدگاه آقایان فقهاء، نصف خمس بطور کامل با گستردگی آن از نظر موضوع (همه ثروتهای حاصله از ارباح تمام مکاسب و معادن و غیره)

و مقدار (یک دهم) برای فقراء از بنی هاشم با تعداد کمی که دارند تشریع شده در حالی که غیر آنان هم در آن نصف شریک آنان نخواهند بود ولی زکات با اینکه نسبت به خمس هم از جهت موضوع و هم از جهت مقدار کمتر است، مصارف هشت گانه ای برای آن تشریع شده که از جمله آنها همه راههای خیر است که تمامی افراد حتی سادات از آن استفاده می کنند و از جمله مصارف، همه فقراء، حتی فقراء سادات است که از زکات خود سادات استفاده می کنند، پس آیا چنین جعل و تشریعی ظلم و مخالف با عقل و حکمت شمرده نمیشود، که در آن هیچ تعادل و تناسبی یافت نمی شود؟! مخصوصا با توجه به آنچه در روایات زیادی آمده که خداوند متعال برای فقراء در اموال اغنیاء آنچه را که کفایت نیاز آنان را کند قرارداد، و خدا می دانست اگر آن مقداری که واجب فرموده کفایت نیاز فقرا را نمی کند البته آن را زیادتر قرار می داد، چون از این روایات استفاده می شود که قرار دادن حکم و تشریع با محاسبه حاجتها و نیازها می باشد.

بنابراین جز آنچه گفتیم که خمس حق واحدی است برای منصب امامت و رهبری که تحت اختیار امام می باشد راهی نیست، و برای امام است که آن را در همه آنچه که از مصالح خود و مصالح مسلمین تشخیص می دهد مصرف نماید، و از آن جمله است اداره زندگی فقراء چنانچه زکات و دیگر مالیاتهای اسلامی نیز تحت اختیار امام قرار داده شده. نهایت امر اینکه بر امام لازم است مخارج فقراء بنی هاشم را از آن مالیاتی که منسوب به امامت و امارت (حکومت) است بدهد به جهت بزرگ داشتن حال آنان چون ایشان از اهل بیت نبوت و امامتند، و تکریم و احترام به پیامبر تکریم اهل بیت و منسوبین اوست.

امام خمینی مدظله [طاب ثراه] در کتاب بیع از بحثهایشان می گویند:

«و بطور کلی کسی که در معنای آیه و روایات خمس بیاندهد برای او روشن می شود که تمام سهام خمس مربوط به بیت المال است، و حاکم هم سرپرستی تصرف در آن را دارد، و به حسب مصالح عمومی مسلمین نظر

او باید تبعیت شود، و بر حاکم است که بر حسب آنچه که صلاح می بیند زندگی سه طائفه (یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان) را از سهمی که برای ارتزاق آنان برقرار شده اداره نماید، چنانکه در زمان امام نیز حکم زکاتها به دست او است که سهم ها را بر حسب آنچه که صلاح می بیند در مصارفشان قرار میدهد، تمام اینها در خمس وزکات بود و ظاهراً انفال نیز ملک رسول خدا (ص) و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین - نمی باشد بلکه برای آنان مالکیت در تصرف است و بیان آن از آنچه که گذشت استفاده می شود.^(۱)

ورود در مسئله از راه دیگر :

اگر قبول آنچه بیان کردیم برای شما سنگین است، مطلب را از راه دیگر محکم می کنیم، و فشرده آن اینست که : شاید خمس مال حرام مخلوط به حرام از قبیل صدقات باشد چنانکه بیان آن گذشت . و خمس زمینی که ذمی از مسلمان می خرد نیز از قبیل زکات بوده و به حاصل زمین تعلق می گیرد نه اصل آن، چنانکه گذشت .

و معادن و گنجها و آنچه در قعر دریاهاست نیز چنین است، چون اینها از انفالی هستند که مخصوص امام است، پس خمس در اینها از قبیل حق الاقطاعی است که از جانب امام برای کسی که در ملک امام تصرف نموده و آن را بیرون آورده قرارداد شده، و به بنی هاشم ارتباطی ندارد، بلکه همه آن برای امام بعنوان اینکه امام است می باشد، یعنی برای امامت و حکومت حق است .

و اما خمس ارباح مکاسب چنانچه در گذشته روشن گردید، احتمال دارد یک نوع مالیاتی باشد که از جانب ائمه متأخر (ع) قرارداد شده باشد و فلسفه آن اینست که بعد از جدا شدن دست ائمه از زکاتها و مالیاتهای اسلامی تشریع شده از جانب خداوند متعال، احساس نیاز به آن به وجود آمد، پس خمس ارباح مکاسب نیز

مخصوص امام است، ولذا امام (ع) در روایت ابن شجاع نیشابوری آن را به خودش اضافه نموده و فرمود: آنچه از مخارج سالش اضافه بیاورد خمس آن، مال من است». و در صحیحۀ ابی علی بن راشد بعنوان یک حق مسلم برای امام شمرده شده است.^(۱)

در حدائق به نقل از متقی الجمان در مقام جواب از اشکالاتی که بر صحیحۀ علی بن مهزیار وارد شده آمده است: «احتمال دارد این خمس مخصوص امام باشد و از بعضی روایات باب و فتوای جماعتی از قدماء نیز چنین استفاده می شود» رجوع نمائید^(۲)

از سخنان محقق سبزواری در کفایه و ذخیره نیز تمایل ایشان به اینکه همه خمس ارباب مکاسب برای امام است استفاده می شود.^(۳)

صاحب جواهر نیز در آخر بحث خمس جواهر در مسئله چهارم گوید:

«بله اگر وحشت تنها ماندن از اجتماعی که فقهاء شیعه دارند نبود امکان ادعای ظهور روایات در اینکه همه خمس برای امام است وجود داشت اگر چه بر امام واجب است از آن به اصناف سه گانه ای که نان خور او هستند بپردازد و لذا اگر اضافه آمد برای امام است، و اگر کم آمد بر امام است که از سهم خودش آن را کامل کند، و آن را بر هر کس که ائمه «ع» بخواهند حلال کنند»^(۴)

بنابر این موضوعی برای قسمت نمودن و سهم بندی کردن باقی نمی ماند مگر خمس غنائم جنگ که موضوع آن در زمان ما متفتی است.

البته روشن است که امتیاز غنائم جنگ بر دیگر اموال و غنائم به اینست آنها از ابتدای کار بدلیل پیروزی بردشمن در اختیار رسول یا امام قرار می گیرد و از قبیل

(۱) وسائل ۳۴۸/۶ باب ۸ از ابواب مایجب فیه الخمس، حدیث ۲ و ۳.

(۲) حدائق ۳۵۶/۱۲

(۳) کفایه ۴۴/، والذخیره ۴۸۶/

(۴) جواهر ۱۵۵/۱۶.

مالیاتی‌هایی که از مردم گرفته می‌شود نیست، و شاید اینکه از خمس غنائم جنگ نیاز بنی‌هاشم برطرف می‌شود نه از زکات و دیگر مالیاتی‌هایی که از مردم می‌گیرند، به جهت برداشتن تهمت از پیامبر (ص) باشد به این دلیل که شاید کسانی که تازه اسلام آورده‌اند گمان کنند که اصرار پیامبر (ص) بر گرفتن زکات و دیگر مالیات‌ها برای مخارج خانواده و قبیله‌اش می‌باشد، لذا آن‌ها را بر بنی‌هاشم حرام کرد.

و تعبیر به «چرک‌ها» در بعضی از روایات زکات، بر فرض صحت اینگونه روایات، برای ابراز بیزاری و فاصله گرفتن خانواده آنحضرت از زکوات و نداشتن علاقه و اصرار بر استفاده از آن‌هاست، و اگر غیر از این بود بین زکات‌ها و خمس‌ها که هر دو از مردم گرفته می‌شود چه فرقی است؟ و به چه دلیل اولی چرک دست مردم است و دومی نیست؟

مگر اینکه بین این دو تفاوت گذاشته شود به اینکه زکات‌ها از مردم بطور مستقیم به اسم فقیران و مسکینان به انگیزه پاک نمودن آنان گرفته می‌شود چنانچه آیه شریفه: **تَطْهَرُهُمْ وَتَرْكِيهِمْ بِهَا**^(۱) بر آن دلالت دارد و به همین دلیل چرک نامیده شده و اما خمس‌ها اولاً و بالذات همه آن برای خداوند متعال قرار داده شده، چنانکه بیان کردیم، و از جانب خداوند به دنبال انتقال حکومت از جانب خدا به رسول و به ذی القربى، به رسول و ذی القربى و نیازمندان بنی‌هاشم منتقل می‌شود پس در حقیقت فقراء مردم، نانخور مردمند، و فقراء بنی‌هاشم نانخور خدا و از وابستگان به امامت و حکومت اسلامیند و بین این دو اعتبار فرق روشنی است.

بله در اینجا اشکالی باقی می‌ماند که بسا درباره آن سخن گفته می‌شود و آن اینکه: امتیاز قائل شدن بین بنی‌هاشم و غیر آنان برخلاف آن چیزی است که طبع و روح اسلام می‌خواهد که بین طبقات و عناصر جامعه مساوات برقرار نماید و بنیان امتیازات مادی و گروهی از جامعه ریشه کن شود.

ولکن این جهت را نیز باید توجه داشت که گرامی داشتن شخص در قبیله

و خانواده اش کاری است عاقلانه و متداول بین مردم که روح اجتماع آن
رامی پذیرد و احترام فرزندان و خویشاوندان پیامبر (ع) احترام پیامبر (ص)
محسوب می شود، پس چه مانعی دارد که چون اینان از شاخه درخت نبوتند
احتیاجات آنان از اموال حکومت اسلامی بر طرف شود؟

جهت چهارم

حکم خمس در زمان غیبت

شیخ طوسی - قدس سره - در نهاییه گوید:

«و اما در حال غیبت - ائمه^ع به شیعیان اجازه تصرف در حقوقشان را از آنچه که تعلق به خمسها و غیر آن می گیرد داده اند، نسبت به چیزهایی که شیعیان ناچار از آن بوده اند از قبیل مناکح و متاجر و مساکن^(۱) و اما غیر اینها تصرف در آن به هر حال جایز نیست.

و اما دیگر خمسها از قبیل گنجها و غیر آن در حال غیبت، سخن فقهاء شیعه

(۱) مناکحی که مورد ابتلاء بوده کنیزهایی بوده است که در بازار خرید و فروش می شده و بسیاری از شیعیان اولاد کنیزها بودند، و این کنیزها در جنگها بدست می آمدند و جنگها بدون اذن امام بوده و یا اگر با اذن امام بوده خمس داشته، آنها خمسش را نمی دادند و چون این مناکح مورد ابتلاء بود ائمه تحلیل کردند.

و متاجر: تجارت با آلهایی بوده که خمس را قبول نداشتند مثلاً کفار خمس معدن را قبول ندارند و معدن را از آنها می خریدند. و مساکن که در آن می خواستند زندگی کنند، این سه دسته زیاد مورد ابتلاء بوده و حقوق ائمه در آن بوده، حالا یا همه اش حق امام بوده، یا خمسش، ائمه^ع اینها را تحلیل کرده اند بر شیعیان، بعضی تحلیل را منحصر به مناکح می دانستند بعضی تحلیل را اصلاً منکر بودند. (الف - م. جلسه ۳۳۴ درس)

در آن مختلف است و کلام صریح معینی در مورد آن نیست به جز اینکه هریک از آنان سخنی گفته اند که درخور احتیاط باشد:

بعضی گفته اند: خمس در حال غیبت نازل منزله آنچه که برای ما حلال شده از مناکح و متاجر می باشد.

گروهی گویند: حفظ خمس تا وقتی که انسان زنده است واجب است، پس زمانی که وقت وفات او رسید به کسی که اعتماد به او دارد از برادران مومنش وصیت کند تا آن را در صورتیکه صاحب الامر (ع) ظهور کرد به دست او دهد، یا بر حسب آنچه به او وصیت شده او هم وصیت کند تا اینکه به صاحب الامر (ع) برسد.

عده ای گویند: واجب است خمس را دفن کنند، چون هنگام قیام قائم (عج) زمین گنجهایش را بیرون می ریزد.

گروهی گویند: واجب است که خمس به شش قسمت تقسیم شود: سه قسم برای امام است که دفن یا سپرده می شود به کسی که به امانتداریش اعتماد شده، و سه قسم دیگر بر مستحقین آن از یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه از آل محمد (ص) تقسیم می شود.

و این قول اخیر عمل به آن سزاوار است، چون مستحقین این سه قسم آشکارند گرچه سرپرست پخش آن در میانشان نمایان نمی باشد، چنانچه مستحق زکات آشکار بوده ولی سرپرست گرفتن و پخش آن نمایان نمی باشد، و در زکات هیچکس نگفته که سپردن آن به مستحقش جایز نیست.

اگر انسانی احتیاط کند و بر یکی از سخنانی که بیان شد ازدفن کردن یا وصیت نمودن عمل نماید، گناهکار نمی باشد. اما تصرف در خمس بنا بر آنچه قول اول در برداشت (حلال شدن خمس) این خلاف احتیاط است، و سزاوار است بر حسب آنچه که مقدم داشتیم از آن اجتناب شود.^(۱)

مقصود از نقل کلام طولانی شیخ این بود که معلوم شود مسئله نزد قدماء نیز اختلافی بوده است، و اینکه در مسئله نه اجماعی بوده و نه شهری، پس واجب است در مسئله به آنچه که مناسب با قواعد است عمل شود.

مفید در مقنعه نیز تصریح به اختلاف کرده است، گوید:

« فقهاء شیعه در مسئله خمس در زمان غیبت اختلاف کرده اند، و هر گروهی از آنان به طرف گفتاری رفته اند، از ایشان کسانی اند که به دلیل غیبت امام وجوب بیرون آوردن خمس را از مال ساقط می دانند ... »^(۱).

در حقائق این قولها را به چهارده تا رسانده است:

اول: جدا کردن همه خمس هر شش سهم از اموال و وصیت به انسانی مورد اعتماد و او هم به فرد مورد اعتماد دیگر تا هنگام ظهور امام (ع) و شیخ مفید این قول را اختیار کرده است.

دوم: قول به حلال گردیدن خمس و سقوط آن بطور مطلق (چه سهم امام و چه سهم سادات) این قول به سلار و فاضل خراسانی و عده ای از اخباریین نسبت داده شده است ولیکن با دقت در عبارت مراسم، اطمینان حاصل می شود که مورد حکم تحلیل، بنظر سلار انفال است نه خمس، رجوع نمائید.^(۲)

سوم: قول به دفن همه آن، در مقنعه و نهاییه آن را از برخی فقهای شیعه نقل کرده با تکیه به آنچه که در مقنعه روایت کرده از اینکه زمین هنگام ظهور امام (ع) گنجهایش را آشکار می کند.

چهارم: پرداختن نصف آن به اصناف سه گانه (یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه) و نصفی که برای امام (ع) است به امانت گذاشته یا دفن شود، و شیخ در نهاییه این را اختیار کرده است.

(۱) مقنعه / ۴۶.

(۲) جوامع الفقهیه / ۵۸۲.

پنجم: نسبت به سهم اصناف سه گانه مثل قول چهارم است، و اما حق امام (ع) حفظ می شود تا به دست امام (ع) برسد، درمقنعه این قول را صواب دانسته و ابوالصلاح و ابن برآج و ابن ادریس آن را اختیار کرده اند و علامه درمنتهی آن را نیکو شمرده و درمختلف آن را اختیار نموده است.

ششم: پرداختن سهم امام نیز به ایشان، علامه درمختلف آن را نزدیک به صواب دانسته و ازعهده ای از علمای شیعه آن را نقل نموده، و محقق درشرایع آن را اختیار کرده، و مشهور بین متأخرین از فقهای شیعه هم همین است، و عمده دلیل آنان برای پرداخت سهم امام به جهت کامل کردن سهم سادات فقیر مرسله حماد و مرفوعه احمد بن محمد است که قبلاً بیان شد.^(۱)

هفتم: نصف آن به مصرف اصناف سه گانه برسد، اما سهم امام با بودن امکان، به امام رسانده شود، و یا نبود امکان به مصرف اصناف سه گانه برسد و درصورت امتناع رساندن به امام و نیازمند نبودن اصناف، برای شیعه حلال است. صاحب وسائل همین قول را اختیار کرده است.

هشتم: نصف آن به مصرف اصناف برسد و سهم امام برای شیعه حلال شده که دراین صورت بیرون آوردن سهم امام از مال ساقط است. ازمدارک و محدث کاشانی دروافی و مفاتیح این قول استفاده می شود و درحدائق آن را نزدیک بصواب دانسته.

نهم: نصف آن به مصرف اصناف برسد و سهم امام توسط دوستان با معرفت امام مصرف شود، و این قول را ابن حمزه اختیار نموده (یعنی کسانی که شیعه واقعی هستند و درراه ائمه «ع» که راه مبارزه با ظلم بوده قدم برمی دارند).

دهم: تحلیل، مخصوص خمس ارباب مکاسب است به جهت اینکه همه آن

(۱) درهر دو روایت این نکته تصریح شده بود: که اگر سهم سادات کافی بمخارج آنان نبود امام باید ازآنچه دراختیار دارد کمبود آنها را جبران نماید.

برای امام است، و اما خمس دیگر چیزهایی که خمس در آن است بین امام و بین اصناف مشترك می باشد، شهید ثانی در منتقى الجمان آن را اختیار کرده و روایات تحلیل را بر خصوص ارباح مکاسب حمل نموده است.

باید توجه شود که: همه روایات تحلیل را بر خصوص خمس ارباح مکاسب حمل کردن مشکل است مخصوصاً آن روایاتی که مشتمل بر تحلیل اسراء و زنان است.

یازدهم: حلال نبودن هیچگونه تصرف حتی نسبت به مناکح و مساکن و متاجر با اینکه گروهی از فقهاء شیعه قائل به تحلیل آنها هستند و بلکه ادعای اجماع بر حلال بودن مناکح شده است، و از ابی الصلاح حلبی در کافی این قول استفاده می شود.

دوازدهم: روایات تحلیل را محدود کردن بر جواز تصرف در مالی که خمس در آن است باین صورت که تصرف قبل از بیرون آوردن خمس از آن جایز باشد ولی مشروط بر اینکه خمس را در ذمه خود به عهده گیرد، و این قول را مجلسی (ره) اختیار کرده است.

سیزدهم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن و در نصیب امام مخیر باشد بین دفن آن، یا وصیت به شکلی که گذشت و یا احسان به اصناف با اذن فقیه در صورت دشواری دفن یا وصیت، و شهید در دروس این نظر را برگزیده است.

چهاردهم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن بصورت واجب یا مستحب و نصیب امام (ع) را تا هنگام ظهورش حفظ کردن، و علماء اجازه دارند آن را در مستحقین از اصناف مصرف نمایند، شهید اول در بیان این قول را اختیار کرده است.^(۱)

اینها چهارده قول در مسئله خمس در عصر غیبت بود که مرحوم بحرانی

(۱) حدائق ۴۳۷/۱۲ و صفحات بعد از آن.

در حدائق آنها را بیان کرده است.

در اینجا دو قول دیگر است که متأخرین فقهای شیعه آنها را اختیار کرده اند:

اول: سهم اصناف را به مصرف آنان رساندن، ونصیب امام را از جانب ایشان صدقه دادن به دلیل آنچه که از روایات صدقه دادن مال مجهول المالک استفاده می شود از این جهت که ملاک در وجوب صدقه دادن چنین مالی اینست که امکان رساندن مال به صاحبش نباشد اگرچه صاحبش را به شخصه هم می شناسد، چنانچه در روایت یونس به نقل از امام رضا (ع) درباره کسی که بعضی از کالاهای رفیقی که همسفر مکه اش بوده پیش او مانده، بعد از اینکه رفیقش به شهرش رفته و این شخص شهر او را نمی شناسد، آمده، که حضرت فرمود:

«هرگاه وضع چنین است آن کالا را بفروش و پول آن را از طرف صاحبش صدقه بده»^(۱).

در جواهر و مصباح الفقیه^(۲) این قول قوی دانسته شده.

دوم: نصیب اصناف را به مصرف آنان رساندن ونصیب امام را در آنچه که علم به رضایت امام یا اطمینان به رضایت امام در آن است، مصرف کردن از قبیل کامل نمودن نصیب سادات یا کمک کردن به فقراء شیعه یا اداره حوزه های علمیه و هر آنچه که استواری مبانی دین مبین در آن است.

توضیح اینکه صدقه دادن مالی که امکان رساندن آن به صاحبش نمی باشد در صورتی جایز است که علم به رضایت جهت مصرف آن در کاری که مالک آن راضی به آنست نباشد، و اما وقتی که رضایت صاحب مال در مصرف خاصی بدست آید و در غیر آن مورد خاص چنین رضایتی بدست نیاید یا عدم رضایت او محرز باشد در چنین صورتی، تجاوز از آن مورد خاص جایز نمی باشد، پس

(۱) فی روایة یونس عن الرضا (ع) فیمن بقى عنده بعض المتاع من رفیق له بمکه بعدما رحل الی منزله ولا یعرف بلده فقال (ع): اذا کان کذا فبیعه و تصدق بثمانه. (وسائل

۱۷/۳۵۷، باب ۷ من ابواب اللقطه، حدیث ۲).

(۲) جواهر ۱۶/۱۷۷، و مصباح الفیه ۱۵۸-۱۵۹.

اگر مال زید پیش عمرو باشد و برای عمرو رساندن آن به زید ممکن نباشد و لکن برای صاحب مال (زید) اهل بیتی است که فقیرند یا خانه ای است که در معرض خراب شدن است، آیا صاحب مال راضی است به این که مالش را صدقه دهند و در خانواده یا تعمیر منزلش مصرف نشود؟ و ما می دانیم که کامل نمودن وسایل زندگی سادات و کمک به فقراء شیعه و برپا داشتن استوانه های دین و ترویج شرع مبین از مهمترین کارها در نزد ائمه معصومین «ع» و سیره و شیوه آنان بوده است پس بر ما واجب است که مال امام (ع) را در آن جهتی که علم قطعی بر اهمیت دادن امام به آن جهت داریم، مصرف نمائیم. و این با اختلاف موقعیتهای تغییر پیدا می کند.

پس اختصاص دادن آن به فقراء سادات چنانکه در کلمات عدّه زیادی از متأخرین آمده، بدون وجه است، با توجه به اینکه اموری یافت می شوند که بسا در نزد امام از تکمیل و تتمیم هزینه سادات فقیر به مراتب با اهمیت ترند. مرسله حماد و مرفوعه احمد بن محمد نیز که گمان شده بر کامل نمودن کمبود سادات و توسعه بر آنان از نصف سهم امام دلالت می کنند، در صورتی است که امام دارای حکومت و قدرت بوده و همه مالیاتها و اموال عمومی در نزد او جمع شوند و همه نیازها را اداره کند، بنابراین از این دو روایت، حکم صورتی که امام در راس قدرت نباشد و مصرفها با هم مزاحمت دارند و بعضی از آنها به مراتب با اهمیت تر از توسعه بر ساداتند، استفاده نمی شود.

بنابراین مبنا وقتی کسی که مال امام (ع) در پیش اوست رضایت امام (ع) را به مصرف مالش در جهتی خاص بدست آورد، برای او جائز است که بدون رجوع به فقیه عهده دار مصرف آن شود، و اینکه گفته شده فقیه عهده دار و ولی کارهای شخص غائب است شامل این مورد که شخص غائب، امام زمان «عج» باشند نمی شود.

زیرا ادله ولایت فقیه مربوط به کارهایی است که نیابتاً از طرف امام باید انجام

دهد و اینگونه کارها یک سری کارهای عمومی است که شارع مقدس راضی به ترك آنها نمی باشد و در اصطلاح امور حسبه می گویند و شامل ولایت بر خود امام و انجام کاری در مورد اموال شخصی او نمی شود مگر اینکه گفته شود: فقیه به مصالح دین و به آنچه که ائمه (ع) راضی به آن هستند بینا تر است [پس باید مصرف اموال شخصی امام زمان «ع» نیز زیر نظر فقیه باشد].

بنا بر این وجه یک نکته باقی می ماند و آن اینکه تنها رضایت قلبی مالک به مصرف نمودن مالش در جهتی خاص، معامله های انجام گرفته روی مالش را تا اذن وی یا اذن شرعی شارع از فضولی بودن بیرون نمی آورد، زیرا لازم است عقد استناد به مالک داده شود، بطوری که مثلاً گفته شود ملکش را فروخت، و چنین چیزی واقعیت پیدا نمی کند مگر با اذن یا اجازه مالک، و شیخ انصاری - قدس سره - در اول بحث فضولی از کتاب مکاسبش به این نکته اشاره فرموده، اگرچه قول قوی نزد آن مرحوم این است که صرف رضایت مالک کفایت می کند. رجوع نمائید.^(۱)

سپس گوئیم: اینها سخنان فقهای شیعه درباره حکم خمس در زمان غیبت بود و ضعف بعضی از این سخنان روشن است، مثل قول به وجوب دفن همه خمس یا دفن سهم امام تا اینکه امام (ع) ظاهر شود و آنرا بیرون آورد، یا کنار گذاردن و حفظ آن و به امانت سپردن و مانند آن تا اینکه به دست امام برسد. لازمه چنین سخنانی ضایع و تلف شدن مال و محروم گردیدن مستحقین آن و تعطیل شدن مصرفهایی که ضروری است می باشد و نظیر همین سخنان است، قول به حلال شدن خمس بطور مطلق، مخصوصاً نسبت به سهم اصناف سه گانه بخصوص با توجه اینکه این اصناف از زکات نیز محرومند.

و روشن است که بیشتر این سخنان مبتنی است بر اینکه بگوئیم خمس به دو نیم تقسیم می شود، نیمی ملک اصناف سه گانه است و نیم دیگر ملک شخص امام

(۱) مکاسب / ۱۲۴ (چاپ دیگر: ۱۵۶/۸ - ۱۵۷)

معصوم و از اموال شخصی او می باشد و از اینرو گفته می شود، واجب است خمس حفظ شود تا به دست او برسد یا از طرف او صدقه داده شود، یا در آنچه که مورد رضایت او است مصرف گردد.

ولکن ما قبلاً چندین بار بیان کردیم که همه خمس حق واحدی است که برای منصب امامت و حکومت حق، قرار داده شده، و آن مال امام است بعنوان اینکه امام است نه برای شخص او، وجهت امامت، تقییدیه (یعنی ملکیت خمس مقید به امامت است) لحاظ شده نه تعلیلیه (نه اینکه امامت علت و واسطه در ثبوت حکم ملکیت برای شخص باشد) و انفال نیز مانند خمس است و کسی که حق حکومت برای اوست عهده دار گرفتن خمس و انفال و مصرف آن در امور مربوط به امامت و حکومت است، در زمان پیامبر (ص) این حق برای ایشان بوده، و بعد از آن حضرت، برای امام معصوم است، و در زمان غیبت امام معصوم این حق برای فقیه عادل عالم به مصالح اسلام و مسلمین است.

به تعبیر دیگر می توان گفت: این دو از اموال عمومی هستند که شرعاً در اختیار فردی که نماینده اجتماع و دارای حق حکومت بر مردم است می باشد، و اذن و اجازه چنین شخصی تصحیح کننده معاملاتی است که روی خمس و انفال واقع می شود، پس معنای اینکه خمس و انفال برای امام است اینست که امام عهده دار تصرف در آن دو بوده و اختیار آنها به دست او است، و مورد مصرف آن دو، مصالح عمومی است که بنا بر آنچه امام عادل تشخیص می دهد مصرف می شود، و از مهمترین مصالح نیز اداره خانواده شخص امام و حفظ موقعیت او است، چنانکه مخارج اصناف سه گانه نیز از روشن ترین وظائف امام می باشد. و چون امامت و حکومت از نظر شرع تعطیل بردار نیست و تعطیل کارها و وظائف حکومت گرچه در زمان غیبت باشد جایز نیست - چنانچه به تفصیل در این کتاب مورد پژوهش قرار گرفت - پس بناچار حذف نظام مالی ثابت شده برای حکومت و تعطیل آن بطور کلی جایز نمیباشد، و خمس و انفال از مهمترین منابع

مالی حکومت اسلامی است. پس برای حلال نمودن مطلق آن دو، یا واجب کردن حفظشان و امتناع از مصرف آنها در مصارفی که برای آنها ثابت شده، یا آزاد و مختار بودن مردم در مصرف آنها بدون مراجعه به کسی که برای او حق حکومت می باشد، اگرچه این حکومت در شهر خاص یا منطقه خاصی باشد، مجالی نیست.

از سوی دیگر اگر فقهای صالح، قدرت کافی برای تشکیل حکومت نداشته و نتوانستند حکومت کامل و بتمام معنا برقرار نمایند، باز با وجوب برپا داشتن بعضی از کارهای حکومت که برای آنان ممکن است و مصرف نمودن اموالی که مصارف آن مشخص شده به اندازه وسعت و محدوده قدرت آنان، منافاتی ندارد، چنانچه عمل ائمه (ع) نیز بر همین اساس استوار بوده است.

و از مهم ترین موارد مصرف آن که عقلاً و شرعاً واجب است، حفظ حوزهای علمیّه و ترویج دین مبین اسلام و تهیّه مقدمات و وسائل تشکیل حکومت صالح دینی و گسترش محدوده آنست، که همواره در سایه و به برکت حکومت حقه است که می توان امید اقامه عدل و اجرای دستورات اسلام را در بین امت اسلام ولو در یک منطقه خاصی داشت.

و آیا ممکن است به این مطلب ملتزم شد که خداوند متعال یک پنجم اموال مردم یا یک دهم آن را با گستردگی و کثرتی که دارد و نیز همه اموالی که دارای مالک خاصی نیست مثل زمین های موات و جنگلها و رودخانه ها و کوهها و معادن و دریاها و مانند آنها را برای شخص خاصی قرار داده، اگرچه این شخص معصوم هم باشد، بطوریکه از اموال شخصی او شمرده شود و به هر شکل بخواهد در آن تصرف کند بدون اینکه مصالح امت را در نظر بگیرد و بعد هم به ورثه او منتقل شود مانند آنچه با کار کوشش خود یا به وراثت از کسی که از او ارث می برد داخل در ملکش شده است؟ گمان ندارم کسی بچنین مطلبی ملتزم بشود، و این نکته ایست شایان توجه.

آنچه اینجا از بحث زکات و خمس بیان کردیم بیشتر آن را از بحثهایی که قبلاً در این دویاب در کتابهای جداگانه نوشته بودیم گرفتیم، و چون در گذشته این دو کتاب چاپ شده است، بدین خاطر بحث در این دو موضوع را اینجا بطور فشرده و مجمل آوردیم. برای اطلاع در این زمینه به آن دو کتاب مراجعه فرمایید. ^(۱)

(۱) کتاب خمس و انفال حضرت استاد توسط انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چاپ رسیده است؛ کتاب زکات معظم له نیز در چهار مجلد توسط نشر تفکر به زیور طبع آراسته گردیده است. (مقرر)

فصل سوم:

غنایم، زمینها و اسرای جنگ

- * معنی و مفهوم غنیمت
- * اختصاص غنایم به خدا و رسول
- * چگونگی تقسیم غنایم
- * سلب
- * اشیاء برجسته از غنیمت (صفایا)
- * حکم زمینهایی که به وسیله جنگ فتح شده است
- * اسیران جنگ
- * غنایم اسرای اهل بنی (شورشگران)

این فصل به غنائم جنگ که از جمله آنها زمینهایی است که
بوسیله جنگ فتح شده و نیز اسرای جنگ اختصاص دارد:
ما اینجا درباره غنائم جنگ بطور اجمال بحث می کنیم و
کسی که تفصیل آن را بخواهد به کتاب الجهاد از کتابهای
مبسوط فقه مراجعه کند.

در مسئله از چند جهت بحث می شود:

جهت اول

معنای غنیمت و فرق بین غنیمت و فیء

۱- راغب در مفردات گوید:

«غَنَمُ همان غنم معروف یعنی گوسفند است، خداوند متعال می فرماید: و مر البقر والغنم حرماً علیهم شحومهما: و از گاو و گوسفند پیه و چربی آن را بر آنان حرام کردیم. وَغَنَمٌ: بدست آوردن و غلبه پیدا کردن بر گوسفند است، سپس استعمال شده در هر چه که بر آن غلبه پیدا شود، چه از دشمن بدست آید و چه غیر آن، خداوند متعال می فرماید: واعلموا انما غنمتم من شيء: بدانید هر گونه غنیمتی که نصیب شما می شود. وآیه: فكلوا مما غنمتم حلالاً طیباً: از آنچه به غنیمت گرفته اید حلال و پاکیزه، بخورید.»^(۱)

در اول بحث خمس درباره معنای غنیمت و نقل برخی از کلمات پیرامون آن سخن گفته شد رجوع نمائید.^(۲)

۲- در مجمع البیان دنبال آیه خمس آمده است:

«غنیمت آن است که از اموال کفاری که با اسلام سر ستیز دارند به وسیله

(۱) مفردات راغب / ۳۷۸.

(۲) به اول بحث خمس همین کتاب مراجعه شود.

جنگ گرفته می شود، و آن بخششی است از جانب خداوند متعال برای مسلمانان، و فئی چیزی است که بدون جنگ گرفته می شود، سخن عطاء و مذهب شافعی و سفیان همین است، و از امامان ما هم چنین روایت شده و گروهی گویند:

غنیمت و فئی یکی می باشند، و ادعاء نموده اند که این آیه ناسخ آیه ای است که در سوره حشر آمده آنجا که می فرماید: ما افاء الله علی رسولہ من اهل القرى قلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل: آنچه را خداوند از اهل آبادیها به رسولش باز گردانده است از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است.^(۱)

و مانند همین را شیخ طوسی در تفسیر تبیان دنبال آیه خمس بیان نموده است.^(۲)

۳- در تفسیر قرطبی دنبال آیه خمس آمده است:

«غنیمت در لغت آن چیزی است که فردی یا جماعتی با تلاش آن را بدست آورند... و مغنم و غنیمت به یک معنایند، گفته می شود: گروه، غنیمت گرفتند. اجماع علماء سنت بر آن است که مراد از آیه شریفه: «غنمتم من شیء»، مال کفار است آن هنگام که مسلمانان با قهر و غلبه بر آن چیره شوند. بنا بر آنچه که بیان نمودیم، لغت غنیمت اقتضای تخصیص به غنیمت جنگ را ندارد و لکن اصطلاح شرع لفظ غنیمت را به این نوع معنی مقید نموده است، و شرع اموالی که از کفار به ما می رسد را به دو اسم نامیده است: غنیمت و فئی.

پس چیزی که مسلمانان از دشمنانشان با تلاش و راندن اسبان و شتران بدست آورند غنیمت نامیده می شود، و این اسم لازمه این معنی است بطوریکه اصطلاح در آن گردیده و فئی از فاء یفئی به معنی برگشت است، و آن هر

(۱) مجمع البیان ۵۴۳/۲ (جزء ۴).

(۲) تبیان ۷۹۷/۱، در تفسیر انفال.

مالی است که از غیر جنگ و بدون راندن اسبان داخل اموال مسلمانان شده است مثل مالیات زمینها و مالیات سرانه و خمس غنائم. و سفیان ثوری و عطاء بن سائب مانند همین را گفته اند. و گفته شده: غنیمت و فئی یکی بوده و در آنها خمس می باشد، قتاده آن را گفته است. و گفته شده: فئی عبارت است از تمامی اموالی که بدون غلبه برای مسلمانان حاصل شده است و این با معنایی که قبلا بیان شد نزدیک به هم می باشند»^(۱).

۴- ما وردی در احکام سلطانیه گوید:

«فئی و غنائم اموالی است که از مشرکین رسیده باشد یا آنان سبب رسیدن آن شده باشند، و هر دو مال اختلاف در حکم دارند، و این دو با مال صدقات از چهار جهت تفاوت دارند...

اما فئی و غنائم از دو جهت بایکدیگر اتفاق دارند و از دو جهت اختلاف: اما دو صورت اتفاق آنان، اول: اینکه هر یک از آن دو به سبب کفر بدست می آید. و دوم: اینکه مصرف یک پنجم هر دو یکی است.

اما آن دو صورتی که با هم اختلاف دارند، اول: اینکه مال فئی از روی بخشش بدست می آید و مال غنیمت به غلبه گرفته می شود. و دوم: اینکه مصرف چهار پنجم فئی با مصرف چهار پنجم غنیمت تفاوت دارد بنابر توضیحی که بزودی خواهیم داد، انشاء الله»^(۲).

و مانند همین سخن را ابو یعلی الفراء در احکام السلطانیه بیان نموده است.^(۳) در فصل چهارم بحث در معنای فئی و حکم آن و اینکه آیا در آن خمس قرار گرفته یا نه، و آیا تقسیم می شود یا همه آن برای امام می باشد؟ به بررسی این مسأله خواهیم پرداخت، از کلمات علماء بنابر آنچه گذشت استفاده می شود که غنیمت

(۱) تفسیر قرطبی ۱/۸.

(۲) احکام السلطانیة / ۱۲۶.

(۳) احکام السلطانیة / ۱۳۶.

و فیئ در نزد آنان بطور کلی یا متباین با هم بوده و یا متساویند.

ولکن ممکن است گفته شود: آن دو از نظر مفهوم باهم مخالف می باشند و نسبت بین آنان یا عموم و خصوص من وجه است و یا فیئ اعم مطلق^(۱) است: زیرا مراد از فیئ چیزی است که به امام مسلمین یا بیت المال برگشت داده شده حال یا بطور مطلق (از مال کفار و غیر آن) یا از جانب کفار فقط، که شاید این احتمال، قوی تر باشد، پس غنائم جنگ و قتال را نیز شامل می شود، و در روایات زیادی بر غنائم جنگی، فیئ اطلاق گردیده چنانکه خواهد آمد، و از همین باب است آنچه که در نهج البلاغه آمده آنجا که حضرت به عبد الله بن زمعه می فرماید: «این مال نه از آن من است و نه از آن تو، بلکه فیئ است و از آن همه مسلمانان و درو شده شمشیرآنان است».^(۲)

و اینکه مورد آیه در سوره حشر حصول مال بدون جنگ است دلالت بر اختصاص لفظ «فیئ» به این معنی را ندارد.

و بنظر ما مراد از غنیمت هر مالی است که انسان بر آن غلبه پیدا کرده، گرچه با کسب کردن باشد، و اینکه بر غنائم جنگ نیز غنیمت اطلاق می شود به لحاظ غلبه جنگجویان بر آن و بدست آوردن آنان است، و غنیمت به آنان نسبت داده

(۱) اگر گفتیم غنیمت به همان معنای لغوی است کما اینکه ما گفتیم، یعنی مالی که نعمت غیر مترقبه است مثل معادن و کنوز و ارباب مکاسب که اینها مصداق غنیمت است، بنابر این ما بین فیئ و غنیمت عموم و خصوص من وجه می شود یعنی بعضی از غنیمتها هست که فیئ نیست مثل ارباب مکاسب و بعضی از فیئ ها هست که غنیمت به آن اطلاق نمیشود مثل آنجا که بدون جنگ بدست آمده و به مسلمانها نمی دهند چون «غنیمت» نیست. و یک ماده مشترک دارند و آن غنائم جنگ است که، هم فیئ است و هم غنیمت، و اگر گفتیم غنیمت خصوص غنائم جنگ است آنوقت فیئ اعم می شود از غنیمت. (الف - م. در جلسه ۳۳۷ درس)

(۲) نهج البلاغه: «ان هذا المال لیس لی ولا لک و انما هو فیئ للمسلمین و جلب اسیافهم» (نهج البلاغه، فیض / ۷۲۸، عبده ۲/ ۲۵۳، لح / ۳۵۳، خطبه ۲۳۲).

نمیشود مگر بعد از اینکه تقسیم آن بین آنها مراد باشد، بنابر این نسبت بین غنیمت و فیئ عموم و خصوص من وجه است.

و اگر مراد از غنیمت فقط غنائم جنگ باشد به دلیل زیادی استعمال آن در غنائم جنگ، در آن صورت فیئ اعم مطلق از غنیمت می باشد، مگر اینکه ادعا شود غنیمت نیز بر آنچه که از کفار بدون جنگ و قتال بدست می آید گفته می شود، چنانکه چنین معنایی بعید نیست، پس در آن صورت هر دو لفظ از نظر مفهوم و مورد مساوی می باشند.

و ظاهر آنچه که از کلمات علماء گذشت اینست که غنیمت فقط به آنچه که از کفار گرفته می شود اختصاص دارد، و بزودی در حکم چیزهایی که از بغات - خروج کنندگان بر حکومت اسلامی - گرفته می شود و اطلاق غنیمت بر آن مطالبی خواهد آمد.

جهت دوم

اختصاص غنائم به خدا و رسول

مطلب دیگر اینکه غنائم از آن خدا و رسول بوده و از انفال می باشد، و آیه انفال در باره آن نازل شده است :

۱- مرحوم طبرسی در مجمع البیان در دنباله آیه انفال می گوید :

«ابن عباس گوید همانا پیامبر (ص) روز بدر فرمود: هر کس از غنائم دشمن چیزی بیاورد برای او فلان مقدار خواهد بود و هر کس اسیری بیاورد برای او فلان مقدار خواهد بود، پس جوانها شتافتند و پیران زیر پرچمها باقی ماندند، وقتی که جنگ سپری شد جوانها از پیامبر (ص) غنیمت طلب نمودند، پیران گفتند ما پشتیبان شما بودیم، اگر بر شما شکستی وارد می شد به طرف ما برمی گشتید. و بین ابی یسر بن عمرو انصاری برادر بنی سلمه و سعد بن معاذ سخنانی رد و بدل شد، آنوقت خداوند متعال غنائم را از آنان گرفت و آن را برای رسولش قرار داد که هر کار بخواهد با آن بکند، پیامبر (ص) هم بین آنان به تساوی تقسیم نمود.

و عبادة بن صامت گوید: ما در غنیمت با هم اختلاف کردیم بطوری که در رابطه با آن اخلاقمأن بد شد، پس خداوند آن را از دست ما گرفت و برای

رسولش قرار داد، پیامبر (ص) هم بین ما به تساوی تقسیم نمود، و این عمل پیامبر (ص) بر اساس تقوی و طاعت خدا و مصلحت صورت گرفت.

سعد بن ابی وقاص گوید: برادرم عمیر روز بدر کشته شد، آنگاه من سعید بن عاص بن امیه را کشتم و شمشیر او را گرفتم که «ذو الکتیفه» نامیده می شد، و آن را به نزد پیامبر (ص) آوردم و از او خواستم آن را به من ببخشند حضرت فرمودند: این نه مال من است و نه تو، برو و آن را در همانجا که برداشتی بینداز. آن را انداختم و برگشتم و حالی داشتم که کسی جز خدا نمی دانست - از کشته شدن برادرم و گرفته شدن غنیمتم - و پیش خود گفتم: شاید این به کسی داده شود که مبتلی به بلاهای من نشده باشد، از آنجا مگر مقدار کمی نگذشته بودم که پیکی نزد آمد که خداوند متعال آیه «یسالونک» را نازل فرمود، ترسیدم که در باره من چیزی نازل شده باشد، وقتی پیش رسول خدا (ص) آمدم فرمود: ای سعد، تو از من شمشیر خواستی و آنوقت مال من نبود، و حال از آن من شده است برو و آن را بگیر که آن فعلاً مال تو است.

و علی بن طلحه به نقل از ابن عباس گوید: غنائم مخصوص رسول خدا (ص) بود و برای هیچکس در آن چیزی نبود، و اگر مسلمین در «سریه» ها چیزی نصیبشان می شد آن را پیش پیامبر (ص) می آوردند و اگر کسی سوزن یا نخی از آن را نگه می داشت خیانت حساب می شد و آنگاه که از رسول خدا (ص) خواستند تا از غنائم به آنها بدهد آیه انفال نازل شد.

و ابن جریج گوید: از مهاجرین و انصار کسانی که حاضر در جنگ بدر بودند در غنیمت با هم اختلاف کردند و آنها سه دسته بودند (دسته ای به دنبال دشمن و دسته ای غنیمت جمع می کردند و دسته ای هم دور رسول خدا (ص) حلقه زده بودند و ایشان را از دشمن حفظ می نمودند) آنگاه آیه انفال نازل شد و خداوند آن را به ملک رسولش در آورد تا آنطور که خداوند به او آموخته آن را تقسیم کند^(۱).

۲- در رساله ای که به امام صادق (ع) نسبت داده شده و در تحف العقول روایت گردیده، خلاصه آن چنین است:

«واما غنیمتها»: وآن اینکه وقتی جنگ بدر رخ داد، رسول خدا (ص) فرمود: هر کس دشمنی را بکشد از آن او چنین و چنان است، و هر کس اسیری بگیرد از غنیمت این قوم چنین و چنان حق اوست، و چون خداوند مشرکان را شکست داد و غنائم آنان جمع آوری شد یک مرد انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا (ص) همانا من دو تن را کشته ام - و بر آن بینه (گواه عادل) دارم - و یکی را هم اسیر کردم، پس ای رسول خدا (ص) آنچه برای ما برخود تعهد کردی به ما بده و نشست.

آنگاه سعد بن عبادہ برخاست و گفت: ای رسول خدا (ص) مانع مان بود که آنچه را جنگجویان بدست آوردند بدست آوریم، نه از دشمن ترس داشتیم و نه به آخرت و جمع غنیمت بی رغبت بودیم، ولی ما ترسیدیم که اگر از شما دور شویم دسته ای از قشون مشرکین به شما حمله کنند یا آسیبی به شما رسانند، و شما اگر به این مردم جنگجو آنچه را می خواهند بدهید مسلمانان دیگر بدون غنیمت به مدینه بر می گردند، سپس نشست.

همان مرد انصاری باز برخاست و مثل سخن اول خود را گفت و نشست و هر کدام از آن دو تا سه بار گفتار خود را تکرار کردند، و پیامبر (ص) روی از آنها گردانید و خداوند - عزوجل - این آیه را نازل کرد: یسألونک عن الانفال، و انفال نام جامعی بود برای آنچه در آن روز بدست آورده بودند، مانند سخن خداوند: ما افاء الله علی رسولہ، و مانند: ما غنمتم من شیء، سپس فرمود: قل الانفال لله وللرسول: بگو ای محمد که انفال از آن خدا و رسول است.

پس خداوند آن را از دست آنان گرفت و برای خدا و رسولش مقرر فرمود... و چون رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت خداوند این آیه را بر او نازل فرمود: و اعلموا انما غنمتم من شیء، ... این روز بدر بود و این هم مصرف

غنایمی که با شمشیر گرفته شد»^(۱).

۳- در سیره ابن هشام آمده است:

«همانا رسول خدا (ص) فرمان جمع نمودن همه غنائمی که در لشکر توسط جمعی از مردم جمع شده بود داد آنگاه مسلمانان در آن بایکدیگر اختلاف پیدا کردند، کسانی که آن را جمع کرده بودند گفتند: آن برای ما است، و کسانی که با دشمن قتال نموده و آنان را دنبال کرده بودند گفتند: به خدا قسم اگر ما نبودیم شما به آن دست پیدا نمی کردید، ما بودیم که دشمن را مشغول نمودیم تا اینکه شما به غنائم رسیدید، و کسانی که از رسول خدا (ص) نگهبانی نموده بودند از جهت اینکه مبادا دشمن راهش را به طرف ایشان کج کند گفتند: به خدا قسم شما به غنائم مستحق تر از ما نیستید، قسم به خدا که ما می توانستیم

(۱) في الرسالة المنسوبة الى الامام الصادق (ص) المرويه في تحف العقول ما ملخصه: «واما المغنائم فانه لما كان يوم بدر قال رسول الله (ص): من قتل قتيلًا فله كذا وكذا، ومن اسر اسيرًا فله من غنائم القوم كذا وكذا. فلما هزم الله المشركين وجمعت غنائمهم قام رجل من الانصار فقال: يا رسول الله (ص) اني قتلت قتيلين - لي بذلك البينة - واسرت اسيرًا، فاعطنا ما اوجبت على نفسك يا رسول الله ثم جلس.

فقام سعد بن عبادہ فقال: يا رسول الله (ص) ما منعنا ان نصيب مثل ما اصابوا جبين عن العدو ولا زهاده في الآخرة والمغنم، ولكن تخوفنا ان بعد مكاننا منك فيميل اليك من جند المشركين او يصيبوا منك ضيعه وانك ان تعط هؤلاء القوم ما طلبوا يرجع سائر المسلمين ليس لهم من الغنيمه شيء ثم جلس:

فقام الانصارى فقال مثل مقالته الاولى ثم جلس، يقول ذلك كل واحد منهما ثلاث مرات، فصدة النبي (ص) بوجهه فانزل الله - عز وجل -: يسألونك عن الانفال، والانفال اسم جامع لما اصابوا يومئذ مثل قوله: ما افاء الله على رسوله. ومثل قوله: ما غنمتم من شيء. ثم قال: قل الانفال لله والرسول. فاختلجها الله من ايديهم فجعلها لله ولرسوله...

فلما قدم رسول الله (ص) المدينة انزل الله عليه: واعلموا انما غنمتم من شيء، آلايه... فهذا يوم بدر وهذا سبيل الغنائم التي اخذت بالسيف». (تحف العقول / ۳۳۹ به بعد).

بادشمن قتال کنیم زیرا خداوند با زوان جنگیدن به ما عطاء فرموده و ما می توانستیم هنگامی که کسی از دشمن مانع نباشد متاع را بگیریم، ولیکن از حمله دشمن بر جان رسول خدا (ص) ترسیدیم و نزد ایشان ماندیم، پس شما مستحق تر از ما نسبت به غنائم نیستید...

سپس ابن هشام از ابی امامه نقل کرده که گفت:

از عبادة بن صامت در باره انفال سؤال نمودم گفت: هنگامی که ما اصحاب بدر در غنیمت اختلاف کردیم آیه انفال نازل شد، بطوریکه در رابطه با آن اخلاق ما بد شد، آنگاه خداوند آن را از دست ما در آورد و در اختیار رسولش قرار داد، و رسول خدا (ص) هم آن را بین مسلمانان بطور تساوی تقسیم نمود...

سپس رسول خدا (ص) آمد تا از گردنه صفراء خارج شده و بر تپه کوچکی که بین گردنه و بین نازیه بود وارد شد - که به آن سیر می گویند (در چند کیلومتری سرزمین بدر نزدیک مدینه) - جایی که چهار پایان در آن می چریدند، پس در آنجا پیامبر (ص) غنیمتی که خداوند از مشرکین گرفته و به مسلمانان بر گردانده بود بطور مساوی تقسیم نمود^(۱).

روشن است که در این عبارت ابن هشام نقل و همچنین فیئ بر غنائم جنگ اطلاق شده است. سیوطی در تفسیر در المنثور نیز روایت عبادة بن صامت را نقل نموده است رجوع نمائید.^(۲)

۴- در تفسیر در المنثور آمده است:

«ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در سنن از ابن عباس در باره آیه شریفه: یسألونک عن الانفال قل الانفال لله وللرسول. نقل می کنند که گفت: انفال غنیمتهایی بود که بطور خالص برای رسول خدا (ص)

(۱) سیره ابن هشام ۲/۲۹۵.

(۲) در المنثور ۳/۱۵۹.

بوده و چیزی از آن برای هیچکس نبود، و آنچه در سرّیه ها نصیب مسلمانان می شد پیش پیامبر (ص) می آوردند، و اگر کسی سوزن یا نخ از آن را نگه می داشت خیانت بود، آنگاه مسلمانان از رسول خدا (ص) خواستند تا چیزی از آن را به آنان دهد که خداوند آیه انفال را نازل فرمود: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ، از تو ای محمد (ص) درباره انفال سؤال می کنند بگو خداوند متعال می فرماید: انفال برای من است و آن را برای رسولم قرار دادم، چیزی از آن برای شما نیست، پس از خدا بترسید و میانه خویش را اصلاح کنید تا آنجا که می فرماید: اگر ایمان دارید. سپس خداوند متعال آیه: *وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ، را نازل فرمود آنگاه خمس آن را برای پیامبر (ص) و ذی القربى و یتیمان و مسکینان و مهاجرین در راه خدا تقسیم نمود، و مردم را در چهار پنجم بقیه مساوی قرار داد، برای اسب دو سهم و برای صاحب آن یک سهم و برای پیاده نظام یک سهم^(۱)**

با مراجعه به تفسیر علی بن ابراهیم و تبیان و مجمع البیان و در المنثور و قرطبی و سنن بیهقی و اموال ابی عبید^(۲) و غیر آن از کتابهایی که راجع به نزول آیه انفال است، برای شما روشن می شود که غنائم قطعا از انفال بوده و انفال است که در حقیقت مورد نزاع و سؤال است.

و در فصل انفال خواهد آمد که مقصود از انفال اموال عمومی است که برای آن مالک شخصی نیست.

و با این معنا اطلاق لفظ انفال بر غنائم جنگ و بر مثل زمین موات و جنگلها و کوهها و دره ها و مانند آن به یک معنی خواهد بود، اگر چه در روایات و فتاوی

(۱) در المنثور ۳/ ۱۶۰.

(۲) تفسیر علی بن ابراهیم (قمی) ۲۳۵/ ۱، تبیان ۷۸۰/ ۱، مجمع البیان ۵۱۷/ ۲، در المنثور ۳/ ۱۵۸ و بعد، تفسیر قرطبی ۲/ ۸، سنن بیهقی ۲۹۱/ ۶، کتاب قسم الفیئ والانفال، الاموال ۳۸۲ بعد.

فقهاء ما اطلاق لفظ انفال بر قسم دوم بیشتر است، بلکه در زمان ما انصراف به قسم دوم دارد.

و کشمکش جنگجویان در انفال و سؤال از آن بنابر روایاتی که گذشته، اگر چه در خصوص غنائم جنگ واقع شده است و لکن بنابر ظاهر آیه مانعی نیست از اینکه جواب در آیه بر عموم و استغراق حمل شود، پس «لام» در یسألونک عن الانفال، برای عهد (غنائم بدر) است و «لام» در «قل الانفال لله» برای استغراق می باشد.

بلکه ممکن است گفته شود: مورد سؤال اگر چه خصوص غنائم است و لکن سؤال از آن بعنوان عموم و اینکه از انفال است واقع شده، نه بعنوان غنائمی که با قهر و غلبه گرفته شده، پس سؤال و جواب در وارد شدن تحت عنوان انفال با اطلاق و عمومیتی که دارد با هم مطابقت داشته و «لام» در هر دو برای استغراق است.

ملک شخصی نبودن غنائم و انفال برای رسول و امام

مقصود از قرار دادن غنائم و انفال برای رسول یا امام بعد از او، قرار دادن آن بعنوان ملک شخصی آنان نیست، که همانند آنچه با تجارت یا وراثت مالک شده اند باشد، بلکه مقصود قرار گرفتن آن دو در تحت اختیار و تدبیر امام است، و از آن آنچه را بخواهد به کسی که صلاح ببیند، می بخشد و آنچه را که اراده کند در موارد مورد نیاز مصرف می نماید، اگر از غنائم چیزی باقی ماند، خمس آن را برای اهلس بیرون می آورد، و بقیه را بین جنگجویان تقسیم می کند، پس امام عهده دار فرمان بر آن و تصرف در آن است و برای کسی که جنگیده حق اعتراض بر امام نیست، اگر چه عطاء و اجرتی که امام می دهد همه غنیمت را شامل شود، و در غنیمت تقسیم بین جنگجویان امری حتمی و مشخص نمی باشد:

۱- در مرسله حماد از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع)) آمده است که فرمود:

«و چیزهای برجسته غنائم در اختیار امام است او حق دارد از این اموال بهترین ها را - جهت تامین نیازهای ویژه - برگزیند، کنیز نیکو و حیوان بانشاط قوی، و لباس و کالا از آنچه که دوست دارد یا آرزو دارد، پس آنها در اختیار امام است قبل از قسمت و قبل از بیرون آوردن خمس. و بر امام است که با آن مال هر گونه احتیاج و کمبودی که به عهده اوست را بر طرف کند، از قبیل دادن به «مؤلفه قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید، پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون آورده و بین اهلس تقسیم می کند، و بقیه را بین کسانی که جنگ نموده اند تقسیم می نماید، و اگر بعد از بر طرف نمودن مشکلات و کمبودها چیزی باقی نماند آنان حقی ندارند و برای جنگجویان چیزی از زمینها و آنچه که بر آن غلبه پیدا کرده اند نیست مگر چیزهایی جزئی که لشکر از اموال مقاتلین دشمن جمع آوری نموده است (شمشیر و نیزه و ...)».^(۱)

۲- در صحیحة زرارہ است که گوید: اما قبل از اینکه سهمیه بندی کند آنچه بخواهد می دهد و می بخشد و عطاء می کند و رسول خدا (ص) به همراه گروهی جنگید که برای آنان نصیبی در فیئ قرار نداد، و اگر می خواست آن را بین آنان تقسیم می کرد»^(۲).

(۱) في مرسله حماد عن عبد الصالح (ع) قوله: وللامام صفو المال: ان ياخذ من هذه الاموال صفوها الجارية الفارحة، والدابة الفارحة والشوب والمتاع مما يحب او يشتهي، فذلك له قبل القسمة و قبل اخراج الخمس، وله ان يسد بذلك المال جميع ما ينوبه من مثل اعطاء المؤلفه قلوبهم و غير ذلك مما ينوبه، فان بقي بعد ذلك شيء اخرج الخمس منه فقسمة في اهله، وقسم الباقي على من ولي ذلك، وان لم يبق بعد سد النوايب شيء فلا شيء لهم. وليس لمن قاتل شيء من الارضين ولا ما غلبوا عليه الا ما احتوى عليه العسكر. (وسائل ۳۶۵/۶، باب ۱ من ابواب الانفال ... حديث ۴. و تمام الحديث في الكافي ۵۳۹/۱-۵۴۳ كتاب الحجة باب الفئ والانفال، حديث ۴).

(۲) في صحیحة زرارہ قال: الامام یجری وینقل و یعطى ما یشاء قبل ان تقع السهام، وقد قاتل رسول الله (ص) بقوم لم يجعل لهم في الفئ نصيبا، وان شاء قسم ذلك بينهم.

اینکه روایت مقطوعه^(۱) است ضرری به استدلال نمی زند با توجه به اینکه زراره از فقهاء اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده و آگاه بنظر ائمه می باشد و چنین نیست که همانند او در احکام خداوند متعال سخن بگوید مگر از نصی که به او رسیده است.

و آنچه در مرآة العقول^(۲) آمده که کلمه «قوم» (گروه) در روایت را تفسیر به اعرابی کرده که سهمی برای آنان در غنائم نبوده تفسیری است که شاهدی بر آن وجود ندارد، و محققا زراره عمل پیامبر (ص) را شاهد آورده بر آنچه که از عمل امام بیان داشته است.

و از روایت استفاده می شود که فیئ بر غنائم جنگ نیز اطلاق می شود، پس فیئ قسیم غنیمت نمی باشد اگرچه بعضی آن را قسیم غنیمت می دانند چنانچه گذشت و تحقیق در معنای فیئ خواهد آمد.

از آنچه بیان نمودیم صحت شمردن غنائم جنگ را از منابع مالی دولت اسلامی روشن می شود پس زمینها و ملکها و آنچه که در لشکر نیست تقسیم نمی شود بلکه تحت اختیار امام قرار می گیرد و امام می تواند مشکلات و کمبودها را با آنچه که در لشکر است بر طرف نماید، در حقیقت اموال هنگامی بین سپاهیان تقسیم می شود که سایر مشکلات و کمبودها بر طرف شود، و تقسیم این اموال نیز به جهت اختصاص آن به جنگجویان است.

نظریه فقها در مورد چگونگی تقسیم غنائم

و فقهاء شیعه بطور اجمال به مفاد این دو حدیث فتوی داده اند.

۱- مفید در مقنعه گوید:

«و برای امام این حق هست که قبل از قسمت نمودن غنیمت آنچه را بخواهد

(وسائل ۳۶۵/۶ باب ۱ من أبواب الانفال ... حدیث ۲).

(۱) مقطوعه حدیثی است که سند آن تا معصوم قطع شده و مستند نیست. (مقرر).

(۲) مرآة العقول ۲۷۱/۶ (= ط قدیم ۴۴۶/۱).

از آن بردارد، بنابر مطلبی که قبلا گفتیم درباره چیزهای برجسته از اموال غنیمت، و امام می تواند از همان ابتدا با بیشتر یا همه آن مال، آنچه از مشکلات پیش می آید را بر طرف کند، و اگر همه آنها هم در مصالح مسلمین مصرف نماید جایز است، و برای هیچیک از امت حق اعتراضی بر امام نیست.^(۱)

در همین زمینه عبارتی نیز از مبسوط شیخ طوسی است که در بحث «فتح مکه با جنگ» (عنوان بعدی) خواهد آمد.

۲- در کافی ابی الصلاح حلبی آمده است:

«همه آنچه که مسلمانان از اقسام جنگجویان مسلمان به غنیمت می گیرند - چه به تنهایی بگیرند و چه به کمک یکدیگر، با همه لشکریا با دسته ی از آن، به جنگ و غیر جنگ - واجب است آن را در اختیار ولی امر بگذارند.

پس هنگامی که همه غنائم جمع شد امام ملت می تواند قبل از قسمت نمودن، اسب و شمشیر و زره و کنیز آن را برای خود برگزیند، و شروع کند به برطرف نمودن نیازهایی که پیش می آید از قبیل خلاءهای موجود بین اهل اسلام و حفظ مرزها و مصالح مسلمانان. و بر کسی جایز نیست که بر امام اعتراض کند اگر چه همه غنیمت را مصرف نماید و همین عمل برای غیر امام از نمایندگان او در جنگ جایز است با مشورت از مسلمانان شایسته.

سپس امام از باقی غنیمت خمس آن را برای اهلش بیرون می آورد، و چهار پنجم بقیه را بین کسانی که بر آن جنگ نموده اند تقسیم می نماید، نه غیر آنان از سایر مسلمین، بر پیاده نظام یک سهم و برای سواره نظام دو سهم.

و مستحب است غنیمت دادن به زنان قبل از قسمت، چون آنان مجروحان را مداوا نموده و به مریضان خدمت کرده و توشه مجاهدین را آراسته اند.^(۲)

(۱) مقنعه / ۴۶ باب الزیادات

(۲) کافی ابی الصلاح / ۲۵۸.

۳- در غنیه ابن زهره آمده است :

«و امام می تواند قبل از قسمت نمودن غنیمت آنچه می خواهد برای خود برگزیند از اسب یا کنیز یا زره یا شمشیر و یا غیر آن برگزیند، و اینها از انفال می باشند، و سپس شروع کند به برطرف نمودن اموری که پیش می آید از قبیل بر طرف کردن خلاهای اجتماعی و کسی حق ندارد بر امام اعتراض کند اگر چه امام همه غنیمت را به مصرف رساند، سپس امام از باقی غنیمت خمس آن را برای صاحبانش بیرون می آورد و بقیه آن را بین جنگجویان تقسیم می کند : برای هر پیاده نظام یک سهم و هر سواره نظام دو سهم»^(۱).

۴- در وسیله ابن حمزه آمده است :

«از اموال غنیمت قبل از قسمت چیزهای ممتاز آن برای امام بیرون آورده می شود و آن چیزهایی است که نظیر ندارد از اسب با نشاط و قوی، لباس گرانبها، کنیز نیکو و غیر آن. سپس مخارج دیگر را از آن جدا می کنند که آنها هشت صنف است : مزد حمل و نقل کننده، مزد نگهدارنده غنیمت، عطایائی که داده می شود، قرار دادهایی که بسته شده، و بخشی که به بردگان و زنان و کمک کنندگان به مسلمانان از مولفه و با دیه نشینان می شود بر حسب صلاحدید امام، سپس امام از باقی غنیمت خمس آن را برای اهلس بیرون می آورد و بقیه را بین جنگجویان و کسانی که در حکم آنان هستند بطور مساوی تقسیم می نماید : برای پیاده نظام یک سهم و سواره نظام دو سهم ...»^(۲).

۵- در جهاد قواعد آمده است :

«مطلب دوم در قسمت نمودن غنیمت است : واجب است در ابتداء چیزهایی که شرط شده پرداخت شود مثل قرار دادها و لباس و اسب و شمشیری که جنگجویان برای خود از دشمن گرفته اند و بخشیدنیها، سپس آن مخارجی که

(۱) جوامع الفقهاء / ۵۲۲ (= طبعه آخری / ۵۸۴).

(۲) جوامع الفقهاء / ۷۳۲ (= طبعه آخری / ۶۹۶).

در مدت نگهداری غنیمت قبل از قسمت نمودن آن مورد نیاز بوده مثل مزد چوپان و نگهبان، آنگاه خمس آن بیرون آورده می شود، و چهار پنجم بقیه بین جنگجویان و کسانی که در صحنه جنگ حاضر بوده اند اگر چه جنگ هم نکرده اند حتی نوزادی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از قسمت نمودن آن بدنیا آمده، و نیروهای کمکی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از قسمت نمودن آن رسیده اند و مریضها بطور مساوی تقسیم می شود، و هیچکس بخاطر سختی بیشتری که دیده برتری داده نمی شود: برای پیاده نظام یک سهم و سواره نظام دو سهم و دارندگان چند اسب سه سهم^(۱).
 ۶- در تذکره آمده است:

«و بر امام جایز است که برای کسی که او را بر مصلحتی از مصالح مسلمین راهنمایی کرده چیزی قرار بدهد مثل نشان دادن راه آسان، یا نشان دادن آب در بیابان، یا جایی که بتوان قلعه دشمن را فتح کرد یا مال دشمن که امام می گیرد یا نشان دادن دشمنی که بر او یورش برده شود یا نشان دادن شکافی که از آن بتوان داخل شد. و این حکم جواز، مخالفی ندارد. پیامبر (ص) در هجرت از مکه به مدینه کسی را برای نشان دادن راه اجیر نمود^(۲).
 و نظیر همین سخن را در کتاب منتهی نیز آورده است.

۷- در مراسم سالار بن عبدالعزیز دیلمی آمده است:

«اگر امام قبل از قسمت نمودن غنیمت چیزی از آن را هر چه خواهد باشد برداشت، آن چیز برای او می شود»^(۳).

۸- در جهاد دروس آمده است:

«و برای امام است چیزهای ممتاز از غنیمت، و حلبی جایز دانسته که امام

(۱) قواعد ۱۰۷/۱.

(۲) تذکره ۴۲۹/۱، و منتهی ۹۳۸/۲.

(۳) جوامع الفقهیه ۵۸۱ (= طبعه آخری ۶۴۳).

ابتداء آنچه از خلاءهای اجتماعی اسلامی و مصالح مسلمین پیش آمده، بر طرف نماید اگر چه همه غنیمت را شامل شود، و این کم اتفاق می افتد»^(۱).
۹- و در متن لمعه آمده است:

«و از غنائم منقول بعد از پرداخت قرار دادها و بخشش به بردگان و زنان و خمس و عطایا و آنچه امام برای خود بر می گزیند، بقیه بین جنگجویان و کسانی که حاضر بوده اند تقسیم می شود حتی به طفلی که بعد از بدست آمدن غنیمت قبل از قسمت نمودن آن دنیا آمده، و همچنین نیروهای کمکی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن رسیده اند: برای سواره نظام دو سهم، برای پیاده نظام یک سهم و برای دارندگان چند اسب سه سهم»^(۲).
و غیر اینها از کلمات فقهاء شیعه در این زمینه. همه سخنانی که یاد آور شدیم دلالت می کند بر اینکه غنائم در اختیار امام بوده و اینکه او چیزهای ممتاز آن را بر می گزیند و بر طبق مصالح از آن می بخشد.
البته کلمات فقهاء در چیزهایی که برای امام است از جهت مقدار و تعداد آن تفاوت می کند.

و شاید چیزهای برجسته ای که امام اختیار می کند نیز بر دو قسم باشد: یک قسم آنهایی که امام برای شخص خودش بر می گزیند به دلیل شدت احتیاج به آن، و او سزاوارتر است به اینکه احتیاجاتش را بر طرف نماید، و بر طرف شدن احتیاجات او از مهمترین مصالح مردم است و قسم دیگر: آنهایی که بر می گزیند تا در بیت المال مسلمین ذخیره نماید به جهت گرانبها بودن و زیادی قیمت آن، و اینکه آن از چیزهایی است که خواهان زیادی دارد و تقسیم آن هم ممکن نیست، و اگر بخواهد به عده ای داده شود و عده ای محروم شوند موجب تبعیض و آشوب می شود، پس برای آینده مسلمانان در موزه ها ذخیره می شود، چیزهایی مانند جواهرهای گرانبها و مانند آن.

(۱) دروس / ۱۶۲.

(۲) لمعه دمشقیه ۴۰۳/۲ و بعد آن (=چاپ دیگر از متن لمعه / ۴۵).

تقسیم نشدن غنائم مکه و جنگ حنین

پیامبر (ص) غنائم مکه و حنین را بین جنگجویان تقسیم نکرد با آنکه به وسیله جنگ فتح شده بودند و آنچه که در صحیحۀ زرارۀ از نقل عمل رسول خدا (ص) قبلاً گذشت شاید اشاره است به آنچه که حضرت در فتح مکه و هوازن انجام داد، چون این دو با جنگ فتح شدند، ولی حضرت چیزی از غنائم را بین جنگجویان تقسیم نکرد:

۱- شیخ طوسی در کتاب سیر خلاف (مسأله ۱۲۳) گوید:

«مکه با جنگ و به وسیله شمشیر فتح شد، اوزاعی و ابو حنیفه و اصحابش و مالک قائل به همین مطلبند، و شافعی گوید: مکه با صلح فتح شد، و مجاهد هم همین را گفته، دلیل ما اجماع علماء شیعه و روایات آنان است. و روایت شده وقتی که پیامبر (ص) داخل مکه شد به کعبه تکیه داد سپس فرمود: هر کس سلاحش را ببندد در امان است، و هر کس در خانه اش را ببندد در امان است. پس به آنان امنیت داد بعد از اینکه بر آنان پیروز شد، در حالی که اگر با صلح داخل مکه شده بود دیگر احتیاجی به دادن امان نبود و نیز آیه شریفه: انا فتحنا لک فتحاً مبیناً - ما برای تو فتح آشکار و نمایانی قرار دادیم، و بی تردید از این آیه فتح مکه اراده شده، نه چیز دیگر، و فتح و پیروزی نامیده نمی شود مگر اینکه با شمشیر گرفته شود، و خداوند متعال می فرماید: اذا جاء نصر الله و الفتح - هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد. یعنی فتح مکه، و خداوند متعال در سوره فتح، آیه ۲۴ می فرماید: و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم بیطن مکه من بعد ان اظفر کم علیهم - او کسی است که دست کفار را از شما در دل مکه بازداشت و دست شما را از آنها، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد. و این صریح در فتح مکه است.

و هر کسی تاریخ و روایات و چگونگی داخل شدن پیامبر (ص) به مکه را

بخواند علم پیدا می کند که مسئله همانطوری است که ما گفتیم. و از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: همه شهرها با شمشیر فتح شد بجز مدینه که با قرآن فتح گردید. و از پیامبر (ص) روایت شده که وقتی آنحضرت داخل مکه شد بر سرشان کلاه خود بود. و خالد بن ولید گروههایی از اهل مکه را کشت و این می تواند علامت جنگ باشد».^(۱)

۲- در مبسوط گوید:

«ظاهر مذهب اینست که پیامبر (ص) مکه را با جنگ و به وسیله شمشیر فتح نمود سپس به آنان امان داد، و علت اینکه زمینها و خانه ها را تقسیم نکرد چون آنها مال همه مسلمین بود چنانکه در هر چه که با جنگ فتح شود و امکان نقل آن به کشور اسلام نباشد همین را می گوئیم و آن برای تمامی مسلمانان است، و پیامبر (ص) بر مردانی از مشرکین منت نهاد و آنان را آزاد کرد، و ما عقیده داریم که امام می تواند چنین کند و همچنین بر آنان منت نهاد و اموالشان را بر گرداند به جهت مصلحتی که در این کار می دید».^(۲)

۳- علامه در منتهی گوید:

«مسئله: ظاهر مذهب این است که پیامبر (ص) مکه را با شمشیر فتح کرد سپس به اهل مکه امان داد، ابو حنیفه و مالک و اوزاعی هم همین را قائلند. و شافعی گوید پیامبر (ص) مکه را با صلح فتح نمود چون قبل از ورود به مکه با آنان قرار داد کرد، و این از ابی سلمة بن عبد الرحمان و مجاهد نقل شده است.

دلیل ما روایتی است که فقهاء سنت از پیامبر (ص) نقل کرده اند که حضرت برای اهل مکه فرمود: گمان می کنید با شما چه خواهم کرد؟ گفتند: برادری بخشنده و پسر برادری بخشنده هستی. حضرت فرمود: همانطور که برادرم

(۱) خلاف ۳/۳۲۳.

(۲) مبسوط ۲/۳۳.

یوسف فرمود به شما می گویم: امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود، خداوند نیز شما را می بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است، شما آزادید.

و از طریق شیعه آنچه را که شیخ روایت نموده از صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر روایت شده که گویند پیش حضرت از کوفه سؤال شد: تا اینکه حضرت (علی بن موسی الرضا(ع) چنین فرمود: همانا اهل طائف وقتی اسلام آوردند بر آنان زکات را یک دهم و یک بیستم قرار دادند. و همانا رسول خدا(ص) با جنگ داخل مکه شد در حالی که اهل آن اسیر در دست حضرت بودند، آنگاه حضرت آنان را آزاد نمود و فرمود: بروید، شما آزادید.

شافعی دلیل اقامه کرده به آنچه که عبد الله بن عباس روایت نموده و گفته وقتی که رسول خدا(ص) به مر الظهران فرود آمد من نزد خود گفتم: بخدا قسم اگر رسول خدا(ص) قبل از اینکه آنان بیایند و از او درخواست امان کنند با جنگ داخل شود هر آینه قریش نابود خواهد شد ...»^(۱).

خبر صفوان و احمد بن ابی نصر را صاحب وسائل در جهاد وسائل روایت کرده رجوع نمائید.^(۲)

دلالت روایت روشن است گرچه سند بواسطه علی بن احمد بن اشیم خدشه دار است، و بحث در آن خواهد آمد و مرحوم مجلسی آن را صحیح نشمرده است.^(۳)

۴- در مغازی و اقلدی آمده است:

«صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو مردم را به جنگ با

(۱) منتهی ۹۳۷/۲.

(۲) وسائل ۱۲۰/۱۱ باب ۷۲ من ابواب جهاد عدو ... حدیث ۱.

(۳) به همین فصل «جهت» ششم از بحث زمینهای مفتوحه عنوه رجوع نمائید.

رسول خدا (ص) دعوت کردند، و لشکری از مردم قریش و از بنی بکر و هذیل به سوی آنان آمدند و سلاح بر تن نموده و به خدا قسم یاد کردند که محمد (ص) را نگذارند با جنگ وارد مکه شود: مردی از بنی دیل که به او حماس بن قیس بن خالد دیلی می گفتند وقتی شنید که رسول خدا (ص) به مکه می آید، نشست تا سلاحش را درست و آماده کند، زن او به او گفت: این را برای چه کسی آماده می کنی؟ گفت: برای محمد (ص) و یارانش، همانا من امیدوارم که از آنان کسی را برای خدمتگزاری تو بگیرم چون تو نیاز به خادم داری ...

پس هنگامی که خالد بن ولید وارد مکه شد گروهی از قریش و گروهی از مردم را یافت که برای جنگ با او جمع شده بودند که در میان آنان صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو هم بودند، و مانع از داخل شدن خالد شدند و شمشیرهایشان را کشیدند و تیراندازی کردند و گفتند هرگز با زور نمیتوانی داخل شوی. آنگاه خالد بن ولید در میان یاران خود نداء در داد و با اهل مکه جنگ نمود، و بیست و چهار مرد از قریش و چهار نفر از هذیل را کشت و اهل مکه شکست زشتی خوردند، حتی عده ای در حَزْوَره (بازار مکه) کشته شدند و از هر طرف می گریختند، و گروهی از آنان به بالای کوهها رفتند و مسلمانان آنان را دنبال نمودند، پس از آن ابوسفیان و حکیم بن حزام فریاد برآوردند: ای جماعت قریش، برای چه خود را به کشتن می دهید؟ هرکس داخل خانه اش شود در امان است، و هرکس سلاحش را زمین گذارد در امان است ...»^(۱).

و مانند همین مطلب را ابن هشام در سیره اش روایت نموده است.^(۲)

(۱) مغازی ۲/ ۸۲۳ و بعد آن. حَزْوَره در متن روایت، بازار مکه بود، که اکنون بخاطر توسعه مسجد پیامبر (ص) جزء مسجد قرار گرفته است.

(۲) سیره ابن هشام ۴/ ۴۹.

همانگونه که ملاحظه فرمودید از جانب پیامبر (ص) اموال اهل مکه نه تقسیم شد و نه خمس آن گرفته شد، بلکه قریش را نداء داد و فرمود: ای جماعت قریش، گمان می کنید با شما چه خواهم کرد؟ گفتند: نسبت به ما خیر روا می داری، برادری بخشنده و پسر برادری بخشنده هستی: حضرت فرمود: بروید شما آزادید. پس آنان را عفو فرمود در حالی که خداوند پیامبر (ص) را بر آنان قادر گردانیده بود و برای پیامبر (ص) به منزله فیء بودند.^(۱)

۵- در سیره ابن هشام و همچنین در غیر آن از دیگر کتب تاریخ و حدیث نسبت به غنائم چنین بطور خلاصه چنین آمده است:

«وقتی که رسول خدا (ص) از برگرداندن اسرای حنین به خانواده شان فارغ شد، بر مرکب سوار شد، مردم هم به دنبال ایشان چنین می گفتند: ای رسول خدا، فیء ما را از شتر و گوسفند بر ما تقسیم کن، تا آنجا که حضرت را در کنار درختی نگه داشتند، آنگاه حضرت کنار شتر ایستاد و مقداری از پشم کوهان شتر را گرفت سپس فرمود: ای مردم بخدا قسم از فیء شما و این پشم برای من نیست مگر خمس آن، و خمس هم به خود شما برمیگردد، پس حتی اگر به اندازه نخ و سوزن از آن برده اید برگردانید، همانا خیانت بر اهلش چیزی جز ننگ و آتش و رسوائی در روز قیامت نخواهد بود.

و رسول خدا (ص) از غنائم به مولفه قلوبهم عطاء کرد و آنان گروهی از بزرگان آن مردم بودند که پیامبر (ص) برای جلب دلهای آنان به اسلام و جلب دلهای اقوام آنان بوسیله آنها چنین عمل نمود: و به هر یک از اباسفیان و پسرش معاویه و حکیم بن حزام و حارث بن کلد و حارث بن هشام و سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی و علاء بن جاریه و عیینة بن حصن و اقرع بن حابس و مالک بن عوف نصری و صفوان بن امیه صد شتر داد.

و به تعدادی از مردان قریش از جمله مخرمه بن نوفل و عمیر بن وهب و

(۱) کامل ۲/۲۵۲. و مانند آن سیره ابن هشام ۴/۵۵.

هشام بن عمرو کمتر از صد شتر داد ...

زمانیکه رسول خدا (ص) آنچه از آن عطایایی که گفته شد به قریش و قبائلی از عرب داد و چیزی از آن در میان انصار نماند، در دل قبیله ای از انصار ناراحتی ایجاد شد تا جایی که سخن ناروا از آنان زیاد شد و حتی کسی از طرف آنان گفت: به خدا رسول خدا (ص) قومش را پذیرائی کرد، آنگاه سعد بن عبادہ بر پیامبر (ص) داخل شد و گفت: ای رسول خدا (ص) این قبیله انصار بخاطر کاری که در این فیثی انجام دادی خشمی در دلشان علیه شما ایجاد شده، حضرت فرمود: ای سعد نظر تو در این باره چیست؟ گفت: ای رسول خدا نیستم من مگر یک نفر از قوم، حضرت فرمود: پس قومت را در این چهار دیواری جمع کن.

آنگاه سعد بیرون آمد و انصار را جمع نمود، رسول خدا (ص) پیش آنان آمد، و پس از حمد خدا و ستایش بر او فرمود: «ای جماعت انصار، خبر آن ناروایی که گفته اید و نیز خشمی که بر من در دلتان ایجاد گشته بمن رسید آیا وقتی نزد شما آمدم گمراه نبودید آنگاه خداوند متعال هدایتان کرد، و فقیر بودید خداوند بی نیازتان نمود، بایکدیگر دشمن بودید خداوند بین دلہاتان الفت انداخت» گفتند: بله، خدا و رسولش بر ما بیشترین منت را گذاردند. و از هر چیز دیگری برتری دارند. سپس حضرت فرمود: ... ای جماعت انصار آیا راضی نیستید که این مردم با گوسفند و شتر بروند و شما با رسول خدا (ص) به منزل خود برگردید؟ قسم به آنکه جان محمد در دست اوست اگر مسئله هجرت من از مکه نبود هرآینه فردی از انصار بودم ... آنگاه انصار گریستند تا اینکه محاسنشان از اشک خیس شد و گفتند: به رسول خدا (ص) از باب نصیب و بهره خود راضی هستیم، سپس حضرت برگشت و آنان متفرق شدند.^(۱)

۶- در روایت انس بن مالک آمده است :

«مردمی از انصار گفتند: ... خدا رسولش را بیخشد، به قریش می دهد و ما را رها می کند در حالی که از شمشیرهای ما خون آنان می چکد». ^(۱)

در رابطه با این قصه به تفسیر مجمع البیان در شرح جنگ حنین از سوره توبه، ^(۲) و روایات انس بن مالک و عبدالله بن زید بن عاصم در سنن بیهقی ^(۳) و بخاری ^(۴) و روایات جنگ حنین از جامع الاصول ابن اثیر ^(۵) رجوع نمائید.

۷- در کتابهای تاریخ آمده که : شتر ابی رهم غفاری به شتر رسول خدا (ص) نزدیک شد آنگاه لبه کفش ابی رهم به ساق پای رسول خدا (ص) اصابت کرد که حضرت دردش آمد، پس از آن حضرت با تازیانه به پای او زد، سپس از او طلب رضایت کرد و به او گوسفندانی از غنائم بعنوان عوض از ضربتی که به پای او زده بود داد. ^(۶)

۸- مانند حادثه بالا از عبدالله بن ابی حذر هم نقل شده که حضرت با عصایش به او زد و او دردش آمد سپس حضرت هشتاد گوسفند میش به او داد. ^(۷)

۹- پیامبر (ص) خواست شترش را با تازیانه بزند که تازیانه اش به ابازرع جهنی خورد آنگاه حضرت به او گوسفند داد و فرمود: بخاطر تازیانه ای که دیروز به تو خورد این گوسفندان را بگیر. راوی می گوید: آنها را شمردم دیدم صد و بیست راس گوسفند است. ^(۸)

(۱) سنن بیهقی ۳۳۷/۶ کتاب قسم الفی و الغنیمه.

(۲) مجمع البیان ۱۹/۳ (جزء ۵).

(۳) سنن بیهقی ۳۳۷/۶ و ۳۳۹، کتاب الفی و الغنیمه.

(۴) صحیح بخاری ۱۹۸/۲ - ۱۹۹، کتاب الجهاد و السیر.

(۵) جامع الاصول ۲۶۹/۹ - ۲۸۶، غزوه حنین.

(۶) مغازی واقعی ۹۳۹/۲ (جزء ۳).

(۷) مغازی ۹۴۰/۲ (جزء ۳).

(۸) مغازی ۹۴۰/۲ (جزء ۳).

۱۰- صفوان بن امیه با پیامبر (ص) می گشت و حضرت داشت غنائم را بررسی می کرد، در همین هنگام به دره ای از غنائم که خداوند به او برگردانده بود گذر کرد که پر از گوسفند و شتر، به همراه چوپانان آنها بود. صفوان تعجب کرد و شروع کرد نگاه کردن به آن، رسول خدا (ص) فرمود: ای ابا وهب این دره تو را به تعجب واداشته؟ گفت: بله، حضرت فرمود: این دره و آنچه در آن است مال تو، صفوان گفت: شهادت می دهم که جان هیچکس به پاکی نخواهد بود مگر پیامبر باشد، و شهادت می دهم که تو فرستاده خدایی.^(۱)

۱۱- در میان اسراء هوازن خواهر رضاعی پیامبر (ص) که شیماء نام داشت بود، گفته شده: مادر او حلیمه بوده. شیماء به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا (ص) من خواهر شمایم، حضرت فرمود: به چه دلیل؟ گفت: هنگامی که در نزد آنان شیر می خورده از او گازی گرفته، و جای آن را به حضرت نشان داد، آنگاه حضرت وی شناخت و آن را بیاد آورد، بلند شد و عبایش را برای او پهن نمود ...

سپس پیامبر (ص) فرمود: اگر بخواهی در پیش ما بمانی در نزد من محبوب و گرامی هستی، و اگر بخواهی تو را بهره مند خواهم نمود و به سوی قومت برگرد، گفت: بهره مندم گردان و به نزد قومم برگردان، پس حضرت به او شتر و گوسفند و غلام و کنیز داد.^(۲)

۱۲- پیامبر (ص) درباره اسرای بدر فرمود: اگر مطعم بن عدی زنده بود و با من راجع به این اسرای صحبت می کرد، آنان را به جهت او رها می کردم.^(۳) تمام این عطایای پیامبر (ص) از غنائم بود، و حمل نمودن اینها بر اینکه از سهم حضرت (ص) و از خمس باشد مشکل است، بلکه در بعضی موارد آن قطعا چنین

(۱) مغازی ۲/ ۹۴۶ (جزء ۳).

(۲) سیره زینی دحلان (چاپ شده در حاشیه سیره حلبی) ۲/ ۳۰۶.

(۳) صحیح بخاری ۲/ ۱۹۶، باب من النبی علی الاساری من غیر ان یخمس.

برداشتنی درست نیست.

خلاصه آنچه که از دو آیه شریفه (یسالونک عن الانفال ... و اعلموا انما غنمتم من شیء) و از روایات باب که از شیعه و سنی وارد شده بعد از ارجاع دادن برخی از آنها به برخی دیگر استفاده می شود اینست که غنائم مثل دیگر انفال از اموال عمومی است که به اشخاص تعلق ندارد و نیز به مجرد غنیمت گرفتن هم در ملک جنگجویان داخل نمی شود، بلکه در تحت اختیار رهبر و امام مسلمین قرار می گیرد و او است که آنها را نگهداری و حفظ نموده و از آنها می بخشد و بر حسب آنچه که مصالح عمومی در زمان و محیطش اقتضاء می کند به مصارف معین می رساند، اگرچه همه آنها را هم شامل شود، و اینها از املاک شخصی رسول و امام هم نیست، بلکه امام و مردم در آن حق مساوی دارند، و امام حق ندارد بیهوده در آن تصرف نموده یا بدون ملاک به هر کس بخواهد ببخشد، بلکه ملاک در همه موارد رعایت مصالح عمومی است و مردم هم حق اعتراض بر امام ندارند.^(۱)

و از جمله مصالح عمومی مهم، جلب دلها و جذب مردان و زنان مخصوصا صاحبان شوکت به طرف حق و تسلیم در برابر اسلام و برطرف نمودن شر و اذیت آنان و نیز حفظ موازین اخلاقی و عاطفی که عقلاء در نظامشان به آن اهمیت می دهند می باشد.

پس اگر چیزی از آن باقی ماند امام خمس آن را برای اهلس و برای نیازهایی که ممکن است امام در آینده با آن برخورد کند می گیرد و بقیه را بین جنگجویان بر حسب آنچه که شرع مبین حکم نموده تقسیم می نماید.

(۱) البته این اختیارات گسترده برای پیامبر اکرم (ص) و امام معصوم (ع) صحیح است. ولی در زمان غیبت که انسانها جایز الخطا هستند و اغراض و دواعی مختلف در بذل و بخششها وجود دارد و اینها نیز متعلق به عموم است چگونه مردم حق اظهار نظر و اعتراض نداشته باشند، در زمان غیبت بسیاری از مسائل را می توان طبق قوانینی که نمایندگان مردم در مجلس وضع می کنند حل و فصل نمود، و اینگونه مسائل راجع به بیت المال و بودجه عمومی کشور در اختیار یک شخص نباشد. (مقرر)

بنابر این امام بعد از کسر نیازهای مذکور و ملاحظه تعلق غنائم به جنگجویان و اینکه برای آنان غنیمت است تصمیم بر تقسیم بین آنان می گیرد و خمس آنها را نیز برمی دارد.

به این نکته نیز باید توجه داشت که در آن زمان، عربها غنائم را ملک جنگجویان می شمردند و حق محض برای آنان می دانستند، بلکه بسا در جنگها گرفتن غنیمت برای آنان هدف اساسی محسوب می شد و حمله قبیله ای به قبیله دیگر به انگیزه غنیمت گرفتن مالها و اسیرکردن زنان و فرزندان آنان بود، و به همین دلیل هم یکی از مسائل اخلاقی ناپسند آنان محسوب می شد و خداوند متعال خواست که گسترش توحید و عدل، هدف و انگیزه آنان باشد، لذا با فرستادن آیه انفال غنائم را در اختیار رسول و امام قرار داد، و امام است که برحسب مصالح عمومی در آن تصرف می کند و گاهی هم آنها بین آنان تقسیم می نماید.^(۱)

عدم تهاافت بین آیه انفال و آیه خمس و نسخ نشدن هریک از آنها:

هیچگونه تهاافتی بین اینکه انفال مال خدا و رسول باشد و اینکه مصارف از طرف شرع - با تخمیس و تقسیم انفال بعد از کسر نیازهای ذکر شده از قبیل

(۱) اصولاً در زمانهای گذشته افراد خود با امکانات و وسائل شخصی خویش و به خرج خود در جنگها شرکت می کرده اند و چیزی به عنوان مقرری و حقوق برای آنها در نظر گرفته نمی شده است و تنها نصیب آنها در جنگ همان غنایمی بوده که به دست می آمده و لذا امام یا به تعبیر دیگر حکومت پس از برداشتن «صفا یا - اشیاء ارزشمند» و برداشتن یک پنجم غنائم به عنوان خمس، بقیه را بین شرکت کنندگان در جنگ تقسیم می کرده است ولی در زمان ما که همه مخارج جنگ و نیازمندیهای رزمندگان را دولت تأمین می کند و سپاهیان با حقوق و مقرری و مزایا و حق مأموریت در جنگ شرکت می کنند و حتی برای آینده آنها بیمه و باز نشستگی در نظر گرفته می شود دیگر تقسیم غنائم بین آنها موضوعاً متفی است و همانگونه که حضرت استاد عنایت فرموده اند همه اموال به بودجه دولت و خزانه عمومی واریز می شود و رهبر مسلمین طبق قانون آنگونه که صلاح بداند آنها در جهت مصالح مسلمانان به مصرف می رساند. (مقرر)

قراردادها و غیره - مشخص شده باشد، نیست. زیرا معنای اینکه انفال مال رسول و امام است اینست که تحت اختیار و تدبیر امام باید باشد و او است که در آن تصرف می کند اگر چه به تقسیم باشد:

در قصه غنائم حنین که قبلاً گذشت از رسول خدا (ص) نقل شد که فرمودند: «به خدا قسم از فی شما و این پشم برای من چیزی نیست مگر خمس آن، و خمس هم به خود شما برمی گردد پس اگر به اندازه نخ و سوزن هم از آن برده اید برگردانید». و بعد دیدید که پیامبر (ص) این غنائم را به بزرگان قریش و سران قبائل داد.

و در مرسله حماد از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع)) گذشت که فرمودند: «بر امام است که با آن مال همه احتیاجات و کمبودها را برطرف کند از قبیل دادن به «مولفه قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید، پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون می آورد و بین اهلش تقسیم می کند، و بقیه را بین کسانی که عهده دار این پیروزی بوده اند تقسیم می نماید، و اگر بعد از برطرف نمودن مشکلات و کمبودها چیزی باقی نماند آنان حقی ندارند».^(۱)

و در نهج البلاغه ضمن سخن امیر المومنین (ع) به عبدالله بن زمعه هنگامی که در زمان خلافت حضرت پیش ایشان آمد و از حضرت مالی را طلب کرد، آمده است این مال نه از آن من است و نه از آن تو، بلکه فی است و از آن همه مسلمانان و دروشده شمشیر آنان است اگر تو در جنگ با آنان یار باشی چون ایشان از مال برخوردار خواهی شد، و گرنه دست آورد آنان برای دهانهای غیر آنان نیست.^(۲)

(۱) فی مرسله حماد عن العبد الصالح (ع) انه قال: وله ان یسد بذلک المال جمیع ما ینوبه من مثل اعطاء المولفه قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه، فان بقی بعد ذلک شیء اخرج الخمس منه فقسمه فی اهلہ و قسم الباقی علی من ولی ذلک، و ان لم یبق بعد سد النوائب شیء فلا شیء لهم. (وسائل ۳۶۵/۶، باب ۱ من ابواب الانفال، حدیث ۴).

(۲) فی نهج البلاغه من کلام له (ع) کلم به عبد الله بن زمعه لما قدم علیه فی خلافته یطلب منه مالاً قال: ان هذا المال لیس لی و لا لک، و انما هو فی للمسلمین و جلب اسیافهم،

با توجه به آنچه گفته شد که بین دو آیه مزبور تهافتی وجود ندارد، بطلان این توهّم که آیه خمس ناسخ آیه انفال است روشن شد:

۱- شیخ طوسی در تبیان در تفسیر آیه انفال می گوید:

«علماء در اینکه آیا آیه انفال نسخ شده یا نه اختلاف دارند؟ گروهی گویند: به آیه: و اعلموا انما غنمتم من شیئ نسخ شده است این قول از مجاهد و عکرمه و سدی و عامر شعبی روایت شده. و جبائی هم آن را اختیار نموده، و گروه دیگر گویند: آیه انفال نسخ نشده، ابن زید و طبری این قول را اختیار کرده اند و صحیح هم همین است، چون نسخ احتیاج به دلیل دارد و هیچ منافاتی بین آیه انفال و آیه خمس نیست، تا گفته شود آیه خمس، آیه انفال را نسخ کرده است»^(۱)

پس شیخ طوسی در تبیان منکر نسخ آیه انفال توسط آیه خمس می باشد.

۲- ولکن هم ایشان در مبسوط برخلاف تبیان گفته است، و در کتاب قسمة الفی و الغنائم از مبسوط گوید:

«غنیمت در شریعت گذشته حرام بود، و آنان غنیمت را جمع می نمودند آنگاه آتش از آسمان می آمد و آن را می خورد، سپس خداوند متعال بر پیامبر (ص) انعام نمود و آن را مخصوص حضرت قرار داد، آنجا که می فرماید: «یسالونک عن الانفال قل الانفال لله و للرسول». و از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: خمس برای من حلال شده، و برای هیچکس قبل از من حلال نبود و غنائم برای من قرار داده شده، و پیامبر (ص) در ابتدا غنیمت را بین کسانی که حاضر در جنگ بودند تقسیم می نمود چون مخصوص خود حضرت بود، ولی بعد از آن بانزول آیه شریفه «واعلموا انما غنمتم من شیئ

فان شرکتهم فی حربهم کان لک مثل حظهم و الا فجنة ایدیهم لا یکون لغیر افواههم.

(نهج البلاغة فیض ۷۲۸، عبده ۲/۲۵۳، صبحی صالح ۳۵۳، خطبه ۲۳۲).

(۱) تبیان ۱/۷۸۱.

فان لله خمس» نسخ شد. خداوند متعال در آیه مال را اضافه نموده به غنیمت گیرندگان و بعد خمس آن برای صاحبانش بیرون آورده میشود و بقیه بر ملک جنگجویان باقی می ماند، و بر این مطلب اجماع دلالت دارد»^(۱)

۳- در در المنثور آمده است:

«ابوعبیده و ابن منذر از ابن عباس درباره آیه شریفه: یسالونک عن الانفال، نقل نموده اند که گفت: منظور از انفال غنائم است، سپس آیه: «واعلموا انما غنمتم من شیء. آن را نسخ نموده است»^(۲).

۴- و نیز در در المنثور آمده:

«ابن ابی شیبہ و نحاس در کتاب ناسخ و ابوالشیخ از مجاهد و عکرمه نقل می کند که گفته اند: انفال مال خدا و رسول بود تا اینکه آیه خمس: واعلموا انما غنمتم من شیء، آن را نسخ نمود»^(۳).

۵- و نیز در در المنثور آمده است:

«نحاس در کتاب ناسخ به نقل از سعید بن جبیر آورده که سعدو مردی از انصار برای یافتن غنیمت بیرون آمدند که شمشیری پیدا نمودند ... آنگاه آیه: یسالونک عن الانفال نازل شد ... سپس این آیه با آیه: واعلموا انما غنمتم من شیء، نسخ گردید»^(۴).

۶- و در تفسیر قرطبی آمده است:

«ایه خمس نزد فقهاء سنت ناسخ آیه انفال است، و ابن عبد البر ادعای اجماع نموده بر اینکه آیه خمس بعد از آیه: یسالونک عن الانفال. نازل شده است، و چهار پنجم غنیمت بین جنگجویان تقسیم می شود بنابر بیانی که خواهد آمد، و آیه: یسالونک عن الانفال. در هنگام مشاجره اهل بدر در غنائم جنگ بدر

(۱) مبسوط ۶۴/۲.

(۲) در المنثور ۱۶۰/۳.

(۳) در المنثور ۱۶۱/۳.

(۴) در المنثور ۱۶۲/۳.

نازل شده است، بنابراین آنچه که در اول سوره بیان شد ...

و گفته می شود: آیه انفال از آیات محکم است و نسخ نشده و همانا غنیمت مال رسول خدا (ص) است و بین جنگجویان تقسیم نمیشود، و به همین شکل بعد از پیامبر (ص) برای امامان است، و مازری از بسیاری از فقهاء سنت چنین حکایت نموده و امام می تواند بین آنان تقسیم نکند. و به جریان فتح مکه و قصه حنین استدلال نموده که ابو عبیده گوید: رسول خدا (ص) مکه را با جنگ فتح نمود و بر اهل آن منت نهاد و اموال آنان را به آنان برگرداند و آن را تقسیم ننمود و آن را بر ضرر ایشان فی قرار نداد. و برخی از علماء عقیده دارند که این عمل برای امامان بعد از پیامبر (ص) جایز است.

در جواب گویم: بنابر این معنی آیه شریفه: و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس، این است که چهار پنجم آن نیز مال امام است، اگر خواست آن را نگه می دارد و اگر خواست بین جنگجویان تقسیم می کند و این درست نیست به دلیل آنچه که بیان کردیم، و به جهت اینکه خداوند سبحان غنیمت را به جنگجویان اضافه کرده و فرموده: و اعلموا انما غنمتم من شیء ...^(۱)

ظاهر اینست که قول به نسخ اجتهادی است از ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و عکرمه و کسانی که تابع ایشانند به جهت توهّم تهافت بین دو آیه، در حالی که شناختید که تهافتی بین دو آیه نیست و در آیه انفال آنچه مورد نظر است بیان حکم اموال عمومی بعنوان اینکه اموال عمومی است و اینکه برای آن مالک شخصی که چاره اندیشی کرده و در آن تصرف نماید نیست، پس آیه انفال مفید این معناست که انفال در اختیار رسول یا امامی که نماینده اجتماع است می باشد و او است که بر حسب آنچه مصالح اقتضاء می کند و شرع مبین بیان نموده در آن تصرف می نماید.

آیه خمس نیز در حقیقت ناظر است به تشریع خمس در همه غنائمی که به

اشخاص می‌رسد که از آن جمله است غنائم جنگ که اگر بخواهند بین جنگجویان تقسیم نمایند بعد از بیرون آوردن احتیاجات و جوایز از آن چنین خواهند کرد، چون غنائم جنگ پس از تقسیم آن بین جنگجویان غنیمت محسوب شده و به آنان برمی‌گردد.

و از سیاق کلام و روایات وارده استفاده می‌شود که دوآیه در رابطه با غنائم بدر نازل شده و زمان نزول یکی به دیگری نزدیک می‌باشد، پس در مثل این مقام نسخ جدا بعید است، مگر اینکه مراد از نسخ بیان مصرف غنائم بطور اجمال در آیه خمس باشد به اینکه هم خمس آن گرفته و هم تقسیم گردد، با اینکه این مطلب در آیه انفال بیان نشده است.

و اگر خواستی اینطور بگو: که نسبت بین دو آیه نسبت مجمل و مبین است نه نسبت منسوخ و ناسخ.

اگر کسی اشکال کند که: در مرسله وراق از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که حضرت فرمود: اگر گروهی بدون اذن امام جنگ کنند و غنیمت بدست آورند، همه غنیمت مال امام است، ولی وقتی که به امر امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند خمس آن مال امام است.^(۱)

معنای این مرسله با آنچه که می‌گوئید که غنیت از انفال بوده و همه آن مال امام است اختلاف دارد، زیرا تفصیل امام دلیل بر تفاوت است و فقهاء شیعه هم به مضمون این مرسله فتوی داده‌اند.

جواب گوئیم: ما از وجود اندکی تفاوت بین دو غنیمت ابائی نداریم بعد از اینکه هر دو از جهت در اختیار امام بودن مشترکند، زیرا در جایی که جنگ بدون اذن امام باشد نه غنیمت تخمیس می‌شود و نه تقسیم می‌گردد چون چنین عملی از

(۱) فی مرسله الوراق عن ابی عبدالله (ع) انه قال: اذا غزی قوم بغیر اذن الامام فغنموا کانت الغنیمه کلها للامام و اذا غزوا بامر الامام فغنموا کان للامام الخمس. (وسائل ۳۶۹/۶، باب ۱، من ابواب الانفال ... حدیث ۱۶).

جنگجویان بدلیل اینکه جنگ مشروط به اذن امام شده است احترامی ندارد. و اما جنگی که به اذن امام صورت گرفته امام می تواند از غنائم ببخشد و در آن برحسب مصلحتهای لازم یا برتر تصرف نماید اگرچه تصرف امام همه غنیمت را شامل شود، آنگاه اگر چیزی از آن باقی ماند امام خمس آن را برداشته سپس تقسیم می نماید، چون غنائم درو شده شمشیر جنگجویان است، پس آنان یک جهت اختصاصی به غنیمت دارند بعد از اینکه جنگ به اذن امام بوده است، و این همان وجه تفاوت است چنانکه گذشت و امام متصدی غنائم هر دو نوع جنگ می باشد.

اگر اشکال کرده بگوییم: در روایت حفص بن غیاث است که گوید به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: آیا برای امام جایز است که بذر و بخشش داشته باشد؟ حضرت فرمود: «قبل از جنگ امام می تواند ببخشد، اما بعد از جنگ و بدست آوردن غنیمت، جائز نیست، چون غنیمت به دست آمده است».^(۱)

در جواب می گوئیم: بخشش آنجایی اطلاق می شده که چیزی را امام برای گروهی از سپاهیان که به دشمن حمله نموده اند قرار می داده و آن زائد بر سهمشان در غنیمت است، یا برای کسی که امام را به چیزی که مصلحت در آن

(۱) فی روایة حفص بن غیاث عن ابی عبد الله (ع) قوله: قلت: فهل يجوز للامام ان ينفل؟ فقال: له ان ينفل قبل القتال، فاما بعد القتال والغنيمة فلا يجوز ذلك لان الغنيمة قد احرزت. (وسائل ۷۹/۱۱، باب ۳۸ من ابواب جهاد العدو حديث ۱).
سرایایی که پیامبر (ص) می فرستاد فرق داشت یک وقت با ارتش و نیرو وارد منطقه ای می شد و قبل از جنگ یک فوجی را می فرستاد تا بروند و به دشمن ضربه بزنند و قرار می گذاشت که هر چه غنیمت پیدا کردید یک ربع آن مال خودتان و مابقی برای همه سپاه باشد یعنی آنها هم در مابقی شریک بودند و این یک ربع غنیمت جنبه تشویق داشته. ولی اگر بعد از جنگ می خواستند به دشمن ضربه بزنند و یک گردانی را برای ضربه زدن می فرستادند در این صورت چون ارتشی پشت سرشان نبود و آنان یا جانشان بازی می کردند، برای ایشان ثلث قرار می دادند و این معنای جمله «فی الیدأة الربع و فی الرجعة الثلث» است. (الف - م. جلسه ۳۴۲ درس)

بوده راهنمایی کرده مثل نشان دادن یک راه آسان یا آبی در بیابان بی آب، یا جایی که بتوان قلعه دشمن را فتح نمود یا مالی که بتوان از دشمن به غنیمت گرفت یا مکان دشمنی که بر او یورش برده شود یا نشان دادن شکافی که از آن بتوان داخل شد. ولی بعد از جنگ و گرفتن غنیمت دیگر موضوعی برای بخشش باقی نمی ماند.

و این بخلاف آن احتیاجات و مصالح عمومی است که امام نیابت آن را دارد مثل اعطاء به مؤلفه قلوبهم و مانند آن، چنین چیزهایی بیشتر بعد از غنیمت گرفتن پیش می آید چنانکه پیامبر (ص) در قصه حنین در غنائم انجام داد، و نصوص و فتاوی که گذشت دلالت داشتند بر اینکه جایز است امام احتیاجات را از غنیمت برطرف نماید.

اگر گوئی: در کتابهای سیره و حدیث مطلبی است که فشرده آن چنین است: دسته ای از هوازن در جعرانه نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: ما از یک نژاد و طایفه ایم، بر ما منت گذار، خداوند بر شما منت گذارد، حضرت فرمود: می توانید یکی از این دو را انتخاب کنید یا اسراء را و یا مال را، گفتند: ما اسرایمان را اختیار می کنیم، آنگاه رسول خدا (ص) در میان مسلمانان ایستاد و فرمود: همانا برادران شما آمده اند و توبه کرده اند و من می خواهم اسیرانشان را به آنها برگردانم، هر کس از شما دوست دارد که نیکی کند و از نصیبش بگذرد چنین کند، و هر کس دوست دارد می تواند بر نصیبش باشد تا اینکه از اولین چیزی که خداوند به ما بر می گرداند به او بدهیم.

مردم گفتند: (در حالی که سر و صدا کرده و هر کس فریادی می زد) ای رسول خدا (ص) ما نیکی نموده و نصیب خود را می دهیم، حضرت فرمود: من نمی دانم کدامتان اجازه دادید و کدامتان ندادید، بروید و با بزرگان و نمایندگان مشورت نمایید تا آنها پیش ما بیایند، پس از آن بزرگان نشان با آنان مشورت نمودند و به پیامبر (ص) چنین خبر دادند که مسلمانان نیکی کرده و اجازه می دهند.

اشکال این است که: اگر اختیار اسراء و غنایم دست پیامبر (ص) بود پس برای چه حضرت در برگرداندن اسراء از اصحابش اجازه خواست؟

جواب گوئیم: ظاهراً این جریان بعد از تقسیم همه زنان و فرزندان اسیر یا بیشتر آنان صورت گرفته و اصحاب پیامبر (ص) آنان را مالک شده بودند، پس قهراً نیاز به اجازه دارد چنانچه شاهد بر این مطلب است آنچه در مغازی از حضرت بیان شده که فرمود: هر کس در نزد او از زنان و فرزندان چیزی موجود است و دوست دارد که برگرداند، پس چنین کند، و هر کس از شما اباء دارد و به حقش تمسک کرده او هم برگرداند و در مقابل ما برخودمان تکلیف می دانیم که از اولین چیزی که خداوند به ما خواهد داد شش سهم به او برگردانیم. در این زمینه به مغازی و صحیح بخاری و سیره ابن هشام و غیر آن از دیگر کتب مراجعه نمائید.^(۱)

و نیز حدس زده می شود که طلب رضایت پیامبر (ص) یک عمل اخلاقی، عاطفی از طرف ایشان بوده، اگر چه واجب نبوده است.

(۱) مغازی ۲/ ۹۴۹ و بعد آن (جزء ۳) و صحیح بخاری ۳/ ۶۶، و سیره ابن هشام ۴/ ۱۳۱.

جهت سوم

چگونگی تقسیم غنائم

- ۱- شیخ طوسی در کتاب فئ و قسمة الغنائم از خلاف (مسئله ۱۵) گوید:
 «مال غنیمت از سه حال خارج نیست: یکی مالی که نقل و انتقال آن به کشور اسلام ممکن است مثل لباسها و در همها و دینارها و وسائل و متاعها، یا افراد مثل زنان و بچه ها.
 دوم، چیزهایی که نقل و انتقال آن ممکن نیست مثل زمین و ملک و باغ، پس آن چیزهایی که نقل و انتقال آن ممکن است، بین جنگجویان بطور مساوی تقسیم می شود نه پیاده ای بر پیاده دیگر برتری داده می شود و نه سواره ای بر سواره دیگر.
 ولی سواره بر پیاده برتری داده می شود، و شافعی هم همین را قائل است بجز اینکه او می گوید غنیمت به کسی که در صحنه جنگ حاضر نبوده داده نمیشود، و ما شیعه معتقدیم به کسی که برای کمک به جنگجویان ملحق می شود اگر چه در صحنه جنگ هم حاضر نبوده جایز است داده شود و برای بچه ها و کسی که در میدان جنگ به دنیا می آید سهمی داده می شود، و بعد خواهم گفت که این مسئله مورد اختلاف است.

ابو حنیفه می گوید: به غیر جنگجویان جایز نیست داده شود لکن جایز است برخی از جنگجویان را بر برخی دیگر برتری داد. مالک گوید: جایز است برتری دادن برخی بر برخی دیگر و جایز است به غیر جنگجویان داده شود.

دلیل ما اجماع گروه شیعه و روایات آنان است^(۱)

در اینجا شیخ طوسی خمس غنیمت را به جهت اعتماد بر روشن بودن آن بیان فرموده و در جای خودش بیان نموده است.

۲- در جهاد نهاییه گوید:

«هر آنچه که مسلمانان از مشرکین به غنیمت می گیرند بر امام لازم است که خمس آن را بیرون آورد. و آن را بین اهلش و مستحقین آن مصرف کند بر حسب آنچه که در کتاب زکات بیان نمودیم.

و بقیه آن بر دو قسم است: یک قسم از آن فقط برای جنگجویان است نه غیر ایشان از دیگر مسلمانان، و قسم دیگر عمومی است و برای همه مسلمین است: جنگجویان و غیر جنگجویان. آن قسمی که عمومی است و برای همه مسلمانان است آن چیزهایی است که داخل لشکر نیست از زمینها و ملکها و غیر آن، زیرا اینها تماماً فئ است برای مسلمین: چه آنها که غایبند و چه آنها که حاضرند بطور مساوی.

و آن چیزهایی که در دست لشکریان است فقط بین جنگجویان تقسیم می شود و غیر آنان در آن شریک نیستند. پس اگر جنگیدند و غنیمت گرفتند و بعد گروهی دیگر برای کمک به آنان ملحق شدند سهم آنان مثل سهم جنگجویان است و در آن با هم شریکند.

و بر امام لازم است که در قسمت نمودن بین مسلمانان مساوات رارایت نماید، و هیچکس از آنان را بخاطر بزرگواریش یا عملش یا زهدش بر کسی

که چنین نیست در تقسیم فئ برتری ندهد.

و لازم است برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دهد، پس اگر همراه فردی چند اسب بود فقط برای دو اسب آن سهم قرار دهد. و کسی که در زمین جنگ بدنیا می آید برای او مثل آنچه که برای جنگجوست بطور مساوی سهم می باشد»^(۱).

۳- محقق در جهاد شرایع گوید:

«دسته پنجم در احکام غنیمت ... و آن سه قسم است:

۱- چیزهایی که قابل نقل و انتقال است مثل طلا و نقره و کالا.

۲- چیزهایی که قابل نقل و انتقال نیست مثل زمین و ملک.

۳- آنچه که بعنوان اسیر است مثل زنان و کودکان.

قسم اول تقسیم می شود به چیزهایی که برای مسلمانان تملک آن صحیح است که آن داخل در غنیمت می باشد و این قسم بعد از پرداخت خمس و قرار دادها، مختص به جنگجویان است و برای آنان تصرف در هیچ چیز غنیمت جایز نیست مگر بعد از قسمت نمودن و اختصاص پیدا کردن.

و گفته شده: برای آنان جایز است مصرف چیزهایی که ناچار از آنهاست مثل خوراك چهارپا و طعام برای خوردن.

و چیزهایی که تملک آن برای مسلمان صحیح نیست مثل شراب و خوك، که داخل در غنیمت هم نمی شود بلکه از بین بردن آن لازم است مثل خوك یا هم از بین بردن آن جایز است و هم نگه داشتن آن برای سر که شدن مثل شراب ...

و اما چیزهایی که قابل نقل و انتقال نیست مال تمام مسلمانان بوده و در آن خمس می باشد، و امام مخیر است بین جدا کردن خمس غنیمت برای صاحبانش و باقی گذاردن آن و بیرون آوردن خمس از زیادتى آن.

و اما زنان و فرزندان از جمله غنائیم بوده و مخصوص جنگجویان می باشد و خمس آنها برای مستحقینش است.

سوم: در قسمت نمودن غنیمت است: واجب است ابتداءً شروع کنند به انجام آنچه که امام شرط کرده مثل قرار دادها و پرداخت لباس و سلاح مقتول (که از دشمن کشته شده در جنگ بدست آمده) اگر امام پرداخت آن را به قاتل شرط کرده باشد، و اگر امام شرط نکرده مختص به قاتل نمی باشد، بعد از آن مخارجی که به آن نیاز است از غنیمت بر می دارند از قبیل هزینه نگهداری غنیمت تا وقت تقسیم آن چون مزد نگهبان و چوپان و راننده، و سپس بخشش اندک که به زنان و بردگان و کفار می شود اگر با اجازه امام جنگ کرده اند، زیرا برای این سه طایفه سهم نیست، آنگاه بعد از همه اینها خمس غنیمت بیرون آورده می شود.

گفته شده: بلکه خمس جلوتر بیرون آورده می شود از باب عمل به آیه (واعلموا انما غنمتم من شی) ولی قول اول به قواعد شبیه تر است.

سپس چهار پنجم بقیه بین جنگجویان و کسانی که در جنگ حاضر بوده اند گرچه جنگ هم نکرده اند، حتی طفلی که بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن به دنیا آمده باشد، و همچنین نیروهای کمکی گرچه آنان هم بعد از بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن رسیده باشند.

آنگاه به پیاده یک سهم و به سواره دو سهم، و گفته شده به سواره سه سهم، ولی قول اول روشن تر است، و کسی که دو اسب یا بیشتر دارد فقط برای دو اسب سهم داده می شود نه بیشتر^(۱).

۴- ابی یوسف در خراج بعد از بیان آیه خمس گوید:

«آنچه که مسلمانان از لشکر مشرکین بدست می آورند و آنچه از متاع و سلاح و اسب جمع می کنند در آن خمس است برای کسانی که خداوند - عزوجل - در

(۱) شرایع ۱/ ۳۲- ۳۲۴ (چاپ دیگر ۲۴۴- ۲۴۸).

قرآن از آنان نام برده، و چهار پنجم آن هم بین سربازانی که آن را بدست آورده اند، چه آنها که حقوق می برند و چه غیر آنان تقسیم می شود، برای سواره آنان سه سهم می باشد: دو سهم برای اسبش و یک سهم برای خودش، و برای پیاده یک سهم است بنابر آنچه که در احادیث و روایات آمده و بعضی اسبان بر بعض دیگر برتری داده نمی شود...»^(۱)

۵- در مغنی ابن قدامه بعد از سخن خرقی آمده است:

«چهار پنجم غنیمت برای کسانی است که حاضر در جنگ بوده اند، برای پیاده یک سهم و برای سواره سه سهم، مگر اینکه اسب سواره اسب ضعیف و عیب دار باشد در آنصورت برای جنگجو دو سهم است: یک سهم برای او و یک سهم برای اسبش».

«علماء سنت اجماع دارند بر اینکه چهار پنجم غنیمت برای جنگجویان است و از آیه شریفه: و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ: فهمیده می شود که چهار پنجم مال آنان است، چون آیه شریفه غنیمت را به غانمین نسبت داده، سپس یک سهم از آن را برای غیر آنان می گیرد، و بقیه برای آنان می ماند، نظیر این آیه شریفه: و ورثه ابواه فلامه الثلث: و اگر تنها پدر و مادر از او ارث می برند برای مادر او یک سوم است.^(۲) (یعنی دو سوم بقیه برای پدر او است) و عمر گوید: غنیمت برای کسی است که در جنگ حاضر بوده.

و همه علماء سنت قائلند که برای پیاده یک سهم و برای سواره سه سهم، و ابوحنیفه گوید: برای سواره دو سهم است، ولی یاران او با او مخالف بوده و موافق با دیگر علمایند، و از ابن عمر نقل شده که: پیامبر (ص) برای سواره سه سهم قرار داد: یک سهم برای او و دو سهم برای اسبش و این قول اجماعی است.

(۱) خراج / ۱۸.

(۲) نساء / ۱۱.

و خالد حذاء گوید: اختلافی نیست در اینکه پیامبر (ص) برای اسب دو سهم قرار داد و برای صاحبش یک سهم و برای پیاده یک سهم.
و از میان اسبان «هجین» آن اسبی است که پدرش عربی باشد و مادرش غیر عربی^(۱).

روایاتی که در تقسیم غنیمت وارده شده است:

۱- صحیحہ ربعی بن عبداللہ، به نقل از امام جعفر صادق (ع) که فرمودند: «هر گاه برای رسول خدا (ص) غنیمت می آوردند، گلچین آن را بر می داشت و آن برای حضرت بود، آنگاه بقیه را پنج قسمت می کرد و خمس آن را می گرفت و چهار قسمت دیگر را بین کسانی که بر آن جنگیده بودند تقسیم می نمود.»^(۲)
ظاهر صحیحہ اینست که عمل پیامبر (ص) بر همین استوار بوده و پیوسته چنین عمل می نمودند.

۲- مرسلہ حماد از عبد صالح (موسی بن جعفر (ع) که فرمودند: «خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنائم و از غواصی در دریا و از گنجها و از معادن و از معدن نمک که از همه این پنج صنف خمس گرفته می شود و در اختیار کسانی است که خداوند برای آنها قرار داده و چهار پنجم دیگر بین کسانی که بر آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود ... و بر امام است که با آن، همه احتیاجات و کمبودها را بر طرف کند از قبیل دادن به «مولفة قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون می آورد و بین اهلس تقسیم می کند و بقیه را بر کسانی که بر آن مسلط

(۱) مغنی ۳۱۲/۷.

(۲) صحیحہ ربعی بن عبداللہ عن ابی عبداللہ (ع) قال: کان رسول اللہ (ص) اذا اتاه المغنم اخذ صفوه و کان ذلک له، ثم یقسم ما بقی خمسة اخماس و یاخذ خمسة ثم یقسه اربعة اخماس بین الناس الذین قاتلوا علیه، الحدیث، (وسائل ۳۵۶/۶ باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، حدیث ۳).

گردیده اند تقسیم می نماید، و اگر بعد از برطرف کردن مشکلات و کمبودها چیزی باقی نماند آنان حقی ندارند. ^(۱)

۳- صحیحہ معاویہ بن وہب گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: دسته ای را امام برای جنگ می فرستد، آنگاه آنان غنیمت بدست می آورند، چگونه تقسیم می شود؟ حضرت فرمودند: اگر آن غنیمت را با فرماندهی که امام او را بر آنان در جنگ امیر نموده بدست آوردند، خمس آن غنیمت برای خدا و رسول بیرون آورده می شود و چهار پنجم دیگر بین آنان تقسیم می گردد، ولی اگر آن غنیمت را بدون جنگ بدست آوردند مال امام است و هر جا مصلحت بداند آن را قرار می دهد. ^(۲)»

۴- روایت هشام بن سالم از امام جعفر صادق (ع) گوید: «از امام درباره غنیمت سؤال نمودم حضرت فرمود: از آن یک پنجم برای خدا و رسول بیرون آورده می شود و بقیه بین کسانی که بر آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود. ^(۳)»

(۱) مرسله حماد الطویلہ عن العبد الصالح (ع) قال: الخمس من خمسة اشیاء: من الغنائم والخصوص ومن الكنوز ومن المعادن والملاحه يؤخذ من كل هذه الصنوف الخمس فيجعل لمن جعله الله له ويقسم الاربعة الاخماس بين من قاتل عليه و ولی ذلك ... وله ان يسد بذلك المال جميع ما ينوبه من مثل اعطاء المولفة قلوبهم وغير ذلك، وان لم يبق بعد سدّ النوائب شیی فلا شیی اخرج الخمس منه فقسمة فی اهله، وقسم الباقي علی من ولی ذلك، وان لم يبق بعد سدّ النوائب شیی فلا شیی لهم. (وسائل ۳۵۸/۶ و ۳۶۵، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس حدیث ۸ و باب ۱ از ابواب انقال ... حدیث ۴).

(۲) صحیحہ معاویہ بن وہب قال: قلت لابی عبد الله (ع): السرية یبعثها الامام فیصیبون غنائم کیف تقسم؟ قال: ان قاتلوا علیها مع امیر امره الامام علیهم اخرج منها الخمس لله وللرسول وقسم بينهم اربعة اخماس، وان لم یكونوا قاتلوا علیها المشرکین کان کل ما غنموا للامام یجعله حیث احب. (وسائل ۸۴/۱۱ باب ۴۱).

(۳) خبر هشام بن سالم عن ابی عبد الله (ع) قال: سألته عن الغنیمة فقال: یخرج منها خمس لله وخمس للرسول، وما بقی قسم بین من قاتل علیه و ولی ذلك. (وسائل ۸۶/۱۱).

۵- روایت عبد الله بن سنان به نقل از امام جعفر صادق (ع) که درباره غنیمت فرمودند: «خمس آن بیرون آورده می شود، و بقیه بین کسانی که بر آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود و اما فی و انفال بطور خالص برای رسول خدا (ص) می باشد.»^(۱)

و مثل همین روایت در مستدرک به نقل از تفسیر عیاشی از عبدالله بن سنان آمده است.^(۲)

۶- در مستدرک از دعائم الاسلام از امام جعفر صادق (ع) است که فرمودند: «خمس غنیمت بیرون آورده می شود، سپس چهار پنجم دیگر بین کسانی که بر آن جنگ نموده و مسلط گردیده اند تقسیم می شود.»^(۳)

۷- در مستدرک از دعائم الاسلام از امام جعفر صادق (ع) است که فرمودند: «غنیمت بر پنج قسمت تقسیم می شود، آنگاه چهار پنجم آن بین کسانی که بر آن جنگ کرده اند تقسیم می شود و یک پنجم آن برای ما اهل بیت است.»^(۴)

۸- در سنن بیهقی از عبدالله بن عمرو است که گوید: «رسول خدا (ص) هر وقت غنیمتی بدست می آوردند به بلال فرمان می داد که در میان مردم جار بزند و آنان غنایم خود را می آوردند و حضرت خمس آن را برداشته و بقیه را تقسیم

۱۱، باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۵)

(۱) خبر عبد الله بن سنان عن ابي عبدالله (ع) فی الغنیمه قال: یخرج منه الخمس و یقسم ما بقى بین من قاتل علیه، و ولی ذلک، و اما الفی و الانفال فهو خالص لرسول الله (ص)، (وسائل ۳۷۴/۶، باب ۲ از ابواب انفال ... حدیث ۳).

(۲) مستدرک الوسائل ۲/۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۱).

(۳) و فی المستدرک عن العیاشی عن ابي طیار عن ابي عبدالله (ع) قال: یخرج خمس الغنیمه ثم یقسم اربعة اخماس علی من قاتل علی ذلک و ولیه. (مستدرک الوسائل ۲/۲۶۱. باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

(۴) و فی المستدرک عن دعائم الاسلام عن ابي عبدالله (ع) انه قال: الغنیمه یقسم علی خمسة اخماس، فیکسم اربعة اخماس علی من قاتل علیها، و الخمس لنا اهل البیت. (مستدرک الوسائل ۲/۲۶۱، باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۳).

می نمود، بعد از آن مردی با طناب محکمی که از مو بافته شده بود آمد و گفت: ای رسول خدا (ص) این در میان غنیمتهایی بود که ما بدست آوردیم. حضرت فرمود: آیا شنیدی که بلال سه مرتبه ندا داد؟ گفت: بله حضرت فرمود: چه چیز تو را مانع شد از اینکه آن را بیاوری؟ آن شخص معذرت خواهی کرد، حضرت فرمود: اگر آن را روز قیامت هم بیاوری هرگز از تو قبول نخواهم کرد.^(۱)

۹- و نیز در سنن بیهقی به نقل از مردی از بلقین گوید: «در وادی القری به نزد پیامبر (ص) آمدم و حضرت اسبش را در معرض فروش گذاشته بود به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا (ص) درباره غنیمت چه می فرمائید؟ فرمودند: خمس آن برای خداست و چهار پنجم دیگر برای لشگریان است، گفتم: آیا فردی از فرد دیگر نسبت به آن برتری داده نمی شود؟ حضرت فرمود: خیر، حتی آن تیری که از پهلویت بیرون می آوری تو به آن سزاوار تر از برادر مسلمانان نیستی.»^(۲)

۱۰- و نیز در سنن بیهقی «از ابن عباس درباره آیه شریفه: یسالونک عن الانفال: قل الانفال لله وللرسول. نقل می کند که گفت: انفال غنیمتهایی بود که بطور خالص برای رسول خدا (ص) بوده و چیزی از آن برای هیچکس نبود، و

(۱) فی سنن البیهقی عن عبدالله بن عمرو، قال: کان رسول الله (ص) اذا اصاب غنیمه، امر بلال فینادی فی الناس فیجیئون بغنائمهم فیخمسها ویقسمها فجاء رجل بعد ذلک بزمام من شعر فقال: یا رسول الله هذا فیما کنا اصبناه من الغنیمه فقال: اسمعت بلالا نادى ثلاثا؟ قال: نعم قال: فما منعک ان تجیئ به؟ فاعتذر، فقال: کن انت تجیئ به یوم القیامه، فلن اقبله عنک. (سنن بیهقی ۶/۲۹۳، کتاب قسم الفی و الغنیمه باب بیان مصرف الغنیمه ...).

(۲) و فیه ایضا عن رجل من بلقین قال: اتیت النبی (ص) و هو بوادی القری و هو یعرض فرسا فقلت: یا رسول الله، ما تقول فی الغنیمه؟ قال: لله خمسها و اربعة اخماس للجیش. قلت: فما احد اولی به من احد؟ قال: لا، ولا السهم تستخرجه من جنبک لیس انت احق به من اخیک المسلم.

(سنن بیهقی ۶/۳۲۴، کتاب قسم الفی و الغنیمه، باب اخراج الخمس من راس الغنیمه).

آنچه در سربها نصیب مسلمانان می شد پیش پیامبر (ص) می آوردند، و اگر کسی سوزن یا نخی از آن را نگه می داشت خیانت بود، آنگاه مسلمانان از رسول خدا (ص) می خواستند تا چیزی از آن را به آنان دهد، که خداوند آیه انفال را نازل فرمود:

و یسألونک عن الانفال، از تو ای محمد (ص) درباره انفال سؤال می کنند، بگو خداوند می فرماید انفال برای من است و آن را برای رسولم قرار دادم، چیزی از آن برای شما نیست، پس از خدا بترسید و میانه خویش را اصلاح کنید تا آنجا که می فرماید: اگر ایمان دارید. سپس خداوند آیه: و اعلموا انما غنمتم من شیء را نازل فرمود: آنگاه خمس آن را تقسیم نمود برای پیامبر (ص) و ذی القربی یعنی خویشاوندان پیامبر (ص) و یتیمان و مجاهدین در راه خدا، و چهار پنجم غنیمت را بین مردم قرار داد که آنان در آن حق مساوی دارند برای اسب و سهم و برای صاحب آن یک سهم و برای پیاده یک سهم: در کتاب - کتابی که منبع بیهقی بوده - چنانچه ملاحظه فرمودید: «مجاهدین در راه خدا» آمده ولی این غلط بوده است، صحیح آن: ابن سبیل است.^(۱)

سهم هر یک از رزمندگان این روایت قبلا نیز از تفسیر در المنثور بیان شد رجوع نمائید.^(۲)

فتاوی فقها در دو برابر بودن سهم سواره

مشهور بین فقهاء شیعه اینست که برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم است:

۱- شیخ طوسی در کتاب فیئ و قسمة الغنائم از خلاف (مسئله ۲۴) گوید:

«برای پیاده یک سهم و برای سواره دو سهم: سهمی برای خودش و سهمی

(۱) سنن بیهقی ۶/۲۹۳، کتاب قسم الفیئ و الغنیمه، باب بیان مصرف الغنیمه ...

(۲) در المنثور ۳/۱۶۰.

برای اسبش، و ابو حنیفه هم همین را قائل است، و از فقهاء شیعه کسانی هستند که می گویند: برای سواره سه سهم: یک سهم برای خودش و دو سهم برای اسبش، و شافعی هم همین را می گوید، و در صحابه هم علی (ع) و عمر، و در تابعین عمر بن عبد العزیز و حسن بصری و ابن سیرین، و در فقهاء مالک و اهل مدینه و اوزاعی و اهل شام و لیث بن سعد و اهل مصر و احمد و اسحاق و ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی همین را گفته اند. دلیل ما بر قول اول روایاتی است که علماء شیعه روایت کرده اند...»^(۱)

۲- در شرایع آمده است:

«و به پیاده یک سهم و سواره دو سهم داده می شود، و گفته شده سه سهم، ولی قول اول روشن تر است».^(۲)

۳- و در جواهر به دنبال عبارت شرایع گوید:

«و این قول مشهورتر است، بلکه دارای شهرت زیادی است، بلکه از «غنیه» اجماع بر آن نقل شده است، و بعد از روایت حفص بن غیاث، اجماع خود دلیل دیگری است».^(۳)

۴- در خراج ابویوسف آمده است:

«برای سواره سه سهم است: دو سهم برای اسبش، و یک سهم برای خودش، و برای پیاده یک سهم، بنابراین آنچه که در احادیث و روایات آمده، و بعضی از اسبان بر بعضی دیگر برتری داده نمی شود. ابویوسف گوید حسن بن علی بن عماره از حکم بن عتیبه و او از مقسم و او از عبدالله بن عباس نقل کرده که پیامبر (ص) از غنائم جنگ بدر برای اسب سوار دو سهم و برای پیاده یک سهم تعیین کردند. ابویوسف گوید: قیس بن ربیع از محمد بن علی از

(۱) خلاف ۲/۳۳۵.

(۲) شرایع ۱/۳۲۴ (= چاپ دیگر/۲۴۷).

(۳) جواهر ۲۱/۲۰۱.

اسحاق بن عبدالله، از ابی حازم برای ما روایت کرد که ابی حازم گفت: ابوذر غفاری برای ما نقل کرد که: من و برادرم همراه رسول خدا (ص) در جنگ حنین بودیم، حضرت برای ما شش سهم قرار داد. چهار سهم برای اسبهایمان و دو سهم برای خودمان، و ما شش سهم خود را در حنین به دو شتر جوان فروختیم.

ابویوسف گوید: ابوحنیفه فقیه پیشین می گفت: برای مرد یک سهم و برای اسب هم یک سهم است و چنین می گفت: که من حیوان را بر مرد مسلمان برتری نمی دهم، و دلیل می آورد به چیزی که از زکریا بن حارث از منذر بن ابی خمیصه همدانی که یکی از کارگزاران عمر بن خطاب در بخشهایی از شهر شام بود برای ما نقل کرد که او برای اسب یک سهم و برای مرد هم یک سهم قرار داده بود، آنگاه خبر این عمل او به عمر رسید، عمر بر او درود فرستاد و آنرا اجازه داد، ابوحنیفه هم به این حدیث تمسک نموده و برای اسب یک سهم و برای مرد هم یک سهم قرار داده است ...^(۱).

روایات مؤید نظر فقهای شیعه

روایاتی که بر قول مشهور بین فقهاء شیعه دلالت دارند:

۱- روایت حفص بن غیاث، «از امام جعفر صادق (ع) که از حضرت سئوال می کند درباره دسته ای از لشکر که در کشتی بوده و با دشمن می جنگند و غنیمت بدست می آورند و در میان آنان کسانی اند که با خود اسب دارند، و در همان کشتی با دشمن جنگیده اند و صاحب اسب هم سوار بر اسبش نشده، حال غنیمت چگونه بین آنان تقسیم می شود؟ حضرت فرمود: برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم، عرض کردم: آنها سوار بر اسب نشده اند و روی اسب با دشمن نجنگیده اند؟ حضرت فرمود: به نظر تو اگر صاحبان اسب در لشگری بودند که

پیاده‌ها جلوتر از آنان با دشمن می‌جنگیدند و غنیمت بدست می‌آوردند، من چگونه می‌بایست بین آنان تقسیم کنم؟ آیا نباید برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دهم، در حالی که غنیمت را پیاده‌ها گرفته‌اند نه سواره‌ها ...»^(۱)

۲- از دعائم الاسلام به نقل از امیر المومنین (ع) آمده است که فرمودند: «چهار پنجم غنیمت برای کسانی است که جنگ کرده‌اند: برای سواره دو سهم و پیاده یک سهم.»^(۲)

۳- از عوالی اللئالی از پیامبر (ص) نقل شده است که: «حضرت غنیمت را تقسیم کردند برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار دادند.»^(۳)

۴- در سنن بیهقی به نقل از مجمع بن جاریه انصاری است که در یک حدیث طولانی چگونگی تقسیم پیامبر (ص) غنائم خیبر را بر اهل حدیبیه نقل نموده، چنین می‌گوید: «که پیامبر (ص) به سواره دو سهم و به پیاده یک سهم داد.»^(۴)

(۱) خبر حفص بن غیاث، عن ابی عبدالله (ع) انه سأله عن سرية كانوا في سفينة فقاتلوا و غنموا و فيهم من معه الفرس و انما قاتلوهم في السفينة و لم يركب صاحب الفرس فرسه كيف تقسم الغنيمة بينهم؟ فقال: للفارس سهمان و للراجل سهم. قلت: ولم يركبوا و لم يقاتلوا على افراسهم؟ قال: ارأيت لو كانوا في عسكر فتقدم الرجال فقاتلوا فغنموا كيف اقسام بينهم؟ الم اجعل للفارس سهمين و للراجل سهمًا، و هم الذين غنموا دون الفرسان. (وسائل ۷۹/۱۱ باب ۳۸ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۱).

(۲) عن دعائم الاسلام عن امير المومنين (ع) انه قال: اربعة اخماس الغنيمة لمن قاتل عليها: للفارس سهمان و للراجل سهم. (مستدرک الوسائل ۲/۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۴).

(۳) عن عوالی اللئالی عن النبی (ص): انه قسم فی النفل للفارس سهمین و للراجل سهمًا. (مستدرک الوسائل ۲/۲۶۱ باب ۳۶ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۸).

(۴) فی سنن البیهقی بسنده عن مجمع بن جاریه الانصاری فی حدیث طویل یذكر فيه تقسیم النبی (ص) غنائم خیبر علی اهل الحدیبیه قال: فاعطى الفارس سهمین و الراجل سهمًا. (سنن بیهقی ۶/۳۲۵. کتاب قسم الفی و الغنیمه باب ماجاء فی سهم الراجل و الفارس).

۵- و نیز در سنن بیهقی به نقل از ابن عمر آمده است که: «پیامبر (ص) در جنگ خیبر غنائم را تقسیم نمود و برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار داد.»^(۱)

لکن بیهقی سند دو حدیث فوق را تضعیف کرده است.

۶- خبری که ابویوسف از ابن عباس درباره چگونگی تقسیم غنائم بدر توسط رسول خدا (ص) نقل کرده که قبلاً بیان شد.^(۲)

۷- در کتاب فیئ از خلاف (مسئله ۲۴) و در جواهر به نقل از مقداد است که گوید: «رسول خدا (ص) به من دو سهم داد: یک سهم برای خودم و یک سهم برای اسبم.»^(۳)

دلایل نظریه سوّم

اما بر قول دیگر (سواره سه سهم و پیاده یک سهم) روایاتی از شیعه و روایات زیادی هم از اهل سنت دلالت دارند که برخی از آنها را یاد آور می شویم:

۱- روایت مسعدة بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش که فرمود: «رسول خدا (ص) همواره برای سواره سه سهم و برای پیاده یک سهم قرار می داد.»^(۴)

صاحب وسائل گوید: این خبر بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره حمل می شود.

(۱) سنن بیهقی بسنده عن ابن عمر: ان النبی (ص) قسم یوم خیبر للفارس سهمین و للراجل سهماً (سنن بیهقی ۳۲۵/۶ کتاب قسم الفیئ و الغنیمه باب ما جاء فی سهم الراجل و الفارس).

(۲) اُخراج ابی یوسف ۱۸.

(۳) خلاف ۳۳۶/۲ و جواهر ۲۱/۲۰۱.

(۴) خبر مسعدة بن زیاد، عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه قال: کان رسول الله (ص) یجعل للفارس ثلاثة اسهم و للراجل سهماً. (وسائل ۱۱/۷۹ باب ۳۸ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

۲- روایت اسحاق بن عمار از جعفر بن محمد از پدرش که فرمود: امیرالمومنین (ع) همواره برای سواره سه سهم و برای پیاده یک سهم قرار می داد. ^(۱) صاحب وسائل گوید: شیخ طوسی این خبر را بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره حمل کرده است.

۳- روایت ابی البختری از جعفر بن محمد از پدرش که فرمود: «امیر المومنین (ع) همواره برای سواره سه سهم: دو سهم برای اسبش و یک سهم هم برای خود او و برای پیاده یک سهم قرار می داد.» ^(۲)

تعبیر به ماضی استمراری در این سه روایت بر پیوسته بودن عمل دلالت دارد، و حمل روایات بر زیاد بودن اسبهای فرد سواره، خلاف ظاهر است مخصوصاً با توجه به شکل تعبیر که ماضی استمراری است. ^(۳)

و احتمال دارد مراد، مواردی است که قبل از جنگ از باب تشویق با اسب سواران چنین قرار دادی بسته شده، نه اینکه تقسیم بعد از بدست آمدن غنیمت منظور باشد.

و نیز احتمال دارد که روایات حمل بر تقیه شود، چون این قول بین فقهاء سنت مشهور بوده و روایات آنان در این باره فراوان است، به سنن بیهقی مراجعه نمائید. ^(۴)

(۱) خبر اسحاق بن عمار عن جعفر عن ابيه: ان علياً (ع) كان يجعل للفارس ثلاثة اسهم و للراجل سهماً. (وسائل ۸۸/۱۱، باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲).

(۲) خبر ابی البختری عن جعفر عن ابيه: انَّ علياً (ع) كان يسهم للفارس ثلاثة اسهم: سهمین لفارسه و سهماً له و يجعل للراجل سهماً. (وسائل ۸۹/۱۱، باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو. حدیث ۳).

(۳) البته تعبیر ماضی استمراری نیز با این احتمال مناسب نیست، زیرا بر شیوه عمومی حضرت (ع) در زمان خود دلالت می کند. ولی اینکه آیا این حکم برای همه شرایط همه زمانهاست دلالت ندارد. (مقرر)

(۴) سنن بیهقی ۳۲۵/۶ کتاب قسم الفی و الغنیمه باب ما جاء فی سهم الراجل و الفارس.

و باز احتمال دارد که اختلاف روایات بر اختلاف زمان و مکان حمل شود از جهت زیادی و کمی اسبها و شدت و ضعف نیاز به آنها، زیرا گفته شد اختیار غنایم بدست امام است که برحسب احساس نیاز به اسبان و مقدار کاری که انجام می دهند و اختلافی که در مخارج و نژاد و قدرت و ضعف و مانند آن دارند از غنیمت به آنان می دهد. و اگر هیچکدام از این احتمالات را نمی پذیرید، شهرت می تواند موجب برتری روایات دسته اول شود (برای سواره دو سهم و پیاده یک سهم) و شهرت در باب تعارض روایات اولین مرجع است.^(۱)

و اما حدیثی که بیش از دو اسب را بیان نموده، حدیثی است که کلینی از حسین بن عبدالله از پدرش از جدش نقل نموده که گوید: امیرالمومنین (ع) فرمود: «هنگامی که همراه شخص در جنگ چند اسب باشد تنها برای دو اسب وی سهم قرار داده می شود شیخ طوسی نیز مثل همین را از حسین بن عبدالله روایت کرده است.^(۲)

اما آنچه که سخن را در این باره آسان می کند متفی بودن موضوع این مسائل

(۱) اگر دو روایت با هم تعارض پیدا کنند و بیشتر علماء به یکی از آن دو عمل کنند آن روایت شهرت عملی پیدا می کند و بر دیگری (که مورد عمل نیست) ترجیح داده می شود، در باب تعارض روایات، این شهرت به عنوان اولین مرجع بیان شده است. در مرفوعه زراره که ابن ابی جمهور احسانی در عوالی اللئالی از حضرت باقر (ع) نقل می کند آمده است: زراره گوید: به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: جانم فدایت، از شما دو روایت متعارض به ما می رسد، کدامیک از آنها را بگیرم؟ حضرت فرمود: ای زراره آنکه مشهور بین اصحابت هست بگیر و آنکه کمتر مورد توجه است رها کن. در این روایت، که امام باقر (ع) در مقام تعارض دو روایت اولین مرجع را مشهور بودن روایت قرار داده، و از همین باب است مقبوله عمر بن حنظله که در وسائل ۹۸/ ۱۸ بیان شده است. (مقرر)

(۲) روی الکلینی عن حسین بن عبدالله عن ابيه، عن جده قال: قال اميرالمومنین (ع) اذا كان مع الرجل افراس في الغزو لم يسهم له الا لفرسين منها. (وسائل ۸۸/ ۱۱ باب ۴۲ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱).

در زمان ماست، زیرا امروزه اسبان به ماشینها و هواپیماها و هلیکوپترهای جنگی تبدیل شده است. که بزودی به حکم آنها خواهیم پرداخت.^(۱)

حکم نیروهای کمکی و ...

حکم نیروهای کمکی و بچه ها و زنان و بردگان و کافران در این باب:

۱- شیخ طوسی در کتاب فئ از خلاف (مسئله ۳۲) می گوید:

«هنگامی که اسیری از مسلمانان از دست مشرکین رها شود و بعد از پایان جنگ و بدست آمدن غنیمت و قبل از تقسیم آن به مسلمانان ملحق شود برای او سهم قرار داده می شود، شافعی معتقد است که برای او سهمی نمی باشد، دلیل ما اجماع طایفه شعیه است بر اینکه کسی که قبل از تقسیم غنیمت بعنوان کمکی ملحق به مسلمانان شود برای او سهم می باشد، و چنین اسیری از جمله این افراد است»^(۲)

۲- و نیز در (مسئله ۲۰) گوید:

«برای بچه ها چون مردان سهم قرار داده می شود و او زاعی همین را گوید. و همچنین بچه ای که قبل از تقسیم غنیمت به دنیا آید. و اما زنان و بردگان و کافران سهمی بر ایشان نیست، و اگر امام بخواهد مقدار کمی به آنان بدهد می تواند. و شافعی معتقد است که امام می تواند برای این چهار گروه (بچه ها و زنان و بردگان و کافران) مقدار اندکی بدهد ولی سهمی برای آنان نیست. دلیل ما اجماع گروه شعیه و روایات آنان است»^(۳)

(۱) همانگونه که حضرت استاد اشاره دارند این مسائل مربوط به زمانی بود که افراد با اسب و امکانات خود در جنگ شرکت می کرده اند و بطور طبیعی هر کس امکانات بیشتری در جنگ وارد می کرد طبق قرار داد یا بدون قرار داد و در شرایط و زمان و مکان متفاوت سهم بیشتری از غنائم به او می رسید، و این یک امر عقلائی است مانند سایر قرار دادها و امور متعارف جامعه (مقرر)

(۲) خلاف ۲/۳۳۸.

(۳) خلاف ۲/۳۳۴.

۳- و نیز در (مسئله ۲۱) آمده است :

«زنان سهمی برای آنان نیست و فقط مقداری به آنان داده می شود، و همه فقهاء سنت همین را قائلند بجز اوزاعی که گوید : برای زنان سهم می باشد. دلیل ما اجماع گروه شیعه است ...»^(۱)

۴- و نیز در (مسئله ۲۲) آمده است :

«برای کافران چون مسلمانان سهم نمی باشد چه به اذن امام جنگیده باشند یا به غیر اذن امام، اما اگر به اذن امام جنگ کرده اند امام اگر بخواهد می تواند مقدار کمی به آنان بدهد، و شافعی هم همین را قائل است، به جز اینکه می گوید : مقدار اندک به آنان داده می شود. و اوزاعی گوید : برای آنان همچون مسلمانان سهم می باشد. دلیل ما اجماع گروه شیعه است ...»^(۲)

۵- در وسائل از حفص بن غیاث آمده است که گوید :

«بعضی از برادرانم به من نوشتند که از امام جعفر صادق (ع) درباره مسائلی چند از سیره سؤال نمایم، من هم به حضرت نامه نوشته و از حضرت سئوالاتی نمودم، در آن نامه یکی از سئوالاتم این بود که : مرا آگاه نما از حکم لشکری که وقتی در میدان جنگ به پیروزی رسیدند و غنیمت بدست آوردند لشکر دیگری قبل از برگشتن آنها به سرزمین اسلام به آنان ملحق می شوند در حالی که لشکر الحاقی هیچگونه برخوردی با دشمن نداشته اند، تا اینکه به اتفاق هم وارد سرزمین اسلام می شوند آیا اینان با جنگجویان در غنیمت شریک می باشند؟ حضرت فرمودند : بلی.^(۳)

(۱) خلاف ۳۳۵/۲.

(۲) خلاف ۳۳۵/۲.

(۳) فی الوسائل بسنده عن حفص بن غیاث قال : كتب الى بعض اخواني ان اسأل ابا عبدالله (ع) عن مسائل من السيرة (السنن خ. ل) فساءلته وكتبت بها اليه، فكان فيما سالت : اخبرني عن الجيش اذا غزوا ارض الحرب فغنموا غنيمه ثم لحقهم جيش آخر قبل ان يخرجوا الى دار الاسلام ولم يلقوا عدوا حتى خرجوا الى دار الاسلام هل

۶- در وسائل از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش، از امیرالمومنین (ع) نقل می کند که سئوال شد درباره مردی که نزد گروه می آید که غنیمت گرفته اند و او با آنان در صحنه جنگ حاضر نبوده؟ گوید حضرت فرمود: اینان بی بهره اند، آنگاه فرمان داد بر ایشان سهم قرار داده شود. ^(۱)

۷- در صحیح بخاری از ابوموسی نقل می کند که گفت:

«خبر بیرون آمدن پیامبر (ص) به ما رسید، و، ما در یمن بودیم، آنگاه من و دو برادر من یکی ابو برده و دیگری ابو رهم که من از آنها کوچکتر بودم به جهت مهاجرت بسوی ایشان از یمن خارج شدیم، راوی گوید تردید دارم که ابوموسی گفت: به همراه پنجاه و خورده ای یا پنجاه و سه یا پنجاه و دونفر از قومم، و بعد سوار کشتی شدیم، کشتی، ما را به دیار نجاشی در حبشه آورد، در آنجا به جعفر بن ابی طالب و اصحابش که نزد نجاشی بودند برخورد کردیم، جعفر به ما گفت: رسول خدا (ص) ما را به اینجا فرستاد و به ما فرمان داد در اینجا بمانیم، شما هم با ما بمانید، ما هم با او ماندیم تا اینکه وقتی خیبر فتح شد همگی آمدیم و با پیامبر (ص) برخورد نمودیم، و پیامبر (ص) هم برای ما از غنائم خیبر سهمی قرار داد، یا اینطور گفته: از غنائم به ما عطا نمود و پیامبر (ص) چیزی از غنائم را برای هیچیک از افرادی که در فتح خیبر غایب بودند قرار نداد، مگر برای کسانی که با او در صحنه جنگ حاضر بودند و همچنین همراهان ما در کشتی و جعفر و یارانش که پیامبر (ص) برای اینان با جنگجویان سهم قرار داد. ^(۲)»

۸- در وسائل از مسعدة بن صدقه از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از پدرانش

بشار کونهم فیها؟ قال (ع): نعم. (وسائل ۱۱/۷۸ باب ۳۷ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱).
 (۱) فی الوسائل بسنده عن طلحة بن زید عن جعفر عن ابيه عن علی (ع) فی الرجل یاتی القوم و قد غنموا و لم یکن ممن شهد القتال؟ قال: فقال: هؤلاء المحرومون (المحرمون خ. ل) فامر ان یقسم لهم. (وسائل ۱۱/۷۸ باب ۳۷ از ابواب جهاد العدو ... حدیث ۲)

(۲) صحیح بخاری ۱۹۵/۲ باب ومن الدلیل علی ان الخمس لنواب المسلمین.

از امیرالمومنین (ع) است که فرمودند: «هنگامی که بچه ای در میدان جنگ بدنیا بیاید برای او هم از آنچه که خداوند به جنگجویان برگردانده سهم داده می شود.»^(۱)

۹- در وسائل از ابوالبختری، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش از امیرالمومنین (ع) است که فرمودند: «هنگامی که بچه ای در میدان جنگ بدنیا بیاید برای او سهم قرار داده می شود.»^(۲)

۱۰- و نیز در وسائل از سماعه به نقل از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است که فرمود: «رسول خدا (ص)»، در جنگ زنان را می آورد تا مجروحان را مداوا نمایند، و برای آنان از فیء سهمی قرارنداد و لکن از غنیمت مقداری به آنان بخشید.»^(۳)

۱۱- در مرسله حماد به نقل از امام موسی بن جعفر (ع) است که فرمودند: «و برای اعراب بادیه نشین (کفار) چیزی از غنیمت نمی باشد گرچه به همراه امام جنگیده باشند، چون رسول خدا (ص) با اعراب مصالحه کرد به اینکه آنان را در محل خودشان واگذارد و هجرت نکنند به این شرط که اگر رسول خدا (ص) بطور ناگهانی از طرف دشمن مورد حمله واقع شد از آنان بخواهد دشمن را بگیریزانند و با او بجنگند و برای آنان هم نصیبی در غنیمت نباشد، و این سنت

(۱) فی الوسائل بسنده عن مسعدة بن صدقة عن جعفر عن ابيه عن آبائه (ع) انّ عليا (ع) قال: اذا ولد المولود في ارض الحرب قسم له مما افاء الله عليهم. (وسائل ۸۷/۱۱) باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... (حدیث ۸).

(۲) فی الوسائل بسنده عن ابي البختری عن جعفر عن ابيه عن علي (ع) قال: اذا ولد المولود في ارض الحرب اسهم له. (وسائل ۸۷/۱۱) باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... (حدیث ۹).

(۳) فی الوسائل بسند موثق به عن سماعه عن احدهما (ع) قال: ان رسول الله (ص) خرج بالنساء في الحرب يد اوين الجرحى ولم يقسم لهم من الفئ شيئا ولكنه نفلهن. (وسائل ۸۶/۱۱) باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... (حدیث ۶).

پیامبر (ص) در میان آنان و غیر آنان از دیگر کفار جاری می باشد. ^(۱)

۱۲- در وسائل از عبد الکریم بن عتبہ به نقل از امام جعفر صادق (ع) است که به عمرو بن عبید فرمودند: «به نظر تو اگر ایشان (اهل کتاب) از پرداخت جزیه اباہ کردند و بعد با آنان جنگ کردی و بر آنان پیروز شدی با غنیمت چگونه عمل می کنی؟ گفت: خمس آن را بیرون می آورم و چهار پنجم بقیه را بین جنگجویان تقسیم می کنم - تا اینکه حضرت فرمود: - آیا چهار پنجم را بین همه جنگجویان تقسیم می کنی؟ گفت: آری، حضرت فرمود: در این صورت بطور حتم با سیره رسول خدا (ص) مخالفت کرده ای، بین من و توفقیاء مدینه و پیرمردهای آنان به عنوان حکم باشند می توانی از آنان سؤال کنی، آنها اختلاف ندارند در اینکه پیامبر (ص) با اعراب مصالحه کرد به اینکه آنان را در محل خودشان واگذار و هجرت نکنند به این شرط که اگر مسلمانان از طرف دشمن مورد حمله واقع شدند، از آنان بخواهد تا دشمن را بگریزانند و با او بجنگند و برای آنان هم نصیبی در غنیمت نباشد، در حالی که تو می گوئی: بین همه آنان تقسیم می شود، پس بطور حتم در آنچه از سیره پیامبر (ص) درباره مشرکین گفته ای مخالفت با سیره حضرت نموده ای. ^(۲)

(۱) فی الوسائل فی مرسلۃ حماد الطویلۃ عن ابی الحسن (ع) قال: ولیس للاعراب من الغنیمۃ شیء وان قاتلوا مع الامام لان رسول الله (ص) صالح الاعراب ان یدعهم فی دیارهم ولایهاجروا علی انه ان دهم رسول الله (ص) من عدوه دهم ان یرستفرهم فیقاتل بهم ولیس لهم فی الغنیمۃ نصیب، وستہ جاریہ فیہم وفی غیرہم. (وسائل ۸۵/۱۱ باب ۴۱ از ابواب جہاد العدو. حدیث ۲)

(۲) فی الوسائل بسندہ عن عبد الکریم بن عتبہ عن ابی عبد الله (ع) قال لعمرو بن عبید: ارایت ان ہم ابوا الجزیہ فقاتلتهم فظہرت علیہم کیف تصنع بالغنیمۃ؟ قال: اخرج الخمس واقسم اربعة اخماس بین من قاتل علیہ - الی ان قال: - ارایت الاربعۃ اخماس تقسمہا بین جمیع من قاتل علیہا؟ قال نعم. قال: فقد خالفت رسول الله (ص) فی سیرتہ، بینی و بینک فقیاء المدینہ و مشیختہم واسألہم، فانہم لایختلفون ان رسول

۱۳- در مستدرک از دعائم الاسلام به نقل از امیرالمومنین (ع) است که رسول خدا (ص) فرمودند: برای بردگان چیزی از غنیمت نیست، اگرچه در جنگ حاضر شوند و جنگ هم نمایند، پس امام یا جانشین او اگر صلاح دید بخاطر کثرتی که انجام داده چیزی به او بدهد، از آن چیزهای کم ارزش طبق تشخیص خود می دهد^(۱)

در مسئله بردگان به جواهر^(۲) و سنن بیهقی^(۳) مراجعه نمائید. ما بحث در این مسائل را به دلیل اینکه در زمان ما مورد ابتلا نمی باشد در هم پیچیده رها می کنیم و تفصیل آن از محلش باید طلب شود. متذکر می شویم: آنچه در این باره در کلمات فقهاء بیان شده «رضخ» است که در لغت تفسیر، به «بخشش اندک» شده، شهید در مسالک گوید:

«رضخ: بخششی است که زیاد نباشد، و مراد از آن در اینجا بخششی است که به سهم سواره رسد اگر شخص گیرنده سواره باشد و به سهم پیاده نرسد اگر آن شخص پیاده باشد.»^(۴)

ولی دلیل اقامه کردن بر این مقدار مشکل است و اگر فرض شود که لغت «رضخ» بخشش اندک باشد، ممکن است بر آن این اشکال شود که آنچه در روایات باب بیان شده لفظ «رضخ» نیست، این لفظ فقط در کلمات فقهاء بیان شده است.

الله (ص) صالح الاعراب علی ان یدعهم فی دیارهم و لایهاجروا علی انه ان دهمهم من عدوه دهم ان یتنفرهم فیقاتل بهم، ولیس لهم فی القسمة (الغنیمه الکافی) نصیب، وانت تقول: بین جمیعهم فقد خالفت رسول الله (ص) فی کل ما قلت فی سیره فی المشرکین. (وسائل ۸۵/۱۱ باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو... حدیث ۳).
(۱) فی المستدرک عن دعائم الاسلام عن امیرالمومنین (ع) ان رسول الله (ص) قال: لیس للعبید من الغنیمه شیء، وان حضر وقاتل علیها فرأى (فان رأى - الدعائم) الامام او من اقامه الامام ان یعطیه علی بلائه ان کان منه اعطاء من خرثی المتاع ما یراه.

(۲) جواهر ۱۹۲/۲۱.

(۳) سنن بیهقی ۵۳/۹ کتاب السیر باب العمید والنساء والصبیان یحضررون الوقعه.

(۴) مسالک ۱۵۶/۱.

چند فرع درمسأله

در اینجا سزاوار است به چند فرع اشاره شود:

فرع اول: متعارف در زمان ما اینست که در جنگها از ماشینها و هواپیماها و هلیکوپترها استفاده می کنند، حال اگر مثلاً فرض شد فردی در جنگ با ماشین خود شرکت کرده، آیا اصلاً برای ماشینش سهم قرار داده نمی شود؟ چون دلیلی بر الحاق آن به اسب وجود ندارد، و یا اینکه به اولویت قطعی، سهم اسب برای آن قرار داده می شود؟ یا اینکه مقدار اثر آن در پیروزی بر دشمن و مقدار خرج آن معتبر است، شاید مثلاً یک ماشین با ده اسب در نتیجه مورد انتظار، برابر باشد و لازمه آن هم مخارج زیاد باشد؟ در اینجا چند احتمال وجود دارد.^(۱)

(۱) نظیر این مطلب در باب سبق و رمایه هم می آید، با اینکه برد و باخت در اسلام حرام است معذک در اسب سواری و تیراندازی برد و باخت مشروع است، بلکه ثواب هم دارد، این پیدا است برای جنگ است چون این دودر جنگ استعمال می شده، حال در زمان ما که در جنگ هواپیما یا ماشین استفاده می شود، آیا می توان حکم سبق و رمایه را در آنها جاری نمود؟ یعنی مسابقه بگذارند هر کس هواپیمایش جلو افتاد یا آرپی جی بهتر زد مسابقه را برده باشد؛ در تیر اندازی بعید نیست اما در هواپیما و ماشین هم می شود گفت؟ یعنی الغاء خصوصیت بکنیم و بگوئیم: ملاک آن ابزار و وسایلی است که در جنگ استفاده می شده، و سبق و رمایه را در هواپیما و اتومبیل هم جاری کنیم، یا اینکه بگوئیم نه، مشکل است، اما انسان یقین می کند همان ملاکی که در سبق و رمایه موجود است در فانتوم هم هست، زیرا در مثل مسابقات وقتی گفتند برد و باخت جایز نیست و بعضی چیزها را مثل اسب سواری و تیر اندازی استثناء کردند معلوم می شود که چون اینها وسیله پیروزی در جنگ بوده، خواسته اند مردم جنگ آزموده باشند، حالا در زمان ما اسب کاربرد ندارد، هلیکوپتر و، فانتوم هست، اگر یک خلبانی آزموده باشد ممکن است عمل او موجب پیروزی در یک جنگ بزرگ شود.

مثل همان که در باب احتکار گفتیم که حرمت احتکار برای این بوده که مردم در فشار زندگی نباشند، لذا فرض اینکه گندم آره، برنج نه، پیدا است که بنظر نبوده، اینجا هم همینطور است. (الف - م. جلسه ۳۴۷ درس)

و چون ما این مطلب را اختیار نمودیم که غنیمت به دست امام مسلمین می باشد که از آن بر حسب آنچه که صلاح ببیند می بخشد، پس حکم آن دائر مدار قرارداد امام یا کسی که جانشین او در این زمینه است می باشد.

۱. فرع دوم: تقسیم غنیمت بین جنگجویان در زمانی بوده که لشگریان بطور داوطلب و به انگیزه خدایی در جنگها شرکت می کردند، و سلاحهای جنگی و اسبها هم مال خودشان بوده و شاید تقسیم غنیمت بین آنان به لحاظ دادن پاداش به چابکیها و فداکاریها و جبران مخارج آنان بوده است، چنانکه ممکن است فرق بین پیاده و سواره گواه بر همین نکته باشد، چون اسب دارای خوراک و مخارج اضافه تری است پس بدین جهت با پاداش کامل مناسبت دارد، گرچه در جنگ هم مورد استفاده واقع نشده باشد.

بنابراین، در وقتی که لشگریان از جانب حکومت برای اجرای کارهای جنگی به خدمت گرفته شده باشند و نیز مخارج و وسائل سواری و ابزار و آلات جنگ ملک حکومت باشد، چنانکه در زمان ما چنین است، آیا در اینصورت نیز تقسیم غنیمت بین جنگجویان واجب است، یا حکم تقسیم فقط در داوطلبها جاری است؟ مسئله دارای دو احتمال است.

و عمده همان مطلبی است که قبلا بیان نمودیم که در هنگامی که مصارف مهمی وجود دارد و مشکلاتی برای امام پیش می آید بطوریکه همه غنایم باید در آنجهت مصرف گردد دیگر تقسیم تعیین ندارد.

فرع سوم: علامه در جهاد منتهی بیانی دارد که فشرده آن چنین است:

مسئله: تصرف در هیچ چیز غنیمت جایز نیست، گفته شده: مگر مصرف چیزهایی که چاره ای از آن نیست مثل طعام و علف چهارپایان، و همه فقهاء سنت بجز تعداد کمی بر جواز تصرف در طعام و علف چهارپایان نیز اجماع دارند، و سعید بن مسیب و عطاء و حسن بصری و شعبی و ثوری و اوزاعی و مالک و شافعی و احمد و اهل قیاس، همین را قائلند.

زهری گوید: چیزی از غنیمت گرفته نمی شود مگر با اجازه امام، دلیل ما چند چیز است: [۱] روایتی که علماء سنت از نافع از ابن عمر نقل کرده اند که گفت: ما در جنگهایمان عسل و میوه هایی که بدست می آوردیم می خوردیم و با خود نمی بردیم و از عبدالله بن ابی اوفی است که گوید: در روز جنگ خیبر طعام بدست آوردیم و هر شخصی از آن به مقداری که رفع نیاز او را بکند گرفته و می رفت و فرمانده لشکر شام به عمر نوشت: ما به زمینی برخوردیم که طعام و علف آن زیاد است عمر به او نوشت: مردم را رها کن تا برای چهارپایان علف برداشته و خود هم از طعام بخورند، و اگر کسی چیزی از آن را به طلا یا نقره فروخت، در آن خمس خدا و سهام مسلمین است.

[۲] و از طریق شیعه نیز شیخ از مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده که در سفارش پیامبر (ص) به امیر یکی از سریه ها چنین آمده: درختان میوه دار را قطع نکنید، زراعت را آتش نزنید، چون شما نمی دانید ممکن است به آنها نیاز پیدا کنید، و از حیوانات آنکه گوشتش خورده می شود زخمی نکنید مگر حیوانی که ناچار از خوردن آن هستید.^(۱)

[۳] این مقدار تصرف در غنیمت به دلیل نیازی است که پیدا شده و در منع از این تصرف ضرر بزرگی به مسلمانان و حیوانات آنان وارد می آید، چون آوردن طعام و علف از کشور اسلام مشکل است، و در محل جنگ هم چیزی که بشود بخورند نمی یابند، و اگر هم بیابند پولی وجود ندارد...

سوم: وقتی که حیوانی برای خوردن ذبح می شود پوست آن باید به محل غنایم برگردانده شود و استفاده از آن جایز نیست، زیرا آن از چیزهایی است که تمام جنگجویان در آن شریکند و نیاز به آن باندازه ای نیست که بتواند مجوز تصرف در آن باشد، و دیگر اینکه پوست حیوان طعام محسوب نمی شود پس

در آن همچون دیگر اموال غنیمت، اجازه وجود ندارد.

چهارم: خوردن چیزهای غیر از طعام و علف و گوشت جایز نبوده و همینطور بکار بستن و استفاده شخصی از اموال غنیمت جایز نمی باشد به دلیل این سخن پیامبر (ص) که فرمودند: حتی نخ و سوزن آن را برگردانید، همانا خیانت چیزی جز ننگ و آتش و رسوایی در روز قیامت بدنبال نخواهد داشت.

پنجم: روغن خوردنی استفاده آن در طعام هنگام نیاز جایز است، چون روغن هم خود، طعام بوده و شبیه گندم و جو می باشد.

ششم: خوردن یا نوشیدن چیزهایی که برای مداوا می باشد، هنگام نیاز جایز است، مثل گلاب و سکنجبین، زیرا آن هم طعام می باشد. اصحاب شافعی گویند: خوردن آن جایز نیست چون جزء خوراک محسوب نبوده و خوراک را با آنهم کامل نمی کنند (مثل نمک)

هفتم: جایز نیست لباس را با صابون غنائم بشوید، زیرا طعام و علف محسوب نمی شود، بلکه صابون برای نیکو کردن و زیبایی استفاده می شود و زیبایی ضرورتی ندارد.^(۱)

علامه در تذکره نیز جواز تصرف در طعام و علف را یاد آور شده و شیخ طوسی هم در مبسوط آن را آورده و دلیل عمده در آن اجماعی است که ادعا شده، و همچنین سیره موجود در جنگها و سریه های زمان پیامبر (ص). بنابراین اگر جواز تصرف در غنیمت با دلیل محکمی ثابت شد، مورد قبول است و گرنه اقتضاء اصل، عدم جواز است، مگر در صورت تحقق ضرورت که به مقدار ضرورت با تقبل ضمان جایز می باشد. و روایت مسعدة بن صدقه بیشتر از مقدار ضرورت عرفیه دلالت ندارد، و از آن استفاده عدم ضمان نمی شود. و در عبارت شرایع جواز را نسبت به «گفته ای» داده که این خود دلیل برای این است که از نظر ایشان مورد تأیید نبوده است.

بله امام می تواند در آن اجازه تصرف بدهد زیرا قبلا بیان شد که غنائم جزء انفال بوده و اختیار آن به دست امام است .

فرع چهارم: آیا خمس غنیمت بر قراردادهای و احتیاجات و مخارج و بخششهای اندک (رضخ) مقدم است یا بعد از اینها می باشد، و یا اینکه باید بین رضخ و غیر آن تفصیل قائل شد؟ مسئله چند احتمال دارد:

الف: [اینکه خمس مقدم بر سایر هزینه ها باشد] از این جهت که بر همه اینها غنیمت صدق می کند پس آیه شریفه (و اعلموا انما غنمتم من شیئ) و روایات دلالت بر تخمیس دارند .

ب: [اینکه سایر هزینه ها بر خمس مقدم باشند:] از این جهت که غنائم همانطور که بیان شد از انفال می باشد، یعنی اموال عمومی است که در تحت اختیار امام بعنوان اینکه امام است قرار دارد، و به مال امام خمس و زکات و مانند آن تعلق نمی گیرد، و هنگامی به آن خمس تعلق می گیرد که امام خواسته باشد آن را بین اشخاص تقسیم نماید . به لحاظ اینکه با تقسیم شدن آن بین اشخاص نسبت به آنان غنیمت می شود پس در آنصورت خمس آن بیرون آورده می شود . و در مرسله حماد آمده است: و بر امام است که با آن مال (غنائم) همه احتیاجات و کمبودها را برطرف کند از قبیل دادن به «مولفة قلوبهم» و غیر آن از دیگر احتیاجاتی که پیش می آید، پس اگر بعد از آن چیزی باقی ماند خمس آن را بیرون می آورد و بین اهلش تقسیم می کند. ^(۱)

از این مرسله استفاده می شود که خمس غنیمت بعد از برطرف نمودن احتیاجات و قبل از تقسیم آن بین اشخاص می باشد .

ج: [تفصیل بین «رضخ» و غیر آن] زیرا «رضخ» در حقیقت خود یک نحوه

(۱) فی مرسله حماد الطویلة: وله ان یسدّ بذلک المال جمیع ماینوبه من مثل اعطاء الموءلفه قلوبهم و غیر ذلک مما ینوبه . فان بقى بعد ذلک شیئ اخرج الخمس منه فقسمة فی اهله . (وسائل ۳۶۵/۶ باب ۱ از ابواب الانفال ، کتاب خمس حدیث ۴) .

از تقسیم غنیمت است، نهایت امر اینکه مقدار رضح از سهام کمتر است، پس با غیرخودش این تفاوت را دارد که خمس براو مقدم است، چنانکه شهید در مسالک و روضه این را قوی دانسته و شاید اقوی هم همین باشد. شهید در مسالک می گوید:

«مقدم بودن سلب (لباس و سلاح دشمن که به قاتل او می دهند) و قراردادهای برخمس غنیمت، مورد قبول است، به دلیل بیرون بودن اینها از اسم غنیمتی که خداوند متعال در آن بر اساس آیه شریفه (واعلموا انما غنمتم من شیء) خمس واجب نموده. و اما مقدم بودن رضح (بخشش اندك) برخمس روشن نیست، چون رضح در حقیقت خود یک نحوه از تقسیم غنیمت است، نهایت امر اینکه مقدار رضح از سهام کمتر است، و این نمی تواند مانع باشد. چنانکه کمتر بودن سهم پیاده از سهم سواره تأثیری در مقدم بودن خمس بر آن ندارد. و اطلاق اسم غنیمت بر مالی که بعنوان رضح پرداخت می شود روشن است، پس حکم به وجوب خمس در رضح قوی است.»^(۱)

جهت چهارم

سلب^(۱) (لباس و سلاح مقتول که به قاتل او می دهند)

[جریان تاریخی سلب:]

۱- در سیره ابن هشام در رابطه با قصه جنگ حنین به نقل از ابن اسحاق از ابی قتاده مطالبی آمده که فشرده آن چنین است:

(۱) روایات زیادی از پیامبر (ص) وارد شده است که حضرت در موارد مختلف فرمودند: «من قتل قتیلاً فله سلبه». (هر کس فردی از دشمن را بکشد لباس و سلاح مقتول برای اوست) یا اینکه کسی عده‌ای را کشت و پیامبر (ص) سلب آنها را به او داد. اینجا یک بحث است که آیا این عمل پیامبر (ص) حکم الله است یعنی مثل سایر احکام الهی که پیامبر (ص) بیان می‌کند است، چون ما یارها این را گفتیم که آنجایی که پیامبر (ص) احکام خدا را بیان می‌کند او امر و نواهی حضرت ارشادی است مولوی نیست، زیرا مولویت برای خداست، مثلاً وقتی پیامبر (ص) می‌فرماید «صلّ» این مثل او امر و نواهی است که فقیه دارد، همانطور که فقیه در رساله می‌نویسد، نماز بخوان، یا اعاده کن اینها امر و نهی مولوی نیست، بلکه ارشاد به حکم خداست، و پیامبر (ص) هم در جایی که بیان حکم خدا می‌کند امر و نهی ایشان ارشادی است.

بله پیامبر (ص) غیر از این اوامر و نواهی که در مقام بیان احکام دارد یک سری اوامر و نواهی مولوی هم دارد، مثلاً وقتی مسلمانان می‌خواستند بروند «جنگ اُحد» اگر پیامبر (ص) فرمود: کوچ کنید به طرف «اُحد» برای جنگ، این امر مولوی است و

«وقتی که جنگ پایان یافت و ما از گروه دشمن جدا شدیم، رسول خدا (ص) فرمودند: هر کس فردی از دشمن را کشته سلاح و لباس مقتول برای است. به پیامبر (ص) عرض کردم: به خدا سوگند من فردی از دشمن را کشتم که دارای لباس و سلاح بود ولی ادامه جنگ مانع شد از اینکه آن را بردارم، و نمی دانم چه کسی سلب او را برداشته. مردی از اهل مکه گفت: ای رسول خدا (ص) او راست می گوید، سلب فرد مقتول نزد من است، رسول خدا (ص) فرمودند: سلبش را به او برگردان.

و از انس بن مالک نقل شده که گفت: ابوطلحه به تنهایی در روز جنگ حنین سلب بیست نفر مرد را به غنیمت گرفت»^(۱).

در باره قصه ابی قتاده به صحیح مسلم^(۲) و بیهقی^(۳) و دیگر کتب مراجعه نمائید.

۲- در سنن ابی داود به نقل از انس بن مالک آمده: «که رسول خدا (ص) امروز

حکم حکومتی است، اوامر حکومتی هم بعضی از آنها بنحو دوام است و بعضی به شکل موقت است مثل اینکه حضرت بفرماید هر کس واجد این شرایط است برود بطرف «احد»، پیداست که این دستور برای آن زمانی است که جنگ «احد» بوده، و در زمان ما نیست که مردم بروند بطرف «احد»، حال جمله «من قتل قتیلا فله سلبه»، آیا حکم الله است که پیامبر (ص) بیان کرده، آنوقت نتیجه اش اینست که در زمان ما اگر چنانچه کسی رفت و فردی از کفار را کشت، سلبش برای اوست، این یک احتمال، احتمال دیگر اینکه این حکم سلطانی (یعنی مولوی) باشد از پیامبر (ص) منتهی حکم دائمی باشد یعنی پیامبر (ص) بعنوان حاکم مسلمین حکم کردند که قاتل مستحق سلب مقتول است برای همیشه، احتمال دیگر اینکه بگوئیم، به جهت تشویق جنگجویان در همان زمان فرموده، پس سبب نمی شود که حالا هم لازم باشد، این مسئله که قابل بررسی است. (الف - م. جلسه ۳۴۸ درس)

(۱) سیره ابن هشام ۹۱/۴.

(۲) صحیح مسلم ۳/۱۳۷۰ کتاب الجهاد و سیر باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۱.

(۳) سنن بیهقی ۶/۳۰۶ کتاب قسم الفی و الغنیمه، باب السلب للقاتل.

- یعنی روز جنگ حنین - فرمودند: هر کس کافری را بکشد لباس و سلاح او برای قاتل است. ابو طلحه در آن روز بیست مرد را کشت و سلب آنان را به غنیمت گرفت.^(۱)

۳- در صحیح مسلم به نقل از عبد الرحمن بن عوف مطالبی آمده که خلاصه آن چنین است:

«در روز جنگ بدر هنگامیکه من در میان لشکر بودم در این وقت دو جوان از انصار که من در میان آنان واقع شده بودم، یکی از آنها به من اشاره کرد و گفت: ای عمو، ابوجهل را می شناسی؟ گفتم آری، با او چه کار داری؟ گفت: مطلع شدم که به رسول خدا (ص) ناسزا می گوید. آن جوان دیگر هم به من اشاره کرد و مانند سخن جوان اولی را گفت. چیزی نگذشت که چشمم به ابوجهل افتاد، و گفتم: آیا نمی بینید؟ این همانی است که شما از او سؤال می کردید. آنگاه آن دو جلو رفتند و با شمشیر او را به قتل رساندند، سپس به جانب پیامبر (ص) رفته و خبر آن را به حضرت دادند، حضرت فرمود: کدامیک از شما او را به قتل رساند؟ هر یک از آن دو گفتند: من او را به قتل رساندم، پیامبر (ص) فرمودند: شمشیرهایتان را پاك کردید؟ گفتند: نه، حضرت نگاهی به هر دو شمشیر انداخت و فرمود: هر دو او را به قتل رسانده اید. و حکم کرد که سلب برای عمرو بن جموح باشد. و آن دو مرد: معاذ بن عمرو بن جموح و معاذ بن عفره بودند.^(۲)

همین را بخاری در صحیح^(۳) و بیهقی در سنن^(۴) روایت کرده اند. و در این باب بیهقی روایات زیادی را نقل نموده. در برخی از این روایات

(۱) سنن ابی داود ۶۵/۲ کتاب الجهاد، باب فی السلب یعطى القاتل.

(۲) صحیح مسلم ۱۳۷۲/۳، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۲.

(۳) صحیح بخاری ۱۹۷/۲ کتاب الجهاد و السیر، باب من لم یخمس الاسلام.

(۴) سنن بیهقی ۳۰۵/۶ کتاب قسم الفئ و الغنیمه باب السلب للقاتل.

چنین آمده است:

«مردی را با نیزه زدم و او را کشتم، آنگاه رسول خدا (ص) لباس و سلاح او را به من بخشید.»

و در بعضی آمده: «مردی را بستم و به او نیزه زدم و بر زمینش افکندم آنگاه لباس و سلاح او را گرفتم و پیامبر (ص) آن را به من بخشید.» و در بعضی دیگر آمده: «روز جنگ موته عقیل بن ابی طالب با مردی جنگید، آنگاه پیامبر (ص) شمشیر و زره او را به عقیل بخشید.» و در برخی دیگر است که بعد از اینکه عتبه ابن ابی وقاص در جنگ احد پیشانی رسول خدا را مجروح کرد و دندان حضرت را با سنگ شکست، حاطب بن ابی بلتعہ^(۱) گفت: «رفتم تا اینکه بر او چیره شدم و با شمشیر او را زدم و سر او را انداختم و از اسب پایین آمدم و سر و لباس و سلاح و اسب او را برداشتم و آنها را نزد پیامبر (ص) آوردم، حضرت آنها را به من برگرداند و برایم دعا نمود.»

و غیر اینها از دیگر تعبیراتی که در روایات این باب وارد شده که دلالت دارد بر اینکه اعطاء سلب بخششی بوده از جانب پیامبر (ص) بعد از پیروزی بر دشمن. با شناختی که پیدا نمودید گوئیم: بحث در سلب در مسائل مختلفی واقع می شود که اجمالاً به بعضی از آنها اشاره نموده و تفصیل آن را به کتابهایی که گسترده بحث نموده اند محول می کنیم:

(۱) حاطب بن ابی بلتعہ در جنگ بدر و احد خیلی خدمت کرد، منتهی آنجا که پیامبر (ص) می خواستند بروند بطرف مکه، حاطب ابن ابی بلتعہ محرمانه توسط زنی به مردم قریش نامه نوشته بود که مسلمین مہیای حرکت هستند. در این هنگام به پیامبر (ص) وحی شد و حضرت امیر المومنین (ع) وزیر را فرستاد و آنها رفتند نامه را از میان گیسوی آن زن پیدا نمودند و آوردند خدمت پیامبر (ص)، در آنجا عمر شمشیر کشید می خواست حاطب را بکشد، اما پیامبر اکرم (ص) فرمود: نه بخاطر سابقه ای که دارد چنین نکن. (الف - م. جلسه ۳۴۸ درس)

مسئله اول: سلب برای کیست؟

آیا سلب بطور مطلق (دائما و همیشه) برای قاتل است، یا در آنجایی که امام شرط کرده باشد برای او است؟^(۱)

۱- شیخ طوسی در کتاب فیئ از خلاف (مسئله ۸) می گوید:

«قاتل مستحق سلب نیست مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد، و ابو حنیفه و مالک هم همین را گفته اند. و شافعی گوید: سلب برای قاتل است گرچه امام برای او شرط نکرده باشد، اوزاعی و ثوری و احمد حنبل همین را معتقدند. دلیل ما اینست که اختلافی نیست در اینکه وقتی امام شرط کرده باشد، قاتل مستحق آن است، و هنگامی که شرط نکرده دلیلی بر استحقاق قاتل وجود ندارد.»^(۲)

۲- و در مبسوط می گوید:

«سلب اختصاص به گیرنده آن ندارد مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد اگر امام شرط کرده باشد مخصوص او می باشد و خمس آن هم گرفته نمیشود. و اگر امام شرط نکرده باشد جزء غنیمت است.»^(۳)

۳- ابن قدامه حنبلی در مغنی در بحث سلب گوید:

«فصل ششم: قاتل مستحق سلب است، چه امام آن را گفته باشد و چه

(۱) اساس مالکیت در اسلام فعالیت و کار است. زمین خدا برای هیچ کس نیست، برای خداست اما اگر کسی روی زمین کارکرد، و احیاء نمود احیاء آن را مالک است، پس مالکیت به کار و سعی پیدا می شود و بعد انسان محصول کارش را یا منتقل می کند یا قهرا منتقل می شود (به ارث می رسد) در اینجا هم اگر کسی فرد دیگری را در جنگ کشت یک نحوه انتساب به این شخص دارد، پس در حقیقت سلب مقتول محصول عمل و کار او است. (الف-م. جلسه ۳۴۹ درس)

(۲) خلاف ۳۳۰/۲.

(۳) مبسوط ۶۶/۲ کتاب قسمة الفی و الغنایم.

نگفته باشد و اوزاعی ولیث و شافعی و اسحاق و ابو عبید و ابو ثور همین را قائلند. و ابو حنیفه و ثوری گویند: قاتل مستحق سلب نیست مگر اینکه امام برای او شرط کرده باشد. و مالک گوید: قاتل مستحق سلب نیست مگر اینکه امام آن را گفته باشد. و عقیده دارد که امام آن را نمی گوید مگر بعد از پایان جنگ بنابر آنچه که قبلا از مذهب مالک بیان شد درباره بخشش بعد از جنگ ...

دلیل ما سخن پیامبر (ص) است: «هر کس شخص کافری را بکشد سلب او برای قاتل است.» و این از فرمانهای مشهور رسول خدا (ص) است که خلفاء بعد از ایشان هم به آن عمل کرده اند. و روایاتی هم که بعنوان دلیل می آورند دلالت بر آن دارد، عوف بن مالک دلیل آورد بر خالد هنگامی که خالد سلب مددی را از او گرفت، عوف به خالد گفت: آیا نمی دانی که رسول خدا (ص) حکم کرد به مستحق بودن قاتل نسبت به سلب مقتول؟ خالد گفت: آری ...^(۱)

قصه مددی را بیهقی از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده خلاصه آن چنین است:

«من (عوف بن مالک) به همراه زید بن حارثه در جنگ موته از مدینه بیرون آمدم و همراه من شخصی بنام مددی از یمن بود، برخورد کردیم با جمعیت رومیان و در میان آنان مردی بود که بر اسب سفیدی سوار بود و بر روی اسب زین دو سلاح طلایی قرار گرفته بود، و آن مرد رومی شروع کرد بدگویی به مسلمین کردن، مددی، پشت تخت سنگی کمین کرد و هنگامی که مرد رومی آمد از آنجا بگذرد مددی، اسب او را پی کرد و فریادی زد و بر روی او جهید و او را کشت و اسب و سلاح او را به تصرف در آورد، و زمانی که خداوند مسلمانان را پیروز نمود خالد بن ولید کسی را به دنبال مددی فرستاد و سلب او را گرفت.

عوف گوید : نزد خالد آمدم و گفتم : ای خالد، آیا نمی دانی که رسول خدا (ص) حکم کرد به مستحق بودن قاتل نسبت به سلب مقتول؟ خالد گفت : آری ولكن من قیمت این را زیاد می دانم. به او گفتم : به او بر می گردانی یا اینکه رسول خدا (ص) را از جریان کار شما آگاه خواهم نمود. خالد گفت : هرگز به او بر نمی گردانم.

عوف گوید : نزد پیامبر (ص) جمع شدیم و من قصه مددی و آنچه که خالد انجام داده بود را برای حضرت نقل کردم، رسول خدا (ص) فرمود : ای خالد چه چیز باعث شده که تو چنین کاری را انجام دهی؟ خالد گفت : دیدم قیمت آن زیاد است، حضرت فرمود : آنچه از او گرفته ای به او برگردان، عوف گوید : به خالد گفتم : بگیر خالد! (کنایه از دهن کجی نمودن) نگفتم چنین می کنم؟

رسول خدا فرمود : جریان چیست؟ من جریان را گفتم، عوف گوید : رسول خدا (ص) ناراحت شدند و فرمودند : ای خالد سلب را به او برنگردان، آیا شما نسبت به فرماندهان من کوتاهی می کنید، خوبی فرماندهی آنان برای شما باشد و ناراحتیها برای آنها؟^(۱)

صحیح مسلم نیز قصه را روایت کرده مراجعه نمائید.^(۲) از اینکه عوف علیه خالد به فرمان رسول خدا (ص) احتجاج کرد، استفاده می شود که اصحاب پیامبر (ص) از فرمان حضرت فهمیده اند که آن یک حکم دائمی بوده که اختصاص به موارد خاص نداشته است.

و نیز ممکن است بر دائمی بودن حکم استدلال شود به اینکه از قرار دادن پیامبر (ص) سلب را برای قاتل در موارد زیادی از جنگها، و همچنین این سخن حضرت : «هر کس فرد دیگر را بکشد سلب او برای قاتل است.» یا : «هر کس

(۱) سنن بیهقی ۳۱۰/۶، کتاب قسم الفی و الغنیمه، باب ما جاء فی تخمیس السلب.

(۲) صحیح مسلم ۱۳۷۳/۳ کتاب الجهاد و السیر باب ۱۳، حدیث ۱۷۵۳.

فرد کافری را بکشد سلب او برای قاتل است. «فهمیده می شود که این یک حکم الهی است که پیامبر (ص) آن را اجرا و بیان فرموده، بنابراین آنچه که مقام نبوت اقتضاء می کند، زیرا مقام پیامبر بعنوان پیامبر بودن دریافت احکام بوسیله وحی و بیان آن احکام برای امت است. و اگر پذیرفته شود که کلام حضرت بیان حکم الهی نبوده و فرمان و حکمی سلطانی است باز نمی توان آن را دلیلی بر محصور بودن حکم به همان زمان و جنگهای حضرت دانست، و نظیر همین است این کلام حضرت که فرمودند:

«ضرر و زیان رساندن در اسلام نیست» بنابراینکه یک حکم سلطانی از جانب پیامبر بوده، طبق آنچه که از ظاهر فرمان حضرت استفاده می شود.

و نیز همراهی نمودن عرف و اعتبار عقلایی موید آنست، چون قاتل به سلب مقتول سزاوارتر است، و در حقیقت سلب محصول کار و چابکی او بوده است، و انسان نتیجه کار و کوشش خود را مالک است.

ولکن با برگشت دادن بعضی از روایات به بعضی دیگر استفاده می شود که سلب، بخشش و حکمی سلطانی از جانب پیامبر (ص) در موارد خاص، به جهت تشویق اصحاب در امر جهاد و مبارزه بوده است.

از سوی دیگر در کلام حضرت چیزی که شاهد باشد بر اینکه حضرت در مقام بیان حکم کلی ثابت برای همه زمانها و همه موارد بوده باشد نیست تا اینکه بوسیله آن عموماتی که دلالت بر تقسیم غنیمت بین همه بطور مساوی دارد تخصیص زده شود.

و مخصص هنگامی که مجمل بوده و امر آن مردد بین کم و زیاد باشد و منفصل هم باشد اجمال چنین مخصصی به عام سرایت نخواهد کرد، پس در موارد مشکوک، عام (تقسیم غنیمت بین همه بطور مساوی) حجت است.

و قصه مددی نیز گواه بر این است که سلب به مقتول اختصاص ندارد زیرا پیامبر اکرم (ص) گرچه در ابتداء حکم به رد سلب به مددی کرد ولکن در نهایت

فرمود: «ای خالد، به او برنگردان». و این تو هم پیش نیاید که ندادن سلب به مددی از باب تعزیر مددی بوده چون امیر را سبک شمرد، زیرا آن کسی که امیر را سبک گرفت عوف بود نه مددی، پس مددی مستحق سلب باید باشد و چگونه او ممنوع از حقیقت شد در حالی که برای او ثابت گردیده بود؟، مگر اینکه گفته شود:

این مورد سلب از قبیل غنائم برجسته که برای امام است بوده که اختیار آن در دست پیامبر (ص) بود.

و قبلا از شرایع بیان شد که: «سلب هنگامی که شرط شده باشد، برای قاتل است و اگر شرط نشده باشد اختصاص به او ندارد».^(۱)

صاحب جواهر این نظر شرایع را نسبت به مشهور داده و سپس چنین می گوید: «بلکه در این نظر هیچ مخالفی نیافتم مگر اسکافی».^(۲)

اقوی همین نظر است، گرچه احتیاط اقتضا می کند که نظر اول اخذ شود [حکم مولوی مربوط به موارد خاصی است و در موارد شک به عمومات تقسیم غنائم بالسویه عمل شود]

مسئله دوم: قاتل در چه صورتی مستحق سلب است؟

آیا قاتل بطور مطلق مستحق سلب است یا در آن شروطی معتبر است؟

شیخ در خلاف (مسئله ۱۱) می گوید:

«وقتی امام شرط کند که اگر قاتل کشت سلب مقتول برای او باشد، پس زمانی که چنین کرد مستحق سلب است به هر نحو که دشمن را کشته باشد، داود و ابو ثور گویند: سلب برای قاتل است بدون رعایت شرطی. شافعی و بقیه فقهاء گویند: قاتل سلب را مستحق نیست مگر به سه شرط: اول: اینکه

(۱) شرایع ۱/۳۲۳ (= چاپ دیگر ۲۴۷/)

(۲) جواهر ۲۱/۱۸۶.

دشمن را در حالی که جنگ برپاست و قصد کشتار دارد از رویرو بکشد، نه در حالی که دشمن شکست خورده و جنگ تمام شده. دوم: در حالی که بوسیله جراحت ضعیف شده او را نکشته باشد. سوم: اینطور نباشد که تیری را از لشکر مسلمین بیاندازد به لشکر مشرکین و او را بکشد زیرا استحقاق وقتی است که خود را به خطر بیندازد.

دلیل ما اینست که وقتی امام سلب را شرط کرد ظاهر اینست که وقتی قتل صورت گرفت قاتل مستحق سلب است، و دیگر اینکه این کلام پیامبر اکرم (ص): «هر کس کافری را بکشد سلب او برای قاتل است» بر عموم خود باقی است، و کسی که شرط زائدی را در نظر بگیرد بر اوست که دلیل بیاورد.^(۱)

بعضی، علاوه بر این سه شرط، شروط دیگری نیز اضافه نموده اند:

اول: قاتل از کسانی باشد که مستحق سهم یا رضح (بخشش اندك) باشد.

دوم: اینکه با جراحت او را بکشد یا از پای در آورد، پس اگر او را مجروح کرد اما نه به جراحتی که ضعیف کننده باشد یا اگر او را اسیر نموده و به بند کشید، سلب او را مستحق نیست.

سوم: اینکه مقتول از جنگجویانی باشد که کشتنش جایز است، پس اگر بچه یا زن یا پیرمردی که جنگجو نیستند یا مردی که از امام امان خواسته را بکشد مستحق سلب آنان نیست چون از کشتن آنان نهی شده است.

روشن است که بحث در اعتبار شروط بر این پایه است که قاتل شرعاً مستحق سلب باشد، اما بنابر آنچه که ما اختیار نمودیم که قاتل در صورتی مستحق است که امام آن را شرط کرده باشد و اینکه سلب از مصادیق بخششی است که امام برای بعضی قرار می دهد، پس حکم از نظر وسعت و ضیق تابع قرارداد امام است.

(۱) خلاف ۲/۲۳۰ کتاب الفی.

مسئله سوم: مقصود از سلب چیست؟

شیخ طوسی در مبسوط می فرماید:

«سلبی که قاتل مستحق آن است هر آن چیزی است که بر آن دست یافته و وسیله ای است برای جنگیدن، یا سلاحی است برای او، مثل اسب و کلاه خود و زره و شمشیر و نیزه و سپری که یک تکه پوست بوده و دسته ندارد و لباسی که در تن مقتول است، همه اینها برای قاتل است. و آنچه که بر آن دست نیافته مثل خیمه گاه و جهاز شتر و اسبی که مقتول همراه خود یدک می کشد و غیر اینها، غنیمت بوده و سلب نمی باشد، و آنچه که بر آن دست یافته ولی وسیله ای برای جنگیدن نیست مثل کمر بند و انگشتر و دستبند و گردن بند پولی که همراه مقتول است، سزاوار است که بگوئیم: اینها نیز برای قاتل است به دلیل عام بودن خبر»^(۱).

در این مسئله به منتهی -^(۲) و مغنی^(۳) و جواهر^(۴) رجوع نمائید.

چیزی که سخن را آسان می کند اینست که ما معتقدیم استحقاق با قرارداد امام محقق می شود، پس حکم تابع موضوعی است که از نظر وسعت و ضیق، امام آن را قرار می دهد. و بر فرض اینکه حکم به استحقاق داشتن قاتل نسبت به مقتول کلیت داشته باشد، بناچار در موارد شک مرجعمان عموماً می باشد که بر تقسیم غنیمت بطور مساوی دلالت می کند چنانکه نظیر آن گذشت.

مسئله چهارم: آیا سلب هم مانند غنایم جنگ خمس دارد؟

شیخ طوسی در خلاف (مسئله ۹) می گوید:

(۱) مبسوط ۶۷/۲ کتاب قسمة الغنم.

(۲) منتهی ۹۴۵/۲، مغنی ابن قدامة. ۴۲۸/۱۰، جواهر ۱۹۰/۲۱.

(۳) منتهی ۹۴۵/۲، مغنی ابن قدامة. ۴۲۸/۱۰، جواهر ۱۹۰/۲۱.

(۴) منتهی ۹۴۵/۲، مغنی ابن قدامة. ۴۲۸/۱۰، جواهر ۱۹۰/۲۱.

«وقتی که امام سلب را برای قاتل شرط کند نه از خمسی که برای امام است حساب می شود و نه سلب خمس دارد. ابوحنیفه معتقد است که سلب از خمسی که برای امام است حساب می شود. شافعی گوید: سلب خمس ندارد و سعدبن ابی وقاص هم همین را گفته. ابن عباس گوید: سلب خمس دارد چه کم باشد و چه زیاد. عمر گوید: اگر سلب کم باشد خمس ندارد و اگر زیاد باشد خمس دارد.

دلیل ما اینست که شرطی که امام می کند سزاوار است که اثر داشته باشد لذا اگر سلب از خمسی که در اختیار امام است حساب شود، دیگر در شرط امام فائده ای وجود ندارد و همچنین است اگر سلب خمس داشته باشد. علاوه براینکه ظاهر شرط امام این اقتضاء را دارد که سلب برای قاتل باشد و کسی که می گوید سلب از خمسی که برای امام است حساب می شود یا می گوید سلب خمس دارد باید دلیل بیاورد»^(۱)

و در مغنی ابن قدامه حنبلی آمده است:

«فصل پنجم: سلب خمس ندارد و آن از سعدبن ابی وقاص روایت شده، و شافعی و ابن منذرو ابن جریرهمین را گفته اند. و ابن عباس گوید: خمس دارد، اوزاعی و مکحول همین را گفته اند به دلیل عموم آیه شریفه: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمس» بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن از آن خداست. و اسحاق گوید: اگر امام سلب را زیاد دید خمس آن را می گیرد، و آن بدست اوست به جهت آنچه که ابن سیرین روایت کرده که براء بن مالک در بحرین با مرزبان زاره جنگید و او را با نیزه زد و به کمرش کوبید و دو دستبند طلا و سلب او را غنیمت گرفت، و قتیکه عمر نماز ظهر را خواند آمد در خانه ابوطلحه و گفت: ما خمس سلب را نمی گرفتیم، و همانا سلب براء قیمت مالی آن بالاست و من خمس آن را

(۱) خلاف ۲/ ۲۳۰ کتاب الفی و قسمه الغنائیم.

خواهم گرفت. و اولین سلبی که در اسلام خمس آن گرفته شد سلب براء بود. سعید در سنن آن را روایت کرده. و در سنن آمده که سلب براء به سی هزار رسیده بود.

و دلیل ما چیزی است که عوف بن مالک و خالد بن ولید روایت کرده اند که رسول خدا (ص) حکم کرد به بودن سلب برای قاتل، و برای سلب خمس قرارنداد. ابو داود هم آن را روایت کرده.

و دیگر عام بودن روایاتی است که بیان کردیم. و خبر عمر هم برای ما حجت است زیرا اومی گوید: ما خمس سلب را نمی گرفتیم...»^(۱)

قبلا بیان شد که در صورت قرارداد امام قاتل مستحق سلب است و گفته شد که قرار دادها بر خمس مقدم است، ولیکن با همه اینها ممکن است گفته شود که سلب از قرار دادها جدا است در حالی که قرار دادها اینطور نیستند، پس عمومیت آیه خمس و روایات شامل سلب می شود و مثل سلب است چیزهایی که امام از غنیمت به بعضی از جنگجویان اضافه بر سهمشان می بخشد و همچنین است «رضخ» چنانکه گذشت.

مگر اینکه گفته شود که ادله خمس غنیمت جنگ، از امثال سلب انصراف دارد. یا گفته شود به اینکه ظاهر از قرار دادن امام سلب را برای گیرنده اش، قرار دادن همه آن است نه فقط چهار پنجم آن، و اگر مشمول خمس می بود می بایست قبل از تقسیم، خمس آن گرفته شود زیرا باید عمل شود، اگر قرار داد ظهور در این دارد که همه سلب برای قاتل است بدون اینکه خمس آن برداشته شود، که جای حرفی نیست، و گرنه عمومیت دلیل خمس غنیمت حاکم است، پس امام خمس سلب را می گیرد و بقیه را به قاتل می دهد. و بر فرض نبودن خمس غنیمت جنگی در سلب، ظاهر این است که ادله خمس فایده (اریاح مکاسب)، شامل آن می شود. چنانکه روشن است.

جهت پنجم

اشیاء برجسته از غنیمت که برای امام است

متعارف در همه زمانها این بوده که پادشاهان و فرماندهان از بین غنائم بدست آمده از دشمن اشیاء قیمتی و نفیس آن را برای خود یا خزانه اموال شخصی و موزه هایشان بر می داشتند و بر این قبیل اشیاء غنائم برجسته اطلاق می شد.

و این صنف از اشیاء نفیس غالباً قابل قسمت کردن نبود. و مقدم داشتن برخی را نسبت به آن، بدون توجه به برخی دیگر باعث اختلاف و دشمنی می شود. پس چاره ای نیست مگر باقی گذاردن آن تحت اختیار امام تا ذخیره ای باشد برای آینده ملت، و چه بسا امامی که مقبول همه ملت است از آن استفاده نماید و سزاوارترین فرد برای استفاده از آن امام است.

و ما بحث مفصل در غنائم برجسته را به فصل انفال احاله می دهیم، چون مناسبت با انفال دارد، گرچه ما در اطلاق لفظ انفال بر آن مناقشه کرده ایم، و مقصود در اینجا فقط اشاره به آن است و اینکه غنائم برجسته از چیزهایی است که قبل از تقسیم غنیمت بیرون آورده می شود.

جهت ششم

حکم زمینهایی که بوسیله جنگ فتح شده است

قبل از بحث در آن به اقسام زمینها و احکام آن می پردازیم:

زمین یا خشک و بایر است (موات) و یا آباد، و هر یک از آن دو یا از اصل چنان بوده یا بعداً بر آن عارض شده، پس زمین چهار قسم است:

اما زمینی که در اصل موات بوده به نظر ما بی تردید از انفال است و ملک امام بعنوان اینکه امام است می باشد. و مثل آن است زمینی که از اصل آباد بوده یعنی کسی او را آباد نکرده چه این گونه زمینها در کشور اسلام باشد و چه در کشور کفر، زیرا در این دو نوع زمین آنچه که ملاک برای تملک شخصی است یعنی «آباد نمودن» وجود ندارد که بحث آن در فصل انفال خواهد آمد.

و اما زمینی که خشکی و مردگی بر آن عارض شده، اگر آباد بودن سابق آن اصلی بوده (مثلاً جنگل بوده) یا کسی به قصد مالک شدن آنرا آباد کرده است و لکن صاحبان آن یا همه نابود شده اند یا از آن اعراض کرده اند، چنین زمینی نیز ملک امام است و حکم آن هم حکم زمینی است که از اصل خشک و موات بوده است.

و اما اگر زمینی پیش از خشک شدن توسط آباد کننده ای آباد شده و صاحبان آن هم نابود نشده اند و از آن اعراض نکرده اند، در اینکه آیا چنین زمینی بعد از خشک شدن بر ملک آباد کننده آن باقی است یا از ملک او خارج شده، یا اینکه تفصیل دهیم و بگوئیم اگر ملکیت او بدون آباد کردن بوده - مانند اینکه به ارث برده یا خریده و مانند آن - در این صورت بعد از خشک شدن بر ملک او باقی است و آنجا که ملکیت او به آباد کردن پیدا شده در این صورت بعد از خشک شدن ملکیتش از بین رفته است؟ مسئله دارای چند صورت است که تفصیل آن در فصل انفال خواهد آمد.

اما زمینی که آباد شدن آن عارضی است، اگر عمران آن به خودی خود بوده آن نیز ملک امام است.

و اگر کسی آن را به قصد مالک شدن آباد نموده آن زمین ملک اوست و آن شخص اجمالاً مالک آن است - یا اصل زمین را و یا فقط حیثیت احیاء را - چنانکه خواهد آمد.

و در این صورت اگر آباد کننده مسلمان است یا بر آن اسلام آورده، زمین ملک او است و از ملکیت او خارج نمی شود مگر به اعراض از آن، یا با معامله ای که منتقل کننده باشد، یا به عوامل غیر اختیاری مانند اینکه به ارث به دیگری برسد یا دوباره موات گردد، البته در فرض اخیر، اختلاف است که آیا از ملک او خارج می شود یا نه؟ و در این جهات شخص ذمی و معاهد نیز همانند مسلمان است.

و اگر مالک چنین زمینی کافر حربی باشد ملکیتش با اسبابی که ملکیت مسلمان را زائل می کند و نیز با به غنیمت در آمدن توسط مسلمانان مثل دیگر اموالشان، زایل می گردد و آن زمین ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند می گردد. [یعنی ملک شخص خاصی نمی شود، بلکه ملک عنوان «مسلمانان» خواهد شد]

و همچنین است اگر با آن کافر مصالحه کنند که زمینی که دست اوست ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند باشد، که در این صورت متولی تصرف و قبول کننده آن امام است که حاصل آن را در مصالح مسلمین مصرف می نماید.

و اگر بدون جنگ گرفته شد یا مصالحه شد بشرط اینکه ملک امام باشد، این زمین جزء انفال می باشد و در اختیار امام است. حال با شناختی که پیدا نمودید گوئیم: بحث در اینجا در رابطه با زمینهایی است که بوسیله جنگ فتح شده که این زمینها قسمتی از غنائم جنگ است. و در حکم این زمینها است آنچه بر آن مصالحه شده که ملک مسلمانان باشد. نزد ما اشکالی نیست که این زمینها بین جنگجویان تقسیم نمی شود، بلکه واجب است برای مصالح مسلمین بعنوان وقف باقی بماند. و فتاوی فقهاء شیعه و روایات آنان نیز بر همین پایه است، گرچه مسأله بین فقهاء سنت اختلافی است:

فتاوی فقهاء در مسأله

۱- شیخ طوسی در کتاب زکات نهایه گوید:

«زمینها بر چهار قسمند: قسمی از آنها زمینهایی است که اهل آن از روی اختیار و با اراده خود بدون جنگ کردن اسلام آورده اند، که در این صورت زمین آنان در دستشان باقی می ماند و از آنان یک دهم یا یک بیستم گرفته می شود، این زمینها ملک آنان بوده و برای آنان تصرف در آن به فروختن و خریدن و وقف و دیگر انواع تصرف صحیح است. این حکم زمینهای آنها است اگر آن را آباد نموده و به عمران آن ادامه دهند، ولی اگر عمران آن را ادامه ندهند و بصورت خراب رها نمایند ملک همه مسلمانان خواهد شد...

قسم دیگر از زمینها آنهایی است که با شمشیر گرفته شده، چنین زمینهایی ملک تمامی مسلمانان است. و بر امام است که این زمینها را به کسانی که به آباد نمودن آن می پردازند بسپارد و هر مقدار که مصلحت می بیند از نصف یا ثلث یا ربع در آمد آن بگیرد و بر شخصی که آن را قبول نموده لازم است که مقدار حق اصل زمین را به امام بدهد و آنچه که از محصول در دستش باقی مانده و مخصوص اوست یک دهم یا یک بیستم آن را پردازد. [یعنی علاوه

بر مالیات بر رقبه زمین، محصول آن نیز مشمول زکات می باشد]
و این قسم از زمینها تصرف در آن به فروختن و خریدن و مالک شدن و وقف نمودن و صدقه دادن جایز نیست و امام می تواند با تمام شدن مدت ضمان [اجاره]، آن را به شخص دیگر منتقل نماید. و برای امام است تصرف در آن طبق آنچه که به مصلحت مسلمین تشخیص می دهد. و این زمینها ملک همه مسلمانان است، و در آمد آن در میان همه آنان تقسیم می شود چه جنگجویان و چه غیر آنان و برای جنگجویان بطور خصوص چیزی مگر همان غنایمی که در میدان جنگ به دست آورده اند نیست.

قسم سوم: زمینهایی است که اهل آن زمین برآن صلح نموده اند، و آن زمین جزیه است که لازم است آنان آنچه را که امام با آنان مصالحه کرده از نصف یا ثلث یا ربع بپردازند و غیر آن چیز دیگری بر آنان لازم نیست. [یعنی غیر از مالیات بر رقبه و اصل زمین، زکات به آنان تعلق نمی گیرد] پس در صورتی که صاحبان آن اسلام آوردند، حکم زمینهایشان حکم زمین کسانی است که از ابتداء با اختیار مسلمان شده اند، و حکم صلح [جزیه] از آنان ساقط می شود چون مالیاتی که می دادند بدل از مالیات سرانه و اموال آنان بوده که با آوردن اسلام از آنان ساقط می شود... [و فقط زکات باید بپردازند]

قسم چهارم: زمین هایی است که اهل آن از آن کوچ کرده اند، یا موات بوده و بعد آبا شده، یا جنگل و غیر آن بوده از زمینهایی که در آن زراعت نمی شده و بعد در آن کشت و زرع شده است که تمام این زمینها مخصوص امام است و هیچکس را در آن با امام نصیبی نیست، حق تصرف در آن به گرفتن و بخشیدن و فروختن و خریدن برای امام است بر حسب آنچه که مصلحت می بیند، و نیز می تواند آن را طبق آنچه که مصلحت می داند از نصف یا ثلث یا ربع واگذار کند...»^(۱)

مرحوم شیخ طوسی در «نهایه» متعرض مسئله خمس در زمینهایی که بوسیله جنگ فتح شده نگردیده، برخلاف آنچه که از ایشان در کتاب «خلاف» بعداً نقل خواهد شد.

ایشان در کلام خود درباره زمینهایی که اهل آن اسلام آورده و آن را بصورت خرابه رها کرده اند فرمود:

«این زمینها ملک مسلمین است» که در آن اشکال وجود دارد. زیرا ظاهراً این زمینها با اعراض از آن جزء انفال می گردد و ملک امام می باشد. گمان می رود، شیخ این کلام خود را از روایت صفوان و بزنی گرفته که بعداً درباره این دو روایت سخن خواهیم گفت.

و آنچه ایشان درباره در آمد زمینهای مفتوحه عنوة بیان نموده که «در آمد آنها بین همه مسلمانان تقسیم می شود». قابل مناقشه است، زیرا تقسیم در آنها تعیین ندارد بلکه اختیار آن به نظر امام است. ایشان آن کلام را شاید از روایاتی که متضمن این معناست. که رسول خدا (ص) در آمد زمینهای خیبر را تقسیم نمود گرفته اند، که می توان به آن مراجعه نمود.

و آنچه ایشان در قسم سوم بیان فرمود که «حق واگذاری زمین های جزیه با اسلام آوردن اهل آن، ساقط می شود». در صورتی صحیح است که صلح بر این واقع شود که اصل زمین ملک خود آنان باشد. اما در صورتی که صلح اینطور واقع شود که زمین ملک مسلمانان یا برای امام مسلمین گردد دیگر وجهی برای برگشت زمین به خود آنان به جهت مسلمان شدنشان نیست، چنانکه وجه آن روشن است.

۲- شیخ در کتاب فئ خلاف (مسئله ۱۸) گوید:

«آنچه که قابل نقل و انتقال نیست از قبیل خانه ها و باغها و زمینها ما معتقدیم که در آنها خمس است که برای اهلش می باشد و بقیه برای همه مسلمین است: کسانی که در جنگ حاضر بوده اند و کسانی که حاضر نبوده اند، و در

آمد آن در مصالح مسلمین مصرف می شود.

شافعی معتقد است که حکم اینها حکم غنایمی است که نقل و انتقال پیدا می کنند: خمس آن برای اهل خمس است و بقیه برای جنگجویانی است که به غنیمت گرفته اند، ابن زبیر هم همین را گفته است.

گروهی قائل شده اند که امام در این غنایم بین دو چیز مخیر است: بین اینکه آن را میان غنیمت گیرندگان تقسیم کند و بین اینکه آن را بر مسلمانان وقف نماید، عمر و معاذ و ثوری و عبدالله بن مبارک نیز همین را معتقدند.

ابو حنیفه و اصحابش معتقدند که امام در این غنایم بین سه چیز مخیر است: بین اینکه آن را میان غنیمت گیرندگان تقسیم کند، و بین اینکه آن را بر مسلمانان وقف نماید، و بین اینکه صاحبان آن زمینها را بر آن ثابت نگه دارد و بر آنان جزیه قرار دهد به اسم مالیات، پس اگر امام خواست صاحبان زمینهایی که در آن هستند را بر آنها باقی می گذارد، و اگر خواست آنان را بیرون نموده گروه دیگری از مشرکین را به جای آنان ساکن می کند و بر آنان جزیه ای به نام مالیات قرار می دهد.

مالک معتقد است که آن زمینها با به غنیمت در آمدن وقف مسلمانان می گردد بدون اینکه از جانب امام وقف شود، پس نه فروختن آن جایز است و نه خریدن آن.

دلیل ما اجماع گروه شیعه و روایات آنان است. و نیز روایت شده که پیامبر اکرم (ص) هوازن را فتح نمود و زمین آنها را بین غنمین تقسیم نکرد. و اگر برای غنمین بود میان آنان تقسیم می کرد. و نیز روایت شده که وقتی عمر روستاهای شام را فتح کرد بلال به او گفت: بین ما تقسیم کن، عمر از تقسیم آن خود داری نموده و گفت: خدایا شر بلال و فرزندان او را از من بازدار. پس اگر قسمت کردن واجب بود عمر آن را انجام می داد.

و روایت شده که عمر با امیرالمومنین (ع) درباره زمینهای سواد (عراق)

مشورت کرد حضرت فرمود: آن را برای سامان زندگی مسلمین رها کن، و او را امر به قسمت نمودن آن نکرد. اگر تقسیم واجب بود بی گمان حضرت او را به قسمت نمودن راهنمایی می کرد.^(۱)

شیخ در کتاب سیر (مسئله ۲۳) از خلاف نیز متعرض همین مسئله شده است رجوع نمائید.^(۲)

قبلاً ما در بحث خمس غنایم، به وجوب خمس در زمینهای مفتوحة عنوة اشکال کردیم، رجوع نمائید. به نظر می رسد محل اجماع ادعا شده در کلام شیخ مربوط به اصل مسئله است یعنی تقسیم نشدن زمینها چنانکه از سایر چیزهایی که بعنوان دلیل بیان فرموده همین معنی استفاده می شود، نه مسئله خمس چون خمس بصورت طفیلی بیان شده است.

۳- در جهاد مبسوط آمده است:

«ظاهر مذهب این است که پیامبر اکرم (ص) مکه را با شمشیر فتح نمود سپس اهل آن را امان داد، و زمینها و خانه ها را تقسیم نکرد چون ملک همه مسلمانان بود، چنانکه همین سخن را در هر چه که با جنگ فتح شود و امکان انتقال آن به کشور اسلام نباشد می گوئیم که چنین غنایمی ملک همه مسلمانان است. و پیامبر اکرم (ص) بر مردانی از مشرکین منت نهاد و آنان را آزاد نمود، و معتقدیم که امام و حاکم اسلامی می تواند چنین کند. و همچنین پیامبر (ص) بر آنان منت نهاد و اموالشان را به جهت مصلحتی که می دید به آنان باز گرداند.

و اما زمین سواد آن سرزمینی بود که از فارس به غنیمت گرفته شد که عمر آن را فتح کرد، و آن سواد عراق است. وقتی که فتح شد، عمر، عمار یاسر را بعنوان امیر و ابن مسعود را بعنوان قاضی و والی بیت المال به آنجا فرستاد، و

(۱) خلاف ۲/ ۳۳۳ و ۳/ ۲۳۵.

(۲) خلاف ۲/ ۳۳۳ و ۳/ ۲۳۵.

عثمان بن حنیف را فرستاد تا اندازه زمین را محاسبه کند، عثمان زمین را محاسبه کرد، ولی در مقدار آن اختلاف کردند، بیاجی (نسخه ساجی) گفت: ۳۲ میلیون جریب^(۱) است. و ابو عبید گفت: ۳۶ میلیون جریب، از نظر طول بین آبادان و موصل و از نظر عرض بین قادسیه و حلوان «سر پل ذهاب» بود.

آنگاه عثمان بن حنیف بر هر جریب از خرما هشت درهم، بر یونجه شش درهم، بر درخت شش درهم، بر گندم چهار درهم، و بر جو دو درهم قرار داد. بعد جریان را به عمر نوشت و عمر هم آن را امضاء کرد. روایت شده که در آمد این زمینها در زمان عمر ۱۶۰ میلیون درهم بود، و در زمان حجاج به ۱۸ میلیون درهم تنزل کرده بود، وقتی عمر بن عبدالعزیز حاکم شد در سال اول حکومتش آن را به ۳۰ میلیون درهم و در سال دوم به ۶۰ میلیون درهم رساند، و گفت: اگر یک سال دیگر زنده باشم آن را به مقدار زمان عمر خواهم رساند ولی در همان سال از دنیا رفت. امیر المؤمنین علی (ع) نیز وقتی که حکومت به ایشان رسید همان را امضاء نمود، چون برای آن حضرت این امکان نبود که با آن مخالفت کند و بدانچه خود صلاح می داند دستور دهد.

و آنچه که اقتضای مذهب است این است که این زمینها و غیر آن از دیگر شهرهایی که با جنگ فتح شده اند یک پنجم آنها ملک اهل خمس است و چهار پنجم بقیه ملک تمامی مسلمانان است: غانمین (جنگجویان) با دیگران در آن حق مساوی دارند. و نظر دادن و واگذار کردن و اجاره دادن آن حق امام است، به هر شکل که صلاح ببیند، و امام درآمد آن را در مصالح مسلمین و آنچه که برای آنان پیش می آید از حفظ مرزها و کمک به مجاهدان و ساختن پلها و غیر آن از یگر مصالح مصرف می کند. و برای جنگجویان بطور مخصوص در این زمینها چیزی نمی باشد، بلکه آنان با دیگر مسلمانان حق مساوی دارند.

(۱) چنانکه معروف است هر جریب معادل هزار متر مربع است. (مقرر)

و هیچ مقدار از این زمینها قابل فروش و بخشش و معاوضه و به ملکیت در آوردن و وقف و اجاره و ارث نمی باشد و نمی توان در آن خانه و اقامتگاه و مسجد و سقاخانه و غیر اینها از انواع تصرفاتی که تابع ملکیت است ایجاد نمود و هر وقت چیزی از اینها در آن بنا شد تصرفی است باطل و زمین بر همان اصل خود باقی است. نیز بر مبنای روایتی که فقهای شیعه نقل کرده اند که:

«هر لشکر و گروهی که بدون فرمان امام جنگ کردند و غنیمت بدست آوردند، غنیمت مخصوص امام می باشد» این زمینها و غیر آنها از چیزهایی که بعد از پیامبر (ص) فتح شده بجز آنچه که در زمان امیرالمؤمنین (ع) فتح شد بقیه اگر چیزی از آن صحیح به جای مانده باشد مخصوص امام و از جمله انفال است که دیگران با وی در آن شریک نیستند. ^(۱)

مرحوم شیخ طوسی (ره) در سه عبارت فوق که از نهاییه و خلاف وی نقل شده «بین زمینهای آباد (محيية) و زمینهای خشک و بایر (موات) در هنگام فتح فرقی نگذاشته، و لکن، چنانکه خواهد آمد، ظاهر این است که این حکم (بودن زمینها ملک همه مسلمانان) مخصوص زمینهایی است که هنگام فتح آباد باشند، زیرا زمین موات ملک کفار نیست تا اینکه از آنان بعنوان غنیمت گرفته شود، مگر اینکه گفته شود: موات نیز چون در تحت سلطه دولت کفر است، عموم «آنچه که با شمشیر گرفته شود» که در روایات باب بیان شده، شامل موات هم می شود. مرحوم شیخ در جای دیگر از جهاد مبسوط بین زمین آباد و موات در هنگام فتح، فرق گذاشته است و چنین می گوید:

«اما زمینهای آباد ملک همه مسلمانان است، و برای امام هم حق نظر در آن وجود دارد. ...»

اما زمینهای موات غنیمت نمی باشد و مخصوص امام است، پس اگر فردی از مسلمانان آن را آباد کرد سزاوار تصرف در آن می باشد و مالیات آن برای

امام است». (۱)

مرحوم شیخ در اینجا بین زمین آباد قبل از نزول آیه انفال (که ملک مسلمین بود) و بعد از نزول آیه انفال (که ملک امام قرار داده شد) فرق نگذاشته و این مطلبی است حق، و بحث در آن خواهد آمد.

و آنچه شیخ در عبارت مبسوط در بیان مقدار زمینهای سواد از ابو عبیده نقل نمود احتمال دارد که منظور «ابوعبید» (صاحب کتاب الاموال) باشد که به خطا ابو عبیده نوشته شده و دلیل بر آن عبارتی است که در کتاب اموال ابی عبید به سند خویش از شعبی آمده است که: «عمر، عثمان بن حنیف را فرستاد و او زمین سواد را اندازه گرفت، آن را ۳۶ میلیون جریب یافت». (۲)

اینکه مرحوم شیخ در عبارت مبسوط فرمود: «صحیح نیست در آن خانه و اقامتگاه بسازند...» منظور ایشان تصرف در زمین بطور خود سرانه و بدون اجازه از امام یا اجازه از امام است. و آنچه در آخر عبارت مبسوط بیان نمود (که تمام زمینهای فتح شده بعد از پیامبر را از جمله انفال قرارداد) مبنی بر این است که جنگهای بعد از پیامبر (ص) که در زمان امیر المومنین (ع) روی داده بدون اجازه حضرت باشد، و نیز مبنی است بر اینکه روایتی که به آن اشاره فرمود شامل این زمینها نیز بشود، که در این باره نیز در جای خود سخن خواهیم گفت.

۴- علامه در منتهی گوید:

«زمینها چهار قسمند: یکی: آنها که با غنیمت به ملک درآید و با زور شمشیر گرفته شود و آن ملک همه مسلمانان است و اختصاص به جنگجویان ندارد، بلکه دیگر مسلمانان با جنگجویان شریکند، و نه تنها اختصاص به آنان ندارد بلکه برتری هم داده نمی شوند، زیرا ملک همه مسلمانان است. جمیع علماء شیعه همین را معتقدند، مالک نیز همین را گفته ولی شافعی گوید: این

(۱) مبسوط ۲/۲۹.

(۲) الاموال ۸۸/.

زمینها مانند دیگر اموال بین غانمین تقسیم می شود...»^(۱)

۵- و نیز در منتهی آمده است:

«زمین سواد زمینی است که از اهل فارس به غنیمت گرفته شد و عمر بن خطاب آن را فتح نمود و آن سواد عراق است. و اندازه عرض آن از بریدگی کوههای سرپل ذهاب تا سمت قادسیه که متصل به عذیب از زمین منطقه عربی است می باشد و طول آن از تپه های موصل تا ساحل دریا در شهر آبادان از طرف شرق دجله می باشد اما غرب آن که کنار بصره قرار گرفته سرزمین اسلامی است (پس از اسلام آباد شده است) مثل شط عثمان بن ابی العاص و آنچه تابع آن بود که زمین با تلاقی و موات بود و عثمان بن ابی العاص آن را احیاء نمود. و این زمین، سواد نامیده شده چون لشکر هنگامیکه ازدشت بیرون آمدند و این زمین را دیدند که درختان آن به هم پیچیده شده آن را سواد (سرسبز) نامیدند. این سرزمین را عمر بن خطاب با جنگ فتح کرد، و بعد از فتح سه نفر را به آنجا فرستاد: عمار بن یاسر را بعنوان امام جماعت، ابن مسعود را بعنوان قاضی و والی بیت المال، و عثمان بن حنیف را برای اندازه گیری مقدار مساحت آن سرزمین، و برای هر روز آنان یک گوسفند (به عنوان جیره) قرار داد: قسمتی از آن با چیزهایی که دور ریخته می شود (مانند جگر و شکمبه و...) برای عمار و قسمتهای دیگر برای آن دونفر و عمر گفت: روستایی را نمی بینم که هر روز گوسفندی از آن گرفته شود مگر اینکه به سرعت بسوی خرابی می رود...»^(۲)

۶- در جهاد شرایع آمده است:

«هر زمینی که با جنگ فتح شود و آباد باشد ملک همه مسلمانان است و غانمین هم جزء آنان هستند. و اظهار نظر در آنها حق امام است، و هیچ متصرفی آن

(۱) منتهی ۹۳۴/۲.

(۲) منتهی ۹۳۷/۲.

را بطور خصوصی مالک نیست و فروختن و بخشیدن و وقف کردن آن صحیح نمی باشد، و امام درآمد آن را در مصالح مسلمانان مصرف می نماید مثل حفظ مرزها و کمک به رزمندگان و ساختن پلها»^(۱)

۷- صاحب جواهر در شرح دو جمله اول شرایع گوید:

«در هیچکدام از آنها در بین شیعه مخالفی نیافتم ... بلکه در غنیه و منتهی وقاطعة اللجاج کرکی و ریاض و دوجای از خلاف و تذکرة بنا بر نقلی که از بعضی جاهای آن شده، اجماع بر آن بوده و اجماع، اجماع محصل^(۲) می باشد.»^(۳)

لکن در خراج ابی یوسف آمده است:

«ابو یوسف گوید: بعضی از مشایخ ما برای من از یزید بن ابی حبیب چنین نقل کردند که عمر به سعد و قاص آن هنگام که عراق فتح شدند نوشت: اما بعد، نامه تو به من رسید، در آن نوشته بودی که مردم از تو خواسته اند تا غنیمتها و آنچه را که خداوند بعنوان «فی» برای آنان قرار داده بین آنان تقسیم کنی. پس وقتی که این نامه بدست تو رسید نگاه کن، آنچه را که مردم به دست آورده اند و در میان لشکر است از اسبان و مال، بین کسانی که حاضرند از مسلمانان تقسیم کن، و زمینها و نهرها را برای کشاورزها باقی گذار تا اینکه در زمره عطایای مسلمانان باقی بماند، بدان اگر آنها را هم بین حاضرین تقسیم کنی برای کسانی که بعد از آنان می آیند چیزی نمی ماند ...»

(۱) شرایع ۱/ ۳۲۲ (چاپ دیگر ۲۴۵).

(۲) اجماع یعنی اتفاق همه علمای شیعه بر امری از امور دینی که حکایت از نظر امام معصوم (ع) بکند. اجماع اگر در یک زمان حاصل شد برای علمای آن زمان اجماع محصل نامیده می شود و نسبت به کسانی که برای آنان نقل می شود اجماع منقول می باشد، اجماع دارای اقسامی است که در کتابهای مربوط به علم اصول بیان شده است. (مقرّر)

(۳) جواهر ۱۵۷/ ۲۱

ابویوسف گوید: بسیاری از علمای اهل مدینه برای من نقل کردند که: وقتی لشکر عراق از طرف سعد بن ابی وقاص بر عمر بن خطاب وارد شد، عمر با اصحاب پیامبر (ص) درباره تشکیل دفتر حساب برای حقوق افراد مشورت کرد... و با آنان درباره تقسیم زمینهای عراق و شام که خداوند به مسلمانان برگردانده بود مشورت کرد، گروهی چنین سخن گفته و خواستند که: حقوقشان و آنچه که فتح کرده اند بین آنان تقسیم شود عمر گفت: چگونه عده ای از مسلمانان بعد بیایند و ببینند که زمین با کشاورزان عظیم الجثه آن تقسیم شده و از پدران به ارث رسیده و به تصرف افراد بخصوصی درآمده؟ نظر من این نیست... هنگامی که زمین عراق و شام با کشاورزان آن تقسیم شود دیگر با چه چیز مرزها حفظ شود؟ و برای بچه ها و زنان بیوه این شهر و سایر شهرها از سرزمین شام و عراق چه چیز می ماند؟ آنگاه جمع زیادی از آنان دور عمر را گرفتند و گفتند: آیا آنچه را که خداوند با شمشیرهای ما به ما برگردانده به گروهی که حضور نداشته و شاهد جنگ نبوده اند اختصاص می دهی و... در آن هنگام نظر عثمان و علی (ع) و طلحه و ابن عمر نیز همان نظر عمر بود. آنگاه عمر بدنبال ده نفر از انصار فرستاد: پنج نفر از بزرگان و اشراف قبیله «اوس» و پنج نفر از بزرگان و اشراف قبیله «خزرج» وقتی که آنها جمع شدند، عمر حمد خدا نمود و او را به آنچه که سزاوار اوست ستایش کرد، سپس گفت: ... من چنین دیدم که زمین را با کشاورزانش نگه دارم و بر آنان در زمین مالیات و بر افراد جزیه قرار دهم تا بپردازند و مجموعه زمینها برای مسلمانان باشد: از جنگجویان و نسل موجود و کسانی که بعد از آنان می آیند. آیا می بینید که این مرزها مردانی را می خواهد تا ملازم آن باشند؟ و می بینید که این شهرهای بزرگ - مثل شام و جزیره و کوفه و بصره و مصر - لازم است با سربازان پاسبانی شود و پرداخت حقوق به آنان جریان داشته باشد، پس وقتی که زمین با کشاورزانش تقسیم گردند از کجا مخرج اینها پرداخت شود؟

همه گفتند: نظر، نظر توست، آنچه گفتی وعقیده داری همان خوب است، اگر این مرزها و این شهرها با مردانی پاسبانی نشود و برای آنان چیزی که با آن قوت پیدا کنند جریان نداشته باشد، اهل کفر شهرهای خود را باز پس خواهند گرفت، آنگاه عمر گفت: مسئله برای من روشن است، بنظر شما چه کسی مناسب است به نمایندگی از سوی ما برود که دارای عقل و زبان باشد تا به زمین جایگاه مناسب خودش را بدهد و بر کشاورزان آنچه را که می تواند تحمّل کنند قرار دهد؟ همه بر عثمان بن حنیف اتفاق نمودند و گفتند: او را برای این کار با اهمیت بفرست، بی گمان او دارای بصیرت و عقل و تجربه است، عمر سریعاً به دنبال او فرستاد و او را سرپرست حسابرسی و تنظیم اراضی سواد نمود، و او مالیات جمع آوری شده سواد کوفه را تا قبل از مردن عمر در یکسال به صد میلیون درهم رساند. - در آن روز یک درهم به اندازه یک درهم و دو ونیم دانتی بود و دانتی، معرب دانه است و مقدار هشت دانه جو می باشد که یک ششم درهم هست - و هر درهم در آن روز یک مثقال (نقره) وزن داشت ...»^(۱)

۹- و نیز در کتاب خراج آمده است:

«محمد بن اسحاق از حارثه بن مضرب، از عمر بن خطاب برایم نقل کرد که عمر بن خطاب خواست زمین سواد را بین مسلمانان تقسیم کند، به آنان فرمان داد که مقدار زمین و تعداد مسلمانان شمارش شود، دید هر فرد مسلمان دو یاسه کشاورز نصیبش می شود، با اصحاب پیامبر (ص) مشورت کرد، حضرت علی (ع) فرمود: «تقسیم زمین را رها کن تا پشتوانه ای باشد برای آینده مسلمانان.» آنگاه عثمان بن حنیف را فرستاد و او بر بعضی چهل و هشت درهم و بر بعضی بیست و چهار درهم و بر عده ای دوازده درهم مالیات قرارداد.»^(۲)

(۱) خراج / ۲۴-۲۶.

(۲) خراج / ۳۶.

و در کتاب الاموال ابی عبید به نقل از اسماعیل بن جعفر، از اسرائیل، از ابن اسحاق مانند آن آمده است، رجوع نمائید^(۱)

۱۰- در تاریخ یعقوبی آمده است:

«عمر یا اصحاب پیامبر (ص) درباره زمین سواد کوفه مشورت کرد، برخی از آنان به او گفتند: بین ما تقسیم کن، آنگاه با امیر المؤمنین (ع) مشورت کرد حضرت فرمود: «اگر امروز آن را تقسیم کنی برای کسانی که بعد از ما می آیند چیزی نمی ماند، ولیکن زمین را در دست کشاورزان ثابت نگه دار، هم درآمدش برای ما است و هم برای کسانی که بعد از ما می آیند.» عمر گفت: خدا تو را به جهت نظری که دادی موفق گرداند.»^(۲)

ظاهر این قضیه که ابو یوسف و ابوعبید و دیگران با اندک اختلاف در جزئیات متعرض آن شده اند این است که حفظ زمین مفتوحة عنوة برای آینده مسلمانان و عدم تقسیم آن بین جنگجویان مسئله خاصی بود که عمر آن را در خصوص آنچه که در زمان اوفتح شده بود پیشنهاد کرد، و با امیر المؤمنین (ع) و بزرگان از صحابه درباره آن مشورت نمود و آنان نظر او را پسندیدند و این نظری بود که امیر المؤمنین (ع) مطرح کرد و عمر آن را پسندید.

پس از این قصه استفاده می شود که زمینها تحت اختیار امام مسلمانان است ولیکن ظاهر از فتاوی فقهاء شیعه و روایات زیادی که خواهد آمد این است که باقی گذاردن زمین برای آینده مسلمانان یک حکم الهی کلی یا یک حکم سلطانی کلی است که در همه زمانها برای تمامی زمینهایی که فتح شده یا فتح می شود نافذ می باشد. و بین این و آنچه که از قصه فهمیده می شود فرق آشکاری است، زیرا اگر حکم کلی ثابتی بود احتیاجی به مشورت و نظرخواهی نداشت.

۱۱- باز ابو عبید در کتاب الاموال به سند خویش از ابی مجلز - لاحق بن حمید

(۱) الاموال / ۷۴.

(۲) تاریخ یعقوبی ۱۹۲/۲.

نقل می کند:

«عمر بن خطاب، عمار بن یاسر را بعنوان امام جماعت و رئیس لشکر بسوی کوفه فرستاد، و عبدالله بن مسعود را بعنوان قاضی و والی بیت المال آنان، و عثمان بن حنیف را برای اندازه گیری مقدار مساحت زمین، سپس برای آن سه در هر روز یک گوسفند قرارداد. ابو عبید گوید: برای آنان در هر روز یک گوسفند قرار داد: نصف آن با چیزهایی که جدامی شود (جگر و شکمبه و...) برای عمار و نصف دیگر برای آن دو، سپس عمر چنین گفت: روستایی رانمی بینم که هر روز گوسفندی از آن گرفته شود مگر اینکه به سرعت بسوی خرابی می رود...»^(۱)

مراد از چیزهایی که جدامی شود اعضائی مانند جگر سیاه و شکمبه و مانند آن است.

گفته شده: از این قصه استفاده می شود که عمار از آن دونفر عیالوارتر بوده، لذا عمر برای او نصف گوسفند و اعضای جداشتنی گوسفند را قرارداد. ملاحظه می فرمایید که چگونه عمر یک گوسفند را بر اهل سه خانواده که نمایندگان هیئت حاکمه بر شهر بزرگی مثل کوفه و توابع آن بودند، زیاد دانست. و بر شماست مقایسه این جریان با اسراف و تبذیرهایی که بسا در زمان مادرخانه حاکمان و ادارات آنان صورت می گیرد.

۱۲- باز در کتاب الاموال آمده است:

«ابو عبید گوید: در روایات از رسول خدا (ص) و خلفاء بعد از ایشان یافتیم که زمینهایی که با جنگ فتح شده دارای سه حکم است: [۱] زمینی که اهل آن اسلام آورده اند، که عین زمین ملک آنان بوده و از محصول آن یک دهم را باید بپردازند و چیز دیگری بر آنان نیست. [۲] زمینی که از راه صلح به شرط پرداختن مالیات معلوم فتح شده است، پس آنان بر آنچه که شرط نموده اند

ملزم می باشند و بر بیشتر از آن ملزم نیستند. [۳] زمینی که با جنگ گرفته شده و این همان زمینی است که مسلمانان در آن اختلاف کرده اند: بعضی گویند: حکم این زمینها حکم غنیمت است، خمس آن داده و تقسیم می شود، یعنی چهار پنجم آن بین کسانی که آن را فتح کرده اند تقسیم می شود، و خمس آن برای کسانی است که خداوند - متعال - از آنان نام برده، و بعضی گویند: حکم این زمینها و نظر در آنها متوجه امام است: اگر دید که صلاح است آن را غنیمت قرار دهد چنین می کند آنگاه خمس آن را گرفته و بقیه را تقسیم می کند، چنانکه پیامبر (ص) با خیبر چنین کرد. و اگر صلاح در این دید که آن را فی قرار دهد چنین نموده و دیگر خمس آن را نگرفته و تقسیم نمی کند و لکن وقف بر عامه مسلمین تامادامی که باقی اند می گردد چنانکه عمر با زمین سواد چنین کرد. ^(۱)

۱۳- باز ابو عبید در الاموال به سند خویش به نقل از زید بن اسلم از پدرش گوید: «شنیدم عمر می گوید: اگر مردمی که در آینده می آیند نبودند، شهری نبوده فتح کنم مگر آنکه آن را تقسیم می کردم، چنانکه رسول خدا (ص) خیبر را تقسیم کرد. ^(۲)»

بخاری نیز آن را روایت کرده، ^(۳) به کتاب احکام سلطانیه ماوردی در بحث احکام زمینها رجوع نمائید. ^(۴)

روایات وارده در مسأله و حکم خرید و فروش آن

روایاتی که درباره زمینهای فتح شده با جنگ و حکم خرید و فروش آنها وارد شده زیاد است که برخی از آنها را یاد آور می شویم:

(۱) الاموال/ ۶۹.

(۲) صحیح بخاری ۲/ ۱۹۳.

(۳) الاموال/ ۷۱.

(۴) احکام السلطانیه/ ۱۴۶ و بعد آن.

۱- کلینی، از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن عیسی، از علی بن احمد بن اشیم، از صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر همگی روایت نموده که: «داستان کوفه و آنچه که از مالیات بر آن قرارداد شده بود و روش مردم کوفه را به یاد او (امام علی بن موسی الرضا (ع)) آوردیم، حضرت فرمود: هر کس از روی رغبت اسلام آورد زمین او در دستش باقی می ماند و از آنچه که با آب آسمان و رودخانه آبیاری می شود یک دهم [بعنوان زکات] گرفته می شود، و از آنچه که بادل و آبیاری می شود یک بیستم گرفته می شود، این در زمینهایی است که آباد کرده اند. و زمینهایی که آباد نکرده اند امام آنها را گرفته و به کسانی که آن را آباد کنند واگذار می کند و اصل این زمینها ملک مسلمانان است. و کسانی که آن را قبول می کنند از سهم خود باید یک دهم یا یک بیستم را بپردازند و در کمتر از پنج اوساق زکات نمی باشد.»^(۱)

و زمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند، چنانکه رسول خدا (ص) با زمین خیبر چنین کرد: سیاه و سفید آن را واگذار کرد. یعنی زمینهای کشت و زرع و نخلستانهای آن را - فقهاء سنت گویند: واگذاری زمین کشت و نخلستان صلاح نمی باشد در حالی که رسول خدا (ص) زمین خیبر را واگذار نمود. و کسانی که قبول می کنند غیر از پرداخت حق واگذاری زمین یک دهم یا یک بیستم در سهم خودشان^(۲) زکات است.

و حضرت فرمود: اهل طائف اسلام آوردند و بر آنان یک دهم و یک بیستم قراردادند، و پیامبر (ص) با جنگ داخل مکه شد و اهل آن در دست حضرت اسیر (۱) اوساق جمع و سق است. و سق ۶۰ صاع می باشد و هر صاع شرعی حدود سه کیلو است. به سق یک بار شتر نیز گفته شده است.

(۲) هر کشاورزی اگر سهم خودش به حد نصاب برسد زکات دارد، پس زکات را از روی جمع بر نمی دارد، چون مال مشترك است و در مال مشترك باید سهم هر کدام جدا حساب شود. در این جهت علمای سنت با ما مخالفند، آنها زکات را از جمع بر می دارند. (الف - م. جلسه ۳۵۷ درس)

بودند، پس آنان را آزاد نمود و فرمود: بروید، شما آزادید. ^(۱)

روشن است که صفوان بن یحیی و احمد بن ابی نصر بزنطی هر دو از بزرگان اصحاب امام رضا (ع) هستند و ظاهراً ضمیر به امام رضا (ع) برمی گردد چنانکه شاهد بر آن روایتی است که بعداً به ذکر آن خواهیم پرداخت و ظاهراً با این روایت یکی به نظر می رسد.

در سلسله سند این روایت اشکالی نیست مگر در علی بن احمد بن اشیم، که شیخ اورا جزء اصحاب امام رضا (ع) شمرده و می گوید: او مجهول ^(۲) است ^(۳) و لکن علامه مجلسی در مرآة العقول ^(۴) حدیث را صحیح دانسته. و علامه وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر منهج المقال گوید:

(۱) عن الكلینی، عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن احمد بن اشیم عن صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابی نصر جمعياً قالاً: «ذكرنا له الكوفة و ما وضع عليها من الخراج و ما سار فيها اهل بيته: فقال: من اسلم طوعاً تركت ارضه في يده و اخذ منه العشر مما سقت السماء و الانهار و نصف العشر مما كان بالرشا فيما عمروه منها. و ما لم يعمره منها اخذه الامام فقبله ممن يعمره و كان للمسلمين. و على المتقبلين في حصصهم العشر و نصف العشر. و ليس في اقل من خمسة اوساق شيء من الزكاة. و ما اخذ بالسيف فذلك الى الامام يقبله بالذي يرى كما صنع رسول الله (ص) بخيبر: قبل سوادها و بياضها - یعنی ارضها و نخلها - و الناس يقولون: لا يصلح قبالة الارض و النخل و قد قبل رسول الله (ص) خيبر. و على المتقبلين سوى قبالة الارض العشر و نصف العشر في حصصهم.

و قال: انّ اهل الطائف اسلموا و جعلوا عليهم العشر و نصف العشر. و انّ مكه دخلها رسول الله (ص) عنوة فكانوا اسراء في يده فاعتقهم و قال: اذهبوا فانتم الطلقاء. «
کافی ۵۱۳/۳ کتاب الزکاة باب اقل ما يجب فيه من الحرث حدیث ۲ و وسائل ۱۱/۱۱۹ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدد حدیث ۱.

(۲) مجهول است: یعنی نسبت به عقیده و مذهب آن شخص در کتب رجال ذکر نشده و مدح و قدحی مشاهده نگردیده است. (مقرر)

(۳) رجال شیخ/۳۸۴.

(۴) مرآة العقول ۲۶/۱۶ (چاپ قدیم ۱۸۷/۳).

«دائی من علامه به خوبی او حکم کرده به جهت وجود سند و طریقی که صدوق بسوی او دارد و روایت از اوزیاد است. و اینکه احمد بن محمد بن عیسی از او روایت نقل کرده اورا تأیید می کند.»^(۱)

به زمینهایی که با جنگ گشوده شده [مفتوحه عنوة] زمینهای خراجی [مالیاتی] نیز گفته می شده و بر مالیاتی که از آنها گرفته می شد خراج اطلاق می گردید: اگر واگذاری زمین در مقابل مال معینی به شکل اجاره باشد خراج نامیده می شود و اگر از محصول زمین سهمی که مشترك بین حکومت و شخص گیرنده زمین بود داده می شد و به شکل مزارعه بود مقاسمة نامیده می شد. و بسا به هردو خراج (مالیات) اطلاق می شود. و مالیات زمینهای خراجیه چنانچه تاریخ بر آن گواهی می دهد از مهمترین منابع مالی حکومت اسلامی بود. برای پژوهش بیشتر در این زمینه می توان به کتابهای تاریخی مراجعه نمود. در متن روایت ظاهراً مراد حضرت از این سخن «زمینهایی که آباد نکرده اند» زمینهای موات است و بعداً خواهد آمد که چنین زمینهایی از انفال است که ملک امام بعنوان اینکه امام است می باشد. و این سخن که فرمودند: «ملک مسلمانان است» قویترین شاهد است بر آنچه که ما بر آن تاکید می ورزیم و آن اینکه بین زمین مفتوحه عنوة و زمین غنیمتی تفاوت اساسی وجود ندارد و اینکه هر دو از اموال عمومی است که متعلق به عموم مسلمانان است، و متولی و متصدی تصرف در آنها امام بعنوان اینکه پیشوا و نماینده جامعه است می باشد و بر امام است که مصالح مسلمانان را در آن مراعات نموده و مالیات را در آنچه که به مصلحت آنان است مصرف نماید.

و همانطور که امام می تواند زمینهای مفتوحه عنوة را واگذار نماید و از آنها مالیات بگیرد، در زمین موات نیز همین کار را می تواند انجام دهد، چنانچه صحیحه ابی خالد کابلی و غیر آن نیز بر آن دلالت دارد. بله، برای امام جایز است به کسی که زمین را آباد می کند زمین را ببخشد، چنانچه تفصیل آن در

(۱) تعلیقه ۲۲۵/ (حاشیه منهج المقال چاپ شده) و نیز تنقیح ۲/ ۲۶۵.

مبحث انفال خواهد آمد.

قابل توجه است که به این سخن از مالهایی که تعلق به جامعه دارد «مال خدا»، «مال امام» و «مال مسلمین» اطلاق می شود، که در نتیجه همه آنها به یک چیز بازگشت می کند.

شیخ طوسی و بیشتر فقهاء، این سخن حضرت: «زمینهایی که آباد نکرده اند» را بر زمین ملکی شخصی، که اسلام آورده و به احیاء یا شیوه ای دیگر مالک آن شده آنگاه عمران آن را رها نموده، حمل کرده اند، و در حکم آن اختلاف نموده اند بطوریکه شیخ در زکات مبسوط گوید: «امام آن را واگذار می کند به کسی که آن را آباد نماید و مالیات آن را به صاحب زمین می دهد.» ابن حمزه گوید: «آن زمین ملک مسلمانان می شود، یعنی در حکم زمین مواتی است که امام مالیات آن را برای مسلمانان می گیرد.» ابن ادریس گوید: «تصرف در آن بدون اجازه صاحبش جایز نیست»، در این ارتباط به بحث جهاد کتاب مختلف^(۱) رجوع نمائید.

و متبادر از این سخن حضرت: «و زمینی که با شمشیر گرفته شود» علیرغم آنچه توهم شده زمینهای آباد است نه مطلق زمینها و آیا مراد از این سخن هر نوع زمینی است که با شمشیر گرفته شود، بطور مطلق، یا اشاره به خصوص زمینهای کوفه و سواد عراق است که با شمشیر گرفته شده و در سؤال از حضرت هم بیان گردیده؟ شاید وجه اول آن آشکارتر باشد.

و این جمله حضرت که می فرماید: «فقهای سنت می گویند: واگذاری زمین کشت و نخلستان صلاح نمی باشد» اشاره است به این نکته که ابو حنیفه مساقات^(۲) را، و مالک و ابو حنیفه و شافعی مزارعه^(۳) را ممنوع می دانستند، و

(۱) مختلف ۱/۳۳۲ مبسوط ۱/۲۳۵ وجوامع الفقهیه ۷۱۷ و سرائر ۱۱۰/۱.

(۲) مساقات باغبان گرفتن برای باغ است به این شکل که بر حسب قرار داد هر یک از مالک و باغبان سهمی از میوه را داشته باشند. (مقرر)

حضرت بر صحت هر دو عقد به عمل پیامبر (ص) استناد کرده است .
 حضرت در این حدیث متعرض فتح مکه با جنگ شده اند و اینکه رسول
 خدا (ص) اهل مکه را آزاد نمود حال آیا در رابطه با زمین مکه نیز بر آنان منت نهاد
 و آن را به خودشان داد، یا آن را برای مسلمانان باقی گذارد؟ قبلاً از مبسوط این
 سخن شیخ بیان شد: «پیامبر (ص) زمینها و خانه های مکه را تقسیم نکرد، چون
 ملک همه مسلمانان بود، چنانکه در هر چیزی که با جنگ فتح شود همین را
 می گوئیم»^(۱).

و لکن احتمال دارد که پیامبر (ص) در مورد زمین مکه گذشت نموده و بر آنان
 منت نهاده باشد. بنابر این باقی گذاردن زمینهای مفتوحة عنوة برای مسلمانان
 تعیین ندارد، بلکه مثل دیگر غنایم اختیار آن به دست امام است، و باقی گذاردن
 آن برای مسلمین یکی از شقوق اختیار امام باشد. چنانچه پیش از این نیز یاد آور
 شدیم.

۲- شیخ طوسی به سند خویش از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد
 بن ابی نصر روایت نموده که گوید: مسئله خراج و روش اهل بیت نسبت به آن
 را برای امام رضا (ع) بیان کردم، حضرت فرمود: «هر کس از روی رغبت
 اسلام آورد بر او یک دهم {در کشت آبی} و یک بیستم {در کشت دیم} مالیات
 است، و زمین او در دستش باقی می ماند و آن مقدار از زمین را که آباد کرده یک
 دهم و یک بیستم آن بعنوان زکات گرفته می شود، و آنچه را که آباد نکرده، والی
 آن را گرفته و به کسی که آن را آباد نماید واگذار می کند و اصل زمین ملک
 مسلمین است، و در کمتر از پنج «وَسْق» معادل ۶۰ صاع و یا یک بار شتر چیزی
 نمی باشد. و زمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده و به هر کس

(۳) مزارعه قرار دادی است بین مالک و زارع که هر کدام بر اساس قرار داد سهمی از
 محصول را داشته باشند. (مقرر)

(۱) مبسوط ۲/۳۳.

که صلاح ببیند و اگذار می کند، چنانکه رسول خدا با زمین خیبر چنین کرد : زمینهای کشت و نخلستانهای آن را واگذار کرد. مردم [عامه] گویند : واگذاری زمین کشت و نخلستان در وقتی که زمین سفید بیشتر از سیاه است صلاح نمی باشد. [منظور از سفید، زمین کشت و از سیاه، نخلستان است]، در حالی که پیامبر (ص) زمین خیبر را واگذار نمود و در سهم مخصوص هر یک از آن یک دهم و یک بیستم زکات است. ^(۱)

با یکی بودن راوی و مضمون روایت و امامی که این روایت از وی نقل شده با روایت پیشین بسا می شود گفت که این دو روایت یکی هستند. و سند این روایت گرچه به حسب ظاهر صحیح است و لکن احتمال جدی می رود که ابن اشیم از سند آن ساقط شده باشد. و احتمالاتی که پیرامون روایت قبلی آمد در این روایت نیز می آید. در هر صورت هر دو روایت ظهور در عدم تقسیم زمینهایی که با جنگ گشوده شده دارند و بلکه طبق آن واجب است که این زمینها برای همه مسلمانان باقی گذاشته شود.

۳-مرسله طولانی حماد که کلینی و شیخ طوسی آن را روایت کرده اند : در اواخر کتاب الحجۃ از اصول کافی آمده است : علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حماد بن عیسی از برخی از اصحاب ما از بنده صالح خدا (امام موسی بن جعفر (ع))

(۱) عن الشيخ باسناده عن احمد بن محمد بن عيسى عن احمد بن محمد بن ابي نصر قال: ذكرت لابي الحسن الرضا (ع) الخراج وما سار به اهل بيته فقال: «العشر و نصف العشر على من اسلم طوعاً. تركت ارضه في يده و اخذ منه العشر و نصف العشر فيما عمر منها، و ما لم يعمر منها اخذه الوالي فقبله ممن يعمر. و كان للمسلمين. و ليس فيما كان اقل من خمسة او ساق شئ. و ما اخذ بالسيف فذلك الى الامام يقبله بالذي يرى، كما صنع رسول الله (ص) بخيبر: قبل ارضها و نخلها. و الناس يقولون: لا تصلح قبالة الارض و النخل اذا كان البياض اكثر من السواد و قد قبل رسول الله (ص) خيبر و عليهم في حصصهم العشر و نصف العشر.» وسائل ۱۱/ ۱۲۰ باب ۱۷۲ از ابواب جهاد العدو... حديث ۲.

روایت نموده که آن حضرت فرمود: «... و برای کسانی که جنگیده اند چیزی از زمین و آنچه که بر آن غلبه پیدا نموده اند نمی باشد مگر چیزهای منقولی که لشکر بدست آورده است (اسب و سلاح و مانند آن) ...»

و زمینهایی که با جنگ توسط سواره نظام و پیاده نظام گرفته شده، قابل انتقال نبوده و در دست کسانی که آنها را آباد و احیا کرده اند و عهده دار آنها می باشند باقی می ماند، و والی بر اساس مصالحه ای که با آنان برقرار می کند، نصف یا یک سوم و یا دو سوم محصول را به مقداری که به مصلحت آنان باشد و ضرر و زیان نبینند، در اختیار آنان می گذارد و هنگامی که محصول بدست آمد، در صورتی که مزرعه ها بوسیله آب باران و یا چشمه سیراب شده یک دهم و اگر بوسیله دلو و یا شترهای آبکش از چاه آبیاری شده یک بیستم آن را در هشت موردی که خداوند برای زکات مشخص فرموده، مصرف می نماید ...

و باقیمانده از یک دهم و یک بیستم زکات، بین والی و شریکانش که کارگران و کشاورزان زمین باشند تقسیم می شود و سهم آنان به مقداری که بر آن مصالحه شده به آنان پرداخت می گردد، آنگاه از باقیمانده آن به کسانی می دهند که والی را در گسترش دین خدا یاری نموده اند و نیز در جهت ضرورتی که پیش می آید به مصرف می رسانند، از جمله در تقویت اسلام و تقویت دین در بعد جهاد و سایر اموری که مصالح عمومی را در بر دارد، در این قسمت چه کم و چه زیاد چیزی برای شخص امام نیست. ^(۱)

(۱) مرسلة حماد الطویلہ الی رواها الکلبینی و الشیخ: ففی اواخر کتاب الحجۃ من اصول الکافی: علی بن ابراهیم بن ہاشم عن ابیہ عن حماد بن عیسی عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح (ع) قال: «... و لیس لمن قاتل شی من الارضین ولا ما غلبوا علیہ الا ما احتوی علیہ العسکر ... و الارضون الی اخذت عنوة بخیل و رجال فہی موقوفہ متروکۃ فی ید من یعمرها و یحییہا و یقوم علیہا علی ما یصلحہم الوالی علی قدر طاقتہم من الحق: النصف او الثلث او الثلثین و علی قدر ما یكون لہم صلاحاً و لا یضرّ ہم. فاذا اخرج منها ما اخرج بدأ فاعرج منه العشر من الجمیع ممّا سقت السماء او

عنوة در اصطلاح «مفتوحه عنوة» که در این روایت آمده به معنی خضوع و افتادگی است و از همین باب است آیه شریفه : «و عنت الوجوه للحي القيوم : و همه چهره ها (در آن روز) در برابر خداوند حی و قیوم خاضع می شود.»^(۱)

مراد این است که فتح بوسیله جنگ و مقهور ساختن طرف مقابل است. و فقهاء شیعه در ابواب مختلف به این مرسله عمل کرده اند. در زنجیره سند این روایت حماد از اصحاب اجماع است. که فقهاء شیعه بر صحیح بودن آنچه که آنان صحیح دانسته اند. اتفاق دارند و اینکه در روایت از شخص مبهم تعبیر به «بعض اصحابنا» شده است خبر از بزرگی آن شخص می دهد، و روایت با اینکه مرسل^(۲) است ولی کمتر از روایت حسنه^(۳) نیست. و دلالت آن بر مقصود روشن است. و اما این سخن حضرت : «برای شخص امام از زکات چه کم و چه زیاد چیزی نیست» ظاهر از این کلام اراده نشده مگر تاکید بر اینکه زمینها ملک تمامی مسلمانان است و امام در آمد آنها را در مصالح مسلمین مصرف می نماید، و این جمله به منظور دفع این توهم که بعضی از زمینها ملک شخص امام است بیان شده. بنابر این بر ممنوع بودن استفاده شخص امام از آنها در صورت

سقى ونصف العشر مما سقى بالدوالى و النواضح فاخذة الوالى فوجهه فى الجهة التى و جهها الله على ثمانية اسهم...

و يؤخذ ما بقى من العشر فيقسم بين الدوالى و بين شركائه الذين هم عمال الارض و اكرتها فيدفع اليهم أنصباؤهم على ما صالحهم عليه و يؤخذ الباقي فيكون بعد ذلك ارزاق اعوانه على دين الله و فى مصلحة ما ينوبه من تقوية الاسلام و تقوية الدين فى وجوه الجهاد و غير ذلك مما فيه المصلحة العامة، ليس لنفسه من ذلك قليل و لا كثير. کافی ۵۳۹/۱ کتاب الحجة باب الفئ و الانفال ... حدیث ۴.

(۱) سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۱.

(۲) مرسل: حدیثی است که فرد یا افرادی از سلسله سند حذف شده باشد. (مقرر)

(۳) حسن: حدیثی است که رجال سند تماماً و در هر طبقه امامی مذهب و ممدوح باشند ولی تصریح بر عدالت هر یک از آنان نشده باشد. و وجه نامیدن اینگونه روایات به حسن از آن جهت است که نسبت به راویان آن حسن ظن وجود دارد. (مقرر)

فرض احتیاج امام به آن دلالت ندارد، چون بر طرف نمودن احتیاجات امام و خانواده او از مهمترین مصالح عمومی است و شاهد بر آن روایات مستفیضه‌ای^(۱) است که دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (ص) از درآمد خبیر در مصارف خود و همسرانش استفاده می‌کرد، و خبیر با جنگ فتح شده بود. و از این دسته روایات است روایتی که ابو داود در سنن به سند خویش از بشیر بن یسار نقل کرده: «همانا رسول خدا (ص) هنگامی که خداوند خبیر را به او برگرداند تمام آن را به سی و شش سهم تقسیم کرد: نصف آن را که هیجده سهم بود برای مسلمانان جدا کرد که هر سهم را بین صد نفر قرار داد، پیامبر (ص) هم با آنان بوده و سهم حضرت مثل سهم یکی از آنان بود.»^(۲) به سنن و اموال ابی عبید^(۳) و غیر آن دو رجوع نمائید.

از سوی دیگر در دلالت مرسله مناقشه شده به اینکه این روایت ظهور در این دارد که واگذاری زمین به شکل مزارعه و شرکت بوده، و پرداخت زکات را بر تقسیم سود مقدم دانسته، در حالی که آنچه نزد ما ثابت است این است که نصاب، در مال مشترك، بعد از تقسیم مراعات می‌شود چون نصاب در سهم هریک بطور جداگانه معتبر می‌باشد. و خبر صفوان و بزنی نیز دلالت بر همین معنی دارد. مگر اینکه آنچه در مرسله آمده بر غالب موارد که نصیب هر کدام به حد نصاب می‌رسد حمل شود، به علاوه روشن است که به سهم امام زکات تعلق نمی‌گیرد، زیرا زکات در جهت نفع بیت المال به اموال و سهام مردم تعلق

(۱) روایات مستفیضه به روایاتی گفته می‌شود که از بیش از سه سند و طریق، نقل شده، ولی بحدّ تواتر یعنی قطع و یقین نرسیده است. (مقرر)

(۲) مارواه ابو داود فی السنن بسنده عن بشیر بن یسار: «ان رسول الله (ص) لما افاء الله علیه خبیر قسمها ستة و ثلاثین سهماً جمع: فعزل للمسلمین الشطر ثمانية عشر سهماً یجمع کل سهم مائة، التی (ص) معهم له سهم کسهم احدثهم.» سنن ابی داود ۱۴۳/۲ کتاب الخراج و الفی و الامارة.

(۳) الاموال/۷۱.

می گیرد.

۴- در صحیحہ محمد حلبی آمده است که، گوید: از امام جعفر صادق (ع) در باره موقعیت زمین سواد سؤال شد؟ حضرت فرمود: «آن ملک همه مسلمانان است: کسانی که امروز هستند و کسانی که بعداً داخل اسلام می شوند و کسانی که هنوز آفریده نشده اند.» عرض کردم: آیا می شود از دهقانان خرید؟ فرمود: «جایز نیست، مگر اینکه از آنان بخرد تا برای مسلمانان قرار دهد، آنگاه اگر ولی امر مسلمین خواست آن را بگیرد می تواند.» عرض کردم: اگر ولی امر از او گرفت چی؟ فرمود: «اصل مالش را به او بر می گرداند و زارع آنچه از غله را که مصرف کرده ملک خود اوست.»^(۱)

چنانچه پیش از این یادآور شدیم مراد از «سواد» زمین عراق است. و ظاهر مقصود از ذیل حدیث، صحیح نبودن خرید اصل زمین است، و لکن خریدن حقی که زارع در زمین از قبیل ساختمان یا سنگ چین یا غیر آن دارد، جایز است، و حد اقل، حق اختصاص او را می توان خرید. و در این صورت حق مسلمانان به عهده او که خریده است منتقل می شود.

۵- روایت ابی ربیع شامی به نقل از امام جعفر صادق (ع) که فرمودند: «چیزی از زمین سواد را نخر، مگر آن که می خواهد بر ذمه اش مالیات باشد، همانا زمین سواد «فی» است برای مسلمانان،»^(۲)

(۱) صحیحہ محمد حلبی قال: سئل ابو عبد الله (ع) عن السواد ما منزلته؟ فقال: هو لجميع المسلمين لمن هو اليوم و لمن يدخل في الاسلام بعد اليوم و لمن لم يخلق بعد. «فقلت: الشراء من الدهاقين؟ قال: «لا يصلح الا ان يشتري منهم على ان يصيرها للمسلمين فاذا شاء ولي الامر ان يأخذها اخذها.» قلت: فان اخذها منه؟ قال: «يرد عليه رأس ماله وله ما أكل من غلتها بما عمل.» وسائل ۲۷۴/۱۲ باب ۲۱ از ابواب عقد البيع و شروطه حدیث ۴.

(۲) روایة ابی الربیع الشامی عن ابی عبد الله (ع) قال: «لا تشتري من ارض السواد (اراضی اهل السواد. خ. ل.) شیئاً الا من كانت له ذمة فانما هو فی للمسلمين.» وسائل ۲۷۴/۱۲

در معنی این روایت چند احتمال وجود دارد، ممکن است مراد این باشد که جایز نیست خریدن آن، مگر برای کسی که مالیات را بر ذمه خود قبول کند، یا اینکه خریدن آن برای غیر اهل ذمه مناسب نیست، چون در آن زمانها خریدن این نوع زمینها عیب محسوب می شد، چنانچه روایتی که بعداً می آید شاهد بر آن است، یا اینکه زمینهای اهل ذمه در دستشان باقی می ماندند چون جزیه را قبول کرده بودند پس امام خرید زمین از آنان را جایز دانسته است تا زمین ها در دستشان باقی نماند و بدست مسلمانان برسد. و این مطلبی است شایان تأمل.

۶- روایت محمد بن شریح که گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین خراج سؤال نمودم، حضرت ناخشنودی نشان داد و فرمود: «همانا زمین خراج ملک مسلمانان است.» به حضرت گفتند: شخصی آن را می خرد و خراج آن را بعهده می گیرد؟ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، بجز اینکه از عیب آن احساس شرم می کند.»^(۱)

۷- روایت ابی بردة بن رجاء که گوید: به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: چگونه است خریدن زمین خراج؟ فرمود: «چه کسی می تواند آن را بفروشد؟ آن زمین مال مسلمانان است!» عرض کردم: کسی که زمین در دستش است آن را می فروشد. حضرت فرمود: «با خراج مسلمانان چه می کند؟» بعد حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، حق او را می خرد و از آن به بعد حق مسلمانان بعهده مشتری تغییر می یابد و شاید او بر اداء آن حق قویتر بوده و توانا تر به پرداخت خراج باشد.»^(۲)

باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۵.

(۱) خبر محمد بن شریح قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن شراء الأرض من أرض الخراج فكرهه و قال: «انما أرض الخراج للمسلمين.» فقالوا له: فأنه يشتريها الرجل و عليه خراجها؟ فقال: «لا بأس الا ان يستحي من عيب ذلك.» وسائل ۱۲/۲۷۵ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه، حدیث ۹.

(۲) رواية أبي بردة بن رجاء قال: قلت لأبي عبد الله (ع): كيف تری فی شراء أرض

در کتابهای وسائل و تهذیب و استبصار راوی این روایت ابو برده بن رجا ثبت شده است، ولی در کتابهای رجالی اسمی از او نیست. بلی در رجال شیخ طوسی در زمره اصحاب امام صادق (ع): «برده بن رجا». ^(۱) آمده است ولی در کتابهای رجال، از او مدح و قدحی نشده و مجهول است. البته ممکن است چون صفوان از او حدیث نقل کرده ضعف او را جبران کند.

این سخن حضرت که می فرماید: «حق او را در زمین بخرد» احتمال دارد که مراد آن حق بایع در زمین است چنانچه احتمال دارد، حق مشتری، منظور باشد، از آنجهت که همه مسلمانها در آن زمین حقی دارند چنانچه از برخی روایات که بعداً می آید چنین استفاده می شود.

یک مطلب هم که در اینجا قابل پژوهش و بررسی است این است که آیا منظور از زمین جزیه و زمین خراج در روایات باب، اشاره به زمینهای خاصی است که در آن زمانها مالیات بر آنها قرار داده شده بود مثل زمین سواد، یا مراد از آن دو، طبیعت زمین مفتوحة عنوة بطور مطلق در هر زمانی که فتح شود می باشد؟ هر دو احتمال وجود دارد.

قبلا گذشت که این دو احتمال در دو روایت صفوان و بزنی نیز وجود دارد. بیه مرسله حماد در احتمال دوم ظهور دارد.

و نیز پیش از این یاد آور شدیم که حکم به اینکه زمینهای مفتوحة عنوة ملک مسلمانان است احتمال دارد یک حکم کلی الهی یا حکم کلی سلطانی ثابت باشد، چنانکه احتمال دارد تصمیم گیری در مورد اینها در هر زمانی در اختیار امام بوده

الخراج؟ قال: «و من یبیع ذلک هو ارض المسلمین؟» قال: قلت: یبیعها الذی هی فی یدہ قال: «و یصنع بخراج المسلمین ماذا؟ ثم قال: «لا بأس اشتری حقّه منها و یحوّل حق المسلمین علیہ و لعلّہ یکون اقوی علیہا و املی بخراجهم منه.» وسائل ۱۱/۱۱۸ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱، تهذیب ۴/۱۴۶ و استبصار ۳/۱۰۹.

(۱) رجال شیخ/۱۵۹.

و باقی گذاردن آنها برای مسلمانان یکی از شقوق اختیار امام باشد. و چنانکه از قصه عملی که خلیفه دوم در زمین سواد انجام داد و امیرامومنین (ع) آن را تصویب نمود همین استفاده می شود. البته ظاهراً اجماع فقهاء شیعه بر اولی است.

۸- موثقه محمد بن مسلم، گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین یهود و نصاری پرسش کردم؟ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، رسول خدا (ص) وقتی بر اهل خیبر چیره شد با آنان قرار داد نمود که زمین در دستشان باقی بماند و در آن کار کنند و آن را آباد نمایند، و من اشکالی نمی بینم اگر بخواهی چیزی از آن را بخری. و هر گروهی که قسمتی از زمین را احیاء نموده و روی آن کار کنند سزاوارترین افراد بوده و زمین مال آنان است»^(۱)

ظاهراً منشأ سؤال این بوده که در آن زمان زمینها مال یهود و نصاری نبوده بلکه مال مسلمانان بوده و یهود و نصاری رعایا و کشاورزان آنها محسوب می شده اند. زمینهای خیبر هم چنین بوده چون آنها هم با جنگ فتح شده بوده. از این رو در آن زمینها معامله بر اصل زمین تعلق نمی گیرد بلکه به مقدار حق حیائی که بعد از فتح بدست یهودیان صورت گرفته تعلق می گیرد.

از این روایت دو نکته استفاده می شود که سزاوار است به آن توجه نمود:
نکته اول: اینکه احیاء زمین موجب پیدایش حق نسبت به آن است، اگرچه احیاء کننده غیر مسلمان باشد، و این چیزی است که فطرت نیز بر آن گواهی می دهد، چون احیاء زمین محصول کار احیاء کننده است و کار او هم محصول فکر و

(۱) موثقه محمد بن مسلم قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الشراء من ارض اليهود والنصارى؟ فقال: «ليس به بأس قد ظهر رسول الله (ص) على اهل خیبر فخارجهم على ان يترك الارض في ايديهم يعملونها ويعمرونها فلا ارى بها بأساً لوانك اشتريت منها شيئاً. وانما قوم احيوا شيئاً من الارض وعملوها فهم احق بها وهي لهم» وسائل ۱۱۸/۱۱ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲

قوای او است و هر کسی تکونینا مالک فکر و قوای خود می باشد، پس قهراً مالک کار خود نیز هست، زیرا نظام تشریع صحیح تابع نظام تکوین است.

نکته دوم: مادر جای خود بیان خواهیم کرد که احیاء زمین موجب مالکیت بر اصل زمین نمی شود، بلکه مستلزم مالکیت است بر آنچه که از احیاء کننده سرچشمه گرفته است، و آن فقط همان جهت احیاء و عمران است. و این معنی از اینکه امام جعفر صادق (ع) سخن خود را که فرمود «هر گروهی زمینی را احیاء کنند...» بر زمین خیر منطبق فرمود استفاده می شود، زیرا اصل زمین خیر، از ملک یهود باغنیمت گرفته شدن خارج گردید. بنابراین استدلال کردن به این تعبیر امام (که هر گروهی زمینی را احیاء کنند سزاوار به آن هستند) بر ملکیت اصل زمین، محل ایراد و اشکال است.

۹- صحیحۀ محمد بن مسلم که گوید: از او (امام محمد باقر (ع) از خریدن زمین اهل ذمه پرسش کردم حضرت فرمود: «اشکالی ندارد آن را بخری، وقتی که خریدی به منزله آنها خواهی شد و باید حق در زمین را پرداخت کنی همانطور که آنها پرداخت می کردند.»^(۱)

۱۰- صحیحۀ دیگری از محمد بن مسلم به نقل از امام محمد باقر (ع) که (محمد بن مسلم) گوید: از خریدن زمین اهل ذمه از حضرت (ع) پرسش کردم، حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، وقتی که خریدی به منزله آنها خواهی شد و باید حق در زمین را پرداخت کنی همانطور که آنها پرداخت می کردند.»^(۱)

(۱) صحیحۀ محمد بن مسلم قال: سألت عن شراء ارضهم فقال: «لا بأس ان تشتريها فتكون اذا كان ذلك بمنزلتهم تؤدى فيها كما يؤدون فيها.» وسائل ۱۲/۲۷۵ باب ۲۱ از ابواب عقد البيع وشروطه حدیث ۷.

(۱) صحیحۀ الاخری عن ابی جعفر (ع) قال: سألت عن شراء ارض اهل الذمه فقال: «لا بأس بها فتكون اذا كان ذلك بمنزلتهم تؤدى عنها كما يؤدون.» وسائل ۱۲/۲۷۵ باب ۲۱، از ابواب عقد البيع حدیث ۸.

و مانند آن است موثقه محمد بن مسلم و عمر بن حنظله از امام جعفر صادق (ع)^(۱)
 ۱۱- روایت ابراهیم بن ابی زیاد، گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن
 زمین جزیه پرسش کردم، حضرت فرمود: «بخر آن را، همانا برای تو حقی بیش
 از آن است.»^(۲)

۱۲- روایت محمد بن مسلم، از امام محمد باقر (ع) و ساباطی و زراره از امام
 جعفر صادق (ع) که اینان از آن دو امام (ع) از خریدن زمین جزیه از دهقانان
 پرسش نمودند حضرت فرمود: «اگر خریدی یا زمین از تو گرفته خواهد شد
 (اگر حکومت حق صلاح ببیند) و یا آنچه که بر زمین از مالیات مقرر شده پرداخت
 خواهی نمود» عمار ساباطی گوید: سپس حضرت رو کرده من و فرمود «بخر
 آن را، همانا برای تو حقی بیش از آن است.»^(۳)

۱۳- خبر اسماعیل بن فضل هاشمی، گوید: از امام جعفر صادق (ع) سؤال
 کردم درباره مردی که زمینی از زمینهای خراج اهل ذمه را (از حکومت) خریده
 است در حالی که صاحبان آن ناخشنودند، و این شخص زمین را از سلطان قبول
 می کند به دلیل عاجز بودن صاحبانش از کشاورزی یا مشکل دیگر؟ حضرت
 فرمود: اگر صاحبانش عاجز از کشاورزی در آن هستند می توانی آن را بگیری مگر
 اینکه با گرفتن تو صاحبانش ضرر ببینند (که جایز نیست) و اگر چیزی به آنان دادی

(۱) وسایل ۱۱۹/۱۱ باب ۷۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

(۲) خبر ابراهیم بن ابی زیاد قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن الشراء من ارض الجزية قال؛ فقال: «اشترها فان لك من الحق ما هو اكثر من ذلك» وسائل ۱۱۹/۱۱ باب ۷۱، از ابواب جهاد العدو حدیث ۴.

(۳) خبر محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) و الساباطی و زراره عن ابی عبدالله (ع) انهم سألوهما عن شراء ارض الدهاقين من ارض الجزية فقال: «انه اذا كان ذلك انتزعت منك او تؤدى عنها ما عليها من الخراج قال عمار: ثم اقبل على فقال: «اشترها فان لك من الحق ما هو اكثر من ذلك» وسائل ۲۷۴/۱۲ باب ۲۱ از ابواب عقد البيع و شروطه حدیث ۱.

و دل صاحبانش با شما نرم شد آنوقت می توانی بگیری. » گوید: از امام (ع) سؤال نمودم دربارهٔ مردی که زمینی از زمینهای خراج را خریده و در آن ساختمان ساخته یا هنوز نساخته منتهی مردمی از اهل ذمه در آن اقامت نموده اند، آیا آن شخص می تواند اجرت خانه ها را از آنان بگیرد در حالی که جزیه سرانه خود را می پردازند؟ حضرت فرمود: «با آنان شرط می کند، آنگاه آنچه که بعد از شرط می گیرد حلال است.»^(۱)

۱۴- از جعفریات به سند خویش از علی (ع) روایت شده که فرمود: «چیزی از خانه و باغ و زمین اهل ذمه خریداری نکن، چون همه اینها «فی» و ملک مسلمانان است.»^(۲)

و غیر آن از دیگر روایاتی که در این زمینه وارد شده است، و می توان به آنها مراجعه نمود؛ از این روایات استفاده می شود که زمین «مفتوحة عنوة» بین جنگجویان تقسیم نمی شود، بلکه ملک همه مسلمانان است و واجب است برای پشتوانه آنان باقی بماند و در اختیار امام می باشد و فروختن و خریدن اصل زمین جایز نیست، بلکه آثار ایجاد شده در زمین یا حقی که به سبب کار انجام شده روی زمین به آن تعلق گرفته انتقال آن از طرف متصرف در زمین جایز می باشد، منتهی

(۱) خبر اسماعیل بن الفضل الهاشمی قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن رجل اشترى (اکتری خ. ل) أرضاً من أرض أهل الذمة من الخراج وأهلها كارهون وإنما يقبلها من السلطان لعجز أهلها أو غير عجز؟ فقال: «إذا عجز أربابها عنها فلک ان تأخذها إلا أن يضاروا وإن أعطيتهم شيئاً فسخت أنفس أهلها لكم فخذوها.» قال: وسألت عن رجل اشترى أرضاً من أرض الخراج فبنى بها أو لم يبن غير أن أناساً من أهل الذمة نزلوها له أن يأخذ منهم أجره البيوت إذا أودوا جزية رؤوسهم؟ قال: «يشارطهم فما أخذ بعد الشرط فهو حلال.» وسائل ۲۷۵/۱۲ باب ۲۱ از ابواب عقد البيع وشروطه حدیث ۱۰.

(۲) ما عن الجعفریات بسنده عن علی (ع) قال: «لا تشتري من عقار أهل الذمة ولا من أرضهم شيئاً لأنه في المسلمين.» مستدرک الوسائل ۴۶۲/۲ باب ۱۳ از ابواب عقد البيع وشروطه حدیث ۱.

با پابندی مشتری به پرداخت خراج زمین؛ فتاویٰ فقهاء شیعه نیز بر همین پایه است و اجماع آنان نیز از این معنی حکایت دارد.

اگر گفته شود: بر فرض قبول مطلب، این سخن (زمین مفتوحة عنوة تقسیم نمی شود) اولاً با اطلاق آیه غنیمت منافات دارد، چون ظاهر آیه بر تعلق خمس به همه غنیمت ها بطور مطلق (حتی زمین) دلالت دارد و اینکه بقیه آنها ملک غانمین است مثل اموال منقول. ثانیاً: با آنچه از سیره رسول خدا (ص) روایت شده که حضرت غنایم خیبر را تقسیم نمود منافات دارد چنانچه: در سیره ابن هشام آمده است: «ابن اسحاق گوید: اموال خیبر بر شق ونطاة وکتیبة (نام قلعه های خیبر) تقسیم شد شق ونطاة، نصیب مسلمانان شد، وکتیبة خمس خدا و سهم پیامبر (ص) و سهم ذوی القربی و یتیمان و مسکینان و همچنین نصیب زنان پیامبر (ص) و مردانی که جهت صلح بین پیامبر (ص) و اهل فدک رفت و آمد می کردند گردید ... ابن شهاب به من خبر داد که رسول خدا (ص) خیبر را بعد از قتال بازور فتح نمود و خیبر از غنایمی بود که خداوند آنرا به پیامبر (ص) برگرداند و رسول خدا (ص) آن را پنج قسمت نمود و یک سهم را بعنوان خمس و مابقی را بین مسلمین تقسیم کرد.»^(۱)

طبری نیز صدر حدیث را روایت نموده^(۲) ابو عبید هم خبر ابن شهاب را روایت کرده است.^(۳)

در پاسخ گوئیم: اما از آیه خمس جواب داده می شود که اولاً: تعلق گرفتن خمس به غنیمت بر اینکه بقیة غنیمت مخصوص جنگجویان است دلالت ندارد. ثانیاً: اینکه هر مطلقى صلاحیت برای تقييد دارد، و اطلاق آیه غنیمت در مقابل روایاتی که گذشت (که دلالت می کرد بر اینکه زمینهای مفتوحة عنوة ملک

(۱) سیره ابن هشام ۳/ ۳۶۳ و ۳۷۱.

(۲) تاریخ طبری ۳/ ۵۸۸ (چاپ لیدن)

(۳) الاموال / ۷۰

مسلمانان است) مقید می گردد ثالثاً: خطاب درآیه غنیمت متوجه هرکسی است که به تنهایی با کاسبی کردن یا گرفتن غنیمت در جنگ و مانند آن غنیمتی بدست آورده باشد. اما وقتی چنین فرض شد و روایات هم دلالت بر این دارند که زمینها به اشخاص بر نمی گردد بلکه به عنوان مسلمین باز می گردند قهرآیه از زمین انصراف پیدا می کند.

ماوردی گوید: «اما مالهای منقول همان غنائم متعارف است.»^(۱) اما اینکه گفته شد رسول خدا (ص) غنائم خیر و زمینهای آن را تقسیم نمود مورد اشکال است زیرا:

اولاً: اگر ثابت شود که پیامبر (ص) اصل زمین را تقسیم نموده شاید به این دلیل بوده که در ابتدای امر، حکم شرعی یا بر تقسیم زمینها استوار بوده یا بر مخیر بودن امام بین تقسیم و بین باقی گذاردن آن برای آینده مسلمانان، سپس آن حکم نسخ گردیده است، یا اینکه بعد از تقسیم غنائم خیبر، باقی گذاردن زمینها مفتوحة عنوة، به جهت حکم حکومتی دائم ازسوی پیامبر (ص) یا ازسوی امیرالمومنین (ع) - در زمان عمر که با حضرت و جمعی از صحابه مشورت نمود - تعیین پیدا کرد، چنانکه گذشت.

ثانیاً: احتمال دارد بلکه ظاهر این است که رسول خدا (ص) اصل زمینها را در خیبر تقسیم نکرد بطوری که به ملکیت اشخاص درآید، گرچه بعضی از تعبیرهایی که در تاریخ آمده موهم چنین چیزی است (تقسیم اصل زمینها) بلکه پیامبر (ص) درآمد و خراج آنها را تقسیم نمود. و آن حضرت بعنوان اینکه ولی امر مسلمین و امام آنان بود استفاده از زمینها را واگذار کرد و درآمد آن را در مصالح مسلمین و احتیاجات آنان مصرف نمود. از اهم مصالح و احتیاجات، بر طرف نمودن نیازهای خود و خانواده و همسرانش و فقراء مسلمانان و مجاهدین در راه خدا بود [که بخشی از آنرا به این امر اختصاص داد]

این چیزی است که از جمع بین روایات مختلفی که در این مقام وارد شده بدست می آید:

[روایات وارده در چگونگی تقسیم زمینهای خیبر]

۱- در خبر صفوان و بزنطی به نقل از امام رضا (ع) آمده بود: «وزمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده و به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند، چنانکه رسول خدا (ص) با زمین خیبر چنین کرد: سیاه و سفید- یعنی زمینهای کشت و زرع و نخلستانهای- آن را واگذار کرد. فقهاء سنت گویند: واگذاری زمین کشت و نخلستان صلاح نمی باشد در حالی که رسول خدا (ص) زمین خیبر را واگذار نمود.»^(۱)

۲- و مانند آن است صحیح بزنطی که قبلاً گذشت.^(۲)

۳- در موثق محمد بن مسلم گذشت که امام صادق (ع) فرمود: «رسول خدا (ص) وقتی بر اهل خیبر چیره شد با آنان قرار داد نمود که زمین در دستشان باقی بماند و در آن کار کنند و آن را آباد نمایند.»^(۳)

۴- در صحیح بخاری به سند خویش از عبدالله آمده است: «رسول خدا (ص) با اهل خیبر معامله کرد به اینکه نصف آنچه که از میوه یا زراعت بدست می آید

(۱) مرّ فی خبر صفوان و بزنطی قوله (ع): «وما اخذ بالسيف فذلك الى الامام يقبله بالذي يرى كما صنع رسول الله (ص) بخيبر: قبل سوادها وبياضها - يعني ارضها ونخلها - والناس يقولون: لا يصلح قبالة الارض وقد قبل رسول الله (ص) خيبر. الحديث» وسائل ۱۱/۱۱۹ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدو.

(۲) وسائل ۱۱/۱۲۰ باب ۷۲ از ابواب جهاد العدو حديث ۲.

(۳) فی موثق محمد بن مسلم قول الصادق (ع): «قد ظهر رسول الله (ص) على اهل خيبر ففأرجهم على ان يترك الارض في ايديهم يعملونها ويعمرونها. الحديث.» وسائل ۱۱/۱۱۸ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حديث ۲

ملک آنان باشد. ^(۱)

۵- در سنن ابی داود به سند خویش از ابن عمر آمده است: «رسول خدا(ص) با اهل خیبر معامله کرده به اینکه نصف آنچه که از میوه یا زراعت بدست می آورند ملک آنها باشد. ^(۲)

۶- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از ابن عمر آمده است: «همانا پیامبر(ص) نخلستان خیبر و زمین کشت آن را به یهودیان خیبر داد تا از مال خودشان به سازندگی آنجا بپردازد، بشرط اینکه نصف میوه آن در اختیار رسول خدا(ص) باشد. ^(۳)

۷- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از ابن عباس است که گوید: «رسول خدا(ص) خیبر را فتح نمود و با آنان شرط کرد که زمین و همه طلا و نقره آن برای حضرت باشد. اهل خیبر گفتند: ما به وضع زمین آگاهتر از شما ایم، آن را به ما بدهید بر این منوال که نصف میوه آن مال شما باشد و نصف آن مال ما، این پیشنهاد مورد قبول پیامبر(ص) واقع شد، و چون زمان چیدن خرما رسید، حضرت، عبدالله بن رواحه را نزد آنان فرستاد تا مقدار خرما را تخمین بزند. ^(۴)

(۱) فی البخاری بسنده عن عبدالله قال: «اعطی رسول الله (ص) عامل اهل خیبر الیهودان یعملوها و یزرعوها و لهم شطر ما یخرج منها. «صحیح بخاری ۷۶/۲ کتاب المظالم.
(۲) فی سنن ابی داود بسنده عن ابن عمر: «ان رسول الله (ص) عامل اهل خیبر بشطر ما یخرج من ثمر او زرع. «سنن ابی داود ۲۳۵/۲ کتاب البیوع، باب فی المساقاة.
(۳) فیه ایضاً بسنده عن ابن عمر: «ان النبی (ص) دفع الی یهود خیبر نخل خیبر و ارضها علی ان یعملوها من اموالهم و ان لرسول الله (ص) شطر ثمرتها. «سنن ابی داود/ ۲۲۳۵ کتاب البیوع.

(۴) فیه ایضاً بسنده عن ابن عباس قال: «افتتح رسول الله (ص) خیبر و اشترط ان له الارض و کل صفراء و بیضاء. قال اهل خیبر: نحن اعلم بالارض منکم فاعطاناها علی ان لکم نصف الثمرة ولنا نصف. فزعم انه اعطاهم علی ذلك فلما کان حین یصرم النخل بعث الیهم عبدالله بن رواحة فحزر علیهم النخل. «سنن ابی داود ۲۲۳۵/

- ۸- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از سهل بن ابی حشمة نقل شده که گوید: «رسول خدا(ص) خیبر را دو نصف نمود: نصفی را برای رفع مشکلات و احتیاجات خودش و نصف دیگر را بین مسلمانان بر هیجده سهم تقسیم نمود.»^(۱)
- ۹- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از بشیر بن یسار به نقل از افرادی از اصحاب پیامبر(ص) آمده است: «همانا رسول خدا(ص) وقتی بر خیبر چیره شد آن را به سی و شش سهم تقسیم کرد، و هر سهم را باز به صد سهم تقسیم نموده نصف از آن را برای خود و مسلمانان قرار داد و نصف باقیمانده را برای افرادی که بر او وارد می شوند و دیگر امور و احتیاجات مردم، کنار گذاشت.»^(۲)
- ۱۰- و نیز در سنن ابی داود به سند خویش از بشیر بن یسار آمده است: «همانا وقتی که خداوند خیبر را به رسول خدا(ص) برگرداند، پیامبر(ص) همه آن را به سی و شش قسمت نمود، که هر سهمی به صد سهم تقسیم می شد و سهم پیامبر(ص) هم مثل سهم یکی از آنان بود، و نصف دیگر را که آن هم هیجده سهم می شد پیامبر(ص) برای احتیاجات و مشکلاتی که برای مسلمانان پیش می آید کنار گذاشت، و آن مناطق «وطیح» و «کتیبة» و «سلالم» (نام قلعه های خیبر) و توابع آنها بود، وقتی که آن اموال بدست پیامبر(ص) و مسلمانان افتاد افرادی که کار ساختن آنجا را تحت پوشش خود بگیرند نبودند، لذا رسول خدا(ص) برای

کتاب البیوع باب فی المساقاة.

- (۱) و فيه ایضا بسنده عن سهل بن ابی حشمة قال: «قسم رسول الله(ص) خیبر نصفین: نصفاً لثوابه و حاجته و نصفاً بین المسلمین، قسمها بینهم علی ثمانية عشر سهماً.» سنن ابی داود ۱۴۲/۲ کتاب الخراج والفقی والامارة.
- (۲) و فيه ایضا بسنده عن بشیر بن یسار عن رجال من اصحاب النبی(ص): ان رسول الله(ص) لما ظهر علی خیبر قسمها علی ستة وثلاثین سهماً، جمع کل سهم مائة سهم فکان لرسول الله(ص) وللمسلمین النصف من ذلك وعزل النصف الباقي لمن نزل به من الوفود والامور ونواب الناس.» سنن ابی داود ۱۴۲/۲ کتاب الخراج.

این کار یهود را دعوت کرد و با آنان قرار داد بست. ^(۱)

و مانند آن، دیگر روایاتی است که در این باره وارد شده و می توان به کتاب اموال ابی عبید ^(۲) و سیره ابن هشام ^(۳) و فتوح البلدان بلا ذری ^(۴) مراجعه نمود.

جمع بین این روایات و دیگر روایاتی که در این مجال وارد شده اقتضاء می کند که بگوییم: واگذاری همه زمینهای خیبر بدست رسول خدا (ص) بعنوان اینکه ولی امر مسلمین بوده انجام شده و زمینهای مفتوحة عنوة نیز مال مسلمانان بوده و تقسیم که در روایات آمده مربوط به عوائد و در آمد آنها بر حسب مصالح و احتیاجات بوده نه اینکه اصل زمین ها بعنوان ملک شخصی افراد، تقسیم می شده است.

و آنچه که در بعضی از روایات بیان شده که پیامبر (ص) خمس آن زمینها را گرفت، شاید بخاطر توهمی است که برای راویان پیدا شده که چون پیامبر (ص) بعضی از در آمد آن زمینها را در احتیاجات شخصی خود و خانواده اش مصرف نمود، گمان کرده اند از بابت خمسی است که در آیه خمس بیان شده، لذا گفته اند حضرت خمس آن زمینها را گرفت، در حالی که ما قبلاً به اینکه در اصل و در آمد

(۱) و فيه ايضاً بسنده عن بشير بن يسار ايضاً: «ان رسول الله (ص) لما افاء الله عليه خيبر قسمها ستة وثلاثين سهماً جمع: فعزل للمسلمين الشطر ثمانية عشر سهماً يجمع كل سهم مائة، النبي (ص) معهم له سهم كسهم احدهم وعزل رسول الله (ص) ثمانية عشر سهماً - وهو الشطر - لنوابه وما ينزل به من امر المسلمين فكان ذلك الوطيح والكتيبة والسلاطم وتوابعها فلما صارت الاموال بيد النبي (ص) والمسلمين لم يكن لهم عمال يكفونهم عملها فدعا رسول الله (ص) اليهود فعاملهم.» سنن ابی داود ۱۴۳/۲ کتاب الخراج والفئ والامارة.

(۲) الاموال / ۷۰ وبعد آن.

(۳) سیره ابن هشام ۳/ ۳۶۴.

(۴) فتوح البلدان / ۴۰.

زمینهای مفتوحه عنوة خمسى باشد اشکال کردیم. در حقیقت باید گفت: چنین زمینهایی از اموال عمومی است که تحت اختیار امام واقع شده و در مالیات دیگر مالیات نیست. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به آنچه ما در باب خمس غنائم بیان کردیم، مراجعه شود.

گفتگو پیرامون چند محور:

با توجه به آنچه از فتاوی و روایات درباره زمینهای مفتوحه عنوة بیان کردیم، اکنون پیرامون چند محور به گفتگو می پردازیم:

محور اول: [مالکیت عنوان و معنای آن:]

اینکه بیان شد که زمین مفتوحه عنوة ملک همه مسلمانان است مقصود این نیست که این زمینها همانند مباحات بالاصاله است که همه مردم در آن، حکم مساوی دارند، و نیز همانند مالکیت مردم نسبت به مباحات اصلیه بصورت مشاع و شراکت بر زمین و ساختمان و آبادی نیست، بلکه این اراضی ملک عنوان و جهت است، مانند ملکیت فقراء برزکات، که در این صورت متصدی تصرف در آنها نماینده مسلمانان و امام آنان است

با توجه به اینکه ملکیت امری اعتباری است، قهرآنها برای عناوین و جهات نیز می توان در نظر گرفت چنانکه برای قطعه هایی از زمین و مکانهایی همچون مساجد و مدارس و باشگاهها و مانند آن می توان ملکیت در نظر گرفت، و همین معنی مراد از سخنان معصومین (ع) است که می فرمایند: «آن زمینها ملک همه مسلمانان است: کسانی که موجودند و کسانی که تا روز قیامت موجود خواهند شد.» صحیحه محمد حلبی نیز بر آن دلالت می کند چنانکه گذشت.

البته ممکن است اینطور گفته شود: که این زمینها به منزله وقف بر جهت است نه اینکه ملک جهت باشد، و انتساب آن به مسلمانان از باب انتساب حق به

صاحب حق باشد نه همانند انتساب ملک به مالک، همانند عین موقوفه و چیزی که به آن وصیت شده است.

بنابراین فروختن و تبدیل چنین زمینی حتی برای امام مسلمانان نیز مشکل است، بلکه واجب است به همان صورت باقی بماند و درآمد و حاصل آن (بنا بر آنچه که فقهای شیعه به آن فتوی داده اند) در مصالح مسلمانان مصرف شود که مرسله حماد هم بر آن گواهی می دهد.

مرحوم مقدس اردبیلی در جهاد مجمع البرهان مطلبی می گوید که خلاصه آن چنین است:

«معنای اینکه این زمینها (مفتوحة عنوة) ملک مسلمانان است این است که برای مصالح عمومی مثل ساختن پلها و مساجد و حقوق رهبران و قضات [ائمه جمعه و جماعت] و نویسندگان و مخارج جنگجویان و غیر آن از دیگر مصالح عمومی اختصاصی یافته و ناظر بر آن هم امام است، که آنرا اجاره می دهد و حق اجاره را می گیرد و در مصالح مصرف می نماید بطوریکه برای مستأجر هیچ قسمی از زمین و اجرت آن حلال نمی باشد، چون در حقیقت او مالک زمین نیست بلکه آن زمین را خداوند متعال مانند وقف برای مصالح مستأجر و غیر او از دیگر مسلمانان قرار داده، نه اینکه زمین بنحو شراکت ملک مسلمانان باشد.»^(۱)

درا حیاء موات کفایه مرحوم سبزواری آمده است:

مراد از اینکه زمینهای مفتوحة عنوة ملک مسلمین است این است که امام درآمد آنها را می گیرد و بر حسب آنچه که صلاح ببیند در مصالح مسلمانان مصرف می نماید، نه اینکه هر کس از مسلمانان بخواهد بر همه زمین یا بر بعض آن دست بیابد بتواند، و این مطلب مورد اجماع همه فقهاء است

(۱) مجمع الفائدة والبرهان کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

و اختلافی در آن نیست.^(۱)

ظاهر این دو عبارت این است که ملاک در زمینهای مفتوحة عنوة همان ملاک در زمینهایی است که برای مصالح عمومی وقف گردیده و قول به اینکه با به غنیمت درآمدن این زمینها و خارج شدن آنها از ملکیت کفار، لازم است داخل در ملکیت غیر آنان شود، چون اینکه ملک بدون مالک قابل تصور نیست، گفتار صحیحی نیست زیرا احتمال دارد به غنیمت درآمدن این زمینها موجب جدایی آنها از ملکیت بطور کلی گردد. و این احتمال یکی از دو احتمالی است که در وقف داده شده، مخصوصاً در وقفهای عمومی.

و معنای «لام» (للمسلمین) همان اختصاص داشتن به مسلمین است که اختصاص اعم از ملکیت است، بلکه ممکن است اینطور گفته شود که زمینهای مفتوحة عنوة اگر ملک جهت باشد، امام می تواند آن را با تطبیق جهت بر شخص به ملک شخص درآورد، چنانچه در زکات با تطبیق عنوان فقراء بر اشخاص به ملک آنان درمی آورد، و روشن است که این عمل در زمینهای مفتوحة عنوة جایز نمی باشد، پس تعین دارد که زمینهای مفتوحة عنوة مانند وقف باشد.

از سوی دیگر در مورد وقف حق این است که شیء وقف شده به ملک موقوف علیه در نمی آید، بلکه مثل این می ماند که واقف آن چیز را بالای سر موقوف علیه قرار می دهد تا منافع آن بروی سرازیر شود مانند ابر باران را. و لذا با «علی» متعدی گردیده است. در این صورت شیء وقف شده یا بر ملک واقف باقی بوده یا از ملکیت او خارج شده است، که این خود بحث مستقلی است که محل دیگری را می طلبد.

محور دوم: [زمینهای مفتوحة عنوة آیا زمینهای موات است یا آباد؟]
آیا مراد از زمین مفتوحة عنوة در روایات و فتاوی، مطلق زمینهایی است که در

(۱) کفایة الاحکام / ۲۳۹.

دست دولت کفر بوده اعم از زمین موات و زمین آباد بالاصاله (مثل جنگلها) یا آباد بالعرض؛ یا مراد خصوص زمینی است که با احیاء آباد گردیده؟ اقوی دومی است، زیرا از ظاهر روایات و فتاوی استفاده می شود زمینی اراده شده که ملک کفار بوده و بعد به مسلمانان منتقل شده است و زمین موات و نیز زمینی که در اصل آباد بوده مانند جنگلها و بیشه زارهای طبیعی ملک کفار نبوده تا اینکه از آنان به غنیمت گرفته شود. پس بر همان اشتراك اولی خود باقی اند و مانند سایر زمینهای موات و جنگلها از انفالی است که به امام مسلمانان تعلق دارد، که بحث در آن خواهد آمد.

۱- شیخ طوسی در احیاء موات از خلاف (مسئله ۱) گوید:

«زمینهای بی حاصلی که در کشور اسلام بوده و برای آنها صاحب معینی شناخته نشده مخصوص امام است ... دلیل ما اجماع گروه شیعه است بر اینکه زمین موات مخصوص امام بوده و از جمله انفال می باشد و فقهاء هم بین اینکه این زمینها در کشور اسلام باشد و یا در کشور کفر جدائی قائل نشده اند». و در (مسئله ۲) گوید:

«زمینهای بی حاصلی که در کشور شرك بوده و مالکیت هیچکس بر آنها محقق نگردیده مخصوص امام است. شافعی گوید: هرکس از مشرك و مسلمان، آن را آباد نماید به سبب احیاء مالک می گردد. دلیل ما بدون هیچ فرق همان است که در مسئله اول گفتیم.»^(۱)

۲- و در جهاد مبسوط گوید:

«و اما زمینهای آباد [زمین های آباد شده در کشور کفر] از آن همه مسلمانان است. و امام حق نظر در آنها را دارد ...

اما زمین موات به غنیمت گرفته نمی شود و مخصوص امام است.»^{(۲)(۳)}

(۱) خلاف ۲/۲۲۲.

(۲) مبسوط ۲/۲۹.

۳- در جهاد شرایع آمده است:

«هرزمینی که با جنگ فتح شده و آباد هم باشد ملک مسلمانان است ... و زمینی که هنگام فتح موات باشد اختصاص به امام دارد.»^(۱)

۴- در جواهر در شرح این عبارت شرایع چنین آمده است:

«در این حکم اختلافی نیافتیم، بلکه هر دو قسم اجماع (محصل و منقول) بر آن می باشد ...»^(۲)

و مانند همین سخن را در کتاب احیاء موات آورده رجوع نمائید.^(۳)

۵- در احیاء موات از کفایه سبزواری آمده است:

«و زمینی که هنگام فتح موات باشد مخصوص امام است و اختلافی در این حکم نیست.»^(۴)

۶- مقدس اردبیلی در مجمع البرهان گوید:

«و بزودی برای شما روشن می شود که مراد از زمینی که این حکم را دارد (ملک مسلمانان است) آن زمینی است که هنگام فتح و غلبه بر آن آباد بوده باشد و زمین موات هنگام فتح این حکم را ندارد، پس آن برای امام است مانند دیگر مواتی که ملک کسی نبوده و هیچ دست ملکیتی بر آن جریان نداشته و این حکم مورد اتفاق است.»^(۵)

(۳) مراد از «مخصوص امام است» که در کلمات فقهاء آمده، شخص امام نیست بلکه عنوان و حیثیت امام است. و مخصوص بودن زمین موات به عنوان امام یعنی مثل زمینهای آباد فتح شده نیست که ملک همه مسلمانان است بلکه ملک عنوان امامت است. که طبق صلاحدید او به مصرف می رسد. (مقرر)

(۱) شرایع ۱/۳۲۲.

(۲) جواهر ۱۶۹/۲۱ و ۱۸/۳۸.

(۳) جواهر ۱۶۹/۲۱ و ۱۸/۳۸.

(۴) کفایة الاحکام ۲۳۹.

(۵) مجمع الفائدة والبرهان، کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

علاوه بر روشن بودن این موضوع و اجماع و اتفاق و ادعای عدم مخالفتی که بیان شد، عموم آنچه دلالت دارد بر اینکه «زمین موات و همچنین آنچه که صاحب ندارد ملک امام است» بر آن گواهی می دهد و اطلاق سخن امام (ع) در خبر صفوان و بنظری آنجا که می فرماید: «وزمینی که با شمشیر گرفته می شود در اختیار امام بوده و به هر کس که صلاح ببیند واگذار می کند ...»^(۱) با این عموم مخالفتی ندارد؛ زیرا این سخن به خصوص زمینی که ملک کفار بوده و از آنان به غنیمت گرفته شده انصراف دارد.

ولکن احتمال دارد گفته شود: زمین موات و زمینی که بالاصاله آباد بوده اگرچه شرعاً ملک کسی نبوده اند و لکن با توجه به اینکه این دو زمین در تحت استیلاء دولت کفر بوده و با شمشیر آزاد شده دیگر مانعی نمی بینیم از اینکه عام بودن موصول (ما اخذ بالسيف) شامل هر دو شود، پس بین دو دلیل عموم و خصوص من وجه است^(۲) و ما وجهی برای مقدم داشتن یکی بر دیگری نمی بینیم. بلکه ممکن است اینطور گفته شود: که این سخن امام (ع): «و ما اخذ بالسيف ...» بر آنچه که در موثقه عمّار^(۳) آمده است که هر زمین بی صاحب را جزء

(۱) فی خبر صفوان و بنظری: «و ما اخذ بالسيف فذلک الى الامام یقبله ...» وسائل / ۱۲۰ باب ۱۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.

(۲) ما یک عموماتی داریم که می گوید «کل ارض موات للامام» اما از آنطرف «ما اخذ بالسيف» نیز عموم دارد که ملک مسلمانان است، بین این دو تا، عموم و خصوص من وجه است، روایات اول می گوید «ما لا رب له» یا «موات» ملک امام است اطلاق این هم کشور کفر و هم کشور اسلام را در بر می گیرد، دومی می گوید «ما اخذ بالسيف» از کشور کفار ملک مسلمین است» اطلاق این نیز چه محیة وقت الفتح و چه موات وقت الفتح را شامل می شود پس نسبت به موات وقت الفتح این دو تا با هم تعارض دارند نه می توانیم بگوئیم ملک امام است و نه می توانیم بگوئیم ملک مسلمین است، یک عموم فوق هم نداریم که اینجا بتوانیم به آن تمسک کنیم. (الف - م. جلسه ۳۶۱ درس)

(۳) وسائل / ۱/ ۳۷۶ باب ۱ از ابواب انفال از کتاب خمس حدیث ۲۰.

انفال شمرده، ورود دارد^(۱) زیرا عنوان مسلمین خود صاحب زمین می گردد.

(۱) در کلمات علماء اصطلاح تعارض، ورود، حکومت و تخصیص را زیاد می بینید که اجمالاً هر یک از اینها را توضیح می دهیم.

مفاد دلیل نسبت مطابقی بین موضوع و محمول است، وقتی می گوئیم «الصلوة واجبة» نسبت حکم که وجوب صلوة باشد مفاد دلیل است، هیچوقت دلیل متعارض مفاد موضوع یا مفاد محمول خودش نیست، یعنی «الصلوة واجبة» نمی گوید «صلوة» چیست، و نمی گوید وجوب یعنی چه؟ اینها را باید از خارج بفهمیم حال اگر نسبت این دلیلی که بانسبت دلیل دیگری درگیر باشد، بنحو تباین یا عموم و خصوص مطلق یا عموم و خصوص من وجه بنمایه یا بیعضه، در اینجا می گوئیم این دو متعارض هستند، مثلاً مثلاً اگر مولی گفت «اکرم العلماء» و دلیل دیگر آمد گفت «لا تکرّم العلماء» این دو متعارض هستند، منتهی هر متعارضی متساقط نمی شوند، بلکه اگر بنحو عموم و خصوص مطلق باشد آنوقت خاص را بر عام مقدم می دارند و همینطور مطلق و مقید که آنهم نظیر خاص و عام است.

اما اگر دلیل دوم با یک جای دلیل اول کار دارد که مفاد نسبت مطابقی نیست، بلکه به آنها که در سلسله علل یا معلولات دلیل اول است نظر دارد ولو در مقام نتیجه به نسبت هم بخورد، مثلاً: وقتی مولی می گوید اکرم العلماء اگر در دلیل دیگری بگوید: اکرام علماء نحو مصلحت ندارد، یا بگوید اکرام علماء نحو را اراده نکرده ام، یعنی چیزی را که دلیل اول متکفل آن نبود حال چه موضوع باشد یا محمول یا علل و معلولات و یا ملازمات هر یک از اینها را متعارض باشد اگر چه در نهایت نتیجه اش این می شود که اکرام واجب نیست اما چون مستقیم نگفته، این «حکومت» است، و اینکه در زبانها هست که «حکومت معنایش نفی حکم به لسان نفی موضوع است» مطلب درستی است اما حکومت منحصر به این قسم نیست قسم دیگر حکومت توسعه می دهد، مثلاً ادله ای داریم که می گوید نماز مشروط به طهارت است حال اگر دلیل دیگری آمد و گفت «الطواف بالبيت صلوة» این توسعه موضوع است، یعنی آن دلیلی که آمده و طهارت را برای نماز شرط کرده طواف را هم فرا می گیرد، دلیل اول نسبت بین صلوة و طهارة را بیان کرد، اما صلوة چه چیزی است این را متعرض نبود، اما دلیل دوم طواف را هم صلوة معرفی کرد و، مفهوم صلوة را توسعه می دهد، و گاهی هم ضیق می کند مثل اینکه دلیل دوم می گوید «صلوة المیت لیست بصلوة» یعنی نماز میت مشروط به طهارت نیست - که نفی حکم کرده ولی به لسان نفی موضوع -، در هر یک از این دو مورد، دلیل

ما در مبحث انفال خواهیم گفت که ملکیت شرعیه تحقق پیدا نمیکند مگر با تولیدیا کار مفید و یا به انتقال مال از کسی که تولید نموده، و اینکه امور اشتراك مثل زمین موات، کوهها، رودخانه ها و مانند آن ملک امام بوده و تحت اختیار پیشوای امت است چیزی نیست که شرع مبین آن را اختراع کرده باشد، بلکه این چیزی است که عقلاء امتها به آن حکم کرده و در همه زمانها سیره عقلاء بر آن قرار گرفته است. و جایگیر شدن این مسئله در ذهنها موجب آن خواهد شد که این سخن حضرت: «ما اخذ بالسيف» به خصوص آنچه که کفار مالک آنند انصراف پیدا کند، پس امور اشتراك و اموال عمومی بر همان منوال که هست باقی می ماند (ملک امام)، نهایت امر اینکه پس از فتح، امام به حق جانشین امام باطل می گردد.

چیزی که سخن را در این مقام آسان می کند این است که به نظر ما بین آنچه ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند و «بین آنچه ملک امام بعنوان اینکه امام و قائم به امور مسلمانان است» فرق اساسی وجود ندارد. و در مبحث انفال خواهد آمد که انفال ملک شخص امام معصوم نیست، بلکه انفال، اموال عمومی اشتراك دوم حکومت دارد بر دلیل اول. فرق حکومت با تخصیص این است که مخصص با دلیل اول در عرض همدیگرند اما در حکومت دلیل حاکم مستقیماً در عرض دیگری نیست.

«ورود» معنایش این است که دلیل دوم طوری است که موضوع اول را حقیقتاً توسعه می دهد یا تضییق می کند، مثلاً دلیلی می گوید «مالارب له» ملک امام است، دلیل دیگر می گوید «من حاز شیئاً ملکه» قبل از اینکه این دلیل بیاید، بوته های بیابان ملک امام بود اما این دلیل «رب» برای آن درست می کند که هر کس حيازت کرد ملک او می شود. اما فرق تخصص با ورود این است که در تخصص ما دو دلیل نمی خواهیم تا یک دلیل، موضوع دیگری را تضییق بکند. تخصص معنایش این است که یک حکمی که مولی روی موضوعی می برد چیزهایی که از افراد این موضوع نیست واقعاً داخل در آن حکم نیست، مثلاً وقتی مولی می گوید اکرم العلماء، مشهدی حسن بقال تخصصاً خارج است. (الف. م جلسه ۳۶۲ درس)

است که خداوند متعال برای مصالح بندگانش خلق فرموده و اختیار آن به دست امام صالح عادل قرار داده شده است.

محور سوم : [انتقال حق تصرف به مسلمانان]

روشن است معنای اینکه زمین مفتوحه عنوة ملک مسلمانان است و با فتح به آنان انتقال پیدامی کند آن چیزهایی است که کفار از زمینها و مستغلات خود مالک آنند، پس اگر گفتیم کفار با احیاء زمین، هم مالک اصل آن و هم عمران آن می شوند، بناچار هر دو اینها با فتح به مسلمانان انتقال پیدا می کند، و اگر گفتیم احیاء فقط موجب ملکیت بر عمران می شود (چه احیاء با اجازه امام باشد یا نه و یا فقط در صورت اجازه) و آن چیزی که برای احیاء کننده نسبت به اصل زمین ثابت می شود حق تصرف تنهاست، در آن صورت آنچه که به مسلمانان منتقل می شود فقط عمران و حق تصرف است.

ما در مبحث انفال بیان خواهیم کرد که آنچه با احیاء ثابت می شود تنها حق تصرف است نه ملکیت بر اصل زمین. در هر صورت ظاهراً اینکه زمینهای مفتوحه عنوة ملک مسلمانان است حکمی است عام که در همه زمانها و در همه زمینها جاری است، خواه احیاء زمین قبل از نزول ایه انفال باشد یا بعد از آن.

و بسا توهم شده که حکم اختصاص زمین مفتوحه عنوة به مسلمانان هنگامی است که احیاء زمین قبل از نزول ایه انفال باشد، زیرا اقتضای آیه شریفه انفال این است که زمین موات ملک امام است، پس اگر کافر زمین را بعد از نزول آیه شریفه احیاء کرده باشد، اصلاً مالک آن نمی شود تا اینکه از او به مسلمین منتقل شود، بلکه بر همان ملک امام باقی است.

صاحب جواهر در مبحث انفال جواهر می گوید:

« ... بله زمین مواتی که ملک امام است بقاء آن بر صفت موت معتبر نیست،

به دلیل استصحاب ملکیت امام پس از احیاء و نیز ظاهر روایت صحیح کابلی

که گذشت. پس اگر زمین موات احیاء گردید آن نیز ملک امام (ع) است. چه احیاء کنندگان مسلمانان باشند یا کفار. مگر اینکه امام (ع) اجازه داده باشد. و اطلاق کلام فقهاء و روایات بر اینکه زمین مفتوحة عنوة ملک مسلمانان است مراد به آن زمین مواتی است که قبل از اینکه خداوند آن را بعنوان انفال برای پیامبر (ص) قرار بدهد، کفار آن را احیاء کرده باشند، و گر نه همین زمین نیز ملک امام است اگر چه هنگام فتح آبا د بوده باشد.^(۱)

مورد کلام صاحب جواهر - قدس سره - آن صورتی است که امام اجازه احیاء نداده باشد، در این صورت آنچه نسبت به اصل زمین و حق بر آن بیان فرموده صحیح است، و اما عمرانی که با احیاء محقق گردیده چه چیز مانع از قول به ملکیت کافر بر آن و انتقال آن بعد از فتح، از کفار به مسلمانان است؟! و اما وقتی اجازه امام برای کافر نیز فرض گردیده - گرچه این اجازه از عموم ادله احیاء استفاده شود - در آن صورت اشکالی در ملکیت کافر نیست - گرچه بنظر ما اصولاً اصل زمین قابل ملکیت شخصی نیست زیرا در فرض ما کفار فقط مالک همان حق و عمران شده اند و آن حق پس از فتح به مسلمانان منتقل شده است. به دلیل اطلاق این سخن حضرت که فرمود: «و ما اخذ بالسيف ...».

صاحب جواهر در کتاب احیاء موات جواهر نیز در بیان عدم اشتراط اسلام برای آباد کننده زمین گوید:

«علاوه بر آنچه گفته شده، ممکن است ملکیت مسلمانان بر زمین مفتوحة عنوه ای که در دست کفار بوده اگر چه با احیاء آن را مالک شده باشند قطع حاصل کنیم زیرا احیاء موجب ملکیت است، پس اگر احیاء آنان به دلیل عدم اجازه امام، فاسد باشد لازم است که زمین در ملکیت امام (ع) باشد در حالی که گمان ندارم کسی به این قول ملتزم شود.^(۲)»

(۱) جواهر ۱۶/۱۱۸.

(۲) جواهر ۳۸/۱۵.

چنین به نظر می آید که قائلین به تفصیل بین احياء زمین قبل از نزول آیه انفال یا بعد از آن توهّم کرده اند که حکم به ملکیت خدا و رسول و امام بعد از او بر اموال عمومی یک امر حادث بوده که اسلام آن را اختراع نموده است، بطوریکه قبل از این حکم اسلام، اموال عمومی بدون ربّ و صاحب شرعی بوده و هر کسی که بر آن غلبه پیدا می کرد بدون ملائک آن را به ملک خود در می آورد.

ولکن در مبحث انفال خاطر نشان خواهیم کرد که اموال عمومی در اختیار امام بعنوان اینکه امام و حاکم است می باشد و این یک امر عقلائی است که در همه قرون و اعصار ثابت بوده و شرع مقدس اسلام با آیه انفال آنرا امضاء فرموده و زمین در هیچ زمان از حجّت و ولی خدا در میان بندگان خالی نبوده، این مردم بوده اند که امر بر آنان مشبته شده و با حکام ستمگر و طاغوتها معامله امامان عدل و والیان خدا در زمین نموده اند.

و باز آن چیزی که سخن را در این مقام و نظایر آن آسان می کند این است که نزد ما فرق اساسی آشکاری بین زمینی که ملک مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند و بین زمینی که ملک امام بعنوان اینکه امام است، وجود ندارد، زیرا هر دو از اموال عمومی بوده و در اختیار امام است که می تواند هر دو را واگذار نماید و حاصل آنرا در مصالح مسلمانان مصرف کند.

محور چهارم : [عدم جواز فروش رقبه زمین]

ظاهر آنچه که از روایات و فتاوی گذشت، این است که فروش اصل زمین مفتوحة عنوة جایز نمی باشد و خرید آن هم بنابر اینکه جزئی از مال فروخته شده باشد جایز نیست. بله بعد از به غنیمت گرفتن، انتقال آثار و بناهای ایجاد شده در آن جایز است، بلکه متصرف می تواند حق متعلق به خودش را منتقل نماید. در آن صورت زمین نسبت به مشتری بر همان شکلی است که برای بایع بوده از داشتن حق اولویت و جایز نبودن مزاحمت برای او، این در صورتی است که تصرف

در زمین و ایجاد آثار در آن به اجازه امام، یا به اجازه عمومی که به شیعه داده اند (روایات تحلیل) بنابر قول به آن، یا به اجازه نایب خاص یا عام او، یا به واگذاری حاکم ستمگر بنابر امضاء آن از طرف ائمه (ع) باشد چنانکه بحث آن خواهد آمد.

۱- ابن ادریس در اواخر زکات سرائر (باب احکام زمینها) می گوید:

«و این قسم از زمینها تصرف در آنها به فروختن و خریدن و وقف کردن و بخشیدن و غیر آن صحیح نمی باشد، مقصودم اصل زمین است. اگر اشکال شود: که می بینیم شما زمینهای عراق را می فروشید و می خرید و وقف می کنید در حالی که این زمینها با جنگ گرفته شده؟ جواب گوئیم: آنچه که می فروشیم و وقف می کنیم حق تصرف و سنگ چینی و ساختمان آن است، اما در اصل زمین هیچیک از اینها (خرید و فروش و وقف ...) جایز نیست»^(۱).

۲- در منتهی علامه آمده:

«اگر کسی در این زمینها تصرف کرد به اینکه در آن ساختمان ساخت و درخت در آن کاشت فروش آن صحیح است به این معنا که می تواند آنچه را در زمین از قبیل آثار و حق الاختصاص ایجاد کرده بفروشد نه اصل زمین را چرا که آن ملک همه مسلمانان است»^(۲).

۳- شهید در مسالک هنگام بیان این سخن مصنف: «فروختن و وقف کردن و بخشیدن اصل زمین جایز نیست» می گوید:

«هیچیک از اینها [معاملات] بطور مستقل در اصل زمین صحیح نمی باشد، اما اگر به تبع آثاری که متصرف در زمین ایجاد نموده از ساختمان و درخت و زراعت، زمین را هم بفروشد وقف کند و ببخشد بنابر اقوی جایز می باشد. سپس وقتی فروشنده ای اصل زمین را با یکی از این آثار فروخت اصل زمین

(۱) سرائر ۱۱۱.

(۲) منتهی ۹۳۶/۲.

هم به تبع داخل در فروش است، و همچنین وقف زمین و غیر آن، و این استمرار دارد تا وقتی که چیزی از آن آثار باقی است، پس اگر همه آثار از بین رفت حق مشتری و موقوف علیه و غیر آنها، از زمین قطع می شود. گروهی از متأخرین علماء هم اینچنین بیان کرده اند و عمل هم بر طبق همین است.^(۱)

بطور کلی اصل زمین و آثار و ساختمانهای موجود در زمین هنگام به غنیمت در آمدن آن ملک مسلمانان و به حکم شئی موقوفه است، پس نقل آن و وقف آن صحیح نیست، و در اختیار امام مسلمانان است به هر کس که صلاح بداند و هر اندازه صلاح ببیند و اگذار می کند و در آمد آن را در مصالح مسلمانان مصرف می نماید و لکن کسی که با اجازه امام در زمین تصرف کرده برای او حق اختصاص به زمین است و مالک آثاری که در آن ایجاد نموده می باشد و می تواند آن آثار را منتقل نموده و یا وقف نماید و زمین نیز در انتقال و وقف تابع آثار می باشد، نظیر آنچه که بین کشاورزان متعارف است از فروش آثار در زمینهای زراعتی که اصل آن مال دیگری است. ما نیز در مبحث انفال نظیر همین مطلب را در زمین مواتی که انسان متصدی احیاء آن شده است تقویت خواهیم کرد، پس انسان مالک حیثیت احیاء که اثر کار و قوا و فکر او بوده می باشد، نه مالک اصل زمین، بلکه تا وقتی که آن آثار در زمین باقی است و آن را رها نکرده چنین کسی به آن زمین سزاوارتر است، شیخ طوسی و ابن زهره نیز همین را اختیار کرده اند و بر آن روایات زیادی دلالت دارد چنانکه خواهد آمد.

ولکن ظاهر کلام شیخ طوسی در تهذیب، جواز فروش زمین مفتوحة عتوة در زمان غیبت است ولی در زمینهای انفال آنرا جایز نمی داند. ایشان در بحث زیادات زکات می گوید:

«اما زمینها: پس هر زمینی که برای ما مشخص شد از آنهایی است که اهل آن اسلام آورده اند برای ما تصرف در آنها به خریدن از آنان و معاوضه آن و هر

آنچه که جاری مجرای آن دو است صحیح می باشد.

و اما زمینهای خراج و زمینهای انفال و زمینی که اهل آن از آن کوچ کرده اند ما تصرف در آنها را نیز تا وقتی که امام (ع) در پرده نهان است مباح می دانیم، و آنگاه که حضرت ظهور کرد هر چه در آن صلاح بداند نظر خواهد داد. پس ما در تصرفمان گناهکار نمی باشیم. و آنچه دلالت بر آن داشت قبلاً بیان نمودیم. اگر کسی اشکال کند: همه آنچه که بیان کردید بر اباحه تصرف برای شما در این زمینها دلالت دارد، ولی بر اینکه برای شما تملک آنها به خریدن و فروختن صحیح باشد دلالت ندارد، پس وقتی خریدن و فروختن آن صحیح نباشد آنچه که فرع بر آن است مانند وقف کردن، هدیه دادن، بخشیدن و آنچه جاری مجرای آن است نیز صحیح نمی باشد.

به او پاسخ داده می شود: ما قبلاً زمینها را بر سه قسم تقسیم نمودیم: اول زمینی که اهل آن مسلمان شوند که در دست آنان رها می شود و ملک آنان است، پس هر زمینی که حکمش چنین است خریدن و فروختن آن برای ما صحیح است.

دوم: زمینهایی که با جنگ گرفته می شود یا اهل آن بر آن مصالحه می کنند که ما خریدن و فروختن آنها را هم مباح دانستیم، زیرا برای ما در این زمینها سهمی است چون که جزء زمینهای مسلمین است. و این قسم نیز خرید و فروش در آنها به همین وجه صحیح می باشد.

سوم: زمینهای انفال و آنچه جاری مجرای آن است که تملک آنها به خریدن و فروختن صحیح نیست و برای ما فقط تصرف در آنها مباح است. و روایتی که دلالت بر قسم دوم می کند آن است که ...^(۱)

سپس ایشان روایت ابی برده و موثقه محمد بن مسلم که هر دو گذشت را بیان نموده است.

(۱) تهذیب ۴/۱۴۶ و بعد آن.

و نیز صحیحہ محمد بن مسلم و عمر بن حنظله به نقل از امام جعفر صادق (ع) را که گوید: از خریدن زمین اهل ذمه از حضرت سؤال کردم حضرت فرمود: «خریدن آن اشکالی ندارد، زیرا وقتی زمین در دست آنان بود، حق از زمین (مالیات) پرداخت می شود چنانکه اکنون نیز پرداخت می شود»

و روایت ابراهیم بن زیاد، گوید: از امام جعفر (ع) از خریدن زمین جزیه سؤال کردم. حضرت فرمود: «بخر آن را، همانا برای تو حقی بیش از آن است.» و غیر آن از دیگر روایات^(۱)

با دقت در همه کلام شیخ - قدس سره - و از استدلال ایشان به روایت ابی برده و صحیحہ محمد بن مسلم و عمر بن حنظله استفاده می شود که مراد از جایز بودن خرید، خریدن حق تصرف است نه خریدن اصل زمین، بلکه اشکال در اینست که ایشان بین زمین مفتوحه عنوة و زمین انفال فرق گذاشتند و گفتند تملک اراضی انفال به خرید و فروش صحیح نیست با اینکه فروش زمینهای انفال بعد از احیاء آن نیز صحیح می باشد، مگر اینکه گفته شود: مقصود ایشان ممنوع بودن خرید و فروش زمین انفال قبل از تصرف در آن به احیاء می باشد، در آن صورت آنچه بیان کرده صحیح بوده و وجه آن هم روشن است.

در جهاد دروس آمده است:

«تصرف در زمینی که با جنگ فتح شده «مفتوحه عنوة» جایز نیست مگر با

اجازه امام (ع) فرقی هم نمی کند تصرف به وقف کردن باشد یا به فروختن یا

غیر آن، بلکه در زمان غیبت تصرف نافذ است. شیخ طوسی در مبسوط بطور

(۱) صحیحہ محمد بن مسلم و عمر بن حنظله عن ابی عبد الله (ع) قال: سألت عن ذلک

فقال: «لا بأس بشرائها فانها اذا كانت بمنزلتها فی ایدیهم یؤدی عنها کما یؤدی عنها.»

و خبر ابراهیم بن ابی زیاد، قال سألت ابا عبد الله (ع) عن الشراء من ارض الجزیه

قال: فقال: «اشتريها، فان لك من الحق ما هو اکثر من ذلک.» تهذیب ۴/ ۱۴۷.

کتاب الزکاة باب ۳۹ (باب الزیادات) حدیث ۳۰ و ۳۱. و نیز و سائل به نقل از تهذیب

۱۱۹/۱۱، باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۳ و ۴.

مطلق گوید تصرف در زمان غیبت معتبر نمی باشد. ابن ادریس گوید: سنگ چینی و ساختمان و تصرف ما فروخته می شود و وقف می گردد نه خود زمین.^(۱)

ظاهر کلام دروس نیز جواز فروش و وقف نمودن زمین مفتوحة عنوة در حال غیبت است. در جهاد جامع المقاصد ذیل کلام علامه که گفته:

«فروختن و وقف کردن و بخشیدن زمین مفتوحة عنوة صحیح نمی باشد.» گوید:

«این در حال ظهور امام (ع) است، اما در حال غیبت، تمام این امور نافذ است چنانچه در دروس و غیر آن تصریح به آن شده است.»^(۲)

مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع البرهان به کلام دروس و جامع المقاصد اعتراض نموده، گوید:

«در این حکم (جواز فروش در حال غیبت) جای درنگ است، چون زمین مفتوحة عنوة ملک دیگران است، و فروختن و وقف نمودن زمین متوقف بر این است که زمین ملک فروشنده و واقف باشد. بلکه در جواز خرید و فروش آن در زمان حضور هم شبهه وجود دارد، به دلیل اینکه وجود اجازه از امام نسبت به فروش و وقف آنها بعید است، مگر اینکه مصالح عمومی اقتضای آن را داشته باشد مثلاً قطعه ای از زمین بعنوان مسجد برای مسلمانان قرارداد شود یا نیاز به پول آن باشد. در چنین حالی ظاهر این است که کلام دروس با وجود مصلحت بعید نباشد، زیرا با غیبت امام (ع) گاهی مصلحت در این کار است. و بعلاوه ممکن است گفته شود فروش و یا وقف اینگونه زمین ها به تصرف در همان آثار ایجاد شده در زمین باز می گردد نه اصل زمین»^(۳)

ظاهر این است که این عبارات و همچنین روایاتی که موجب گمان به جواز فروش و خرید زمین است بر آنچه که مقدس اردبیلی در آخر کلام خود از انتقال ساختمان

(۱) دروس / ۱۶۳.

(۲) جامع المقاصد ۳/ ۴۰۳ (چاپ قدیم ۱/ ۱۹۰)

(۳) مجمع الفائدة و البرهان، کتاب الجهاد مطلب سوم از مقصد سوم.

و عمارت و حق، بدون تفاوت بین زمان حضور و غیبت - بیان فرمود، حمل شود. شاید نظر کسانی که بین زمان حضور و زمان غیبت فرق می گذارند بدین صورت که در زمان ظهور، تصرف را بدون اجازه امام (ع) صحیح نمی دانند، برخلاف زمان غیبت که صحیح می دانند شاید بتوان گفت به دلیل اجازه عامی است که (بنابر قول به آن) برای شیعه در زمان غیبت وجود دارد (روایات تحلیل). و اما اصل زمین و همچنین آثار و بناهایی که در حال فتح و گرفتن غنیمت موجود است، قبلاً گذشت که اینها ملک همه مسلمانان است: آنها که موجودند و کسانی که بعداً بوجود خواهند آمد، پس فروش و انتقال و وقف آنها جایز نیست، بلکه فروختن آنها در حال ظهور امام و باز بودن دست او بر خود امام نیز مشکل است. بلکه در قرارداد دادن زمین مفتوحة عنوة بعنوان مسجد نیز ممکن است اشکال شود. مگر اینکه گفته شود: اینطور موارد خود از مصالح عمومی است که زمین مفتوحة عنوة بعنوان مصرف در آن جهات قرارداد شده است. سیره مستمره در زمان خلفاء که از غنایم مفتوحة عنوة در احداث مساجد و غیر آن از چیزهای عام المنفعة در عراق و مکه و غیر آن استفاده می کردند بدون اینکه در این رابطه با منعی از جانب ائمه (ع) یا اصحاب آنان برخورد کرده باشیم، همین مطلب را تأیید می کند؛ و اگر چنین منعی وجود داشت بطور قطع آشکار می شد.

و اما اینکه زمین مسجد باید ملک شخص باشد تا وقف آن برای مسجد صحیح باشد، شرطی است که بر آن دلیل اقامه نشده، و اگر چنین شرطی وجود داشت باید احداث مسجد در زمین موات نیز مگر بعد از احیاء و تملک آن صحیح نباشد، در حالی که از برخی روایات خلاف آن استفاده می شود:

از باب نمونه در صحیحۃ ابی عبیده الحداء، به نقل از امام محمد باقر (ع) آمده است که حضرت فرمود: «هر کس مسجدی را بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی باشد خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا خواهد کرد.» ابو عبیده گوید: حضرت بر من می گذشت و من بین مکه و مدینه بودم و سنگها را بر روی هم قرار دادم به

حضرت عرض کردم: آیا این هم از همان (مسجد) است؟ حضرت فرمود: بلی.^(۱) و مانند آن صحیحۀ دیگری که از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است.^(۲) و روایت دیگری از ابوالصباح به نقل از امام جعفر صادق (ع) که گفت: چه می فرمائید درباره این مسجدهایی که حاجیان در راه مکه بنا نموده اند؟ حضرت فرمود: «به آنها از بهترین مسجدهاست، هر کس مسجدی را بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی باشد خداوند در بهشت برای او خانه ای بنا خواهد کرد.»^(۳) ملاحظه می فرمایید که در این روایات دلالتی بر وجوب مالک شدن زمین، سپس وقف آن برای مسجد وجود ندارد.

محور پنجم: [متصدی اراضی مفتوحة عنوة کیست؟]

متصدی تصرف در این زمینها برای واگذار نمودن و اجارة و اجازه تصرف دادن امام یا نایب اوست؛ چرا که او ولی امر مسلمین بوده و نسبت به آنان از خودشان شایسته تر است.

بر این مطلب علاوه بر روشن بودن،^(۴) روایاتی از قبیل روایت صفوان و بزنطی و مرسلۀ طولانی حماد که گذشت و دیگر روایات، دلالت دارد. و برای (۱) فی صحیحۀ ابی عبیدة الحذاء عن ابی جعفر (ع) انه قال: «من بنی مسجداً کمفحص قطاة بنی الله له بیتاً فی الجنة.» قال ابو عبیدة: و مرّ بی و أنا بین مکة و المدینة اضع الاحجار فقلت: هذا من ذاک؟ قال: نعم. وسائل ۳/ ۴۸۶ باب ۸ از ابواب احکام المساجد حدیث ۲.

(۲) وسائل ۳/ ۴۸۵ باب ۸ از ابواب احکام مساجد حدیث ۱.

(۳) فی خبر آخر قال ابوالصباح لابی عبد الله: ما تقول فی هذه المساجد التي بنتها الحاج فی طریق مکة؟ فقال: «بخ بخ، تیک افضل المساجد. من بنی مسجداً کمفحص قطاة بنی الله له بیتاً فی الجنة.» وسائل ۳/ ۴۸۶ باب ۸ از ابواب احکام مساجد حدیث ۶.

(۴) از باب اینکه یک چیزی که برای عنوان مسلمین است نمی شود در آن هرج و مرج باشد، لذا باید یک قیّم داشته باشد، و او امام و رهبر مجتمع است. (الف - م. جلسه ۳۶۵ درس)

کسی تصرف در زمین، خودسرانه و بدون اجازه جایز نخواهد بود. و آنچه از مبسوط گذشت که شیخ طوسی فرمود: «در آن زمینها ساختن خانه و اقامتگاه و مسجد و سقاخانه و غیر اینها از انواع تصرفات صحیح نیست.» بناچار بر صورت عدم اجازه یا بر وقتی که به قصد تملک، زمین غصب شود حمل می شود.

این در حال حضور امام (ع) و امکان دست یافتن به اوست؛ اما در زمان غیبت، قاعده چنین اقتضا می کند که متصدی آن فقیه جامع شرایط حکم و ولایت باشد، بنابر آنچه که ما بر عام بودن ولایت فقیه یاد آور شدیم.^(۱) و اگر فقیه جامع شرایط وجود نداشت یا رجوع به او مشکل بود متصدی آن عدول مؤمنین خواهند بود، چون که تصرف در این زمینها از امور حسبه ای است که در آن جایی برای سهل انگاری نیست. و در این امور در حال اختیار برای رجوع به حاکمان جائز و طاغوتها وجهی وجود ندارد به علاوه در این زمینه روایاتی از ائمه است که می بینیم افراد را از رجوع به آنان بر حذر داشته اند.

[دلایل تحلیل اینگونه زمینها برای شیعه در عصر غیبت]

و چه بسا از برخی عبارات - مثل عباراتی که در امر چهارم از کتاب تهذیب و دروس و جامع المقاصد و مانند آن یاد آور شدیم - استفاده می شود که ائمه (ع) به جهت آسان نمودن امر بر شیعه تصرف در این زمینها را در زمان غیبت برای شیعیان مباح دانسته اند چنانچه تصرف در دیگر انفال را هم مباح دانسته اند، حال تصرف در این زمینها یا بدون پرداخت خراج و مالیات بوده یا با التزام به پرداخت خراج و مصرف آن در مصالح مسلمین.

(۱) مقصود از عام بودن ولایت، منحصر نبودن ولایت فقیه جامع الشرائط صغار و مجانبین و غائبین است، چنانچه عده زیادی از فقهاء بزرگوار چنین گفته اند، بنابر این عام و مطلق بودن ولایت فقیه بمعنای: بدون قید و شرط و محدودیت نیست. بلکه کاملاً محدود به اجراء احکام شرع است، آن هم بر اساس آنچه در میثاق بیعت بین حاکم و مردم قید شده است. (مقرر)

[ذلیل اول: نظر برخی از فقها در این زمینه]

صاحب حدائق گوید:

«احتمال اینکه شیعه در زمان غیبت حق تصرف در این زمینها را بطور مطلق داشته باشد خالی از قوت نیست، چونکه تصرف در این زمینها با وجود امام و امکان دست یابی به او گرچه منوط به نظر اوست - چنانکه مدلول دو روایت احمد بن محمد بن ابی نصر که گذشت و همچنین روایت حماد بن عیسی همین است - مگر اینکه با نبود امام بعید نیست که این حکم ساقط بوده و تصرف جایز باشد. و رجوع به حاکم جور بعد از اینکه رجوع به امام (ع) مشکل باشد - چنانچه ظاهر نظر فقهاء شیعه اینست که با عدم امکان رجوع به امام (ع) باید به حاکم مراجعه کرد - شایسته تر از رجوع به مسلمین نیست؛ که هر طور بخواهند و اراده نمایند بتوانند در زمینها تصرف کنند، مخصوصاً با توجه به آنچه که فقهاء بیان کرده اند که رجوع به حاکم جور کمک به گناه و ظلم، و تقویت باطل و استواری نشانه ها (و آثار) باطل است که قرآن و سنت از آن نهی کرده اند.»^(۱)

در رابطه با سخنان صاحب حدائق گوئیم: اولاً: ما قائل به جواز رجوع به حاکم جور در حال اختیار نیستیم تا اینکه گفته شود رجوع به مسلمین شایسته تر از آن است.

ثانیاً: اگر فرض شود که سلطان جائر در آمد زمینها را در مصالح مسلمین و حفظ نظام آنان مصرف می نماید شاید او شایسته تر باشد از اینکه مسلمانان خود در زمینها، همانند تصرف مالکان در املاک شخصی خود به هر ترتیب که بخواهند بدون پرداخت خراج و مالیات تصرف کنند.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «خداوند - تبارک و تعالی - این

دین را تأیید می کند بوسیله مردمانی که هیچ بهره ای از خیر نبرده اند. ^(۱)

در روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمودند: «همانا خداوند عزوجل - این دین را تأیید می کند بوسیله انسانی تبه کار. ^(۲)

و در روایت طولانی از امام جعفر صادق (ع) است که حضرت در آخر روایت می فرمایند: «همانا خداوند این دین را یاری می کند بوسیله مردمانی که هیچ بهره ای از خیر نبرده اند. ^(۳)

ثالثاً: وقتی که فرض شد امکان رجوع به فقیه عادل دارای شرایط حکم وجود دارد، پس به چه جهت نشود به او در کارهای مربوط به امام بعنوان اینکه امام است رجوع کرد؟ ما قبلاً به تفصیل بیان کردیم که با غیبت امام دوازدهم (ع) وظایف امامت تعطیل بردار نیست. بلکه اشاره کردیم به این که در صورت عدم امکان رجوع به فقیه احتمال دارد رجوع به عدول مؤمنین و اجازه از آنان واجب باشد، چون حفظ مصالح مسلمین و مرزهای آنان از مهمترین امور حسیبه ای است که سهل انگاری در آن جایز نیست.

در مسالک آمده است:

«زمینهای مفتوحة عنوة از باب انفال که ائمه (ع) به شیعیان اجازه تصرف در

آنها را در زمان غیبت داده اند نیست، چون زمینهای انفال حق آنان بوده، ^(۴)

(۱) روی عن النبی (ص) انه قال: «ان الله - تبارک و تعالی - سیؤید هذاالدین باقوام لاخلاق لهم. مسند احمد / ۴۵.

(۲) فی روایة اخرى عنه (ص): «ان الله - عزوجل - یؤید هذاالدین بالرجل الفاجر. مسند احمد ۳۰۹/۲.

(۳) فی روایة طویله عن ابی عبدالله (ع) قال فی آخرها: «ان الله ینصر هذاالدین باقوام لاخلاق لهم. وسائل ۲۸/۱۱ باب ۹ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱.

(۴) این بزرگان در ذهنشان این بوده که حق شخصی است، خمس و اینها را هم همینطور می گفتند، ولی ما قبول نداریم، اراضی انفال ملک شخصی امام نیست، اموال عمومی است که در اختیار مقام امامت است. (الف - م. جلسه ۳۳۶ درس)

پس بطور مطلق اجازه در آنها حق آنان است. بر خلاف زمین مفتوحة عنوة که ملک همه مسلمین است و از ائمه (ع) در رابطه با این زمینها اجازه ای نرسیده است. ^(۱)

شیخ انصاری در مکاسب در مبحث شرایط عوضین گوید:

«و اما در زمان غیبت در مورد زمین نظرهای مختلفی ابراز شده:

۱- تصرف در زمین جایز نباشد مگر در زمینی که پادشاهی که قبول خراج و مقاسمة از او جایز است اعطاء کرده باشد.

۲- تصرف در زمین بطور مطلق جایز باشد به دلیل عموم روایاتی که بر تحلیل مطلق زمین برای شیعه دلالت دارد، نه خصوص زمین مواتی که مال امام (ع) است، و چه بسا تأیید می کند این حکم به جواز را قبول خراج از سلطان، زیرا خراج مانند اجرت زمین است، پس در صورتی که قبول اجرت زمین از سلطان جایز باشد تصرف در عین زمین بصورت مجانی نیز جایز خواهد بود.

۳- تصرف در زمین جایز نیست مگر به اجازه حاکمی که نایب امام است.

۴- یا تفصیل داده شود بین کسی که مستحق اجرت زمین است، پس چنین کسی تصرفش در زمین جایز می باشد با استناد به این سخن امام (ع) که در برخی روایات حلال بودن قبول خراج به مخاطب خود فرمودند: «همانا برای تو سهمی در بیت المال است.» و بین کسی که بر او پرداخت حق زمین واجب است و لذا بنابر آنچه نقل شده همه فقهاء فتوی داده اند بر اینکه نگه داری خراج و دزدیدن آن از سلطان جائز و ممانعت از پرداخت آن جایز نمی باشد، ولی بعضی فقهاء آنجا که مال سرقت شده را به نایب امام (ع) پرداخت کند، از آن استثناء کرده اند.

۵- یا تفصیل داده شود بین زمینی که در حال فتح آباد بوده و بعد موات شده و بین زمینی که از هنگام فتح بر عمران باقی مانده است، که احیاء قسم اول به

دلیل عام بودن ادلهٔ احیاء و مخصوصاً روایت سلیمان بن خالد و مانند آن جایز است. مسئله دارای وجوه مختلف است که موافق ترین آنها با قواعد احتمال سوم، یعنی عدم جواز تصرف مگر با اجازه نایب امام، بعد از آن احتمال چهارم، یعنی تفصیل بین مستحق اجرت و بین کسی که پرداخت حق زمین بر او واجب است، سپس احتمال پنجم، یعنی تفصیل بین زمینی که موت بر آن عارض شده با زمینی که بر عمران باقی مانده است.^(۱)

[دلیل دوم: روایت عمر بن یزید]

باز از روایاتی که برای تحلیل زمینها - گرچه از زمینهای خراجیه برای شیعه باشد - آن استناد شده، روایت عمر بن یزید^(۲) یا صحیحۀ اوست:

در اصول کافی آمده است: «محمد بن یحیی، از احمد بن بن محمد، از ابن

(۱) مکاسب / ۱۶۳ (چاپ دیگر ۸۱/۱۰).

(۲) دو تا عمر بن یزید داریم که اینجا از امام صادق (ع) روایت نقل می کنند، یکی عمر بن محمد بن یزید بیاع السابوری (شاپوری) از جندی شاپور است که لباسهای خوب و پارچه های شاپوری را به عربستان می برده و می فروخته که این همان عمر بن محمد بن یزید کوفی است و ثقة بوده و با اینکه در کوفه بود هر سال سه، چهار ماه در مدینه خدمت امام صادق (ع) و حضرت موسی بن جعفر (ع) می رفت می ماند و از هر دو امام روایت دارد، حضرت امام صادق (ع) یک وقتی به ایشان فرمود: «یا بن یزید انت و الله منّا اهل البیت» (بخدا قسم تو از اهل بیت ما هستی) تا این اندازه مورد اعتماد بوده است. دیگری عمر بن یزید بن ذبیان صیقل است، این هم از امام صادق (ع) نقل می کند اما توثیقی برای او نقل نشده: حسن بن محبوب از هر دو نفر اینها روایت نقل می کند، حال در این روایت اگر مراد عمر بن محمد بن یزید باشد روایت صحیح است اما اگر عمر بن یزید بن ذبیان صیقل باشد، این ولو تضعیف هم نشده ولی چون کتاب دارد و از کتابش امثال ابن محبوب نقل می کنند، اما در کتب رجال نسبت به او «ثقه» نگفته اند، لذا روایت در این صورت صحیحۀ آن چنانی نیست بلکه یک چیزی بینابین است، گر چه قبول این هم مشکل است چون بزرگانی مثل حسن بن محبوب از او نقل کرده اند، (الف - م. جلسه ۳۳۶ درس)

محبوب، از عمر بن یزید، روایت نموده که گوید: مسمع بن عبدالملک را در مدینه دیدم که در آن سال اموالی را نزد امام جعفر صادق (ع) برده و آن حضرت نپذیرفته بود؛ به او گفتم: چرا امام صادق (ع) وجهی را که برایش بردی به تو باز گرداند؟

گفت: چون آن وجه را خدمت حضرت بردم عرض کردم: غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و من چهارصد هزار درهم استفاده کرده‌ام، و خمس آن را که هشتاد هزار درهم است، برای شما آورده‌ام و دوست نداشتم این وجه را که حق شماست و خدای - تبارک و تعالی - در اموال ما قرار داده از شما بازدارم و خود تصرف کنم. حضرت فرمود: «ای ابا سیار، آیا مال ما از زمین و حاصل آن، فقط خمس آن می‌باشد؟ همه زمین از آن ماست، پس تمام آنچه خدا از آن بیرون آورد متعلق به ماست.» من به حضرت عرض کردم: همه آن وجوه را خدمت شما بیاورم؟ حضرت فرمود: «ای ابا سیار، ای ابا سحر، برای تو پاکیزه قرار دادیم و حلال نمودیم، مالت را بر گیر. و نیز هر آنچه که در دست شیعیان ماست برای آنان حلالست تا زمانیکه قائم ما قیام کند. ایشان مالیات زمینی که در دستشان است را می‌گیرد و زمین را در دست آنان باقی می‌گذارد.»^(۱) ولی زمینهایی که در دست غیر شیعیانست، استفاده‌ای که از آن می‌کنند برای آنان حرامست تا زمانیکه قائم، قیام کند و زمین را از دست آنان بگیرد و آنها را با خواری بیرون کند.»^(۲)

(۱) معلوم می‌شود زمین ملک شیعه نیست بلکه شیعیان حق احیاء دارند و حضرت از آنها مالیات زمین را می‌گیرد و این یکی از آن روایاتی است که دلالت بر این دارد که اگر اراضی انفال را هم اجازه دادند که احیاء کنیم، اما اینطور نیست که رقبه (اصل) زمین ملک انسان بشود، «الارض لله یورثها من یشاء» هر کس مالک کار کرد خودش است البته احقیقت پیدا می‌کند: (الف م. جلسه ۳۶۷ درس)

(۲) فی اصول الکافی: «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن ابن محبوب عن عمر بن یزید قال: رایت مسمعاً بالمدينة و قد کان حمل الی ابی عبدالله (ع) تلك السنة مالا فرده

شیخ طوسی نیز همین روایت را با تفاوت اندکی در تہذیب روایت کرده
مراجعه نمائید. ^(۱)

استدلال به این روایت برای بحث در این مقام (تحلیل) یا از طریق اطلاق لفظ زمین
و عام بودن آن است و یا از طریق بیان مالیات (طَسُق) است که ظهور در خراج دارد.
لکن ممکن است گفته شود: مورد روایت، بحرین است، پس شاید «لام» در
سخنان حضرت: «من الارض» «لام عهد» باشد. ^(۲) و بحرین همانطور که در موثقه
سماعة ^(۳) آمده از جاهایی است که نه اسبی بر آن تاخته و نه شتری (بدون جنگ
بدست آمد)، پس مثل سایر موارد انفال بطور خالص ملک امام است، و مانعی
ندارد که از انفال مالیات گرفته شود چنانکه بیان آن در مبحث انفال خواهد آمد.
به علاوه اینکه غوص در دریا است و این هم از انفال است که بطور خالص
ملک امام است و این مطلبی است شایان توجه.

ابوعبدالله (ع) فقلت له: لم ردّ عليك ابو عبدالله (ع) المال الذي حملته اليه؟ قال:
فقال لي: اني قلت له حين حملت اليه المال: اني كنت وليت البحرين الغوص،
فاصببت اربعمائة الف درهم و قد جئتكم بخمسها: بثمانين الف درهم و كرهت ان
احبسها عنك و ان اعرض لها و هي حقك الذي جعله الله - تبارك و تعالى - في اموالنا.
فقال: «او مالنا من الارض و ما اخرج الله منها الا الا خمس؟ يا ابا سيار! ان الارض كلها
لنا، فما اخرج الله منها من شي فسهولنا.» فقلت له: و انا احمل اليك المال
كله؟ فقال: «يا ابا سيار قد طيبناه لك و احللناك منه فضم اليك مالک. و كل ما كان في
ايدى شيعتنا من الارض فهم منه محللون حتى يقوم قائمنا فيجيبهم طسُق ما كان في
ايدى فترك الارض في ايدىهم. و اما ما كان في ايدى غيرهم فان كسبهم من الارض
حرام عليهم حتى يقوم قائمنا فيأخذ الارض من ايدىهم و يخرجهم صغرة.» کافی
۴۰۸/۱ کتاب الحج باب اینکه همه زمین متعلق به امام (ع) است حدیث ۳.

(۱) وسائل ۳۸۲/۶ باب ۴ از ابواب انفال ... حدیث ۱۲. از تہذیب ۱۴۴/۴.

(۲) گاهی که موضوعی بین گوینده و مخاطب معهود و معین است، هر چند برای دیگری
چنین نباشد، در چنین مواقعی، بر کلمه‌ای که مربوط به آن موضوع است، الف و لام
آورده میشود، و به آن، لام عهد می‌گویند. (مقرر)

(۳) وسائل ۳۶۷/۶ باب ۱ از ابواب انفال حدیث ۸.

[دلیل سوم: روایت معلی بن خنیس]

از جمله روایاتی که در این مقام برای اباحه و تحلیل به آن استدلال شده، روایتی است که کلینی به سند خویش از یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس روایت کرده که گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: شما از این زمین چه دارید؟ حضرت لبخندی زد و فرمود: «همانا خداوند - تبارک و تعالی - جبرئیل (ع) را فرستاد و به اودستور داد با انگشت ابهامش^(۱) هشت نهر در زمین حفر بکند: که

(۱) از روایت استفاده می شود که جبرئیل (ع) انگشت ابهام دارد چنانکه در قرآن آمده «أُولَىٰ اجْنَحَةِ» - یعنی فرشتگان بالدار باشد پس ممکن است جسم داشته باشد، نه جسم مادی بلکه جسم مثالی، چون مادو نوع جسم داریم، یکی جسم مادی طبیعی که در خاک درست شده مثل جسم ماها، تحلیل می رود و بدل ما یتحلل می خواهد، غذا می خواهد. و یک جسم مثالی داریم مثل آن بدنی که انسان در عالم خواب دارد، در خواب بدن مادی و طبیعی در رخت خواب است اما با بدن مثالی انسان خواب می بیند دارد در یک باغی گردش می کند و میوه هم می خورد این بدن و آن باغ واقعاً جسم است طول و عرض و عمق دارد، متتهی جسم مثالی است در عالم برزخ و قبر هم انسان همین بدن را دارد، و سؤال نکیر و منکر در قبر خیلی ثابت نیست که با این بدن مادی طبیعی باشد، چون آن هم بدن است، حتی او در بدنیت بدنتر از این بدن است و لذا لذتی که انسان در خواب از چیزهایی که برایش پیش می آید خیلی زیادتیر از لذتی است که در بیداری است چنانکه ترسش هم همینطور است، اگر شما خواب دیدید یک گرگی به شما حمله کرده آن وحشتی که در عالم خواب دارید خیلی بیشتر از وحشتی است که در بیداری دارید، خواب هم یک نحو مرگی است، بنابراین سؤال قبر هم با بدن است اما لازم نیست با بدن مادی باشد، قبری هم که در روایات دارد معلوم نیست که این قبر خاکی باشد، در روایات دارد «القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران» (قبر، یا باغی از باغهای بهشت و یا گودال و چاهی از چاههای جهنم است)، عالم برزخ را می گویند عالم قبر، لذا اینکه می گوید جبرئیل انگشت ابهام دارد شما استیحا ش نکنید، ملائكة الله ممکن است بدن داشته باشند اما بدن مادی طبیعی نباشد بلکه بدن، بدن مثالی باشد. (الف. م. جلسه ۳۶۷ درس)

از جمله آنهاست سیحان و جیحان (جیحون) که همان نهر بلخست و خشوع که نهر شاش (شوش) است و مهران که نهر هند است و نیل مصر و دجله و فرات، پس آنچه آب دهد و آب گیرد (از دریا و خشکی) از آن ماست و آنچه از آن ماست مال شیعیان ماست، و برای دشمنان ما از آن بهره‌ای نیست مگر آنچه را که به غضب گرفته‌اند و ولی ما در گشایش بیشتری است از آنچه مابین این و آن است - یعنی آنچه در مابین آسمان و زمین است - آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا،» بگو این برای کسانی است که در زندگانی دنیا گرویده‌اند (که از آنان غضب شده است) «خالصة یوم القیامة» - و روز قیامت خالص مال آنهاست (بدون اینکه بتوانند از آنان غضب کنند).^(۱)

از اینکه در این روایت دجله و فرات هم آمده و این دو نهر در اراضی خراجیه هستند استفاده می‌شود که اراضی خراجیه هم از جمله زمینهایی است که برای شیعیان تحلیل شده است.

[دلیل چهارم: روایت دعائم الاسلام]

در کتاب دعائم الاسلام نیز از امام جعفر صادق (ع) آمده است که از آنحضرت درباره زمینهایی که با ضرب شمشیر فتح شده (مفتوحة عنوة) پرسش شد حضرت فرمود: «وقف برای همه مسلمانان است، چه آنانکه امروز زندگی می‌کنند و چه آنانکه بعداً می‌آیند. اگر امام این را صلاح دانست و اگر تقسیم آنرا

(۱) ان الله - تبارک و تعالی - بعث جبرئیل (ع) و امره ان یخرق با بهامه ثمانية اناهار فی الارض: منها سیحان و جیحان و هو نهر بلخ، و الخشوع و هو نهر الشاش، و مهران و هر نهر الهند، و نیل مصر، و دجلة و الفرات.

فما سقت او اسقت فهو لنا، و ما كان لنا فهو لشیعتنا، و لیس لعدوئنا منه شیئی الا ما غصب علیه، و انّ و لیّنا لفی اوسع فیما بین ذه الی ذه. ثم تلا هذه الایه: قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا (المغصوبین علیها) خالصة (لهم) یوم القیامة (بلاغصب).

و سائل ۳۸۴/۶، باب ۴ از ابواب انفال، حدیث ۱۷، از اصول کافی ۴۰۹/۱.

صلاح دانست آنرا این مسلمانان تقسیم می کند. و زمین و آنچه در آنست مال خدا و پیامبر اوست و امام پس از پیامبر جانشین اوست، آنگاه حضرت برای اصحاب خود که در آن مجلس حضور داشتند فرمود: «خدا را سپاس گوید که شما حلال می خورید و لباس حلال می پوشید. و به شکل حلال با همسرانتان همبستر می شوید، چونکه شما نسبت به ما آگاهید و به ولایت ما پایندید. شما چیزی را در اختیار دارید که ما آنرا برای شما حلال و طیب نموده ایم. و آنکه با ما مخالفت می کند و حق ما را از ما باز می دارد، حرام می خورد و حرام می پوشد و حرام همبستر می شود.»^(۱)

ظاهر این روایت این است که زمینهای مورد نظر در روایت یک چیز عامی است که زمینهای خراجیه را نیز شامل می گردد و تحلیل شامل آنها هم می شود. و خوردن و استفاده های دیگر به عنوان مثال ذکر شده است.

[دلیل پنجم: روایات جواز فروش زمینهای خراجیه]

وازهمین قبیل است روایاتی که بر جواز فروش زمینهای خراجیه توسط شیعیان دلالت دارد، و دلیل آنهم ذکر شده که آنها (شیعیان) بیش از اینها حق دارند، روایاتی نظیر روایت ابراهیم بن ابی زیاد، که گفت: از امام جعفر صادق (ع) از فروش زمینهای جزیه پرسش کردم. حضرت فرمود: «آنرا بخر، زیرا حق تو بیش از اینهاست»^(۲)

(۱) عن جعفر بن محمد (ع) انه سئل عن الارض تفتح عنوة. قال «توقف رد للمسلمين : لمن في ذلك اليوم و لمن يأتي من بعد هم ان رأى ذلك الامام، و ان رأى قسمتها قسمها. و الارض و ما فيها لله و لرسوله، و الامام في ذلك بعد الرسول يقوم مقامه.» ثم قال لمن حضره من اصحابه: «احمدوا الله، فانكم تأكلون الحلال و تلبسون الحلال و تطؤون الحلال، لانكم على المعرفة بحقنا و الولاية لنا، اخذتم شيئاً طيباً لكم به نفساً. و من خالفنا و دفع حقنا ياكل الحرام و يلبس الحرام و يطأ الحرام. دعائم الاسلام ۳۸۶/۱، كتاب جهاد، ذكر قسمت غنائم.

(۲) قال سألت ابا عبدالله (ع) الشواء من ارض الجزية، قال : فقال : «اشترها، فان لك

و نظیر آن روایت محمد بن مسلم است از امام محمد باقر (ع) و نیز روایت عمار و زرارہ، از امام صادق (ع) و صحیحہ عبد اللہ بن سنان، از پدرش، از امام صادق (ع)، و صحیحہ ابی بکر حضرمی از امام صادق (ع) است که ما در «محور نهم» آنها را یاد آور می شویم و به توضیح آن می پردازیم.

[دلیل ششم: روایات تحلیل خمس و انفال]

آنچه مفاد روایات ذکره شده را تأیید می کند، روایات بسیار دیگری است که در تحلیل خمس و انفال وارد شده است و نیز روایاتی که بر تحلیل نکاح و مسکن و تجارت دلالت دارد، که بیانگر عنایت ائمه (ع) به شیعیان و تسهیل امر بر آنان است و این نشان دهنده این است که همه چیزهایی که در اختیار شیعیان است چه متعلق به امام باشد به عنوان امام یا متعلق به مسلمانان باشد به عنوان مسلمان [در زمان عدم بسط ید ائمه] برای آنان تحلیل شده است. و این نکته ایست شایان توجه.

ولکن با همه مسائل، احوط این است که برای تصرف در چنین زمینهایی به فقیه واجد شرایط حکومت مراجعه شود، بر اساس آنچه ما در ادله ولایت فقیه و تعطیل بردار نبودن حکومت در هیچ یک از اعصار یاد آور شدیم.

محور ششم: [جواز خرید زمین مفتوحه عنوة از سلطان جائز]

چنانچه خاطر نشان ساختیم متصدی تصرف در اینگونه اراضی یا قبول آن و اجازه تصرف به دیگران دادن یا هر گونه امضاء و اجازه های دیگر امام یا جانشینان خاص یا عام او یا عدول مؤمنین است به عنوان امور حسیه. و راهی برای رجوع به حکام جور و عمال آنها در اینگونه تصرفات نمی باشد، ولی باید توجه داشت که همه اینها در حال اختیار و آزادی است، اما وقتی که این زمینها در تحت استیلاء

من الحق ما هو اکثر من ذلک» وسائل ۱۱/۱۱۹، باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۴.

و تصرف حاکمان ستمگر باشد و شیعه مجبور به معامله و رجوع به آنان در واگذاری زمین و پرداخت خراج یا گرفتن از آنان بطور مجانی یا در مقابل عوض باشد در آن صورت گرچه مقتضای قاعده، حرمت معامله با آنان و باطل بودن آن است، به دلیل اینکه جائز استحقاق آن را نداشته و توافق با او نظیر توافق مستاجر است با ظالم، در پرداخت اجرت خانه به ظالم، چون ذمه مستاجر قطعاً بری نخواهد شد، و اگر جائز کسی را برای معامله و واگذاری زمین یا گرفتن چیزی مجبور نماید فساد آن روشتر است، و لکن آنچه از روایات و فتاوی فقهاء به دست می آید این است که ائمه (ع) به جهت ابتلاء شیعه و برای آسان نمودن امر بر آنان چنین تصرف هائی را اجازه داده اند، بلکه اجماع و عدم خلاف تعداد زیادی از فقهاء شیعه در این مورد حکایت شده است. [به نمونه های ذیل توجه نمائید:]

۱- شیخ طوسی در نهایه گوید:

«اشکالی در خریدن اطعمه و سایر حبوبات و غلات با اختلافی که در جنس آنها است از سلاطین ستمگر نیست، گرچه از احوال آنان دانسته شود که آنچه را از مردم می گیرند مستحق آن نبوده و غاصب چیزهایی که مال آنان نیست می باشند. این تا وقتی است که چیزی از آن اجناس غصب بودنش مشخصاً معلوم نباشد، ولی اگر غصب بودن چیزی را می داند نباید آن را بگیرد. اما آنچه از خراج و صدقات می گیرند، گرچه مستحق آنها نمی باشند ولی برای شیعه خرید خراج و صدقات از آنان جایز است»^(۱).

۲- محقق در تجارت شرایع گوید:

«هفتم: آنچه سلطان جائز از غلات به اسم مقاسمه و از اموال به اسم خراج از حق زمین و از انعام (گاو و گوسفند و شتر) به اسم زکات می گیرد، خریدن آن و قبول بخشش آن جایز است، و بر گرداندن آن به صاحبانش

واجب نیست گرچه آنان را بشخصه بشناسد».^(۱)

۳- شهید در مسالک در دنباله کلام محقق گوید:

«در زمان غیبت آنچه را که جائر می گیرد ائمه (ع) ما گرفتن آن را از جائر اجازه داده اند. و علماء مابرا آن اتفاق دارند و در آن مخالفی نمی شناسیم، گرچه جائر در چیزی که می گیرد ظالم باشد، چون ترك قبول از طرف شیعیان و قول به تحریم آن مستلزم زیان زیاد و حرج عظیم بر آنان است. و در قبول آن از جائر، رضایت مالک آن شرط نمی باشد، و اظهار تظلم مالک اشکالی به آن وارد نمی کند مادامی که ظلم به زیادتر از مقدار معمولی که جائر از عموم مردم آن زمان می گیرد محقق نشود... و در حلال بودن شرط نیست جائر خود جنس فروخته شده را از مالک بگیرد، گرچه این سخن محقق: «آنچه جائر می گیرد» شرط بودن آن را می فهماند، پس اگر جائر محول به خودشخص کرد یا او را در گرفتن وکیل قرار داد یا آن چیز را که در دست مالک یا در ذمه او بود فروخت، جایی که فروش در ذمه صحیح باشد، کفایت می کند و بر مالک واجب است آن را به کسی که فروخته شده پرداخت نماید، و همچنین در آنچه که جائر به اسم زکات می گیرد».^(۲)

۴- در مختصر النافع آمده است:

«جایز است از سلطان آنچه را که به اسم مقاسمه و زکات از میوه جات و حبوبات و انعام (گاو و گوسفند و شتر) از دیگران می گیرد، بخرد اگر چه سلطان مستحق آنها هم نباشد (به ظلم گرفته باشد)».^(۳)

۵- در تنقیح در دنباله کلام محقق حلی گوید:

«و اینکه گفتیم خرید از جائر جایز است با اینکه مستحق آن نیست، به دلیل

(۱) شرایع ۱۳/۲ (= چاپ دیگر ۲۶۶).

(۲) مسالک ۱۶۸/۱.

(۳) مختصر النافع ۱۱۸.

نصی است که از ائمه (ع) وارد شده و نیز بخاطر اجماع فقهاء است، اگر چه مستند آن معلوم نیست. و ممکن است مستند آن این باشد که هر آنچه را که جائز می گیرد حق امامان عدل می باشد و آنان به شیعیان نشان در خرید آن اجازه داده اند، پس تصرف جائز مانند تصرف شخص فضولی است هنگامی که اجازه مالک به آن ضمیمه شود.^(۱)

۶- در ریاض آمده است :

« و نیز اصل در مسئله (جواز اخذ زکات و مقاسمه از جائز) علاوه بر نبودن مخالف و ادعای اجماع که در بین فقهاء شیعه مطرح است «روایت مستفیضه» ای است که از آن یاد شده است.^(۲) »

۷- در جامع المقاصد آمده است :

« فرقی نیست بین اینکه زکات و مقاسمه را جائز خود بگیرد یا محول به دیگری کند و این مسئله اجماعی است. و قطعاً رضایت مالک اعتبار ندارد، چون حقی است به گردن مالک که منع از پرداخت او جایز نیست. و جائز گرچه به جهت تصرف در آن ظالم است ولی اجماع فقهاء امامیه و روایات متواتر از ائمه (ع) دلالت بر جواز گرفتن آن به فرمان جائز برای شیعیان دارد، بخاطر رهائی از حرج عظیم... »^(۳)

و غیر آن از کلماتی که متضمن ادعای اجماع در مسئله است^(۴)

[سه دلیل بر جواز معاملات و تصرفات شیعیان در زمینهای خراجیه]

[دلیل اول]: اجماع، و سیره قطعیه ائمه (ع) و اصحاب آنان در دو دولت : اموی و عباسی که با آنان در واگذاری اراضی و اجاره آنها و پرداخت خراج و گرفتن

(۱) التقیح الرائع ۱۹/۲ .

(۲) روایت مستفیض، روایتی است که از سه طریق یا بیشتر به معصوم برسد.

(۳) الریاض ۵۰۸/۱.

(۴) جامع المقاصد ۴/۴۵، کتاب متاجر، ذیل قول مصنف : و الذی یاخذہ الجائر.

آن، معامله دولت عادل را نموده و مخالفتی ننموده اند، و اینکه اجتناب از این اموال بطور کلی موجب حرج عظیم و سبب بهم خوردن نظام جامعه می شده است. [دلیل دوم:] روایات زیادی است که در این مجال و نیز در باره جواز گرفتن جوایز از سلطان وارد شده است، که برخی از آنها را از نظر می گذرانیم:

۱- صحیحۃ حلبی از امام جعفر صادق (ع) که حضرت در حدیثی فرمودند: «اشکالی نیست انسان زمین و اهل آن [کشاورزانی که به همراه زمین اجاره داده می شدند] را از سلطان اجاره نماید. و نیز از حضرت در مورد مزارعه ای که اهل خراج به ربع و نصف و ثلث می دهند سؤال شد؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، رسول خدا (ص) هنگامی که خیبر فتح شد نصف آن را به یهود واگذار کرد. کلمه خبر در متن عربی روایت به معنای نصف است.^(۱)»

روشن است که سلطان در حدیث اشاره است به سلاطین جوری که در زمان حضرت موجود بودند، پس روایت بر صحت قبول از آنان و اینکه قبول از آنان در حکم قبول از امام عادل است دلالت دارد. و خلاصه اینکه موضوع در روایت به یک قضیه خارجی در یک مورد خاص شباهت دارد. و صدر حدیث نیز گواه بر همین مطلب است، رجوع نمائید.^(۲)

(۱) صحیحۃ الحلبي عن أبي عبد الله (ع) انه قال في حديث: «لابأس بان يتقبل الرجل الارض و اهلها من السلطان.» وعن مزارعة اهل الخراج بالربع و النصف و الثلث؟ قال: نعم، لابأس به، قد قبل رسول الله (ص) خيبر، اعطاها لليهود حين فتحت عليه بالخبر. و الخبر هو النصف. تهذيب الاحكام ۲۰۲/۷ كتاب التجارات باب ۱۹ حديث ۳۴.

مزارعه ای را که ما شیعیان صحیح می دانیم، اغلب فقهاء سنت باطل می دانند، بگویند غرری است برای اینکه ما اغلب نمی دانیم که وقتی می گوئیم نصف شاید اصلاً حاصل بدست نیامد «و نهی النبی (ص) عن بيع الغرر» اما وقتی ما دلیل داریم بر صحتش دیگر اشکالی ندارد، تقریباً مزارعه یک نحو شرکت است همانطور که مضاربه شرکت سرمایه و کار است منتهی کارش تجارت است، مزارعه هم شرکت زمین و آب و کار است، و در حقیقت مساقات هم همینطور است. (الف - م. جلسه ۳۶۹).

(۲) در این روایت دو احتمال هست: اول: اینکه حضرت می فرماید «بان يتقبل الرجل

و اما احتمال اینکه مراد، طبیعت سلطان با شرائطی که دارد که از جمله آنها عدالت است باشد، به شکل قضیه حقیقه جدأ بعید به نظر می رسد. [زیرا در روایات، از ائمه (ع) به عنوان سلطان، کمتر تعبیر شده است] و در اینجا نکته ای است شایان دقت.

۲- موثقه اسماعیل بن فضل هاشمی از امام جعفر صادق (ع) گوید: «از حضرت در باره شخصی پرسش کردم که از سلطان زمین خراج را به چند درهم معلوم یا به طعامی معلوم اجاره کرده، سپس آن را به دیگری اجاره داد، و با کسی که می خواست در آن زراعت نماید شرط نموده که سهم هر کدامشان نصف یا کمتر از نصف یا بیشتر باشد، که برای آن شخص در زمین بعد از زراعت مقداری می ماند آیا آن مقدار که برای او مانده صحیح است؟ حضرت فرمود: آری، در

الارض و اهلها من السلطان تقریباً مثل قضیه خارجیّه باشد یعنی این حکم برای همان زمان امام صادق (ع) که خلفای عباسی و پیش از آن خلفای اموی بودند باشد، چون زمینهای خراج دست سلاطین عصر بوده و بعضی افراد روستاها را از سلطان اجاره می کردند مثلاً سالی صد هزار درهم و بعد به کشاورزها اجاره می دادند و مال الاجاره را که جمع می کردند برای خودشان چیزی در آن می ماند، معلوم می شود ائمه (ع) این عمل که زمینهای خراجیه را بروند از سلاطین جور اجاره کنند در آن شرایط اجازه فرمودند.

دوم: اینکه راوی می خواسته یک قضیه حقیقه فرضی را بپرسد که اگر حکومت حق باشد و امام و سلطان عادل باشد که همه شرایط را دارا باشد، آیا می شود از او زمین روستا را اجاره کرد بعد آن را بین کشاورزان تقسیم کرد؟ اگر یادتان باشد در مرسله حماد حضرت موسی بن جعفر (ع) فرض اینکه منابع مالی حکومت اسلام دست پیامبر (ص) و امام عادل باشد می گفتند امام بازکات و خمس و اراضی چکار می کند، یعنی در حقیقت یک سری مسائل فرضی را بیان می کردند. حال اگر این روایت هم مانند آن باشد در این مورد بدرد ما نمی خورد، اما اگر صدر روایت را نگاه کنیم صحبت خراج و ... است که پیداست امام (ع) می خواهد همان وضع موجود زمان خودشان را بگوید، یعنی همان قضیه خارجیّه را نه قضیه حقیقه فرضی را که قهراً در زمان امویه و عباسیه وجود نداشته. (الف - م. جلسه ۳۶۹ درس)

صورتی که برای آنان نهری حفر نموده یا کاری را انجام داده که کمکی به ایشان است در آنصورت مقدار مانده برای اوست.

گوید: و از حضرت پرسیدم در باره شخصی که زمینی از زمینهای خراج را به چند درهم معلوم یا به طعام معلوم اجاره کرده، بعد آن را قطعه قطعه یا جریب، جریب نموده و به چیز (مبلغ) مشخصی اجاره داده، بطوریکه برای خود او در آنچه که از سلطان اجاره نموده مقداری می ماند، و چیزی هم خرج نکرده، یا قطعه ای از آن زمین را اجاره داده بنابر اینکه بذرو خرج آن را هم به زارعین بدهد، و آنوقت برای او بیش از مقداری که اجاره کرده می ماند، چه خاک زمین از آن او باشد و چه نباشد؟ حضرت فرمود: وقتی زمینی را اجاره کردی و چیزی در آن خرج نمودی یا در آن تعمیر و ترمیمی انجام دادی اشکالی در آنچه که بیان نمودی نیست، (یعنی مقدار اضافه مانده برای خودت است).^(۱)

این روایت ظهور در این دارد که نزد پرسش کننده صحت و جواز اجاره از سلطان مفروض بوده و فقط در حلیت مقدار باقی مانده شبهه داشته است. و سلطان چنانکه گذشت اشاره است به سلاطین موجود از اموی و عباسی و مانند آنان از سلاطینی که مردم به آنان مبتلی بودند - یا در زمانهای بعد به آنها مبتلی می شدند.

(۱) موثقه اسماعیل بن الفضل الهاشمی عن ابن عبد الله (ع) قال: «سألته عن الرجل استأجر من السلطان من ارض الخراج بدراهم مسماء او بطعام مسمی ثم آجرها و شرط لمن یزرعها ان یقاسمه النصف او اقل من ذلك او اکثر وله فی الارض بعد ذلك فضل، ایصلح له ذلك؟ قال: نعم، اذا حفر لهم نهراً او عمل لهم شیئاً یعینهم بذلك فله ذلك. قال: و سألته عن الرجل استأجر ارضاً من ارض الخراج بدراهم مسماء او بطعام معلوم فیؤاجرها قطعة قطعة او جریباً جریباً بشئ معلوم، فیکون له فضل فیما استأجر من السلطان و لا ینفق شیئاً او یواجر تلك الارض قطعاً علی ان یعطیهم البذر و النفقة فیکون له فی ذلك فضل علی اجارته و له تربة الارض او لیست له؟ فقال: اذا استأجرت ارضاً فانفقت فیها شیئاً او رمت فیها فلا بأس بما ذكرت.» وسائل ۱۳/ ۲۱۶ باب ۲۱ از کتاب الاجارة حدیث ۳.

و اینکه روایت بر سلطان عادل حق حمل شود جداً بعید به نظر می‌رسد، (چون مستلزم حمل بر موضوع فرضی است که آن زمان وجود خارجی نداشتند)

۳- موثقه دیگری از اسماعیل بن فضل هاشمی است که گوید: «از امام صادق (ع) در باره شخصی سؤال کردم که از سلطان، جزیه سرانه اهل ذمه و خراج درخت خرما و جنگلها و پرنده ها را اجاره کرده، و آن شخص نمی‌داند شاید از این اجاره ابدآ چیزی عایدش نشود شاید هم بشود، آیا بخرد [خرید به معنای اعم که شامل اجاره هم بشود]، چه وقتی می‌تواند بخرد و یا اجاره نماید؟ حضرت فرمود: وقتی که دانستی چیزی از آن بدست می‌آوری (مثلاً می‌بینی که چند تا از آن درختها فعلاً خرما داده) می‌توانی آن را [از سلطان] بخری و اجاره نمایی.»

شیخ صدوق هم مانند همین را روایت نموده الا اینکه می‌گوید: «سؤال نموده از خراج اهل ذمه و جزیه سرانه آنان و خراج درخت خرما و جنگلها و صیدگاهها و ماهیها و پرنده ها.»^(۱)

در این روایت نیز جواز اجاره از سلطان جور نزد سائل مفروض بوده، لذا سائل در امکان عدم حصول میوه و پرنده و مانند آن شبهه داشته است.

۴- روایت فیض بن مختار گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم چه می‌فرمائید در رابطه با زمینی که از سلطان اجاره نموده ام سپس آن را به کشاورزهایم اجاره داده ام بنابر اینکه آنچه خدا از زمین بدست می‌آورد نصف یا

(۱) موثقه الاخری عنه (ع): «فی الرجل یتقبل بجزیه رؤوس الرجال و بخراج النخل و الآجام و الطیر، و هو لا یدری لعله لا یکون من هذا شیء ابدأ او یکون، ایشتریه و فی ای زمان یشتریه و یتقبل منه؟ قال: اذا علمت ان من ذلك شیئاً واحداً انه قد ادرك فاشتره و تقبل به (منه).»

و رواه الصدوق نحوه الا انه قال: «بخراج الرجال و جزیه رؤوسهم و خراج النخل و الشجر و الآجام و المصائد و السمک و الطیر.» وسائل ۱۲/۲۶۴ باب ۱۲ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۴.

ثَلَاثَ آن بعد از پرداخت حق سلطان برای من باشد؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، من هم با کشاورزهایم چنین معامله می‌کنم.^(۱)

ظاهر این است که محل نظر در سؤال به قرینه جواب، صحت مزارعه است که بیشتر فقهاء سنت با آن مخالفند. و از آن استفاده می‌شود که صحت اجاره از سلطان مفروغ عنه بوده است، و باین فرض و این جواب، دیگر احتمال حمل روایت بر تقیه داده نمی‌شود.

۵- موثقه اسحاق بن عمار، گوید: از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم درباره شخصی که از عاملین صدقات، ظلمه چیزی را می‌خرد؟ حضرت فرمود: «از آنان می‌خرد چیزی را که نمی‌داند در آن به کسی ظلم کرده اند.»^(۲)

ظاهر آ خرید از عامل صدقات، خرید چیزی است که از طرف سلطان در آن عامل بوده که خراج نیز از آن جمله است.

۶- صحیحۃ ابی عبیده حذاء، گوید از امام باقر (ع) درباره شخصی از شیعه سؤال کردم که از سلطان، شتر زکات و گوسفند زکات را می‌خرد، و می‌داند که عمال سلطان از مردم بیش از حقی که بر مردم پرداختن آن واجب است می‌گیرند؟ حضرت فرمود: «شتر نیز مانند گندم و جو و چیزهای دیگر است، اشکالی ندارد مگر اینکه حرام را مشخصاً بشناسی.»

به حضرت گفته شد: چه نظری دارید درباره حسابرسی که نزد ما می‌آید و زکات گوسفندانمان را می‌گیرد به او می‌گوئیم: آنها را به خود ما بفروش، او

(۱) رواية فیض بن مختار قال: «قلت لابی عبدالله (ع): جعلت فداك، ما تقول فی ارض اتقبلها من السلطان ثم او اجراها اكرتی علی ان ما اخراج الله منها من شیء كان لی من ذلك النصف او الثلث بعد حق السلطان؟ قال: لا بأس به، كذلك اعامل اكرتی.» وسائل ۱۳/۲۰۸ باب ۱۵ از كتب المزارعة حدیث ۳.

(۲) موثقه اسحاق بن عمار قال: «سألته عن الرجل يشتري من العامل و هو یظلم؟ قال: «یشتری منه ما لم یعلم انه ظلم فیہ احدًا.» وسائل ۱۲/۱۶۳ باب ۵۳ من ابواب ما یکتسب به حدیث ۲.

هم به خود ما می فروشد، در خرید آنها از او چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: «اگر گوسفندان را گرفته و جدا نموده اشکالی ندارد.» از حضرت سؤال شد: درباره گندم و جو، چه نظر دارید، مقسم نزد ما می آید و سهم ما را تقسیم می نماید و سهم خود را گرفته آن را با پیمانہ جدا می کند، درباره خریدن آن طعام از او چه نظر دارید؟ حضرت فرمود: «اگر آن را با پیمانہ از شما گرفته و خود حضور داشته اید اشکالی ندارد که از او بدون پیمانہ کردن بخرید.»^(۱)

این صحیحہ دلالت بر این می کند که: جواز خرید صدقات و خراج از سلطان و عمال او نزد سائل بطور اجمال ثابت بوده، و لکن سؤال وی اولاً از جواز آن به دلیل علم اجمالی که به وجود حرام در دست آنان داشته بوده، ثانیاً سؤال کرده از جواز خرید از سلطان چیزی را که بعنوان زکات پرداخت کرده به تو هم اینکه خرید چیزی که بعنوان زکات از مالش بیرون نموده ناپسند است. ثالثاً: از اینکه آیا اعتماد بر پیمانہ اول جایز است یا خیر؟

و در آخرین سؤال از حکم مقاسمه ای که قسمی از خراج به معنای اعم آن است ظاهراً سؤال کرده است.

پس بطور کلی، از سؤال و جوابی که در صحیحہ آمده فهمیده می شود که جواز خرید زکات از سلطان از واضحاتی بوده که احتیاج به سؤال نداشته، والا

(۱) صحیحہ ابو عیینہ الحذاء عن ابی جعفر (ع) قال: سألت عن الرجل منّا یشتري من السلطان من ابل الصدقة و غنم الصدقة و هو یعلم انهم یأخذون منهم اکثر من الحق الذی یجب علیهم؟ قال: فقال (ع): «ما الابل الا مثل الحنطة و الشعیر و غیر ذلک، لا بأس به حتی تعرف الحرام بعینه.» قيل له: فما ترى فی مصدق یجیننا فیأخذ منّا صدقات اغنامنا فنقول: بعناها، فیبیعناها، فما تقول فی شرائها منه؟ فقال: «ان كان قد اخذها و عزلها فلا بأس.» قيل له: فما ترى فی الحنطة و الشعیر، یجیننا القاسم فیقسم لنا حظنا و يأخذ حظّه فیعزله بکیل، فما ترى فی شراء ذلک الطعام منه؟ فقال: «ان كان قبضه بکیل و انتم حضور ذلک فلا بأس بشرائه منه من غیر کیل.» وسائل ۱۶۲/۱۲ باب ۵۲ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۵.

اگر چنین نبود سؤال از اصل جواز سزاوارتر می بود.

ولکن از کلام محقق اردبیلی در مبحث متاجر کتاب مجمع البرهان استفاده می شود که ایشان در دلالت حدیث تأمل نموده، و چنین می گوید:

«و نیز در دلالت حدیث بر جواز خرید از سلطان جائز تأمل است، زیرا این سخن امام (ع) که فرمود:

«اشکالی ندارد تا اینکه حرام را مشخصاً بشناسی» دلالت می کند بر اینکه خرید چیزی که حلال است بلکه مشتبّه است جایز و خرید آنچه که حرمتش روشن است جایز نمی باشد، و بر جواز خرید زکات دلالت صریح ندارد، بله ظهور دارد و لکن به دلیل منافاتی که با عقل و نقل دارد حمل روایت بر ظاهر سزاوار نیست. از سوی دیگر احتمال دارد که علت اجمال روایت تقیّه باشد. از طرفی، دلیل عدم حمل روایت بر ظاهر اینست که به اتفاق فقهاء ظاهر روایت مراد نمی باشد،^(۱) چون آنچه را که سلطان جائز می گیرد حلال نیست، فتأمل.^(۲)

شیخ انصاری در مکاسب به کلام مقدس اردبیلی اعتراض نموده و گوید:

«شما آگاهید به اینکه از نظر عقل، دلیلی که اقتضای زشت بودن حکم مذکور (جواز اخذ زکات و مقاسمه از جائز) را داشته باشد وجود ندارد. و چه فرقی است بین این حکم و بین آنچه که ائمه (ع) در آنها برای شیعیان نشان به جهت حقوقی که در آن چیزها داشتند حکم به حلیت نموده اند؟ در نقل هم دلیل وجود ندارد مگر عموماتی که از امثال این صحیح (ابی عبیده حذاء) که روایتاً و عملاً مشهور بین فقهاء شیعه است پذیرش تخصص دارند، علاوه بر اینکه از گروهی از فقهاء نقل اجماع بر جواز شده است. و اما حمل روایت

(۱) این چه اجماع و اتفاقی است، که ایشان ادعای کند، در حالی که فقهاء نوعاً فتوی داده اند که جایز است. الف - م. جلسه ۳۷۰ درس.

(۲) مجمع الفائدة والبرهان، کتاب المتاجر. ذیل گفتار مصنف: وما یأخذ السلطان الجائر.

بر تقیّه به مجرد تعارض آن با عمومات جایز نمی باشد، چنانکه روشن است.^(۱)

[دلیل سوم:] روایاتی که ممکن است به آنها برای این مقام (جواز اخذ خراج از سلطان) استدلال شود زیاد است که در ابواب مختلف پراکنده هستند، که از جمله آنها روایاتی است که دلالت بر حلیّت جوائز سلاطین دارد که بیشتر این جوائز هم از خراج است. ائمه (ع) و صحابه و اصحاب ائمه ما مبتلای به آن بوده اند و چه بسا که آن جوائز را قبول می کردند چنانکه تواریخ و روایات دلالت بر آن دارد، در این زمینه به وسائل^(۲) و غیر آن از دیگر کتب مراجعه نمائید.

مخور هفتم: [دخالت خرید از سلطان جائز در حکم یاد شده]

آیا حکمی که گذشت مختص به چیزهایی است که جائز آنها را گرفته و دریافت نموده، بطوری که قبل از گرفتن جائز خریدن آنها از او و قبول حواله از او صحیح نمی باشد، یا آن حکم همه این صور را شامل می شود یعنی حکم سلطان جائز در خراج زمینهایی که بر آنها مسلط شده حکم امام عادل است بطور مطلق؟ مسئله دو صورت دارد، بلکه دو قول در آن است.

ظاهر روایات، عمومیت حکم است و آن از روایاتی که در زمینه واگذاری زمین و خراج افراد و خرما و درخت و مانند آن وارد شده استفاده می شود، رجوع نمائید.

قبلاً نیز به نقل از مسالک گذشت که شهید فرمود:

«شرط نیست که جائز خود از مالک بگیرد، گرچه این سخن محقق در شرایع: «آنچه جائز می گیرد» شرط بودن آن را می فهماند، پس اگر جائز محوّل به خود شخص کرد یا او را در گرفتن وکیل قرارداد یا آن چیز را که در

(۱) مکاسب / ۷۳ (= چاپ دیگر ۲۵۱/۵).

(۲) وسائل ۱۵۶/۱۲ باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به.

دست مالک یا در ذمه او بود به آن شخص فروخت، جایی که فروش در ذمه صحیح باشد، کفایت می کند و بر مالک واجب است پرداخت نماید. ^(۱)

و از جامع المقاصد گذشت که فرمود:

«به دلیل اجماع، بین اینکه زکات و مقاسمة راجائر خود بگیرد یا محول به دیگری کند فرقی نیست.» ^(۲)

محور هشتم: [آیا شارع در تحت تصرفات سلطان جائر را امضاء کرده یا حلیت تصرف برای شیعه را؟]

آیا حکم جواز مختص به آنسی است که خراج به او منتقل شده، پس جائر در گرفتن خراج اصلاً استحقاقی ندارد و این معامله را شارع امضاء نکرده مگر حلیت مال را برای کسی که مال به او منتقل شده؟ در برخی کلمات شیخ اعظم (انصاری) آمده که مال بر ملک همان کسی که از او گرفته شده باقی می باشد و با این همه فقط گرفتن آن بدون خلاف از جائر جایز است، یا اینکه، شارع سلطنت جائر را بر آن امضاء نموده، در آن صورت پرداخت نکردن آن مال یا بدل آن به جائر حرام است؟ مسئله دو صورت دارد:

از رساله محقق کرکی است که گوید:

«پیوسته ما از عده زیادی که با آنان هم عصر هستیم شنیده ایم - مخصوصاً از شیخ اعظم، شیخ علی بن هلال (قده) - که بر کسی که پرداخت خراج لازم است سرقت و انکار آن، حرام است، زیرا آن حقی واجب است بر عهده او.» ^(۳)

و در مسالک آمده است:

«فقهاء شیعه بیان کرده اند که برای هیچکس از کشاورزها انکار زکات و منع

(۱) مسالک ۱/ ۱۶۸.

(۲) جامع المقاصد ۴/ ۴۵ (چاپ قدیم ۱/ ۲۰۷) کتاب المتاجر.

(۳) مکاسب ۷۴ (چاپ دیگر ۵/ ۲۷۰) و کلمات المحققین ۱۹۰ (آخر رساله خراجیه).

آن جایز نمی باشد و تصرف در آن جایز نیست مگر با اجازه حاکم، بلکه برخی از آنان ادعای اجماع بر آن نموده اند... در هر صورت ظاهر کلمات فقهای شیعه این است که خراج و مقاسمه برای جائر آنجا که طلب نماید لازم است یا متوقف بر اجازه اوست.^(۱)

شیخ اعظم در مکاسب گوید:

«اگر منظور از ممانعت پرداخت خراج، ممانعت از پرداخت سهم بطور مطلق اراده شده باشد که تصرف در زمین نماید بدون پرداخت اجرت، برای این مصرف، وجهی مقبول هست، چون زمین ملک مسلمین است، پس بناچار باید برای آن اجرتی پرداخت شود تا در مصالح مسلمین مصرف گردد. و اگر منظور ممانعت از پرداخت سهم مخصوص جائر اراده شده باشد دلیلی بر حرمت چنین ممانعتی وجود ندارد، چون اشتغال ذمه کسی که روی زمین کار می کند به پرداخت اجرت، موجب نمی شود که آن را به جائر بدهد، بلکه ممکن است گفته شود در صورت تمکن، پرداخت آن به جائر جایز نمی باشد، چون او مستحق دریافت آن نیست، پس یا به امام عادل یا نایب خاص یا نایب عام او داده می شود، و در صورت عدم امکان، خود کشاورز، متولی صرف آن در مصالح، از باب امورحسبه می شود^(۲)، علاوه بر اینکه برخی روایات، ظهور در جواز ممانعت از پرداخت به جائر دارد، مثل صحیحۀ زرارة که گوید: «ضریس بن عبدالملک» و برادرش از «هبیره» برنجی را به سیصد هزار خریدند. به او گفتم: وای بر تو - یا لعنت بر تو - برای خمس این مال فکری بنما و آن را برای او (امام جعفر صادق (ع) بفرست و بقیه را نگه دار، ولی او سخن مرا نپذیرفت. زرارة گوید: وقتی مال یعنی پول

(۱) مسالک ۱/ ۱۵۵.

(۲) امور حسبه، یعنی اموری که شارع مقدس راضی به ترك و بی اعتنائی به آنها نیست و باید برای رضای او در جامعه عملی گردد.

برنج‌ها را برای بنی امیه فرستاد، حکومت بنی امیه سقوط کرد (و حکومت بنی العباس آمد). گوئید: جریان آن را برای امام جعفر صادق (ع) عرض کردم حضرت فوراً در جواب فرمود: مال، ملک خود اوست، مال، ملک خود اوست.

به حضرت عرض کردم: او آن را (برای بنی امیه) فرستاد، حضرت انگشت خود را به دندان گرفت.^(۱)

روشن است که آنچه را شیخ اعظم بیان نموده با قواعد موافق تر است. (چون اجباری در پرداخت خراج به امام جائر نیست.)
و اشکالی نیست در اینکه تکلیفاً تصرف بر جائز حرام بوده و وضعاً ضمان بر او ثابت است، گر چه برای کسی که از جائز می گیرد گرفتن و تصرف کردن جایز است.

ممکن است برای عدم ضمان حاکم جائز به دو وجه استدلال نمود:
اول اینکه: از روایات چنین استفاده می شود که ائمه (ع) به جائز اجازه تصرف در این مال را بعد از اینکه پیراهن خلافت را به تن نمود و آن را غصب کرد به جهت حفظ مصالح مسلمین به نحو ترتب^(۲) داده باشند.

دوم اینکه: صحت معامله از یک طرف نیازمند صحت از طرف دیگر است، زیرا قابل تصور نیست که معامله واحد از طرفی صحیح باشد و از طرف دیگر فاسد، پس وقتی که خریدن از جائز صحیح است، فروختن او نیز صحیح است.

البته هر دو وجه قابل مناقشه است، زیرا وجه اول ادعای محض است و دلیلی بر آن نیست. بر وجه دوم نیز ایرادی که وارد است اینکه اجازه امام که خود ولی

(۱) مکاسب ۷۴ (= چاپ دیگر ۲۷۲/۵) و نیز در وسائل ۱۶۱/۱۲ باب ۵۲ از ابواب مایکتسب به حدیث ۲.

(۲) ترتب، عنوان بحثی است در علم اصول فقه. و مورد آن مترتب بودن امر به موضوع «مهم» در فرض عصیان امر به «اهم» است، که بعضی جایز دانسته و بعضی غیر جایز بلکه غیر معقول. (مقرر)

مال است برای کسانی از شیعه که مال را می گیرند، مستلزم اجازه نسبت به آنچه که از جائز صادر می شود و تصحیح معاملاتی که انجام می دهند نیست، تا اینکه ضمان از او برداشته شود. در روایات نیز چیزی که دلالت بر آن داشته باشد وجود ندارد. پس اجازه امام برای آن کسان از شیعه که مال را می گیرند نظیر اجازه است نسبت به عقد فضولی که این اجازه مالک مستلزم رفع گناه از تصرف فضولی و غضب و منتقل شدن عوض به او نخواهد بود. و این نکته ای است شایان دقت.

خلاصه بحث:

نتیجه اینکه محتملات در مسئله سه تاست:

اول: اینکه گفته شود: مال خراج بر ملک کسی که از او گرفته شده باقی است، و مع ذلک به گیرنده مال هم اجازه تصرف در آن داده شده، چنانکه ظاهر چیزی که از شیخ حکایت نمودیم همین است.

دوم: اینکه امام (ع) تصرفات و معاملات جائز را اجازه داده، و حکم کرده به اینکه با جائز معامله امام عادل شود و حتی ممانعت از پرداخت اجرت زمین به جائز بعد از اینکه جائز متصدی اجازه آن شده را حرام نموده است.

سوم: اینکه گفته شود: حکم جائز در این مقام (اخذ زکات و مقاسمه) حکم تصرف فضولی است، پس تصرف جائز در مال، حرام است و اگر مال یا قیمت آن را تلف کند ضامن است، نهایت امر اینکه امامی که ولی امر مسلمین است نسبت به شیعیانش تصرفات و معاملات را اجازه داده، پس مال به ملک گیرنده منتقل می شود و لکن به اجازه امام (ع) چنانکه در معاملات فضولی مال با اجازه مالک به مشتری و قیمت مال هم به مالک منتقل می شود، بدون اینکه اجازه مالک، رفع حرمت یا رفع ضمان نسبت به شخصی که تصرف فضولی نموده را اقتضا کند، یا موجب انتقال عوض به او گردد.

از میان این سه احتمال قویترین آنها احتمال سوم است. و این مطلبی است قابل توجه.

محور نهم: [سلطان جائر کیست؟]

آیا حکمی که گذشت به سلطان جائر مخالف مذهب که معتقد است استحقاق گرفتن خراج را دارد اختصاص دارد یا اینکه حکم عمومیت داشته و هر یک از فرمانروایان ستمگر اعم از شیعی و سنی و بلکه کافر را شامل می شود؟ از این جهت که موارد روایات مربوط به سلطان مخالفی است که معتقد است استحقاق واگذاری و گرانتن و دادن را دارد، فقط او را شامل می شود، پس جاهایی که حکمی مخالف قواعد باشد به همان موارد روایات اکتفاء می شود. و این در حقیقت از قبیل وادار نمودن افراد است به آنچه که خود ملزم به آن هستند.

ولی از آن جهت که حرج و ضرر بر شیعه لازم می آید و به دلیل تنقیح مناط قطعی،^(۱) و بلکه اطلاق برخی روایات بنابر آنچه گفته شده، باید بگوئیم حکم، هر گونه سلطان جائری را شامل می گردد. روایاتی مانند: صحیحۃ حلبی از امام جعفر صادق (ع) که فرمود: «اشکالی نیست در اینکه انسان زمین و اهل آن یعنی کشاورزانی که به همراه زمین اجاره داده می شدند را از سلطان اجاره نماید.»^(۲)

(۱) یعنی ما ملاک را می فهمیم فرقی نمی کند که سلطان مثلاً هارون بگوید من شیعه ام یا عسری هستم یا سنی هستم، مذهب مالکی است یا حنفی، بالاخره پادشاهی جائر است، پس ملاک یکی است. (الف - م. جلسه ۳۷۲ درس).

مناطق حکم همان چیزی است که شارع مقدس حکمش را معلق بر آن قرار داده است، و تنقیح مناط عبارت است از بدست آوردن مناط و ملاک قطعی حکم، و اینکه مجتهد حکم واقعه ای را بر واقعه دیگر به جهت یکی بودن ملاک حکم سرایت دهد. حال اگر تنقیح مناط، قطعی باشد نه ظنی فقهای امامیه آن را حجت می دانند زیرا حکم مبتنی بر قطع است و حجیت و اعتبار قطع ذاتی است. البته تنقیح مناط چیزی غیر از قیاس است، متهمی این جهت جای بحث دارد که آیا عقل انسان می تواند مناطها و ملاکات احکام و موانع آنها را بگونه قطع ادراک نماید یا خیر به همین جهت برخی معتقدند که تنقیح مناط خود یک نوع قیاس است که نام آن را تغییر داده اند. (مقرر)

(۲) صحیحۃ حلبی عن ابی عبد الله (ع): «لا بأس بان يتقبل الرجل الارض و اهلها من السلطان». تهذیب الاحکام ۷/۲۰۲ کتاب التجارات باب ۱۹ حدیث ۳۴.

در این روایت، سلطان بطور مطلق ذکر شده.

و نیز صحیحۀ ابی بصیر و محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) که به امام (ع) چنین گفتند: نظر شما درباره این زمینها [اشاره به همان زمینهای خراجیه سواد عراق] که (حکومت آن) را به مزارعه می دهند چیست؟ حضرت فرمود: «هر زمینی را که سلطان به شما داد و چیزی در آن کشت نمودید باید از محصولی که خداوند از زمین برای شما بهره و استفاده میدهد مقداری را که سلطان با شما مقاطعه کرده پرداخت^(۱) نمائید.»

و غیر آن از روایاتی که حکم در آنها بر طبیعت سلطان واقع شده است که به اطلاق آنها تمسک می شود.

به هر حال در مسئله دو قول است: شهید در مسالک گوید:

«روشن است که حکم، مختص به سلطان جائز سنی مذهب است، نظر به اعتقاد او که نزد اهل سنت چنین سلطانی استحقاق گرفتن و دادن زمین را دارد. پس اگر شیعه باشد گرفتن آنچه که از زکات و مقاسمه می گیرد حلال نمی باشد، چون اعتراف به ظالمانه بودن آن دارد، و در چنین صورتی تنها مرجع، نظر حاکم شرعی آنان است. و احتمال دارد که بطور مطلق جایز باشد به جهت اطلاقی که روایت و فتاوا دارد. اما وجه اینکه مقید به سلطان سنی مذهب شده، اصالة المنع است (اصل اینکه تصرف جائز در اراضی خراجیه حکم خلاف قاعده است) مگر آن مصادیقی که دلیل، آنها را از تحت اصل خارج کرده باشد، که دلیل بطور اطمینان، سلطان سنی مذهب را می گیرد، و آنکه از ائمة سؤال شده تنها سلطان سنی مذهب بوده پس بقیه موارد آن در

(۱) صحیحۀ ابی بصیر و محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) انهما قالاه: هذه الارض التي يزارع اهلها ماترى فيها؟ فقال: «كل ارض دفعها اليك السلطان فما حرثته فيها فعليك مما اخرج الله منها الذي قاطعك عليه. الحديث.» وسائل ۱۲۹/۶ باب ۷ از ابواب زكاة الغلات حديث ۱.

تحت اصل باقی می‌مانند، و اگر دلیلی هم یافت شود که مطلق باشد، قرائن بر این دلالت دارند که مراد سلطان سنی مذهب است به جهت اینکه واقعاً یا در بیشتر موارد در آن زمانها سلطان وقت سنی مذهب بوده است.^(۱)

مرحوم سبزواری در کفایة الاحکام به شهید اعتراض نموده، گوید:

«آنچه از کلام شهید ثانی استفاده می‌شود که ایشان خواسته اند حکم حلیت خراج را به خراجی که از سلطان سنی مذهب گرفته می‌شود اختصاص دهند وجهی برای آن نیست، زیرا روشن است که اجازه ائمه (ع) در حقیقت به این قصد بوده که شیعیان به حقوقی که در بیت المال دارند برسند چون می‌دانستند که دست یافتن شیعه به حقشان به دلیل ناتوانی و استیلاء سلاطین بر اموال ایشان برای آنان مقدور نمی‌باشد، چنانکه روایت عبدالله بن سنان از پدرش و روایت ابی بکر حضرمی به این نکته اشاره داشت. و اعتقاد جائر از روی

(۱) مسالک ۱/۱۶۹. اگر مطلقاً داشته باشیم که در مقام بیان باشد به صرف غلبه نمی‌شود دست از اطلاق آن برداشت، مثلاً چنانچه فرمودند: الماء يطهر، نمی‌توان گفت چون اغلب آبها مواد کبریتی ندارد، از آب گرم محلات که مواد کبریتی دارند منصرف است و آن را نمی‌گیرد، اینجور نیست، و صرف غلبه سبب نمی‌شود که دست از اطلاق برداریم. بلی اگر انصراف اگر به حدی رسید که مثل قرینه متصله باشد یعنی «قید نگفته» مثل «قید گفته» باشد، در این صورت به اطلاق ضربه می‌زنند و انصراف به غالب سبب می‌شود که دست از اطلاق برداریم. لکن مشکل بر سر اصل اطلاق است که شرط مهم آن اینست که مولی در مقام بیان هم باشد، تا بتوان به گردن مولی گذاشت که اگر مراد متعبد بود و معذک به لفظ مطلق گفته‌ای، مردم را به بیراهه انداخته‌ای و مولای حکیم مردم را به بیراهه نمی‌اندازد، پس چون قید نیاورده‌ای و در مقام بیان هم بوده‌ای معلوم می‌شود مراد مطلق بوده، و حال این روایات چون در مقام تصحیح اصل تقبّل از سلطان است، تنها ذکر لفظ سلطان دلیل بر اطلاق آن نیست تا شما بگوئید ما رابه چاه انداخته‌ای و این خلاف حکمت است، زیرا بر مقام بیان از این جهت نیست و باید مولی در مقام بیان باشد پس اطلاق داشتن این روایات مشکل است.

(الف - م. جلسه ۳۷۲ درس).

جهل به اینکه گرفتن و دادن خراج نسبت به شیعه برای او رواست در جواز گرفتن خراج مؤثر نیست، زیرا جهل عذر نمی باشد. و اگر اعتقاد به اباحه مؤثر بود بی تردید تأثیر آن در روا بودن اخذ توسط جائر نسبت بخود او سزاوارتر می بود.^(۱)

روشن است که مراد مرحوم سبزواری از آن دو روایت روایتی است که شیخ به سند صحیح آن را نقل کرده از عبدالله بن سنان از پدرش، گوید: «به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: برای من زمین خراجی است که بابت آن ناراحتم، آیا آنرا رها کنم؟: حضرت مدت کمی ساکت ماندند سپس فرمودند «هنگامی که قائم ما قیام کند سهم تو از زمین بیش از آن است.» و فرمود: «اگر قائم ما قیام کند برای انسان بیشتر از آنچه اینان واگذار می کنند می باشد.» مانند همین را نیز کلینی روایت کرده است.^(۲)

و نیز شیخ به سند صحیح از ابی بکر حضرمی روایت کرده که: بر امام جعفر صادق (ع) وارد شدم در حالی که فرزندش اسماعیل نزد حضرت بود، حضرت فرمودند: «چه چیز مانع است از اینکه ابن ابی سمّاک جوانان شیعه را بکار گیرد، آنان کفایت نیاز او را می کنند همان اندازه که دیگر مردم کافی برای نیاز او

(۱) کفایة الاحکام ۷۹.

(۲) رواه الشيخ بسند صحیح عن عبدالله بن سنان عن ابيه قال: «قلت لابی عبدالله (ع): انّ لی ارض خراج و قد ضقت بها، أفأدعها؟ قال: فسکت عنی هنيهة ثم قال: «ان قائمنا لو قد قام کان نصیبک من الارض اکثر منها.» و قال: «لو قد قام قائمنا کان للانسان افضل من قطائعهم.» وسائل ۱۱/۱۲۱ باب ۱۷۲ از ابواب جهاد العدو حدیث ۳. ظاهراین روایت دلالت دارد براین که اگر از دست حاکم جائر چیزی به دست شما رسید تصرف ید آن مانع ندارد، و تحلیل مطلق فهمیده نمی شود، یعنی کسی بگوید اینها در زمان غیبت بی صاحب است و کس هر قدر توانست را بگیرد، نه این طور نیست. بلکه اگر بخواهیم عادلانه تقسیم بکنیم ببینیم به هر کس چقدر می رسد و تو مستحق آن و مورد مصرفش باشی، اگر به اندازه حق به دستت رسیده تصرف در آن مانعی ندارد. (الف - م. جلسه ۳۷۳ درس)

هستند، و او به آنان بدهد آن اندازه که به دیگر مردم می دهد؟» آنگاه حضرت به من فرمودند: «برای چه عطاء خود از بیت المال را رها کردی؟» عرض کردم: از ترس دینم. حضرت فرمود: «چه چیز مانع است از اینکه ابن ابی سَمَّاک عطاء تو را برایت بفرستد؟ آیا نمی داند که برای تو در بیت المال سهمی است؟»^(۱)

و نیز گواه بر همین مضمون است روایت ابراهیم ابن ابی زیاد، گوید: از امام جعفر صادق (ع) از خریدن زمین جزیه سؤال کردم حضرت فرمود: «آن را بخر همانا برای تو حقی بیش از آن است.»^(۲)

و روایت محمد بن مسلم از امام محمد باقر (ع) و ساباطی و زرارة از امام جعفر صادق (ع) که اینان از آن دو امام (ع) درباره خریدن زمین جزیه از دهقانان سؤال کردند حضرت فرمود:

«اگر خریدی، یا زمین از تو گرفته می شود یا خراج آنرا می پردازد عمار ساباطی گوید: آنگاه حضرت به من رو کرد و فرمود: «آن را بخر همانا تو حقی بیش از آن حق داری.»^(۳)

(۱) رواه الشيخ بسند صحيح عن ابی بکر حضرمی قال: دخلت علی ابی عبدالله (ع) و عنده اسماعیل ابنه فقال: «ما يمنع ابن ابی سَمَّاک ان یخرج شباب الشیعة فیکفونه ما یکفیه الناس و یعطیهم ما یعطى الناس؟» ثم قال لی: «لم ترک عطاءک؟» قال: قلت: مخافة علی دینی. قال: «ما منع ابن ابی سَمَّاک ان یبعث الیک بعطاءک؟ اما علم ان لک فی بیت المال نصیباً؟» وسائل ۱۲/ ۱۵۷ باب ۵۱ از ابواب ما یکتسب به حدیث ۶.

(۲) خبر ابراهیم بن ابی زیاد قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن الشراء من ارض الجزية. قال: فقال: «اشترها فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک.» وسائل ۱۱/ ۱۱۹ باب ۷۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱۰.

(۳) خبر محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) و الساباطی و زرارة عن ابی عبدالله انهم سألوها عن شراء ارض الدناقین من ارض الجزية فقال: «انه اذا کان ذلک انتزعت منك او تؤدی عنها ما علیها من الخراج.» قال عمار: ثم اقبل علی فقال: «اشترها، فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک.» وسائل ۱۲/ ۲۷۴ باب ۲۱ از ابواب عقد البیع و شروطه حدیث ۱.

از این روایات استفاده می شود، کسی که حقی در زکات یا خراج یا مانند آن دارد برای او دریافت حقش گرچه از دست جائز غاصب باشد جایز است. و چنین است که امام (ع) به سبب ولایتش تصرف جائز و گرفتن و دادن او را نسبت به حق کسی که برای او حقی است و حق او به دست جائز رسیده اجازه داده و تنفیذ نموده است، مخصوصاً و قتیکه صاحب حق از شیعیان آنان باشد و این از جهت تسهیل امر بر شیعه و محبت بر آنان است. و به موجب این اجازه و تنفیذ، جوائز سلطان و زمینها و اموالی که از او گرفته می شود برای خصوص کسانی که مستحق آنها بوده و مورد مصرف آنها شرعاً هستند روا می باشد، اگر چه برای غیر مستحق، حلال نیست.

و شاید علامه در بیع تذکرة اشاره به همین معنی کرده آنجا که گوید:

«آنچه جائز از غلات به اسم مقاسمه و از اموال به اسم خراج از حق زمین، و از چارپایان به اسم زکات می گیرد خریدن و قبول بخشش آن جایز است، و برگرداندن آن به صاحبانش واجب نیست گرچه شناخته شده باشند، چون این مالی است که زارع و صاحب چارپا و زمین، مالک آن نمی باشند، بلکه آن حق خداست که غیر مستحق (جائز) آن را گرفته، پس ذمه صاحب مال بری گشته و خریدن آن هم جایز است.»^(۱)

ممکن است این مورد و امثال آن را اینطور بیان نمود که آنها از امور حسبه ای است که شارع حکیم به تعطیل شدن و معطل گذاردن آنها راضی نیست، پس و قتیکه انجام و اقامه آنها برای امام و حاکم شرعی و عدول مومنین ممکن نباشد،

(۱) تذکرة ۵۸۳/۱. البته این عبارت علامه قابل خدشه است، برای اینکه درست است کشاورز بدهکار است اما اگر به غیر اهل داده شود او بری الذمه نمی شود، مثل اینکه اجاره خانه ای را من بدهکارم و غیر مالک بیاید از من یزور بگیرد من بری الذمه نمی شوم. اما باید کلام علامه را توجیه کنیم و بگوئیم منظور او این است که تو در عین حال دغدغه نداشته باش که مال کشاورز رایبه توداده اند، زیرا حق الله است و امام (ع) تنفیذ کرده و با تنفیذ امام (ع) تصرف اشکال ندارد. (الف - م. جلسه ۳۷۳ درس)

بر پا داشتن آنها از طرف حکم جور و عمال آنان، بلکه هر جائز و فاسقی که متصدی آنها شود صحیح می باشد، می خواهد جائز شیعہ باشد یا سنی.

با این بیان همه تصرفات -جائز که از وظایف امامت حقه است مانند آنچه که از آنان در حفظ کیان اسلام و حفظ مرزها و دفاع از حریم و حقوق مسلمین و ایجاد امنیت در راهها و احداث مساجد و بیمارستانها و راهها و گسترش معروف و قطع ریشه های فساد و غیر آن واقع می شود، درست می شود. گرچه به جهت پوشیدن لباس خلافت بناروا را واگذار نکردن آن به اهلش مجازات خواهند شد و بر مردم نیز تلاش در جهت برپائی دولت حقه عاده واجب است، زیرا منافاتی بین این دو وظیفه نیست: پس بر امت تلاش در برگرداندن حکومت به اهلش واجب بوده و بر جائز نیز واگذاری حکومت به اهلش واجب می باشد، و لکن با این همه پس از غصب حکومت و به تن کردن لباس خلافت و قبضه کردن قدرت باز بر حاکم جائز واجب است متصدی امور مهمی که شارع به ترك آنها و سهل انگاری در آنها راضی نیست از باب حسبه بشود، و بر امت نیز اطاعت و کمک به او در این سنخ از امور واجب است تا اینکه دولت حق مستقر شده و اقامه این امور به او واگذار گردد، و این مطلبی است شایان توجه.

اشکالهای وارده بر دلایل تعمیم

با این همه ممکن است در دلیلهایی که برای تعمیم در مسئله بیان شد از چند طریق مناقشه شود:

اولاً: لفظ سلطان که در روایات آمده به سلاطین زمان خود ائمه (ع) از اموی ها و عباسیها که مدعی خلافت بودند، انصراف دارد و الف و لام (السلطان) برای عهد است، و قضایا هم قضایای خارجی است نه حقیقیه، چون اگر چنین نبود لفظ سلطان بر سلطانی که دارای شرایط شرعی است حمل می شد.

ثانیاً: اصلاً ما منکر اطلاق هستیم، چون روایاتی که توهم اطلاق از آن شده

برای بیان حکم دیگری آمده مانند سؤال از جواز داخل نمودن کشاورزان زمین خراجیه در عقد اجاره آن زمینها که در صحیحۃ حلبی آمده، و، سؤال از واگذاری زمین به مبلغی بیش از آنچه از سلطان اجاره نموده، در روایت فیض بن مختار و مانند آن.

ثالثاً: اینکه ادعا شده با حرمت اخذ، ضرر و حرج لازم می آید ممنوع است، چون حرمت اخذ از سلطان جائز، مختص آنجایی است که بطور آشکار دانسته شود که آن مال داده شده، زکات یا خراج است، و همه آنچه که در دست سلطان جائز است چنین نیست، به دلیل احتمال وجود حلال در بین آنچه در دست سلطان است، و مجرد احتمال وجود حلال، در جواز اخذ از سلطان کفایت می کند. و علم اجمالی به وجود حرام پس از اینکه بعضی اطراف آن از محل ابتلاء خارج باشد ضرر نمی زند، همانند اخذ از کسی که حقوق واجبه خود مانند خمس و زکات را پرداخت نمی کند.

رابعاً: اینکه گفته شد با حرمت اخذ از سلطان حرج و ضرر لازم می آید جواب به نقض داده می شود که با امتناع از اخذ دیگر چیزهایی که با ظلم از مردم می گیرند، از قبیل عشور (ده یک) و انواع مالیاتها هم، حرج لازم می آید، پس بناچار باید حکم به جواز اخذ آنها کرد، در حالی که هیچکس چنین چیزی را نگفته است.

خامساً: در دلیل تعمیم مناقشه می شود به آنچه که در کلام شیخ اعظم آمده، از اینکه عنوان مسئله در کلمات فقهاء چیزی است که جائز می گیرد به جهت شبهه مقاسمه یا زکات (یعنی خودش را مستحق اخذ زکات می داند) چنانکه در منتهی آمده، یا به اسم خراج یا مقاسمه چنانکه در غیر منتهی آمده، و چیزی که سلطان جائز شیعیه می گیرد به جهت شبهه خراج یا مقاسمه نیست، چون مراد از شبهه خراج و مقاسمه، شبهه استحقاق آن دولت است که در مذهب عامه (اهل سنت) است نه در مذهب شیعیه.

بنابر این احتیاط آن است که در هر مورد شک در حلیت و جواز شد رجوع به حاکم شرعی شود و از او اجازه گرفته شود.

محور دهم: [نقش اجازه امام در زمینهایی که با شمشیر فتح شده]

به استدلال به روایاتی که در مورد زمین سواد (سرزمین عراق) وارد شده که برای مسلمانان است اشکال شود، به این که زمین سواد عراق به دستور و اجازه امام فتح نشده و مشهور هم بین فقهاء شیعه، بلکه به اجماع آنان: آنچه که جنگجویان بدون اجازه امام به غنیمت می گیرند از انفال بوده و بطور خاص برای امام می باشد. (نه برای عموم مسلمانان) و گواه بر آن است مرسله و راق از شخصی که نام او را برده به نقل از امام جعفر صادق (ع) که فرمود: «اگر گروهی بدون اجازه امام جنگ کنند و مال بدست آورند، همه غنیمت برای امام است، و وقتی که به دستور امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند فقط خمس آن مال امام است.»^(۱) و قبلاً سخن شیخ طوسی از کتاب مبسوط گذشت که فرمود:

«بنابر روایتی که فقهاء شیعه نقل کرده اند معصوم (ع) فرموده: «هر لشکر و گروهی که بدون فرمان امام جنگ نمایند و غنیمت بدست آورند، غنیمت مخصوص امام است.» این زمینها و غیر آن از زمینهایی که بعد از پیامبر اکرم (ص) فتح شده - به جز آن مقدار که در زمان امیرالمومنین (ع) فتح شد اگر چیزی از آنها سالم مانده باشد مخصوص امام است.»^(۲)

بنابر این لازم است روایات وارد شده در مورد زمین سواد (که آنها مال مسلمین است) بناچار حمل بر تقیّه شود.

(۱) مرسل الوراق عن رجل سمّاه عن ابی عبدالله (ع) قال: «إذا غزا قوم بغیر اذن الامام فغنموا كانت الغنیمه كلها للامام، و اذا غزوا بامر الامام فغنم كان للامام الخمس.» وسائل ۳۶۹/۶ باب ۱ از ابواب الانفال و ما یختص بالامام حدیث ۱۶.

(۲) مبسوط ۳۴/۲. «ان کلّ عسکر او فرقة غزت بغیر امر الامام فغنمت یكون الغنیمه للامام خاصة»

از این اشکال پاسخ داده می شود به اینکه اولاً: آنچه از مرسله و رآق به ذهن پیشی می گیرد خصوص غنیمتی است که خمس آن داده می شود و بعد تقسیم می گردد، پس شامل زمینهایی که خمس نداشته و تقسیم نمیشود، نمی گردد چنانکه قبلاً گذشت.

ثانیاً: به اینکه عمر در باره زمین سواد با امیرالمومنین (ع) مشورت کرد. ودلالت بر آن دارد عمل عمار یاسر^(۱)، چون عمار از خواص اصحاب حضرت (ع) بود و از او عملی صادر نمی شد مگر به فرمان امیرالمومنین (ع). مگر اینکه گفته شود: مجرد رضایت و اجازه امام در اینکه این زمینها برای مسلمانان باشد کافی نیست، بلکه معتبر این است که جنگ به فرمان امام و زیر نظر فرماندهی باشد که امام منصوب فرموده.

مرحوم سبزواری در کفایة الاحکام بعد از اینکه مرسله و رآق را ضعیف شمرده چنین می گوید:

« بنا بر این اگر مرسله صحیح هم باشد ضرری نمی زند، به دلیل اینکه پیروزیهایی که در زمان عمر واقع شده بود با اجازه امیرالمومنین (ع) بود، چون عمر با صحابه مخصوصاً امیرالمومنین (ع) در امور جنگها و غیر آن مشورت می کرد، و این امور مگر با نظر امیرالمومنین (ع) صورت نمی گرفت و پیامبر (ص) نیز این پیروزیها و غلبه مسلمین بر ایران و روم را به آنحضرت خبر داده بود. از طرفی در آن زمان سلمان حکومت مدائن را قبول کرد، عمار نیز فرماندهی سپاه را، و با توجه به روایاتی که در شان این دو رسیده است (یعنی ارتباط نزدیک این دو نفر با امیرالمومنین (ع)) همه

(۱) اینکه در تاریخ دارد که خلیفه دوم عمار یاسر را بعنوان استاندار کوفه و عثمان بن حنیف را به عنوان کارگزار خود در جاهایی گماشت با اینکه اینها از اصحاب خاص امیرالمومنین (ع) بوده اند معلوم می شود که این برنامه ها بدون نظر امیرالمومنین (ع) انجام نمی گرفته است. (الف - م جلسه ۳۷۵ درس)

اینهاقرینه ای است بر آنچه که ما بیان کردیم. (که آنحضرت جنگ را تنفید و تأیید کرده اند)

علاوه بر آن در مورد سرزمین سواد که مال عموم مسلمانان است روایت صریح داریم چنانچه یاد آور شدیم.

شیخ نیز از محمدبن مسلم در حدیث صحیح به نقل از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که گوید: از حضرت از سیره امام امیرالمومنین (ع) در باره زمینهایی که بعد از رسول خدا (ص) فتح شد سؤال کردم، حضرت فرمود: امیرالمومنین (ع) در باره زمینهای اهل عراق به طریقه ای عمل کرد که آن سیره برای دیگر زمینها الگو خواهد بود.^(۱)

صاحب جواهر بعد از نقل کلام کفایه در جواهر می گوید:

«و صدوق بطور مرسل روایت کرده که عمر در باره این زمینها با امیرالمومنین (ع) مشورت کرد، حضرت فرمودند: «تقسیم آنها را رها کن تا پشتوانهائی برای آیند» مسلمانان باشد.»

از برخی تواریخ نقل شده که وقتی عمر دید که در بیشتر سفرها و اوقات شکست متوجه لشکر اسلام می شود از امیرالمومنین (ع) تقاضا کرد تا امام حسن (ع) را به جنگ بزرگدبفرستد حضرت هم خواسته او را پاسخ مثبت داد و امام حسن (ع) را فرستاد. و نقل شده که امام حسن (ع) به هنگام رفتن، به شهر ری و شهریار وارد شد و در هنگام بازگشت به قم وارد شد، و از آنجا به کهنک واردستان و قُهبان و اصفهان رفته و در مسجد جامع عتیق اصفهان نماز خواند، و در حمامی که متصل به مسجد بود غسل نمود، آنگاه

(۱) کفایة الاحکام / ۷۹. روی الشیخ عن محمد بن مسلم فی الصحیح عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن سیرة الامام (ع) فی الارض التي فتحت بعد رسول الله (ص) فقال: ان امیرالمومنین (ع) قد سار فی اهل العراق بسیرة، فهم امام للساثر الارضین. روایت در وسائل ۱۱/ ۱۱۷ باب ۶۹ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

به ثُبَّان (یکی از محله های اصفهان) رفته و در مسجد آن محل نماز خواند. البته با توجه به اینکه اینها سند معتبری ندارد نمی توان به آن استدلال نمود هر چند تمام یا بعضی از آنچه نقل شده، محتمل است، ولی صدور اذن حضرت، قطعی است. لکن ممکن است گفته شود، اینکه در نصوص معتبر سابق، حکم شده که این زمینها مال مسلمانان است با توجه به اینکه روشن بوده که این زمینها نیاز به اذن امام دارد، خود دلیل بر این است که چنین اجازه ای از سوی امام (ع) صادر شده است. و شاید این نظر که ائمه (ع) اجازه داده انداز حمل آن روایات بر تقیّه شایسته تر باشد مخصوصاً با شناخته شده نبودن این فتوی^(۱) در نزد اهل سنت، فقط از مالک حکایت شده که می گفت به صرف فتح شدن، وقف بر مسلمین می شود و این نظر مالک هم فراگیر نبوده تا اینکه از او تقیّه شود، خصوصاً با مخالفت شافعی و ابوحنیفه با آن^(۲).

البته نظر حق و صحیح همان است که صاحب جواهر در آخر کلام خود، بیان نمود.^(۳)

و گواه بر همین مطلب است آنچه که صدوق در ابواب السبعة کتاب خصال به سند خویش از امام محمد باقر (ع) روایت کرده که حضرت در حدیث طولانی فرمود: امیرالمومنین (ع) هنگام بازگشت از نهر روان برای یکی از سران یهود

(۱) این فتوی که اراضی مفتوحة عنوة مال مسلمانان باشد بین عامه معروف نبوده چون آنها قائل به تخییر بودند، یعنی امام مخیر است می خواهد تقسیم کند و می خواهد بگذارد برای مسلمانان باشد. (الف - م. جلسه ۳۷۵ درس).

(۲) جواهر ۱۶۱/۲۱.

(۳) یعنی اینکه صاحب جواهر فرمود: حمل بر تقیّه غلط است، و فرمود، روایات «للمسلمین» را اخذ می کنیم و می گوئیم اذن نمی خواهد، اگر بر فرض، اذن هم می خواسته معلوم می شود اذن بوده، چون از این همه روایات صحیح نمی شود دست برداشت. (الف - م. جلسه ۳۷۵ درس).

فرمود: «همانا خداوند عزوجل در حیات انبیاء، اوصیاء را در هفت موطن امتحان می کند ... آنگاه بعد از وفات انبیاء در هفت موطن دیگر اوصیاء را امتحان می کند - تا اینکه حضرت فرمود: و اماموطن چهارم - ای برادر یهودی - همانا آنکه پس از دوستش زمام اسور را به دست گرفت (یعنی عمر بعد از ابوبکر) پیوسته در جاهای مختلف با من مشورت می کرد، و طبق نظر من حکم می داد و در امور مشکل از من نظرخواهی می کرد و با نظر من آنها را انجام می داد، هیچکس را من و اصحابم نمی شناسیم که در آن امور از او نظرخواهی کرده باشد غیر از من».^(۱)

روشن است که کلمه «الامور - کارها» در این روایت عام است و کارهایی مثل خروج به طرف کفار و دعوت آنان به اسلام را هم شامل می شود، تنها اشکال، در سند حدیث است، مگر اینکه گفته شود اعتماد شیخ صدوق بر حدیث، ضعف آن را جبران می کند.

اما آنچه موضوع را آسان می کند همان است که قبلاً گفتیم که تفاوت اساسی بین اینکه زمین مال امام بعنوان امام باشد یا مال مسلمین بعنوان اینکه مسلمانند باشد، نیست، چون هر دو را امام واگذار می کند و در آمد آنها را در مصالح مسلمین و رفع احتیاجات آنان مصرف می نماید. بلکه نسبت به «غنایم منقول» بین آنجا که اجازه امام وجود دارد و آنجا که ندارد، تفاوت هست چون آنچه با اجازه امام به غنیمت گرفته شده مازاد از مقداری که در احتیاجات مصرف

(۱) رواه الصدوق فی الابواب السبعة من الخصال بسنده عن ابی جعفر (ع) فی حدیث طویل یذكر فيه ان علیاً (ع) قال لراس اليهود عند منصرفه عن النهر وان الله - عزوجل - یمتحن الاوصیاء فی حیاة الانبیاء فی سبعة مواطن ... ثم یمتحن الاوصیاء بعد وفاة الانبیاء فی سبعة مواطن - الی ان قال - : « و اما الرابعة یا اباالیهود، فان القائم بعد صاحبه (یعنی عمر بعد ابوبکر) کان یشاورنی فی موارد الامور فیصدرها عن امری و ینظرنی فی غوامضها فیمضیها عن رأی، لا اعلم احداً و لا یعلمه اصحابی ینظره فی ذالک غیری. » خصال / ۳۶۵ و ۳۷۴ (جزء ۲) باب السبعة حدیث ۵۸.

شده و مازاد از خمس، بین جنگجویان تقسیم می شود، بر خلاف آنچه که بدون اجازه امام به غنیمت گرفته شده (که همه آن در اختیار امام مسلمانان است) و قبلاً گذشت که احتمال دارد موضوع در مرسله و راق فقط منقولات باشد، که در آن صورت، حکم اصلاً شامل اراضی نمی شود، و این نکته ای است شایان توجه.

محور یازدهم: [شرائط خراجی بودن زمین]

از آنچه تا اینجا بیان گردید روشن شد که خراجیه بودن زمین و اینکه مال همه مسلمانان بعنوان اینکه مسلمانند باشد، به سه امر توقف دارد: اول، اینکه زمین با جنگ فتح شده باشد یا اینکه به عنوان مسلمانان صلح شده باشد. دوم اینکه: در حال فتح، آباد باشد. سوم اینکه: بنا بر آنچه نظر مشهور فقهاست فتح با اجازه امام باشد و بر این مسئله به مرسله و راق استدلال شده که بیان آن در بحث انفال خواهد آمد. و روشن است که اثبات این امور سه گانه با گذشت زمان و تغییر یافتن حالات جوامع و دگرگونی سرزمینها بی نهایت مشکل است.

شیخ اعظم (انصاری) - قدس سره - در مکاسب می گوید:

«مفتوحة عنوة بودن زمین به شیاعی^(۱) که موجب علم باشد ثابت می گردد و به شهادت دو عادل، و به شیاعی که فایده گمان نزدیک به علم را بدهد، بنا بر اینکه چنین گمانی در هر چه که اقامه بینة (دوشاهد) بر آن مشکل است کافی باشد، مثل اثبات قرابت و وقف بودن مال موقوفه و ملکیت مطلق ملک، و اما اثبات این امور به غیر از این راهها از دیگر راههای ظنی همچون تکیه بر

(۱) شیاع: خبر دادن گروهی به چیزی است که بطور عادی توطئه و سازش آنان با یکدیگر انگیزه جمع شد نشان در دادن آن خبر نبوده است و از سخن آنان علم به مضمون خبر پیدا شود. شیاع در مسائل فقهی تنها افتادن خبر بر سر زبانها نظیر شایعات زیادی که در جامعه می بینیم و هیچ پایه و اساسی ندارد نیست، بلکه مقصود از شیاع، شیوع معنی و حکم و تصدیق نسبت حکمیة از طرف مخبرین است، مانند اینکه تصدیق کنند که زید پسر عمرو یا فلان زمین برای زید یا فلان مکان وقف است و مانند آن (مقرر)

سخن مورخینی که به آنها اعتماد است محل اشکال است، چون اصل در زمین عدم مفتوحة عنوة بودن و عدم مالکیت مسلمانان نسبت به آن است. بله اصل عدم مالکیت غیر مسلمانان نیز وجود دارد، پس اگر زمین به سبب تعارض این دو اصل، جزء انفال محسوب شد و در حکم هم آن را به زمین خراج ملحق کردیم آنکه حرفی نیست، والا قاعده اقتضاء حرام بودن استفاده از زمینی که با زور از کشاورزان گرفته شده است را دارد. و اما بر کشاورزان واجب است که به حاکم شرع مراجعه نموده و حاکم شرع هم در رابطه با زمین طبق آنچه که قواعد در نزد او اقتضاء می کند با آنان عمل نماید، از این جهت که زمین یا مال امام (ع) است (چون مال الربّ له است) یا مجهول المالک است یا غیر آن است.^(۱)

شهید در مسالک گوید:

«مفتوحة عنوة بودن زمین به چند چیز ثابت می شود، یکی با نقل کسی که اطمینان به نقل او هست، دیگر با مشهور بودن آن بین مورّخین. و از جمله زمینهایی را که مفتوحة عنوة شمرده اند زمین مکه مشرفه و سواد عراق و سرزمین خراسان و شام است و برخی از فقهاء شیعه از جمله دلیلهایی که بر آن قرار داده اند مسئله وضع مالیات بر آن زمینها از طرف حاکم است، گرچه حاکم جائز باشد، و دیگر گرفتن مقاسمه از حاصل آن زمینها است، به سبب عمل کردن به «اصالة الصحة» در تصرفات مسلمین (۲) و از دلیلهای دیگر مفتوحة عنوة بودن زمین، آباد بودن زمین هنگام فتح است که به سبب

(۱) مکاسب / ۷۷ (= چاپ دیگر ۳۳۷/۵).

(۲) بناء عقلاء و سیره عملی مسلمین بر این است که فعلی که از فرد مسلمان صادر می شود در صورت شک در صحت یا فساد آن، حکم به صحت آن می کنند، و فرقی نمی کند آن عمل عبادت یا معامله یا عقد یا ایقاع و یا غیر آن باشد، بنابر این اگر زمین های مورد خراج، مفتوحة عنوة نباشد قهرا عقد خراج و مقاسمه باطل است ولی طبق، اصل صحت، حکم می شود که این زمین ها مفتوحة عنوة بوده است. (مقرّر)

قرائنی حاصل می شود که ظن نزدیک به علم را فائده می دهد، مثل قدیمی بودن شهر و اینکه مشهور است که در گذشته پیش از فتح، شهر بوده، و مثل اینکه آن زمین از زمینهای باشد که قرائن بیان شده حکم بر بکار گرفته شدن زمین در هنگام فتح را داشته باشد مثل نزدیکی آن به شهر و نبود مانع در جهت استفاده از آن و مانند آن از دیگر قرائنی که جز با اماراتی که مفید علم است یا چیزی که نزدیک به علم باشد، ثابت نمی شود که مفتوحة عنوة بوده است.^(۱)

اشاره به چند نکته

در اینجا چند نکته و اشکال وجود دارد که سزاوار است به آنها اشاره شود: اوّل: در کلام شیخ انصاری (ره) آمده بود که «مفتوحة عنوة» بودن زمین به شهادت دو عادل ثابت می شود، ممکن است بر آن اشکال شود به اینکه این دو اگر شهادت بر شنیدن از شاهد قبل از خود بدهند، و شاهد سابق نیز بر شنیدن از سابق تر از خود بدهد و همینطور ادامه داشته باشد تا زمان واقعه، در این صورت در حجّیت چنین شهادتی هیچ اشکالی نیست، ولیکن تحقق نیافتن چنین شهادتی قطعی است و اما شهادتی که مستند به کتابهای تاریخ باشد یا به آنچه که بر سر زبانها یا غیر آن از دیگر راههای ظنی باشد، اعتماد بر چنین شهادتی با توجه به اینکه به مستندات آن اعتمادی نیست، مشکل است.

در نتیجه شهادت وقتی اعتبار دارد که از روی حس باشد نه از روی حدس و اجتهاد.

دوم: ممکن است گفته شود: مشهور شدن چیزی بین مورّخین اگر مفید علم باشد اشکالی در حجّیت آن نیست، ولیکن با اختلاف زیادی که بین مورّخین است و اینکه زمان آنان نسبت به زمان وقوع حوادث عقب تر بوده و همچنین متکی بودن بیشتر نظریات آنان بر حدسیات و نقلیات ضعیف، لذا تحقق چنین علمی جداً بعید

به نظر می آید، و اما اگر مشهور شدن بین مورّخین فقط سبب ایجاد گمان شود، در آن صورت دلیلی بر حجّیت آن نیست.

ازسوی دیگر ممکن است برای حجّیت سخن مورخ به دو دلیل استناد نمود: اول: اینکه گفته مورّخ دقیق و مورد اعتماد نظیر گفته لغوی در لغت و طبیب در طبابت و صنعتگر در کارش می باشد، و سیره عقلاء در همه زمانها حتی در زمان ائمه (ع) براین مستقر بوده که در هر فن و حرفه ای گفته اهل خبره آن فن را اخذ می کرده اند. و در این زمینه از ائمه (ع) هم منعی نرسیده است.

دوم: اینکه در این سنخ از موضوعات شرعی که ابتلاء به آنها زیاد بوده و بدست آوردن علم در آنها مشکل است و سهل انگاری در آنها هم بطور کلی جایز نمی باشد، چاره ای جز عمل به ظنّ نیست، و الا تعطیل احکام لازم می آید، و به این گونه موارد انسداد صغیر اطلاق می شود.^(۱)

(۱) بنا بر آنچه که برخی از علمای اصول مطرح کرده اند، پس از عصر وحی اصولاً دستیابی به احکام واقعی شرعی (برای بسیاری از حوادث واقعه) به گونه قطع و یقین میسر نیست، چون استنباط احکام مبتنی بر اجتهاد و مطالعه ادله است و هر حکمی که استنباط شود، به هر حال ظنّی است، یا به دلیل ظنّی بودن دلیل حکم، و یا به دلیل ظنّی بودن استنباط و برداشت مجتهد از ادله احکام و این امر در نهایت به حجّیت مطلق ظنّ می انجامد که این را انسداد می گویند، و برای این انسداد مقدماتی قائلند که عبارت است از ۱- علم اجمالی به وجود تکالیفی از ناحیه شرع برای انسان. ۲- بسته بودن راه علم تفصیلی به بسیاری از تکالیف و نیز بسته بودن راه علمی.

۳- یقین به اینکه شارع همه آن تکالیف را از ما خواسته است و نمی توان از آنها چشم پوشید چون مستلزم خروج از دین است. ۴- عدم وجوب احتیاط در اطراف علم اجمالی، چون انجام همه مظنونات الوجوب و ترك همه مظنونات الحرمة مستلزم عسرو حرج و اختلال نظام بوده و یا اصلاً امکان احتیاط در بعضی موارد وجود ندارد مانند موارد دوران بین وجوب و حرمت. ۵- امر دائر است بین رجوع به ظنّ که طرف راجح است و بین رجوع به وهم که طرف مرجوح است و روشن است که تقدیم مرجوح بر راجح عقلاً قبیح است، پس اخذ به ظنّ تعین پیدا می کند.

و بیان انسداد ضغیر این است که مابطور اجمال می دانیم که در این سنخ از موضوعات شرعی تکالیفی وجود دارد و سهل انگاری در آنها جایز نیست. باب علم هم در بیشتر آنها بسته است، عمل به احتیاط هم در اکثر آنها ممکن نیست، چون یا امر دائر است بین دو حکم مخالف یکدیگر یا سبب اختلال در نظام می شود یا عمل به احتیاط به طور قطع، کاری است مرجوح به دلیل مخالفت آن با سهولت قوانین اسلام. و مقدم داشتن مرجوح بر راجح از نظر عقل قبیح است، پس در این صورت عمل به ظن در برابر عمل به وهم و خیال تعین می یابد.

از کفایة سبزواری بر می آید که ایشان به دلیل انسداد صغیر، بر ظن اعتماد نموده و چنین می گوید:

« گاهی از تواریخ معتبر برای انسان ظن حاصل می شود و آن وقتی است که صاحب کتاب بین مردم به صحت نقل و اعتماد بر کتابش و عمل به سخنانش شهرت پیدا کرده باشد مثل ابن جریر طبری، و صاحب مغازی: و اقلدی و بلاذری و مدائنی و ابن اثیر و مسعودی و امثال آنان. و گاهی هم این ظن (یعنی ظن به مفتوحة عنوة بودن) از استمرار خراجی که سلاطین از مردم می گیرند و یا مسلمین از سلاطین اخذ می کنند بدست می آید، زیرا روشن است که وقتی گرفتن خراج از آن شهر، در همه زمانهایی که علم به آن داریم ادامه داشته باشد، این دیگر چیزی نیست که بعد از سلاطین ستمگر حادث شده باشد، بلکه امری است که از صدر اول استمرار داشته بدون هیچ رد و انکاری، و بعلاوه اگر امر حادثی بود روشن است که در کتب تاریخ و اخبار نقل می شد به دلیل توجهی که اهل تاریخ به بیان امثال این حوادث نو پدید دارند. و شاهد

انسداد نیز بر دو قسم است، انسداد صغیر و انسداد کبیر، انسداد صغیر آن است که باب علم فقط نسبت به سنت بسته بوده و در دیگر طرق راه کسب اطلاع باز است، انسداد کبیر آن است که باب علم در جمیع احکام چه از جهت سنت و چه غیر آن بسته باشد. (مقرر)

بر آن این است که مردم بطور مستمر خراج را از سلاطین می گرفتند، و ظاهر این است که کارهای مسلمانان تا وقتی خلاف آن دانسته نشده بر وجه صحیح و مشروع جریان دارد.^(۱)

باید گفت ثابت کردن حجّیت برای مطلق ظنّ ممنوع است، مخصوصاً وقتی که در برابر آن دلیل معتبری باشد مثل وجود مال در دست فرد (ید) که اقتضای ملکیت دارد. یا مورد تصرف، در ملک همانند تصرف صاحبان ملک در اموالشان. بله، وقتی گمان به حدّ و ثوق و سکون نفس برسد بطوری که عقلاء اعتنائی به احتمال خلاف آن نکنند حجّت است و علم عادی شمرده می شود. و چنین علمی با نقل زیاد مورّخین، بلکه از نقل یک مورّخ هم در وقتی که مورد اعتماد و دقیق باشد زیاد بدست می آید. و بناء عقلاء در امور مختلف زندگی بر عمل به وثوق و سکون نفس است و هرگز به تحصیل علم بصورت صد در صد ملتزم نیستند و شک در چنین حقیقتی یک نوع وسواس شمرده می شود.

و اما اینکه گفته شد در هر فنی سیره عقلاء بر عمل به قول اهل خبره است، اگر مراد از آن تعبّد عقلاء به آن در مقام عمل باشد گرچه اطمینانی هم به راستی آن برایشان حاصل نشود، بنظیر آنچه که ما در حجّیت بینّه از نظر شرع ملتزم به آن هستیم، چنین چیزی مورد قبول نیست، چون روشن است که چیزی بنام حجّیت تعبّدیه نزد عقلاء بعنوان اینکه عقلاء هستند وجود ندارد. و حجّیت بینّه هم از نظر شرع به وسیله روایاتی که بر آن دلالت دارد تعبّداً ثابت شده است. و اگر مراد از عمل به قول اهل خبره این است که عقلاء بعد از اینکه برایشان اطمینان به قول اهل خبره پیدا شد به آن عمل می کنند چنانکه غالباً هم چنین است، این همان چیزی است که قبلاً به آن اشاره کردیم که در نزد آنان بعنوان علم عادی می باشد. مثلاً وقتی که شخصی به طبیب مراجعه می کند و برای او اطمینان و سکون نفس نسبت به نظر و تشخیص طبیب حاصل می شود به دستور او عمل می کند، والا اگر

اطمینان حاصل نکند به طبیب دیگر یا شورای پزشکی مراجعه می نماید مگر اینکه به امید بهبودی و بطور احتیاطی به نظر طبیب عمل نماید، آن هم در وقتی که از ناحیه او مطمئن از ضرر و خطر باشد.

و اگر فرض شد که نسبت به آنچه که نزد عقلاء هست تعبد وجود داشته باشد و اخذ به سیره آنان هم جایز باشد، پس واجب است سیره در خصوص هر چیزی به زمان ائمه (ع) برسد تا کاشف از امضاء آنان نسبت به آن چیز مخصوص باشد. و روشن است که در آن زمان استقرار سیره بر عمل به قول لغوی یا مورخ به ثبوت نرسیده است. و تحقق سیره در برخی کارها در زمان ائمه (ع) برای اثبات حجّیت آنچه در زمان آنان سیره بر آن مستقر نبوده کفایت نمی کند. و این نکته ای است شایان دقت.

سوّم: و اما اینکه گفته شد «با قرارداد خراج بر زمین از طرف سلطان جائز و گرفته شدن آن، اثبات خراجیه بودن زمین اثبات می شود، از باب حمل به صحّت نمودن تصرف مسلم» چنین مطلبی اشکال دارد چون اگر منظور از «فعل مسلم» تصرف جائز بصورت گرفتن خراج مراد باشد، شکی نیست که تصرف و اخذ او حرام است، گرچه خراجیه بودن زمین هم معلوم باشد، بنابراین عقد جائز و عقد عمال او با علم به عدم ولایتش بر زمین، اعتباری ندارد پس چگونه می تواند فعل او صحیح باشد؟! و این ادعا^(۱) که گرفتن خراج از زمین خراجیه از طرف سلطان فسادش کمتر است از تصرفی که در ملک مردم می کند، مورد قبول نیست چون اولاً: بین این دو مورد فرقی وجود ندارد، زیرا مناط حرمت در هر دو مورد یکی است و آن گرفتن مال غیر بدون استحقاق است. و اشتغال ذمه

(۱) اگر بگوئید می دانیم حرام است، اما این تصرفی که جائز در اراضی خراجیه می کند حرمتش کمتر است از آن تصرفی که در ملک طلق مردم می کند. حالا که نمی دانیم این زمین خراجیه است یا غیر خراجیه اینجا بر اینکه خراجیه است حمل کنیم تا اقل حرمتاً و اقل فساداً باشد. (الف - م. جلسه ۳۷۷ درس)

خراج دهندگان حرمت را نسبت به گیرنده - غیر صالح - سبک نمی کند.
ثانیاً: دلیلی وجود ندارد بر اینکه حمل فاسد بر فساد کمتر درجایی که عنوان فساد متعدد نیست لازم باشد (اما آنجا که عنوان متعدد است ممکن است چنین حملی لازم باشد) مثل وقتی که امر دائر است بین اینکه زنا به اکراه زن صورت گرفته باشد یا به رضایت او، چون ظلم و اکراه زن، خود حرام دیگری است غیر از زنا.

علاوه بر اینکه حمل فعل مسلمان بر صحت آنجایی است که احتمال اهتمام فاعل به موازین شرعی داده نشود، و اما وقتی که از سرشت و سیرت فاعل معلوم شد، که او مگر آنچه را که میل نفسانی او طلب کند اراده نمی کند در آن صورت حمل بر صحت مشکل است

و اگر مراد از فعل مسلمان، تصرف مسلمین در آنچه که از جائز بعنوان خراج زمین می گیرند باشد اگر بدانیم آنان هم مانند ما نسبت به حال این زمینها جاهل بوده اند عملشان نمی تواند مورد توجه باشد.

چه بسا ممکن است گفته شود: جائزی که خود را ولی امر مسلمین می داند، در صورتی که بر زمین مالیات بعنوان خراج قرار دهد با این عمل او در حقیقت زمین در تحت ید مسلمین واقع می شود، و همین خود اماره ملکیت است، نظیر آنجایی که ملک وقف شده عملاً بعنوان وقف مورد تصرف واقع شود اگرچه متصدی وقف متولی شرعی آن نباشد.

اشکال این گفته روشن است، زیرا چیزی که در خارج محقق و موجود است دست غاصبانه است و اثبات ملکیت بوسیله دست غاصبانه برای عنوان «ولایت بر مسلمین» که بخود نسبت می دهد محل اشکال است، و این نکته ای است شایان دقت.

چهارم: اما آنچه که شهید بیان فرمود که سواد عراق و شهرهای خراسان و شام از زمینهای مفتوحة عنوة می باشد، مرحوم سبزواری در کفایة نسبت به آن مناقشه کرده و مطلبی را از برخی تواریخ حکایت نموده که فشرده آن چنین است:

«حیره که نزدیک کوفه است از روی صلح فتح شده، ونیشابور و بلخ و هرات و فوسخ (کاشمر) و توابع آن از شهرهای خراسان بعضی از روی صلح فتح شده و برخی مفتوحة عنوة است، پس حال شهرهای خراسان مختلف است؛ شهرهای شام هم چنین است، نقل شده که حلب و حماة و حمص و طرابلس از روی صلح فتح گردیده و اهل طبرستان (مازندران) با اهل اسلام مصالحه نمودند، و آذربایجان با صلح فتح گردیده و اهل اصفهان امان نامه به امضاء رساندند وری با جنگ فتح شد...»^(۱)

البته باید یاد آور شد که بیشتر بلاد اسلام با جنگ فتح شده است از آن جمله است مکه مکرمه - چنانچه پیش از این گفتیم - سواد عراق و بیشتر شهرهای شام و ایران و بلاد سند و شمال آفریقا و مصر و بلاد اندلس و مانند آن و تحقیق در کیفیت و حال این شهرها نیازمند تتبع زیاد بوده که با وضع این کتاب تناسب ندارد، به کتب مربوطه مراجعه فرمائید.

در متن عبارت کفایة سبزواری کلمه «فوسخ» آمده بود در جواهر: «قوسیخ» است و در حاشیه مکاسب مرحوم سید محمد کاظم یزدی «ترشیخ»^(۲) است و شاید صحیح تر همین باشد که سید فرموده و مراد از آن «کاشمر» فعلی است (شهری در قسمت شرق ایران که اکنون جزو استان خراسان است).

پنجم: اما راجع به آنچه که مرحوم شیخ اعظم (انصاری ره) درباره «اصالة عدم تملک» (استصحاب عدم ملکیت مسلمین و غیر آنان بر زمین) بیان نموده چنین گوئیم: که اگر شک در اصل تملک زمین باشد، با اصل عدم تملک، چنین زمینی در زمینهای بدون صاحب قرار می گیرد و هرزمینی بدون صاحب از انفال شمرده می شود، چنانکه در روایت ابی بصیر به نقل از امام محمد باقر (ع) که در مستدرک از کتاب عاصم بن حمید روایت شده آمده که زمین بدون صاحب

(۱) کفایة الاحکام / ۷۶.

(۲) جواهر ۱۶۷/۲۱ و حاشیه مکاسب / ۵۳.

از انفال است. ^(۱)

اما اگر اجمالاً به ملک درآمدن زمین معلوم باشد، ولی شک در این باشد که آیا مال عموم مسلمانان است یا مال اشخاصی به خصوص؟، اینجا این دواصل با یکدیگر تعارض می کنند، در آن صورت زمین از مصادیق مجهول المالک می گردد، و مصرف آن هم این است که صدقه داده شود و اختیار آن بدست امام است؛ و اگر مراد از صدقه دادن در مال مجهول المالک معنای عام صدقه باشد بطوری که شامل خرج کردن در مصارف هشتگانه ای که از جمله آنها راههای خیر (مصالح عمومی) است، دیگر اشکالی باقی نمی ماند، زیرا خرج کردن در مصالح عمومی خرج در مصرف مشترك است، ولی اگر چنین چیزی مراد نباشد احتیاط آن است که به فقیری داده شود که اقدام به برپائی بعضی از مصالح عمومی می نماید.

و بنا بر صریح کابلی و غیر آن چنانکه خواهد آمد، امام می تواند انفال را واگذار نموده و بر آن نیز مالیات قرار دهد.

و شاید از ادله ای که بر امضاء اعمال جائز از جانب ائمه (ع) نسبت به شیعیانی که مبتلی به اینگونه حکومتها هستند و نیز اینکه ائمه (ع) اجازه داده اند که در این سنخ امور با سلطان جائز معامله امام عادل بشود، بتوان استفاده نمود خراجی را که سلاطین جور از بابت این زمینها به شیعه می دهند درست باشد چنانچه به آنان اجازه تصرف در خراج و مقاسمه و زکات را داده اند. و این نکته ای است شایان توجه.

ششم: در مکاسب شیخ اعظم آمده است:

«به همان دلایل که «مفتوحة عنوة» بودن زمین ثابت می شود، محیة بودن زمین به هنگام فتح هم ثابت می شود. و با شک در محیة بودن زمین، اصل، عدم آن است گرچه الآن آن را محیة یافته باشیم؛ به دلیل «اصل عدم حیات

(۱) مستدرک الوسائل ۱/ ۵۵۳ باب ۱ از ابواب انفال حدیث ۱.

در هنگام فتح» بنابراین مسئله بیشتر زمینهای محیة بلاد مفتوحة عنوة دچار اشکال می شود. (زیرا اگر زمان فتح، موات باشد، جزء انفال است نه مال مسلمین)

بله آنچه که از این زمینها در دست کسی که ادعای ملکیت آن را دارد یافت شود حکم به ملکیت وی بر آن زمین می شود. اما اگر در دست سلطان یا کسی که از سلطان گرفته یافت شود حکم به «خراجیه» بودن زمین نمی شود، چون دست سلطان بر زمینهای خراجیه نیز دست تجاوز کارانه است. وزمینی هم که کسی ادعای ملکیت بر آن را ندارد و مردّد بین مسلمین و مالک خاص باشد در حقیقت مردّد است بین امام (که وارث ترکه شخص بدون وارث است) و بین غیر امام، در آن صورت در رابطه با وضعیت چنین زمینهایی باید به حاکم شرع مراجعه شود و حاکم شرع وظیفه دارد در اجرتی که از بابت زمین می گیرد، یا قرعه بیندازد تا معین شود مال مربوط به «مسلمانان» است و «یا شخص امام» و یا آن را در مصرفی که مشترک بین موارد ذکر شده است خرج نماید، مثل اینکه به فقیری که به جهت اقدام و قیام او به انجام بعضی از مصالح مسلمین مستحق انفاق از بیت المال است بدهد.^(۱)

ظاهر کلام مرحوم شیخ انصاری - قدس سره - این است که میراث کسی که وارث ندارد برای شخص امام است، در حالی که چنین مالی همانطور که روایات فراوانی بر آن دلالت دارد از انفال بوده، و انفال هم مال امام بعنوان این که امام است می باشد (عنوان امامت) نه مال شخص امام، و به عبارت دیگر: اینها از اموال عمومی است که امام عهده دار آن می باشد و می تواند در آنچه صلاح می بیند مصرف نماید، و بزودی در جای خود این مسأله را مورد پژوهش قرار خواهیم داد. هفتم: و نیز در مکاسب آمده است:

«بدان که ظاهر روایات بر مالکیت مسلمین بر همه زمین عراق که زمین

«سواد» نامیده می شود. دلالت دارد، بدون اینکه مقید به زمینهای آباد باشد، پس باید براین حمل شود که همه آن زمینها در هنگام فتح آباد بوده است ... بنابر این اینکه گفته شده: «شهرهای جدید عراق، مثل بغداد و کوفه و حله و مشاهد مشرفه اسلامی در دوران اسلام بنا شده و با جنگ فتح نشده و ثابت هم نیست که زمین آن را مسلمانان به عنوان غنیمت مالک شده باشند، و آن مقدار هم که با جنگ فتح شده و با زور از کفار گرفته شده، منهدم شده است.» چنین سخنی خالی از اشکال نیست، چون زمین «مفتوحة عنوة» مختص به زمینهای ساختمان شده نیست تا اینکه گفته شود آنها منهدم گردیده، بنابر این وقتی که شهرهای ذکر شده و آنچه که تعلق به آنها دارد از قبیل روستاها، مفتوحة عنوة نباشد دیگر کدام زمین عراق که ۳۶ میلیون جریب اندازه آن است مفتوحة عنوة می باشد؟! و نیز بطور عادی بعید است که شهر مدائن آخر عراق باشد تا آنچه خارج از آن قرار داشته موات و غیر آباد خوانده شود.^(۱)

قبلاً گذشت که اطلاق کلمه «سواد» بر زمینهای عراق به اعتبار درختان و نخلهای خرمای آن سرزمین بوده است، و اطلاق این کلمه، بر اینکه همه زمین عراق دارای درخت و آباد بوده است دلالت ندارد. زیرا ممکن است از باب اضافه جزء به کل باشد نه از باب اضافه صفت به موصوف. [به عنوان اینکه یک قسمت آن آباد بوده همه آنرا سرزمین سواد نامیده اند.] البته چون زمینهای عراق زمینهای هموار و نرم بوده که بین دونه‌ر بزرگ دجله و فرات واقع شده بوده، خود سبب حدس قوی است به اینکه بیشتر زمینهای عراق در هنگام فتح گرچه با کشاورزی، آباد بوده است، چون آبادانی زمین تنها به احداث بنا و ساختمان نیست.

و احتمال اینکه همه مشاهد مشرفه و شهرهایی که در زمان ما در عراق موجود

است تماماً در زمینهای ایجاد شده باشد که در هنگام فتح موات بوده اند خیلی بعید بنظر می رسد. و این مطلبی است واضح و روشن. و لکن اینکه مرحوم شیخ انصاری - قدس سره - در تأیید کلامشان مساحت عراق را ۳۶۱ میلیون جریب بیان نمودند چیز عجیبی است، زیرا مساحت عراق خیلی بیش از این مقدار است:

در کتابی مربوط به جغرافیا که اخیراً به چاپ رسیده بنام «گیتا شناسی» مساحت زمین عراق را ۴۳۸۴۴۶۱ کیلو متر مربع بیان نموده و از جغرافی عراق هم، چنین نقل شده.

و در اعلام المنجد: مقدار آن را ۴۴۸۷۴۲۱ کیلو متر مربع تعیین نموده. بنابراین اگر هر جریب راهزار متر در نظر بگیریم چنانکه معروف هم همین است، بنابر اندازه اول مقدار مساحت زمین عراق / ۴۳۸۴۴۶۰۰۰ جریب می شود، و بنابر اندازه دوم ۴۴۸۷۴۲۰۰۰ جریب می شود.

البته ممکن است این مقدار مساحت نقل شده، مخصوص آن قسمت از زمینهای عراق باشد که در مجاورت سرزمین حجاز بوده است که در ابتداء، فتح شده، ولی عراق فعلی شامل شهرهای کردنشین نیز می باشد.

در هر صورت احتمال بیرون بودن شهرهای آباد امروز عراق از زمینهایی که در هنگام فتح آباد بوده اند خیلی بعید به نظر می رسد.

ولکن در کتاب بیع حضرت استاد امام خمینی - [طاب ثراه] آمده است:

«بنابر آنچه که بیان شد زمین اعتبار مقدسه و دیگر زمینهایی که در زمان خلفاء و سایر حکمرانان بعد از آنها، زیر عنوان همان اصل باقی است که قبلاً بیان کردیم و آن اصل این بود که تمام زمین برای امام است و هر کس که آن را آباد نماید برای اومی شود، پس دیگر در این زمینها اشکالی باقی نمی ماند. و توهم اینکه علم اجمالی وجود دارد که مقدار زیادی از زمینهای عراق قبل از فتح آباد بوده است پس باید از همه آنها پرهیز شود، توهم ناصحیح است، چون مقدار زیادی از این شهرها آباد بود نشان در زمان فتح بطور تفصیل معلوم

است، و آن شهرهایی است که در صدر اسلام معروف بودند و در تمامی کتابها و تواریخ نامشان برد، شده است، و مانیز بیش از آنچه گفته شده آگاهی نداریم. [بنابر این علم اجمالی وجود ندارد] این باتوجه به نادیده گرفتن این مسئله است که علم اجمالی در آنجا که بعضی از اطراف خارج از محل ابتلاء باشد، منجز نیست...^(۱)

از آنچه که ماقبلاً بیان کردیم اشکال کلام ایشان نیز روشن است. بنابراین دیگر به تکرار آن نمی پردازیم. اینجا چند فرع دیگر درباره مسئله زمینهای مفتوحه عنوة وجود دارد که آنها را به کتابهای مفصل در این زمینه ارجاع می دهیم و به بعضی از آنها در مبحث انفال اشاره خواهیم داشت. در هر صورت مادر این مسأله از شکل مختصر آن که مناسبت با این کتاب داشت خارج شدیم. از خوانندگان گرامی پوزش می طلبیم.

(۱) کتاب البیع امام خمینی (ره) ۷۶/۳.

جهت هفتم

اسیران جنگ

راغب در مفردات گوید :

«أَسْرُ: بستن با افسار است آنجا که گویند: بستم پالان را. و اسیر را به همین جهت اسیر می نامند، آنگاه همین معنی برای هر گرفته شده و دست و پا بسته شده بکار رفته گرچه با افسار بسته نشده باشد، و گفته شده که جمع آن آساری و أُساری و اُسری است.»^(۱)

اسیر جنگی در همه کشورها و همه زمانها از چیزهایی بوده که جنگجویان نسبت به آن میل زیادی داشته و آن را از مطلوب ترین و نافع ترین غنایم جنگ می شمرده اند.

بلکه چه بسیار قبائلی که بیشتر موارد برای گرفتن اسیر به جنگ و غارت دست می زدند و به منظور زیاد کردن مال و ثروت خود به ضعیفان هجوم می آوردند و آنان را به بندگی و بردگی می گرفتند. و این خصلت زشت و ظالمانه تا نزدیکی زمان ما هم استمرار داشت و کشورهای قدرتمند غربی بر قبایل سیاهپوست در آفریقا باخشونت و قساوت تمام هجوم می آوردند و آنان را به منظور فروش در

(۱) مفردات راغب / ۱۳.

بازارها و یا بکار گرفتن در مزارع و کارخانه‌ها به بردگی می‌گرفتند. و لکن دیدگاه شریعت اسلام نسبت به جنگها و غنایم و اسراء دیدگاه دیگری است که بطور کلی با این روش شوم و نحس تفاوت دارد، و بناء جهاد اسلام بر این نیست که به مسلمانان اجازه دهد ظلم و ستم کنند و برای گرفتن غنیمت و به بردگی کشاندن انسانها و غلبه بر کشورها جهاد نمایند.

بلی، دین مقدس اسلام بر پیروان خود تلاش در جهت گسترش توحید و عدالت و دفاع از حق و انسانیت را واجب نموده است. و وقتی که فرض شود که قدرتهای کافر یا ستمگر در برابر این هدف شایسته و مهم ایستاده‌اند و مال خدا را دست به دست می‌گردانند و بندگان او را به خدمت می‌گمارند در چنین صورتی اسلام بر مسلمانان واجب نموده که در راه خدا جهاد کنند و از حق دفاع نمایند و این جهاد و دفاع هم تحت رهبری پیامبر (ص) یا امامی عادل باشد.

نخستین چارچوب در جهاد اسلامی چنانچه از امام باقر (ع) روایت شده این است که: «دعوت به طاعت خداوند بجای طاعت بندگان، و به عبادت خدا بجای عبادت بندگان و به ولایت خدا بجای ولایت بندگان ... و منظور، دعوت به طاعت بنده‌ای بجای بنده دیگر نیست.»^(۱)

پس در دین اسلام، جهاد برای دعوت به طاعت خدا تشریع شده، و واجب است که تحت نظارت و رهبری پیامبر (ص) یا امام عادل صالح باشد، تا اینکه جنگجویان از موازین شرع و اهداف اصلی و اساسی تشریع جهاد (که همان بسط توحید و عدالت است) تخطی نکنند.

بله، در جنگها و غزوات وجود چیزهایی مانند غنایم و اسیران از نتایج طبیعی آن است، و لکن همه اینها نیز تحت اختیار امام قرارداد شده، و او می‌تواند تمام

(۱) ما عن ابی جعفر (ع): «الدعاء الى طاعة الله من طاعة العباد، والى عبادة الله من عبادة العباد، والى ولاية الله من ولاية العباد ... وليس الدعاء من طاعة عبد الى طاعة عبد مثله.» وسائل ۱۱/۷ باب ۱ از ابواب جهاد العدو حدیث ۸.

غنائیم را در احتیاجات و نیازهای جامعه مسلمین مصرف کند و همانطور که به تفصیل بیان شد چیزی از آن را بین جنگجویان تقسیم نکند، و نیز می تواند اگر صلاح ببیند اسیران را آزاد نماید، چنانکه رسول خدا (ص) در فتح مکه و حنین چنین کردند. و تقسیم کردن غنائیم و اسیران بین جنگجویان یک حکم الزامی نیست.

و اگر اسیران تقسیم هم شوند، هدفی از این تقسیم در نظر گرفته نشده مگر هضم و تحلیل باقی مانده قدرت کفّاری که عناد می ورزند و نیز تقسیم و پخش فرزندان و زنان آنان در میان خانواده های مسلمانان تا به تدریج موازین اسلام را آموخته و شخصیت و ماهیت اسلامی بخود گیرند، و اینکه امکان تجمع و تشکل مجدد و دوباره بر ضد اسلام و حق را پیدا نکنند.

علاوه بر این هدف که در تقسیم اسیران گفته شد، اسلام راههای گوناگونی را نیز برای آزاد ساختن آنان تشریع فرموده، و در موارد بسیار زیاد بعد از اینکه آنان با میل خود رغبت به اسلام پیدا نمودند و تربیت اسلامی یافته و رنگ اسلام بخود گرفتند حکم به آزاد نمودن یا آزاد شدنشان بطور قهری نموده است. [که در ابواب فقهی مشروحاً مطرح است]

از سوی دیگر خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) امر فرموده که به آنان محبت نموده و دلداریشان بدهد و چنین می فرماید: «یا ایها النبی، قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً مما اخذ منکم و یغفر لکم و الله غفور رحیم». یعنی: ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند در دلهای شما خیر و نیکی بداند بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما می بخشد و گناहانی را که مرتکب شدید می آمرزد و خدا آمرزنده ای مهربان است. ^(۱) پیامبر اسلام (ص) و ائمه نیز همواره به معاشرت نیکو با آنان و تلاش برای آزاد سازیشان سفارش فرموده اند.

در روایت است که امیرالمومنین (ع) از درآمد شخصی خود که از راه کار و کوشش بدنی بدست آورده بود هزاربنده را آزاد فرمود.^(۱)

آنچه ذکر شد، همان چیزی است که شریعت اسلام در رابطه با اسیران تشریع نموده است. و عقل و فطرت هم به خوبی آن حکم می نمایند. معیار در این امور هم احکام اسلام و موازینی است که در کتاب و سنت مقرر گردیده، نه آن چیزی که پادشاهان و طاغوت‌های باطل در زمانهای مختلف به اسم اسلام انجام می داده اند.

بر همین پایه است که اسلام اسارت را در جنگها مگر در حق زنان و کودکان قرار نداده چون جنگ با آنان صحیح نیست، و هضم شدن در اجتماع هم بطور قهری بر خوی و سرشت آنان غلبه دارد. و در نزد شیعه به اسارت گرفتن و آزاد کردن با منّ یا فداء^(۲) جایز نمی باشد، مگر بعد از پیروزی مسلمانان و شکست خوردن و ضعیف گردیدن گروه کفار جنگجو، بطوری که خطر تجمع و هجوم مجدد آنان وجود نداشته باشد.

خداوند متعال در سوره انفال می فرماید: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى»^(۳) حتی یسخر فی الارض، تریدون عرض الدنيا و الله یرید الآخرة و الله عزیز حکیم» یعنی هیچ پیامبری حق ندارد از دشمن اسیران جنگی بگیرد تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند، شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای جاویدان را برای شما می خواهد و خداوند عزتمندی داناست.^(۴)

و در سوره محمد (ص) می فرماید: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ

(۱) رجوع کنید به وسائل ۴/۱۶ باب ۱ از ابواب کتاب العتق، حدیث ۶.

(۲) مَنْ: منت گذاردن بر اسیر و آزاد کردن اوست و فداء: مبلغ قابل ملاحظه‌ای بوده که پس از خاتمه جنگ می گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می کردند. (مقرر)

(۳) مراد از اسری مردان جنگی است، چون به بچه‌ها و زنان اسیر نمی گویند بلکه می گویند «سبی» یعنی آنها از اول در حکم اسیر بوده اند. (الف-م. جلسه ۳۷۹ درس)

(۴) انفال/ ۶۷.

حتی اذا اتخستموهم فشدوا الوثاق فاما منّا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو شدید گردنهایشان را بزنید و ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد سپس؛ بر آنان منت گذارید و آزادشان کنید یا از آنان فدیة و غرامت بگیرید^(۱)

از این دو آیه شریفه استفاده می شود که زنده نگه داشتن اسیر، از کفاری که در حال جنگند بدین منظور که بعداً بر آنان منت گذاره شده یا فداء گرفته شود و آزاد گردند ممنوع می باشد، مگر بعد از پیروزی و پیدا نمودن قدرت و سیطره بر آنان یعنی تا جائیکه مسلمانان تعداد زیادی از کفار را کشته و مجروح نمایند و قدرت قیام و تهاجم از آنان سلب گردد.^(۲)

(۱) محمد (ص) ۴۷.

(۲) همانطور که حضرت استاد در تبیین آیه شریفه فرموده اند. منظور از آیه این است که در گرما گرم جنگ نباید حتی یک لحظه از وقت صرف گرفتن اسیر یا کارهای دیگر غیر از سرکوب دشمن شود که این کار احتمال پیروزی را کمتر و احتمال شکست را بیشتر می کند و منظور آیه شریفه این نیست که نیروهای شکست خورده دشمن و اسراء آنان باید قتل عام شوند تا دین خدا پابرجا و استوار گردد و دشمن هم دیگر وسوسه نشود تا به جبهه حق تهاجم کند. زیرا عقل و وجدان همه انسانها حکم می کند که ریختن خون انسانها فقط در وقت ضرورت و به اندازه ضرورت مجاز است و ریختن خون نیروهای شکست خورده و بی حرکت دشمن نه تنها دین خدا را تقویت نمی کند بلکه باعث تضعیف هم می شود و به عکس اگر با این انسانهای ضعیف و در بند برخورد انسانی همراه با عفو و اغماض و احسان شود هم در خود آنان تأثیر مثبت دارد و هم تحسین جهانیان را بر می انگیزد و قلوب آماده در سطح جهان به سوی چنین دینی جذب شده و موجب نفوذ و گسترش بیشتر آن دین می شود، چنانکه عمل بشردوستانه رسول اکرم (ص) پس از فتح مکه و در اوج قدرت با انسانهایی که قبلاً به خون او تشنه بودند و با او سالها جنگیده بودند و عزیزترین عزیزانش را کشته بودند، تأثیر بسیار عظیمی در جذب قلوب و گسترش دین داشت و پیامبر (ص) در مقابل همه این ناجوانمردیها به آنان فرمود: من شما را حتی ملامت هم نمی کنم، بروید که همه آزادید. (مقرّر)

راغب در مفردات گوید:

«گفته شده: ثخن الثی فهو ثخين - آنگاه که چیزی غلظت یابد و حرکت نکند و از رفتن باز ایستد و از همین مقوله است این گفتار که می گوید: آنقدر او را زدم و سبک کردم که زمین گیر شد.»^(۱)

آیه سوره انفال هم بنابر آنچه گفته اند به قصه جنگ بدر ارتباط دارد. و از روایات و سیره هم استفاده می شود که اصحاب پیامبر (ص) در کشتن اسرای بدر یا گرفتن فداء از آنان با هم اختلاف نظر پیدا کردند، و پیامبر (ص) گرفتن فداء را ناخوشایند داشت.^(۲)

در تفسیر علی بن ابراهیم در سوره انفال آمده است:

«وقتی که رسول خدا (ص) نضر بن حارث بن کلدۀ و عقبه بن ابی معیط را کشت انصار ترسیدند که نکند پیامبر (ص) همه اسراء را می خواهد بکشد لذا خدمت پیامبر (ص) آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ما هفتاد نفر از آنان را کشتیم و هفتاد نفر را اسیر نمودیم، آنان قوم تو و اسیر دست تو هستند، ای رسول خدا آنان را به ما ببخش و از آنان فداء بگیر و آزادشان بگردان ...»^(۳)

در کنز العرفان آمده است:

«روایت شده که پیامبر اکرم (ص) از گرفتن فدیۀ از اسرای بدر کراهت داشت، سعد بن معاذ این کراهت را در چهره آن حضرت دید و گفت: ای رسول خدا، این اولین جنگی بود که ما در آن با مشرکان درگیر شدیم و من

(۱) مفردات راغب ۷۵.

(۲) از لحن و ظاهر آیه بخوبی استفاده می شود که عده ای با گرفتن «فداء» و پول از اسیران، در صدد جمع آوری مال دنیا بوده اند (عرض الدنيا...) و هدف خداوند برخورد با این تفکر است، البته با ملاحظه طرف دیگر قضیه که با این که هنوز خطر دشمن حق و عدالت از بین نرفته بوده چرا عده ای بفکر «عرض الدنيا» و پول جمع کردن افتاده اند؟ (مقرر)

(۳) تفسیر علی بن ابراهیم (قمی) ۲۴۷/ (چاپ دیگر ۱/ ۲۷۰).

میل داشتیم اسراء را قتل عام کنیم تا دیگر احدی جرأت نکند به مخالفت و جنگ با شما برخیزد، رسول خدا (ص) فرمود: من هم از آنچه تو کراهت داری کراهت دارم ولی تو دیدی که این قوم چه کردند.

و جماعتی از مخالفین ما مثل احمد بن حنبل و غیره با عنایت به این قصه استدلال کرده اند که اجتهاد در مقابل پیامبر (ص) جایز است، چون گرفتن فداء به دستور وحی نبوده و الا اگر به دستور وحی بود خداوند آن را ناپسند نمی شمرد. جواب این است که: پیامبر (ص) مخیر بود بین کشتن و گرفتن فداء و کشتن سزاوارتر بود و نکوهش پیامبر بخاطر نکشتن کفار بود.^(۱)

در هر صورت حکم این است که زنان کفار و کودکانشان نباید کشته شوند و این حکم مورد اتفاق فقهاست بدون هیچ مخالف و هیچ اشکالی، بلکه اسیر می شوند و حکم آن هم حکم غنایمی است که منتقل می گردد: که امام بعد از برداشتن خمس، آن را تقسیم می کند. بله اگر زنان کافر اقدام به جنگ نمایند کشتن و قتال با آنان نیز جایز است.

و اما نسبت به مردان کافر جنگجویی که اسیر می شوند، فقهاء شیعه تفصیل قائل شده اند بین آن جایی که در حین برپا بودن جنگ اسیر گردند و بین آن جایی که بعد از پایان یافتن جنگ اسیر گردند و فتاوی فقهاء اهل سنت از این تفصیل خالی می باشد. البته فقهای سنت در حکم اسرای بالغ اختلاف دارند.

(۱) کنزالعرفان ۳۶۸/۱. این روایت همانند روایت پیشین از جهت سند مورد مناقشه است. اینگونه احادیث چهره رسول خدا (ص) را چهره خشم و خشونت و انتقام ترسیم می کند که فقط قتل عام کردن اسراء وی را ارضاء و اشباع می کند در حالی که قرآن کریم و تاریخ مدون و مسلم اسلام چهره آن حضرت را چهره رحم و مروت و مردانگی و بشردوستی در بالاترین سطح ترسیم می کند و حدیثی که با سیره قطعی پیامبر اکرم (ص) مخالف باشد قابل اعتماد نیست و کشتن افراد به هنگام درگیری دو سپاه لازمه جنگ است اما کشتن اسیران پس از پایان جنگ چیزی نیست که پیامبر (ص) بر آن عنایت داشته باشد. (مقرر)

دو مسأله قابل ملاحظه

مسأله اول: در حکم زنان و بچه ها:

۱- شیخ در مبسوط می گوید:

«افرادی که اسیر می شوند سه دسته هستند: زنان و بچه ها، افرادی که بلوغ آنان نامشخص است، و افراد بالغ. اما زنان و بچه ها، به مجرد اسیر شدن مملوک می گردند. و اما افرادی که بلوغشان نامشخص است اگر موی خشن اطراف آلت تناسلی آنان روئیده باشد حکم به بلوغ آنان می شود، و اگر موی خشن نروئیده باشد در زمره بچه ها می باشند، چون سعدبن معاذ نسبت به اسیران بنی قریظه به همین نحو حکم کرد و پیامبر (ص) آن را اجازه فرمود.»^(۱)

۲- محقق در شرایع گوید:

«دسته چهارم اسراء هستند. و آنان دو قسمند مردان و زنان. زنان با اسیر شدن مملوک می گردند گرچه جنگ هم برپا باشد، و همچنین است حکم بچه ها. و اگر طفل با بالغ مشتبه گردد، آزمایش می شود، یعنی اگر موی خشن در او روئیده است، بالغ است، و اگر نروئیده باشد و سن او هم معلوم نباشد ملحق به بچه ها است.»^(۲)

اینکه فرموده واجب است بلوغ مورد بررسی قرار گیرد به این مطلب توجه می دهد که به نظر ایشان در شبهات موضوعیه حتی با جریان داشتن استصحاب، باز فحص و جستجو واجب می باشد.^(۳) بله در باب طهارت و نجاست هیچ

(۱) مبسوط ۱۹/۲.

(۲) شرایع ۳۱۷/۱ (چاپ دیگر ۲۴۱)

(۳) در اصول بحثی هست که آیا در شبهات موضوعیه فحص لازم است یا نه؟ در شبهات حکمیّه مسلّم فحص لازم است، اما در موضوعیه آیا فحص لازم است یا نه؟ مثلاً اگر

اشکالی نیست که فحوص و جستجو واجب نیست، چنانکه در محل خود اثبات گردیده است.

۳- و نیز در شرایع آمده است:

«اما زنان و بچه‌ها در زمره غنایم می‌باشند. و اختصاص به غنیمت گیرندگان دارند و خمس در آنها هم برای مستحقین آن می‌باشد.»^(۱)

۴- صاحب جنواهر در شرح عبارت اول شرایع در ذیل قول مصنف که فرمود: «و همچنین است حکم بچه‌ها» گوید:

«یعنی غیر بالغها، بدون اینکه در این حکم مخالفی یافته باشیم چنانکه علامه در منتهی به آن اعتراف نموده، بلکه از غنیه و تذکرة اجماع بر آن نقل شده. و حجت هم همین است، به علاوه روایتی که علامه در منتهی بطور مرسل نقل کرده، که پیامبر (ص) از کشتن زنان و بچه‌ها نهی فرمود، و وقتی که آنان را اسیر می‌کرد بعنوان برده می‌گرفت.

بله، در مالک شدن زنان و بچه‌ها اثبات مفهوم اسارت و غلبه معتبر می‌باشد به دلیل اصل عدم تملک با نبود اسارت و غلبه، پس مجرد نگاه‌انداختن و گذاشتن دست بر آنان و غیر آن از چیزهایی که با آنها اثبات صدق اسارت و غلبه نمی‌شود، در تحقیق ملکیت کفایت نمی‌کند. بله، استمرار غلبه معتبر

من نمی‌دانم مستطیع شده‌ام یا نه، باید مالم را حساب بکنم، بینم به حد استطاعت رسیده یا نه؟ اینجا با اینکه استصحاب موضوعی است معذک این فحوص لازم است، به فرمایش بعضی از بزرگان جایی که آدم علمش توی جیبش هست اینجا را «مالا یعلمون» نمی‌گویند و نمی‌شود استصحاب کرد، با اینکه مجرای استصحاب هست معذک جایی که می‌شود فحوص کرد دیگر «رفع مالا یعلمون» یا «کل شیء لک حلال» نمی‌آید اینجا [اصل برائت و حلیت] نیامده اند تبیل پرور باشند، بلکه شارع خواسته است جایی که انسان سر دو راهی گیر کرده و چاره‌ای ندارد انسان را از تحیر بیرون بیاورد. (الف - م. جلسه ۳۸۰ درس)

(۱) شرایع ۱/۳۲۲ (چاپ دیگر ۲۴۵).

نیست، پس اگر اسیر فرار هم بکند باز باقی در ملک است، مثل صیدی که بعد از غلبه بر او فرار نماید و این بعد از آن است که شارع به سبب غلبه تملک آنان را مباح نموده. بلکه ظاهر این است که بعد از چیره شدن و غلبه، دیگر نیت تملک معتبر نمی باشد، چنانکه در مسئله حیازت و بدست آوردن مباحات همین را قائل شدیم ...»^(۱)

۵- در مغنی ابن قدامة حنبلی آمده است:

«و بطور کلی از اهل جنگ کسانی که اسیر می شوند بر سه قسمند: قسم اول: زنان و کودکان که کشتن آنان جایز نیست و به مجرد اسیر شدن برده مسلمانان می گردند، زیرا پیامبر(ص) از کشتن زنان و کودکان نهی فرمودند. و این حکم اجماعی است. و هرگاه حضرت آنان را اسیر می گرفت، برده قرار می داد.»^(۲)

روایات مسأله:

۱- کلینی به سند صحیح از معاویه بن عمار روایت می کند که، گوید: گمان می کنم معاویه بن عمار از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که امام جعفر صادق(ع) فرمودند: «هرگاه رسول خدا(ص) می خواست سریّه ای^(۳) را به جنگ بفرستد، آنان را می خواند و در پیش روی خود می نشاند، آنگاه چنین می فرمود: حرکت کنید به نام خدا و برای خدا و در راه خدا و بر شریعت رسول خدا(ص)، به کسی خیانت نکنید، افراد را مثله نکنید، و خلف وعده ننمائید، پیرمرد از کار افتاده و بچه ها و زن ها را نکشید، درختی را قطع نکنید مگر اینکه به آن مجبور

(۱) جواهر ۲۱/۱۲۰.

(۲) مغنی ۱۰/۴۰۰.

(۳) «سریّه» دسته های کوچک مسلح بوده که پیامبر(ص) در بین آنان نبوده و برای دفع دشمن فرستاده می شد.

شوید ...»^(۱)

۲- و در فروع کافی به سندی که اشکالی در آن نیست به نقل از امام جعفر صادق (ع) آمده که فرمودند: «رسول خدا (ص) هر وقت سریّه ای را به جنگ می فرستاد فرمانده آن را می خواند و او را در کنار خود و اصحاب را در پیش روی خود می نشاند و آنگاه می فرمود: حرکت کنید به نام خدا و برای خدا و در راه خدا، و بر شریعت پیامبر خدا، به کسی مکر و خیانت نکنید، کسی را مثله نکنید، درختی را قطع ننمائید مگر اینکه به آن احتیاج پیدا کنید، و پیرمرد از کار افتاده و بچه و زن را نکشید و ...»^(۲)

شیخ نیز در تهذیب همین را روایت کرده است.^(۳)

۳- در دعائم الاسلام است که: «روایت شد برای ما از امام محمد باقر (ع) از پدرش، از پدرانش از امیرالمومنین (ع) که رسول خدا (ص) هرگاه لشکر یا سریّه ای را به جنگ می فرستاد، همراهان آن را به تقوای الهی سفارش می کرد ... و می فرمود: جنگ کنید بنام خدا و در راه خدا ... و بچه و پیرمرد سالخورده و زن را نکشید- یعنی: در صورتی که با شما جنگ نمی کنند- و مثله

(۱) عن الكلینی بسند صحیح عن معاوية بن عمار قال: اظنه عن ابي حمزة الثمالي عن ابي عبد الله، قال: «كان رسول الله (ص) اذا اراد ان يبعث سرية دعاهم فاجلسهم بين يديه ثم يقول: سيروا باسم الله و في سبيل الله و على ملة رسول الله (ص) لا تغلوا و لا تمثلوا و لا تغدروا و لا تقتلوا شيخاً فانياً و لا صبيّاً و لا امرأة و لا تقطعوا شجراً الا ان تضطروا اليها. الحديث» وسائل ۱۱/ ۴۳ باب ۱۵ از ابواب جهاد العدو حديث ۲، از کافی ۵/ ۲۷.

(۲) في فروع الكافي بسند لا بأس به عن ابي عبد الله (ع) قال: «كان رسول الله (ص) اذا بعث سرية دعا بأمرها فاجلسه الى جنبه و اجلس اصحابه بين يديه ثم قال: سيروا باسم الله و في سبيل الله و على ملة رسول الله (ص) لا تغدروا و لا تغلوا، و لا تمثلوا و لا تقطعوا شجرة الا ان تضطروا اليها و لا تقتلوا شيخاً فانياً و لا صبيّاً و لا امرأة. الحديث». کافی ۵/ ۳۰ کتاب الجهاد باب وصية رسول الله (ص) و اميرالمومنين (ع) في السرايا، حديث ۹.

(۳) تهذيب الاحكام ۶/ ۱۳۹. كتاب الجهاد باب ما ينبغي لوالى الامام ان يفعله ... حديث ۳.

نکنيد و خيانت نورزيد و خلف «عهده ننمائيد». ^(۱)

مستدرک نیز همین را از دعائم الاسلام روايت نموده است. ^(۲)

۴- در وسائل به سند خویش از سکونی، از امام صادق (ع) از پدرش، از پدرانش (ع) نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: «مشرکین را بکشید، ولی پیرمردها و بچه های آنان را زنده گذارید (نکشید)». ^(۳)

۵- و نیز در وسائل به سند خویش، از حفص بن غياث آمده است که وی از امام جعفر صادق (ع) درباره زنان (مشرکین) پرسش نمود که چگونه جزیه از آنان برداشته و ساقط می گردد؟ گوید حضرت فرمود: «چون رسول خدا (ص) از کشتن زنان و بچه ها در سرزمینی که دشمن در آن می جنگید نهی فرمود مگر اینکه آنان هم بجنگند که در اینصورت هم هر اندازه که امکان دارد و از نفوذ و خلل در صف رزمندگان نمی ترسی، از کشتن آنان خودداری نما ...» ^(۴)

۶- باز در وسائل به سند خویش از ابی البختري، از امام جعفر صادق (ع) از پدرش آمده است که گوید: حضرت فرمود: «رسول خدا (ص) بنی قریظه را

(۱) فی دعائم الاسلام: «روينا عن جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه عن علی (ع) ان رسول الله (ص) کان اذا بعث جيشاً او سرية اوصی صاحبها بتقوی الله ... و قال: اغزوا باسم الله و فی سبيل الله ... و لا تقتلوا و لیداً و لاشيخاً کبیراً و لا امرأه - یعنی: اذا لم یقاتلکم - و لا تمثلوا و لا تغلوا و لا تغدروا». دعائم الاسلام ۱/ ۳۶۹ کتاب الجهاد - ذکر الافعال التي ینبغي فعلها قبل القتال.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۴۹ باب ۱۴ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.

(۳) فی الوسائل بسنده عن السکونی عن جعفر عن ابیه عن آبائه (ع) ان النبی (ص) قال: «اقتلوا المشرکین، و استحيوا شیوخیهم و صبیانهم». وسائل ۱۱/ ۴۸ باب ۱۸ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱۲.

(۴)، فيه أيضاً بسنده عن حفص بن غياث انه سأل ابا عبد الله (ع) عن النساء كيف سقطت الجزية عنهن و رفعت عنهن؟ قال: «لأن رسول الله (ص) نهی عن قتل النساء و الولدان فی دار الحرب الا ان یقاتلن، فان قاتلن ایضاً فامسک عنها ما امکنک و لم تخف خللاً». وسائل ۱۱/ ۴۷ باب ۱۸ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱.

وقتی که عهدشکنی نمودند و جنگ را براه انداختند، کسانی از آنان را که بلوغشان معلوم نبود پیشنهاد نمود که به شرمگاه آنان نگاه کرده شود، اگر کسی را می یافتند که موی زهارش روئیده او را می کشتند، و اگر کسی موی زهارش نروئیده بود او را به بچه ها ملحق می نمودند (نمی کشتند).^(۱)

۷- در دعائم الاسلام^(۲) است که: «از امام جعفر صادق (ع) برای ما روایت شده که بر اساس حکم سعد بن معاذ، بنی قریظه از پناهگاهشان پائین آورده شدند، آنگاه رسول خدا (ص) دستور داد تا سعد بن معاذ حکم کند، سعد حکم کرد به اینکه جنگجویان آنان کشته شوند و بچه هایشان اسیر گردند، رسول خدا (ص) به سعد فرمود: حکم کردی به حکم خدای متعال از فوق آسمانهای هفتگانه». ^(۳)

در المنجد است:

«رقیع [در متن عربی روایت]: بطور عام به آسمان گفته می شود و در عرف پیشینیان به آسمان اول گفته می شد». ^(۴)

۸- در سنن بیهقی به سند خویش از ابن عمر آمده است: «یهود بنی نضیر و

(۱) وفیه ایضاً بسنده عن ابی البختری عن جعفر عن ابیه قال: قال: «ان رسول الله (ص) عرضهم یومئذ علی العانات فمن وجده انبت قتله و من لم یجده انبت الحقه بالذاری». وسائل ۱۱۲/۱۱ باب ۶۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.
(۲) شیخ طوسی (ره) در مبسوط و همینطور علامه در منتهی و تذکرة به دعائم اعتماد داشتند و از آن نقل می کردند، برای اینکه بعضی چیزها را شیخ در مبسوط نقل کرده که ما در غیر کتاب دعائم ندیدیم. (الف-م. جلسه ۳۸۰ درس)

(۳) فی دعائم الاسلام: «روينا عن جعفر بن محمد (ع) ان بنی قریظة نزلوا من حصنهم علی حکم سعد بن معاذ فأمر رسول الله (ص) بان یحکم سعد، فحکم بان تقتل مقاتلتهم و تسبی ذراریهم فقال رسول الله (ص) لسعد: لقد حکمت بحکم الله - تعالی - من فوق سبعة اربعة». دعائم الاسلام ۱/۳۷۷ کتاب الجهاد - ذکر الحکم فی الاساری.

(۴) المنجد ۲۷۵.

قریظه با رسول خدا (ص) جنگ کردند، پیامبر (ص) بنی نضیر را از مدینه بیرون کرد، و بر بنی قریظه منت نهاد و آنان را بر جایشان ثابت نگه داشت تا اینکه بعد از آن بنی قریظه هم با رسول خدا (ص) جنگ نمودند آنگاه حضرت مردان آنها را کشت و زنان و فرزندان و اموال آنان را بین مسلمانان تقسیم نمود به جز عده ای از آنها که به رسول خدا (ص) ملحق شدند حضرت هم به آنها امان داد و اسلام آوردند. ^(۱)

۹- و نیز در سنن بیهقی به سند خویش از عامر بن سعد، از پدرش آمده که سعد بن معاذ بر بنی قریظه حکم کرد که از آنان هر کس که تیغ به عانه اش جاری شد (کنایه از اینکه به سن بلوغ رسید) باید کشته شود و اموال و فرزندان شان هم تقسیم گردد. بعد که آن حکم برای رسول خدا (ص) بیان شد، حضرت فرمود: «بی گمان امروز در میان آنان به حکم خدا حکم کرد حکمی که از بالای آسمانهای هفتگانه می باشد.» ^(۲)

۱۰- باز در سنن بیهقی به سند خویش از ابی سعید خدری، به نقل از سعد بن معاذ آمده است که گفت: من در میان بنی قریظه چنین حکم می کنم که جنگجویان شان کشته شوند و فرزندان شان اسیر گردند. گوید رسول خدا (ص) فرمود: «حکم کردی به حکم صاحب ملک.» و شاید حضرت چنین

(۱) فی سنن البیهقی بسنده عن ابن عمر: ان یهود بنی النضیر و قریظة حاربوا رسول الله (ص) فاجلی رسول الله (ص) بنی النضیر، و اقر قریظة و من علیهم حتی حاربت قریظة بعد ذلك فقتل رجالهم و قسم نسائهم و اولادهم و اموالهم بین المسلمین الا بعضهم لحقوا برسول الله (ص) فامنهم و اسلموا.

سنن بیهقی ۳۲۳/۶ کتاب قسم الفیء و الغنیمه، باب ما جاء فی قتل من رای الامام منهم.
(۲) و فيه ایضاً بسنده عن عامر بن سعد عن ابیه ان سعد بن معاذ حکم علی بنی قریظه ان یقتل منهم کل من جرت علیه الموسی و ان تقسم اموالهم و ذرائعهم. فذكر ذلك لرسول الله (ص) فقال: لقد حکم الیوم فیهم بحکم الله الذی حکم به من فوق سبع سماوات. سنن بیهقی ۶۳/۹، کتاب السیر، باب ما یفعله الذرائی من ظهر علیه.

فرموده: «حکم کردی به حکم خدا.»^(۱)

۱۱ - باز به سند خویش از عطیه قرظی (یکی از افراد بنی قریظه) نقل می کند که گفت: «من هم جزء کسانی بودم که سعد بن معاذ در میان آنان حکم کرد، آنگاه رسول خدا(ص) دستور داد تا جنگجویان بنی قریظه کشته شوند و بچه های آنان اسیر گردند.» گوید: «نوبت به من رسید و پیش من که آمدند ندیدم چیزی مگر اینکه بزودی مرا خواهند کشت، عانه مرا برهنه کردند و دیدند که موی بر آن نروئیده، آنگاه مرا هم جزء اسراء قرار دادند.»^(۲)

۱۲ - باز به سند خویش از نافع است که عبدالله بن عمر به او خبر داد که: «در بعضی از جنگهای پیامبر(ص) دیده شد که زنی کشته شده است، رسول خدا(ص) ناراحت شد و از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود.»^(۳) بیهقی این روایت را از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل نموده است.

۱۳ - باز به سند خویش از ابن عمر است که گوید: «در بعضی از جنگها دیدم زنی کشته شده، پس از آن رسول خدا(ص) از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود.»^(۴) بیهقی این روایت را هم از آن دو کتاب نقل نموده است.

۱۴ - باز در سنن بیهقی به سند خویش از اسودبن سریع آمده است که گوید: خدمت رسول خدا(ص) آمدم و به همراه حضرت با مشرکین جنگ نمودم، به پیروزی دست یافتیم، در آن جنگ مسلمین افراد دشمن را کشتند حتی بچه ها را! خبر آن به رسول خدا(ص) رسید، حضرت فرمود: «برای چه نسبت به قتل

(۱) و فیه ایضاً بسنده عن ابی سعید الخدری و فیه عن سعد بن معاذ انه قال: فانی احکم فیهم ان یقتل مقاتلتهم و تسبی ذراریهم. قال: فقال رسول الله (ص): «حکمت بحکم الملک.» و ربما قال: «حکمت بحکم الله.» سنن بیهقی ۶۳/۹ کتاب السیر، باب ما یفعله بذراری من ظهر علیه.

(۲) سنن بیهقی ۶۳/۹ کتاب السیر باب ما یفعله بذراری من ظهر علیه.

(۳) سنن بیهقی ۷۷/۹ کتاب السیر باب النهی عن قصد النساء و الولدان بالقتل.

(۴) سنن بیهقی ۷۷/۹ کتاب السیر باب النهی عن قصد النساء و الولدان بالقتل.

جمعیتی آنطور از حد و مرز تجاوز گردیده که بچه های آنان هم مورد کشتار واقع شده اند؟ مردی در جواب گفت: ای رسول خدا (ص) اینان فرزندان مشرکین بودند. حضرت فرمود: «آگاه باشید که بهترینهای شما هم از فرزندان مشرکین است.» سپس فرمودند: «بچه ها را نکشید.» این را سه مرتبه تکرار نموده، بعد فرمودند: «هر انسانی بر فطرت پاک متولد می شود تا اینکه زبانش از آن برگردانده شود، پس پدر و مادر او هستند^(۱) که او را یهودی و نصرانی می کنند.»^(۲)

۱۵ - باز به سند خویش از کعب بن مالک، از عمویش از پیامبر (ص) است که وقتی حضرت کسی را بسوی ابن ابی الحقیق فرستاد از کشتن زنان و کودکان نهی فرمود.^(۳)

۱۶ - باز به سند خویش از ابن عباس است که گفت: صعب بن جثامه به من خبر داد که شنید از پیامبر (ص) درباره اهل و عیال مشرکینی که مورد شیبخون واقع می شوند و در این شیبخون به زنان و فرزندان آنان هم تلفاتی وارد می شود سؤال شد، پیامبر (ص) در جواب فرمود: «آنان هم از مشرکین می باشند.» عمرو بن دینار به نقل از زهری^(۴) این جمله را زیاد کرده که حضرت فرمود: «زنان و

(۱) پدر و مادر از باب غلبه می باشد و منظور این است، که هر انسانی روحاً پاک است اما تربیت خارجی است که شخص را منحرف می کند. (الف - م. جلسه ۳۸۱ درس)
(۲) و فیه ایضاً بسنده عن الاسود بن سریع قال: اتیت رسول الله (ص) فغزوت معه، فاصبنا ظفراً فقتل الناس یومئذ حتی قتلوا الذریة، فبلغ ذلک رسول الله (ص) فقال: «ما بال اقوام جاوزهم القتل حتی قتلوا الذریة؟» فقال رجل: یا رسول الله (ص) انما هی (هم خ. ل) ابناء المشرکین. قال: «الا ان خيارکم ابناء المشرکین.» ثم قال: «لا تقتلوا الذریة.» قالها ثلاثاً و قال: «کل نسمة تولد علی الفطرة حتی یعرب عنها لسانها فابواها یهودانها و نصرانها.» سنن بیهقی ۷۷/۹ کتاب السیر باب النهی عن قصد النساء و الولدان بالقتل.

(۳) سنن بیهقی ۷۷/۹ کتاب السیر باب قتل النساء و الصبیان فی التبت ...

(۴) محمد بن مسلم بن شهاب زهری از فقهای مهم سنت است و معاصر حضرت علی بن الحسین (ع) بوده است. (الف - م. جلسه ۳۸۱ درس).

فرزندانشان هم از پدران همان مشرکین اند. ...»

شافعی گوید: سفیان معتقد بود که این سخن پیامبر (ص) که فرمود: «آنان هم از مشرکین می باشند.» مباح بودن قتل آنان را می رساند و حدیث «ابن ابی الحقیق» می تواند ناسخ آن باشد. (ابوعبدالله) گوید: زهری اینطور بود که وقتی حدیث صعب بن جشامه را نقل می کرد به دنبال آن حدیث ابن مالک را هم می آورد. ^(۱)

از حدیث مربوط به شبیخون اینطور استفاده می شود که اگر در جنگ ضرورت اقتضاء کرد که به دشمن شبیخون زده شود اقدام بر آن جایز است، گرچه بطور اجبار موجب تلف شدن تعدادی از زنان و کودکان شود، اما دیگر بر جواز کشتار آنان بصورت عمد دلالت ندارد.

مسألة دوم: حکم اسرای بالغ کفار:

قبلاً گذشت که فقهاء شیعه بین آنجا که جنگ برپا باشد و بین آنجا که آتش جنگ خاموش گردیده باشد فرق می گذارند [به آیات مربوطه و فتاوا توجه نمائید:]

۱ - خداوند متعال در سورة انفال می فرماید: «ما کان لنبی ان یکون له الاسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و الله یرید الآخرة و الله عزیز حکیم» یعنی هیچ پیامبری حق ندارد اسیران جنگی از دشمن بگیرد تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند، شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای جاویدان را برای شما می خواهد و خداوند عزیز و حکیم است. ^(۲)

۲ - و در سورة محمد (ص) می فرماید: «فاذا لقیتم الذین کفروا فضرِب الرقاب حتی اذا ائختموهم فشدوا الوثاق فاما منّا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب

(۱) سنن بیهقی ۷۸/۹ کتاب السیر باب قتل النساء و الصبیان فی التبییت ...

(۲) انفال / ۶۷.

اوزارها» یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید گردنهایشان را بزنید و ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد و بعداً اسیران را یا منت گذاشته و یا با فدیة آزاد خواهید کرد.^(۱)

از ظاهر دو آیه اینطور استفاده می شود که قبل از زمین گیر و بی حرکت ساختن دشمن، نگهداری کسانی که اسیر شده اند جایز نمی باشد.

۳- مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه سورۀ محمد (ص) چنین می گوید:

«در بارۀ معنای آیه اختلاف شده؛ عده ای گفته اند: اسیر گرفتن به دلیل آیه انفال حرام بوده سپس با این آیه حلال گردیده، چون این سوره بعد از سورۀ انفال نازل شد.

پس وقتی که اسیر شدند امام مخیر است بین اینکه منت گذارده آنان را آزاد نماید و یا آنان را در برابر آزادی اسرای مسلمین آزاد سازد، و یا اینکه آنان را در مقابل گرفتن پول آزاد کند و بین اینکه آنان را بکشد و به بندگی گیرد، و این قول شافعی و ابی یوسف و محمد بن اسحاق است.

و عده ای گفته اند امام مخیر است بین سه چیز، منت گذارده آزاد نماید، یا فدیة بگیرد و یا به بندگی بگیرد و حق ندارد بعد از اسیر گرفتن آنان را بکشد، و این قول را حسن گفته است. و در حقیقت ایشان در آیه یک نوع تقدیم و تأخیری قائل شده که در تقدیر چنین می شود: «فَضْرِبِ الرِّقَابَ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْ زَارَهَا»: یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید گردنهایشان را بزنید تا اینکه جنگ پایان یابد، سپس فرموده: «حَتَّى إِذَا أَنْتَمُوهُمْ فَشَدُّوا الرِّبَاقَ فَأَمَّا مَنْ بَعْدَ وَأَمَّا فِدَاءٌ» یعنی جنگ را ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید و بعداً

اسیران را منت گذارده بی فدیہ یا با فدیہ آزاد کنید.

و گفته شده: حکم آیه فدیہ به وسیله این آیه شریفه: «اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم»^(۱) مشرکان را در هر کجا یافتید به قتل برسانید، و همچنین آیه شریفه: «فأما تثقفنهم فی الحرب»^(۲) یعنی: «اگر آنها را در میدان جنگ یافتی آنچنان آنها را در هم بکوب که جمعیت‌هایی که در پشت سر آنها قرار دارند عبرت گیرند» منسوخ گردیده این نظر قتاده و سدی وابن جریر است.

ابن عباس و ضحاک نیز گویند: حکم فدیہ منسوخ گردیده است.

عده ای دیگر گفته اند: حکم فدیہ ثابت بوده و منسوخ نگردیده، این سخن ابن عمر و حسن و عطاء است. گویند: به دلیل اینکه پیامبر (ص) بر «ابی عزه» منت گذارد و او را بدون گرفتن فدیہ آزاد کرد و عقبه بن ابی محیط را کشت و از «اسرای بدر» هم فدیہ گرفت و آزادشان کرد.^(۳)

ازائمه هدی (علیهم السلام) روایت شده که اسراء بر دو قسمند: یک قسم آنها که قبل از تمام شدن جنگ و در حین برپا بودن آتش جنگ اسیر می شوند، درباره آنها امام مخیر است بین اینکه آنان را بکشد یا دست و پای آنان را بطور مخالف قطع نموده و رهایشان کند تا بر اثر خونریزی از بین بروند، و جایز هم نیست بر آنان منت گذارده آزاد نماید یا فدیہ بگیرد و آزاد نماید. و قسم دیگر آنهایی هستند که بعد از اینکه آتش جنگ خاموش شد و کشتار پایان یافت اسیر می شوند، درباره آنها امام مخیر است بین اینکه منت گذارد و آزاد نماید و یا در مقابل گرفتن مال یا در مقابل آزادی اسرای مسلمین آنها را آزاد کند، و بین اینکه آنها را به بندگی گیرد یا گردن آنها را بزند. و در هر دو قسم اگر اسلام

(۱) توبه / ۵.

(۲) انفال / ۵۸.

(۳) مورخین گفته اند که از هفتاد نفر اسیر جنگ بدر از هر نفر چهار هزار درهم فدیہ گرفتند. (الف - م جلسه ۳۸۱ درس)

اختیار کنند همه اینها ساقط می شود و حکم سایر مسلمانان را پیدا می کنند. «حتی تضع الحرب اوزارها» یعنی: و قتیکه اهل جنگ اسلحه شان را بر زمین گذاردند دیگر نباید با آنان جنگ نمود. ابن عباس گفته: یعنی تا وقتی که هیچکس از مشرکین باقی نماند، و مجاهد گفته: یعنی تا وقتی که دینی غیر از دین اسلام باقی نماند...»^(۱)

اینکه ایشان فرمودند افرادی که بعد از تمام شدن جنگ اسیر می شوند زدن کردن آنان جایز است، این حکم با آنچه که مشهور بین فقهاء شیعه است مخالف می باشد چنانکه خواهد آمد.

۴- شیخ در کتاب فی ازخلاف (مسئله ۱۷) گوید:

«اسیر بر دو قسم است: یک قسم آنکه قبل از پایان جنگ اسیر می شود، درباره اینها امام مخیر است بین دو چیز: یا اینکه او را بکشد، یا دست و پای او را قطع نموده ورهایش نماید تا بر اثر خونریزی از بین برود. و قسم دیگر اسیری که بعد از به زمین گذاشته شدن بار جنگ اسیر می گردد، درباره این افراد امام مخیر است بین سه چیز: منت گذاردن، به بردگی گرفتن و فدیہ گرفتن. شافعی گوید: امام مخیر بین چهار چیز است: کشتن، منت گذاردن، فدیہ گرفتن، و به بردگی گرفتن، و تفصیل هم نداده که در بحران جنگ باشد یا بعد از جنگ. ابوحنیفه گوید: امام مخیر است بین دو چیز کشتن و به بردگی گرفتن، نه منت گذاردن و نه فدیہ گرفتن.

ابویوسف و محمد گویند: امام مخیر است بین کشتن و به بردگی گرفتن و معاوضه در مقابل اسرای مسلمان نه در مقابل مال. و همه فقهای عراق اجماع دارند بر اینکه معاوضه در مقابل مال جایز نمی باشد.

دلیل ما: اجماع گروه شیعه و روایات آنان است، که ما روایات را در کتاب کبیر [تهذیب] بیان نموده ایم. و دلالت بر جواز منت گذاردن دارد این آیه

شریفه: «فَضْرِبِ الرِّقَابَ حَتَّى إِذَا انْخَضَوْهُمْ فَشَذَّوْا الْوُثَاقَ، فَمَا مَّا مَنَّا بَعْدَ وَأَمَّا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا» یعنی هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید گردنهایشان را بزنید و ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمایید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد و بعداً اسیران را مَتّ گذارده بی فدیة یا با فدیة آزاد سازید و کسی که ادعا می کند این آیه نسخ شده باید دلیل بیاورد.

زهری از جبیر بن مطعم، از پدرش (محمد بن جبیر از پدرش - البخاری) از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که درباره اسرای بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من می خواست که این اسراء را آزاد کنم آنان را آزاد می نمودم.» در کتاب بخاری چنین نقل شده: «اگر از من می خواست که این بوگندیها را رها کنم، بخاطر او رهایشان می نمودم» در واقع پیامبر (ص) خبر داده که اگر مطعم بن عدی زنده بود بر اسراء مَتّ می گذارد و آنان را آزاد می کرد چون مطعم نزد پیامبر (ص) از آنچنان دست سخاوتمندی برخوردار بود که اگر آزادی اسراء را می خواست، آنان را آزاد می نمود. این روایت بر جواز مَتّ گذاردن دلالت دارد.

ابوهریره روایت کرده که: پیامبر (ص) سریه^(۱) ای را بطرف نجد فرستاد، آنان مردی بنام ثمامة بن اثال حنفی که پیشوای شهر یمامه بود را اسیر کردند و او را آورده به ستونی از ستونهای مسجد بستند، وقتی که پیامبر (ص) بر او گذر کرد به او فرمود: تو درباره ما چه خیال می کنی ای ثمامة! او گفت: نیکی کردن را، اگر بکشی خویشاوندی را کشته ای، (همخون خ. ل) و اگر مَتّ گذاری (انعام کنی خ. ل) بر شکرگزاری مَتّ نهاده ای، و اگر مالی می خواهی آنچه بخواهی به تو داده خواهد شد. پیامبر (ص) او را به حال خود و انهاد و چیزی نگفت. روز دوم بر او گذر کرد ثمامة همان حرفها را

(۱) معنای «سریه» قبلاً گفته شد.

تکرار کرد، حضرت روز سوم هم براو گذرکرد و او همان حرفها را باز تکرار نمود و پیامبر (ص) چیزی نگفت، سپس فرمود: ثمامه را آزاد کنید. او را آزاد کردند و رفت و غسل نمود و برگشت و اسلام آورد، و جریان را برای قوم خود نوشت آنان هم اسلام آوردند. این داستان به روشنی بر جواز منت گذاردن دلالت دارد، چون پیامبر (ص) اورابدون گرفتن چیزی آزاد نمود.

و روایت شده که اباعزة جهنی (جمحی خ. ل) در روز جنگ بدر اسیر شد و به پیامبر (ص) گفت: ای محمد من دارای عیالم بر من منت گذار، حضرت هم بر او منت نهاد به شرط آنکه دیگر به جنگ برنگردد. او وقتی به مکه رفت گفت: من محمد (ص) را مسخره کردم! و هنگام جنگ احد باز به جنگ آمد، پیامبر (ص) از اصحاب خواست که مواظب باشند او فرار نکند، مجدداً اسیر شد، دوباره گنت: ای محمد (ص) من دارای عیالم بر من منت گذار، پیامبر (ص) فرمود: بر تو منت گذارم تا به مکه برگردی و در اجتماع قریش بگوئی: من دوباره محمد (ص) را مسخره کردم؟! مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی شود، آنگاه پیامبر (ص) با دست خویش اورا کشت. این روایت در جواز منت گذاردن صراحت دارد.

و اما دلیل بر جواز آزاد سازی اسیری در برابر آزادی اسرای مسلمان روایتی است که ابوقلابه از ابی مهربان از عمران بن حصین روایت کرده که: پیامبر (ص) یک اسیر کافر را در مقابل گرفتن دو اسیر مسلمان آزاد نمود.

و اما دلیل بر جواز آزاد سازی اسراء در مقابل مال، کاری است که پیامبر (ص) هنگام جنگ بدر انجام داد، حضرت عده ای از کفار قریش را در مقابل گرفتن مال آزاد نمود. وقصه آن هم مشهور است. بعضی گفته اند: هر فردی را در مقابل چهار صد (درهم یا دینار) آزاد نمود؛ ابن عباس گفته در مقابل چهار هزار درهم - و درباره همینها آیه شریفه: «ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یشخن فی الارض... عذاب عظیم» نازل شده است.

باز روایت شده که ابوالعاص شوهر زینب دختر رسول خدا (ص) از کسانى بود که در جنگ اسیر گردید در آن هنگام، زینب در مکه بود وى مالی را برای او فرستاد تا از اسارت نجات پیدا کند، در میان اموال، گردنبندى که از حضرت خدیجه (س) بود قرار داشت وقتى که پیامبر (ص) گردنبند را دید شناخت و نسبت به آن ابراز دلسوزى نمود و به اصحاب خود فرمود: اگر بخواهید مى توانید اسیر دارنده گردنبند را آزاد نمایید و مالش را هم به او برگردانید. اصحاب گفتند: چنین خواهیم کرد. و آن را انجام دادند. این روایت نیز بر آزادى اسیر در برابر گرفتن مال دلالت دارد، چون آنان ابوالعاص را در مقابل گرفتن مال آزاد نمودند آنگاه بر وى منت نهاده و مال را نیز به او برگرداندند. ^(۱)

درباره روایاتی که شیخ طوسی در این مسئله بیان فرموده به سنن بیهقی رجوع نمائید. ^(۲)

۵- در صحیح بخاری به سند خویش از زهرى از محمد بن جبیر از پدرش آمده است که پیامبر (ص) درباره اسرای بدر فرمود: اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من آزادى این بוגندیها را مى خواست آنان را بخاطر او آزاد مى کردم. ^(۳)

۶- در نهایه شیخ آمده است:

«اسراء بردو قسمند: یک قسم آنهاى هستند که قبل از اینکه جنگ بار خود را بر زمین گذارد و آتش آن خاموش شود اسیر مى شوند، اینها را امام جایز

(۱) خلاف ۳۳۲/۲.

(۲) سنن بیهقی ۳۱۹/۶ وما بعد آن، کتاب قسمت الفئ والغنیمه، باب ما جاء فى من الامام... و باب ما جاء فى مفاداة رجال منهم بالمال.

(۳) فى صحیح البخاری بسنده عن الزهرى عن محمد بن جبیر عن ابیه ان النبى (ص) قال فى اسارى بدر: «لو كان المطعم بن عدی حیاً ثم کلمنى فى هؤلاء الثثنى لرتکتهم له.» صحیح بخاری ۱۹۶/۲ کتاب الجهاد، باب ما من النبى (ص) على الاسارى من غیر ان یخمس.

نیست نگه دارد، و مخیر است بین اینکه گردن آنان را بزند یا دست و پای آنان را قطع نموده رهایشان کند تا بر اثر خونریزی بمیرند. و قسم دیگر اسیری است که بعد از به زمین گذاشته شدن بار جنگ اسیر می شود، امام در رابطه با اینها مخیر است بین سه چیز: اگر بخواهد می تواند بر او منت گذارد و آزادش نماید، و اگر بخواهد می تواند او را به بردگی بگیرد و اگر بخواهد می تواند در برابر گرفتن چیزی او را آزاد سازد.^(۱)

۷- شیخ در مبسوط بعد از عبارتی که در مسئله اول از او نقل کردیم (که فرمود: اسراء سه دسته اند یا زن و بچه اند، یا بالغ مشکل، یا بالغ غیر مشکل) اینطور می فرماید:

«و اما کسی که در رابطه با بلوغش مشکل وجود ندارد اگر قبل از پایان یافتن جنگ اسیر شده باشد، امام نسبت به او بین دو چیز کشتن و قطع کردن دست و پا و رها نمودن او تا بر اثر خونریزی از بین برود مخیر است، مگر اینکه اسلام بیاورد که این احکام از او ساقط می شود.

و اگر اسارت بعد از تمام شدن جنگ باشد امام بین سه چیز: فدیة گرفتن، و منت گذاردن و به بردگی گرفتن مخیر است و نمی تواند آنان را بکشد، هر کدام از این سه را امام صلاح دید و برای مسلمین بهره ای داشته باشد انجام می دهد.

و اگر اسلام آوردند این احکام سه گانه از آنان ساقط نمی شود، و فقط حکم کشتن از آنان برداشته می شود نه غیر آن. بعضی گفته اند: اگر اسیر اسلام آورد حکم اسارت از او ساقط می شود، چون عقیل بعد از اسارت اسلام آورد و پیامبر (ص) از او فدیة قبول کرد و به بردگی نگرفت...

و اگر مرد بالغی اسیر شود، اگر از اهل کتاب باشد یا شبیه کتابی بودن در او باشد امام نسبت به او بین سه چیز که بیان شد مخیر است و اگر بت

پرست باشد امام مخیر است بین دو چیز فدیہ گرفتن و منت گذاردن، و برده شدن از او ساقط می گردد. چون او را طبق دین خود نمی توان ملزم به دادن جزیه در مقابل باقی بودن بر دینش نمود^(۱).

این تفصیلی که شیخ در آخر بیان خود فرمود در نهاییه و خلاف ایشان نمی باشد، و دلیلی هم بر آن وجود ندارد. و نبودن جزیه مستلزم برده نشدن نیست، چنانکه در مسئله زنان و بچه های اسیر نیز بین نبودن جزیه بر آنان و برده شدنشان انفکاک وجدائی دیده می شود.

۸- در شرایط آمده است:

«اگر جنگ برپا باشد و مردان بالغ کفار قبل از اسلام آوردن اسیر شوند کشتن آنان حتمیت دارد، و امام مخیر است بین دو چیز: اگر بخواهد می تواند گردن آنها را بزند، و اگر بخواهد می تواند دست و پای آنان را بطور مخالف قطع کند و رهایشان سازد تا بر اثر خونریزی از بین بروند.

و اگر بعد از تمام شدن جنگ اسیر شوند کشته نخواهند شد و امام مخیر بین سه چیز است: منت گذاردن، فدیہ گرفتن و آزاد نمودن و یا به بردگی گرفتن، و اگر بعد از اسیر شدن اسلام بیاورند این حکم نسبت به آنان ساقط نخواهد شد.^(۲)

بطور کلی بین فقهاء ما اختلافی نیست در اینکه اسیر کافر بالغ که در حین جنگ اسیر شده کشتن او حتمی است و نگه داری او حرام می باشد. و اعتبار عقلی نیز به دلیل خطر الحاق مجدد او به لشکر کفار این نظر را همراهی می کند.

و کسی که بعد از تمام شدن جنگ اسیر شده، حکم آن در اختیار امام است، امام می تواند به حسب آنچه که صلاح می بیند بروی منت گذارد و آزاد نماید یا فدیہ بگیرد یا او را به بردگی بگیرد. در منتهی و تذکرة این قول به همه فقهاء شیعه

(۱) مبسوط ۲۰/۲.

(۲) مبسوط ۲۰/۲.

نسبت داده شده است. و مشهورین شیعه این است که اگر کسی بعد از خاموش شدن آتش جنگ اسیر شود کشتن او جایز نیست، گرچه برخی از فقهاء شیعه نیز نسبت به جواز کشتن اوفتوی داده اند، چنانکه شافعی هم به آن فتوی داده است که بزودی بحث آن می آید. صریح قرآن نیز بر جواز ممت گذاردن و فدیة گرفتن دلالت دارد، و دلیلی هم بر نسخ این حکم وجود ندارد، گرچه گفته شده این حکم بوسیله آیاتی که فرمان کشتن کفار را می دهد نسخ گردیده است.

و اطلاق فدیة گرفتن هم آزادی اسراء در برابر مال و هم آزادی آنها در برابر آزادی اسیران مسلمانان را شامل می شود، و چنانچه در عبارت خلاف آمده بود عمل پیامبر (ص) بر هر دوی اینها دلالت دارد. ولی شیخ در خلاف دلیلی برای به بردگی گرفتن اسراء بیان نفرموده است.

روایات مسأله:

علاوه بر آنچه یاد آور شدیم روایات ذیل نیز بر این مسأله دلالت دارد:

- ۱- کلینی در کافی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید روایت کرده که گوید: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود: پدرم فرمود: «برای جنگ (با کفار) دو حکم هست: اول اینکه وقتی جنگ برپاست و بار آن بر زمین گذاشته نشده و دشمن تار و مار نگشته هر فردی از دشمن که در آن حال اسیر شود امام درباره او مختار است: اگر بخواهد می تواند گردنش را بزند و اگر بخواهد می تواند دست و پای او را بطور مخالف قطع کند، بدون اینکه رگ آنرا بسوزاند و او را رها کرده تا آنقدر در خون خود بطپد تا بمیرد. و به همین معنی اشاره می کند این کلام خداوند - عز و جل - «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض، ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم.» یعنی: کیفر کسانی که با خدا و رسول به جنگ برمی خیزند

و در روی زمین دست به فساد می زنند این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنها به طور مخالف (دست چپ با پای راست و بالعکس) بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوائی آنها در دنیا است و در آخرت مجازات بزرگی دارند.»^(۱)

می بینی انتخابی که خداوند برای امام قراردادده در مورد کافر محارب نتیجه اش یک چیز بیشتر نمی باشد و آن هم نابود کردن است (کشتن محارب) و در این حکم، خداوند امام را نسبت به چند چیز مختلف و متفاوت مختار قرار نداده (مانند آزاد کردن و فدیہ دادن). طلحة بن زید گوید به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم منظور از این سخن خداوند - عزوجل - که می فرماید: «اوینفوا من الارض» چیست؟ حضرت فرمود: منظور دنبال کردن و طلب محارب است، به اینکه سواران او را دنبال کنند تا فرار نمایند، اگر سواران او را گرفتند در آن صورت براو حکم می شود به بعضی از احکامی که برای تو توصیف نمودم (اعدام کردن یا به دار آویختن، یا قطع دست و پا بطور مخالف). و حکم دیگر این است که وقتی جنگ بار خود را بر زمین گذاشت و جای پای جنگجویان محکم شد، هر کس که در آن حال اسیر شود و به دست آنان افتد امام درباره او اختیار دارد:

اگر بخواهد بر آنان منت گذارد و رهایشان می کند و اگر بخواهد از آنان فدیہ می گیرد، و اگر بخواهد آنان را به بندگی می گیرد و آنان برده می شوند.

شیخ نیز این روایت را به سند خویش از طلحة بن زید از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است.^(۲)

(۱) مائده / ۳۳.

(۲) مارواه فی الکافی عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن محمد بن یحیی، عن طلحة بن زید: قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: «ان للحرب حکمین: اذا كانت الحرب قائمة لم تضع اوزارها ولم یسخرن اهلها فکل اسیر اخذ فی تلك الحال فان الامام فیہ بالخیار: ان شاء ضرب عنقه، وان شاء قطع یده ورجله من خلاف بغير حسم وترکه یتشخط فی دمه حتی یموت. وهو قول الله - عزوجل -: «انما جزاء الذین

سند روایت تا طلحة بن زید صحیح است و خود طلحة گرچه بُتری^(۱) مذهب می باشد و لکن فقهاء شیعه به روایاتش عمل کرده اند، و شیخ فرموده که کتابش مورد اعتماد است.^(۲)

اینکه امام در روایت فرمود: «وهو الکفر» مرحوم کلینی در حاشیه کتاب کافی می گوید:

«مراد از «کفر» در اینجا: نابود کردن است بطوری که هیچ اثری از آن دیده نشود.

در صحاح گوید: کفر - به فتح - : به معنای پوشاندن است. . و کفرت الشی - به فتح کفرأ: یعنی آن را بگونه ای پنهان نمودی. و همین روایت را شیخ طوسی به سند خویش در تهذیب نقل نموده است. و در تهذیب بجای لفظ «کفر» لفظ

یحاربون الله ورسوله و یبغون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض، ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم. «آلا تری ان المخیر الذی خیر الله الامام علی شی واحد و هو الکفر، و لیس هو علی اشیاء مختلفه. فقلت لابی عبدالله (ع): قول الله - عزوجل: او ینفوا من الارض؟ قال: ذلک الطلب، ان تطلبه الخیل حتی یهرب، فان اخذته الخیل حکم علیه ببعض الاحکام التی و صفت لک.

و الحکم الآخر اذا وضعت الحرب اوزارها و اتخن اهلها فکل اسیر اخذ فی تلك الحال فکان فی ایدیهم فالامام فیه بالخیار: ان شاء من علیهم فارسلهم و ان شاء فاداهم انفسهم و ان شاء استعبدهم فصاروا عبيداً. «وسائل ۵۳/۱۱ باب ۲۳ از ابواب جهاد العدو حدیث ۱. اصول کافی ۳۲/۵ و تهذیب ۱۴۳/۶.

(۱) در مجمع البحرین ۲۱۳/۳ درباره این گروه چنین آمده است: بُتریّ گروهی از زیدیه هستند گفته شده بُتریّ اصحاب کثیر التّوا، حسن بن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عیینه و سلمة بن کهیل و ابوالمقدام ثابت حدادند و اینان کسانی بودند که مردم را به ولایت امیر المومنین (ع) دعوت می کردند، بعد آن را با ولایت ابی بکر و عمر مخلوط نمودند و برای هر سه اثبات امامت می کردند و نسبت به عثمان و طلحة و زبیر و عایشه غضب داشتند. (مقرّر)

(۲) فهرست شیخ / ۸۶.

«الکل» با لام مشدد آمده، و این کلمه چنانکه در قاموس هم بیان شده به معنای شمشیر است.^(۱)

فهره صورت، این روایت دلیل است بر هر دو طرف مسئله (اسارت در بحران جنگ و بعد از خاموش شدن جنگ) و اینکه مراد از کلمه «کفر» روشن نیست ضرری به استدلال به روایت نمی زند، چنانکه استشهاد به آیه محاربه که طبق اطلاقش، هم شامل محارب مسلمان و هم شامل محاربه بدون قتل می شود، ضرری به استدلال به روایت نمی زند.

۲- صاحب وسائل به سند خویش از زهری^(۲) و او از علی بن حسین (ع) نقل می کند که حضرت در حدیثی فرمودند: «هنگامی که اسیری را گرفتی که از راه رفتن عاجز است و همراه خود کجاوه ای هم نداری، او را آزاد کن و به قتل مرسا، زیرا تو نمی دانی که حکم امام درباره او چیست.» و حضرت فرمود: «اسیر هنگامی که اسلام آورد خونش نباید ریخته شود و بعنوان فی [جزاموال عمومی] می گردد.»^(۳)

صدر این روایت بر جواز کشتن اسیر اشعار دارد، ولیکن با اجازه و حکم امام، ولی ذیل روایت بر جواز برده گرفتن وی دلالت دارد.

۳- بیهقی به سند خویش از ابن عباس روایت کرده که: آیه شریفه «ماکان لنبی

(۱) کافی ۳۲/۵ کتاب الجهاد.

(۲) محمد بن مسلم بن شهاب زهری از فقههای سنت و معاصر حضرت علی بن الحسین (ع) بوده است و همان کسی است که در تحف العقول آمده که حضرت علی بن الحسین (ع) نامه ای به او می نویسد: و او را از نزدیک شدن به دستگاه اموی بر حذر می دارد.
(الف-م. جلسه ۳۸۳ درس)

(۳) فی الوسائل باسناده عن الزهری عن علی بن الحسین (ع) فی حدیث قال: «إذا أخذت اسیراً فعجز عن المشی ولم یکن معک محمل فارسله ولا تقتله فانک لاتدری ما حکم الامام فیه.» وقال: «الاسیر اذا اسلم فقد حقن دمه وصار فیئاً.» وسائل ۵۳/۱۱ باب ۲۳ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

ان یكون له اسرى حتى یثخن فی الارض» مربوط به جریان جنگ بدر است که مسلمانان اندك بودند ولی وقتی که زیاد شدند و قدرت آنان بیشتر شد خداوند متعال این آیه را درباره اسراء نازل فرمود: «امامناً بعد و اما فداء» و اینگونه خداوند پیامبر (ص) و مومنین را در مسئله اسراء مختار قرارداد که اگر خواستند آنان را بکشند، و اگر خواستند به بندگی گیرند و یا از آنان فدیة قبول کنند.^(۱)

شاید اصل در مسئله اسیرپیش عرف و متشرعه به بندگی و بردگی گرفتن باشد، و غیر آن از قبیل کشتن یا متّ گذاردن یا فدیة گرفتن احتیاج به دلیل دارد.

بلکه بسا در برخی روایات آمده که برخی افراد کافر حربی که توسط ظلمه به اسارت گرفته می شوند و یا فرزندان کفار حربی که بعضی از ظلمه آنان را به سرقت می برند اینان نیز حکم اسیر را دارند، و علت جواز هم این است که بوسیله اسارت، آنان را از سرزمین شرک به سرزمین اسلام می آورند، یعنی افراد اسیر شده بطور طبیعی در اجتماعات اسلامی هضم شده و کم کم هویت اسلامی کسب می نمایند، [در این رابطه به چند روایت زیر توجه شود:]

الف- در صحیحۀ رفاعۀ نخّاس است که گوید: به حضرت ابی الحسن (ع) (موسی بن جعفر «ع») عرض کردم: رومیها بر صقلب ها حمله می کنند و فرزندان آنان را از دختر و پسر به سرقت می بردند و پسرانشان را اخته می کنند سپس آنها را به بغداد برده و به تجارت می فروشند، شما درباره خریدن آنها چه نظری دارید، در حالی که ما می دانیم آنان به سرقت برده شده و بر آنان بدون اینکه جنگی بینشان باشد هجوم برده اند؟ حضرت در جواب فرمودند: خریدن آنها اشکالی ندارد زیرا آنها را از سرزمین شرک، به سرزمین اسلام آورده اند.^(۲)

(۱) سنن بیهقی ۳۲۴/۶ کتاب قسم الفی والغنیمه، باب ما جاء فی استعباد الامیر.

(۲) فی صحیحۀ رفاعۀ النّخّاس قال قلت لابی الحسن «ع»: ان الروم یغیرون علی الصقلابہ فیسرقون اولادهم من الجوارى والغلمان فیعمدون الی الغلمان فیخسونهم ثم یبعثون بهم الی بغداد الی النجار، فما تری فی شرائهم ونحن نعلم انهم قد سرقوا

در حاشیه کتاب کافی آمده است :

«صقالبه - به صاد وسین - صنفی از مردم سرخ رنگ هستند که بین بلغارستان و قسطنطنیه می زیسته اند»

نکته ای که در صحیححه قابل توجه است اینست که نسبت به سرقت آنان واخته کردن پسران هیچ امضاء و تأییدی از طرف حضرت نیست، بلکه امضاء فقط مربوط به خریدن از آنان می باشد، و این نکته است شایان توجه.

ب- و نیز در خبر لحام است که گوید: از امام جعفر صادق (ع) درباره مردی که دختر شخص مشرکی را می خرد و آن را بعنوان کنیز می گیرد سؤال کردم، حضرت فرمود: «اشکالی ندارد»

ج- و در خبر دیگری از لحام است که گوید: از امام جعفر صادق (ع) درباره مردی که زن شخص مشرکی را خریداری می کند و آن را به کنیزی می گیرد پرسش کردم؟ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد»^(۱)

در این ارتباط باید گفت: خریدن زن مشرک موجب می شود که به سرزمین اسلام پیوندد و کم کم هویت اسلامی را کسب نماید و فرض مسأله این است که پدر یا همسر وی اقدام به فروش او کرده اند، و وادار کردن آنها به چیزی که خود اقدام بر آن نموده اند جایز می باشد، و اصولاً اهل شرك [که با آنها عقد ذمه بسته نشده] حرمتی ندارند به همین دلیل است که چنین عملی نسبت به اهل ذمه جایز نمی باشد، چنانکه در خبر زکریا بن آدم است که گوید: از امام رضا (ع) از اهل ذمه ای که گرسنگی بر آنان روی آورده پرسش کردم که: فردی فرزندش را می آورد و می گوید: این برای تو، به او طعام بده تا برای تو بنده باشد، حضرت

و انما اغاروا علیهم من غیر حرب کانت بینهم؟ فقال: «لا بأس بشرائهم، انما اخرجوه من الشرك الى دار الاسلام». کافی ۲۱۰/۵ کتاب المعیشه باب شراء العقیق

حدیث ۹، وسائل ۲۷/۱۳

(۱) وسائل ۲۸/۱۳ باب ۳ از ابواب بیع حیوان از کتاب تجارت حدیث ۲ و ۳.

فرمودند: «هیچوقت شخص آزاد را خریداری مکن، نه به صلاح تو است و نه به صلاح اهل ذمه.»^(۱)

در هر صورت فقهاء امامیه در مسئله اسیر بالغ، بین اسیری که قبل از زمین گیر شدن دشمن اسیر می شود و بین اسیری که بعد از آن اسیر می شود تفصیل قائل شده اند، نسبت به قسم اول، کشتن یا قطع کردن دست و پای او بطور مخالف حتمیت دارد مگر اینکه اسلام بیاورد، و در قسم دوم امام مخیر است بین سه چیز (مَنْت گذاردن، فدیة دادن، اسیر گرفتن) یا چهار چیز (مَنْت گذاردن، فدیة دادن، اسیر گرفتن، و کشتن) و ما هیچ اثری از این تفصیل در کلمات فقهاء سنت ندیدیم، باینکه چنانچه یاد آور شدیم هر دو آیه شریفه اشعار به این مطلب دارند. ما پیش از این از کتاب خلاق شیخ طوسی و مجمع البیان اقوال فقهای سنت را از نظر گذارانده ایم، اکنون برای تمام کردن فایده، کلام ابن قدامة حنبلی و نیز کلام ماوردی را بیان می کنیم:

ابن قدامة در مغنی گوید:

«بطور کلی از کفار حربی کسانی که اسیر می شوند بر سه قسمند:

اول: زنان و کودکان. که کشتن آنان جایز نیست و به مجرد اسیر شدن، برده مسلمانان می گردند، چون پیامبر (ص) از کشتن زنان و بچه ها نهی فرمود. و این روایت مورد اتفاق همه است. و حضرت هر وقت آنان را اسیر می کرد بعنوان برده می گرفت.

دوم: مردانی از اهل کتاب و مجوسیانی که جزیه در مورد آنها نافذ است که امام نسبت به اینان مخیر بین چهار چیز است: کشتن، مَنْت گذاردن بدون عوض، فدیة گرفتن و برده نمودن.

(۱) فی خبر زکریا بن آدم قال وسأله: (الرضا) (ع) عن اهل الذمه اصابهم جوع فاتاه رجل بولده فقال هذا لك اطعمه وهو لك عبد فقال (ع): «لا تبغ حراً فانه لا يصلح لك ولا من اهل الذمه.» وسائل ۱۳/۲۸ باب ۳ از ابواب بیع حیوان حدیث ۱.

سوّم: مردان بت پرست و غیر آنان از کسانی که جزیه در مورد آنها نافذ نیست. دربارهٔ اینها امام مخیر بین سه چیز است: کشتن، منّت گذاردن و آزاد کردن، و فدیّه گرفتن، اما برده نمودن آنان جایز نیست. و از احمد حنبل جواز برده گرفتن آنها نقل شده است، مذهب شافعی نیز همین است. و آنچه ما دربارهٔ اهل کتاب بیان کردیم اوزاعی و ابو ثور هم همان را گویند، و از مالک هم نقل شده که مثل ما تفصیل قائل است بین اهل کتاب و غیر اهل کتاب. و مالک گفته: منّت گذاردن و آزاد کردن بدون گرفتن عوض جایز نیست، زیرا مصلحتی در آن وجود ندارد، و برای امام انجام آنچه که در آن مصلحت نباشد جایز نیست.

و از حسن و عطاء و سعید بن جبیر نقل شده که کشتن اسراء را مکروه می دانند و گفته اند بر آنان منّت گذاشته شود و آزاد گردند، یا از آنان فدیّه گرفته شود. چنانکه با اسرای جنگ بدر چنین عمل شد. و خداوند متعال هم می فرماید: «اسیران را محکم ببندید تا اینکه جنگ پایان یابد و بعداً اسیران را منّت گذارده بی فدیّه یا با فدیّه آزاد نمایید.» پس بعد از اسارت، اختیار داده شده بین منّت گذاردن و فدیّه دادن نه غیر آن.

و اصحاب رای (مراد ابو حنیفه و پیروان وی) گویند: امام اگر بخواهد گردن آنان را می زند، و اگر بخواهد آنان را به بردگی می گیرد نه غیر آن، و منّت گذاردن و فدیّه دادن جایز نمی باشد چون خداوند متعال می فرماید: «مشرکین را هر کجا یافتید بکشید» و این آیه بعد از این آیه بود که می فرماید: «اسیران را منّت گذارده بی فدیّه یا با فدیّه آزاد نمایید.» و عمر بن عبدالعزیز و عیاض بن عقبه اسیران را می کشتند.

و دلیل ما بر جواز منّت گذاردن و فدیّه گرفتن این گفته خداوند متعال است: «اسیران را منّت گذارده بی فدیّه یا با فدیّه آزاد نمایید.» و دیگر اینکه پیامبر (ص) بر ثمامه بن أثال و ابی عزه شاعر و ابی العاص بن ربیع منّت گذارد

و آزادشان کرد و درباره اسرای جنگ بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من می خواست که این بوگندیها را آزاد کنم بخاطر او آنان را آزاد می کردم.» و اینکه تعدادی از اسرای بدر را که هفتاد و سه مرد بودند آزاد فرمود و در مقابل هر کدام چهارصد (درهم) فدیة گرفت، و روز جنگ بدر یک اسیر مشرک را داد و در مقابل دو نفر فدیة گرفت و صاحب عضباء [عضباء نام شتر پیامبر (ص) بود] را نیز در مقابل دو مرد آزاد نمود.

و اما دلیل بر کشتن این است که پیامبر (ص) مردان بنی قریظه را که بین ششصد تا هفتصد نفر بودند کشت، و روز جنگ بدر هم نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را با شکنجه کشت و اباعزه را در روز جنگ احد به قتل رساند.

و اینها قصه هایی است شایع و مشهور که پیامبر (ص) چندین مرتبه این کارها را انجام داده و همین خود دلیل بر جایز بودن این امور است و چون اجرای هر یک از این شیوه ها نسبت به بعضی از اسراء بیشتر به صلاح می باشد...^(۱)

و در احکام السلطانیة ماوردی آمده است:

«اما اسرای مرد از جنگجویان کفار وقتی که مسلمانان آنان را زنده اسیر نمایند فقهاء درباره حکم آنان اختلاف نظر دارند:

شافعی معتقد است که امام، یا نایب او در امر جهاد، نسبت به اسیرانی که بر کفرشان باقی مانده اند بین چهار چیز مخیر است که هر کدام شایسته تر باشد را اجراء نماید: یا کشتن، یا به بردگی گرفتن، یا آزاد کردن در مقابل گرفتن مال یا گرفتن اسرای مسلمان، و یا منت گذاردن بر آنان و آزاد نمودن بدون گرفتن فداء، ولی اگر اسلام آوردند حکم کشتن از آنان برداشته می شود و امام نسبت به اجراء یکی از سه کار دیگر مختار است.

مالک گوید؛ امام مخیر بین سه چیز است: کشتن یا به بردگی گرفتن یا آزاد کردن در مقابل اسرای مرد نه در مقابل گرفتن مال، و حق منت گذاردن و بدون عوض آزاد کردن ندارد.

ابوحنیفه گوید: امام مخیر بین دو چیز است: کشتن یا به بردگی گرفتن، و حق منت گذاردن و آزاد کردن در مقابل مال را هم ندارد. ...»^(۱)

توجه به چند نکته

لازم است چند نکته را بطور اجمال متعرض شویم:

نکته اول: آیا حکم کشتن اسیران در زمان جنگ در صورتی است که نگهداری آنان خطر آفرین باشد؟

ممکن است گفته شود: قطعی بودن حکم کشتن اسراء در صورت برپا بودن جنگ، مخصوص وقتی است که در نگه داری آنان خطر جمع شدن و هجوم مجدد آنان باشد، چنانکه در جنگهای صدر اسلام چنین بود، چون امکانات در آن زمان خیلی محدود بود و بر مسلمانان حفظ اسراء به هنگام برپائی جنگ مشکل بود، و در هر زمانی که چنین وضعی باشد کشتن اسراء به جهت جلوگیری از خطر احتمالی بناچار قطعی است.

و ممکن است همین مطلب از این آیه شریفه: «حتى یثخن فی الارض» تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند»^(۲) و همچنین از آیه شریفه: «حتى اذا ائختموهم» جنگ را ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید.»^(۳) استفاده شود زیرا غرض زمین گیر کردن دشمن و ضعیف نمودن

(۱) احکام السلطانية / ۱۳۱.

(۲) انفال / ۶۷.

(۳) محمد (ص) / ۴.

اوست بطوریکه دیگر قدرت تعرض و هجوم نداشته باشد.

حال اگر فرض کردیم که مسلمانان در شرایطی دارای قوت و قدرت باشند و امکاناتشان هم برای نقل و انتقال اسیران و نگه داری آنان زیاد باشد و کشتن اسراء هم اثری در تقویت مسلمین و تضعیف دشمنانشان نداشته باشد، در چنین صورتی آیات و روایات بسا نسبت به کشتن آنها انصراف دارد و جایز است نگهداری شوند، بلکه ممکن است گاهی زیادی اسراء، خود موجب تسلیم شدن دشمن و تواضع و انعطاف آنان در مقابل مسلمین شود.

جصاص در احکام القرآن به همین نکته اشاره دارد، آنجا که در تفسیر سوره محمد می گوید:

« خداوند متعال به پیامبر (ص) دستور داده که باکشتن، دشمن رازمین گیر کند و بر پیامبر (ص) اسیر گرفتن را ممنوع نموده مگر بعد از خوار کردن و سرکوب نمودن آنان، و این دستور خدا به پیامبر (ص) در وقتی بود که عدد مسلمانان کم بود و عدد دشمنانشان از مشرکین زیاد بود، پس هنگامی که مسلمانان مشرکین رازمین گیر کردند و پاکشتن و پراکنده کردن خوارشان نمودند در آن صورت نگهداریشان جایز می باشد، پس تا وقتی که این وضع و شرایطی که مسلمانان صدر اسلام داشتند در میان مسلمین وجود داشته باشد واجب است که این حکم ثابت بماند. »^(۱)

در تفسیر المنار پیرامون تفسیر آیه سوره انفال آمده است:

« هنگامی که دو لشکر باهم برخورد کردند بر ما واجب است در کشتن دشمنان متهای کوشش را بکار بریم بدون اینکه منجر به ضعف ما و برتری آنان شود، و این کشتن دشمنان قبل از استحکام مادرزمین با آنچنان عزت و قوتی است که باعث ترس دشمنان شود، بطوریکه وقتی آنان را در میدان جنگ باکشتن و مجروح کردن زمین گیر کردیم و برتری ما بر آنان محقق گردید، در آن

صورت است که اسیر گرفتن را ترجیح می دهیم و در آیه سوره محمد (ص) به محکم بستن اسیران از آن تعبیر شده است

زیرا در چنین صورتی اسیر گرفتن آنان از باب رحمت است و جنگ هم بعنوان ضرورت قرار داده شده، مقدار آن هم به اندازه ضرورت روا می باشد. در کشتن و ریختن خون نباید درنده خوئی کرد و در انتقام و زور لذتی نیست. ^(۱)

پیش از این نیز خبر بیهقی به سند خویش از ابن عباس رایاد آور شدیم که درباره آیه شریفه: «ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض» گوید: «و آن روز جنگ بدر بوده و مسلمانان اندک بودند، وقتی که زیاد شدند و قدرت آنان بیشتر شد خداوند متعال این آیه را درباره اسراء نازل فرمود که: «اما منّا بعد و اما فداء...» بر اسیران منّت گذارده بی فدیة یا با فدیة آنان را آزاد نمائید. «پس خداوند پیامبر (ص) و مومنین را در مسئله اسراء مختار قرار داد که اگر خواستند آنان را بکشند، و اگر خواستند به بندگی گیرند و اگر خواستند با گرفتن فدیة آنان را آزاد سازند. ^(۲)

نکته دوم: آیا کشتن اسیران پس از خاموش شدن جنگ جایز است؟

اشاره کردیم که مشهور بین فقهاء شیعه این است که کسانی که بعد از زمین گیر شدن دشمن و پایان جنگ اسیر می شوند، امام بین منّت گذاردن و فدیة گرفتن و به بردگی گرفتن آنان مخیر است روایت طلحه [روایت شماره «۱» از روایات پیشین] هم بر آن دلالت داشت و بیشتر فقهاء تصریح کرده اند که در چنین صورتی کشتن آنان جایز نمی باشد، و محقق اردبیلی در مجمع البرهان ادعا می کند که در این حکم اختلافی نیست، بلکه از ظاهر تذکرة و منتهی چنین برمی آید که

(۱) المنار ۸۴/۱۰.

(۲) سنن بیهقی ۳۲۴/۶ کتاب قسم الفی والغنیمه باب ما جاء فی استعباد الاسیر.

اجماعی است.

ولکن برخی از فقهاء شیعه بر جواز کشتن وی تصریح دارند؛ چنانکه شافعی هم به کشتن فتوی داده، پس تخیر در چهار امر واقع می شود:

شیخ طوسی در تفسیر آیه سوره محمد (ص) در کتاب تبیان گوید:

« چیزی که فقهاء شیعه روایت کرده اند این است که: اگر اسیر قبل از تمام شدن جنگ به اسارت گرفته شود...»

ولی اگر بعد از تمام شدن جنگ و کشتار، اسیر شود امام بین منت گذاردن و فدیہ گرفتن، چه در مقابل مال، یا در مقابل گرفتن اسیر مسلمان از دشمن، و بین برده نمودن و زدن گردن آنان مخیر است.

و اگر اسراء قبل از پایان جنگ یا بعد از آن اسلام آورند این حکم از آنان ساقط می شود و حکم مسلمان را دارند.^(۱)

و مانند همین مطلب از تفسیر مجمع البیان قبلاً بیان شد که به ائمه هدی (علیهم السلام) نسبت داده بود، رجوع نمائید.^(۲)

قاضی ابن براج در مهذب گوید:

«اگر امام بخواهد می تواند آنان را بکشد و اگر بخواهد می تواند فدیہ بگیرد، و اگر بخواهد می تواند بر آنان منت گذارد، و اگر بخواهد می تواند آنان را به بردگی گیرد.»^(۳)

بنابراین بزرگان فقهاء شیعه هم کشتن را جایز می دانند.

بله، ممکن است بشود کلام شیخ طوسی و مرحوم طبرسی - قدس اسرارهما - را به غفلت و سهو قلم نسبت داد، زیرا ما در این زمینه به روایتی از ائمه اثنی عشر (ع) که مشتمل بر تخیر امام بین چهار شیوه باشد برخورد نکردیم، و شیخ

(۱) تفسیر تبیان ۵۹۲/۲

(۲) مجمع البیان ۹۷/۵ (جزء ۹)

(۳) مهذب ۳۱۶/۱

هم چنانکه گذشت درسه کتاب فتوایی خود (نهایه، مبسوط، خلاف) فتوی به تخییر بین سه شیوه داده است نه چهار شیوه.

در هر صورت ممکن است احتمال داده شود که اسیر کافر را می توان کشت به چند دلیل:

[۱-] اینکه گفته شود: کافر سرکشی که در مقابل اسلام ایستاده و خداوند متعال هم طبق این آیه شریفه: «اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم- مشرکین را هر جایافتید بکشید» و غیر آن از دیگر آیات، خون او را هدر دانسته، چگونه ممکن است به مجرد اسیر شدن خونس محترم گردد؟ با اینکه هنوز اسلام نیاورده و توبه هم نکرده است، بلکه بر همان کفر و عناد و سرکشی خود باقی است؟ علاوه بر اینکه پیروزی مسلمانان در یک جنگ بخصوص، موجب از بین رفتن خطر هجوم آنان در آینده نمی شود در حالی که او بر همان کفر و عناد خود باقی باشد، بلکه ممکن است با اسیر شدن و شکست خوردن کینه و عناد او زیاده تر هم بشود.

و اما اینکه خداوند متعال فرمود: «فاماناً بعد و اماناً بعد» شاید مقصود از این جمله بیان این باشد که کشتن اسیران بعد از زمین گیر شدن دشمن حتمیت ندارد. و خداوند متعال منت گذاردن و فدیة گرفتن را به جهت شدت این توهم که این دو کار ممنوع است بیان نموده. پس بیان این دو برای از بین بردن شبهه ممنوعیت آنها از ذهن متوهم است، بنابراین، کلام در اینکه منت گذاردن و فدیة دادن حتمیت دارد ظهور ندارد. و کشتن را هم بطور کلی نفی نمی کند. چنانکه برده گرفتن را نیز نفی نمی کند.

و شاید امام در وجود اسیر یک قوه و تصمیم و کینه ای نسبت به اسلام و مسلمین می بیند و در او روح نافرمانی و فسادگری را مشاهده می کند، به طوری که به هیچ وجه در اجتماع مسلمین هضم نخواهد شد، که در چنین صورتی صلاح نیست چنین اسیری در میان مسلمانان باقی بماند.

خبر طلحه نیز گرچه ظهور در این دارد که تخییر بین سه شیوه است نه چهار شیوه، ولیکن در نفی کشتن صریح نیست که بتواند با شواهدی که بعداً می‌آید و بر جواز کشتن دلالت دارد معارضه کند بلکه ممکن است خبر طلحه نیز بر رفع این توهم آن که سه شیوه ممنوع است حمل شود، چون در قسم اول (اسارت قبل از پایان جنگ) به حتمیت کشتن حکم کرده بود.

[۲-] پیامبر اکرم (ص) نیز هنگام جنگ بدر عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث را کشت، و ظاهراً این عمل پیامبر (ص) بعد از تمام شدن جنگ بوده است. در صحیحہ حلبی از امام صادق (ع) است که فرمودند: «رسول خدا (ص) هیچگاه با شکنجه کسی را نکشت غیر از یک نفر: آن هم عقبه بن ابی معیط بود. به ابی بن ابی خلف نیز نیزه زد که بعد از مدتی مرد.»^(۱)

و اباعزة جمحی را بعد از اینکه برای مرتبه دوم در جنگ احد اسیر شد به قتل رساند.^(۲)

و فقهاء شیعه بین اسارت بار اول و دوم فرقی نگذاشته اند، در روایت طلحه نیز فرقی در این مورد گذاشته نشده است.

[۳-] دیگر اینکه چون رسول خدا (ص) بنی قریظه را محاصره کرد، آنان به هر چه سعد بن معاذ حکم کند رضایت دادند و به این نحو جنگ پایان یافت و دشمن زمین گیر شد، آنگاه سعد بن معاذ حکم کرد که جنگجویان از بنی قریظه کشته شوند و اموال و فرزندان آنان تقسیم گردد، پیامبر اکرم (ص) هم در حق سعد فرمود: «بی گمان امروز در میان آنان به حکم خدا حکم کرد حکمی که از بالای آسمانهای هفتگانه است.»^(۳)

(۱) وفي صحیحۃ الحلبی عن ابی عبد اللہ (ع) قال: «لم یقتل رسول اللہ (ص) صبراً قط غیر رجل واحد: عقبه بن ابی معیط. وطعن ابی بن ابی خلف فمات بعد ذلک.» وسائل ۱۱/۱۱۳ باب ۶۶ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.

(۲) رجوع کنید به سنن بیهقی ۶/ ۳۲ کتاب قسم الفی والغنیمه باب ما جاء فی من الامام...

(۳) سنن بیهقی ۶۳/۹ کتاب السیر، باب ما یفعله بذراری من ظهر علیه.

[۴-] شاید خبر این البختری نیز بر همین داستان دلالت داشته باشد، چنانکه گذشت.^(۱) این داستان بین مورّخین شایع است، و بنا بر آنچه که روایت شده در این واقعه حدود ششصد یا هفتصد نفر از یهود کشته شدند.

علامة در تذکرة در رابطه با مسئله تحکیم می گوید:

«اگر حکم به کشتن مردان و اسیر شدن زنان و بچه ها، و به غنیمت درآمدن مال حکم کرد، اجماع علماء بر این است که حکم او ناهمذ می باشد، مثل قضیة سعد بن معاذ.»^(۲)

گوئیم: چگونه است که برای حکم، حکم به کشتن آنان جایز می باشد ولی برای امامی که بصیرت وی نسبت به اشخاص و مصالح بیشتر است جایز نمی باشد؟ و کسی که خونس محترم است به اختیار خود مهدور الدم، نمی گردد،^(۳) مگر اینکه گفته شود: اینان چون با پیامبر (ص) عهد و پیمان بسته بودند و سپس خیانت کردند این جزای خیانت آنان بود. و این نکته ای است شایان توجه.

ولکن بعد از همه این حرفها مخالفت با مشهور [که کشتن اسیر را بعد از پایان جنگ جایز نمی دانند] مشکل است، مگر اینکه عنوان دیگری بر آن منطبق گردد که مجوزی برای کشتن باشد، ولی در هر حال احتیاط چیز خوبی است مخصوصاً در رابطه با دماء و فروج و اموال.

نکته سوّم: آیا تخیر در سه شیوه یا چهار شیوه منحو به اسیران اهل کتاب است؟ گفته شده: مخیر بودن امام بین سه شیوه یا چهار شیوه اختصاص به اسرای اهل کتاب دارد، اما غیر آنان از دیگر مشرکان و بت پرستان و دیگران که جزیه در (۱) وسائل ۱۱/۱۱۲ باب ۶۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲. این روایت ششمین روایت از روایات باب است که پیش از این گذشت.

(۲) تذکرة ۴۱۸/۱.

(۳) یعنی اسیر که خونس محترم است چگونه اگر به اختیار خود، حکمیت را پذیرفت خونس مباح میشود و «حکم» میتواند حکم قتل او را بدهد؟

موردشان نافذ نیست به بردگی گرفتن آنان جایز نیست، و این تفصیل قبلاً در کلام ابن قدامة گذشت. و از مبسوط نیز سخن شیخ بیان شد که فرمود:

«اگر مرد بالغی اسیر شود، اگر اهل کتاب باشد یا شبیه کتابی بودن در او باشد [مانند مجوس] امام نسبت به او بین سه چیزی که بیان شده مخیر است، ولی اگر بت پرست باشد امام بین فدیة گرفتن و منت گذاردن مخیر است و نمی توان او را به بردگی گرفت چون او مانند مرتد، بواسطه جزیه بر دینش باقی نمی ماند.^(۱)

علامه در کتاب «مختلف» بعد از نقل این کلام از مبسوط شیخ می گوید: «این سخن حق است.»^(۲)

ابن حمزة نیز در «وسیله» به تفصیل بین اهل ذمه و غیر آنان فتوی داده است.^(۳)، و لکن شیخ طوسی در «نهایة وخلاف» و همچنین محقق در «شرایع» بین اهل ذمه و غیر آنان تفصیل قائل نشده اند، چنانکه بیان آن قبلاً گذشت.^(۴) در تذکرة آمده است:

«این تخییر در هریک، از اصناف کفار ثابت است، و فرقی نمی کند از کسانی باشند که بواسطه جزیه بر دینشان باقی می مانند مثل اهل کتاب یا از آنان نباشند. مثل کفار حری، شافعی نیز همین را قائل است، چون کافر اصلی همانی است که با اسلام می جنگد لذا برده نمودن او مثل اهل کتاب جایز است، و حدیث امام جعفر صادق (ع) هم عام است و هر اسیری را شامل می شود.» سپس علامه کلام شیخ را در مبسوط نقل نموده و آنگاه می گوید:

«ابو سعید اصطخری هم همین را قائل است. و از احمد حنبل هم دور روایت

(۱) مبسوط ۲/ ۲۰.

(۲) مختلف ۱/ ۳۳۳ کتاب الجهاد.

(۳) وسیله ۲۰۲ و در جوامع الفقهیه ۷۳۲.

(۴) رجوع کنید به ص ۲۵۹ و بعد آن، از همین کتاب.

نقل شده و ابوحنیفه گوید: برده نمودن کفار غیر اهل کتاب از عَجَم جایز است و از عرب خیر، و شافعی هم در قدیم همین را قائل بود.

شیخ طوسی بر عدم جواز برده نمودن غیر اهل کتاب بدینگونه دلیل آورده که بر امام جایز نیست که بواسطه جزیه آنان را بر دینشان باقی بدارد پس جایز نیست آنان را بعنوان اسیر نگه دارد، و ما این ملازمه را قبول نداریم زیرا کلام ایشان بامسئله زنان و بچه‌های اسیر رد می شود، چراکه اینان اسیر می شوند ولی جزیه نمی دهند. ^(۱)

مانند همین مطلب را ایشان در منتهی آورده است. ^(۲)

مراد علامه از حدیث امام صادق (ع) همان خبر طلحة بن زید است که قبلاً بیان شد. و نظر قوی تر این است که بین اهل کتاب و غیر آنان در جواز برده گرفتنشان فرقی نیست، دلیل آن هم اطلاق روایات و بیشتر فتاوی فقهاء است.

نکته چهارم: آیا تخییر امام، تخییر دل بخواه است یا تخییر مصلحت؟

قبلاً از مبسوط شیخ بیان شد که فرمود:

«هریک از این سه: (مَتّ گذاردن، پرداخت فدیّه، برده گرفتن) را اگر امام صلاح و نفع مسلمین ببیند انجام می دهد. ^(۳)»

و در تذکرة آمده است:

«این تخییر، تخییری است از روی مصلحت و اجتهاد، نه یک تخییر دل بخواه، پس وقتی امام مصلحت را در یکی از این شیوه ها دید همان را بر او تعین پیدا می کند و عدول از آن هم جایز نیست. ولی اگر همه مصلحتها در یک سطح قرار داشتند و مساوی بودند در اینجا امام مخیر است مطابق دلخواه خود

(۱) تذکرة ۱/۴۲۴.

(۲) منتهی ۲/۹۲۷.

(۳) مبسوط ۲/۲۰.

عمل کند. و مالک گوید: کشتن سزاوارتر است. ^(۱)

مانند همین مطلب نیز در منتهی آمده است ^(۲)

علامة در تذکرة در مقام بیان علت هریک از این چهار شیوه گوید:

«بی گمان هریک از این شیوه های چهارگانه در بعضی اسراء گاهی بهتر از دیگر شیوه هاست: بدون شک اسیری که نسبت به مسلمانان قدرت و کینه دارد کشتنش سودمندتر و نگهدارنش زیان آورتر است. و اسیر ضعیف و ثروتمندی که قدرت بر جنگ ندارد، فدیة دادن او برای مسلمین بهتر است، و اسیری که نسبت به اسلام خوش بین بوده و امید به اسلام آوردنش هست، منت گذاردن و آزاد کردنش سزاوارتر است، و اگر امیدی هست که بامنت گذاردن بر او، دشمن هم بر اسرای مسلمین منت گذارند این شیوه پسندیده تر است، و یا اسیری که با خدمتش نفعی حاصل می شود و مسلمانان از ضرر او در امان هستند مانند زنان و بچه ها در این صورت به بردگی گرفتن او سزاوارتر است. و امام نسبت به این مصالح آشناتر است، و در این باره حق اظهار نظر کاملاً با او است.» ^(۳)

مانند همین مطلب در منتهی نیز آمده است. ^(۴)

علامة در این دو کتاب (تذکرة و منتهی) به تخییر بین سه شیوه (منت گذاردن، فدیة گرفتن و اسیر نمودن) فتوی داده ولی نسبت به کشتن تصریح به عدم جواز و بلکه ادعای اجماع فقهاء شیعه را بر آن دارد اما در مقام بیان علت، کشتن را نیز آورده است پس بناچار باید آن را یا به سهو قلم ایشان حمل نمود یا اینکه مراد کشتن کسی است که قبل از پایان جنگ اسیر شده و یا اینکه علامة از باب مماشاة با طرفداران این قول، این نظر را فرموده است.

(۱) تذکرة ۱/۴۲۴.

(۲) منتهی ۲/۹۲۸.

(۳) تذکرة ۱/۴۲۴.

(۴) منتهی ۲/۹۲۷.

ابن قدامة حنبلی درمغنی گوید:

«بی گمان هر شیوه ای از این شیوه ها نسبت به برخی اسراء شایسته تر است، اسیری که دارای قدرت بوده و نسبت به مسلمانان کینه دارد و نگه داشتش برای مسلمین ضرر دارد، کشتن او بهتر است، و اسیرضعیفی که دارای مال و ثروت زیاد می باشد فدیة دادن او بهتر است، و اسیری که نسبت به مسلمانان حُسن نظر دارد و بامنت گذاردن براو امید می رود که اسلام آورد یا به مسلمانان کمک می کند تا اسرایشان را آزاد کنند و از آنها پشتیبانی کند. و اسیری که با خدمتش مورد استفاده واقع می شود و مسلمین از شر او در امان هستند نگهداری او بهتر است، مثل زنان و بچه ها. و امام نسبت به تشخیص مصلحت آگاهتر است پس سزاوار است که به اختیار او گذاشته شود.»^(۱)

از این کلمات استفاده می شود که تخییر در نزد اهل سنت تخییر مصلحت می باشد. ولیکن شیخ طوسی در خلاف و نهایة و همچنین محقق در شرایع تخییر را مطلق ذکر کرده اند، چنانکه قبلاً بیان شد. و روایت طلحه نیز از این جهت مطلق است.

مگر اینکه گفته شود: تخییری که برای امام است به عنوان این است که امام مسلمین و سرپرست و ولی آنان است و به جهت عصمت و عدالت است که اسلام در امام معتبر دانسته، پس بناچار تخییر، به تخییر در چیزی که مصلحت مسلمانان در آن است منصرف است زیرا اقتضای ولایت امر چنین چیزی است، علاوه بر اینکه چنین تخییری [که دائر مدار مصلحت اسلام و مسلمین باشد نه دل خواه امام] با احتیاط مطابقت دارد،

نکته پنجم: اگر به اسیر به عنوان غنیمت بنگریم آیا حق غانمین است؟

صاحب جواهر گوید:

«اگر امام به بردگی گرفتن یا آزاد نمودن اسیر در مقابل گرفتن مال

را اختیار نمود، شکی نیست که چنین اسیری از غنایمی محسوب می شود که حق غانمین است، چنانکه علامه و شهید اول و دوم و غیر آندو به آن تصریح فرموده اند. و بین تخییر امام نسبت به آنچه که غنیمت باشد مثل برده گرفتن و قبول فدیة که هر دو غنیمت هستند یا غیر آن [نظیر کشتن اسیر و یا آزاد کردن او که این دو مصداق غنیمت نیستند] و بین حق غانمین منافاتی نیست، بعد از اینکه امام از خود مومنان به آنان سزاوارتر است. و با این فرض که امام اسیر را به اعتبار مال بودن به بردگی گرفته و یا در مقابل آزادی وی فدیة دریافت کند حق غانمین هم به آن تعلق می گیرد مثل مسئله اولیاء قصاص که در صورت قبول دیه در درجه اول بدهکاریهای مقتول و غیر آن به دیه تعلق می گیرد.^(۱)

قبلاً در اوائل بحث غنایم گذشت که تقسیم در غنیمت حتمیّت ندارد، بلکه امام در صورتی که صلاح ببیند می تواند آن را ببخشد و هبه نماید، و نیز می تواند با آن احتیاجات را برطرف کند اگرچه همه آن در احتیاجات^(۲) مصرف شود، پس برای چه این حکم در فدیة و برده جاری نشود؟

نکته ششم: [نقش اسلام آوردن اسیر در مجازات وی]

قبلاً از مبسوط شیخ طوسی بیان شد که فرمود:

«اگر اسراء اسلام اختیار کنند احکام سه گانه از آنان برداشته نمی شود، فقط کشتن از آنان برداشته می شود.

برخی گفته اند: اگر اسلام بیاورد برده شدن نیز ساقط می گردد، زیرا عقیل بعد از اسیر شدن اسلام آورد، و پیامبر اکرم (ص) از او فدیة گرفت و او را به بردگی نگرفت.^(۳)

(۱) جواهر ۱۲۷/۲۱.

(۲) چون رتبه تقسیم و تخمیس بعد از برطرف نمودن احتیاجات است. (الف - م. جلسه ۳۸۶ درس)

(۳) مبسوط ۲/۲۰.

و گذشت که محقق در شرائع فرمود: «اگر بعد از اسارت اسلام بیاورند این حکم از آنان ساقط نمی شود.»^(۱) یعنی حکم به شیوه های سه گانه [مَنّت گذاردن، فدیّه گرفتن و اسیر نمودن] و در مغنی ابن قدامة آمده است:

«اگر اسیر اسلام بیاورد در آن حال برده می گردد و تخییر برداشته می شود و حکم او حکم زنان می گردد، شافعی نیز دریکی از دو قولش همین را قائل است، و در قول دیگری گوید: کشتن از او ساقط است و امام بین شیوه های سه گانه مخیر است، به دلیل اینکه روایت شده که اصحاب پیامبر (ص) مردی از بنی عقیل را اسیر کردند، وقتی پیامبر (ص) از کنار او گذر می کرد به پیامبر (ص) گفت: ای محمد، برای چه من دستگیر شده ام اکنون جلودار حاجیان اسیر شده است؟ حضرت فرمود:

به سبب گناه هم پیمانان از طائفه ثقیف دستگیر شده ای، آنها دو نفر اصحاب مرا اسیر کرده اند. وقتی پیامبر (ص) از آنجا گذشت او نداء داد ای محمد، ای محمد، حضرت فرمود: چه کار داری؟ گفت: من مسلمانم، حضرت فرمود: «اگر با اختیار خود شهادت به وحدانیت خداداده ای به همه رستگاری دست پیدا کرده ای.» و پیامبر (ص) او را با دو مرد اسیر معاوضه کرد. صحیح مسلم نیز این را روایت کرد است، و علت اینکه پیامبر (ص) او را فدیّه داد این بود که با اسلامش حکم کشتن از او ساقط گردید، و باقی شیوه ها به همان شکل خود باقی ماند.»^(۲)

در منتهی آمده است:

«اسیر اگر بعد از اسارت مسلمان شود اجماعی است که کشتن از او برداشته می شود، چه قبل از پایان جنگ اسیر شده باشد چه بعد از آن. و ما مخالفی در این قول نمی

(۱) شرایع ۳۱۸/۱ (= چاپ دیگر ۲۴۲).

(۲) مغنی ۴۰۲/۱۰

شناسیم، به دلیل این سخن پیامبر(ص) که فرمودند: «دستوردارم که بامردم بجنگم تا وقتی که بگویند: لا اله الا الله، و قتی آن را گفتند احترام خون و مالشان از جانب من محفوظ است، جز موارد اجرای حق و عدالت.»^(۱)

و شیخ طوسی از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از علی بن الحسین امام زین العابدین(ع) روایت کرده که فرمود: «اسیر وقتی که اسلام بیاورد خونس محترم است و «فی» می گردد.»^(۲)

سپس علامه متعرض اقوال فقهاء سنت شده و قصه آن مرد از بنی عقیل را همانطور که از مغنی نقل شد بیان نموده است.^(۳)

حدیثی را که علامه در منتهی از پیامبر(ص) روایت کرده، بیهقی آن را به سند خویش از بخاری و مسلم روایت نموده و آن دویه سند خویش از ابی هریره و او از پیامبر(ص) روایت کرده اند که نقل بیهقی با نقل علامه کمی تفاوت دارد رجوع نمائید.^(۴) و باز قصه آن مرد از بنی عقیل را بیهقی از صحیح مسلم روایت کرده است.^(۵) و در تذکرة آمده است:

«اگر اسیر بعد از اسارت اسلام بیاورد اجماعی است که کشتن از او برداشته می شود.» سپس علامه به دنبال این مطلب مانند آنچه را در منتهی آمد بیان نموده است.^(۶)

(۱) امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا: لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا منی دماهم و اموالهم الا بحقها.

(۲) قوله (ص): «امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا: لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا منی دماهم و اموالهم الا بحقها.» و روی الشیخ عن عیسی بن یونس، عن الاوزاعی عن الزهری عن علی بن الحسین (ع) قال: «الاسیر اذا اسلم فقد حقن دمه و صار فیتاً.» و سائل ۵۳/۱۱ باب ۲۳ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲. (۳) منتهی ۹۲۸/۲.

(۴) سنن بیهقی ۱۸۲/۹ کتاب الجزیه باب من لا تؤخذ منه الجزیه من اهل الاوثان.

(۵) سنن بیهقی ۳۲۰/۶ کتاب قسم الفی و الغنیمه، باب ما جاء فی مفاداة الرجال منهم بمن اسرنا، و ۷۲/۹ کتاب السیر باب جریان الرق علی الاسیر و ان اسلم...

(۶) تذکرة ۴۲۴/۱.

خلاصه کلام و نتیجه

اشکال و اختلافی نیست که بعد از مسلمان شدن اسیر، کشتن او جایز نیست، چون روشن است که با آوردن اسلام، خونس محترم است، و به دلیل آنچه که در «منتهی وتذکره» بیان شد از اجماع و دو حدیثی که نقل گردید، و در این جهت بین کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود یا بعد از آن فرق نیست.

و اما نسبت به غیر کشتن از دیگر شیوه ها گوئیم: اگر اسارت بعد از تمام شدن جنگ باشد ظاهر این است که امام بین شیوه های سه گانه مخیر است، و شیخ طوسی در «مبسوط» و محقق در «شرایع» به این فتوی داده اند، چنانکه گذشت. صاحب جواهر گوید:

«در این مسئله اختلاف قابل توجه ای نیافتم، بلکه مسئله بدون اشکال است به دلیل اصل و اطلاق روایت.»^(۱)

مراد ایشان از اصل، استصحاب حکم اسارت، قبل از اسلام آوردن است و منظور از اطلاق، اطلاق خبر طلحه و نیز خبر زهری نسبت به برده گرفتن است. و آنچه از مبسوط گذشت که پیامبر (ص) عقیل را با گرفتن فدیة آزاد کردند و او را به بردگی نگرفتند بر عدم جواز برده نمودن اسیر مسلمان دلالت ندارد، زیرا شاید پیامبر (ص) فدیة دادن را از این جهت اختیار کرد که آن یکی از اطراف تخییر او بود و آن را سزاوارتر می دید.

و اما کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود، سپس اسلام بیاورد چه بسا بشود درباره او نیز قائل به تخییر بین شیوه های سه گانه شد.

(۱) جواهر ۱۲۸/۲۱. می توان به صاحب جواهر اشکال کرد که چطور اصل و اطلاق را در عرض یکدیگر ذکر کرده، بلکه اصل را اول ذکر فرموده، در صورتیکه «اطلاق خبر» اماره است و تا اماره باشد نوبت به اصل نمی رسد، چون موضوع اصل، شک و تحیر است. (الف - م. جلسه ۳۸۶ درس).

و برای جواز به بردگی گرفتن اسیر مسلمان به «اطلاق خبر زهری» استدلال شده (چون اطلاق خبر شامل اسیر قبل از پایان جنگ و اسیر بعد از پایان جنگ می شود)، و برای جواز فدیة گرفتن به روایتی که قبلاً بیان شد که «پیامبر (ص) مردی از بنی عقیل را که اسلام آورده بود در مقابل دو اسیر از اصحاب خود آزاد نمود» استدلال شده. و برای جواز منت گذاردن به «قاعده اولویت» استدلال شده، به این معنی که فقهاء نسبت به کسی که اسیر شده و اسلام هم نیاورده منت گذاردن را جایز می دانند، پس بطریق اولی نسبت به اسیری که مسلمان شده جایز می باشد، چنانکه در جواهر آمده است.

ولکن ممکن است نسبت به استدلالی که به «خبر زهری» و خبر «مفاداة» شد، مناقشه شود به اینکه در این دو خبر شرائط حجیت جمع نیست، وثابت هم نشده که اسارت آن مرد از بنی عقیل قبل از پایان جنگ بوده باشد (چون اگر چنین چیزی ثابت شود که اسلام او قبل از پایان جنگ بوده است، این مانع از اسارت او خواهد شد)، و به بردگی گرفتن مسلمان هم اهانت به اوست، و اصل هم در هر انسانی حریت اوست. و دیگر اینکه مقام مورد بحث (کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود و سپس اسلام بیاورد) با کسی که بعد از جنگ اسیر شده قابل قیاس نیست زیرا کسی که بعد از جنگ اسیر شده و بعد مسلمان شده، اسلام او بعد از تعلق حق بردگی بر او واقع شده اگر چه به نحو تخییر هم باشد، پس حق بردگی که جلوتر بر وی واقع شده استصحاب می شود، و این بخلاف مقام مورد بحث است که حق بردگی بعد از مسلمان شدن به او تعلق گرفته است.

فدیة گرفتن مسلمان هم خلاف اصل حریت و خلاف حرمت اسلام است، زیرا فدیة گرفتن فرع بر این است که حقی نسبت به او پیدا شود و با آوردن اسلام، حقی بر او ثابت نیست. علاوه بر اینکه برگرداندن مسلمان به کفار بعنوان فدیة هم باعث ضرر زدن به مسلمان و خطری برای دین اوست، مگر اینکه آن مسلمان در میان کفار دارای قبیله و عشیره ای باشد که مانع از ضرر رساندن کفار به

اوباشند. در هر صورت احتیاط اقتضاء می کند که بر همان مَنّت نهادن و آزاد نمودن اکتفا شود.

یادآور می شویم که برای اسراء احکام زیادی است که فقهاء در کتب مفصل فقهی به آن پرداخته اند، احکامی مانند حکم کسی که اسلام می آورد و بعد اسیر می شود، حکم مرد مشرک یا کتابی که اسیر شده و دارای همسری است که اسیر نشده، حکم طفلی که بدون پدر و مادرش اسیر شده، حکم جدایی انداختن بین فرزند و پدر یا مادرش، و غیر آن از دیگر فروع. که بحث پیرامون این فروع در این کتاب نمی گنجد و پژوهشگران در این زمینه رابه کتابهای گسترده فقهی که در این زمینه نگارش یافته ارجاع می دهیم. ولله الحمد والمِنَّة.

جهت هشتم

غنایم و اسرای اهل بغی

[بغی چیست و باغی کیست]؟

صاحب جواهر در معنای بغی می فرماید:

«معنای لغوی بغی: از حد تجاوز کردن، ستم نمودن، برتری جستن و چیزی خواستن است. و معنای آن در عرف متشرعه: بیرون رفتن از طاعت امام عادل است به شکلی که بعداً توضیح آن داده می شود. و مناسبت بین معنای آن در عرف متشرعه و بین همه معانی لغوی «بغی» روشن و واضح است. گرچه ظهور لغت «بغی» در معنای ظلم کاملتر است.»^(۱)

اینطور به نظر می آید که همه معانی «بغی» به همان معنای اول یعنی از حد تجاوز کردن، برمی گردد. حتی معنای خواستن و طلب هم، «بغی» نامیده نمی شود مگر وقتی که از حد وسط و میانه تجاوز شود. و ممکن است همه معانی به معنای خواستن و طلب باز گردد که مراد در اینجا این باشد «بغی» یعنی: تجاوزخواهی و ستم طلبی.

ظاهر این است که «بغی» و احکام مربوط به آن شرعاً اختصاص به تجاوز امت

بر امام عادل ندارد، گرچه این مورد از آشکارترین مصادیق بغی است، دلیل آن، عموم آیه مربوط به «بغی» است و نیز بعضی از روایاتی است که وارد شده است: (۱)

خداوند متعال در سوره حجرات می فرماید: «و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین.» یعنی: هرگاه دو گروه از مومنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی از این دو بر دیگری تجاوز و ستم نماید، شما با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طایفه طبق عدالت صلح برقرار نمائید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. (۲)

پس حکم جنگ و قتال در آیه شریفه به صفت «بغی» تعلق گرفته است. و تعلیق یک حکم بر صفتی اشعار به این دارد که وجود آن صفت علت تشریع حکم است، بلکه علاوه بر اشعار، دلالت بر علیّت و صف برای حکم می کند. پس دانسته شد که ملاک در وجوب قتال یا جواز (۳) آن تحقق صفت «بغی» و تجاوز

(۱) آنچه فقهای شیعه و سنی در مفهوم بغی مطرح کرده اند که همان طغیان بر امام عادل است، از باب اینکه در سه -جنگ امیرالمؤمنین (ع) (جمل و صفین و نهروان) بر امام عدل طغیان شد، شیعه مسئله امام را مطرح می کند و فقهاء سنت هم چون امیرالمؤمنین (ع) را خلیفه مسلمین می دانند آن سه جنگ را منشأ قرار داده اند و در فقه بحث «بغاة» را به آن حساب آورده اند، ما می خواهیم توسعه دهیم و بگوئیم ملاک آیه شریفه است که فقهاء عنوان «بغاة» را از آن گرفته اند. (الف - م. جلسه ۳۸۷ درس)

(۲) حجرات (۴۹) / ۹.

(۳) این جواز به جهت شبهه ای است که فعلاً نخواستیم بحث آن را مطرح کنیم و آن این است که ممکن است کسی از آیه، وجوب را نفهمد، بلکه بگوید «امر»، در مقام توهم خطر است یعنی در حقیقت آیه می فرماید: اگر دو طایفه با هم اختلاف پیدا کردند از

است، حال فرقی نمی‌کند این بغی از جانب طایفه‌ای بر طایفه دیگر یا دولتی بر دولت دیگر، یا طایفه‌ای بر امام عادل، یا از جانب حاکم ظالم و سربازانش بر امت و ملت خود باشد و طایفه بر سه نفر و بیشتر از آن صادق بوده بلکه طبق آنچه که در تفسیر آیه شریفه: «ولیشهد عذابهما طائفة من المومنین»^(۱) طایفه بر دو نفر و یک نفر نیز صادق است. و مرحوم طبرسی در مجمع البیان روایتی که در آن طایفه بر یک نفر هم صادق است را به نقل از امام محمد باقر (ع) روایت کرده است.^(۲) علاوه بر اینکه اصلاً حکم دائرمدار وجود علت است که همان «بغی» باشد. و شاهد بر عام بودن حکم بغی است روایتی که در رابطه با نزول آیه «بغی» وارد شده، در مبسوط شیخ آمده است:

«گفته شده که آیه در رابطه با دو مرد که با یکدیگر نزاع می‌کردند نازل شده. و گفته شده در رابطه با دو طایفه نازل گشته و آن وقتی بود که پیامبر (ص) در حال سخنرانی بودند که منافقی بنام عبدالله بن سلول به نزاع با حضرت پرداخت، آنگاه گروهی به کمک او درآمدند و گروهی دیگر بر ضد او به کمک پیامبر (ص) برخاستند، پیامبر (ص) بین آنان صلح برقرار نمود، که بعد این آیه نازل شد. و آن دو طایفه: اوس و خزرج بودند.»^(۳)

و در مجمع البیان آمده است:

«سعید بن جبیر گفته: آیه فوق در رابطه با اوس و خزرج نازل شده است، آن هنگام که بین آنان نزاع در گرفت و با چوب و کفش همدیگر را زدند. و

اول دست به شمشیرشدن غلط است، اول مسئله اصلاح را باید مطرح کرد، اما اگر اصلاح صورت نگرفت آنوقت می‌توانید دست به شمشیر شوید، ولی چون بحث ما روی جنبه مالی اهل بغی است فعلاً نمی‌خواهیم مسئله جنگ را مطرح کنیم. (الف - م. جلسه ۳۸۷ درس).

(۱) نور (۲۴)/۲.

(۲) مجمع البیان ۴/۱۲۴ (جزء ۷).

(۳) مبسوط ۷/۲۶۲، کتاب قتال اهل بغی.

گفته شده آیه درباره گروه عبدالله بن ابی بن سلول از خزرج و گروه عبدالله بن رواحه از اوس نازل شده است. ^(۱)

پس بطور کلی در آیه شریفه که اساس حکم «بغی» است اسمی از امام نیست، ولیکن هر جنگ و نزاعی در خارج توقف بر وجود امام یا فرمانده ای که جنگجویان را رهبری کند و کار و سخن آنان را سر و سامان بدهد دارد. و قهراً وجود امام شرط «وجود» است نه وجوب، به این معنی که بدون امام، امکان دفع طغیان وجود ندارد پس انتخاب و تحصیل امام واجب است نه اینکه وجود امام شرط وجوب باشد بطوری که تا او نباشد حکم وجوب دفع طغیان هم نباشد، چنانکه قبلاً در بحث جهاد پیرامون شرط «وجود» و «وجوب» مطالبی بیان شد رجوع نمائید. ^(۲)

و فقهاء از لفظ «بغی» در آیه شریفه اسم «بغاة» را برای کسانی که بر امام خروج کنند گرفته اند. و نزد فقهاء شیعه «بغی» صفتی است مذموم که بدون اشکال حرام است، بر خلاف بعضی از فقهاء (سنت) که برای تصحیح عمل صحابه، آن را بر «اجتهاد اشتباه گونه» حمل کرده اند.

و اما اینکه در آیه شریفه از طایفه باغی به مؤمن تعبیر شده (طائفتان من المومنین) بر یک نحو مجاز در تعبیر حمل می شود که به اعتبار در نظر گرفتن حال طایفه باغی قبل از بغی است، یا به ملاحظه اعتقادی است که باغی دارد (که خود را مؤمن می داند)، و یا به جهت این است که بین فسق و بعضی از مراتب ایمان منافاتی نیست. و این نکته ای است شایان توجه.

پس مقام مورد بحث نظیر این گفتار خداوند است: «و انّ فریقاً من المومنین لکارهون، یجادلونک فی الحق بعد ماتبیین کاتما یساقون الی الموت و هم ینظرون...» خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (بسوی جنگ بدر) در

(۱) مجمع البیان ۵/ ۱۳۲ (جزء ۹).

(۲) رجوع کنید به جلد اول عربی از همین کتاب صفحه ۱۲۵.

حالی که بعضی از مؤمنان کراهت داشتند، و با اینکه می دانستند این فرمان خداست، باز با تو مجادله می کردند، گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ خویش را با چشم می نگرند.»^(۱)

اختلافی نیست که مقصود از مؤمنان در این آیات منافقین هستند.

[کیفیت برخورد با اهل بغی و شرایط آن:]

در مبسوط شیخ طوسی آمده است:

«جنگ با اهل بغی واجب نمی شود و حکم باغی به آنان تعلق نمی گیرد مگر با وجود سه شرط: اول: بغی کنندگان دارای قوه و قدرتی باشند که دست برداشتن آنان از بغی و طغیان و متفرق نمودنشان ممکن نباشد مگر با خرج کردن پول و مجهز نمودن لشکر و جنگ با آنان. اما اگر یک طایفه کمی باشند و مکر و حيله آنان هم ضعیف باشد دیگر اینان از اهل بغی محسوب نمی شوند. اما عملی که عبدالرحمان بن ملجم انجام داد و امیرالمؤمنین (ع) را شهید نمود نزد فقهای شیعه کفر محسوب می شود و تفسیر و توجیه او نفعی برای او ندارد، و فقهاء سنت معتقدند که گرچه ابن ملجم تأویل و توجیهی برای خود داشت اما در اجتهاد خود خطاء کرد و کشتن او از باب قصاص واجب بوده است.

دوم: اینکه از تحت سلطه امام بیرون بیایند و از او جدا گردند و به شهر یا صحرایی رو آورند. اما اگر با امام باشند و در تحت سلطه او قرار گیرند دیگر اهل بغی نیستند، روایت شده که امیرالمؤمنین (ع) در حال خواندن خطبه بود که مردی از در مسجد فریاد زد «لا حکم الا الله» و این جمله، اشاره اعتراضی بود به داستان حکمیت که حضرت علی (ع) قبول کردند، سپس آنحضرت فرمودند: این شعار اینان بظاهر شعار حق است که باطل را از آن

می خواهند، آنگاه فرمودند: برای شما برعهده ما سه حق است: [۱-] اینکه شما را از ورود به مساجد منع نکنیم تا در آنجا اسم خدا را بیاورید [۲-] تا وقتی با ما هستید از «فی» محرومتان نکنیم [۳-] آغاز کننده جنگ با شما هم نخواهیم بود. اینکه حضرت فرمود: «تا وقتی با ما هستید» یعنی تا از ما جدا نگشته اید (طغیان ننموده اید).

سوم: اینکه راه خود را با تفسیر و توجیه مورد قبول خود از امام و مردم جدا کنند. و اما کسانی که راه خود را بدون اعتقاد و تفسیر جدا نموده اند اینان راهزن و قُطّاع طریق محسوب می شوند که حکم آنان حکم افراد محارب است.^(۱)

روشن است که ظاهر این کلام حضرت که فرمود: «تا وقتی که با ما هستید» این است که آنان در مقابل دشمن مشترک با امام و مردم باشند، پس جدا نبودنشان از امام و مردم بدون حضور در صحنه در صدق با امام و مردم بودن کفایت نمی کند،

مرحوم صاحب جواهر بعد از اینکه متعرض روایات مسئله که راجع به قصه جنگ جمل و صفین است شده مطلبی دارند که فشرده آن چنین است:

«و شاید بخاطر این روایات صریح و مانند آن است که شیخ طوسی و ابن ادریس و ابن حمزه - بنابر آنچه از آنان نقل شده - گفته اند که در جاری بودن حکم بغاة بر طایفه ای، معتبر است اینکه دارای قوه و قدرت بوده و برخوردار از جمعیت باشند، پس اگر تعداد آنان کم و مکر و حيله شان ضعیف باشد، دیگر حکم بغی بر آنان جاری نمی گردد. از شافعی نیز همین حکایت شده. و دلیل بر آن را این آورده اند که امیرالمومنین (ع) سفارش کرد که به ابن ملجم احسان شود. و لکن از بعضی فقهاء سنت نقل شده که حکم «بغی» حتی بر یک نفر هم در صورتی که با شمشیر و مسلحانه خروج کند جاری می شود،

بلکه در منتهی و تذکرة آمده که این قول، قوی می باشد، و گفته شده: اطلاق متن شرایع و غیر آن هم همین را اقتضاء می کند. اگرچه اطلاق متن شرایع مورد مناقشه قرار گرفته و گفته شده از یک نفر و منصرف است. مخصوصاً پس از ذکر کلمه «فئه» که ظهور در جمعیت قابل توجه دارد، و لا اقل با وجود شک در این مورد خروج مسلحانه یک نفر که آیا از مصادیق باغی هست یا نه؟ اصل [عدم اجراء حکم بغی] بر جای خود باقی است. بلکه در صورتی که شمشیر بکشد البته حکم محارب بر او جاری است.

از شیخ طوسی و ابن حمزه و ابن ادریس نیز حکایت شده که اینان در اثبات حکم بغی، جدا شدن از امام و خروج بر او را شرط می دانند.

اما اگر با امام باشند و در تحت سلطه و سیطره او قرار داشته باشند دیگر اهل بغی نیستند و شاید این نظر آنان به دلیل حدیث مرسلی است که روایت شده: «امیر المؤمنین (ع) در حال خواندن خطبه بود که مردی از باب مسجد فریاد زد: «لا حکم الا لله» و منظور او کنایه زدن به امیر المؤمنین (ع) بود که یعنی حضرت مردان را در دین خدا داور قرار داده (جریان حکمیت) حضرت در جواب فرمودند: «سخن حقی است (لا حکم الا لله) که باطل از آن اراده شده همانا برای شما بر عهده ما سه حق است: اینکه شما را از ورود به مساجد منع نکنیم تا در آن اسم خدا را بیاورید، و تا وقتی با ما هستید از «فی» محرومان نکنیم و آغازکننده جنگ با شما هم نخواهیم بود.^(۱)

مراد از اینکه حضرت فرمود: «تا وقتی با ما هستید» یعنی تا وقتی که از ما جدا نشده اید. ولیکن این روایت مرسل است و دربردارنده تمامی شرائط حجیت نیست. از شیخ و ابن حمزه و ابن ادریس نیز نقل شده که اینان در اثبات حکم بغی جدائی از امام بر اساس اعتقاد مورد قبول خود را شرط می دانند. ولی ما

(۱) و مانند همین در مستدرک وسائل ۲/ ۲۴۵ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۹ و در دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۳ آمده است.

دلیلی که بر این شرط دلالت داشته باشد نیافتیم.^(۱)

با اطلاقی که آیه شریفه دارد ما برای شرط اول و شرط سوم دلیلی نیافتیم به ویژه با توجه به شأن نزولی که برای آیه بیان شده. و دلیلی وجود ندارد که ما خصوصیات موجود در برپاکندگان سه جنگ جمل و صفین و نهروان را در احکامی که به عنوان باغی و باغی تعلق دارد دخالت دهیم.

بله اگر فرض شد که حکم به عنوان دیگری غیر از «باغی» تعلق گرفته که آن عنوان اخص از «باغی» باشد در آن صورت دیگر حکم به مطلق باغی سرایت نمی کند. و نیز صدق عنوان محارب بر یک مورد خاص، منافاتی با صدق عنوان باغی بر همان مورد ندارد، لذا آن مورد می تواند مجمع دو عنوان و محکوم به دو حکم باشد و نظیر آن [یک چیز از دو جهت دو حکم داشته باشد] فراوان است.

ابن ملجم نیز در ابتدای امر، باغی محسوب می شد که کشتنش واجب بود، ولیکن بعد از اینکه دستگیر و بازداشت شد و در اختیار امام (ع) قرار گرفت امام (ع) می توانست او را بخشیده و عفو نماید، چون او بر امام خروج کرده بود. در هر صورت بطور اجمال در وجوب جنگ با باغی بین مسلمین اختلافی نیست، و به تأخیر انداختن آن، یکی از گناهان کبیره است. و سه جنگ جمل و صفین و نهروان که برای امیرالمومنین (ع) اتفاق افتاد از همین قبیل بود، ولیکن ما در اینجا در صدد آن نیستیم که از وجوب جنگ با بغاة و شرائط آن بحث کنیم این بحث محل دیگری را می طلبد بلکه در اینجا فقط برخی آثار و توابع شرعی آنرا مورد پژوهش قرار می دهیم.

پژوهش پیرامون دو مسأله:

در ارتباط با این موضوع دو مسأله را یاد آور می شویم:

اول: حکم افرادی از بغاة که پشت به جنگ کرده اند و افراد مجروح و اسیر

شده از آنان .

دوم: حکم زنان و بچه‌های بغاة و حکم اموال آنان که دست لشکریان است و جمع‌آوری شده [مانند شمشیر و نیزه و ...] و اموالی که در دست لشکریان نیست [مانند زمین و باغ و ...] و روشن است که موضوع بحث در مسئله اول یک امر مالی نیست [تا به این بخش کتاب مربوط باشد] ولی بخاطر ارتباط تنگاتنگ بین این دو مسأله ما به طرح آن پرداخته ایم .

مسأله اول: حکم افراد شکست خورده و مجروح و اسیر شده از بغاة
این مسئله در حقیقت، خود سه مسئله است که ما به جهت اینکه از نظر روایت و فتوای بهم گره خورده اند یک جا به بررسی آن می پردازیم :

[اقوال فقها در مسأله:]

۱ - شیخ طوسی در کتاب باغی از خلاف (مسئله ۴) گوید :

«در صورتی که اهل بغی پشت به جنگ کردند اما نه برای پیوستن به گروهی دیگر، یا سلاح خود را بر زمین انداختند یا از قیام دست کشیدند یا دوباره به اطاعت امام بازگشتند، اجماعی است که جنگ با آنان حرام است. و اگر برای پیوستن به جماعتی از یاران خود پشت به جنگ کردند جایز است که تعقیب شوند و کشته گردند، ابوحنیفه و ابواسحاق مروزی نیز همین را می گویند. و بقیة اصحاب شافعی گویند: جنگ با آنان و تعقیبشان جایز نیست. دلیل ما بر جواز تعقیب آیه شریفه: «فقاتلوا التي تبغي حتى تفي الي امر الله» - با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد. « می باشد و این افراد که فرار کرده اند در واقع به فرمان خدا بازنگشته اند. و این مطلب با آنچه که روایت شده که امیرالمومنین (ع) در روز جنگ جمل نداء داد که افراد فراری تعقیب نشوند منافاتی ندارد، علت آنهم این است که

اهل جمل پشت جبهه دسته و گروهی نداشتند تا بسوی آنان بروند و تجدید قوا کنند. مؤید آنچه گفتیم اجماع گروه شیعه و روایاتی است که از ائمه شیعه (ع) در این زمینه وارد شده است.^(۱)

۲- باز در خلاف (مسئله ۶) آمده است:

«هنگامیکه از اهل بغی در جنگ کسی اسیر می شود امام باید او را زندانی کند و حق کشتن او را ندارد. شافعی نیز همین را قائل است. ابوحنیفه گوید: امام می تواند او را بکشد. دلیل ما بر عدم جواز کشتن اسیر، اجماع گروه شیعه و روایتی است که عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که به من فرمود: ای پسر امّ عبد، حکم کسانی از امت من که تجاوز کرده اند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود: گریخته آنان تعقیب نمی شود، مجروح و اسیرشان کشته نمی شود، و اموالشان تقسیم نمی گردد. و این روایت صریح در مسئله است...»^(۲)

۳- شیخ در کتاب جهاد نهاییه گوید:

«و اهل بغی بر دو قسمند: یک قسم از آنان کسانی اند که می جنگند و گروه پشتیبان ندارند تا به سوی آنها برگردند و تجدید قوا کنند، قسم دیگر کسانی هستند که گروه پشتیبان دارند و برای تجدید قوا به آنها مراجعه می کنند. در صورتی که پشتیبان نداشته باشند از پادراوردن مجروح آنان و تعقیب گریخته شان و اسیر نمودن زن و بچه آنان و کشتن اسیرشان جایز نمی باشد. در صورتی که پشتیبان داشته باشند بر امام از پادراوردن مجروحان و تعقیب گریخته شان و اسیرشان جایز است، ولی اسیر کردن زن و بچه در هیچ حالی جایز نیست.»^(۳)

(۱) خلاف ۱۶۶/۳.

(۲) خلاف ۱۶۶/۳.

(۳) نهاییه ۲۹۷.

۴- شیخ در مبسوط گوید:

«وقتیکه اهل بغی به اطاعت (از امام به حق) برگردند و جدائی (از امت) را رها کنند، جنگ با آنان حرام است، و همچنین است اگر دست از قیام بردارند و سلاح خود را بر زمین گذارند، و نیز اگر از جنگ فرار کنند اما نه برای پیوستن به گروهی. در هر یک از این سه صورت حکم یکی است و آن اینکه: کشته نمی شوند، و روگردانده آنان تعقیب نمی شود، و مجروح آنان از پا در نمی آید دلیل این حکم علاوه بر اجماع، آیه شریفه:

«فقاتلوا التي تبغى حتى تفى الى امر الله» است، چون در این آیه وجوب جنگ تا زمانی ذکر شده است که به فرمان خدا برگردند، و آن هم با هریک از سه صورتی که بیان شد ایجاد می شود، پس دیگر جنگ با آنان حرام می باشد. و اما اگر به گروهی که در پشت جبهه به آنان پناه می دهند بازگردند در آن صورت هم تعقیب نمی شوند. دسته ای از فقهاء گفته اند: تعقیب می شوند و کشته می گردند، نظر ما شیعه نیز همین است به دلیل اینکه اگر آنان را نکشیم بسا به گروه خود در پشت جبهه ملحق می شوند و دوباره تجهیز می شوند و مجدداً برای جنگ می آیند.^(۱)

۵- و نیز در مبسوط است:

«هنگامیکه از اهل بغی کسی بدست اهل عدل اسیر می شود، اگر از کسانی باشد که اهل جنگ است یعنی جوان دلاوری است که می جنگد، امام باید او را زندانی کند و حق کشتن او را ندارد. بعضی از فقهاء گفته اند: امام می تواند او را بکشد. نظر ما شیعه همان قول اول است. پس در صورتی که ثابت شد که نباید کشته شود زندانی می گردد، و به او پیشنهاد بیعت با امام می شود، اگر در حالی که جنگ برپاست بر پیروی نمودن از امام بیعت کرد از او قبول می شود و آزاد می گردد، و اگر بیعت نکرد در زندان نگه

داشته می شود، تا وقتی که جنگ تمام شود، اگر در آن صورت توبه کردند یا سلاح خود را رها نموده و از جنگ دست کشیدند، یا بدون پیوستن به گروه پشت جبهه، بازگشتند، آزادش باید نمود، و اگر برای پیوستن به گروه پشتیبان عقب نشینی کردند، به نظر ما در این حالت آزاد نمی شود. و بعضی فقهاء گفته اند: آزاد می شود چون شخص روگردان از جنگ تعقیب نمی شود. و قبلاً بیان نمودیم که روی گردان از جنگ در صورتی تعقیب می شود که به منظور پیوستن به گروه پشتیبان عقب نشینی کند. ^(۱)

کلام شیخ در مبسوط و خلاف درباره اسیر با آنچه که در نهایت بیان نموده تعارض و تهافت دارد، زیرا در مبسوط و خلاف بطور مطلق حکم به نکشتن اسیر می کند و آن را به فقهاء شیعه هم نسبت می دهد، و در نهایت بین اسیری که در پشت جبهه دارای پشتیبان است و بین غیر آن تفصیل قائل شده است، مثل مسئله کسی که پشت به جنگ کرده و فرار نموده که در آنجا هم بین کسی که دارای گروه پشتیبان است و غیر آن تفصیل قائل شده اند.

۶- در شرایع آمده است:

«کسانی از اهل بغی که گروه پشتیبان دارند و برای تجدید قوا به آنان رجوع می کنند، از پای در آوردن مجروحان و تعقیب گریخته شان و کشتن اسیرشان جایز است. و کسانی که در پشت جبهه گروه پشتیبان ندارند مقصود از جنگ با آنان متفرق نمودن آنان است، لذا فراری آنها تعقیب نمی شود، مجروحان از پادو نمی آید و اسیرشان کشته نمی گردد. ^(۲)»

۷- صاحب جواهر در ذیل این کلام شرایع می گوید:

«در هیچیک از این احکام مخالفی نیافتم. بلکه در دروس شهید آمده: «حسن بن ابی عقیل عثمّانی نقل کرده که آنان را بر شمشیر عرضه می کنیم هر کس از

(۱) مبسوط ۲۷۱/۷.

(۲) شرایع ۱/۳۳۶ (= چاپ دیگر ۲۵۶)

آنان توبه نمود رها می شود و گرنه کشته می گردد. « به جز ایشان من در این حکم قائل دیگری نمی شناسم. بلکه آنچه از عمل امیرالمومنین (ع) درباره اهل جمل معلوم گردیده خلاف این است. در این صورت نسبت به آنچه که محقق در شرایع فرمود مخالف قابل توجهی ندارد، بلکه علامه در منتهی و آنچه از تذکرة نقل شده این احکام را به علمای شیعه نسبت داده اند و ابن زهره در غنیة با صراحت ادعای اجماع بر آن نموده و این خود دلیل است ... »^(۱)

۸- در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة آمده است:

«فقهاء مالکی گویند: جنگ با بغاة در یازده شکل نسبت به جنگ با کفار فرق دارد:

- ۱- مقصود امام از جنگ با بغاة بازداشتن آنان از بغی است نه کشتن آنها.
- ۲- از فراریان آنان دست بردارد.
- ۳- مجروحان را از پا در نیارد.
- ۴- اسرای آنان را نکشد.
- ۵- اموالشان را به غنیمت نگیرد.
- ۶- زن و بچه آنان را اسیر ننماید.
- ۷- برای سرکوب آنان از هیچ شرکی کمک نخواهد.
- ۸- (با اخذ مالی با آنها پیمان ترکب مخاصمه نبندد).
- ۹- لباس و بدن آنان را با زعفران رنگین نکند. (به منظور شناخته شدن به آنان مارك و علامت نزنند)
- ۱۰- خانه هایشان را آتش نزنند.
- ۱۱- درختانشان را قطع نکند ...

فقهاء حنفی گویند: اگر اهل بغی در پشت جبهه گروه تدارك کننده دارند باید

مجروحان را از پا درآورد و گریخته شان را تعقیب نمود، و این به جهت دفع شرارت آنان است تا اینکه به گروه خود ملحق نشوند، و اگر در پشت جبهه گروه پشتیبان ندارند مجروحان از پا در نمی آید و گریخته شان تعقیب نمی شود، زیرا بدون این کارها هم شرشان دفع شده و مطلوب هم همین است ...

فقهائ شافعی و حنبلی گویند: اهل بغی چه گروه پشتیبان داشته باشند و چه نداشته باشند در هر حال از پا درآوردن مجروح و تعقیب فراری جایز نیست.^(۱)

«ردع» - در متن عربی کلام ایشان - به معنای زعفران است. ظاهراً اینطور بوده که در آن زمان بدن و لباس اسراء را به زعفران و مانند آن لکه دار می کردند تا در میان جامعه از دیگران تشخیص داده شوند.

خلاصه کلام اینکه: فقهای شیعه در حکم فراری و مجروح و اسیر از بغاة، بین کسانی که پشت جبهه و تدارك کننده که به او پناه بیاورند نداشته باشند - مانند اهل جمل که قدرت و شوکت آنان شکست و از یکدیگر متفرق گردیدند - و بین کسانی که دارای گروه و رهبری هستند که بسا برای تجدید قوی به او رجوع می کنند و مجدداً برای جنگ و حمله تجهیز می شوند - مانند لشگریان معاویه در جنگ صفین - تفصیل قائل شده اند. ابوحنیفه نیز به همین تفصیل فتوی داده، ولیکن بیشتر فقهاء اهل سنت در مسئله قائل به تفصیل نشده اند.

برخی از روایات نیز بر همین تفصیل دلالت دارند که از نظر می گذرانیم:

روایات مسأله:

۱ - کلینی به سند خویش از حفص بن غیاث روایت کرده که گوید: از امام جعفر صادق (ع) درباره دو طایفه از مؤمنان پرسیدم که: یکی از آنان اهل بغی

(۱) فقه علی المذاهب الاربعه ۴۱۹/۵.

است و دیگری اهل عدل، که طایفه عادله، طایفه باغی را شکست می دهند؟ حضرت فرمود: «اهل عدل، فراری را نباید تعقیب کنند، و هیچ اسیری را نباید بکشند، و زخم خورده را نباید از پا درآورند. و این در صورتی است که از اهل بغی، کسی باقی نمانده باشد و در پشت جبهه گروهی نداشته باشند که برای تجدید قوا به آنها رجوع کنند. پس اگر دارای گروه پشتیبانند که برای تجدید قوا به آنها رجوع می کنند در این صورت اسیرشان کشته می شود و فراریشان تعقیب می شود، و زخم خورده شان از پا درآورده می شود.» شیخ طوسی نیز به سند خویش همین حدیث را از حفص روایت کرده است.^(۱)

در متن عربی روایت *أَجَزْتُ عَلَى الْجَرِيحِ وَأَجْهَزْتُ عَلَيْهِ*: به معنی شتافتن برای کشتن مجروح است. و نیز به همین معنی می آید لفظ *دَفَقْتُ* و *أَدْفَقْتُ* با ذال نقطه دار.

چون در فقره اول روایت، حضرت از تعقیب و کشتن و از پا درآوردن نهی فرمود پس بناچار از امر به این امور در فقره دوم روایت مگر جواز این امور استفاده نمی شود چنانچه در هر امری که به دنبال نهی یا جایگاه نهی می آید وضع چنین است (امر بعد از نهی بیشتر از جواز دلالت ندارد).

و روایت مشتمل بر سه مسئله، یعنی حکم فراری و مجروح و اسیر است، که در هر سه بین آنجا که در پشت جبهه گروه تقویت کننده باشد و آنجا که نباشد تفصیل قائل شده است.

۲- باز کلینی به سند خویش از عبدالله بن شریک از پدرش روایت کرده که

(۱) رواه الكلینی بسنده، عن حفص بن غیاث، قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الطائفتين من المؤمنين: احدهما باغية و الاخرى عادلة، فهزمت العادلة الباغية؟ فقال: «ليس لاهل العدل ان يتبعوا مدبراً و لا يقتلوا اسيراً و لا يجهزوا على جريح. و هذا اذا لم يبق من اهل البغی احد و لم یکن لهم فئة یرجعون الیها. فاذا كان لهم فئة یرجعون الیها فان اسیرهم یقتل و مدبرهم یتبع و جریحهم یجهز.» کافی ۳۲/۵ کتاب الجهاد، تهذیب ۱۴۴/۶، وسائل ۵۴/۱۱ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو حدیث ۱.

گوید: وقتی در زمان جنگ جمل مردم باغی شکست خوردند امیرالمومنین (ع) فرمودند: «فراریان را تعقیب نکنید، زخم خورده را از پا در نیاورید. و هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد (دست از جنگ بردارد) در امان است.» اما در زمان جنگ صفین حضرت روی آورنده و روگردانده از دشمن راکشت، و از پا در آوردن زخم خورده را اجازه داد. ابان بن تغلب به عبدالله بن شریک گفت: این دو روش و سیره حضرت در دو جنگ باهم اختلاف دارد؟ عبدالله بن شریک گفت: در جنگ جمل یاران حضرت، طلحه و زبیر را کشتند، ولی در جنگ صفین معاویه پابرجا بود و آنان را رهبری می کرد. «شیخ نیز همین روایت را به سند خویش نقل کرده است.»^(۱)

۳- در تحف العقول به نقل از امام هادی (ع) آمده است که حضرت در جواب مسائل یحیی بن اکثم فرمود: «و اما اینکه گفتی علی (ع) اهل صفین اعم از جنگ کننده و فراریان آنان را کشت و به زخمیهایشان تاخت ولی در جنگ جمل به تعقیب گریخته نرفت و زخمیهایشان را نکشت، و به هر کس سلاح بر زمین می گذاشت امان داد، و هر کس به خانه خود پناهنده شد امانش داد، برای این بود که رهبر قشون جمل کشته شده بود و پشتیبانی نداشتند که بسویش برگردند و دوباره جنگ را از سر گیرند و مردم بخانه خود برگشتند و دست از جنگ کشیده و مخالفت را کنار گذاشته و قصد تفرقه نداشتند، و راضی بودند که شمشیر از آنها برداشته شود، که در آن صورت حکم آنان برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود زیرا کمک برای ادامه جنگ نطلبیدند. ولی مردم صفین به یک ستاد آماده و رهبری مقتدر برمی گشتند که اسلحه و زره و نیزه و تیغ برایشان فراهم می کرد، و عطای وافر به آنها می داد و از آنها پذیرائی می کرد، و به هر کس که پیاده بود مرکب سواری می داد، و به هر کس که برهنه بود جامه می داد، و آنها را به

(۱) قال امیرالمؤمنین (ع): «لا تتبعوا مولیاً، ولا تجیزوا علی جریح. ومن اغلق بابہ فهو آمن.» وسائل باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

جنگ و کشتار برمی گردانید، و حضرت چون حکم جنگ با اهل توحید رامی دانست با این دودسته به یک شکل حکم نکرد، آن حضرت مسائل را برای آنان بازگومی کرد اگر توبه نمی کردند آنان را بر شمشیر عرضه می کرد.^(۱)

۴- و نیز کلینی در کافی به سند خویش از ابی حمزة ثمالی روایت کرده که گوید: به امام زین العابدین (ع) عرض کردم: روش امیر المؤمنین (ع) درباره اهل قبله برخلاف روش رسول خدا (ص) درباره اهل شرک بود؟ گوید: حضرت غضبناک شد و نشست و فرمود: «به خدا سوگند روش امیر المؤمنین (ع) درباره آنان همان روش رسول خدا (ص) در روز فتح مکه بود، همانا امیر المؤمنین (ع) در زمان جنگ بصره (جمل) به مالک که در مقدمه سپاه بود نوشت که جز به حمله کنندگان ضربت نزنند و فراریان را نکشد و زخم خوردگان را از پادرنیاورد، و هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد در امان است. آنگاه مالک، نامه را گرفت و قبل از اینکه آن را قرائت کند جلوی خود بر روی کوهه زین اسب گذارد و گفت: با آنان بجنگید! با آنان جنگیدند تا اینکه آنان را داخل دروازه بصره نمود، سپس نامه را گشود و آن را قرائت کرد و فرمان داد تا منادی مردم را به آنچه در نامه

(۱) من تحف العقول عن ابی الحسن الثالث (ع) انه قال فی جواب مسائل یحیی بن اکثم: «واما قولک: ان علیاً قتل اهل صفین مقبلین و مدبرین، واجاز علی جریحهم و انه یوم الجمل لم یتبع مولیاً ولم یجز علی جریح و من القی سلاحه آمنه و من دخل داره آمنه فان اهل الجمل، قتل امامهم و لم یکن لهم فئته یرجعون الیها و انما رجع القوم الی منازلهم غیر محاربین و لا مبالغین و لا منابذین و رضوا بالكف عنهم فکان الحکم فیهم رفع السیف عنهم و الکف عن اذاهم اذ لم یطلبوا علیه اعواناً. و اهل صفین کانوا یرجعون الی فئته مستعدة و امام یجمع لهم السلاح و الدروع و الرماح و السیوف و یسني لهم العطاء و یهین لهم الانزال و یردوهم مریضهم و یجبر کسیرهم و یداو جریحهم و یحمل راجلهم و یکسوحا سرهم و یردوهم فیرجعون الی محاربتهم و قتالهم فلم یساوین الفریقین فی الحکم لماعرف من الحکم فی قتال اهل التوحید لکنه شرح ذلک لهم فمن رغب عرض علی السیف او یتوب عن ذلک.» وسائل ۱۱/۵۶ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو حدیث ۴ به نقل از تحف العقول/ ۴۸۰

است ندا دهد. ^(۱) شیخ طوسی نیز این روایت را از کلینی آورده است.

۵- و در روایت اسایف خمسه [شمشیرهای پنجگانه] که حفص بن غیاث آن را روایت کرده به نقل از امام جعفر صادق (ع) از پدرش آمده است: «واما شمشیری که باید غلاف شود شمشیر بر علیه اهل بغی و تأویل است. خداوند عزوجل می فرماید: «وان طائفتان من المومنین اقتتلوا» هر گاه دو گروه از مومنان باهم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنان صلح برقرار سازید و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری ستم و تجاوز نمود ...

روش امیرالمومنین (ع) نیز درباره آنان همان روش رسول خدا (ص) درباره اهل مکه در زمان فتح مکه بود، همانا پیامبر (ص) زن و فرزند آنان را به اسیری نگرفت و فرمود: هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد در امان است، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد یا وارد خانه ابوسفیان شود در امان است. و همچنین امیرالمومنین (ع) زمان فتح بصره ندا داد که زن و بچه آنان را اسیر نکنید و هیچ زخم خورده ای را از پا در نیاورید و گریخته را تعقیب نکنید و هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد و سلاحش را بزمین گذارد در امان است. ^(۲)

(۱) فی الکافی ایضاً بسنده عن ابی حمزة الثمالی قال: قلت لعلی بن الحسین (ع): ان علیاً (ع) سار فی اهل القبلة بخلاف سیرة رسول الله (ص) فی اهل الشریک؟ قال: فغضب (ع) ثم جلس ثم قال: «سار والله فیهم بسیرة رسول الله (ص) يوم الفتح ان علیاً (ع) کتب الی مالک وهو علی مقدمته فی يوم البصرة بان لا یطعن فی غیرمقبل ولا یقتل مدبراً و لا یجیز علی جریح ومن اغلق بابہ فهو آمن. فاخذ الکتاب فوضعه بین یدیه علی القربوس من قبل ان یقراہ ثم قال: اقتلوهم فقتلهم حتی ادخلهم سکک البصرة ثم فتح الکتاب فقرأه ثم امر منادياً بما فی الکتاب.» وسائل ۵۵/۱۱ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو حدیث ۲.

(۲) فی خبر الاسایف الخمسة الذی رواه حفص بن غیاث عن ابی عبد الله (ع) عن ابیه - علیهما السلام - : «واما السیف المکفوف فسیف اهل البغی والتأویل. قال الله - عزوجل - : وان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما، فان بغت احدهما ... وكانت السیرة فیهم من امیرالمومنین (ع) ما کان من رسول الله (ص) فی اهل مکه يوم

از این حدیث و حدیث پیشین استفاده می شود که این حکم از جانب امیرالمومنین (ع) از باب منت بر اهل بصره واقع شد، چنانچه نظیر همین حکم از رسول خدا (ص) بر اهل مکه واقع گردید، و الا این حق آنان بود که زخم خوردگان را از پا در آورند گریخته شان را تعقیب نمایند که بزودی بیان خواهد شد.

۶- و در مستدرک از مفید به سند خویش از نامه ای که امیرالمومنین (ع) بعد از واقعه جمل به اهل کوفه نوشت آمده است: «وقتی که خداوند آنان را شکست داد فرمان دادم که فراری تعقیب نگردد، زخم خورده از پا در نیاید، کشف عورت نشود و پرده ای دریده نگردد و کسی داخل خانه ای نشود مگر با اجازه، و مردم را امان دادم.»^(۱)

۷- و نیز در مستدرک از امالی مفید به سند خویش از حبه العرنی آمده است که در واقعه جنگ جمل: وقتی مردم شکست خورده و گریختند، منادی امیرالمومنین (ع) ندا داد: «زخم خورده را از پا در نیاورید، گریخته را تعقیب نکنید و هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد در امان است و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است.»^(۲)

فتح مکه، فانه لم یسب لهم ذریة وقال: من اغلق بابہ فهو آمن ومن القی سلاحه او دخل دارابی سفیان فهو آمن. و كذلك قال امیرالمومنین (ع) يوم البصرة نادى لاتسبوا لهم ذریة ولا تجهزوا على جریح ولا تتبعوا مدبراً ومن اغلق بابہ و القی سلاحه فهو آمن. «وسائل ۱۱/۱۶ باب ۵ از ابواب جهاد عدو حدیث ۲.

(۱) وفي المستدرک عن المفید بسنده عن کتاب امیرالمومنین (ع) الى اهل الکوفة بعد واقعة الجمل: «فلما هم مهم الله امرت ان لا تتبع مدبر ولا یجاز على جریح ولا یکشف عورة ولا یهتک سترو لا یدخل دار الا باذن وأمنت الناس.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو حدیث ۲.

(۲) وفيه ایضاً عن امالی المفید بسنده عن حبه العرنی فی واقعة الجمل: فو لى الناس منهزمین فنادی منادی امیرالمومنین (ع): «لا تجیزوا على جریح ولا تتبعوا مدبراً ومن اغلق بابہ فهو آمن ومن القی سلاحه فهو آمن.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو حدیث ۳.

به همین مضمون نیز در مستدرک روایت دیگری وجود دارد، رجوع نمائید.

۸- و نیز در مستدرک به نقل از غیبة نعمانی به سند خویش از ابی بصیر روایت است که گوید امام جعفر صادق (ع) فرمود: هنگامی که امیرالمومنین (ع) و اهل بصره باهم برخورد نمودند حضرت، پرچم را برافراشت - پرچم رسول خدا (ص) - آنگاه قدمهایشان به لرزه افتاد و مغرب نشده بود که گفتند: ای پسر ابوطالب ایمان آوردیم [یا، ما را امان ده]. در این وقت بود که حضرت فرمود: «اسیران را نکشید و زخم خورده را از پا در نیاورید، گریخته را تعقیب نکنید، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است، و هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد در امان است.»^(۱)

۹- و باز در مستدرک از کتاب صفین به سند خویش در مورد قصه ای که بین مالک اشتر و اصبع بن ضرار واقع شد که مالک او را در صفین اسیر کرد، آمده است: «و علی (ع) پیوسته از کشتن اسیری که شمشیرش را غلاف کرده نهی می کرد ... و می فرمود: ای مالک، این را برای تو می گویم هنگامی که از اهل قبله اسیری گرفتی او را نکش، همانا از اسیر اهل قبله فدیة گرفته نمی شود و کشته نمی گردد.»^(۲)

(۱) و فيه ايضاً عن غيبة النعماني بسنده عن ابي بصير قال: قال ابو عبد الله (ع): لما التقى امير المومنين (ع) و اهل البصرة نشر الراية - راية رسول الله (ص) - فتزلزلت اقدامهم فما اصفرت الشمس حتى قالوا: آمناً يا ابن ابي طالب. فعند ذلك قال: «لا تقتلوا الاسراء ولا تجهزوا على جريح ولا تتبعوا مؤلفاً ومن القى سلاحه فهو آمن ومن اغلق باباً فهو آمن.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو، حديث ۵.

(۲) و فيه ايضاً عن كتاب صفين باسناده في قصة وقعت بين مالک الاشتر والاصبع بن ضرار الذی اسره مالک فی صفین وفيها: «وکان علی (ع) ینهی عن قتل الاسر الکاف ... قال (ع) «هو لک یا مالک فاذا اصبت اسیر اهل القبلة فلا تقتله فان اسیر اهل القبلة لا یفادی ولا یقتل.» مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو، حديث ۹.

ظاهر این روایت بنابر صحّت آن حرمت کشتن اسیر از اهل قبله است بطور مطلق اگرچه دارای گروه پشتیبان هم باشد چنانکه در صفین، امر چنین بود، و مورد روایت هم جنگ صفین است. مگر اینکه روایت براسیری که شمشیرش را غلاف کرده حمل گردد، چنانکه فقره اول روایت به این معنی گواهی می دهد.

۱۰- و باز در مستدرک از کتاب صفین به سند خویش از شعبی آمده است که گوید: هنگامی که علی (ع) زمان جنگ صفین اسیر گرفت راه را بر آنان باز کرد تا نزد معاویه بروند، در حالی که عمرو بن عاص درباره اسیرانی که معاویه گرفته بود گفت: آنان را بکش - آنها نمی دانستند که چه باید بکنند - تا اینکه اسرای آزاد شده علی (ع) آمدند.

معاویه به عمرو عاص گفت: ای عمرو، اگر در رابطه با این اسراء امرتورا اطاعت کرده بودم همانا عمل زشتی را مرتکب شده بودیم. آیا نمی بینی که علی (ع) اسیران ما را آزاد نمود؟ آنگاه معاویه فرمان داد تا افرادی از یاران علی (ع) که در دست او اسیر بودند آزاد شوند. و علی (ع) هرگاه اسیری از اهل شام می گرفت آزادش می کرد مگر اسیری که فردی از اصحاب وی را کشته بود که در آن صورت اورا می کشت. و وقتی اسیری را آزاد می کرد اگر دوباره به جنگ برمی گشت اورا می کشت و آزادش نمی کرد. ^(۱)

در روایت دلالتی بر عدم جواز کشتن اسیر از دشمن [که پشتیبان دارد] نیست، زیرا ممکن است آزاد کردن اسیر در جنگ صفین در یک مورد خاص و از باب منت و به سبب حکمت خاصی واقع شده، پس فرمان آزادی اسراء موکول به نظر امام است. و روایت بعدی نیز به همین معنی گواهی می دهد:

۱۱- در دعائم الاسلام است که: «در جنگ صفین اسیری را نزد امیر المؤمنین (ع) آوردند، به حضرت گفت: ای امیر المؤمنین (ع) مرا نکش. حضرت -

(۱) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱ باب ۲۱ از ابواب جهاد عدو حدیث ۴.

فرمود: آیا درتوخیری هست تا برآن بیعت نمائی؟ گفت: بلی. حضرت به کسی که او را آورده بود فرمود: سلاحش برای تو و آزادش نما. بعد از آن عمار یاسر اسیردیگری را نزد حضرت آورد که حضرت او را کشت.^(۱) مستدرک همین را از دعائم روایت کرده است.^(۲)

۱۲- و نیز در دعائم است که: «وقتی اهل بغی شکست می خورند و در پشت جبهه گروه پشتیبان دارند که به آنها پناهنده می شوند در این مورد فراریان تعقیب می شوند و زخم خوردگان از پادرمی آیند، و به آن مقدار که کشتنشان ممکن است کشته می شوند و این چنین بود روش امیرالمومنین (ع) درباره اصحاب صفین، چون معاویه پشتیبان آنها بود.

و اگر اهل بغی در پشت جبهه گروه پشتیبان نداشته باشند برای کشتن تعقیب نمی شوند و زخم خورده گانشان از پا در نمی آید، چون اینان وقتی پشت به جنگ کنند متفرق می شوند و این چنین برای ما روایت شده از روش امیرالمؤمنین (ع) درباره اهل جمل که وقتی طلحه و زبیر را کشت و عایشه را اسیر کرد و اصحاب جمل را شکست داد منادی حضرت ندا داد: هیچ زخم خورده ای را از پا در نیاورید و گریخته ای را تعقیب نکنید، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است. آنگاه حضرت «شهباء» قاطر رسول خدا (ص) را طلب کرد و سوار بر آن شد... تا اینکه به خانه بزرگی رسید، خواست که درب گشوده شود، درب برای حضرت گشوده شد، و این هنگامی بود که زنانی در حیاط خانه در حال گریستن بودند، وقتی نگاهشان به حضرت افتاد همگی فریادی زدند و گفتند: این کشنده دوستان است. اصبع بن نباته گوید: حضرت چیزی به زنان نگفت و از اطاق عایشه سراغ گرفت، درب اطاق عایشه گشوده شد و حضرت از داخل آن سخنی شبیه به عذرخواهی شنید... حضرت فرمود... اگر من کشنده دوستان بودم البته

(۱) دعائم الاسلام ۳۹۳/۱ کتاب الجهاد - بیان جنگ اهل بغی.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/۲۵۱ باب ۲۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲.

کسی را که در این اطاق است و کسی را که در این اطاق است، و کسی را که در این اطاق است، کشته بودم و اشاره به سه اطاق کرد... اصیغ گوید: در یکی از اطاقها عایشه و کسانی از خواص او و در دیگری مروان بن حکم و جوانانی از قریش، و در سومی عبدالله بن زبیر و فامیل او بودند.

از اصیغ سؤال شد: پس چرا دستتان را بر اینان نگشودید تا آنان را بکشید؟ آیا اینان افراد اصلی این فتنه نبودند پس چرا آنان را باقی گذاشت؟

گفت: به خدا سوگند ما دستانمان را بر قبضه شمشیر زدیم و چشمانمان را به طرف آن حضرت تیز کردیم تا اینکه درباره آنان به ما فرمان دهد، ولی حضرت فرمانی نداد و عفو ش شامل حال آنان شد.^(۱)

در مستدرک همین روایت را از دعائم نقل کرده است.^(۲)

(اما روایاتی از اهل سنت که در آن بین اهل بغی که دارای گروه پشتیبانند و غیر آن تفصیل نیست:)

۱۳- در سنن بیهقی به سند خویش از ابن عمر است که گوید: رسول خدا (ص) به عبدالله بن مسعود فرمود: ای پسر مسعود آیا می دانی حکم خدا درباره کسانی از این امت که «بغی» می کنند چیست؟ ابن مسعود گفت: خدا و رسولش آگاه ترند.

حضرت فرمود: حکم خدا درباره آنان این است که گریخته شان تعقیب نشود، اسیرشان کشته نگردد، و زخم خوردگان شان از پادار نیابند.

در روایت خوارزمی پس از جمله: و زخم خوردگان شان از پادار نیابند. اضافه کرده: و اموالشان تقسیم نگردد.^(۳)

(۱) دعائم الاسلام ۳۹۴/۱ کتاب الجهاد - بیان جنگ اهل بغی.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/۲۵۱ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو حدیث ۱.

(۳) فی سنن البیهقی بسنده عن ابن عمر قال: قال رسول الله (ص) لعبدالله بن مسعود: یا ابن مسعود اندری ما حکم الله فیمن بغی من هذه الامة؟ قال ابن مسعود: الله ورسوله

۱۴- باز در کتاب سنن بيهقي آمده: که حضرت سجّاد فرموده: روزی بر مروان حکم وارد شدم، بمن گفت: کسی را کریم تر از پدر شما (حضرت علی(ع)) ندیدیم زیرا وقتی در جنگ جمل شکست خوردیم و فرار کردیم، منادی ایشان اعلام کرد: هیچ فراری تعقیب نشود و هیچ مجروحی کشته نگردد.^(۱)

۱۵- باز در همان کتاب به سند خویش از حفص بن غياث از جعفر بن محمد (ع) از پدرش که فرمود: علی (ع) در روز جنگ بصره به مناديش فرمان داد که نداء دهد: «هیچ گریخته ای تعقیب نگردد، و زخم خورده ای از پا در نیاید، و اسیری کشته نگردد، و هرکس به خانه خود رود و درب را ببندد در امان است، و هرکس سلاحش را بزمین گذارد در امان است. و چیزی از اموال آنان را نگرفت.»^(۲)

۱۶- باز در همان کتاب به سند خویش از یزید بن ضبیعة عبسی آمده است که گوید: روز جنگ جمل منادی عمار - یا منادی علی (ع) - آنگاه که جنگ پایان یافته بود، ندا سرداد:

آگاه باشید که هیچ زخم خورده ای از پا در نیاید و هیچ گریخته ای کشته نشود، و هرکس سلاحش را بزمین گذارد در امان است. یزید بن ضبیعة گوید: و این بر ما سنگین بود»^(۳)

اعلم. قال: فان حکم الله فيهم ان لا يتبع مدبرهم ولا يقتل اسيرهم ولا يذقّ علی جريحهم... وفي رواية الخوارزمي: ولا يجاز علی جريحهم زاد: ولا يقسم فيهم» سنن بيهقي ۱۸۲/۸ کتاب قتال اهل بغی.

(۱) فی سنن البیهقي بسنده، عن علی بن الحسین (ع)، قال: «دخلت علی مروان بن حکم فقال: ما رأيت احداً اکرم غلبة من ايک، ما هو الا أن ولينا يوم الجمل فنادی منادیه لا يقتل مدبر ولا يذقّ علی جريح.» سنن بيهقي ۱۸۱/۸، کتاب قتال اهل البغی.

(۲) وفيه ايضاً بسنده عن حفص بن غياث عن جعفر بن محمد عن ابيه قال: امر علی (ع) منادیه فنادی يوم البصرة: «لا يتبع مدبر ولا يذقّ علی جريح ولا يقتل اسير ومن اغلق با به فهو آمن ومن القى سلاحه فهو آمن. ولم يأخذ من متاعهم شيئاً» سنن بيهقي ۱۸۱/۸ کتاب قتال اهل بغی.

(۳) وفيه ايضاً بسنده عن یزید بن ضبیعة العبسی قال: نادى منادی عمار - اوقال علی - يوم

۱۷- باز در همان کتاب بیهقی به سند خویش از ابی امامه آمده است که گوید: «من در جنگ صفین حاضر بودم و یاران امیر المؤمنین (ع) زخم خورده ای را از پا در نیاوردند. و گریخته ای را نکشتند و اموال کشته ای را بغارت نبردند.»^(۱)

[جمع بندی محتوای روایات:]

بین روایات زیادی که در قصه جنگ جمل وارد شده و تفصیلی که خبر حفص بن غیاث و خبر عبدالله بن شریک و روایت تحف العقول و دعائم بر آن دلالت داشت و فقهاء شیعه هم طبق آن فتوی داده اند منافاتی وجود ندارد. دلیل عدم منافات هم این است که روایات قصه جنگ جمل فقط متعرض یک جهت مسئله است. و اطلاق خبر ابن مسعود هم بنابر قبول صحّت آن بر همین یک جهت حمل می شود. البته روایت ابی امامه که درباره قصه جنگ صفین وارد شده با تفصیل در مسئله منافات دارد. که ممکن است گفته شود بر فرض صحّت خبر، ابی امامه در همه صحنه های صفین حاضر نبوده. و جنگ صفین در منطقه وسیعی اتفاق افتاده و زمانش هم طولانی بوده، بنابراین شاید ابی امامه فقط از آنچه که خود شاهد آن در یک منطقه خاص و زمان خاص بوده حکایت نموده و در این نکته ای است شایان دقت.^(۲)

الجمل وقد ولّی الناس : الا لا یذاف علی جریح ولا یقتل مولّ ومن القی السلاح فهو آمن. فشق علينا ذلك سنن بیهقی ۱۸۱/۸ کتاب قتال اهل بغی.

(۱) سنن بیهقی ۱۸۲/۸ کتاب قتال اهل بغی.

(۲) در نهج البلاغه، نامه ۱۴ که حضرت آن را به سپاهیان خود پیش از دیدار با دشمن

در صفین نوشته کلامی است که مؤید روایت ابی امامه است:

«فاذا كانت الهزيمة باذن الله فلا تقتلوا مدبراً، ولا تصيبوا معوراً ولا تجهزوا علی جریح... اگر به خواست خدا شکست خوردند و گریختند آن را که پشت کرده مکشید و کسی را که دفاع از خود نتواند آسیب مرسانید و زخم خورده را از پا در میاوردید.» نهج البلاغه نامه ۱۴ (مقرّر)

روشن است که از ظاهر فتاوی و برخی از روایات که بیان شد حکم به تفصیل حتمیت پیدا می کند و آن عبارت از این بود که کسانی که گروه پشتیبان ندارند تا برای تجدید قوا به آنان رجوع کنند ازپا درآوردن مجروحانشان و تعقیب گریخته شان و کشتن اسیرشان جایز نیست و کسانی که گروه پشتیبان دارند کشتن اسیر و مجروحشان و تعقیب گریخته شان جایز است.

[عفو نمودن و منت نهادن علی(ع) بر سپاه بصره]

ولکن برخی روایات دیگر صراحت دارد اینکه امیرالمومنین(ع) درباره اهل بصره ازپا درآوردن زخمی ها و تعقیب و کشتن فراری ها را نهی فرمود عفو و مَنّی از جانب حضرت نسبت به آنان بوده، چنانکه رسول خدا (ص) براهل مکه مَنّ نهاد و از سر تقصیر آنان گذشت، و ظاهر این روایات نشان می دهد که این حکم (عفو) موقتی و برای زمانی خاص بوده و در حقیقت اگر مورد، جای عفو و گذشت نداشته باشد و امام صلاح نبیند حکم اولی این است که تعقیب فراری و ازپا درآوردن زخمی و کشتن اسیر روا باشد، پس حکم به نظرامام و اگذار شده است:

۱- در خبر ابی حمزه ثمالی است که گوید: به علی بن الحسین (ع) عرض کردم: سیره و روش امیرالمؤمنین(ع) (نسبت به اهل بصره) چگونه بود؟ حضرت فرمود: عمار یاسر - رحمه الله - مردی آتشین مزاج (انقلابی) بود، به امیرالمؤمنین (ع) گفت: فردا درباره اینها به چه روشی عمل خواهی کرد؟ حضرت فرمود: با مَنّ، همانطور که رسول خدا (ص) درباره اهل مکه عمل نمود. ^(۱)

(۱) فی خبر ابی حمزة الثمالی قال: قلت لعلی بن الحسین (ع): بما سار علی بن ابی طالب (ع)؟ فقال: ان ابالیقظان کان رجلاً حاداً - رحمه الله - فقال: یا امیرالمؤمنین (ع) بما تسیر فی هؤلاء غدا؟ فقال: بالمَنّ کما سار رسول الله (ص) فی اهل مکه و سائل ۵۸/۱۱ باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو حدیث ۴.

۲- در دعائم الاسلام است: «هنگامی که امیر المؤمنین (ع) داخل بصره شد عمار از حضرت پرسید: ای امیر المؤمنین (ع) نسبت به اینها به چه روشی عمل خواهی کرد؟ حضرت فرمود با منت (عفو و بخشش)، همانطور که روش پیامبر (ص) درباره اهل مکه هنگام فتح آن بود.»^(۱)

۳- و نیز خبر اسایف خمس که به همین مضمون بود و قبلاً بیان شد رجوع نمائید.^(۲)

۴- در روایت عبدالله بن سلیمان از امام جعفر صادق (ع) است که فرمودند: «اگر علی (ع) همه اهل بصره را می کشت و اموالشان را می گرفت براو حلال بود، ولی بر آنان منت گذارد تا بعد از او بر شیعیانش منت گذارده شود.»^(۳)

۵- در نهج البلاغه درباره اصحاب جمل می فرماید: «به خدا، اگر از مسلمانان جز یک تن را از روی عمد و بی آنکه او را جرمی باشد نکشته بودند، کشتن همه آن لشکر بر من روا بود، زیرا حاضر بودند و انکار نمودند، و به زبان و دست به دفاع برخاستند، تا چه رسد به آنکه آنان از مسلمانان به اندازه عدد لشکریانی که بدان شهر درآمدند کشتند.»^(۴)

۶- از غیبت نعمانی به سند خویش از ابی خدیجه از امام جعفر صادق (ع) روایت است که فرمودند: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: «این حق برای من بود که

(۱) وفی دعائم الاسلام: «وسأله عمار حين دخل البصرة فقال: يا امير المؤمنين بای شی تسیر فی هؤلاء؟ فقال: بالْمَن والعفو كما سار النبي (ص) فی اهل مکه حين افتتحها بالْمَن والعفو» دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۴ کتاب الجهاد.

(۲) وسائل ۱۱/ ۱۶ و ۱۸ باب ۵ از ابواب جهاد عدو حدیث ۲.

(۳) وفی خبر عبدالله بن سلیمان عن ابی عبدالله (ع): «ولو قتل علی (ع) اهل البصرة جميعاً واتخذ اموالهم لكان ذلك له حلالاً ولکنه منّ علیهم لیمن علی شیعتهم من بعده.» وسائل ۱۱/ ۵۸-۵۹ باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶.

(۴) وفی نهج البلاغه فی ذکر اصحاب الجمل: «فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلاً واحداً معتمدين لقتله بلا جرم جرّه لحلّ لی قتل ذلك الجيش كله اذ حضروه فلم ینکروا ولم یدفعوا عنه بلسان ولا یدع ما انهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدة التي دخلوا بها علیهم.» نهج البلاغه فیض / ۵۵۶ عبده ۲/ ۱۰۴ صبحی صالح / ۲۴۷ خطبه ۱۷۲.

گریخته را بکشم و زخم خورده را ازپا درآورم، ولی از آن صرفنظر کردم به جهت سلامتی اصحابم که اگر روزی بر مخالفین شوریدند کشته نشوند. و این حق برای امام قائم (ع) هست که گریخته را بکشد و زخم خورده را ازپا درآورد.^(۱) و غیر آن از دیگر روایات که برخی از آنها در مسئله دوم خواهد آمد.

[خلاصه کلام و نتیجه]

بطور کلی با توجه به روایات زیادی که بیان شد حکم اولی درباره گریخته و مجروح و اسیر بغاة، روا بودن تعقیب گریخته و ازپا درآوردن زخم خورده و کشتن اسیر است. و عمل امیرالمؤمنین (ع) درباره اهل بصره و فرمان حضرت مبنی بر منت گذاردن بر آنان یک بخشش و متی بود که حضرت در آن مورد خاص برگزید، با این و صف چگونه می توان حکم منت نهادن را یک حکم مستمر در همه زمانها قرارداد و فقهاء شیعه هم به آن فتوی بدهند؟

مگر اینکه گفته شود: حکم امیرالمؤمنین (ع) نسبت به اهل بصره اگرچه یک حکم ولائی و حکومتی بوده ولی یک حکم موقت و برای مورد خاص نمی باشد بلکه حکمی است حکومتی و مستمرا زمان ظهور حضرت قائم (عج)، و این مطلب از برخی روایات نیز که در مسئله بعد می آید استفاده می شود. در کلامی از اصبع بن نباته آمده است: «وقتی که اهل بصره را شکست دادیم منادی حضرت ندا داد: زخمی را ازپا درنیاورید، گریخته را تعقیب نکنید، و هر کس سلاحش را بزمین گذارد در امان است این سنتی است که پس از این الگو واقع خواهد شد.^(۲)

(۱) وعن غیبة النعمانی بسنده عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله (ع) قال: «ان علیاً (ع) قال: «كان لی ان اقتل المولی واجهز علی الجریح ولكن تركت ذلك للعافیة من اصحابی ان خرجوا لم یقتلوا والقائم (ع) له ان یقتل المولی و یجهز علی الجریح» مستدرک ۲/ ۲۵۲ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲ باب ۲۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۷.

و ظاهراً روایاتی که در اول مسئله بیان شد، مثل خبر حفص بن غیاث و مانند آن بیانگر این است که حکم به تفصیل، - تفصیل بین کسانی که دارای گروه و پشتیبان هستند و کسانی که چنین نیستند - یک حکم همیشگی مستمر است، که همه فقهای شیعه به آن فتوی داده اند، پس دست برداشتن از این حکم جایز نیست.

از سوی دیگر از مبسوط و خلاف شیخ چنانکه گذشت استفاده می شود که اسیر اهل بغی، چه گروه پشتیبان داشته باشد و چه نداشته باشد بطور مطلق کشتنش جایز نیست، ولی زندان نمودن وی جایز و رواست.

پیش از این نیز یاد آور شدیم که برخی روایات بر جایز نبودن قتل به طور مطلق دلالت داشت، ولی مادر روایات تا آنجا که بررسی کردیم، روایتی که بر جواز زندانی نمودن دلالت داشته باشد دست نیافتیم. البته در این زمینه جای پژوهش باقی است. و اصولاً فتوایهای مرحوم شیخ طوسی را باید از کتاب نهایی او به دست آورد، چنانچه براهلش پوشیده نیست.^(۱)

توجه به یک نکته

روشن است بسیاری از افراد که در جبهه بغات علیه امام عادل حضور یافته اند با اختیار و اراده خود به جنگ نیامده اند بلکه از ناراحتی و به اجبار به جبهه کشیده شده اند. چنانچه در زمان ما که جنگی تحمیلی از سوی طاغوت عراق بر ما تحمیل شده اینگونه است.^(۲) پس در چنین شرایطی باید از کشتن افراد اجتناب نمود مگر

(۱) چنانچه حضرت استاد در جاهای مختلف یاد آور شده اند کتاب نهایی شیخ طوسی کتاب فتاوی ایشان است که اصول متعلقات ازائمه معصومین (ع) را در آن آورده است ولی کتاب مبسوط چنانچه خود ایشان در مقدمه آن کتاب آورده است یک کتاب تفریعی است که در مقابل اهل سنت که به فروع استناد می کرده اند نگاشته شده بر این پایه کتاب نهایی شیخ از اهمیت ویژه ای برخوردار است. (مقرر)

(۲) پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که ابرقدرتها و در رأس آنها امریکا منافع خود را در ایران به خطر افتاده می دیدند و از گسترش فرهنگ انقلاب اسلامی در منطقه

در حد ضرورت آنهم در معرکه جهاد و جنگ. در کتاب دعائم الاسلام آمده است که گفت: «از علی (ع) برای ما روایت شده که گفت: پیامبر خدا (ص) در روز جنگ بدر فرمود: از بنی عبدالمطلب تا می توانید اسیر کنید و آنان را نکشید زیرا اینان به اجبار به جنگ آورده شده اند.»^(۱)

این روایت در مستدرک نیز آمده است.^(۲)

پس هنگامیکه حکم فرد مشرک که به اجبار به جنگ آورده شده این است پس حکم مسلمانی که خون او محترم است چگونه است؟!

مسأله دوم: حکم زنان و فرزندان و اموال شورشگران (بغات)

در این مسأله حکم زنان و فرزندان و حکم اموال بغات چه اموالی که در دست لشکریان است و چه اموالی که در دست آنان نیست را مورد پژوهش قرار می دهیم. این مسأله نیز همانند مسأله پیشین سه مسأله است که چون روایات آن مشترک و مسائل آن از نظر فتوی و روایت بهم وابسته است برای پیش گیری از تکرار هر سه مسأله را یکجا مورد بحث قرار می دهیم.

اجماع علمای ما امامیه و بلکه اجماع مسلمانان بر این قرار گرفته که به

وحشت داشتند کشور همسایه ما عراق را تحریک کردند که به رهبری صدام حسین به کشور اسلامی ایران و انقلاب نوپای ما حمله کند و بخش زیادی از کشور ایران را اشغال نظامی کند. این جنگ نزدیک به ده سال به درازا کشید و افراد زیادی از دو طرف شهید و کشته شدند، صدام برای مقابله با نیروهای مؤمن و بسیجی انقلاب اسلامی، مردم مسلمان عراق که بسیاری از آنان نیز شیعه بودند را با تهدید و زور به جبهه های جنگ می کشانید که حضرت استاد به آن اشاره دارند. خداوند انشاء الله شرکفار و اجانب را به خودشان برگرداند و کشورهای اسلامی و مسلمانان را از اینگونه جنگهای ناخواسته خانمان برانداز مصون و محفوظ نگاه دارد. (مقرر)

(۱) قال رسول الله (ص) يوم بدر: من استطعتم ان تأسروه من بنی عبدالمطلب فلا تقتلوه، فانهم انما اخرجوا كرهاً. دعائم الاسلام ۱/ ۳۷۶، کتاب جهاد، قتال مشرکین.

(۲) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۱، باب ۲۱ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

اسارت گرفتن زنان و فرزندانشورشگران (بغات)، جایز نیست و نمی توان اموال غیر منقول آنان که در اختیار لشکر نیست را به غنیمت گرفت. اما در مورد اموال منقول که در دست لشکریان است اختلاف نظر وجود دارد. که به نمونه ای از کلمات فقهاء در این زمینه اشاره می کنیم:

دیدگاههای فقهای فقهیه در مسأله

۱- در قسمت کتاب باغی خلاف (مسأله ۷) آمده است:

اگر از شورشگران (اهل بغی) کسیکه اهل جنگ نیست، مانند زنان و کودکان و افراد معلول و پیرمردان از کار افتاده، به اسارت گرفته شد نمی توان آنان را زندانی نمود. شافعی در این مسأله دو نظر دارد، یکی آنچه در کتاب «الأم» آمده که نظیر همان است که ما گفتیم و دیگری آنچه بعضی اصحابش گفته اند که آنان همانند مردان جنگجویان زندانی می شوند. دلیل ما در این مورد اصل برائت ذمه است، و زندانی کردن آنان نیازمند به دلیل است. ^(۱)

۲- باز در همان کتاب (مسأله ۱۷) آمده است.

آنچه بصورت اموال منقول در دست شورشگران بوده می توان آنرا گرفت و از آن بهره برد و به عنوان غنیمت بین جنگجویان تقسیم کرد، ولی آنچه بصورت غیر منقول است مورد تصرف قرار نمی گیرند.

شافعی گوید: سپاه عدل جایز نیست از سلاح و چارپایان اهل بغی استفاده کنند. نه سوار چارپایان آنها می شوند برای جنگ، و نه در جنگ و غیر جنگ از تیرهای آنها استفاده می کنند، و اگر از اینگونه وسائل چیزی یافتند آنرا برای صاحبانش نگهداری می کنند تا آنگاه که جنگ تمام شد به آنها برگردانند.

ابوحنیفه گوید: از چارپایان و سلاح آنها در حال جنگ می توان استفاده نمود

و هنگامیکه جنگ پایان یافت به آنها برگردانید.

دلیل گفتار ما اجماع فرقه امامیه و اخبار آنان است. و نیز آیه شریفه «فقاتلوا التي تبغي حتى تفی الى امر الله» که خداوند سبحانه جنگ با آنان را دستور فرموده و اینکه از سلاح و چارپایان آنان استفاده شود یا نشود، فرق نگذاشته. ^(۱)

روشن است که این دلیل آخر ایشان که به آیه استدلال فرموده اند قابل مناقشه است. زیرا آیه شریفه در مقام بیان این نیست که بگوید با چه چیز با آنها جنگ کنید، و نمی گوید: با آنها جنگ کنید ولو با سلاح غیر.

۳- در باب قتال اهل بغی نهاییه آمده است:

«به هیچ وجه به اسارت درآوردن زنان و کودکان جایز نیست و امام می تواند اموالی که در لشکرگاه آنانست را گردآوری کند و همانگونه که پیش از این گفتیم بین جنگجویان تقسیم نماید و آنچه در لشکرگاه وجود ندارد راهی برای تصرف آنها برای امام نیست.» ^(۲)

۴- در مبسوط آمده است:

«آنگاه که جنگ بین اهل عدل و بغی به پایان رسید چه با گریختن شورشگران و چه با بازگشت آنان به فرمان امام، اموالی که گرفته شده یا تلف شده و افرادی که کشته شده اند مورد بررسی قرار می گیرند، هر کس عین مالش نزد دیگری باشد صاحب مال به مال خود سزاوارتر از دیگران است چه از اهل عدل باشد و چه از اهل بغی؛ برپایه آنچه ابن عباس روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: مسلمان برادر مسلمان است، خون و مال او جز با رضایت او حلال نیست.

و روایت شده که در جنگ جمل چون سپاهیان دشمن هزیمت یافتند بعضی اصحاب به علی (ع) گفتند: ای امیرمؤمنان آیا اموال آنان را برای خود

(۱) خلاف ۱۶۹/۳.

(۲) نهاییه ۲۹۷.

جمع آوری نکنیم؟ حضرت فرمود: «هرگز؛ چون اینان داخل حرمت اسلامند و در دار هجرت (سرزمین اسلامی) اموال آنان برای دیگران حلال نیست.» و ابوقیس روایت کرده که علی (ع) ندا داد که: «هر که مال خود را می یابد آنرا بر گیرد» آنگاه یک نفر آمد دیگی که ما در آن غذا طبخ کرده بودیم شناخت و گفت مال من است؛ از او خواستیم صبر کند تا غذایمان پخته شود، نپذیرفت، با پای خودش به دیگ زد غذا را ریخت و ظرف خود را گرفت و رفت.

اصحاب ما - فقهای امامیه - گفته اند: آن اموال که در لشکرگاه است به عنوان غنیمت مال آنان است این در شرایطی است که آنان به اطاعت امام بازنگشته باشند ولی اگر به اطاعت امام بازگشته باشند آنها به اموال خودشان از دیگران سزاوار ترند. ^(۱)

باز در همان کتاب آمده است:

«برای اهل عدل جایز است که از چارپایان اهل بغی استفاده کنند. به هنگام جنگ بر آنها سوار شوند و برای جنگ و غیر جنگ با تیرهای آنها تیرباندازند. و هر چه از این نوع وسائل یافت شود به عنوان غنیمت در اختیار سپاهیان قرار می گیرد و باز گرداندن آن به صاحبانش واجب نیست. عده ای گفته اند هیچ یک از اینها جایز نیست و اگر چیزی از اینها یافت شود برای صاحبان آن محفوظ نگاهداشته می شود و چون جنگ پایان یافت به آنان باز گردانده می شود.

و کسی که تصرف را جایز نمی داند می گوید این عدم جواز مربوط به حال اختیار است اما در حال اضطرار، مثل اینکه هزیمتی واقع شود و فرد نیاز به چارپائی داشته باشد که از معرکه بگریزد، در آن صورت اگر حیوانی را بیابد که از آنان [اهل بغی] است می تواند از آن برای فرار از معرکه استفاده کند

و همچنین است اگر جز اسلحه آنان چیزی را نیابد که با آن از خود دفاع کند، در چنین شرائط به مقتضای حال، چون اموال اهل بغی است، می تواند از آن استفاده کند البته در این صورت اموال اهل بغی و غیر اهل بغی تفاوتی نمی کند زیرا در هر شرایط که انسان به طعام دیگری نیاز پیدا کرد و به حد اضطرار رسید، می تواند تا حد رفع اضطرار از آن مصرف نماید.^(۱)

ملاحظه می فرمایید که ظاهر کلام اول ایشان این است که بطور مطلق نمی توان اموال اهل بغی را تصرف کرد، و جواز تصرف در اموال منقول را به روایتی از اصحاب ما نسبت داده است. ولی ظاهر کلام دوم ایشان این است که آنچه از اموال منقول در تصرف سپاهیان است را می توان تصرف کرد. چنانچه در خلاف و نهاییه آمده است.

۶- سید مرتضی (قده) در ناصریات (مساله ۲۰۶) پس از نقل کلام ناصر مبنی بر اینکه اموال سپاهیان اهل بغی را می توان تصرف نمود، می نویسد:

«این مطلب درستی نیست چون آنگونه که اموال اهل حرب را می توان تقسیم نمود اموال اهل بغی را نمی توان به غنیمت گرفت و تقسیم نمود. و من بین فقها در این مورد مخالفی نمی دانم و مرجع فقها در این زمینه آن چیزی است که امیرالمؤمنین (ع) در مورد محاربین بصره عمل نمود که تقسیم اموال آنان را جایز ندانست و آنگاه که از آنحضرت علت این امر را جویا شدند فرمود: «ایکم یاخذ عائشة من سهمہ؟» کدامیک از شما عایشه را جزء سهم خودش می پذیرد؟ و مانعی ندارد که حکم قتال اهل بغی باقتال اهل دار الحرب در این زمینه مخالف باشد، نظیر مسأله گریختگان از جنگ، که تعقیب اهل بغی جایز نیست ولی تعقیب سایر محاربین جایز است.

ولی فقها در بهره بردن از چارپایان و اسلحه اهل بغی به هنگامی که هنوز جنگ پابرجاست اختلاف نظر دارند، شافعی گوید جایز نیست، ابوحنیفه گوید تا

هنگامیکه جنگ پابرجاست جایز است؛ به نظر من اشکالی ندارد که از سلاح آنها بتوان علیه آنان استفاده نمود، البته نه به عنوان تملک مثل اینکه آنان نیزه و مانند آن را بسوی اهل حق می افکنند و اهل حق همان را در جهت دفاع از خود و مقابله با آنان به کار می برند. ^(۱)

۷- در سرائر پس از نقل شیخ [طوسی] و سید [مرتضی] آمده است:

«صحیح به نظر من همان راهی است که مرتضی (رضی) برگزیده و بر طبق آن فتوا داده، دلیل بر صحت گفتار او همان دلیلی است که خود بدان استناد فرموده، و نیز اجماع مسلمانان و اجماع اصحاب ما بر این معنی منعقد است و ما در ابتدای مسأله گفتار شیخ بزرگوار خود ابو جعفر طوسی (رضی) را از کتابهایش نقل کردیم و دلیلی مخالف نظر ما وجود ندارد و گفتار پیامبر اکرم (ص) که می فرماید: «لا یحل مال امرئ مسلم الا عن طیب نفس منه» - تصرف در مال مسلمان جز با رضایت او جایز نیست. «دلیل دیگری بر این مسأله است، و این روایت را مجموع امت اسلام تلقی به قبول کرده اند. دلیل عقل نیز پشتیبان و گواه بر این نظریه است زیرا اصل «بقاء املاک» به ملک صاحبانش است» و تملک آن جز با دلیل قاطعی که همه عذرها را برکنار بزند جایز نیست. ^(۲)

۸- در جهاد شرایع آمده است:

چند مسأله: مسأله نخست اینکه: فرزندان بغات به اسارت گرفته نمی شوند و زنانشان به تملک در نمی آیند اجماعاً. دوم اینکه: جایز نیست تملک چیزی از اموال آنان که در اختیار سپاهیان نیست، چه منقول باشد مانند لباس و اثاثیه و چه غیر منقول، مانند املاک، چون آنان مسلمانند و خون و مال مسلمانان محترم است، ولی اموال منقول آنان که در اختیار سپاهیان است را آیا می توان گرفت؟ برخی گفته اند: نه، بر اساس همین علت که ما متذکر شدیم، برخی

(۱) جوامع الفقهیه / ۲۶۱ (= چاپ دیگر / ۲۲۵).

(۲) سرائر / ۱۵۹.

گفته اند: بلی، با توجه به سیره علی (ع) و این آشکارتر است. ^(۱)

۹- در جواهر ذیل مسأله نخست شرایع آمده است:

بر اساس اجماع محصل و محکی ^(۲) چنانچه از تحریر و دیگر کتب نقل شده است و بلکه از منتهی نقل شده که ادعا کرده هیچیک از اهل علم در آن اختلاف ندارند و در تذکره آمده است بین امت خلافتی در آن نیست، لکن در مختلف و مسالک آنرا به مشهور فقها نسبت داده است و شاید این نسبت بخاطر آن چیزی است که در کتاب دروس آمده، که گوید: حسن نقل کرده که امام اگر بخواهد می تواند آنها را به اسارت بگیرد. دلیل آن، مفهوم کلام علی (ع) است که فرمود: «من بر اهل بصره منت نهادم همانگونه که پیامبر خدا (ص) بر اهل مکه منت نهاد» و همانگونه که پیامبر خدا می تواند به اسارت بگیرد، امام نیز می تواند اسیر بگیرد. و این نظریه نادری است. ^(۳)

۱۰- باز در همانجا ذیل مسأله دوم در حکم اموالی که در اختیار سپاهیان نیست گوید:

من در این نیز اختلافی نیافتم، بلکه در مسالک آمده است که این مورد اتفاق فقهاست. در عبارت صریح کتابهای منتهی و دروس و طبق آنچه از غنیه و تحریر نقل شده ادعای اجماع بر مسأله شده است، بلکه ممکن است ادعا شود که این مسأله قطعی است با توجه به آنچه امیرالمؤمنین (ع) در جنگ اهل بصره و جنگ نهروان پس از پیروزی بر آنان انجام داد. ^(۴)

۱۱- و در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است:

حنفیّه و مالکیّه می گویند: زن و فرزند شورشگران (بغات) را نمی توان به اسارت گرفت. چونکه مسلمانند و اموالشان را نمی توان تقسیم کرد چون

(۱) شرایع ۱/۳۳۷ (= چاپ دیگر/ ۲۵۷).

(۲) اجماع محصل آنست که در عصر گوینده و برای خود او حاصل شده باشد و اجماع محکی یا منقول آنست که از دیگران نقل شده باشد. (مقرر)

(۳) جواهر ۲۱/۳۳۴.

(۴) جواهر ۲۱/۳۳۹.

غنیمتی در اموال آنان نیست براساس فرمایش امام علی (رض) در جنگ جمل که فرمود: «ولایقتل اسیر، ولایکشف ستر، ولایأخذ مال- اسیری از «بغات» کشته نمی گردد پرده ای دریده نمی گردد. و مالی گرفته نمی شود.» در این زمینه اوالگو و پیشوای ماست، و چونکه آنان مسلمانند و اسلام به جان و مال آنان مصونیت و حرمت داده است. ولی جایز است با سلاح خودشان با آنان جنگید، بشرط نیاز مسلمانان به سلاح، چنانچه حضرت امام علی چنین نمود و سلاح اهل جمل را بین اصحاب خود تقسیم کرد تا با آن بجنگند نه اینکه ملک آنان باشد... ابن ابی شیبیه روایت کرده که چون علی، طلحه و یارانش را شکست داد، دستور داد کسی در میان لشکر ندا سردهد: هیچ روی آورنده و پشت کننده ای را نکشید- یعنی پس از شکست دشمن- هیچ دری نباید گشوده گردد و هیچ ناموس و مالی نباید حلال شمرده شود...

شافعیّه گویند: اسرای آنان اگر چه کودک و زن و برده باشند باید زندانی شوند تا جنگ به پایان رسد و جمعیت آنان متفرق گردد. و گویند: چون جنگ پایان یافت بر امام واجب است که سلاح و اسب و دیگر وسائل آنان را به آنان برگرداند و مگر در حدّ ضرورت نمی توان از سلاح و اسب و وسایل دیگر آنان استفاده کرد...

حنفیّه گویند: امام اموال بغات را نگاه می دارد و به آنان بر نمی گرداند و آن را بین سپاهیان تقسیم نمی کند تا آنگاه که آنان توبه کنند که در آن صورت اموالشان را به آنان بر می گرداند. اما اینکه گفتیم بین سپاهیان تقسیم نمی کند از اینروست که اینها در واقع غنیمت نیست. و نگاهداشتن اموال هم برای این است که با شکسته شدن شوکتشان شرّ آنان دفع گردد^(۱)

در قسمت آخر کلام ایشان کلمه «حنفیّه» احتمال دارد «خنابله» باشد که به اشتباه حنفیّه نوشته شده است.

۱۲- در کتاب مختصر خرقی که در فقه حنابله نگاشته شده آمده است:

«وآنگاه که به عقب رانده شدند، گریختگان آنان تعقیب نمی شوند، بر زخمیه‌های آنها تاخت نمی برند، اسرایشان کشته نمی گردند، اموالشان به غنیمت گرفته نمی شود و زن و فرزندشان اسیر نمی شوند.^(۱)»

و در مغنی که شرح کتاب مختصر است آمده:

فصل: اما در مورد غنیمت اموال و به اسارت گرفتن فرزندان اهل بغی، ما در حرمت آن بین اهل علم خلافتی نمی بینیم چونکه ما حدیث ابی امامه و ابن مسعود را در همین ارتباط یادآور شدیم، و چونکه اینها مصونیت دارند و برای دفع فتنه آنان اموالشان در حد ضرورت مباح می گردد و علاوه بر حد ضرورت، بر اصل تحریم باقی است.

و روایت شده که در جنگ جمل علی (ع) فرمود: «من عرف شیئاً من ماله مع احد فلیأخذه - هر کس چیزی از اموالش را نزد دیگری یافت از او بگیرد و برخی از اصحاب علی دیگری را گرفته بودند که در آن غذا پخته بودند و صاحب آن برای گرفتن دیگ آمد، از وی خواستند که صبر کند تا غذایشان پخته شود او نپذیرفت، غذا را وارونه کرد و دیگ را گرفت و برد...»

و چون جنگ با بغات برای دفع فتنه آنان و بازگرداندنشان به حق است نه اینکه آنان کافر باشند، پس وارد نمودن ضرر در جان و مال آنان بیش از آن مقدار که در دفع آنان ضرورت دارد جایز نیست همانند مهاجمین و راهزنان. و اموال و فرزندان‌شان در حکم مصونیت باقی است.

و چارپایان و اسلحه هائی که در هنگام جنگ از آنان گرفته می شود تا پایان جنگ به آنان داده نمی شود تا دو مرتبه از آنها برای جنگ استفاده نکنند.

قاضی یادآور شده است: که احمد حنبل به جواز استفاده از سلاح و چارپایان آنان فقط در حال جنگ بر علیه خودشان اشاره دارد و نظر ابوحنیفه نیز همین

است. و علت جواز استفاده اینست که در چنین حالی که جنگ برپا است ائتلاف نفوس و حبس سلاح و وسائل آنان جایز است، پس قهراً انتفاع بآنها نیز جایز است نظیر سلاح محاربین.

شافعی گوید: مگر در حد ضرورت جایز نیست، چون بهر حال مال مسلمانان است و همانند چیزهای دیگر استفاده از اینها بدون اجازه آنها جایز نیست...^(۱)

خلاصه کلام اینکه: بنظر اصحاب ما امامیه و نیز جمیع فقهای فریقین اعم از شیعه و سنت این معنی مورد اتفاق است که به اسارت گرفتن زنان و فرزندان آنان و به غنیمت گرفتن اموال آنان که در دست سپاهیان نیست جایز نیست. و اختلاف در بین فقهای مادر مورد اموالی است که در دست سپاهیان است که برخی تصرف در آنرا جایز دانسته اند و برخی حرام. پس مسأله در واقع به سه مسأله تقسیم می گردد.

روایات مسأله

بر دو مسأله نخست علاوه بر اجماع و وحدت نظر بین مسلمانان و اصل مسلم در مصونیت مال و آبروی مسلمان که از کتاب و سنت استفاده می گردد روایات بسیار زیادی دلالت دارد، که یادآور می شویم:

۱- روایت حفص، از جعفر، از پدرش، از جدش، از مروان حکم، که گوید: چون علی (ع) در بصره مارا شکست داد، اموال مردم را به آنان برگردانید و برای اثبات آن هر کس شاهد داشت به او پرداخت می کرد و هر کس نداشت او را سوگند می داد. مروان گفت: گوینده ای به او گفت: ای امیر مؤمنان، غنایم و اسیران را بین ما تقسیم کن. گوید: وقتی افراد اصرار کردند فرمود: «کدامیک از شما ام المؤمنین [عایشه] را جزء سهمیه خود قبول می کند؟» و مردم دیگر چیزی نگفتند.^(۲)

(۱) مغنی ۶۵/۱۰.

(۲) عن مروان بن الحکم، قال: لما هزمنا علی (ع) بالبصره ردّ علی الناس اموالهم، من

۲- در مرسله صدوق آمده است که گفت: «روایت شده که مردم در جنگ بصره اطراف امیرالمؤمنین (ع) را گرفته و گفتند: ای امیرالمؤمنین غنائم آنان را بین ما تقسیم بکن. حضرت فرمود: کدامیک از شما امّ المؤمنین را جزء سهمیه خود می پذیرد.»^(۱)

۳- روایتی است که به نقل از مبسوط گذشت بدین مضمون: «روایت شده که علی (ع) چون مردم [طرفداران عائشه و طلحه و زبیر] را در جنگ جمل شکست داد، به وی گفتند: ای امیرمؤمنان آیا اموال آنان را نمی گیری؟ فرمود: نه، چون آنان به حرمت اسلام مصونیت یافته اند پس در سرزمین هجرت [دارالاسلام] گرفتن اموال آنان جایز نیست.»^(۲)

۴- باز در مبسوط آمده بود: «ابوقیس روایت کرده که علی (ع) ندا داد: هر کس مال خود را بیابد آنرا بگیرد. پس مردی به ما برخورد کرد که دیگی که در آن غذا طبخ کرده بودیم را دید و آنرا شناخت، ما از وی خواستیم که صبر کند تا غذا پخته شود ولی او قبول نکرد، با پای به دیگ زد و آنرا گرفت.»^(۳)

۵- در دعائم الاسلام آمده است: «در مورد علی (ع) برای ما نقل شده که چون اهل جمل هزیمت یافتند حضرت آنچه از لشکرگاهشان به دست آورد، جمع

اقام بینه اعطاه، ومن لم یقم بینه اخلفه، قال: فقال له قائل: یا امیرالمؤمنین، اقسام الفئ بیننا والسبی. قال: فلما اکثروا علیه قال: ایکم یاخذ امّ المؤمنین فی سهمه؟ فکفوا. وسائل ۵۸/۱۱، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۵.

(۱) مرسله صدوق، قال: وقد روی أنّ الناس اجتمعوا الی امیرالمؤمنین (ع) یوم البصره فقالوا: یا امیرالمؤمنین، اقسام بیننا غنائمهم. قال: ایکم یاخذ امّ المؤمنین فی سهمه؟ وسائل ۵۹/۱۱، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۷.

(۲) و روی أنّ علیاً (ع) لما هزم الناس یوم الجمل قالوا له: یا امیرالمؤمنین، الا تأخذ اموالهم؟ قال: لا، لانهم تحرّموا بحرمة الاسلام فلا یحلّ اموالهم فی دارالهجرة. مبسوط ۷/۲۶۶.

(۳) و روی ابوقیس أنّ علیاً (ع) نادى: من وجد ما له فلیأخذه، فمرّ بنا رجل فعرّف قدرأ فیها فسألناه ان یصبر حتی ینضج فلم یفعل و رمی برجله فأخذه. مبسوط ۷/۲۶۶.

آوری کرد، آنرا به پنج قسمت تقسیم نمود و چهار قسمت آنرا بین اصحابش تقسیم کرد. و چون به بصره رسیدند، اصحاب وی گفتند: ای امیرمؤمنان، زن و فرزند و اموال اینان را هم بین ما تقسیم کن: فرمود: «چنین حقی برای شما نیست» گفتند چگونه ریختن خون آنان را بر ما حلال کردی ولی به اسارت گرفتن خانواده آنان را جایز نمی دانی؟ فرمود: «مردان اینان با ما جنگیدند ما هم با آنان جنگیدیم، اما به زنان و فرزندان تسلطی نداریم چونکه آنها مسلمانند و در دارالهمجره [سرزمین اسلامی] زندگی می کنند. پس شما بر آنان تصرف و تسلطی نمی توانید داشته باشید، اما آن چیزهایی را که در جنگ باخود آورده بودند و در جنگ با شما بکار می گرفتند و در لشکرگاه آنان بود، اینها برای شماست ولی آنچه در خانه های آنان است میراث است که طبق مافرض الله به فرزندانشان می رسد و زنانشان نیز باید عده نگه دارند و برای آنان و فرزندانشان برای شما راهی نیست.» این مسأله گذشت تا اینکه افراد دیگری این درخواست را تکرار کردند، حضرت فرمود: «بیایید سهام خود را بگیرید. عایشه را در میان می گذاریم، چه کسی حاضر است عایشه را به عنوان سهم خود بپذیرد، او در رأس این جنگ بوده است» همه گفتند: استغفرالله: حضرت فرمود: «من هم می گویم استغفرالله» پس همه ساکت شدند و کسی دیگر متعرض خانه و زنهای و فرزندهای آنان نشد. و در مورد اهل بغی سیره اینچنین است.^(۱)

(۱) فی دعائم الاسلام: رویا عن علی (ع): انه لما هزم اهل الجمل جمع کل ما اصابه فی عسکرهم مما اقبلوا به علیه فخمسه وقسم اربعة اخماسه علی اصحابه ومضى. فلما صار الی البصره قال اصحابه: یا امیرالمؤمنین، اقسام بیننا ذراریهم واموالهم. قال: لیس لکم ذلک. قالوا: وکیف احللت لنا دماءهم ولا تحل لنا سبی ذراریهم؟ قال: حاربنا الرجال فحاربناهم، فاما النساء والذراری فلا سبیل لنا علیهن، لا نهن مسلمات و فی دارهمجرة، فلیس لکم علیهن سبیل. فاما ما اقبلوا علیکم به واستعانوا به علی حربکم و ضمه عسکرهم و حواء فھولکم، و ما کان فی دورهم فھو میراث علی فرائض الله لذراریهم، و علی نساءهم العدة، و لیس لکم علیهن و لا علی الذراری من سبیل

- این روایت در مستدرک نیز به نقل از دعائم الاسلام آمده است.^(۱)
- و روایات دیگری نظیر این که برخی از آنها در مسأله سوّم خواهد آمد.
- ۶- در سنن بیهقی به سند خود، از حمیر بن مالک، آمده است که گفت: شنیدم که عمار یاسر درباره اسارت زنان و فرزندان از علی (ع) پرسش می نمود، حضرت فرمود: «اسارت بر آنان نیست، ما تنها با کسانی که با ما می جنگند می جنگیم.» گفت: اگر غیر از این می گفتمی من مخالفت می کردم.^(۲)
- ۷- باز در بیهقی ذیل خبر عبدالله بن مسعود از پیامبر خدا (ص) به روایت خوارزمی آمده است: «اموال آنان [اهل بغی] تقسیم نمی شود.»^(۳)
- ۸- باز در خبر حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق (ع) از پدر بزرگوارش (ع) آمده بود که گفت: «علی (ع) در هنگام جنگ بصره به منادیش دستور داد که ندا بدهد: ... و از اموال آنان چیزی گرفته نمی شود.»^(۴)
- ۹- باز در سنن بیهقی به سند خود از شقیق بن سلمه آمده است که گفت: «علی (ع) در جنگ جمل و جنگ نهروان اسیر نگرفت.»^(۵)

-
- فرجعوه فی ذلک، فلما اکثروا علیه قال: هاتوا سهامکم و اضربوا علی عائشه ایکم یاخذها فهی رأس الامر. قالوا: نستغفر الله. قال و انا استغفر الله. فسکتوا. و لم يعرض لما کان فی دورهم، و لا نسائهم، و لا لذراریهم. و هذه السیرة فی اهل البغی. دعائم الاسلام ۱/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.
- (۱) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.
- (۲) عن حمیر بن مالک، قال: سمعت عمار بن یاسر سأل علیاً (ع) عن سبی الذریة، فقال: لیس علیهم سبی، انما قاتلنا من قاتلنا. قال: لو قلت غیر ذلک لخالفک. سنن بیهقی ۱۸۲/۸، کتاب قتال اهل بغی.
- (۳) عن رسول الله (ص): و لا یقسم فیهم. سنن بیهقی ۱۸۲/۸. کتاب اهل بغی.
- (۴) حفص بن غیاث، عن جعفر بن محمد، عن ابیه (ع) قال: امر علی (ع) منادیه فنادی یوم البصره ... و لم یاخذ من متاعهم شیئاً. سنن بیهقی ۱۸۱/۸، کتاب قتال اهل البغی.
- (۵) عن شقیق بن سلمه، قال: لم یسب علی (ع) یوم الجمل و لا یوم النهروان. سنن بیهقی ۱۸۲/۸، کتاب اهل البغی.

ولکن آنچه از روایات دیگری بدست می آید این است که آنچه امیرالمؤمنین (ع) انجام داد یا به انجام آن در مورد اهل بصره دستور فرمود، بر پایه متنی بود که بر مردم نهاد همانند آنچه پیامبر خدا (ع) در مورد مردم مکه انجام داد. و امیرالمؤمنین (ع) در نظر داشت که دیگران نسبت به شیعیانش همانند او نسبت به اهل بصره عمل کنند، چون می دانست که در زمانهای نه چندان دور، دولت های باطل ستمگر بر آنان مسلط می شوند، و گرنه حضرت می توانست از آنها غنیمت و اسیر بگیرد. و آنگاه که زمان غیبت تمام شود و قائم (عجل ا...) ظهور کند بر اساس شمشیر و اسیر و غنیمت با آنان رفتار خواهد کرد. [که نمونه ای از این روایات را از نظر می گذرانیم:]

۱- در وسائل به سندی که اشکالی در آن نیست، از ابوبکر حضرمی، روایت کرده که گفت: از امام صادق (ع)، شنیدم که می فرمود: «برای سیره علی (ع) نسبت به مردم بصره خیری است برای شیعیان ایشان افزون از آنچه خورشید بر آن می تابد، او می دانست که حکومت به دست اینان خواهد افتاد و اگر افراد آنان را اسیر کند پس از وی شیعیان او را اسیر خواهند کرد، عرض کردم: مرا از قائم (ع) خبر دهید که آیا او هم با سیره او عمل خواهد کرد؟- فرمود: نه، علی (ع) بر آنان منت نهاد چون می دانست که در آینده حکومت به دست آنان است ولی قائم بر خلاف این سیره با آنان رفتار خواهد کرد، چون در آن زمان، دیگر دولتی برای آنان نیست.^(۱)

۲- باز در همان کتاب به سند خود از حسن بن هارون - فروشنده پارچه های پشمی که بر روی هودج شتر می انداختند (بیاع انماط) - روایت نموده که گوید: نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که معلی بن خنیس از وی پرسید آیا امام

(۱) عن ابی بکر الحضرمی، قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: سيرة علی (ع) فی اهل البصرة كانت خيراً لشیعته مما طلعت علیه الشمس، انه علم ان للقوم دولة، فلو سباهم لسيبت شيعته. قلت: فاخبرني عن القائم يسير بسيرته؟ قال: لان علیاً (ع) سار فيهم بالمن لما علم من دولتهم، و ان القائم يسير فيهم بخلاف تلك السيرة لانه لا دولة لهم. وسائل ۱۱/۵۶، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱.

(قائم خ. ل) بر خلاف سیره علی (ع) عمل خواهد کرد؟ فرمود: «بلی، علی (ع) منت نهاد و دست باز داشت، چون می دانست که در زمانی نه چندان دور بر شیعیان وی غلبه پیدا می کنند، ولی قائم (ع) هنگامیکه قیام کند با شمشیر و به اسارت گرفتن با آنها رفتار خواهد کرد، چون می داند که دیگر هرگز کسی بر شیعیان وی پیروزی نخواهد یافت. (۱)»

۳- باز در همان کتاب به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: «به علی بن حسین (ع) گفتم: علی بن ابی طالب (ع) [در جنگ جمل] چگونه عمل کرد؟ فرمود: ابا یقظان [عمار یاسر] رحمه الله مرد تندی بود گفت: ای امیر مؤمنان ما فردا با اینان چگونه عمل کنیم؟ فرمود: به شیوه منت، همانگونه که رسول خدا (ص) با مردم مکه عمل کرد. (۲)»

۴- باز در همان کتاب به سند صحیح از زراره، از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «اگر علی (ع) در جنگ با دشمنانش از به غنیمت گرفتن اموال و به اسارت در آوردن دشمنان خویش دست باز نمی داشت. شیعیان وی با بلاء و مشکلات بسیار زیادی روبرو می شدند. آنگاه فرمود: به خدا سوگند این شیوه او از آنچه خورشید بر آن می تابد نافع تر و بهتر بود. (۳)»

(۱) عن الحسن بن هارون بیاع الأماط، قال: كنت عند أبي عبد الله (ع) جالساً فسأله معلی بن خنیس ایسیر الامام (القائم. خ. ل) بخلاف سیره علی (ع)؟ قال: نعم، و ذلك ان علیاً (ع) سار باليمن والكف، لانه علم ان شيعته سيظهر عليهم، وان القائم (ع) اذا قام سار فيهم بالسيف والسبي، لانه يعلم ان شيعته لن يظهر عليهم من بعده ابدأ. وسائل ۵۷/۱۱، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

(۲) عن أبي حمزة الثمالي، قال: قلت لعلی بن الحسين (ع) بما سار علی بن ابی طالب (ع) فقال: ان ابا یقظان كان رجلاً حاداً - رحمه الله - فقال: يا امیر المؤمنین (ع) بما تسیر فی هؤلاء غداً؟ فقال: باليمن، كما سار رسول الله (ص) فی اهل مكة. وسائل ۵۸/۱۱، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۴.

(۳) عن زراره، عن أبي جعفر (ع) قال: لولا ان علیاً (ع) سار فی اهل حربيه بالكف عن السبي و الغنیمه للقيت شيعته من الناس بلاء عظيماً. ثم قال: و الله لسيرته كانت خيراً لكم مما طلعت عليه الشمس. وسائل ۵۹/۱۱، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۸.

۵- باز در همان کتاب به سند خود از عبدالله بن سلیمان آمده است که گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم که مردم می گویند علی (ع) اهل بصره را کشت و اموال آنان را رها کرد و فرمود: «آنچه در سرزمین شرك است حلال است و آنچه در سرزمین اسلام است حلال نیست» حضرت فرمود: علی (ع) بی گمان بر آنان منت نهاد چنانچه رسول خدا (ص) بر مردم مکه منت نهاد. و اینکه وی اموال آنان را تصرف نکرد بدانجهت بود که می دانست پس از خود شیعیان و پیروانی خواهد داشت و دولت های باطل بر آنان سلطه پیدا می کنند و آنحضرت خواست در عمل با پیروان وی، به وی اقتدا کنند، و شما خود آثار این کار را دیدید، امروز با مردم به سیره علی (ع) رفتار می شود. و اگر علی (ع) همه مردم بصره را می کشت و اموال آنان را می گرفت برای وی حلال بود، ولی او بر آنان منت نهاد، تا پس از وی بر پیروانش منت نهاده شود.^(۱)

و روایات دیگری که به همین مضمون وارد شده است.

[جمع بندی روایات:]

باید گفت عمده در این دو مسأله اجماع هائی است که در ارتباط با آنها ادعا شده است و شیعه و سنی هر دو بر ممنوعیت این دو [اسیر گرفتن و غنیمت گرفتن] اتفاق نظر دارند و بلکه می توان گفت این یکی از ضروریات فقه اسلامی است. و اگر چنین اجماعی در کار نبود امکان داشت که بتوان در روایات «منع» خدشه

(۱) عن عبدالله بن سلیمان، قال: قلت لابی عبدالله (ع): انّ الناس یروون انّ علیاً (ع) قتل اهل البصرة وترك اموالهم فقال ان دار الشرك یحل ما فیها وان دار الاسلام یحل ما فیها. فقال (ع): ان علیاً (ع) انما منّ علیهم کما منّ رسول الله (ص) علی اهل مکه وانما ترك اموالهم لانه کان یعلم انه سیکون له شیعة، وانّ دولة الباطل ستظهر علیهم، فأراد ان یقتدی به فی شیعته، و قدرأیتم آثار ذلک، هوذا یسار فی الناس بسیره علی (ع) و لو قتل علی (ع) اهل البصرة جمیعاً و اتخذ اموالهم لکان ذلک له حلالاً، لکنه منّ علیهم لیمنّ علی شیعته من بعده. وسائل ۵۸/۱۱، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۶.

وارد نمود، زیرا علاوه بر ضعف سند و مرسل بودن برخی و دلالت نکردن برخی از آنها بر مقصود، می توان گفت احتمال دارد برخی از آنها از روی تقیّه یا برای مصلحتی خاص در زمانی بخصوص صادر شده، و گواه بر همین معناست آنچه را ما از وضعیّت امیرالمؤمنین (ع) در زمانش سراغ داریم که مخالفین زیادی داشت که همواره مترصد بودند اشکال و اعتراضهایی به آنحضرت وارد کنند، و این جمله حضرت که فرمود: «کدامیک از شما حاضر است عایشه را جزء سهمیه خود قبول کند؟» ظهور در این معنی دارد که این پاسخی بوده برای ساکت کردن آنها. و گواه بر همه اینهاست روایات بسیاری که دلالت داشت که این حکم، مقطعی و برای منت نهادن بر آنها صادر شده است. ولیکن از کتاب جواهر استفاده میشود: که مفهوم این روایات بیانگر این است که از باب تقیّه حکم به منع در طول زمان غیبت تا ظهور قائم بحق (ع) به عنوان یک حکم ثابت پابرجا باقی است^(۱) مقتضای فرمایش ایشان این است که اگر چه حکم اولی اقتضا دارد که جان و مال و خانواده کسی که علیه امام عادل قیام کرده هیچگونه ارزشی ندارد و در این زمینه در حکم کفار است، و لکن تقیّه و ضرورت همیشگی ایجاب میکند

(۱) ر، ک، جواهر ۳۳۵/۲۱. این فرمایش صاحب جواهر فرمایش درستی است چون غیر از ائمه معصومین علیهم السلام، هریک از حکومتها هرچند اسلامی و صالح و عادل باشند. احتمال خطا و اشتباه در آنها وجود دارد، و بسا در چگونگی در ک از اسلام یا در چگونگی پیاده کردن دستورات اسلام در جامعه و نحوه اداره حکومت با گروههایی یا افراد یا مسلمان در جامعه اختلاف نظر پیدا کنند و کار آنها به جنگ و نزاع و درگیری کشیده شود، و اگر بنا بشود مخالفین مسلمان خود را تحت عنوان باغی مورد پیگرد قرار دهند و آنها را بکشند و زن و فرزندان آنها را اسیر کنند و اموالشان را مصادره نمایند، چه کسی می تواند مانع و جلودار آنان باشد؟ همواره حکومت با امکاناتی که در اختیار دارد می تواند کار خود را یک کار صد در صد شرعی جلوه دهد، اما همانگونه که صاحب جواهر فرمودند باید گفت این قبیل مسائل مخصوص امام معصوم است. و در زمان غیبت این اختیارات گسترده را نمی توان در اختیار هیچ یک از حاکمان زمان گذاشت. (مقرر)

که حکم اسلام بر آنان بار شود و احترام جان و مال آنان در طول زمان غیبت محفوظ باشد، پس حکم منتهی که از سوی امیرالمؤمنین (ع) صادر شد اگر چه یک حکم حکومتی و ولایتی بود ولی حکمی است حکومتی برای همه زمانها و اختصاص به اهل بصره و همان زمان ندارد.

ما پیش از این نیز گفتیم که احکام حکومتی که از سوی پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) صادر شده بر دو گونه است: برخی احکام خاص مربوط به همان زمان بوده و برخی احکام حکومتی برای همه زمانها، نظیر آنچه ما در فرمایش پیامبر اکرم (ص) که فرمود «لا ضرر، زیان رساندن - یا حکم ضرری - در اسلام نیست» احتمال دادیم که این یک حکم حکومتی است برای همه زمانها، و نیز مانند اینکه پیامبر خدا (ص) زکات را در «نه» چیز قرار داد و چیزهای دیگر را مورد بخشش قرار داد، چنانچه در برخی روایات آمده و مشهور فقها نیز طبق آن فتوی داده اند، و در اینجا نکته ایست شایان دقت.^(۱)

(۱) شاید وجه تأمل و دقت این است که اگر چه حضرت استاد و برخی دیگر از فقها انحصار زکوة در «نه» چیز را قبول ندارند و در برخی روایات آمده که در برنج هم زکات است یا امیرالمؤمنین (ع) در کوفه بر روی اسبها هم زکات وضع کرد و ... که در مباحث زکات مفصل از آن بحث شده است ولی اینکه فرمایش پیامبر را یک حکم حکومتی برای همه زمانها بگیریم و بگوییم پیامبر اکرم (ص) چون می دانست که پس از وی حکومتها ی جا ثری بر سر مردم مسلط می شوند و به عنوان اخذ زکات مردم را در تنگنا و فشار قرار می دهند به همین جهت برای همیشه تا قیام قائم (عجل ...) زکات را در «نه» چیز قرار داد و غیر این «نه» چیز را بخشید این خود نکته قابل توجهی است و مؤید آن این نکته است که ائمه معصومین علیهم السلام در زمانهای بعد خمس ارباب مکاسب را مطرح فرمودند، که در مقابل حکومتهای غاصب که زکات را جمع آوری می کردند خمس ارباب مکاسب شیعه، به دست ائمه معصومین و جانشینان به حق آنان که همواره مغضوب حکومتها بودند برسد. و این باب جدید و قابل توجهی است در فقه که بخاطر مصالح شیعه در زمان طولانی غیبت، برخی از اختیارات حکومتی محدود شده باشد. (مقرر)

در هر صورت ظاهراً اجماع فقهای شیعه و سنی براین است که زنان و فرزندان بغات را نمی توان به اسارت گرفت و اموالی که در دست سپاهیان نیست را نمی توان تصرف کرد. فقط اشکال و اختلاف در مورد اموال منقولی است که در دست سپاهیان است به ویژه ادوات و تجهیزات جنگی آنان [که در این ارتباط نظریه برخی از فقها را مورد ملاحظه قرار می دهیم :]

دیدگاههای مختلف فقها در مورد اموال منقول و تجهیزات جنگی بغات

۱- علامه در جهاد مختلف می گوید :

مسأله : علمای ما در مورد تقسیم اموال بغات که در اختیار سپاهیان است اختلاف نظر دارند : سید مرتضی در مسائل ناصریه می گوید اینها تقسیم نمی گردد و به غنیمت در نمی آید . و مرجع علماء در همه این مسائل به آنچه است که امیرالمؤمنین (ع) در مورد محاربین اهل بصره بدان حکم فرمود که ایشان به غنیمت گرفتن و تقسیم اموال آنان- آنگونه که اموال اهل حرب را به غنیمت می گیرند و تقسیم میکنند- جایز ندانست . و ما اختلافی بین فقها در این مسأله نمی یابیم .

فقط فقها در استفاده از چارپایان و تجهیزات جنگی آنان در میدان جنگ اختلاف نظر دارند . شافعی گوید : جایز نیست . ابوحنیفه آنرا جایز دانسته ... ابن ادریس نیز نظر سید مرتضی را پذیرفته . ابن عقیل گفته اموالی که در دست سپاهیان است تقسیم می شود . شیخ در خلاف گوید : آنچه در دست سپاهیان است می توان آنرا گرفت و از آن بهره برد و به عنوان غنیمت بین رزمندگان تقسیم کرد . و آنچه در لشکرگاه نیست کسی متعرض آن نمی شود، و برای این فرمایش خود به اجماع فرقه امامیه و روایات آنان استدلال فرموده است ...

و در نهایت گوید : برای امام جایز است که از اموال آنان آنچه را در دست

سپاهیان است گرفته و بین رزمندگان تقسیم کند و آنچه را دست آنان نباشد جایز نیست. ابن جنید نیز می گوید آنچه در دست سپاهیان است را به غنیمت گرفتن آن جایز است و همین نظریه مورد قبول ابن برّاج و ابوالصلاح است. و ابن عقیل به این روایت استدلال نموده که مردی از قبیله عبدالقیس در روز جنگ جمل، در برابر حضرت ایستاد و گفت: ای امیرمؤمنان، آنجا که تو اموال آنان را بین ما تقسیم کردی ولی زنان و فرزندان آنان را تقسیم نکردی، به عدالت رفتار ننمودی! حضرت به وی فرمود: اگر دروغ می گویم خدا ترا نمیراند تا آن برده ثقیف [ابن ملجم - کنایه از شهادت حضرت] را ملاقات کنی، این از آنروست که در در دارالهجره [سرزمین اسلامی] آنچه در آنست حرام است و در دارالشرك آنچه در آنست حلال است، پس کدامیک از شما حاضر بود مادر خود [عایشه] را از سهم خود بپذیرد؟ ...

نزدیکترین نظر همان است که شیخ در نهاییه بر گزیده و دلیل آن همان است که ابن عقیل روایت نموده و روایت او همواره مورد قبول است، زیرا ابن عقیل یکی از بزرگان علمای ماست که بخاطر عدالت و معرفت وی، روایات مرسل [روایات محذوف السند] وی مورد قبول است. ^(۱)

ایشان - قدس سره - برای جواز تقسیم غنائم «بغات» ادله قانع کننده ای را ذکر نفرمودند، علامه در مختلف اند مسأله دو قول ذکر کردند، در ابتدای مسأله نیز نظریه برخی از فقها آمده بود: سید مرتضی در ناصریات فتوای به منع داد، ابن ادریس در سرائر وی را پیروی نمود و اجماع اصحاب ما و اجماع مسلمانان را بر آن ادعا نمود.

و ظاهر کلام شیخ در مبسوط نیز منع است، و در نهاییه و خلاف و جایی از مبسوط جواز ادعاشده است و در خلاف، اجماع فرقه امامیه و وجود روایات ادّعا شده است.

در «غنیه» آمده است :

از کسانی که اسلام بر زیانشان جاری است و از بغات و محاربین، چیزی جز اموالی که در دست سپاهیان است به غنیمت گرفته نمی شود ... همه این احکام به دلیل اجماعی است که بدان اشاره شده. ^(۱)

در شرایع نیز مرحوم علامه به جواز، نظر دارد چنانچه پیش از این نظر ایشان نقل شد.

در مسالک آمده است :

قول به جواز، نظر اکثر فقها از مصنف [محقق] و علامه در مختلف است. و از دلایل آنان سیره علی (ع) در مورد اهل جمل است که وی اموال را بین رزمندگان تقسیم نمود آنگاه آنها را به صاحبانش برگردانید. ^(۲)

در دروس آمده است :

واموال آنان که در اختیار سپاهیان نیست تقسیم می گردد؟ [نمی گردد] اجماعاً و سید مرتضی جنگ با آنان را با سلاح و چارپایان خود آنان جایز می داند بر اساس عموم فرمایش خداوند متعال : « فقاتلوا التي تبغى حتى تفي الى امر الله - با آنانکه شورشگرند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردند » و آنچه در اختیار سپاهیان است نیز اگر به فرمان امام برگردند تقسیم آن حرام است. و اگر اصرار ورزند نظر اکثر فقهاء این است که تقسیم آن همانند تقسیم غنیمت است. و سید مرتضی و ابن ادریس آنرا جایز ندانسته اند و این با توجه به سیره علی (ع) در جنگ بصره بواقع نزدیکتر است، چون آنحضرت دستور فرمود که اموال آنان حتی دیگی که در آن غذا طبخ شده بود را برگردانند. ^(۳)

(۱) جوامع الفقهاء / ۵۲۲ (= چاپ دیگر / ۵۸۴).

(۲) مسالک / ۱ / ۱۶۰.

(۳) دروس / ۱۶۴.

در تذکره پس از ذکر این دو نظریه در مسأله و نسبت آن به شیخ، می نویسد:

شیخ به سیره علی (ع) استدلال نموده و به اینکه اینان اهل حرب هستند پس مانند اهل حرب اموال آنان حلال است. ولی این سیره با سیره دیگری معارض است، و فرق آندو پیش از این گفته شد.

و در جمع بین دو نظریه و تصدیق هر دو سیره استبعادی نیست، بدین صورت که گفته شود: اگر شورشگران پشتوانه داشته باشند که به نزد آنان می روند و دو مرتبه برای جنگ آماده می شوند برای کندن ریشه فساد، تقسیم اموال آنان جایز است و اگر گروه و دسته ای نداشته باشند تقسیم آن جایز نیست چون نتیجه حاصل شده و وحدت کلمه آنان شکسته شده و جمع آنان به پراکندگی گراییده، این آن چیزی است که من آنرا صحیح می دانم.^(۱)

البته این تفصیلی که ایشان ارائه فرمودند ایجاد یک نظریه سوم است و تقریباً این یک گونه قیاس با مسأله پیشین است و هر دو سیره نیز در ارتباط با جنگ جمل نقل شده است.

و فقهای سنت همه بر منع تقسیم و تملک فتوی داده اند. البته برخی از آنها استفاده از تجهیزات و ادوات جنگی را جایز دانسته اند بدون اینکه به ملکیت آنها درآید، و همین نظر مورد پذیرش سید مرتضی بود چنانچه پیش از این یاد آور شدیم.

تا اینجا روشن شد که مسأله اختلافی است و برای هریک از دو نظریه به اجماع و سیره علی (ع) در جنگ بصره استدلال شده و در کتاب مبسوط روایاتی بصورت مرسل [با حذف سند] آمده بود که برخی از آنها بر جواز و برخی بر منع دلالت داشت.

و باز روشن است که اجماع ادعا شده در هر یک از دو نظریه بخاطر وجود مخالف و نیز ادعای آن در طرف مقابل بی اساس قلمداد می شود، به این روایات

مرسل هم نمی شود اعتماد کرد مگر اینکه برخی از آنها را در کنار دیگری بگذاریم و علم اجمالی به صدور مضمون مشترك روایات از معصوم بدست آید، که از آن به تواتر اجمالی هم یاد می شود [که البته با تعارض مفهوم این دو دسته روایات با یکدیگر علم اجمالی هم حاصل نمی گردد].

البته در اینجا روایات مستفیضه^(۱) دیگری وجود دارد که از کتابهای تاریخ استفاده می شود مبنی بر اینکه امیرالمؤمنین (ع) در جنگ بصره اموالی که در دست سپاهیان بود را در ابتدا دستور به تقسیم آن داد، یا اینکه خود آنها را تقسیم نمود، ولی بعدا دستور فرمود که آنها را به صاحبانش برگردانند، اگر بصورت قطع این روایات درست باشد، این عمل بر جواز و حلیت تقسیم آن دلالت دارد و اینکه آنحضرت بعدا به بازگرداندن آن دستور فرمود بر لطف و رحمت آنحضرت و متنی که بر اهل جمل گذارد، حمل می شود. پس در اینجا آنچه عمده و قابل اهمیت است این است که بدانیم آیا چنین تقسیمی از سوی حضرت (ع) یا با اجازه وی صورت گرفته است یا نه.

[روایات جواز تقسیم ادوات و تجهیزات جنگی بغات]

و اما روایاتی که از آنها جواز تصرف و اجازه تقسیم و تأیید این عمل از سوی آنحضرت استفاده می شود زیاد است که ما برخی از آنها را که به دست آوردیم یادآور می شویم و شاید در مجموع بتوانیم استفاده کنیم که برخی از آنها از معصوم (ع) صادر شده است:

۱- در وسائل از کافی آمده است: و در حدیث مالک بن اعین است که گفت: امیرالمؤمنین (ع) در صفین سپاه را به جنگ تشویق می کرد و می فرمود: «... و آنگاه که به اثنای دشمن رسیدید هتک حرمتی نکنید، درخانه ای وارد نشوید، از اموال آنان چیزی را بر ندارید مگر آنچه در لشکرگاه آنان است. و

(۱) روایت مستفیض، روایتی است که از بیش از سه طریق به معصوم برسد.

هرگز زنان را با آزار رساندن برنیانگیزید اگر چه به ناموس شما ناسزا گویند و فرماندهان و نیکان شما را سبّ و لعن کنند. ^(۱)

مورد این روایت همانگونه که ملاحظه می فرمایید جنگ صفین است، و آنچه در لشکرگاه است چیزهایی گسترده تر و اعم از تجهیزات جنگی است.

۲- در کتاب صفین آمده: عمر بن سعد گوید شخصی، از عبدالله بن جندب از پدرش، روایت نموده که گفت: هروقت که ما در کنار علی (ع) بودیم وبا دشمن روبرو می شدیم، می فرمود: «با آنان نجنگید تا اینکه آنان شروع کنند ... و هنگامیکه به بارانداز دشمن رسیدید، پرده ای را مدیدید [هتک حرمت نکنید] به خانه ای جز با اجازه من وارد نشوید، هیچ چیزی از اموال آنان را مگیرید مگر آنچه در لشکرگاه آنانست، و هرگز زنی را با آزار رساندن برنیانگیزید، اگر چه به ناموس شما ناسزا گوید ^(۲)»

این روایت در مستدرک نیز آمده است ^(۳).

۳- روایت مرسلی که پیش از این به نقل از مبسوط گذشت که در آن آمده بود: «و آنچه اصحاب ما روایت نموده اند اینست که آنچه از اموال در لشکرگاه است به غنیمت گرفته می شود ^(۴)»

۴- روایت مرسل ابن ابی عقیل که در مختلف آمده بود، و علامه بر آن تکیه

(۱) وفی حدیث مالک بن اعین قال: حرّض امیرالمومنین (ع) بصفین فقال: ... و اذا وصلت الی رجال القوم فلا تهتکوا سترا و لا تدخلوا دارا و لا تأخذوا شیئا من اموالکم الا ما وجدتم فی عسکرهم، و لا تهیجوا امرأه بأذى و ان شتمن اعراضکم و سببن امراءکم و صلحاءکم. وسائل ۷۱/۱۱، باب ۳۴ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.

(۲) عن عبدالله بن جندب، عن ابيه ان علیا (ع) کان یأمرنا فی کل موطن لقینا معه عدوه یقول: لا تقاتلوا القوم حتی یدوؤکم ... فاذا وصلت الی رجال القوم فلا تهتکوا سترا، و لا تدخلوا دارا الا باذن، و لا تأخذوا شیئا من اموالهم الا ما وجدتم فی عسکرهم، و لا تهیجوا امرأه بأذى و ان شتمن اعراضکم. وقعة صفین / ۲۰۳.

(۳) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۹، باب ۳۲ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۹.

(۴) وقد روی اصحابنا ان ما یخویه العسکر من الاموال فانه یغنم. مبسوط ۷/ ۲۶۶.

داشت، و گفت: ابن ابی عقیل یکی از بزرگان علمای ماست که بخاطر عدالت و شناختی که دارد روایت مرسل او نیز مورد قبول و اعتماد است. البته ممکن است گفته شود تنها عدالت و شناخت کسی موجب حجّیت روایات مرسل او نمی گردد، مگر روایت، قرائنی را به همراه داشته باشد که انسان به صدور آن اطمینان حاصل کند، البته این روایت برای تأیید خوب است.

۵- در دعائم الاسلام آمده است: از علی (ع) برای ما روایت شده که چون اهل جمل هزیمت یافتند حضرت دستور فرمود: هرچه آنان به همراه آورده بودند و در لشکرگاهشان به جای مانده بود، جمع آوری کنند، آنگاه آنها را به پنج قسمت تقسیم کرد و چهار قسمت آنرا در بین اصحاب تقسیم کرد، و چون به بصره رسیدند، اصحاب وی گفتند: ای امیرمؤمنان، فرزندان و اموال آنان را نیز بین ما تقسیم کن. فرمود: «در اینها برای شما حقی نیست». گفتند: چگونه ریختن خون آنان را بر ما حلال کردید ولی به اسارت گرفتن خانواده آنان را جایز نمی دانید؟ فرمود: «مردان اینان با ما جنگیدند و ما با آنان جنگیدیم، اما بر زنان و فرزندان آنان راهی نداریم، چونکه آنان مسلمان هستند و در سرزمین اسلامی (دارالهجرة) زندگی می کنند. پس شما را بر آنان راهی (سلطه ای) نیست، اما آنچه برای جنگ با شما آورده و از آن برای مبارزه با شما کمک گرفته اند و در میان لشکرگاه آنان موجود است از آن شماست.»^(۱)

ما تمام این روایت را پیش از این نقل کردیم. در مستدرک نیز به نقل از وی این

(۱) روینا عن علی (ع) انه لما هزم اهل الجمل جمع کل ما اصابه فی عسکرهم مما اجلبوا به علیه فخمسه وقسم اربعة اقسامه علی اصحابه و مضی، فلما صار الی البصره قال اصحابه: یا امیرالمؤمنین، اقسام بیننا ذراریهم و اموالهم. قال: لیس لکم ذلک. قالوا: وکیف احللت لنا دماءهم ولا تحل لنا سبی ذراریهم؟ قال: حاربنا الرجال فحاربناهم، فاما النساء والذراری فلا سبیل لنا علیهن لانهن مسلمات و فی دار هجرة فلیس لکم علیهن سبیل، فاما ما اجلبوا علیکم به واستعانوا به علی حربکم و ضمة عسکرهم و حواء فھولکم. دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۵، کتاب جهاد، حکم غنائم اهل بغی.

روایت آمده است^(۱)

۶- باز در همان کتاب بلافاصله پس از نقل روایت فوق آورده است :
 واز آنحضرت (علی(ع) نقل شده است که فرمود: « آنچه اهل بغی از مال و سلاح و چارپا و متاع و حیوان و بنده و کنیز، چه کم و چه زیاد، به همراه خود آورده اند، همه جزء بیت المال است، پنج یک آن برداشته می شود و مابقی تقسیم می گردد، چنانچه غنیمت های مشرکین تقسیم می شود^(۲) » .
 این روایت به نقل از دعائم در مستدرک نیز آمده است^(۳) .

۷- در مستدرک به نقل از «شرح الاخبار» که یکی از تألیفات صاحب دعائم است می نویسد : موسی بن طلحة بن عبیدالله - که یکی از افرادی بود که در جنگ جمل اسیر شد و همراه دیگر اسراء در بصره محبوس بود - گوید : من در بصره، در زندان علی (ع) بودم، ناگاه صدائی شنیدم که می گفت : موسی بن طلحة بن عبیدالله کجاست ؟ گوید : من «انا لله و انا الیه راجعون» گفتم، دیگر زندانیان نیز چنین گفتند، و گفتند : ترا خواهند کشت، آنگاه مرا به نزد او (علی(ع)) بردند، چون در مقابل او قرار گرفتم، فرمود : «ای موسی» گفتم : بله ای امیر مؤمنان، فرمود : «بگو استغفر الله» گفتم : استغفر الله واتوب الیه - سه مرتبه - حضرت به آنان که اطراف من بودند گفت : «کنار بروید» آنگاه به من گفت : «هر چه سلاح و چارپا که در لشکر ما داری بردار و به هر جا می خواهی برو و نسبت به آینده ات از خدا بترس و در خانه ات بنشین» من از وی سپاسگذاری کردم و رفتم . و علی (ع) آنچه اهل بصره برای جنگ با وی آورده بودند به غنیمت گرفت و متعرض چیز دیگری نشد، چون آنها برای ورثه آنان بود، و آنچه را هم

(۱) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۱ .

(۲) وعنه (ع) انه قال : ما اجلب به اهل البغی من مال و سلاح و کراع و متاع و حیوان و عبد و امة و قليل و کثیر فهو فیء یخمس و یقسم، کما تقسم غنائم المشرکین . دعائم الاسلام ۱/ ۳۹۶، کتاب جهاد، حکم غنائم اهل بغی .

(۳) مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۲ .

به عنوان غنیمت گرفته بود چهار پنجم آنرا تقسیم کرد، و پس از وی سنت بر این اساس ادامه یافت. ^(۱)

۸- باز در همان کتاب از شرح الاخبار، از اسماعیل بن موسی به سند خود، از ابی البختری آمده است که گفت: چون علی (ع) به بصره رسید ... پس علی (ع) دستور داد که ندادنده‌ای ندا سر دهد که: «جز افراد روی آورنده را مزیند ... و آنچه در لشکرگاه است غنیمت برای شماست و آنچه در خانه‌هاست میراث است ... گفتند: ای امیرمؤمنان، چگونه خون آنها را بر ما حلال کردی ولی زنان آنان را بر ما حرام کردی؟ ...» ^(۲)

۹- در کتاب جمل شیخ مفید- قدس سره- آمده است: مطربن خلیفه، از منذر ثوری روایت نموده که گفت: چون مردم هنگام جنگ جمل به هزیمت رفتند: امیرالمؤمنین (ع) ندادنده‌ای را دستور داد، ندا دهد که: بر مجروحی نتازند و

(۱) عن موسى بن طلحة بن عبيد الله - وكان فيمن اسر يوم الجمل و حبس مع من حبس من الأسارى بالبصرة - فقال: كنت في سجن علي (ع) بالبصرة حتى سمعت المنادي ينادي: اين موسى بن طلحة بن عبيدالله، قال: فاسترجعت و استرجع اهل السجن و قالوا: يقتلك، فاخرجني اليه فلما وقفت بين يديه قال لي: يا موسى، قلت: ليبيك يا اميرالمومنين، قال: قل: استغفرالله، قلت استغفرالله و اتوب اليه - ثلاث مرات - فقال لمن كان معي من رسله: خلّوْا عنه، و قال لي: اذهب حيث شئت و ما وجدت لك في عسكرنا من سلاح او كراع فخذ و اتق الله فيما تستقبله من امرك و اجلس في بيتك. فشكرت و انصرفت. و كان علي (ع) قد اغنم اصحابه ما اجلب به اهل البصرة الى قتاله - اجلبويه يعنى: اتوا به في عسكرهم - و لم يعرض شيئ غير ذلك لورثتهم، و خمس ما اغنمه مما اجلبوا به عليه، فجرت ايضاً بذلك السنة. مستدرك الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حديث ۵.

(۲) عن ابى البختري، قال لما انتهى علي (ع) الى البصرة ... فامر علي (ع) منادياً ينادي: لا تطعنوا في غير مقبل ... و ما كان بالعسكر فهو لكم مغنم، و ما كان في الدور فهو ميراث ... فقالوا: يا اميرالمؤمنين، من اين احللت لنا دماء هم و اموالهم و حرمت علينا نساءهم؟ مستدرك الوسائل ۲/ ۲۵۲، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حديث ۶.

گریخته ای را تعقیب نکنند و آنچه از سلاح و چارپایان در لشکرگاه است تقسیم کنند.

و سفیان بن سعد روایت کرده که گفت: عمار به امیرالمؤمنین (ع) گفت: در مورد اسارت خانواده آنان چه نظری دارید؟ فرمود: «ما بر آنان سلطه ای نداریم ما با کسانی که با ما جنگیدند جنگیدیم. و چون آنچه را در لشکرگاه بود تقسیم کرد برخی از قاریان اصحابش گفتند: اموال و فرزندان آنان را بین ما تقسیم کن، و گرنه چگونه خون آنان را حلال دانستی و اموال آنان را نه؟ ...

و سعد بن جشم، از خارجه، از مصعب، از پدرش روایت نموده که گفت: ما با امیرالمؤمنین (ع) در جمل بودیم، چون بر آنان پیروزی یافتیم، به دنبال طعام بیرون شدیم، در بین راه به طلا و نقره ها برخورد می کردیم ولی به آن توجهی نداشتیم و چون طعامی می یافتیم از آن استفاده می کردیم.

گوید: و علی (ع) چیزهای نیکوئی که در لشکرگاه یافت بین زنان ما تقسیم کرد ... و چون آنچه در لشکرگاه بود تقسیم کرد. یک اسبی را گویا برای فروش عرضه کردند یک مردی بپا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان، این اسب مال من بود و من آن را به فلانی عاریه دادم، و نمی دانستم که با آن به جنگ می آید. آن حضرت از وی شاهد خواست، وی گواه آورد که این عاریه بوده است، اسب را به وی داد و مابقی را تقسیم کرد.

و نصر بن (نصر، از) عمر بن سعد، از ابی خالد، از عبدالله بن عاصم، از محمد بن بشیر همدانی، از حارث بن سریع، روایت کرده که گفت: چون امیرالمؤمنین (ع) بر اهل بصره پیروز شد و آنچه را در لشکرگاه بود تقسیم کرد، برای سخنرانی بپا خاست و ...^(۱)

اینها روایات مستفیضة ایست که شیخ مفید آنها را روایت کرده و از آنها اجماعاً

(۱) لما انهزم الناس يوم الجمل امر امير المؤمنين (ع) نادياً ينادي: ان لاتجهزوا على جريح ولا تتبعوا مدبراً. وقسم ما حواه العسكر من السلاح والكراع ... الجمل ۲۱۶.

استفاده می شود که در جنگ جمل تقسیمی صورت گرفته است. اگرچه برخی از آنها صراحت دارد که این تقسیم فقط در ادوات و تجهیزات جنگی بوده است.

۱۰ - در مروج الذهب در داستان جمل آمده است: آنچه از سلاح و چارپا و متاع و ابزار آلات و چیزهای دیگر در لشکرگاه آنان بود جمع آوری نمود و فروخت و آنرا بین اصحابش تقسیم کرد.^(۱)

۱۱ - در کتاب الامامه و السیاسة ابن قتیبہ آمده است: آنگاه به منادی دستور داد که ندا سر دهد: گریزان را نکشید بر مجروح متازید، و آنچه در لشکرگاه آنانست برای شماست و زنانشان باید عده نگه دارند، و آن اموالی که در خانه و زندگی خود دارند میراث است برای کسانی که خدا معین فرموده ...^(۲)

۱۲ - در مستدرک، از حسین بن حمدان حاضینی در کتاب هدایه، از محمد بن علی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام صادق (ع) در حدیث طولانی در مورد ماجرای نهروان روایت نموده که فرمود: «علی (ع) به آنان گفت: شما به من بگوئید چه چیز را بر من ناپسند می دانید؟ گفتند: ما چیزهایی را ناپسند می دانیم که بخاطر یکی از آنها کشتن تو بر ما جایز است ... و دوم اینکه تو در جنگ جمل به چیزی حکم کردی که در جنگ صفین به مخالف آن حکم نمودی، در جنگ جمل به ما گفتی؛ آنان را وقتی پشت نمودند و گریختند چه در خواب و چه در بیداری نکشید و بر مجروحین متازید، و هر که سلاحش را افکند در امان است، و هر که در به روی خود بست مزاحم او نشوید، و به تصرف در آوردن چارپایان و سلاح آنان را برای ما جایزدانستی و به اسارت گرفتن زنان و فرزندانشان را حرام نمودی.

(۱) مروج الذهب ۱۵/۲.

(۲) ثم امر المنادی: لایقتلن مدبر و لایجهز علی جریح، و لکم ما فی عسکرهم، علی نسائهم العدة. و ماکان لهم من مال اهلهم فهو میراث علی فرائض الله ... الامامة و السیاسة ۷۲/۱.

ولی در صفین به ما گفتی: آنانکه گریخته اند را چه در خواب و چه بیداری بکشید و بر مجروحانشان بتازید، و هر که سلاحش را افکند او را بکشید، و هر که در به زوی خود بست او را بکشید، و به تصرف در آوردن چارپایان و سلاح و خانواده آنان را برای ما حلال دانستی! پس علت اختلاف بین این دو حکم چه بود؟

اگر آن حلال بود پس اینهم حلال است و اگر آن حرام بود پس اینهم حرام است... آنگاه حضرت فرمود: اما فرمانی که من در جنگ جمل دادم و در جنگ صفین مخالف آن فرمان دادم، از اینرو بود که اهل جمل... مرکزی نداشتند که دوباره در آنجا تجمع کنند و رهبری نداشتند که زخمهای آنها را التیام بخشد و دوباره آنان را به جنگ شما بفرستد و اما اینکه چارپایان و سلاح را برای شما حلال کردم و زن و فرزندان را حرام، از اینرو بود که: کدام یک از شما حاضر بود عایشه همسر پیامبر (ص) را جزء سهمیه قبول کند؟...

و اما اینکه در صفین گفتم: آنان را در حال فرار هم بکشید، و تصرف سلاح و چارپایان و به اسارت گرفتن زنان را جایز دانستم، این حکم خداوند - عزوجل - است چونکه آنان مرکز تجمع (و ستاد جنگ) فعال و پابرجا داشتند و رهبری داشتند که زخمی ها را التیام می بخشید و... هر که از بیعت ما خارج می شد از دین خارج شده بود و مال و خانواده و خون او حلال می گردید.^(۱)

(۱) عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله الصادق (ع) فی حدیث طویل فی قصه اهل النهروان... قال لهم علی (ع) فاخبرونی ماذا انکرتم علی؟ قالوا انکرنا اشیاء تحلّ لنا قتلک بواحدة منها...

و اما ثانیها انک حکمت یوم الجمل فیهم بحکم خالفته بصفین، قلت لنا یوم الجمل: لا تقتلوه مولین و لامدبرین و لانیاماً و لایقاظاً و لاتجهزوا علی جریح، و من القی سلاحه فهو آمن، و من اغلق بابه فلا سبیل علیه، و احللت لنا سبی الکراع و السلاح و حرمت علینا سبی الزراری.

و قلت لنا بصفین: اقتلوه ممدبرین و نیاماً و ایقاظاً و جهزوا علی کل جریح، و من

نظیر این روایت را قاضی نعمان در کتاب شرح الاخبار، به نقل از احمد بن شعیب ساری به سند خود، از عبدالله بن عباس با کمی اختلاف آورده است. آنچه در این روایت آمده که حضرت در صفین به اسارت گرفتن زن و فرزندان آنان را حلال شمرده یک نظریه بی سابقه است و حتی می توان گفت که هیچکس بر طبق آن فتوی نداده است. و ما پیش از این یادآور شدیم که حرمت به اسارت گرفتن زنان و فرزندان «بغات» بطور کلی یکی از ضروریات فقه اسلامی است.

۱۳ - در کتاب مسند زید، از حضرت نقل شده که: در جنگ جمل و نهروان آنچه در اختیار لشکریان دشمن بود را پنج قسم نمود، و متعرض مابقی اموال آنان نشد.^(۱) ظاهر این نقل اینست که مابقی خمس را بین رزمندگان اسلام تقسیم نمود.

۱۴ - در شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه آمده است: همه روایات اتفاق دارند که آن حضرت (ع) آنچه از سلاح و حیوان و بنده و متاع و سایر چیزها در لشکرگاه اهل جمل یافت، تصرف کرد و آنرا بین اصحاب خود تقسیم نمود، و آنان به وی گفتند: اهل بصره را نیز بین ما تقسیم کن تا ما آنان را به بردگی

القی سلاحه فاقتلوه، و من اغلق بابہ فاقتلوه، و احللت لنا سبی الکراع و السلاح و الذراری. فما العلة فیما اختلف فیہ الحکمان؟ ان یکن هذا حلالاً فهذا حلال. و ان یکن هذا حراماً فهذا حرام... ثم قال - علیه السلام - و اما حکمی یوم الجمل بما خالفته یوم صفین فان اهل الجمل... لم تکن لهم دار حرب تجمعهم، و لا امام یدأوی جریحهم و یعیدهم الی قتالکم مرة اخرى، و احللت لکم الکراع و السلاح، و حرمت الذراری فایکم یاخذ عائشة زوجة النبی (ص) فی سهمه؟...

و اما قولی بصفین: اقلوهم مولین و مدبرین... و احللت لکم سبی الکراع و السلاح و سبی الذراری، ذاک حکم الله - عزوجل - لان لهم دار حرب قائمة و اماماً منتصباً یدأوی جریحهم... و من خرج من بیعتنا فقد خرج من الدین و صار ماله و ذراریه بعدد ما حلالاً. مستدرک الوسائل ۲/ ۲۵۳، باب ۲۳ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۹.

(۱) مسند زید، ۳۲۱، کتاب السیر، باب قتال اهل بغی.

بگیریم. فرمود: نه. گفتند: پس چگونه خون آنها را بر ما حلال شمردی ولی اسارت آنان را جایز نمی دانی؟!

فرمود: چگونه در سرزمین هجرت و اسلام یک خانواده ضعیف در اختیار شما باشد؟! اما آن چیزهائی که اینها برای جنگ با شما تدارك دیده اند به عنوان غنیمت برای شما باشد، اما آنچه در درون خانه هاست و درها بر روی آن بسته است مال صاحبان آنهاست، و برای شما در آن بهره ای نیست.

پس وقتی اصرار کردند فرمود: پس بر سر عایشه قرعه بزنید بنام هر کس درآمد عایشه برای او باشد. همه گفتند «استغفرالله» یا امیرالمؤمنین، آنگاه دست از خواسته خود برداشتند.^(۱)

و روایات دیگری از این قبیل که در کتابهای تاریخ آمده است.

خلاصه کلام و نتیجه:

در هر صورت ظاهراً اموالی که در لشکرگاه است به غنیمت گرفتن آن جایز است، چنانچه اکثر فقهاء به این نظریه فتوا داده اند بر پایه روایات بسیاری که در مورد جنگ جمل و صفین وارد شده است که بسا انسان قطع حاصل می کند که برخی از آنها از معصوم (ع) رسیده است.

اگر گفته شود: این روایات با روایاتی که بطور مطلق می گوید «به غنیمت گرفتن

(۱) اتفقت الرواة كلها على أنه - عليه السلام - قبض ما وجد في عسكر الجمل من سلاح ودابة و مملوك و متاع و عروض، فقسمه بين اصحابه، و أنهم قالوا له: اقسم بيننا اهل البصرة فاجعلهم رقيقاً، فقال: لا. فقالوا: فكيف تحل لنا دماءهم و تحرم علينا سبيهم؟! فقال: كيف يحل لكم ذرية ضعيفة في دار هجرة و اسلام؟! اما ما جلب به القوم في معسكرهم عليكم فهو لكم مغنم، و اما ما وارت الدور و اغلقت عليه الابواب فهو لاهله، و لانصيب لكم في شيء منه. فلما اكثروا عليه قال: فاقرعوا على عایشه لا دفعها الى من تصيبه القرعه. فقالوا: نستغفرالله يا اميرالمؤمنين، ثم انصرفوا. شرح ابن ابی الحديد ۱/ ۲۵۰.

اموال بغات جایز نیست» تعارض دارد، روایاتی که برخی از آنها را پیش از این یادآور شدیم که از جمله آنها روایت صحیحہ زرارہ از امام جعفر صادق (ع) بود که فرمود: «اگر علی (ع) با کسانی که با وی جنگیدند از اسارت و غنیمت گرفتن دست باز نمی داشت شیعیانش از ناحیه مردم طرفدار حکومتها مشکلات سنگینی را متحمل می شدند.»^(۱)

در پاسخ باید گفت: روایاتی که بطور مطلق اسیر و غنیمت گرفتن را منع کرده بر روایاتی که بین آنچه در لشکرگاه است و آنچه در لشکرگاه نیست، فرق گذاشته حمل و تفسیر می شود. در این مورد روایت دعائم که پیش از این یادآور شدیم قابل توجه است، در آن روایت آمده بود: از علی (ع) برای ما روایت شده که چون اهل جمل به هزیمت رفتند حضرت آنچه در لشکرگاه آنان بود و برای جنگ با وی تدارک دیده بودند را جمع آوری کرد و به پنج قسمت تقسیم نمود و چهار قسمت از آنرا بین اصحابش تقسیم کرد و کار، تمام شد و چون به بصره رسیدند، اصحاب وی گفتند ای امیرمؤمنان: اموال و فرزندان آنان را نیز بین ما تقسیم کن. فرمود: «لیس لکم ذلک - در اینها حقی برای شما نیست.»^(۲)

ملاحظه می فرمایید که اینان با آنکه آنچه در لشکرگاه بود بین آنان تقسیم شده بود در خواست داشتند که سایر اموال و زن و فرزند آنان هم بینشان تقسیم شود، و حضرت پاسخ منفی داد، که در اینها حقی برای آنان نیست. از این ماجرا بدست می آید آنچه تقسیم آن جایز و مفروض عنه است اموالی است که در لشکرگاه است.

و اینکه حضرت در جنگ جمل بعداً آنها را به صاحبانش برگردانید بخاطر متنی بود که بر آنان نهاد، و شاید هم به نفع اصحاب بعداً آنها از بیت المال جبران فرموده باشد.

(۱) زرارة، عن ابی جعفر (ع): لولا ان علیاً (ع) سار فی اهل حربہ بالكف عن السبی و الغنیمۃ للقتی شیعتہ من الناس بلاء عظیماً. وسائل ۵۹/۱۱، باب ۲۵ از ابواب جهاد عدو حدیث ۸.

(۲) دعائم الاسلام ۳۹۵/۱، کتاب جهاد، حکم غنائم اهل بغی.

اگر گفته شود: همانگونه که روایات اجمالاً بر وقوع تقسیم در جنگ جمل دلالت دارد، بر بازگرداندن آن بخاطر گذشت و متنی که بر آنان نهاده شد نیز دلالت دارد. چنانچه برخی روایات پیشین براین معنی دلالت داشت که این منت نهادن از سوی حضرت یک حکم حکومتی برای همه زمانها تا قیام حضرت قائم (عجل الله) بوده است و ما نظر صاحب جواهر را در این مقام یادآور شدیم.

در پاسخ باید گفت: اینگونه روایات که بر منت نهادن حضرت دلالت دارد، مربوط به اموالی است که در لشکرگاه نیست ولی اینکه اموال موجود در لشکرگاه را هم شامل بشود معلوم نیست. و بر فرض شامل بشود این روایات عام است و روایات جواز گرفتن خاص، و عام با خاص تعارض ندارد، با اینکه اکثر فقها - چنانچه یاد آور شدیم - به جواز گرفتن فتوی داده اند.

از سوی دیگر چگونه می توان متنی که حضرت بر اهل جمل گذارد را یک حکم حکومتی برای همه زمانها دانست با اینکه خود آن حضرت در جنگ صفین اجازه فرمود که اموال آنان را که در لشکرگاه است به غنیمت بگیرند، چنانچه در روایت مالک بن اعین و روایت جندب آمده بود؟! مگر اینکه ما بین آنجا که لشکر «بغات» پشتوانه و عقبه داشته باشد و آنجا که نداشته باشد تفصیل قائل شویم. چنانچه از تذکره این تفصیل را متذکر شدیم.

علاوه بر این اموالی که در لشکرگاه است به غنیمت گرفتن و مصادره آن یک امر عرفی است که در همه زمانها سیره عقلا بر آن قرار گرفته است. چون در راه بغی و تجاوز به کار گرفته شده است. تصرف در اینگونه اموال گوئی به حکم مقابله و تقاص است چنانچه مرحوم سید مرتضی در «ناصریات» به آن اشاره داشت. و کسیکه این اموال را به صحنه نبرد می آورد گوئی آنها را در معرض تلف قرار داده چنانچه با شرکت در جنگ، جان خود را نیز در معرض تلف قرار داده است. پس حرمتی برای آن باقی نیست. همه این مطالب نسبت به اموال شخص بغات است.

اما اسلحه و امکانات و تجهیزاتی که دولت «باغی» بین سپاهیان تقسیم نموده از اموال عمومی محسوب می گردد که امر آن بی تردید به نظر امام و ولی امر مسلمانان واگذار می گردد و او می تواند آنها را به عنوان تشویق بین سپاهیان تقسیم کند. و احتمال بعیدی هم به نظر می رسد که مراد از اموالی که در روایات آمده بود، اموالی باشد که در لشکرگاه است نه اموال شخصی «بغات».

و بسا گواه بر همین مطلب باشد آنچه در تاریخ طبری آمده است که:

«علی (ع) قطعه بدنهای پراکنده را درگوری بزرگ دفن کرد، آنگاه آنچه در لشکرگاه بود را جمع آوری نمود، آنگاه دستور داد که آنها را به مسجد بصره ببرند و فرمود: هر که چیزی از آنها را می شناسد [که مال اوست] آنرا برگیرد مگر آن سلاح هایی که نشانه سلطان بر آن نقش بسته [سلاحهای مربوط به حکومت] که اینها جزء اموال بدون صاحب باقی می ماند، آنگاه [به اصحاب فرمود] آنچه از مال خدا که برای جنگ با شما آورده اند برگیرید، برای هیچ مسلمانی از مال شخصی مسلمانی که مرده است چیزی نیست، و این سلاحها دست اینان قرار گرفته است بدون اینکه سلطانی آن را بخشیده باشد.»^(۱)

[یعنی سلاحها، متعلق به حکومت است نه جزء اموال شخصی اینها]

بحث پیرامون غنائم در اینجا پایان پذیرفت، اگر چه تا اندازه ای به طول انجامید، و طولانی شدن با هدف اصلی این کتاب سازگار نبود، ولی از آنجا که ما — به خلاف مبحث زکات و انفال که اکنون به چاپ رسیده است — در جای دیگر به این مبحث نپرداخته بودیم، در اینجا کمی گسترده تر به شرح و بحث آن پرداختیم و از خوانندگان گرامی پوزش می طلبیم.

وصلی الله علی محمد و آل الطیبین الطاهرین